



[illegible]





تفاوت سی و بیانی اماراتم حرفت با قدر مذکور است و با آنکه  
بعد از بعضی نام و بعضی نام بعضی مشاهیر و واقعات قابل  
تعمیر که از آنست که این سالی نقد معصوم نموده و از اهل دلترو  
واقعه مگر کل تحقیق کرده و درین مدت بیانی العلی مشاهده نموده

بسیار خوشه چیدن بی بضاعت از مدتی بی بولی خامه میبندد -

درین سخن سخنان گنج معانی و مطالعه گفتگوی دانش بزرگ میبندد

پوشش الناس دارد که اگر بسبب زنجیره بند سر رشته سوانح بدست

قیامتی در مقدم و موبشر سال تفاوت ظاهر کردند یا از بی تاریخ

تیمار در مشاهدات جزئی اختلاف نظر آید چون در کتب معتبر

سیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت میبباشد معذور دارند \*

و این با سعادت او هر سده هزار و بیست و هشت در مقام

نمود که سرحد صوبه احمد آباد و مالواست واقع شده تاریخ

و دانش آداب و عادات بافته اند - در ابانی که آن زندا در دماغ

صاحب قرائ صوبه در دکن بود بعد تاریخ مهم حیدر آباد چنانچه

در فکر سلطنت اعلی حضرت باحاطه بولی در آمده در سده هزار

و شصت و شش هجری مطابق سال سی از جلوس اعلی حضرت

که می بعد از دروس آقبانی و آنچه بنقشای مکی در تنگانی

عبادت گنجد بولی قلم جاری خواهد گردید بهم بطعابور مامور

گردید - بعد ترددات نمایان که قلعه بیدر و صوبه احمد آباد و قلعه

کلیانی را بنصرف والا در آورده بصورت نظر آباد ( ۱ ) معین ساختند -

( ۱ ) ن - بصورت نظر آباد و مسجد آباد معین ساختند \*  
والله اعلم بالصواب





فرمان فرج شدایی سرور این شاهان شاهان او سر محمد شجاع نامی  
بود چون راجه بطریق فراری نوبت است اینسان سید محمد شجاع نام  
با شجاعی لشکر خود مستعد بپیکر گشتند گشتیها را بنصرت خود  
در آورده متوجه مقابله و کارزار راجه گزیده بفرستاد یک و نیم کوه  
مردن آمد . راجه یوز دروم بعد از شربت بیاتک و لشکران تبدیل مکان  
ازین مقام سوار شده قبل از طلوع بفرستاد که حضور محمد شجاع در  
جواب غفلت و نسیان آردا حصار فرستاد بود حصار پنج پشته بفرستاد  
و جلال بود است . و آن را تفرقه کار بفرستاد حصار گشته رفتی در  
جواب غفلت بفرستاد گزیده که کار در دست رفت بود سرشده و کار  
خود را با خدمتگاران و سر دانی خاص بفرستاد بفرستاد سوار لشکر  
شده را قرار اختیار نمود و تمام ازین مع حصاره و دهانی و نوبخانه و  
کارخانه بعد غایت و تاراج بنصرت راجه جویسکه آمد . و محمد  
شجاع از خدمات فرج پادشاهی نا بنگاه بفرستاد . و آن را بفرستاد  
بنصرت منصوران دلا شکره در آمد . و جمعی از نوکران و همراهان  
نامی شجاع که دستگیر گشته بودند راجه بفرستاد بفرستاد  
دلا شکره آنها را بفرستاد بفرستاد بفرستاد بفرستاد بفرستاد  
بفرستاد بفرستاد . و نیز خبر رسید که در همان ایام که سلطان شکره مع  
راجه بر سر محمد شجاع رفتن گزیده بود مه راجه جویسکه از با  
الاسم خلی و نوبخانه حضور و چند هزار سوار و نوبخانه خود و چند  
مرد نامی دیگر بر سر راه احمد آباد و دلی روانه ساخته بفرستاد  
مد تعقیب خبر اگر محمد مراد بخش از احمد آباد در حرکت  
و بتا نماید نام خلی با چند امیر نامی و نوبخانه بفرستاد او

شمارد . و بعد خبر حركت پادشاه داد از دكن مبراجه حصولت  
بافشاري وقت بعمل آرد . و در مبراجه محمد اوزنگ بسبب در حركت  
از دكن سبقت نمابد مبراجه را فاسد بخش و همه اعدائي پادشاهي  
سر راه او بگيرند و با اتفاق سقانه برك اند . و تمام صوبه سواران دارا شكوه  
در قطع اخذ خود مشغول نموند تا مقصودشان از پادشاه خزانة آنجا كه از  
همه محال است آن عرصه را در تصرف آنها مشغول ساختن محالتر چنانچه

بطل و جان محمد و معارف همدیگر گشته كرد آرد سپاه و مصالح  
چنگ آنچه مطلوب كردند توانست نمود . بجز مسجون گردید كه عیسی  
ببگ و كهل خاند ملكي را متعبد ساخته خاندان را ضبط نمودند و معا  
با از اعتبار احمد آباد بوضع بپوشست كه محمد مراد بخش سده و  
خطبه مقام خود نموده خواجه شهید را خواجه سواران با مروج و مصالح

قلعه گهری برای تسخیر قلعه قدر سورت و ضلع بعد ساقو بران ساخت  
و خواجه شهید را بعد رسیدن بدار سورت و محاصره نمودن قلعه  
و تیراندن نقاب و پیراندن برج و حصار و مشغول گردیدن قلعه تاجار  
را جمع ساخته باینده نگ داشت بطریق دست گردان طلب نمودند .

بعد قتل و قتل بسیار حاجي محمد زاهد و پیر جي كه از عمده  
تاجار بقدر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک رزیده  
مومن همه تاجار داده نسلک شهر محمد مراد بخش و غلامی  
خواجه شهید نوشته گرفتند . و در همان روزها علي نقی نام كه دیوان  
و مشیر محمد مراد بخش بود و با از یکی از خواجه سواران مقرب  
عداوت قلمچشمی داشت و علي نقی را جبرودت لسان دیانت و سلوک  
در نسبی ملک و اجرای سیاست چنان شهید بود



داد که بسوخت و غیور است تمام او را بموا باده رساند - بعد از آن  
 محبت مراد بخش آن خط را بنسبت عالی نفی داد او بمطالع  
 در آورد، نظر بر عقیدت و غیوریت خود گذاشته در جواب گفت  
 امر این بر مدعی که این را ساخته و انوس بر عقل و داندنی آن  
 بالمشاء که حق میخانه تعالی سلطنت عطا نموده و این قدر تیز  
 ندارد که از دوست و دشمنان خود و مخالفان مخالف توانست حق  
 تواند فرمود - "بعد مراد بخش که در تل از دخیره بدار جا گرفته  
 بود از این سخن زیاده بر آشفته بر چوبه که در دست داشت  
 بسوخت عالی نفی رساند، بخواند سری که حاضر بود اشارت بکنش  
 و انساو کار و نموده و شعاع شعله در شبان مثل بحر بیاب چنان سقای  
 کار او ساخته - و در همین آن صبر کرده که از حضور قتل از تافته  
 اندکی نورس انصافی بواب انوس بخت ممکن زیاده شده رسید، از  
 آن احساس و نفیست خاص مسبر و این شعبه و خدم بود  
 مشخصات در آن داشت که از سوزی نوع انسانی دستور محسوسان  
 بقدرت توانست آن که شده مفرجه مقابلت متعلق توانست کردند و  
 در عالم تدبیر و رای صاف سجد مراد بخش مکرر از روی قتل  
 امر را محبت و در انقباض آمیز پوشند صفتی بر سیدان و تهنیت  
 پادشاهی و دراز درج بودند که مرا بهیچ وجه نایستگی و آزادی  
 کار و بار ندیده بود از ایدار دوست و سوزی از ادا طواف دوست الله  
 هر دو تلمر منظور نظاره و در مقابل زیاده سری و بی انصافی تواند  
 این شود هر چه بظهور آن ایداد اخوان رسیده بسوز و نیتا بود و  
 عالم شریک و زمین بی نشان و معانی خود دادند اما نسبت



آنکه چون پدر بزرگوار هفوز در عهد جهات است هر دو برادر پادشاهی  
 احرام خدمت پدر رسیده بسوی خیره سری آن محبت پادشاهی  
 و محبت و خود را با آن بد ملت برداشته اگر مقدر باشد و پادشاه  
 مبارک حضرت را به خدمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه گوییده  
 صدر نصیر آن برادر که در عالم اضطراب بی اختیار از پادشاه  
 حق آگاه خواسته آید و الا پادشاه تمام سلطنت و قلمرو پادشاهی  
 دولت آن برادر را بر گزیده بخون رضای کعبه الله حاصل نموده عام  
 مقصود گوید. باینکه ناخبر درین اوقات چنانکه گفته با قریب شایسته  
 و لشکر آورده از آن راه بقصد تاجیک کافر بی ادب یعنی به صورت  
 مرحله پیداکردند. و سایر آن طرف آسیر شده رسیدند. و قریب دریا  
 و نوبخانه جهان آشوب که همراه داریم مصراع نفع خود دادند  
 و کلام الله را قلیل عهد و پیمان هر آفریدند بوجه من التوجه  
 و سراسر مضطر راه نهادند. ادب مضمون عهد نامه برآوردند و  
 در فکر کرد آدمی لشکر و تربیت نوبخانه بسوی پادشاهان و تاجران  
 پادشاه برداشته بسته و خطبه امام متوجه شدند پادشاه را که  
 معظم را برای حریمت خویشانه بیداد نگذاشتند شاه را که رسید  
 انهر را که در همان ایام آن نعل نو نعل گلشن سلطنت از کلم عدم  
 در حدیقه آرزو جلوه گر گشته بود پادشاهی خواجه مظلوم با دیگر  
 بر کمان حرم در قلعه دولت آباد گذاشتند. و معظم خان عرفت مور  
 جمله با که محمد امین خان پسر او در حضور بخشی و نائب  
 وزارت او بود پادشاهی صلحت و رفع بدنامی پادشاهی او بطریق  
 مهربانی در قلعه فرستادند و غرض چنانکه ازین شاه زاده رسید

سلطان را با نهایت خلی و جعبی از امرا پیشتر هر ایل نموده روانه  
 ساختند و مرشد قلی خلی دیوان دکن را که دستور العمل او دران  
 ملک تا انقضای روزگار از جمله کار نامهای وزیر پادشاه خواهد ماند  
 نظر بر جوهر شجاعت و جانفشانی او که همیشه کار دینی ملکی و  
 مالی داشت دیوان خود نمودند . و آخر خدمت میر انشی نیز  
 بار فرموده در رقاب همراه گرفتند . پیشتر از امرای کارزار دیده  
 آورده کار که بتفصیل تعداد آنها پراختی از سر رشته سخن دور  
 افتاده است سعادت اندوز وفات گشتند با و دوازدهم شهر مذکور  
 خود غلام دار الحروز گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور  
 گردیدند . گویند که در برهانپور زاده اقطاب زمان حضرت شیخ برهان  
 قدس بود که از بزرگی آن عهد بود خلد ملکی با اوقات باطنی  
 خواهش دهنس آن پیر حق نموده پیغام اراده ملاقات بیدار آوردند  
 ملاکین نگردیدند بعد تسلیق نام رضای شیخ حاصل نموده همراه  
 شیخ نظام نام که از صفریان مجرم و میثیقی ملاقات بود چربیده  
 بدینسان آن بزرگ تشریف بردند و التماس فائده نمودند شیخ در  
 در جواب فرمودند که از فائده ما فقیهان چه حاصل شما که پادشاه ابد  
 فائده بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم پرفات شما دست  
 بدعا و فائده بر می داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام نفیست  
 انجام زمانی اجمار کدک مرده سلطنت کشود و بعد از فراغ فائده چند  
 کلمه نصائح بر زبان شیخ جاری گردید و تبرک داده وداع نمودند  
 و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور  
 مقام نموده بیست و پنجم جمادی الاخری محمد طاهر مشهدی را



چنانی بخندریست شده بود که باد و آب را بکشم آوردن عبور مستطیر  
می نمود تا بسوی این است ظفر آیت هفت گروهی اجین مهاراجه  
جسومت را از رسیدن فوج دریا موج هر دو برادر بخیار واقعی  
نمی رسید مگر آنکه بعد نمود از کفر القریب و راجه شیروان کوز قلعه دار  
ماتدر آگاهی یافته محصل مهاراجه برشته نظام داده بود و قاسم  
خان که از شهرت بر آمدن مراد بخش از احمد آیت بنسبت قبل  
شدت چو محمد مراد بخش راه راست بفقارت پیوسته بود  
گذاشته خود را بکشد مکن رساند قاسم خان مایوس گشته مراجعت  
نمود و مردم دارا شکوه که در قلعه و تواج نگار بودند از مشاهده  
تضییع عمر حال هوش برادر فرار نمودند مهاراجه پیوستند و راجه  
مع قاسم خان از دارا نولین اقواب موکب ظفر پیفر از مکن خود  
بک منزل استقبال نمودند بفقارت بک و بیم کرده بودند آمد و خلد  
مکن آب نام برهنی را که در شهر همدان و زین آری شهرت داشت  
فرد مهاراجه فرستاد بدغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصد  
ملازمت و عبادت حضرت ولی نعمت و مرشد و قبلة نور جهان  
است که عبادت میبایست دانسته متوجه حضور برادر گردیده ایم و  
اگر آنجا مخالفت و جنگ نداریم مناسب آن است که او هم سعادت  
همکاری حاصل نماید و الا از سر راه گذار اختیار کرده باعث فتنه و  
خونریزی باندگی خدا گشته بوطن خود بود - راجه بلااعت حکم  
اعلی حضرت را دست آویز عذر عدم قبول بدغام ساخته جوان  
ناصواب فرستاد و روز دیگر هر دو طرف در نزب فوج برآختند  
ازین طرف بعد از استنوا راجه را خاتم روز و آتش فواری آوا پیفر

هراول مقام شاه داده مسجد سلطانی مبارک فرموده جهات خلی را  
 با جمعی از امرای بزم آرمایی مصائب دیده هموار شاه زاده مع نهایی  
 گود شکوه یعنی نمودند . دو انگار خلی عزت محمد بیگ را با چندین  
 از بهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد فلی خلی را مع نوبخانه  
 پیشاهنگ هراول ساختند . و محمد میران بخش با فوج و سرداران  
 خود طرف برتعار صف آرا گردید . و فوج شاه زاده محمد اعظم را  
 با بعضی تاوران کار باز دیده طرف برتعار مقرب نمودند . بعضی  
 تانور فوج بلخش و چندان و جامه از امرای جای قرار و تاوران  
 شیرشکار که اگر بندگان و نرفعی اسم هر یک بر دانه سرشته اختصاص  
 بطول نام شیر میبردند معرفه از گشتند . و خود بهمدانی فتح و  
 نصرت بر فیل گزین شکوه سرور شده با جمعی از امرای بزم آرمایی  
 کار باز دیده با فوج فوجین و شکوه سنگین در فیل جا گرفتند . و از آن طرف  
 مهاجمه جسوات نیز با آسمانی لشکر پرداخته قاسم خلی را هراول  
 ساخته تشریف امیران کار طلب مبارز پیشه را عقب نوبخانه تنظیم  
 پادشاهی و دارا شکوه جا داد . و فوج میمند و میسره و بلخش  
 آراسته نهایی صحت جنگی گود صوات شق آهن را پیشاهنگ  
 هر دو فوج و سردار علیحدده ساخته خود با چند هزار راجهپوت  
 جهات کیش بزم جو در فیل اسفاده صف آرا گردید . و بهست و  
 هم موجب روز جمعه سه مشکور هر دو لشکر مسنانه وار بمعرفه  
 کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گزین وفار اول بدایره نوبخانه حکم  
 نمودند که به پیغام بقایای آتش نشانی و گولهای نوب صف ربا که  
 مقدسه شعله افروزی بزم رام است مبارزان صف شکن را گرم دار گیر

ساختند - و هر ساعت زائره قتل و جدال شده امروز می گردید تا کار تغییر و ستان جان ستان و ساختند - از جمله دلاوری جاببار چه سرهای سری نامدار که از وی جدا نکردند و از ضرب شمشیر آیدار و خنجر سینۀ گذار چه بهادران که از خانه زمین بر زمین ناسوده جان بجای آوریدند - راجه پرتی جنگ جو و کار کیشانی نقد خو که بد از خون پسر رشید نینامی بجای مدلل بر پیشانی کشیدن نشان سرج لائی می دانست چه دلاورهای بهادرانه که بعرضۀ کارزار مظهر دلاوریند \*

شده سرکش و جاهد و جنگ جو \* چو شیر آهن دل در سخت یوز  
بهر و غا جنگی همسدم \* همه سینه چون موج دامان بهم  
خسرو از جمله راجه های نامدار خوشنور ملحد سینه هاوار و زنی سینه  
راهور و ارجن گرز و دبال سینه جهاد ( ۲ ) و دیگر راجه پرتی بی شک  
سفاک بازم زام گویند آنها سر کشند دست از جان شسته پیروزانه  
صفت که خود را بر شعله آتش روند بر توبخانه رنجند و از حملهای  
بی دریغی آنها انتظام توبخانه از هم باشند - و سرشد قلیچانی بعد  
نورده نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانید و عرصه بر هراول تنگ  
گردید و کار بجائی کشید که در لطفه خالی بدستور ناموس پرستان  
با نام رنگ با در معرکه جنگ قائم نموده با وجود نزار همراهان  
چون دید که کار از دست رفته بانیس بهادران جان غار خود را از  
قیل انداخته بروقت چند از نهر پیشانی تقویت کوش بدید

[illegible]

زمین را چپونان بزرگ جنگ \* کشیدند از چپ و راست و جنگ  
شدند آنقدر کشیدند که کار زار \* کشیدند و کشیدند و کشیدند و کشیدند  
از خون کشیدند و بعضی را زاری کشیدند و بعضی را سر بر روی زمین  
بر روی کار آمد و بزرگ کشیدند و بعضی را کشیدند و بعضی را کشیدند  
کشیدند و کشیدند و کشیدند و کشیدند و کشیدند و کشیدند و کشیدند  
کشیدند از برق کشیدند و کشیدند و کشیدند و کشیدند و کشیدند  
بعضی را کشیدند و بعضی را کشیدند و بعضی را کشیدند و بعضی را کشیدند

خواجهوار خود بر بنگه چهارچوبه جسارت ناخته باقرت و تاج  
پیداخت و در اینجا محاوره عظیم با راجپوتانی و خیم بر داد و جویی  
مثل دینی سنگه و بر سوجی و مالوجی و غیره که با هشت نه هزار  
سوار برای حراست بنگه مانده بودند بعد مقابله و مقاتله که داک  
سر دانی از آنها مظهر آمد و مکرر خود را بفیل محمد مراد بخش  
رساندند پیشتری از آنها بخت هندی خویش بیکان غذا دادند  
مکرر دینی سنگه که خود را از شیاعان معبر آن قوم میگزشت نظر  
بر عاقبت یفنی و یاس آروبی ناموس بدر صلح داد از اسب فرور  
پایه شده مثل زنها یان خود را بکدست محمد مراد بخش  
رسانده فریاد المانی را شنید جرئت ساخته بجای و می و عیال امالی  
خواستند مامون گردید و دیگر فردی که از آن نتیجه بدست میبرد  
در رگاب فقر اندک برادر و کندر مظهر آمده بنوعیه تعصیل آن  
نمی برداد - حاصل کلام از ضرب شمشیر ده دمه حمله‌ای صف یابی  
بیابایی آن بهادر شیر شکار شدند سنگه ها و سجان سنگه سودبه و بن  
سنگه را نهوا و ارجم کوز و دیبال داس جهانه ( 3 ) و موهن سنگه هاره  
از با در آمدند و نزول تمام و تفرقه نام سجان آن جماعه بد انجام  
راه یافت - و از راجپوتانی بد نهاد پشته پشته کشته هر طرف افتاد و  
ساعت بساعت تاریکی غلبه کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردد تا آنکه

( 3 ) این همان شخص است که نامش در صفحه ۱۵ سطر ۱۲

مذکور شده لیکن اینجا در نامه نسخه دیبال داس نوشته امادر

بعض نسخ جهانه و در بعض نسخ چه ۷۶ نوشته .



خوب و هراس عظیم در آن چهره است و بزم جانگوش و برخاسته  
 دستور را چهایی نامدار در آن از معرفت کار در بر خود هموار نموده  
 این پنداری دائمی را بر خویش پیوسته انداخته و طبع شمشیر  
 داند پیچیده قبل از آنکه موج همواره از فرست نماید بجای فضا معطل  
 سرخ و سفید خط نول سیاه بر پیشانی خود کشیده عدل فرست  
 و دراز از صف قتل نماند راه طرف وطن اختیار نمود . و قاصد خالی و  
 دیگر نوکری پادشاهی و موج سر دراز خدائی دراز شمره بهر جای  
 بر داشت سر موج قرار نمود شریکی بطرفی شکست . و از طرف  
 صاحب اسر و درنگ عدلی شادمانه فتح و پیروزی بلند آوازه  
 گردید و مجموع نوبتانه و قبل مع حرارت و قطار مطار شمری و اسیر  
 پرازا بهر و تمام کارخانه پادشاهی و دراز شمره بعد حادثه تاراج و تصرف  
 بهادری بضبط سر کار خلد مکن در آمد .

دلیلی چه تاریخ و شجاعت دهد \* بفاراج بنگاه احدا نماند  
 زدنش کسی سخت اگر بیا داشت \* همی سر بر سر و سامان گذاشت  
 بدست اندر آمد بسی بیاد \* ز خون جگره زانست بر کمره  
 در حال شیر نامه معجز است فراموشی که بعد این فتح از طرف شاهنشین  
 پادشاه بنام حکام بجا آورد و حیدر آباد صادر شد دلی برای نام داده بودند  
 که شش هزار کس مغول از لشکر مغلوب با جمعی از سر دراز با حاشه  
 شمار در آمدند و از این طرف سوابی سر آمد فضا بیکری بجا آمدند .  
 و در افکار خان با چند امیر دیگر زخمهای نهایی بر داشته از سر هم  
 لطف و انعام آفریدام پذیرفتند و هر دو بر اثر بیماریان شدیدی در  
 الحاق گشتند . و شاه زانهای واکه سب و اسر تسلیمات نهیست بجا

آوردند. پاره‌ها هزار اشرفی بطریق مرهم بها برای همراهان محمد مراد بخش مع چهار تیل باسار نقره و حوضه طلا و قدیمی جواهر و مرصع آلات و آبی آبدار در جلدی نردن نمایان محمد مراد بخش فرستادند  
آری گفته اند \*

همین تا برآمد به تدبیر کار \* مداری دشمن به از کارزار  
محمد سلطان را امانه بهیچیزی مرحمت نمودند و لاجات خلی  
را مخاطب خلی خانی و عطای لک بریده خورسند ساختند و  
مانندت خلی را مخاطب باعظم خلی ساخته بعطای خدمت  
دبیرانی از انقل مرشد قلی خلی و نقاره و دیگر عنايات سرافندی  
دادند و ذو القلار خلی را بانعام نقد و جنس و عطای اضافه نمایان  
و انواع مرهم لطف و احسان تسلی بخش گردیدند - همین دستور  
در مراتب منصب اکثر همراهان افزودند. و بیانشه زاده محمد  
سلطان و دیگر امرا که بعطای اضافه و خطاب دند کامیاب میگردیدند  
می فرمودند که وزن محمد مراد بخش زنده تسامات بها آرند -  
بخواهد قلی خوانی که خالوی محمدرزاق می شد امانه دبیرانی  
اجین که بهدار القلم مرسوم ساختند و نیایه صوبه داری از طرف  
شاه زاده عطا فرموده حکم نمودند که آنچه از مصالح نقدی و جنسی  
مطلوب باشد بعضی رساند از القماس نمود که اول اراده غلام این است  
که از رکاب سعادت جدا نگشته در جرگه فدویان جلی ذنار باشد و در  
صورت اطاعت امر کدام وقت القماس و درخواست مصالح و  
کرمک است تا جان و مال دارم ذنار کار مرشد و قبله دو جهان نمودن  
سعادت خود خراهم دانست بعد از این القماس خطاب کفایت

خانی و عطایی خلعت و اسب و تپیل و قنبر سامانند . و تمام سنگه  
را نه بهادر جدا آن شاع بود خطاب لاجپاتی و عطایی خلعت و  
تپیل و قنبر و جندهر و لبر مرغ و جینه و شکلی و گوشواره  
در (مرا حلقه بلورین در آورده همراه خلعت خانی تعینات فرمودند .  
و بیست و هفتم بچپ از گذار دارالفنح لاجپاتی کوچ فرستاده  
بیست و هشت کوچ در سرحد کوالهار مشروب بجا میفرستادند . حضرت  
خان واک خانی درونی را خطاب پدر سر امرای میفرستادند . چپ از  
طرف دارا شکوه احتیاط معبر دای آب بعمل میفرستادند و در آن وقت  
خانی داروینگی نوکانه خط فرموده : خان محمود که با تو در کنار خانی  
سده سالار و نوکانه بطریق استعمال از کبر پندیده عبور نماید .  
مرا بخانی الهیارن لشکر قهر فری از آب چمنل میفرستاد و خود  
روز دهم آن از آب کشیدند .

چند کلمه از وضع در بار اعلی حضرت آمده چپ هرانی آمد  
اکبر آنکه بدراج بادشاه میفرستاد می نمود و باره شکست یافته  
برونده منوجه در اعانت شدند دارا شکوه که در ایستادن دربار  
مراج بود و مشایخت بهندک حشر هریت مهرالجه مشاهده  
پرسید گفته چپ هرش ناخانی شجاع و شجاعت پدر بزرگوار را  
راحتند از ساین راه مسافر اعانت برآورند و خود در عمل  
اضطرار تهیه بیکار کردند با همه امیون همکار راکب بادشاهی  
و قدیمی و جدیدی خود نه از خلعت هزار سوار چهار می نمود  
مع جسدیت نوکانه جهان آشوب روانه گردید . از بیدار کردن  
هنگام دست چپکی که داشت و مکرری سوار می نمود

چه تعداد نماید . چون معظم خان با که در دولت آباد محبوس  
 ساخته بر خدمت شاه زاده محمد افروز گذاشته بودند دارا شکوه  
 این معنی را برهمنوی معظم خان دانسته محمد امین خان پسر  
 او را در حضور ملوک ساخته بر خانه او چوکی نشاند بر آمد اعلی  
 حضرت که در فکر علاج کار و دفع فتنه و فساد بودند او را بعد از  
 چند روز خالص نمودند . گویند فردوس اشیائی دارا شکوه را ملوک  
 ملوک بر آمدن گردانیده گفتند از دشمن تو زاده دادا حقیقه و خبره  
 ملوک فردوس برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن باز دادا ملوک  
 و همسانی هر دو گوهر درج سلطنت نموده حکم پدش خانه  
 ایشان را می فرمودند دارا شکوه را همی ندیده به مزیانی و همی  
 خان جهان عرب شایسته خان ملوک آمد . و نیز روایت نمایند  
 که قبل از خبر هزیمت راجه هموز که امواج دکن را خداید  
 یا هم ملوک میگردد بودند اعلی حضرت خود قصد بر آمدن  
 نموده از خان جهان مصالحت پرسیدند و ملوک کنگایش آن  
 در میان آوردند خان جهان که خالوی خلف مکی می شد و اخلاص  
 به دلی محمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتی و رشد و  
 مشاهده اوج طالع او بندهای وقت مصالحت نهاد و بعد رسیدن  
 خبر هزیمت به راجه پادشاه ظن طرف داری خان جهان برده  
 منصوب ساخته سرعصابر سینک او رسانده دو سه روز از مجرای  
 مشغول نموده باز بهر دلی فرموده بنجید که پای کنگایش  
 بر آمدن خود بعد از آوردن همان مصالحت سابق داد . و آخر کار  
 قصد پادشاه با وجود بیرون رفتن پیشگاه نداده و دارا شکوه

شاهزاده هم شعبانی خدایان آله خدای را با قیام خدای و نام سینه و غیره  
بمذاهب و دانشهای و ملازمی خود بطریق هرلای بخصت نمود  
که به ظهور روز آفتاب و زرد و گدازهایی آب چنبل را بطریق  
در آورد و خود برین شهر نور انظار سلیمان شایسته که از جنگ شجاع  
بر گشته عازم حضور بود چند روز که درین شهر بعضی سران و سفر  
نیز با دست نمود توقف و ازین شهر سلیمانی شایسته اوسید و بسیار فرج  
بفرج منوجه استقبال و خدای هم در آن گردید و ششم بعضی اعتبارات  
در جنگ سیرگه انظار است هم در آن شهر در لشکر کوه شایسته رسید و خدایان  
هم در آن آمدند و در میان موج برای بعضی معبر آمده و آله و انوار  
و در آن شایسته در آن موج بعضی و در آن آب نورانی و آراستنی  
خیالی مست چینی کوه پیکر بدنه خدای روز دیگر سوار شده خدای را  
پیش آمده در میدان وسیع صف زده در آب نورانی زمین  
با آب در خیالی گویای شایسته و لشکر زیاد و انظار شایسته نور گویا  
در آن روز که ناشی از آب شاه خدای که از گرمی و شدت شدت  
هوی شش جهت آتش می بارید و آبی آب و ناشی از آن  
بشیر فولاد پوشان مار آن گردید چندی کوه پیکر شایسته حالت انظار  
و محمد ازین آب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما سرور  
در نیز جانوری و شدت در آن جنگ بدیده انظار کوه آن  
استفاده انظار شایسته پیکر از طرف شایسته می کشیدند چون آن  
طرف حرکت سوار نمودی شایسته بطریق نیامد بعد از آن ایام  
عصر و مغرب در همان مکان نور فرموده حکم نمودند که تمام  
شب بیدار بپوشیداری و خبرداری شب تا صبح بیدار بپوشید

آورند . روز دیگر چون خسرو این کده آفتاب با نوح عالمگیر از سطح  
 مشرق درخشان و نهانی گردید و پادشاه انجم - پاه سر از دریایه افق  
 بر آرد خلعتی به ترتیب انواع برداخته دروازه درختان و صفتش  
 خلی را به پیش برهنه نوبخانه مامور ساختند و قبلی کوه پیشرو را  
 غرق آهن ساختند نصب نوبخانه از سنگی نداشت و پادشاه زاده محمد  
 سلطان را با خلی خاندان و نجابت خلی و سید بهادر و سید قهرمان  
 باره و شجاعت خلی و غیره اسیران رزم آرمه ایران نمودند و فوج  
 پادشاه زاده محمد اعظم را طرف سرنگار مقرر کرده اسلام خلی و اعظم  
 خلی و خلی زمان خلی و صفار خلی و جمعی دیگر مبارز پیشگی  
 کارزار دبد و را رفیق و معان آن فوج ساختند . و محمد سران بخش  
 باسوزان نامی خود در جرنجار جا گرفت . و سرداری بلنمش به تیغ  
 میر و سید میر بوزار و شیره خلی با بعضی دلاوران جوان بدار - قور  
 فرمودند . و بهادر خلی را با تیغ سرور کار طلب هرزل بلنمش قرار  
 دادند و همین دستور جا جا امیران جنگ دبد و مبارز پیشگی که اگر  
 بندهان تفصیل آن بردارد از سر رشته اختصار می ماند تعیر نموده  
 جمعی از بهادران عقیدت کیش هر قوم مخصوص شد دلاور خلی  
 خاندیسی که برهنه و فدویت خاندان او اعتماد کلی داشتند و  
 دیگر سادات باره با خود همراست ساختند شاه زاده محمد اعظم را  
 در حوضه فیل رفیع خویش نموده چون اختر تابنده در برج  
 حوضه فیل آسمان شکوه جا گرفته رفعت انواری قول و صف آرای  
 فوج دریا موج گردیدند و به سعادت توکل و همراستی فتح و نصرت  
 بدستور شجاعت بیسنگ سلف از بسیاری اسرار خشم اندیشه

مخاطب را به دانه مغالطه فرج مدوی پوشانیدند و پیش گذاشته چون  
گوا شده معرکه را کشیدند. و از انطرف نیز تیرا کشیدند. با آسانی لشکر  
برای خانه موجهای هر دو و برینار و جوتار و بلقش و چندان  
آراسته نورخانه چنان آشوب با میانی گوا شده دست چنگی پیش  
بر دادند با قریب هشتاد هشتاد هزار سوار که در آن روز در هر یک  
نوزده تیر وسط روز که اندک چنان سوارانی با آرایش و حرارت و  
داشتند خود در قول جا گرفته اند و میانی که سعادت و قتل چنان  
نوال از میگوشت و لشکر بر آسانی این در خانه هوا و دانی  
میگویی میبرد صفت از کردید. اندک تیر میانی آتش میانی و کوه  
نوب شل در کوشش بر آن میانی هر دو صفت کردید و هر دو  
و هر دو آتش جنگ در معرکه نام و رنگ هر دو طرف شدند و هر  
میگردد تا کار بکار بر تیر و سنان چنان شکار میگردید و از هر دو طرف  
چندین هزار تیر چنان در در هوای سینه میخاک میخاک میخاک  
در آمد بعد آن کار بفتح آیدار و خفاهر چنان گذار و باغ مول میخاک  
شدند و از سهرابان چشم خون از چشم میخاک گشتند \* بخت \*

میخاک از در و تیغ در هم نهاد \* از در و تیغ در هم نهاد  
در لشکر میخاک کشیدند فرج \* در در میانی آتش بر آوردند  
در دین از در و تیغ در هم نهاد \* در در میانی آتش میخاک  
میخاک شد که هر دو در میانی سنان دانی بود تا در دوازده  
هزار سوار بر تیر و سنان میخاک از در و تیغ در هم نهاد \* از در و تیغ  
در میانی آتش میخاک میخاک میخاک میخاک میخاک میخاک میخاک  
میخاک میخاک میخاک میخاک میخاک میخاک میخاک میخاک میخاک

درین سن بیاضی اقبال عفو مل گوله از توپخانه دشمن سوزانگیر  
برفیل پیشاهنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ خورده و بجاک  
هلاک افتاد و ازین صدمه میل افکن ناگهان زهرا آن رستم زمان آب  
گرفت و عذای جبرأت از مقابل هراول کشیده طرف برنگار که بهادر  
خان گوله درین فوج بود بر آورده نگار زار رستم شده پرداخت و بهادر  
خان باجمعی از دینر بهادران کوششهای مردانهجا آورد و هر ساعت  
به رستم خان کوسک می رسید و غلبه نهاده می شد تا آنکه بهادر  
خان بعد نرودن نمایان زخم سرخوئی مرداشت و بسیاری از هردو  
طرف کشته و زخمی گردیدند و نهایت - بود که نرودن اسام در استقامت  
فوج خلک مکان راه باشد در سختت اسلام خان و سید دلاورخان و  
دلاور خان اعمان بکرمات بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ  
صیر و سید حسین و سید خان و مسرور خان و شربت بیگ و محمد  
صالح با فوج بطنش تعداد سرتانان فوج بودند جلو ریز ریزه  
بمقابل رستم خان و دینر دلاوران همرا سبهر شکر برناختند و صدای  
دلاورگیر درین دشت پر وحشت پیچید \*

برآمد خروشدن گیسو دار \* در آمد بزینار ازین درگاه

زخون بل خاک آغشته شد \* نورگنی زمین از خون کشته شد

درین دلاورگیر بدن نرودات نمایان و چپقلشهای بی پایان که از سید  
دلاور خان خاندیسی بظهور آمد و چند خانگه زمین را خانی و از  
خون دلاوران بنشین ساخت از زخوهای پیدایی نقد حیات  
در باخت و هلاکی داد خان نیز جوهر شجاعت و انوری بکار برده  
شرط جانفشانی تقدیم رساند و سید حسین و صیف خان و مسرور



خانی و یوب بیگ و محمد مکن زلم سرخروئی برافشاند - آخر الامر  
 رستم خانی هزیمت داشت و بای نبات سپهرشکو نیز از جا رفت -  
 داریا شکو از مغلوب گردیدن سپهر شکو و رستم خانی اطلاع یافته خود را  
 مع فرج نول که از بیست هزار سوار کم نبود برای نول رسانده باظهار  
 شجاعت و نیروی از نوبخانه خود گذشته مقابل نوبخانه و هر دو  
 پادشاه فتح نصیب رسید - ازین طرف نیز بهادری بزرگی بود و کوبه  
 نوب و تنگ و جملاتی مع بانی پدایی چنان بکشد بود که  
 که داریا شکو استقامت نتوانست و ازین نالی نالی رفت - طرف محمد  
 مراد بخش معظف ساخته جانور بر خود را مع موج شیرین موج سدا  
 آن شیر معرکه را رسانید و هر دو صفت با هم در آمیختند و طبلان الله  
 حان که پیش آهنگ موج خصم بود بدقت سه چهار هزار تنگ  
 گشتند بر بول محمد مراد بخش برافشاند - و از هر دو طرف نیز  
 باریدن گرفت و چنان آهنگ در اندر محمد مراد بخش بر پا گردید  
 که هر دو بیست آنرا گذشت و بای نبات تقری از جا رفت و  
 مریدک بود که از حدوات نیز باری و حدوات گز و حق نام بود  
 آن بهادر بون انگیز بر آورد - محمد مراد بخش فرمود که از هر  
 دو بانی بول اندازند در بانی حان راجه راه ساخته که میان از چوای  
 بنهروزی شهرت نام داشت سوار سوار بود پیش فرستاد  
 رخت از عفرانی با شده در اهل بدووی بزرگی پوشیده سوار بر  
 خود را بقیل سوار محمد مراد بخش رساند و پس از آنکه در  
 گشتاده گفت تو مقابل داریا شکو فرس پادشاهی از سوارای  
 بر بانی طرف محمد مراد بخش انداخت و بر نبات نام گشتند

بیادگنده گفت که نوبت را بنشان آن بهادر شیر حرارت خندان  
 او را رد نموده چنان تیر جان سنان به پیشانی او رساند که از خانه  
 زین سرنگون ساخت - راجه پوتانی که همراه آن خبره مرایی ادب  
 بودند پیشتر در پای قبل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف  
 قبل محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و لوفول ساختند - اگر  
 چه در عالمگیر ناسه درج است که در آن حالت خلد مکان خود را  
 بمسند برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که در آن  
 تردد همراست آن پادشاه زاده والا بزرگ بود و انجمنهای کلری برداشته  
 تا انتهای جنگ و وفات نمود مسجوع گشته و از داریان لنگه دیگر  
 ظاهر گردیده که محمد و رنگ زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن  
 خبر و ظاهر شدن غلبه اعدا خواست که خود را بکوهک برادر رساند  
 شمع سیر صاع آمده عصمت ندان و گفت صبر نمائید در صورت  
 یکگر در داخله هر عمل تمدن صاع حرارت است - حامل کام و سنجیز  
 عظیم در آن مرمه دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلالت  
 نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بنقدیم رسانیدند و بیت و  
 ز بیداد تبع جدائی نگویند سر از تن جدا ماند و تن از کفن  
 را پیوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده بیچشمهای  
 سروده خود را باقول همایون رساندند - از انجمله راجه رجب سقنه  
 را تهور از اسب پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از  
 جان شعله با شمشیر برهنه برق گرداز فوج نول را از هم دریده خود  
 را زیر شکم قبل سواری خاصه رسانده به بریدن ربهان حوضه قبل  
 اندام نمود خلد مکان از جرأت رجالات او اطلاع یافته از راه انصاف



لشکرهای نموده کثات قسم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین  
حالت با بدر رفتن نمود و با اتفاق چند رفیق شفیق که بطریق  
هزیمت شریک گشتند راه ابر آبد با هزاران نا امیددی پیش  
گرفت - و نهم تنم و فیروزی بر لشکر ظفر انور زاید و صدای شادمانه  
تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زندهای عالیقدر و  
امرای نامدار آداب مبارکباد و تعظیمات تهنیت فتح بنامیدیم  
و رسانید

فرمان شایسته این در مانج غریب \* که نصیر من الله و فتح قریب  
پادشاه ظفر نصیب ابروی شکر و سپاس بیرون از انداز نیاس از  
قول پائین آمده در رکعت شکر ادا نموده در تعبیه دارا شکوه آورد  
چون سوابی خیمه و توبهخانه همه کمر خالیجات بناراج رفته بود دران  
خیمه درود آمده از سر نو زیفت اندای آن سال گشتند و شادان  
و امرای تهنیت قریش و توبه کردند و به نصیب و آموختن  
مقتدر گردیدند - چون بر بدن و سپهر محمد مراد بخش رخصهای  
تبر بیمار رسیدند بود بر هم لطف و نداداری ظاهری او نوشیده جراحان  
چاره گدست را حاضر ساخته سر را بر زانوی شفقت خود گذاشته  
بمعاج رخصها پرتو افکند و برای ندای جراحان اندرون دل آن پادشاه  
زاد شده لوح زبان بیمار بجان سلطنت و هزاران نصیب نشانه  
اتک و بران بآمین شفقت خون از رخسار برادر پاک می  
نمودند - گویند حوضی که محمد مراد بخش بران سوار بود از بسیاری  
تیر حکم خار بهشت بهر رسانده بودند زمین آن بفطر من آمد چنانچه  
آن حوضه در کفر خانه در است خانه دانه دارا خلعت بطریق دلاکار

و اگر نماند نیروی آن شاهجهاد در دستان تیموری تا زمانی سلطانستم  
 میر که استاد الله تعالی شاهجهاد گذارنش مایه نماند آن شاهجهاد  
 بر دلاطت موجود بود . و پادشاه بیگم شاهجهاد اعلیای محمد اعظم  
 شاه برای ترغیب شجاعت خاندانی صاحب قری در خدمت  
 سرلشکر مایهات باره آن خدمت مشیگ شده و ایشان مایهات  
 از جنگ مایهات خاندان خواجه خال در راه مایهات هزاره و  
 میره ده نفر بگر آمدند . و از آنده مایهات و مایهات با محمد مراد  
 افش زنده افتاده بود بدست امیر و بوار عده محمد مراد افش  
 شرط جانفدانی باقیم و مایهات . اعظم خال بعد از تمام جنگ اگر  
 غلبه شدت حرارت هوا گرمی زیاد و بفرجهای این گرفتار گویید  
 و از لشکر دلا شود . و بی عدهها که بران عده دانه آینه و سوار  
 و پیاده نشسته شدند که باطله حساب بنوان آورد . و آنچه محمد  
 مراد افش و هرگز پادشاه زنده و دیگر امرا از عطای شد و عده  
 و خطاب و جواهر و دیگر مایهات مشهور گویید اگر شاهجهاد  
 تفصیل آن بر داند از سر و شاه اعظم باز می افتد . حاصل نام  
 دلا شود با دو هزار سوار بی سر و شاه که الفلول رخصی بودند  
 وقت شام بی مشعل بالبر آب رسیدند از خجالت و الفلول  
 برگشتگی طالع نرد بدر و مایهات بر رفته در حویلی خود نبرد آمد .  
 هر چند اعلیای حضرت پیغام طلب از اظهار تمرد کار و لشکرش  
 تازه فرستادند بعضی دغبه نموده اعلیای شب بعد از افشای ده مهر  
 یا مهر شکر و زوجه و عید و چند نفر دیگر از خدمت محمل و از  
 جواهر و زین و اشرفی و طلا و نقره آلات ضروری هر چه توانست بالای

نیکی و شکران و امتنان باز کرده با خود گرفته از شهر برآمده  
 راه شاه جهان آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفت و در منزل  
 محبوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از سردم سده با بعضی  
 کوشاکات فرستادند فردوس آشنائی باز رسیدند \*

حضرت خلدسکل بعد از فراغ پنج مریضه منضمین بر اراک خود  
 از راه اراکت و سرحدت بقصد عیالات بسبب انتشار اخبار مختلف  
 وحشت امرا و مانع آمدن و سد راه گردیدن مهارجه و نه نفیبه رسیدن  
 کر و بقر رسیدن دارا شکوه با فوج عظیم بقصد ناسد روز دلتان جنگ و  
 هزیمت یافتن او و معتذر بودن خود از آنچه در سعادت الهی مقدر  
 بود در خدمت پدر بزرگوار ازال داشتند درین اوان محمد امین  
 خان و خان جهان پسر آصف خان با جمعی از امرای دیگر که مدبر  
 علیه سلطنت بودند آمده شریف اندرز مازست گشتند و بعطای  
 خلعت و جوهر و اسب و دبل مفتخر گردیدند و دهم رمضان  
 از مسوگده کوچ برآمده متوجه مستقر اذانت گشته نزدیک روان  
 البر آباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت تسلی نامه  
 در جواب مریضه که بتقاضای دلت بخط خاص مرقوم بود مصحوب  
 داضل خان خاناسامان و سید هدایت الله صدر رسید و روز دیگر نواب  
 ندبه بادشاه بهنگم باشا را پدر بزرگوار نون برادر آمده بعضی کلمات  
 مایم و نامایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف  
 مرفی شلیقه مراجعت نمود و بار دیگر نیز شفقت نامه نصایح  
 آخیز مع نبضه شمشیر نام مبارک عالمگیر که به از شیرازی در  
 تیموریه نمیداشتند و پناههای دایم بر مصحوب سعادت خاص







و اشکالات فاحشه بهر مصلحت و حکم اطراف با احتیاط مبادی در رفته و  
 و بعد نوشته و روانه می شدند . و حکم فرستاده بر مصلحت مصلحت  
 حاکمان از ماموران طایع و شکوه های حاکمان هر دو برادر و برادر  
 همراه نوشته می شدند بعد از آنکه در دست . و خاندان حکم حکم از راه  
 بعضی پدر و از غیر بعضی معصوم و اندامی حکم حکم حکم که از  
 تقدیرات الهی و شومی برادر و از راه حکم حکم حکم حکم حکم حکم .  
 آخر چون دانستند که موفقی الهی حضرت طایع و دولت و دولت  
 دارا شاه غالب و غالب است و سر رشته امور از حکم حکم حکم حکم حکم  
 از دست رفته مصلحت در هیچ مصلحت حاکمان بعد از حکم حکم حکم  
 پادشاه زاده محمد اعظم را حاضر می کردند که برای مصلحت و  
 مصلحت مصلحت نزد جد بزرگوار رفته همراه طایع و اسامی خان  
 بعضی بی مقام حضرت آمیز رساند . پادشاه زاده و قصد شرفی و جبار  
 هزار روبه گذرانند و صاحبقران زانی بدل خوش و ناخوش حضرت  
 اعظم را در بدل شفقت گرداند با انواع اظهار لطف لشک و زبان  
 سرخس ساختند . و خاندان بزرگوار تعجب دارا شکوه برداشته  
 پادشاه زاده محمد سلطان را مع ماضی خان خانسان و جسی  
 دیگر از پادشاهان بادشاهی در خدمت الهی حضرت گماشته اسام  
 خان را می هزار روبه مصلحت فرموده تا لایق پادشاه زاده نموده  
 در لشک روبه و شصت اسب پادشاه زاده مصلحت فرموده مصلحت خان  
 را برای مصلحت در درس آموختنی گذاشته سه هزار شرفی مصلحت  
 فرستاد . و بیست و دو هزار خان از آن بر آورده بهرامی ظفر  
 و حضرت مملوکه برادر مملوکه گردانند . ماضی خان را بر سر و

دارا شکوه بدست و بکم رمضان از شاه جهان آباد بر آمده روانه لاهور  
 گردیدند | محمد مراد بخش را بدست و شش لک روپیه و دویست و  
 سی اسب به ساز طلا و مینا ده فی الحقیقت همعظم امانت داشت  
 تواضع نمودند - خان دوران را از تعمیر عهد قاسم بازه که از طرف دارا  
 شکوه در قلعه اله آباد بود مقنن و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر  
 عهد قاسم در سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید اورا بمقتل ساختند  
 زود روانه حضور سازد والا بمحاصره و تانیب او پرداخته در صورت  
 ضرورت لوگ طلب نماید - و اسامی رمضان پادشاه خان کوکه را از منزل  
 ملیم پور بطریق هزارول به مراتب دارا شکوه بخصت فرمودند  
 خان خانی نجابت خان را روز بعد نظر دو لک روپیه عطا فرمودند  
 و دایر خان که از همراه ملیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود  
 باضافه هزاروی هزار حواری و مضافات دیگر سرانرازی دولت و عهد اله  
 بیگ داد تملی سردار خان و اتمه خان از نزد ملیمان شکوه رسیده  
 سعادت اندوز ملازمت گشته موزن مضافات گردیدند \*

شرح فرمائی که صاحبقران ثانی بعد مقید گردیدن

خفیه بمهابت خان که دران ایام در موبله کل

بود نوشته بزبان فلم میدهد \*

صدف مخلصان مقیدات کیش مهابت خان بمعبایت و توجهات

پادشاهانه معظّم و مهابی بوده بداند که از نامه ازگاری روزگار غدار

و شجاعت خرامانان بدکردار شایسته باشد که چه قسم چشم زخم

باین دولت پایدار رحیمه و بی معاندان هرام خوار چه ملوک

استعمار نمودند و سی نمایند - چون فوژند مظلوم دارا شکوه بعد



این کار از تو آید و مردی چاین کنند

و بفرزند ارجمند نوشته ام که خود را باز گذشته بهبود حال و حال  
خوبش در اطاعت آن سیه سالار داد و غامی من درین شلشد -  
مکر نوشته می شود که دنیا جای سبیل باریدار است و با هیچکس  
و غا نگردد و نخواهد کرد و بنگامی بر «شع» روزگار بادکار خواهد  
ماند و مهلت غل چگونه خواهد بستند که صاحبقران ثانی زلفانی  
در اقصای بنگر بقرار باشد و شخصی که بدام تزییر عالمی را رام نموده  
بگام خود ساخته بر تخت خلافت کمرانی کند و باین حال اگر  
آن عمده الملک انماضی نماید فردای بخت دست من و دامن او

چند نغمه از سقید ساختن محمد

مراد بخش بزیان خامه میدهد \*

که جور آرد از دانه ساد اوچ با طرفهات پسندیده بود و نشود و  
در رعایت «غل» و خطا شخصی این گره بسازد و از غامی  
بکلن و حسن عقیدت مصروف نول بزرگان را که در پادشاه در اقصای  
نمیچند بخاطر نیارنده فریقند و عددهای دلفریب و تواضعات نقد و  
جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذاکر آمده بهم قبل  
از جنگ و بعد از فتح نصیب بحال او میبذل بگیرد بد دل خود را  
خورشید مبداشت و غافل از «نصوبه» بازی رنگ شده و باز گشته  
ناشن نمای سلطنت را از ساد اوچ بر اوچ سینه می نکاشت  
و سر رهنه «لوک» سلطان را از دست نمیداد و اصل از عدم ایغای عهد  
و پیمان برادر تو هیل او را نمی دانست و وجودی که بعضی «و اشلون»  
مکر گوش او را از روی بد بدهی روزگار شدار خانه در براد سلوک

و مستوفای وزارت حاضر در میان خدمت نمودند و انچه در میان ایشان اتفاق افتاد و تصدیق شد  
و این "مجلس" با سران مستوفی که در خدمت در آن روز حاضر بودند و این که  
رئیس "مجلس" مدعی آن که حاضران قدیم آن خدمت بودند و سیاست  
و صلاح و حدیث بسیار تیرت داشت و گفت: "باز منی" باشد و منی  
نزد برای انقضای نمود که در جواب منی "مجلس" شایسته نمیدانست  
و از پادشاه حکم در میان و با آن بود مشاهده کردند که داشت بر سیاست  
احضار نمود و بدینسان که بیان آمد می "مجلس" "مجلس" مراد از این  
این مجلس را "مجلس" بر آن روز خوش آمد گویند و بعد از آن روز که  
طریق خواهد نمود که "مجلس" در آن روز "مجلس" را "مجلس" را  
تصمیمات منی "مجلس" "مجلس" "مجلس" که "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
گفتن و تصمیم "مجلس" "مجلس" "مجلس" و "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
چون "مجلس" که "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
مجلس "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
برای "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
و "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
چهار طریق "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
مجلس "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
روزانه "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
این "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
مجلس "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
مجلس "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"  
مجلس "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس" "مجلس"

بندهای شاهنشاهی همدان کرد \* کذا آنچه بقول به‌شهر کرد  
 ابراهیم خان داد علی سردار خان و سید ذریز خان و ابراهیم کورنانت  
 محمد مراد بخش نموده بودند و علی قلی بیگ و آقا قاسمی محمد  
 مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد از بیگ و سید شاه جهان  
 آردان بعضی رسید که چون راجه نورعل خان که متصدی امیر  
 خانان مراد مراد بود از شهرت رسیدن و ادا شده خبر که سید  
 داشت در میان مواضع غیر معلوم مدتی ساخته خود را تدریج  
 ز که توانست همراه گرفته طرف جنگال مراد خان نموده بود  
 دارا شود که به شهرت رسید ابراهیمانی زمینداران که آنها را گرفته  
 تهدید فرموده خزانهای مدنی را بقصر در آورد و هر جا از آب  
 باغاب عبور می نمود کشنها را شکسته و سوخته و غرق ساخته  
 پاشا مراد و ذریز خان را با چند هزار سوار مراد آب آلود که  
 صبر ناس مشیر است گذاشته و آب در امان بر طاقان آورد و  
 نیز مسموم گردید که دارا شود بعد رسیدن بلا عرض قریب گورز روید  
 خزانة آنجا را با کور خانجات پادشاهی و امیرای حضور ضبط در  
 آورده در فراهم آوردن سوار و اسباب جنگ می کوشد \*

از شایان این خبر به داخل شدن قلعه دار الخلافه نفوذ یافته  
 نوزدهم شوال گذار باغ آمو آب که احوال باغ شاه مار اشغال یافته  
 مضروب خدام فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را با جمعی  
 از امیرای کار طلب بطریق هر ایل بقعاب دارا شود سرخص نموده  
 غرض از تعداد سده هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای  
 نماز در ساعت سه بود و طایع می نمود که جوهر نیر اعظم در خانه دهم



عبور بدست آورد در آنجا کشتیا را جمع ساخت - درینوقت بعضی  
رسید که سایلان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارن که از راه  
هرندوار خود را بفر بفر برگشته اخطار برساند - امیرالامرا و لودی خان  
و قدانی خان کوبه را مورد گردیدند که خود را بطریق پناهن رسانده  
سر راه سایلان شکوه بگرفتند - هفتم شب قصد بدش خانه طرف اهور  
زنی فرستاده شمع میر و رنکوله خان و غیره چند امیر کلزار  
دیده را بدشتر برانده ساختند و خود بدوات کوچ فرستاده مقبوضه  
نعمت دارا شکوه گردیدند - حاکم خان را از امن و امان و شش  
هزاره بی بجهوار سوار نمودند بصورت مائوا ضمیمه وزارت بطریق نیابت  
مقرر فرمودند - چون امیرانیم خان بسر کلهرنزل خان استغاثی  
مقتضی فرموده بود بجهوار بریده در ممانت نمودند - در منزل دران از  
توضیحات داشت بهان خان و دیگر امیران بعضی رسید که فرج خضر  
که بر سر معبرها بود گوشمال یافتند بیهوش شدند و لشکر پادشاهی  
بفرار فرستادند - درین اوان سایلان بعضی رساندند که سایلان شکوه  
بسرحد هرنوار رسیده از خبر تعیین سرانکلان شیر شکار ناچار به  
انبار کوهستانی سری نگار اختیار نمود و از زمینداران آن طرف توقعی  
که داشت در همراهی منظور نیامد و اکثر از همراهان او جدا  
گشتند برون حضور شدند و آمیزش سری نگار را تکلیف نمود که  
مردم زبان از خود جدا نموده خود را بکابل و سال نقیا زبان کوه  
بسر برد و همراهان او که همگی از بانصد سوار بودند رسانده اند  
مصلحت در توقف دران مکان اندک از آنجا طرف آنگاه بر آوردند -  
توی بیگ که مخاطب بدش در خان و اقلایق او بود باز به سبب





از طرفت خالد مکن نیز تسکینی نامه بر از دگر عهد و پیمان بتمام محبت  
 شهنشام رسیده بود آن خام خیال بفکر فراهم آوردن لشکر و توطئه روانه  
 شدن بمردن دارا شکوه برداشته از جهلگیر مگر با سپاه آراسته و  
 ترواجانه عظیم برآمده - و باز مسجون شد که دارا شکوه مکن خواست  
 که در لاهور جتن جلوس ترتیب داده ناجوای سکه و خطبه خردند  
 بلند آوازه سازد از مدینه تدبیرک نبع محمد اورتک زینب بهادر  
 بادشاه میسر نیامد و ژمیداران و فوجداران با نام و نشان از شهادتین  
 اخبار برکشنگی ایام بدو پیام دارا شکوه و امداد طالع بادشاه گردون  
 شکوه بدو گزیدند - راجه موسوی که از مقابل بادشاه عازم قرار  
 اختیار نموده خون را بوطن رسانده بود از آنکه محضی زبان را خصوص  
 زلال راچپوت را از ایامه از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب  
 در اندکی مذاب عازم برادر اختیار می نمایند از آنکه خطیر  
 راجه چترسل بود شورش مطعون - راجه توبت ششیرایی ساو  
 نمود و اکثر در وقت نامه و کلام زسان بر شستن و نقابهای ملالت  
 انجام آشفته می ساخت چنانچه از زبان آن او هزار باره راجه حکایات  
 طعن آمیز زبان زد جمهور گردیده فلم را بنده بر تفصیل آن راجه  
 نداشته به نستطیر حاصل کلام می برداند - راجه از شهادتین طعن  
 بجهان راچیده و دل از خانه و وطن نفقه برای شفاعت جراثم گذشته  
 عریضه مصحوب و کالی مقربان درگاه ارسال داشت بعد بدو برای  
 یافتن در بیمارگاه عرش اساس آورده سعادت اندوز مازمت گردیده  
 موزن عذابات خلعت و غیل و شمشیر و جسد هر و سالی فرمودن  
 منصب بکمی مواف گردید - داین از آن خبر رسید که در لشکر

بمسبب مطبق شدی که در تار مرام احمد و توفیق احمد فرج  
درها مروج باشد که در آفتاب با سه چهار هزار سوار و قشون توانا  
که نهاده و مشایق بطریق فرام انظار شوده تا آنکه خدای عز و جل  
را و پادشاه گذاشته که تا مقصود چندی روز میرسد لشکر ظاهر انجام  
داشتند بعد از آنرا را سوارخانه و قشون ساخته خود را با او رساند و در  
معرض رسید که ظاهر خدای با دیگر مقتضای پادشاهی خود را با ظهور  
رساند و ضبط حالت و حال آنکه بعد از آنکه در آن شهره ساخته  
پروا شده و راجه و اجوبه از پادشاه آنجا که در آن شهره ساخته  
فرود راجه چوستانه و خلیل الله خانی آمده پیوسته از آنجا حضور  
ساختند و بعد عرض معظم خدای عز و جل میر چمدان را که مستقیم در  
دوای آباد مقید ساخته بودند بر روی خدای و زیاده بودن او  
پادشاه را که بعد معظم تر شدند و راجه چوستان را که بر روی حال  
قشون خطاب مبراجه القاس او بدرجه قبول میخانه بود و در  
والت از خاطر جمعی حاضر نبود برای محاسنات دار الحکومت  
شاه جبل آباد مرخص فرمودند و بطریق تپ انچه از آب سنج عمر  
واقع شد اما بسبب جوشن بیادش خدای و بسنن بل که لشکر  
بمناسبت تمام سوار گذشت که در آنجا میروند و بعد از عبور قریب القی  
امداد بر کاه الحاکم و کاه و در آنجا پادشاه را که بعد معظم تر شدند  
با ظهور مرخص فرمودند و در آنجا خود را حاضر تمام فرمودی حالت دار  
گشته بهشت در آنجا (بیت شهر آب بر خور شدند و راجه چوستانه  
را که از مدت بلک سال ولایت انظار شوده و حال بی سعادتی  
فرمود و بر روی بزرگ بر روی مرخص فرمودند و با ظهوری ظاهر

ای می رسیده می فرمودند - درین ضمن بعضی رسیدند که  
دارا شکوه بعد رسیدن مائلی تواف نوزیدند و مدت پیمانی تواف  
بهرگرددید و روز بروز در جمعیت او تفرقه پدید می یافت  
بعضی اسباب دارا شکوه که همراه میریز عبوانی میریز شافعی دریا  
رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانده پادشاه را عزت نموده  
باقی را که نخواستند گذاشته رفت - از شنیدن این خبر امیر منول  
حکم شد که برای تعقیب تصدیق لشکر منول گونا می فرستاد  
باشد - اراذل محرم [ سنة ۱۰۶۹ ] نزول یافت کنار آب درین ماضی  
مائلی واقع شد خاویل الله خان و غیره که تعاقب دارا شکوه داشتند  
همراه غیرت خان و غیره در سه امیر نامدار از همراهان آن سرگشته  
والدی حیدرانی آمده بازگشت نمودند و هر یکی مورد عتاب  
گرددند - شایع میریز هفت شش خان را جمع می برای تعاقب دارا شکوه  
میرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بقدرت برای مصلحت در قلعه  
ارک برهان پور نگاه داشتند بودند حکم خلاصی از دستهای مرده دای  
احمد آیدان باضافه هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند -

شنیدن خبر اراده محمد شجاع و مراجعت و توجه

فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشجیات اخبار نویسان شرقی خبر داده شد محمد  
شجاع با بیست و پنج هزار سوار و نوکران که چهل آشوب از بدگاه بقصد  
بیکراندا شاه شکر صیب میریز معروض کرد بد قول بشکر اضیال آن برادر  
بدعاویت برداختن علاج دردت و عواب دید مصلحت دانسته  
در اندام "حرم عالی توجه از تعاقب دارا شکوه تواف دارا شکوه

[illegible][illegible][illegible]

لهذا قبل ازین بیچند روز معمر خان را که از مصاحبان و همدمان  
 نجابت خان بود نزد او فرستاده بپایان مصالح آمیز ارشاد فرموده  
 بودند معمر خان از آنکه ما علی الرسول الاتباع و رابطه خلعت با  
 ضمیمه آن دانسته بپایان نقد و نام را در خلوت بشمارش آورده در  
 جواب ازینم آن در کنگه مصیبت آمیز از طرف خود نیز بی رگانه  
 بر زبان آورد نجابت خان "فجعل بکرمه شادی که بالای مسند  
 او بود غافل بر کمرگاه او رسانده در حصه ساخته بود بغیر این بعد  
 عرض منضوب و از منصب برطرف و از "جوا" منوع فرموده بودند  
 بعد چند روز درین جشن از سر انصهر او در گذشتن عطای خلعت  
 و مقر جرائم و احتمالی منصب سرافراز ساختند و دارند خان که از نزد  
 دارا شکوه جدا شده رسیده بود عطای منصب چهار هزار سی  
 هزار سوار و دیگر عذرات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از  
 دارالخداست کوچ فرموده بابت ظفر آبت طرف شرقی بر او افتادند  
 چون نزدیک آثاره رسیدند بوضع انجامید که پادشاه زاده و فرزند  
 خان بموجب حکم نزدیک "کچور" رسیده انتظار و در حکم نانی  
 برای مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد از گرفتن سه تک بریده  
 بقصدی از سرانان بپایان قرض از بغاس برآمده و خضر نام را  
 که برای تسخیر چون بود روانه ساخته بود مکرر خان حاکم جویپور  
 بعد "محصور بودن چند روز حومه ساخته بر آمده بشجاع بدو دست  
 درین ضمن میداد و آنهایی که بتقاضای مصیبت چند روز بشجاع  
 بدو دست بود وقت بآنکه محصور رسیده بعطای سی هزار برده و  
 منصب سه هزار سی خلعت و دین سرافرازی یافت - بعد بابت



جنگ آرایش داده عقب نواخته و همراه همه سرداران تقسیم  
فرمودند و بهادر خانی و تارک خانی و راجه سیها سنگه و گنور نام سنگه  
و دیگر بهادران جلالت کیش دست راست و چپ مرکب خاص  
و بادشاه پادشاه نعمی گذاشت و بادشاه را در \* محمد اعظم را در حفره  
قبول سواری خود جا دادند بی آنکه چنان نسکوبی آراسته و مسعود  
گردید که از قدرت سیاه با نظر کار میکند. پشتهای میدان صف را  
و سفال نشین گذار مبارزان اعمده بنی میزد. بود هزار سوار موجودی  
معرفه آری آن داشت بر وحشت گردید \* بیت \*

زمانه شور \* عشر تعرض میکرد \* زمین از چرخ و حفت تعرض میکرد  
چنان از جوش لشکر قحط جابود \* که نقش سایه بر درفش هوا بود  
اگر سیماب سزیدی چو باران \* بماندی بر سفال - نيزه دکان  
و شجاع نیز بقریب فوج بود آخته باشد اخگر بر سر خود را که در  
شجاعت بر سوزان آتش نفوس می جست با سید عالم پادشاه و جمعی  
از امیران کار بار دبداد نمود از ما هراول نمود و شیخ و بی قورلی را  
با چندی معتمدان میدان پشته بهراولی از تعیین نمود و ازین الدین  
بسر بزرگ را با جمعی در برینجا جا دادند حسین خوشبختی را  
با سه چهار نوکر همه هراول از سلطت و مکررم خانی صفوی را با  
سید حاجی و چندی دیگر چو رفتار مقور نمود و شیخ ظریف را  
با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معزوی را بلامش قور  
دادند اهتمام تواخته بابو المعالی میر آتش سیر و میرعلی  
دبوان خود را سپهسالاری و محمد قلی ایک را با جوی پتروزی  
گذاشت. و خود با لشکر رژی خا بن نام محمد خان و عبد الرحمن



طای و شاهر جمعی مدتی پیشگی در قول جاشواری و باقی  
 مردان شلو بعد انقضای نو ساعت اجرمی فلقهم ریح القنی  
 هنگامیکه سوار می شد یوشی خضر که از یوشی خضر اول صاحب  
 نعل و مستطانی آن زمانه گفته می شد و در نظم و تقوای  
 و اشعار هندی عشق از اجائی پیاده بود که امیر خسرو ناعیش نواز  
 گفت تا ریح قطع گفته وقت سوار می گشتند \* بیت \*

ای حور نو سوزا ندانک بالا \* بهوشه آوا نایج بانساک بالا  
 جستم از یوشی نصحت تا ریح \* دل گشت (نور) من مبدلک با (نور)

بصند طبع مبدلک اندک باج هزار یوبه سر حست بر موده بهر هندی  
 قطع و نصرت بر دهل کوا منظر ظفر بیلر سوار شده مانند کوا نعلانی  
 با هستکی تمام و آرامشکی فوج که در انظام فوج بعدی خلال  
 لبقیرود در سه کیره باغچه راه در نو بهر هندی طی کرده سه بهری  
 باغچه نیم کیره مقابل فوج خضر رسیده چون الو هیبت و شجاعت  
 قیوم عالمگیری بر لشکر شجاع تاخت ازلی طرف آن حرکت منزه  
 بظهور نهامت و از کم حیرانی اندام سر پیش ندی نمود آن نزل  
 به پیغام شعله آفرین گونا نوب وین روز شاهر رسیده و کار بر حمله  
 قیود از سبیلان مغیر بر کردند و تمام شب لشکر بر خانه رسی و حمله  
 قبول و بهیاری از پشت اسبانی فرود آمده بهید صبح ظفر چنان کمر  
 بسته در شمردن سواره بهر بودند و به خضر دای نام گوش بر او  
 بود که شب حاشیه دروا چه زید - چون مکان نوبت شجاع باز  
 مشرف به مقابل قریضه با ناله عفر سوز واقع شده بود معظم  
 طای که کفر فی صحرایات و خورانی مایه بهر خود را میفرست

اطلاع یافته چهل توب دشمن کوب را که از جایی چیده بودند در  
سواد لیل تبدیل مکن دانه طرف دیگر جانب مقابل فوج خصم  
نصب نموده در اهتمام و پاس داری لشکر آرام بر خود حوام ساخته  
بنسای دلارز مبارز پیشه می نوشتید و بلاشاه گوهی امناس تا  
سه پاس شب بهاس عبادت زیر خیمه مختصر مشغول به نیاز تمام از  
درگاه بی نیاز جوابی صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذرانند  
در عمل پاس چهارم ناله بکبارگی غلغلۀ عظیم هوش ربا از لشکر  
بپرخ برین رسید و غریب آشوب برپا گردید. تفصیل این احوال  
آنکه راجه جسونت که بمقتضی همراه بود و از روز اول جامۀ بدنامی  
نراز برود آن نابکار دوخته بودند و بدسرفشی آن تبه کار شعار  
بدسوانجامی او گشته بود بگمراهی عقل نیا و اراده فاسد اول شب  
زباتی محرم همراز بشجاع بیغام التیام آمیز مبنی بر اراده خویش  
که آخر شب شیخون بر لشکر ده غارت گدان راه نراز اختیار خواهم  
نمود و درین صورت بادشاه بران حادثه اطلاع یافته بمعاقب من  
خواهند پرداخت درانوقت بهادران بکه تار شما جلو ریز بر لشکر  
ظفر دیگر ناخت آرند و قریب چهار پنج گهری شب مانده آن توره  
رواز با اتفاق دیگر راجه پوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتپوز و  
مهساس (میس داس) بداساس باشکر زیاده از اندازه قیاس که  
باخویندین قصد به شهرت اراده جانفشانی فراهم آورده بود از جایی  
خویش حرکت نموده غارت گدان راه انبار پیش گرفت و دست  
تعدی بناراج نمودن بهیرو کارخانه امرا و پادشاهی و پادشاه زاده  
آنچه سوزا او بود دوزخ کرده هرگاه قدم مخالفت پیش میگذاشت



قدم پادشاه بلاغرتی از ادله تبدیل مکن ظاهر گردد و بداند که اکید  
سواران نیز گام و تدفین چنان شدید تعین فرمودند که سواران  
فیل و اسب سوار را نگذارند که از جایی خود حرکت نمایند و  
هرکس از جا بیجا یا بند عدل نشانی سخت بحضور بیارند و با آن  
همه آشوب و برهم خوردن لشکر سرنگانند میر رام و کار فرمانی از  
دست ندادند و تغییر در دل و حوصله آن خسرو کو و قار ظاهر  
نشود بلکه بشکفتی و پشت طمع که مطلقا آثار بیدماغی و نند  
گوئی که نشان دل باخشی کم ظران است بخود باز ندادند می  
فرمودند که الحمد لله بدین وسیله تفویض مذاق و مزاج بر روی  
کار و محک عیار آمد و این معنی را از عطیة الهی و التوفیق و  
فیوض خود میدادیم و اکثر مذاق کونه اندیش که بداندیش مال  
کار خود گشته این معنی را دامن و درهانی متظلم و غلبه غلبه تصور نموده  
خود را با لشکر خصم رسانده اند بسیاری آسایش و خیال ختم خویش  
خرامند بسید - به اکثرین زیاده از نصف لشکر بجا دارند قاراج و قوار  
که بیشتر بقتل و خروج خصم ملحق گشتند وقت - چون خسرو زمین  
کلا عالمگیر بقصد تحسین عالم ترکش اعلان یسند سوار درجه سبق  
بر آورد و عیار غمناک شب هادی نواز بردش می صبح مبدل گردید  
بعضی رسیدند آن کافر نیزه روزگار داشت بیمای طرف مستقر الحاد  
اقبوا بدگشت و بداندیشی عقیدت سرشت در و نرد یک در و کلاب حاضر  
آمدند پادشاه خوشیید غمیر سپهر افتاد بر فیل گردان شتوا بنشین  
و قار کو سوار شده بی آنکه چمن جبین بر چهره مبارک ظاهر  
گردد بدستور مقرری اعزم کار از آهنگ جنگ و پیکار کار نما

گفته اقامت خان را بخواهی آن کافر بدوچشم سرخوج بر معار حقین  
برآورد و آن سرخوج بفرست موج برآوردند معظم خانی را بفرست و  
نبدی که در سرور داد معمار ساختند و شجاع نیز ترکاب موج را  
نفر نهاده از پیوستن لشکر تازه مستطیر گفته معسوج لشکر خود را  
بک صفت قرار داده نوبخانه را قائم مقام عراقی معین کرده بک  
لشکر را با خود در نوب کرده قسم جزای پیش گذاشت و چهار  
بلیچ گوی در آورده موجها مقابل هم بجهت آفتاب از هر یک  
بل و خوش نوبانی آفتاب بفرست معمار و عساکر اوس و کوهانی  
برآمده در زمین آن سرور و بوم و خشت معمار و نوب در حال و حال  
دل باحالی هر دو موج افتاد و سرای پیدای نوب سنی لشکر ظاهر  
آیت و آیتش هر نوب معمار در بالای شجاست قریب و در قدم می  
افزود و هر ساعت صد گله بانه بین امیر و دشمن سرای گوی  
زبان می بفرست و از کشتن سرای لشکر در مهرا بخت  
معامله بکند اصل دگر بکوش خوش دل جنگ می رسید

\* بیت \*

فرمودن کوس خانی معمار \* زمین بر آفتاب در لود وراج  
شماره بک کوس کوهان جنگ \* و سرای آفتابی لشکر  
قندام و حواش معمار \* شبی است دشمن سرور معمار

در این حالت از نوبخانه ظفر فرست کوه نوبی بر سرای  
سلطان از بن العابدین رسید اگر چه برالس و سرور سرور نوبیت معمار  
یکه پای قیامی و یک پای خرمی که عیب هر دو نوبیت بود  
برق این معنی داشت زهره باطن اسبابی از موج حشم کردند

بعد از آن که کار از گوی بارش آتش و زدن توپ گذشت و کار  
 بآمد و شد تیر و شصت برداری نازک اندازان بیخطای خطا و رزم  
 منبهر گردید از هر دو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خانه کسان  
 و شصت مبارزان حکم اندازان شیر شکارند بری از در آمد و از بارش  
 تیر بجای آن جوی خون از هر دو سوی مبارزان بول گشت و از تیر و  
 جوش بال و تن و دهن بردان فغانهای تیر نمودار گردید \* بخت \*  
 از اسن تیر باران که آمد جوش \* فشاد الو رازانی خود از درش  
 بچفتن در آمد تو در دلی خون \* شد از سرج خودش زمین لنگون  
 درین هنگامه دایر گردید عظم پاره با حقه قبل مست جنگی بر  
 جر نثار لشکر ظفر قرین ناخست و از صدمه فغان کوه منظر و حمام  
 سادات در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش را بخت و اکثر  
 قل باخندگی آن فوج شمار قرار بر خود نمودند و فوج تنظیم در  
 لشکر تیرازی انوار داد و از الو غلامه فوج خستم و هزیمت یافتن  
 مردم میسر و تفرقه تمام در قول مبارک تیر باز بخت و کار بجائی  
 کشید که زبانه از دو هزار سوار جان نثار تیغودت کوش در رکاب  
 پادشاه نماد و لشکر مخالف از مشاهده این حال بفرار مبارکید  
 قل هدیدگر را شد تیر من آغاز نمودند و قدم جرات پدش گذاشته  
 بر قلب همایون بکمال گستاخی و بی باکی ناخند و خلد مکنی  
 سدد زاید بزدانی چون شیر ژردان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از  
 دست نداده بتسلیم و تشفیج سپاه قل باخند برداخت بدست مبارک  
 تیر بر لشکر مخالف می انداختند درین ضمن مرتضی قلی خان  
 از میسر و بهادر خان از پناهش و حسن قلی خان از دست چپ

[illegible]

و از این حرکت و مدانت نسل تمام در موج شکر و لذت و بهشتی  
باشند و این که چون اگر بود پیش فدا می مدانت نسل و بهشت  
اما هر یک چون مست جنتی که در بی بود مثال نای پیدا بود  
از خود می در جنتی و مدانتی که در هر یک که مدانت نای و هر یک که مدانت  
می در جنتی و مدانتی که در هر یک که مدانت نای و هر یک که مدانت  
فدا می که پیش می که مدانت جنتی و مدانت و هر یک که مدانت  
آورده مدانت که است می که مدانت که است جنتی و مدانت  
سوی جنتی که مدانت نای و مدانت نای که مدانت و سوی جنتی  
نیل و مدانت نای و مدانت نای که مدانت نای و مدانت نای  
در میان نای و مدانت نای که مدانت نای که مدانت نای  
نای و مدانت نای که مدانت نای که مدانت نای که مدانت نای  
نای و مدانت نای که مدانت نای که مدانت نای که مدانت نای  
نای و مدانت نای که مدانت نای که مدانت نای که مدانت نای  
نای و مدانت نای که مدانت نای که مدانت نای که مدانت نای

آن یکی سیاه بزرگ انداخت و یکی از قیلت‌هایی سرکار جاد و  
چهار بر سوار شده بول کوه تمثال را با اختیار خود آورد و آن  
دو قیل دینار از مسافران آن حال از قول همایی گذشته بحاجت  
تست راست جلود مسعود حمله آور گردیدند درین حال بلند اختر  
با چند سوار جوار مثل شیخ دلی و شیخ ظریف و حسن خورشیدی که  
از مبارزان مشهور بودند طرف برنغار نور آورد و نازل تمام در فوج  
بر داد و قیل سوار اسلام خاں از صدمه بانی زم خورد و بسیاری  
ایان فوج رو بفرار گذاشتند - سیف خاں و اکرام خاں که هر ایل برنغار  
بودند ثبات قدم ورزیده مردانه در دفع مقابل اعدا کوشیدند درین  
ضمن اگرچه بعضی از همکاران ما آرموده کار صاحب دادند که پادشاه  
گودین وفار خود را بشوملت فوج برنغار برساند اما از آنکه برادر پادشاه  
فیز فوج سنگین گرم دار و کمر بود و از غلبه خصم اکثر دل باختند در فکر  
فرار بودند آن خسرو نهمنی از ملاحظه آمده میدان اگر رخ قیل سواری  
خاصه بقصد مات مختار قیل گردانده اسب خواری برانها برانده  
احتمال داشت که پیدای زیاده از حساب توپخانه شرر بار خصم  
بشهرت فوار شروخی نمایند درین صورت که بساط برنغار هم برهم  
خوردن مقصود فلک لعبت باز چه نقش بر روی کار آرد لهذا  
تا برداشتن خصم روضه استقامت ورزیده باسلام خاں و دیگر سرداران پیغام  
ثبات قدم ورزیدن و مردانه بدفع اعدا کوشیدن داده امیدوار رسیدن  
خود بمدد فرمودند درین حال خبر رسید که اختاں (بخندار) بیگ  
رویهایی که کار فرمای توپخانه بود از زخم پدایی در لشکر شجاع و داغ  
حیات نمود و جان بیگ پسرش احم گای سرد شده از اسب افتاد



۱- شش تن این خیر که شش روح حقایق نیز باید شش تن بود  
 شش تنه عشر سال با اقبال خود را بهشت بیخوار رسالت و از شرف  
 خاتم گذارند تا بر سینه پادشاه بلند قبول سرداری بیخوار انوار است  
 تمام بهر سجد و بهادری و جو و انوری گوشت خود از هر طرف  
 مدای بخش بخش بلند ساخته میاید خوی از هر گوشه و کنار از  
 ساخته نوری که از خود شمع زنی نورانی که خدا روح شمع  
 بود تا نور سید سید دیگر را بر آید و حسن بیگ خانی خورده ای  
 از خانه زنی سرنگو گردید و از مردم که مشهور میاید شش  
 تیر و سالی بودی و شش ربع و از آن خوی آید که بهشت و شاد  
 از مشاهده آن دست و پا زدن بهادری گردید کشته خود را  
 پیدا پدر رسالت و شکر فقر فری جگر و بر بوفتن شمع شاد  
 دینی حال محرم خانی صفوی که با شاهی مشهور است بهشت شمع  
 اختیار کرده بود از جدا شده خود را بصورت و بهادری بر شست بدن  
 پادشاه پیروزی از رسالت و مخالفت بر آید کشته و سر گردید که بر  
 حوضه بیکی از بیکی بک سوار شود و منصف آن همه تر حسن خانی  
 فقر محمد خانی و شکر بیگ و ده که در آن خانی شکر خانی با حلقه  
 رسید با شکر فقر فری مشایق گردیدند . دینی اند که به شمع شمع و بهادری  
 و شکر گوشت و مراد از شمع شمع که به شکر بیگ پادشاه شمع  
 نصیب گردید و مدای مدایات یک و نه بهشت از هر گوشه و کنار  
 شد و مدای نظایری شادمانه و از آن خوی روح و شادمانه  
 شمع انور بهادری شست

\* بهشت \*

از کوی فتح شعل سار آید \* مظهر و نور نام سار کرد \*

و افواج قاهره بر نگاه شجاع برگشته تحت زبند خزان و نیل و  
اسپان و همه اسباب نجل و کارخانجات هرچه بدست هرکه آمد  
بقاراج و غارت بردند و یک مد و چهارده توپ و یک مد و پانزده  
نیل با قدری خزانه و جواهر برای آنچه دست خوش تاراجیان  
گرفتند ضبط سرکار در آمد . و بادشاه ظفر اقبال از قیل فرود آمده  
بعد از ادای درگاه شکر و تحمین امرای رگاب مصلحت مراب  
دران دانستند که شجاع را مجال فرار گیرنی نداده دست از تعاقب  
او برندارند لهذا در همان حال سرسواری بادشاه زاده محمد سلطان را  
با موج خود از و بادشاهی هرکه توانست رفقت نموده تعیین فرموده  
عجائنه درینکه کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بیش  
قیمت که مدت مدید پوشاک اتلی حضرت و آن حضرت بود  
نیمه عذایات فرموده و آنچه خبروت خوانده ریختن آرزانی  
دانستند چون اردو و کارخانجات بادشاه زاده همه بغارت و قاراج رفته  
بود حکم فرمودند که اسرار و انجام کارخانجات ضروری سفر مهم  
نموده بانه نفوذ خلعت و شمشیر خامه و مد اسپ برای بادشاه  
زاده از عقب روانه نمایند . و یک هفته دران مکن نصرت نشان  
مجلس آرای عذایات بی پایان امرای رگاب عالی گشته هر یکی  
را تراخور باید و نردانی که از آنها بظهور آمده بود از عطای امانه  
و نقد و جواهر و خطاب و نقابه معزز و مفتخر ساختند . از آن جمله  
معظم خان را از اصل و امانه هفت هزار بی هفت هزار سوار که  
دوازده هزار سوار برآوردی باشد نموده بعطای ده لک رزیده و  
دیگر عذایات بادشاهانه بر همه امرایان بخشیدند . و بدست و حقتم



سفر ایلات و تلف شدن اسب و بار بردار و دیگر مدمات راه مانع  
و متفرق شدند و سپاه اکثر بیداد گشتند بعد عرض فرمان  
مراجعت نمودن شیخ میرزا علی خان صادر شد - و پادشاه  
انجم سپاه غرا جلالی از این متوجه مستقر الحاکمات گشتند در مقابل  
دویم عرضه داشت پادشاه از آن محمد سلطان متحمل بمرز در فتح نالی  
و مغلوب گردیدن شجاع باز دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل  
آن می نگرد که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داری  
الله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ  
وفات شجاع اختیار نموده بود خود با بیفلاحة تملقه خود رسانده  
با شجاع برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع به ندرهانی معقول  
اطاعت نمودند بعد بیدار آوزلی عهد امان چوبده بر آمده بشجاع  
ملایکات نموده بسیمات نوازع و حیانت اینجا آورده دار و مدار گرفته  
از مرخصی گردید و بعد رسیدن پادشاه از مرز بگ الله آباد عرض  
متحمل بر اظهار اذیت و عبودیت و فدایت ایام خلافت نورشاه مع  
کلید قلعه بخدمت پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد  
که خان دوزان را در قلعه الله آباد نگاهداشته سید قاسم را استقامت  
نموده روانه حضور نمایند و شجاع برگشته اخگر از شفیقین این خبر  
که تتر گرد آوزلی لشکر را مقابله نمودن با فوج پادشاهی داشت از  
سر تو دست و پا باخته مرحله بدعای والدی حیرانی گردید - محمد  
امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان برای  
تنبیه و گوشمال راجه جسونت به خصل مرخص فرمودند و رای  
سنگ زنبور را که برادر زاده راجه جسونت می شد و با عموی

بدستال خود در آید ایاتی ثابت خطبات و نهاده و غلامه قزاقی و  
عطای لك یوبه و خلعت و اسب و قیل و قمیصر مرصع و نقاره  
یافته آید و سلطه شریك همه استیصال آن نكوهیده حاصل نبوده  
امیدوار استیصال و طی جوتیور نموده و تمام امیرهای حاکم دار الشان  
حاکم دولت آن عهد بسوی شیع مهر از تعاقب دار الشان  
مران بخش و از قلعه ملهم گند بر آورده و در آن قلعه گزیده  
نماید. و همچنین شهر مذکور بود یک مستقر اخلاص است و به  
مستقر باغ نور مضرب خوار و مرده و قاضی خان حاکم آن لك  
یوبه نقد و خمس اموی دار الشان و نظیر آنریست گزیده و امیرالامرا  
و همه اموی منعمه گزیده آنرا سعادت نصیب حاکم است و  
از ایاتی بعضی اخلاص گزیده و مرصع بهرست آن عهد بسوی  
جسارت نهاده و نظریاتی بهار بود يك مستقر اخلاص است و  
مذکور بیستگانی گزیده و نهاده و سعادت بهار است و این  
اعلی حضرت استقامت خواهد بود و این بعضی و سوسن از بهار  
در آن بسوی آن غلظت و سرشت باطنی را یافته بود و از اخلاص  
ذکر آن حکم مرصع و است و نوح اشارت نموده که بعضی از آنها را  
شیرا امیرالامرا در ولایت تعین نمایند و بهرست و بهرست از نظر  
مستقر اخلاص است و نوح مرصع درین اول مرصع رسیده که چون  
دارا شود بهرست گزیده منضم مرصع هر یک از آن رسیده و بهرست  
به چهار هزار سوار با تو غلام است و بعد از مراجعت نمونه نوح  
پانشاهی از تعاقب او با دستهای طی سعادت نبوده و خطب قلوب  
بوجداری و از میدان مرصع و گزیده ای بهرست و بهرست

کجهه را بر تاجت نقد و جواهر مطایع خود ساخته دختر اورا برای  
 سپهر شکوه پسر خود نامزد نمود و زمیشار بعد تقدیم عیادت بدینکه  
 داده از حد خود گذراند روانه احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن  
 احمد آباد شهنواز خان صراف دار احمد آباد که یک حبیبه او  
 در حبیبانه عقد پادشاه و دختر تویم در خانه "محمد مراد بخش بود  
 بر نفقت و رحمت خان لایوان و دیگر کوشکیان برآمده استقبال نمود بعد  
 ملاقات شرفا اعانت در سر انجام ضروری بجای آورده قریب ده لک  
 روپیه طلا و نقره آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش که در احمد  
 آباد بود پیشکش نمود و دلرا شکوه بفکر مرام آردن زرد سپاه  
 پرداخته مردم را بمطایع خلعت و افتاده و خطاب و جواهر خورسند  
 ساخته جذب قلوب می نماید - و حکام و عمال در بندر سورت و نقیبات  
 و بهروج و برگدات سپر حاصل نعین نمودند مضبوط خود در آورده  
 و در فرصت توقف یک ماه و هشت روز بعد است هزار سوار مرام  
 آمده - و بحکم بجای پور و حیدر آباد فیروز سن و پیغام برای طلب  
 نقد و جمعیت بیان آورده و برای رفتن طرف دکن و پیوستن  
 بر اجه جسونت فکرهای مختلف می نماید - و در همان گرمی  
 اخبار نزار راجه جسونت از وفات لشکر فیروزی انرا که شهرت نیر  
 و ترعی و خیر کاذبه غلبه خصم علارا آن گزیده بود نوشته راجه  
 جسونت مشغول بر اثرا طلب دار شکوه رسید و غرا جمادی الاخری  
 با سپاه آراسته و نویخته بسیار که از بندر سورت سی چهل توپ  
 طلب داشته بود برآمد و بعد برآمدن در هر منزل نوشته ایله قریب  
 راجه جسونت بدین استاده و افسون رسیدن خود می رسید و این

مجلسی بااعت قنوت مبارک تمام آن بر گشته اختتام می گردید بعد  
استماع اعداد مغنایان وای تمام ازین تقاضای آن نموده که بهت  
ظفر است طرفت اجمیر افزاشد براجہ جسوات که شطیح جراتم او  
میرزا راجہ جیوسنگ گشته بود استعانت یافتہ حقو تقصیرات او و  
احکام نمرودی منصب و خطبات مبارکاجای باستقصوات راجہ جیوسنگ  
مرحمت نموده و فرمودند که از جانب خود مغنوت درین ساله  
بار نوشته مشحوب فاضل سراج السیر روانه سازد \*

احکام مغنایان نسبت نیز خیرام نموده از تقصیر حق دارا شکوه  
میرمشت اختتام شد ظاهر دربار واقع شده حضور معظوف می سازد  
برای شاه و نه "تسمه السیر" که بقرینگیان حرم که در دربارت ایستاده بودند  
از اضر جگانی آخرین از دکن رسیده طرفت اندوز ملازمت گشتند -  
چون چوینت بقصد از کمطانی در سفر بهجات بیستم از راکب جدا  
گشتند بوظن آمده طریق را از ای استقامت نموده بود سبکی بقصد  
از آن که در چشم و نه جندی آن آمد که گفته می شد معذات افتاد  
و خلعت و اسب و شمشیر مشحور ساخته موج تبرک دار دادند  
برای تمیید آن تبرک و گاه سرخس فرمودند - بعد ماسم شهابی و  
پیکار خان که سرچسب حکم از دربار پادشاه روانه شده بودند  
شرف الدوز ملازمت گشتند - بعضی رسیده که فرستاد خان صورت کار  
اجمیر از شهر نزدیک رسیدن دارا شکوه بصر حد خود بود حرمه  
باخته خود را بحضور رسانده - محمد امیر خان را که برای تمیید  
راجہ جسوات مرخص فرموده بودند بقضای مصالحت موقوف  
فرموده طلب حضور فرموده مید قاسم را بطنی منصب ساغر ای

هزار سوار و خطاب شهابست خانی سرافراز بیخودند - طاهر خانی را  
برای قرارگی و خبر تحقیق داراشکوه مرخص فرمودند - بعد رسیدن  
بمغول آمیر نعلقه راجه جیسنکه حکم موج بدلی فرموده راجه  
جیسنکه را با دایه خانی و حسن قلی خانی و جمعی دیگر از دلایان  
هزارل مقور نمودند و صف شهن خانی را به پیش بردن توپخانه  
مأمور فرمودند و شجاع میر را با امیر خانی برادر او سر موج باندهش  
ساختند و امیر الاسرا با پسران و گنجعلی خانی و بعضی سواران  
وزم آریا را طرف برتغای مقور کردند و سرداری جریدار مقام پادشاه  
زاده نامدار محمد اعظم و دیگر بهادران ابرار قرار گرفت و همین  
دستور محمد امین خانی و هوشدار خانی و عبد الرحمن خانی بن  
نذر محمد خانی و دیگر بهادران ابرار و نوزاد و افغانان جلالت نشان  
و راجپوتان تهور پیشه جا بجا در سینه و میوه و قول و چندان  
مقور گشتند و فرمودند که نامقابل شدن بطرح خصم همین ترک  
در راه وقت سربازی تفاوت را نماید = ۱

شماره از احوال بر اختلاف دارا شکوه آنکه بعد از که مشورتجات

و رقم مقولات خفیه باتوشجات راجه جیسنکه و دیگر هواخواهان  
براجه جیسنکه رسید در اخفای آن کوشیده از بیعت کرهی  
جودپور که بالشر آراسته بقصد استقبال و زلفت داراشکوه بر آمده  
بود نصیحت آن عزیزت نموده زحل صفت رجعت بکن خود نمود -  
خبر مراجعت نمودن راجه بدارا شکوه رسید مازاد خاطر گشاده  
وسل و رسائل دهرمان آورده مکرر اظهار تعلق و ابرار بیعت نمود  
فائده نداد و این معنی برآید است کار حار دل از دور آن



سیرانی و در هر خبری کوشید . و بهست کوشی جوهری رسیده  
چند مضره رسیده . و چون نام ششوی معتمد سیرا خود را که با راجم  
باطه انبیه بهر داشت نزد او برساند فرستاده تکلیف انعام  
و عده به حاجت نام بهیانی آورد . او در جواب از وی قدر گفت  
من بر قول خود راسخم اما فی الحال آمدم من مصلحت  
نیست . تا آنکه بهر حاجت بهر رسیده است . و بعد از مراجعت  
او اگر به نام رسیده نزد خود طلب نماید بعد از آنکه در نزد بهر  
دیگر نزد او حج آید من بهر خود را خواهم رساند . بدین جواب  
یا من قدر آمدید و از مریض ساخت . تا آنکه بهر و قتل و قوش  
ناخفته طوفا و گریه با حسیب آمده باز بهر رسیده را نزد آن نظام مکار  
فرستاد . که چند روز پیش راجه آمده بهر آن نوبه کلام در پیغام  
نموده هر چند اسانه و اضمحیل نیز خواند . بلکه به اعتقاد و تقبل  
شد که بهر جواب آورد و دفعه است . و خبر رسیده و مرمان بهر حیران  
او . نزد بان شاه خطا بخش خبر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر بهر  
باعت . از آنکه صاحب فرض سچون گفته اند و احتیاج شهران  
را روز مراجع می سازد با وجود علم سخنی انصاف از سبب شکر او  
نزد آن سحت عهد تدار فرستاد و سبب شکر چندانکه بلاه و احتیاج  
و دلیری گوشت و عده و دینها بنظر آورد آن کافر قاضی نشسته  
انگشته بهر نزد رسید . و بهر سبب ساخت . و سبب شکر  
یا چون آب و جگر قیاب نه . از انقلاب ملک ام بهر می  
دانست نزد پدر آمد

از انقلاب ( ما عجب مدال در جرم ) این اسانه و اضمحیل هزاران بهر

عقب با انگل قطع امید مدهد از جسوت نموده نمی دانست  
 کوه نشین چه سازد درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اورنگ  
 سنگ در بادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار بر کار زار داده  
 و آن که وقت صرفه در جنگ ممت نداشتند بنصرت در آمدن  
 بر اسلحی نواح اجمیر بخیل مورچال بسن درین جبال پرداخت  
 و هر که می خود حرکت نموده در دره درآمد بعضی راهها را به  
 بسن دیوار خام و سنگ چین نمودن و چین توپها و نشان  
 تفنگچیهایی قدر اندک استوار ساخته جانب بعضی خود را  
 بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با فریب  
 هزار برفتند از حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف  
 یسار باهتنام شهنواز خان مع پسران و همراهان با جمعی از برفتند ازین  
 چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بهیروز میواتی که  
 بسجاعت و نردن کار طلبی او اعتماد کلی داشت با مصالح توپخانه  
 و جمعی دیگر از مبارز پیشگان سرب و زر بر روی خود سپهر شکوه را  
 بایستایی از آلات آتشبازی و توپهای نامی صف زیبا قائم ساخت  
 و خود در میان جاگرفته همه جا توپ چیده جمعی را مقرر نموده  
 که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزایی نموده نگذارند که  
 همراهان و سربازان بیگار و معطل باشند و شرح نردن و تقسیم  
 مورچال بادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع ربواری  
 که از اینجا اجمیر سه کوه مسافت داشت و امکان مورچال خصم  
 نیم کوه و گوله رس بود مضرب خیمات نصرت انجام فرموده حکم  
 مورچال بسن بتعین مکان نمودند صف شکن خان میر آتش



بیا مقدمه کوهی که به بهاری شهرت داشت و از آن طرف که  
کوهی شمر گمان بپوش داشتند و از آن گونگ توب و تنگ و انداختن  
سنگ به فصل هم می باریدند فرست می دادند روان ساخت  
و آن آوردن دران شیر جنگ دامن هست برکمر بسته افتاد و خیزان  
با آبر تودن آن سفای سق کردار مقابل سورچال آیدار بپوش نموده  
هرگز نمی آجل او می رسید زنده برپا ساخته نشان راجه  
راجر بالای کوه پرنه نصب نموده و خود راجه راجوب کدار عقب  
جان بازان مسافت گشته چشم برآ آواز بالا برآمدن آنها بود با وجود  
درود آمدن قریب هزار نفر جنگی صفهای در مقابل بهادران راجه  
راجوب آن جلالت پیش قدم پیش گذاشته در مقابل باریدن گونگ  
تنگ و افتادن سنگ خورد و کمان سینه سپر ساخته خود را بر  
آنها زده از اسبان فرود آمده حمله آور کردند و دایر خان که میان  
افغانان در بهادری و بیه تازی شهرت داشت از مسافت با جرات راجه  
راجوب دایرانه با مردم خود قصد بالا بر آمدن بیان کوه نموده  
دند نهویی داده خود را بدم گونگ توب و سنگ بازان زده از طرف  
دست راست بالا بر آمد و از طرف چپ شیخ میرکه در تدبیر و  
شجاعت روز دیگر بی نظیر روزگار گفته می شد با همراهان خویش  
قدم پیش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسه با راجپوتان دیگر  
جو حرکت در آمده نبرد بهادران بر روی کار آورد و امیر آسرا با  
بسیاری از مردم توانمند از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان  
از طرف جراتوار با وجود خود سوار شده از هر طرف صف در  
صف مدرکه آرا گشتند اگرچه دران بپوش آورد جانفشانی از همه

معدنیاتی چنانچه در سنجی کار مدتها در اینجا پیش قدمی از مردم  
رجحان و محبت و اخراج کار اکثر طبع و در بعضی معین مقدار از چنان فکار  
مردمن شمع میر و جادوگر تیار چنان افعان بود که در مقابل آنها  
از میر چنان شهوات خلق و میرزا مهربانی با مملکت شرک کورگه و  
از آن تعداد چنان می باشد و جمیع کثیر از مردم هرگز اخیر کار  
آمدند و از نواحی توب که اندکی بود قدم گذشت بود و سرانجام  
بنی و نوبت که در طرف افسار دوزخ مهاب و خدمت امرا چنان  
کوه و صحرای پیچیده بود که در پیش و پیچیده با قهر از هم من میروند  
فشار می نمود \*

بر شصت روز می چه باشد منبع \* شرکش و بزرگی و تکیه منبع  
بر آمد زلف در اسیر حرورش \* بعد آسانی و قیامت بطوش  
از هر طرف چندان سردی با حال سه سقادی قوا بود گزیده  
که در آن از سر و صورت آنها پیدا نگردد - تا بهر چنان چون شهرزادی  
مستاد از آن بهایی گزیده سرکام قهری که نیست - است از بهر  
از نرود به ماست از آن شهر در مهاب قوا به مهابت مردم خود را  
باز چون مهابت از آن مهابت از بهر جنگ سریش نام و رنگ  
می نمود هر چنان که از قوا مهابت نام چه نویسد بهاء میر چان و بهاء  
بر آمدن از زلف مهابت دوزخ تا بهر بهای به مهابت بطوش آمد  
فشار مری کار بهاء و شهوات چنان که از آن مهابت نامی امید  
نجات از آن جنگ چنان حال می داشت و در خدمت  
هو قهری نعمت مخصوص در جادوگر با کشتن گزین و در بعضی است  
فقد خیانت از بهاء و از خدمت نامی مهابت باشد و در این

روبر سائده آن ظل الله سوز گزینان بر خود گویا نمی توانست نمود  
موندانه وار آن قدر کوشید که بسرخرونی از معرکه دار و گریخت  
دستی بر بست و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک  
غروب آفتاب بود و خبر آثار فتح و بلاء برآمدن نشانها از هر دو طرف  
جامعه افروز مخالف و موافق گردیدند بود شمع میر که از شهادت  
قانی و ازاد باطنی در جان دستانی می کوشید و بوسیله قتال  
و جدال با استقبال اجل می شدت آور چنان سسائده وار جلالت  
را کار نموده در عالم بیاس حق تلک وقت رسیدن گفتگو نمیکند که  
بسیخته او رسید و خود با در معرض تلف دیدن بمان اخلاص بجان با  
بدین زرمه گویا ساخت \*

چنان دادمش بهوده و خجالت همی آورم  
زین شد قلب خویش نه زیدم و نزار درست  
و رسید هاشم که نصرت قریبه بنا او داشت و بچنان خدمتگار عقب  
حوضه نشسته بود گفت که من رفتم دست در کمر بند من زده مرا  
چنان نگاه دار که تا بلندن شدن عداوی شادمانه فتح ده همین دم  
نجم فیروز می برین لشکر عدد مال بیوزال خواهند ورید و علامت  
و آثار ظفر پیداست رفقا و همراهان من بر حال من اطلاع یافته  
مبادا دست از کارزار گشند و مردم خصم نیز مطاع گشته دایره  
قدم پیش گذارند - سبحان الله انسان را بدینا بدش آمدن تویی  
حال و احوال خود و فرزندان بدین حریفه دل بستنی و الفت است  
که با رجوع بر باد دادن نقد می نهایی جان که درین ضرر سخن  
در ایمان فیروزی گذر دارد که در چنان حالت سواي بلاء ذات بال

پادشاه حقیقی در خاطر خضر نشاند و نیز کلبه طوبه و اسم سعید  
 بر حق در آن کو نشاند و بر سر درخت اعتقاد که شداد در باره درختانی  
 و دانستنی آن و سیله نوبی باشد و ثابت پارس است و از بدین سریند  
 منظر می درازد گویند بسبب چنان چنان نشانی که بدین اوقات  
 و تدبیر از شیخ میرزا ظهور آمد پادشاه قدر عالی خانه را به  
 نسبت همه مردم خوارک نوحه تمام هم رسید و آن قدر که در عهد  
 خلد مگر در سایر پادشاه مردم خوارک که منظر نوبی انبیا  
 خوارک است پیش آمدند و نوبی نمودند در هیچ عهدی از  
 بدین منظر در نوبی تا ظهور پادشاه و نوبی انبیا که  
 مردم خوارک نسبت همه مردم خوارک هم ظاهر درخت و نیز  
 واقع شده اند اما الفز در کار راست و درست اند و در هر یک  
 پارس حق است که از جمله ثابت قدمی می نوبی است  
 نمود ، تا سیله در کشور از مشاهدات برگشتنی طالع خود و استماع  
 احوال و خبر حیات شهر و حال که همان تمامت سریند گویند  
 تمام استقامت انبیا و نوبی و معارفه و نوبی و انبیا و نوبی  
 طالع پادشاه قدر است و مع نوبی و نوبی و نوبی و نوبی  
 و حریفه خود نوبی تا نوبی شهر شهر و نوبی و نوبی  
 بعضی خدمت حرم آن پارس شب در نوبی پارس به نوبی  
 هم و آن که خدا آن روز نوبی هیچ شد و گدا نوبی و نوبی  
 انبیا نمود و از مردم نوبی و نوبی و نوبی و نوبی و نوبی  
 و نوبی و نوبی و نوبی و نوبی و نوبی و نوبی و نوبی  
 و نوبی و نوبی و نوبی و نوبی و نوبی و نوبی و نوبی

مقوجه احمد آباد گردید و در آنده نیل و اسفون و شتران بر آن باز  
 طراله و دیگر اسباب انتخابی مالیت دارد بسیاری از خدمت  
 محل هر چند آنها را از راه عاقبت اندیشی پیش آمدن چنین  
 روز مسند همراه گرفتن ساخته بود اما با خود نتوانست گرفت  
 و با اعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه حرای  
 معتمد رندق آنها ساخت و قریب هزار پاداک بر تعداد یکسر  
 حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجای  
 خود را برسانند چنانچه بانی احوال آن برگشته وادی حیدرانی  
 بر محل بذکر خواهد در آمد - الفصه اکثری از لشکر هیمت پانده  
 بی سال و عیال که در بهار گذاشته بودند شتافتند و جمعی  
 بماتم قاراج رفتن سال و عیال و بیاد دانی مرض و قاصوس  
 برداشتند و بعضی از رسیدن زخم کاری و بر جان دادن اسباب رسانان  
 که قرار نمودن نفران کاروان گوید در آن کوه و دره حیران و سرگردانی  
 گشتند همد آه و ناله گردیدند و مجموع اردو کارخانجات داراشکوه  
 مع همراهان بمادنگ قاراج رفت - و چون در آن شب تار و دره بر از  
 درد باریت خبر تحقیق دارا شکوه تا در سه ساعت بحوسی در هر دو  
 لشکر خصوص در نوج ظفر اثر نمود از هر دو طرف در بعضی  
 مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی امرا  
 در جای خود گرم دارو گیر مانده بر تعدادی می نمودند تا آنکه  
 بر فراز خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از  
 حمله همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعی دیگر  
 که از رفتن آن برگشته اخذ رانک نگهانه بودند تا قریب پانز



شب حرکت متفرج می نمودند و مسجد شریف را طایفه نظامی  
خان که سایر نظامی داران بود برادر قری که بر شاه آورده  
روز نهم در گذشت. اگرچه بمذلت خان بعد شام از خان معجز  
آرام آوی و تمام رسیده بود اما آخر انبیا بقدرت و مدد خان  
و حدت ابراهیم داجعی از راه آبی دارا شکره نظامی و خان  
خون که موافق رخصت پس شده انداد خان حاج و خان  
موسلمه صف نظامی خان آمده نزل قصر بهار طرف انوارسازست  
گردیدند و مورد عیادت گشتند \*

بر ماضی بدنگی کارزار پیدا تجربه کار ظاهر است که  
چنین چهار جنگ ایوانی نهنگ نیروی عبود و شهری بند  
شجاعت که هر کدام را در روز و نام و نام توان گفت سوار  
در وقت انقلاب چنان حالتی که بران خاصه جاری گشته از  
هر بدعتی و ثبات هم از دست نهایی و غلبه و غلبه غالب  
آمده را از دست برداشتن اجتناب و فصل آبی و مدد طایفه  
دولت‌نمایان عازمی حدت بر چه توان نمود - انبیا بعد از  
آلودگی داراشکره و بزرگی سید فتح و نصرت زان بشکر و شکرش  
پادشاه حقیقی گشته از دانه شهباز خان و شیخ میر امیر  
زاده نموده نموده که هر دو را در بقعه مبارک روضه حضرت  
شولیه معین آیدان بهادر و اکرام تمام بوده مدتی عزت و شرف  
بعد از این سوار آید زنده العارفین و صلح رسیده اقدام آجا  
از آجا کوچ نموده بر حراتاب اناساگر حکم سه چهار مقام  
نمودند و زاده بدستگاه را یک لک رزیده و بهادر خان را بی هزار

زنده عیالیت فرموده باجمعی از مردم کارزار دیده دیگر بار برای  
 ثعالب دارا شکوه مقور فرموده پدطای خلعت واسپ و قبل  
 مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت  
 تفصیرات زیاده از اندازه قیاس روی بحضور رسیدن نداشت  
 بموجب التماس راجه جبسنکه از - ریز درمان عطوت عنوان مبنی  
 بر تسلی و خطا بخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن  
 منصب هفت هزاره هفت هزار - سوار مع خلعت برای او  
 عطا فرمودند - و فرزندان و نورس بیگم اهلیه شهنواز خان را نظر  
 بر نسبت صوبی و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت  
 ساختند و با میر خان برادر شیخ میر خلعت مامی و اضافه  
 تمایلی عطا فرموده رعایتیهای دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه  
 صد قبل مع دیگر کارخانجات بضبط سرکار در آمد - و جمعی را که  
 داراشکوه در اجیر بمظلمه هوا خواهی پادشاه ظفر آیت مقید  
 ساخته بود خلص نموده مورد عیالیت ساختند - تربیت خان را  
 باوجود تفصیر قرار قبل از رسیدن داراشکوه از راه خطا بخشی و  
 جرم پوشی بدستور سابق صوبه داری اجیر مقور فرمودند - و چهارم  
 وجب سنگ مقنور پیاده از روی نیاز بدرگاه حضرت خواجده معین  
 الدین تشریف برده متوجه داراشکوه شدند - دینولا به مرض رسید  
 که شجاع از خدمات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع  
 فوج گران بعد دست و پا زدن حوالت مذبح آرا را جهانگیر نگر  
 گردید و معظم خان داخل قلعه موگیر شد از شدت این مرده  
 حکم نواختن شادبانه فرمودند - در منزل فتح پور نه شرف نوزل

و منع شد به پیشانی دادن خن مع مرعده داشت و در آنکه قطع از نظر  
گذاشت . و سلیم شاه و حب بالوکه و دیبک و انصافی شامل  
مسافر اعیان شدند و در آن روز مرعده داشت خن دیوان عیاد دار  
الذیان بطریق دیبک مشتمل بر ابله طایفه چادر که در  
مسجد دارانگوه بنصرف شام در آنجا بودند و در آنجا انصافی درآمد  
ذکر جشن جلوس نانی مشتمل بر ذکر

تعلی سار خطبه و اناب به شاه نازی

چون اهل جشن نانی آن بزرگها درود منی مسافران  
موقوف بر طبع پیشه سالاران و در آنجا ملک بود و در آن  
ایام نصرت انبار نه مراد از دست و چهارم رمضان است و در آن  
سده هزار و شصت و نه شد و در آنجا شصت و شصت از این قطع  
سال نویم جلوس بود است سلیم مرعده داشت آنوب پیش و  
عشرت بر روی هوا خواهران دولت مصلح مشتمل بر دیوان  
خجریهای اطراف دولت خانه شری دیوان عیاد و اندرون مجلس  
خانه از آرایش تمام پیش و پیشه طایفه و خاندان نو از آرایش  
داشت و آنقدر زینت داشت و در آنجا و مشهور از مرگ  
و دیگر بلاد بصرف درآمد که چهار شصت و شصت از مصلح آن  
خجریها اندوختند و در مشغول طایفه با هزاران مشوا و ناز مصلح  
آرا گردیده باصول گویا کون مصلح هر جوش و خروش پیش و سرور  
گرم ساختند

معنی و طایفه شد گوز دار \* کردند چو بوج به دور و زار

شرابی بر آنکه گشت از دیبک \* که گوز داشت مشغول و زار

تخت مربع که از حلقه های آهنی بود تخت خورشید را می نمود بر خود داشتند و شرف نه دوس آن خسرو زمان دوزمین زنی طعن بر شرف بر حلقه های آهنی کشود و مله بر نظر دگر اسم و لقب ابوالمظفر محمد بن احمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر عالی مرتبت بر ملک ایران بود. در عهد حلیق بطرف اصفهان و روزه از کسبه طایفه و اسبهای مختلفی را بدین شهر میگردیدند فرمودند که چون نقش کسبه نور محمد بر دره و دینار که اکثر جاهای باغهاست می افتد و زیر پای تشرنگ می آید نقش مشکور را بدین سکه مبدل سازند \*

سکه زده در جهان چون شهر صدر \* شاه اورنگ زیب عالمگیر و در روزه اجای سر فخر مشکوک ساختند \*

از سکه افسان شده شهر نظیر \* سیم و دره سازد شد نقش بدین از سکه او سکه در شهرخ و داد \* گردید زر ز سکه او عالمگیر چون در تاریخ دفع شهر در بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان روز یکشنبه و از جواهر هر هفته مقرر ساختند. اگر بتفصیل انعامات و بخشش از جواهر بردارد باطناب کلام متغیر میگردد لهذا بتعویب انعام چند اساسی بر خاص اختصار می نماید سوا آنچه بار باب طرب و استعلا از آخر من خرمن و طبق طاق سیم و زر و جواهر بخشش در آید بزم یک روزه بهادته بدگم و چهار ملک روزه بزم انسا بدگم و دراک روزه بزم انسا بدگم و یک ملک و صحت است روزه بدور انسا بدگم و یک ملک و پنجاه هزار روزه روزه انسا بدگم و دراک روزه بهادته ازاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و کبل خاصه با براق نقره مرحمت  
 نموده تسلیم مذهب ده هزاری پنج هزار سوار فرمودند و پادشاه زاده  
 محمد سلطان که بقعاب شجاع مامور بود سه لک روپیه مع جوهر  
 و نیکل حکم نمودند و دو لک روپیه برای پادشاه زاده محمد معظم  
 و یک لک روپیه برای پادشاه زاده محمد کبر که در دکن بود چار  
 فرمودند و بامیر الامرا خلعت خاصه با چهارب زرد نوری و شمشیر  
 مرصع با علامه سردارید و در اعیان با ساز طلا و زین سیاه نقره عطا نمودند  
 و فاضل خان خانسارمان را امانت هزاری پانصد سوار مرحمت نمودند  
 بیدایه چهار هزاری در هر سوار رسانند و ای زمان که از تربیت  
 کرد ها و پیش آردشای سعد آله عالم بود و عیادت درازها  
 سر برآه می نمود بخطاب راجه و گنجینه سر پیشی بدست و زان  
 از سی هزار نفر دیگر از روشناسان مستعد بعد بدست خدمت و  
 اضافه مشغول گردیدند و اعتماد ابام جیش بدو و نیم ماه گنجینه  
 هر شب از مروج چرخان و آینه جازی عینها بکر مبروت و  
 انواع مافوس و چراغ اسام گن بری و چمن و طاق بادی بجا  
 می نمودند و آستینهای مسلو از اسام آرایش و روشناسی بنا را زان  
 پروردی در بانی زمره در مظهر نعمانیان لایق بود که بودند  
 شاه که از گوشه نشینان مشهور لشیر و پیر و شهر شد و از آنکه بود  
 قاریج جلیوس بدظم آید و خدمت پادشاه از پیشان داشت عالی  
 از عمارت مصروف و لقا با ابطال ازلت سرمد کللی بدست بدست  
 همین دل می چون گل خورشید که بود

کامد حق و غبار باطل را بصر بود

تابسرخ جالسوس شاه حق آگاه را  
 ظل الحق گفت الحق این را حق گفت  
 از واقع ملک شرعی بعرض رسید که اهتمام خان عرب محمد قلم  
 در جنگ شجاع نقد حیات در باخت \*

چون از عهد جمال الدین محمد کبیر پادشاه حساب بقی  
 حال و معاد دفتر و جالسوس خود را از غرض نزدیکی که سرور از تیر و دل  
 نیز اعظم در برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته معنی  
 بهاء الهی ساخته بودند از آنکه بتکون محسوس و پادشاهان  
 آتش پرست عبیده بود پادشاه حق شایسته تیر و اس شریعت  
 کوشیده حساب سال جالسوس و جشن نورسال و معاد عربی و قمری  
 گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقید فرمودند که سال و سال  
 عربی بر حال شمسی مقدر باشد و جشن نوروز را شایسته  
 از میان برداشتند اگرچه هر که از تمام ریاضی و نجوم بهره دارد  
 و بر تواریخ عبور نموده میداند که باوجود نوروز موسمی و اسم  
 ماهی آنها بیهوده نامهای نوروزی و اردی بهشت تا اسفندار زدن  
 زدند اما جدا موضوع گشته اند که اسم ماهی آنها بقیمت اندازی  
 سال در تقویم بغیر قدیم موسوم - الحاق می نویسند و شایسته نوروز  
 که غرض نوروزی آنها باشد در کرمات و بقدر سورت موسومها  
 مینامند باین نوروز که بنوروز طاطانی نیز نامیده می شود اصلا  
 کار ندارد و حساب دفاتر حال و معاد ایران و تهران بر این ماههای  
 قمری قدیم است و نوروز طاطانی که در الفری بلاد محکم و هندوستانی  
 چنان و قبة السلام بلخ و بخارا تا حال مینامند و مدار

فصول بزرگه و گریه و زاری و برنگال شدن و فصل شریف  
و رنج و رسیدن شاه و عبودیت هر فصل و تا خواب و بیداری  
منصفان همه از سال و ماه و نیمی معلوم می توان نمود از شاه  
عربی در باب آن مهال است ایکن پادشاه فیاض نظر بر مرتبه  
و عایت تقوی نگه است که بسبب مشابعت پادشاهی نوروز مال و ماه  
مجموعی اهر حش نوروز سلطانی مستمر باشد در هجری اندکی  
سال ما عطف و جبهه را که از فضای مشهور توان بود و پانزده هزار  
زویه از عهد ایلانی حضرت سالیانه داشت منصفه هجری در وقت  
دوازده هزار بوده خدایت خدمت احسان عافیت بوده مدعی از  
منصفان و اندکی همراه از مشایخ کردند و اهر نمودند که رواج  
خرابات خانه و شمار بزرگی و بیت پرمانی از آن به هر طرف سازد

الحال مذکور باقی احوال بر میان دارا شود و سال که از هجری بر نماند  
که بعد از هجرت از حدیث دارا بود احمد بن محمد بن زیدان خاندان صدق  
ایران جاری گشته خود دارا شود نامیده شود و زوجه و عبودیت و قدری  
جواهر و اشرفی و چند اسمی خدمت که حال و احوالش کردند و از احمد  
آبان اخلاص نمود باقی خزان و اسباب و سرانجام هجری سلطانی  
انکات برده دوازده قبل از و سوار کرد و چون بعضی توالت  
قدیم و جدید بر ذرات و نظارت چند خواهد سرایی معتمد نمود بود  
که زود از عقب بر سجد دران قلعه بعد از چهار پنج کرده که مسافت  
راه طی نمودند همها دست قنارت و بعد از نوزده سال خدادان قنار  
نموده با هم مشقت و گریه و شدت هر چه بدست هر نه آمد و آجا  
توانستند اشقران بابا و اعتبار سبک بعد از هر از نماند

بها که سال بسیاری از بالای فیلان فرود آرد به شرقیان باز نمودند و  
 عووض آن بعضی عورات را از زبور عربان ساخته از بالای کمانهای  
 شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا حرکت دادند و باقی اسباب را هر طرف  
 که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه  
 نتوانستند گردید از مرا حاکمی و ملاحظه تعاقب انواج پادشاهی  
 دل باخته همان فیلان عواری عورات را بدر بردن و بدارا شکوه  
 بدوستن سرایان آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس  
 در آن شب تار عقب دارا شکوه دشت بیضا گردیده بعد تغیرت یک  
 شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه بدوستند و آن سرگشته  
 وادی سرگردانی در کمال تشویش و دهرانی که بی سرومجام  
 و غارت زده آرد آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواج  
 احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر پادشاه  
 و هزیمت و نزار دارا شکوه اطلاع یافته بودند موای سید احمد  
 بخاری که به نیابت صوبه داری در احمد آباد از طرف دارا شکوه  
 مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت نمود باهم مصلحت عاقبت  
 بدنی نموده متفق گشته شهرت مشهور نمودن و با اتفاق برای  
 استقبال دارا شکوه بر آمدن بخانه سید احمد آمده او را در همان  
 خانه مقید ساختند و با احتکام بدست شهر از روی اتفاق  
 بی نفاق برداشته کوه سلطنت محمد اورتک زیب عالمگیر پادشاه  
 بلند آرازه ساخته آماده مدافعت و مدافعت آن برگشته وادی  
 حیرت گشتند - بعد که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی این  
 همه جا استقبال و پیشقدمی می نمود دل از تصرف شهر برگزیده



بهرگذاشته بودی پدر گویای احمد آباد رفته از آنجا بنگاهی بودی که  
از جمله سرکشان در آن زمان مشهور آن طبع گفته میشد آنها  
برده بدنام اعانت نمودند \*

آنگاه شیری را گفت و رفته مزاج \* احتیاج است احتیاج است احتیاج  
و گاهی رفیق او گفته از هر حد گجرات سر آورده بنده شد  
ملک کپه رساند درین ضمن گل محمد نام از بهادران او که حاکم  
بندر صورت و بهر و چ ساخته بود با فریب لا اله الا هو و در حد پناه  
برقنداز با او رسیده مشفق گردید و زمیندار کپه ده روستا آموخت  
با حد آباد فرط غیبت و غمناکی بنده شد و روستا و خان خود  
را بطریق بدشاش نامزد بهر شکر داشت نمود کار خود را در  
بود و دارا شکره در چشم شد و رفاقت از داشت فراموشی شهر داشت  
انجام همه متوجه احوال بر حال او نگردید بلکه خود را آنگاه رسانده  
بکمال بیرونی پیش آمده ملاقات نمود \*

بوقتیکه که در است و را باز بود \* زره پنهانی خبرش شد می نمود  
بوقتیکه که بخش شد دهانگیر \* نمرود خدشش گستر از حرار  
آخر در سه روز با بعد منتهال ساختن زمیندار سعی بهیوده نگر  
برده ناچار پانصد انگار و یک بر از شکره مار بهایه بخر احتیاج کرد  
چون بنگار حد شد رسید و بروز بوقتیکه که تا آن روز رفیق نام  
در فرجام نبود از مشاهده نا توانست روزگار و رفاقت آن فر گفته  
آخر دل بود آنگاه که گفته بطریق مزاج را در آن ملاقات اختیار  
نمود بعد که آن فر گفته و در حیرت بود است جانی و رسد صحرا  
نشدن آن دیار مدتها گشته در آن دهانگیر بودی لا بدش آموخت

کجنگ و کوشش از سمت آن جماعه نجات یافت و بواسطه شکست آن  
سربر آورد سبزه منشی که سرکوبه آن قوم بود با منتقال بر آمده با مرز  
تمام بخانه خود برده بعد تقدیم ضیامت برای نمونی روانه ساختن  
ایران خواست که بدو راه گشته از اینجا بغدادهار که درازده منزل  
مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه  
برگشته بخت باز روی باز زد بدست آوردن تاج و تخت و تخیل  
محال منصرف گشتن ملک و مال از قبول ایا نموده از اداه سمت  
تعلقه ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق سرهون احسان  
دارا شکوه بود و ادعای بندگی و اخلاص خاص در عرضه و بدام  
می نمود پیش نهاد خاطر ساخت

چون بخواهد مرد را روزگار \* همان از گند کش نیابد بکار

چون بعد و طن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون بر آمده چون  
اجل ناگهان استغفال نمود

\* بیت \*

اجل راه هر کرد و انقلب پیش \* کسان مید دام فغاسوی خویش  
همبرنت شادان و دامن کسان \* کشید از قضا تیغ کین از میان  
چون میزبان مهمان کش حق ناشناس بخانه خود برده فرود آورده  
کمر بمهانداری بست از اتفاقات در همان دوره روز ناله بیگم  
زوجه دارا شکوه که دختتر پرویز بود و آزار اسهال داشت و دیعت  
حیات نمود از واقعه او که باهم محبت با مرط داشتند و آن مغفوره  
درین معنی از قصه کاهیده سرده بود که گو اندوه بر دل دارا شکوه راه  
یانت و غم تو غم دالم بر الم افزود - از آنکه در ایام بد مددی چرخ  
عقل نیز بجان نمی ماند نظر بر انیت اندیشی نموده ثابت از را

همراه کن محمد که عامل راجی خلیف بود و بهیچ و بهیچ  
با اخص بود و راجی بعد از این بهیچ و بهیچ  
رجوع داشت او نیز با چند نفر معذور غنیمت بود رجوع نمود  
ساخت که در مظهر شاه میر پور دارا شکوه برآمد معذور سازد و  
خود با چند خدمتگار و خواجه سرائی تا کوه حیات و بعد مراجع حاکم  
قرار محلیت برای داد که باامداد نقد و جیس و پیرایه ملک  
چون باز داد ابرار مدت غنیمت هر چند بهیچ کرد ملک چاره که  
بجسب ظاهر کمر و داشت تا ابرار پسته بود بجسب پایش آتش  
و توفی احوال خود حق ملک اخصال چاهایی سال و احوال ساخته  
در نظر و تدبیر دستگیر سرائی آن سرگشته بود سرگشته بود  
قاپوری داشت بافد بروایت معذور بر آمده چند نوبه معذور  
طی کرده برادر خود را بهیچ از سرور هر دو را که آن منع بود  
خدمت داران شود گذارنده خود معذور آمده معذور معذور  
مقر ابرار سرائیام دادا همراه گرفته در نوبه سرائی معذور معذور  
گرفته سرائیست نمود - برادر را معذور که معذور داشت سال و  
سر داران شود ساخته معذور معذور و برادر معذور معذور  
بامهر شکوه و دیگر معذوران نزد آن معذور و معذور معذور  
سروش آورد در حالی که معذور معذور معذور معذور  
خدمتی خود برانچه معذور و برادر خان کوه که از اخص پسته  
دارا شکوه مامور بودند پوشان اطاع داد و معذور خان معذور  
نیز خطی معذور بر معذور معذور معذور معذور معذور  
روانه ساخت زائر خان معذور معذور معذور معذور معذور

ملک جیون بدست شکر سوار تیز رفتار ارسال داشت - بعد  
که بعرض رسید بمطالعہ در آورده بحرمان خاص اطلاع داد و تا  
رسیدن خبر نانی در اغشای آن کوشیده لب و زبان را باظهار  
شفقت و خوشوقتی آشنا ساخته بنواختن شادیانه حکم نمودند  
تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن  
داراشکوہ بمعی ملک جیون و روانہ حضور گردیدن بنایل مقصود  
برنایست ملک جیون از نظر گذشت - و از اخر ماه شوال با اشارہ  
عالی شادیانه بنواختن در آمد و غنیمت جشن جلوس تا عید فصحی  
گزرید - ازین خبر که انتشار یافت عالمی زبان بدشقام و نفرین ملک  
جیون بدنام گشت - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبہ  
داري دکن مامور ساخته پادشاهزادہ محمد معظم را طلب حضور  
فرمودند و برای ملک جیون خدمت و فرمان بعطای منصب هزاری  
در صد سوار نزد بهادر خان روانہ نموده - درینوقت بعرض رسید که  
سلیمان شکوہ در تعاضد زمیندار سری نگر رسیده در بنہ او بصری بر د  
براجہ راجو پ حکم فرمودند کہ بزمیندار سری نگر رہ بند و نصایح  
بنویسند کہ نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوہ را  
از تعاضد خود بر آورد و الا پامال غضب سلطانی خواهد گردید \*

از وقت ملک شرقی بعرض رسید کہ شجاع وقت رفتن  
از اکبر نگر به باندہ برارادہ جدا شدن الہ وردی خان اطلاع یافته او  
را مع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجہ بهادر خان دارا شکوہ  
و پسر شکوہ را بحضور آورد حکم شد کہ پدر و پسر را همچنان  
مسلم بر حوضہ دجل رسانده از دروازہ سمت لاهور داخل

دارا خلافت نمائند و قیامی در نظر خلق جلوه دادند از مهلت  
هر روز چو یک چاندنی و بازار سعادتخانه عالی وزیر قلعه اوقات شایسته  
نشان برده بدینسان که در شهر آفتاب برده آورده در مساجد خواندن  
پیرا آنها سفید ساخت . و پادشاهان بعد از ایشان در لشکر و در میان  
مذکور حضور آمده شربت افروز ملازمت و عود و نغمه های می و نواز  
گردد روزی در یکی ملک جوی که در طایفه است یکی خان سران در آن  
یافته بود وقت ناهار ناهار شهر و گشتن از رستگاری بازار  
از مردم و از آن و در آن حال در آن شهر و طایفه هر روز و در آن  
کوچه و بازار و در آن شهر بود که در آن شهر و در آن شهر  
بودند بر سر آن بازار خان و در آن شهر و در آن شهر  
و خاستگاه است آنکه در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
مجموع گشته از آن در آمده ملک گشته و در آن شهر و در آن شهر  
تا آنکه در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
حضور رسیده شربت افروز ملازمت و در آن شهر و در آن شهر  
و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
از خان و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
رسیده در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
جان پادشاه و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
روز دیگر که در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
ظاهر شد که در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
نماید و آشوب تمام شهر گردید و در آن شهر و در آن شهر

هیبت را بقتل رسانده روز دیگر که آخر ذی الحجه احرام باشد فرمودند که دارا شکوه را موانق روایت نقبا که از دائره شرح پا بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار با احاد و کفر رمانده بود مذبح ساخته نعش او را بر حوضه نخل انداخته دو باره زنده و سوره او را از رسنه بازار چوبها گذرانده در نظر تماشاگران که انحریر حال و سأل کار او گریان بودند جلوه دهان برده در مقبره همایون مدفون ساختند آری

\* بدت \*

نخست دارا پابدار از دور گیتی داشتی  
تا جش اندر سر مستقدر کس ندیدی در جهان

\* بدت \*

بیش دنیا احتلا خواب غفلت بیش نصبت

در خیالش اینقدر آلودگی ای دل چیرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را در بقیعه گواهیها برده نگاه دارند \*

چون بسبب اختلال احوال مملکت و عبور لشکر و انواع دریا موج هر طرفی خصوص طرف بلاد شرقی و شمالی تا در سال لشکر کشی بمیان آمد که بعضی جاگمی باران نازل و ملاو آن گردید غله در بگرتنی آوردن نظر برناهیت حال خالق الله و ترحم بحال رعایای شکسته احوال حکم معافی را هداری که بر سر هر گنبر و سرحد و معبر آبهای گرفتند و مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میگردد و پاندری که در هر ماه و حال بصیفه کرایه زمین و مکانی که همه اصناف گران و کمبجان ممالک محروسه از نصاب و کلال و چیزی فروش گرفته تا بزار و جوهری و صراف که بر هر گل زمین بازار و سرور شده نشسته و دکان

حاجانہ باریک و فرشتہ می نمودند نیز سرکار مستور محصول چربی  
 میدادند نیز کلی زبانه از لکھا مالک نیست خراج میگرفتند و انوار  
 مشرق و نامشروع دیگر مثل سر شکاری و بر شکاری و بر کسی  
 و چرتی باجاوله و طوقه و حاصل ایام بازار مرص و جائز کفاز که از  
 معین خانهای هارود برگشت دور و نزدیک هر سال بنهار چغنی  
 یک آیم نرهم آمده باریک و فرشتہ انعام می نمودند و از  
 مسکرات و قمار خانه و خرابات خانه و سرخانه و مشربخانه و چهارم  
 حصه و جده ایوانی نرهم که نامشست هکاه و معین مرص خورشیدی  
 می شد و غیره فرستادند و ایستاد که از قده ایوان اولیاد از کورها  
 و خان باریک سرکار میگرفتند از قشور و قشورستان معات می نمودند  
 و سواي آن عشر خمس ملک که بجهت و پانچ لک راهبه کوری  
 دندر دهبانی محصول خرمی آن بمرص و جده ایوانی نصیب آری  
 خانه معات نمودند و بجهت امرای این حکم چا ابا فر صواجات  
 احکام جوی مطاع عالی مطاع مع آیم ایوان اولیاد و احکامی و از  
 مرصودت اما نفس امرای است که اگرچه پادشاه عالم نوز و ایست  
 برور حکم معالی ایوان مذکور نمودند و احکام مطاع آن به نمودند  
 هاکم شد اما سواي محصول باخوری که بیشتر آن محصول نرهم  
 پانی نعت و حکم بشین مشهور نصفه فر می آمد مودق حکم  
 بعمل آمد پانی ایوان هر چند از طرف پادشاه مدافع گردید بشین  
 فرجودان و جائیدادانی نور است علم سبب نیست از اخذ آن  
 کوتاه که نمودند اول پانی سبب است که نرس و واقعه آن در حال  
 جائیدادانی و فرجودان و معاد اولی جائیداد می بود پادشاه

عالمگیر و قلیق سالک محروسه هندوستان نموده دوم آنکه دامهای اکثر ابواب منوعه مذکوره از تعامل و عدم غور یا از راه کفایت ایندیشی دیوانیان خلاف سرفی که بایستی از نسخه دیوانی منها نموده وقت تقصیر باریات طالب در پروانه جایزه عمل حشو و منها نموده تقصیر میفرمودند بعمل نیامد و جایزه داران عمده بدین حجت که دامهای این ابواب در پروانه تقصیر ما درج گشته و طمع زیاده طلبی و ظلم تلاوه آن گردیده راهداری و بسیاری از ابواب مذکوره بدستور سابق بلکه مزید بر آن بظلم و تعدی میساختند اگر از روی سوانح و وقایع بعضی برگزینت بعرض میرسید بکمی منصب و تعیین گوز بوداران معالیم میگردیدند و گوز بوداران مبلغ گرفته چند روز اخذ آن ممنوع ساخته می آمدند و بعد انقضای ایام معدود بوسیله مرایی و ساخت و کا کمی منصب بحال میگردید لهذا بدستور معافی بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص از راهداری که نزد خدا ترسان حق آگاه بد ترین ممنوع و ماده نساد و مسافر آزاری ست و مبلغ کلی محصول آن می شود در اکثر سالک محروسه مذکور و هندوستان از بیوزاریان و مسافران بی بضاعت و ره نوردان محتاج نوجداران و جایزه داران زیاده از سابق بظلم و سختی میگردیدند و حال هم میگردیدند و زمینداران از مشاهده عدم باز پرس آن در تعلقه خودها زیاده از راههای تعلقه حکام پادشاهی شروع باخذ آن نمودند و قدرفته کار بجائی رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالی که از اولنک و بذاخر خرید می شود تا رسیدن بنگار مقصود بخرج در می آمد و بر سر ساجت و تعدی راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو



و چنانچه چندین هزار مسافر و عارفان این طلب بیدار نما میرود  
خصوصی موقوفه مسجد پیشه دکن قبل از علاج و بعد از علاج که انشاء الله  
تعالی در ذکر پادشاه شهید مغفور محمد فرخ پور بران قلم جاری  
خواهد گردید و دیگر استعاران سرحدی سنی و ظلم راهداران  
بجانی رسانده اند که از لحاظ بیانی همین است مگر حق سبحانه  
و تعالی پادشاه مثل غلط حق پرستی را برین طایفه بدعاگست  
تسلط بخشید که چندین را بهرامی کردار رسانده بشوای سیاست  
میانه سازد و برین صورت شاید این ظلم راهداران مروج انقام گردد \*

ذکر مساجرات که با شجاع روز داد و غریقتی

پادشاه زاده محمد سلطان و مهدی خود دانی باز

بعد که پادشاه زاده محمد سلطان بتالیقی و سپه سالاری  
معظم خانی چنانچه بکزارش آمده حاضر گردیده تعاقب کنان که  
درین مابین چندین مقابله و مبارزه عظیم برین داد میرفت تا آنکه  
شجاع بجهنگیر نگر رسید از سرفرو پسر انجام و کرد آویز فوج و  
نوبخانه پرداخت اگرچه در مه جنگ سلطانی که بتجرب و تفصیل  
آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و همدار مغلوب گردید  
اما بصیبت آنکه بیشتر اختیار فوج و تعین امرا بتجرب و معظم  
خان بود بر شاه زاده محمد سلطان گران می نمود و برین معنی  
شجاع اطلاع یافته بفکر مثل ساختن دل پادشاه زاده طرف خود  
انقاد و از راه رفته سازی غدر آمیز اکثر اوقات با ارسال رسل و نامه  
و انجمن که دام و کمین تمام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان  
و تجرب کار است خال در تعزیت پادشاه زاده نعمت بطرف پدر

انداخت و دل پادشاه زاده را بدست آورد رفقه رفقه رفقه تدبیر  
 وزیر آمیز را بمرتبه استقام داد که بقبول از دراج صبیح خود که از  
 سابق نامزد بود پیغامهایی ایله فوضب دیگر رفقه و لغزش تمام در لیست  
 عقیدت پادشاه زاده راه یافت از آنکه جوانان را از رفانت و صحبت  
 و نصیحت پیران آموخته کار نفرت می باشد و بصیحت بی گمان  
 بدمال که ماده زوال عقل و دولت و آبروانه زیاده رغبت بهم  
 میرسانند دران ایام ندامت انجام بحسب درهم اندازی جمعی از  
 نام پیشگان واقعه طلب و غمازان صاحب غرض میدان پادشاه زاده و  
 معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاد میگردد کار بجائی کشید که پادشاه  
 زاده از اثر نفقه افسوس مخالف و دشمنی همدمان عرب و عجم قصد  
 ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاده خاطر ساخته باندیشه دور از  
 صواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان  
 و مقریان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب  
 باتفاق امیر قلی داروغه توپخانه خود و قاسم علی میر نوک که  
 ماده شعله انرژی این نهاد بودند و چند خواجه سرا بقدری از  
 خزانه که توانست و جواهر و خدمه محمل خود را بکشتیهای آب  
 گنگ که در میان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این  
 معنی را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را  
 بنجان بیگ نوکر عمده خود و چند کشتی و کهار بسیار برای  
 استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاد  
 بعد که پادشاه زاده بآنطرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور  
 نموده شروع به بردن خزانه و دیگر سر انجام نمودند انشایی این راز

سر بسته گردید و خبر که بمعظم خان رسید ازین سوانح فتنه انگریز که  
 خیمه بخیمه نقل نقل برآ و پیر گشت. کمال انتقال در چند  
 پادشاهی راه یافت و اکثر پندهای پادشاهی نبات دل و با بلخته  
 حومه و انتقال از دست فتنه اگرچه معظم خان نیز در بابل  
 قیامت متردد و اسوده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم  
 پادشاه زاده را مساری دانسته سر رشته انتقال از دست فتنه  
 با استقلال و ترتیب تمام سوار شده در خبرداری موبچال و تسلی سپاه  
 و داندی همواهل کوشیده در تدارک این سوانح نامتالم پادشاهت  
 لکن چون ایام بوسات رسیده بود از نظام امواج و شکستی دل  
 انواع و چهار طرف نورگرفتنی آب اضطراب تمام فرداها راه یافت  
 و سواهی این تدبیر بملاحظه نمودید که باتفاق دروغدار خان و اعظم خان  
 و فدائی خان و آخر خان و راجه اندر سن پندیده و دیگر پندهای  
 کار زار دیده آنچه کار پادشاهی که کومکي فوج او از سابق و حال  
 شده رسیده بودند بفشارت سی کوهی از انگریزگر در مکن و سیح سر قلع  
 غروب آمده برای رفا لشکر ایام برشکال بسور برآمد. دایم خان صوبه دار  
 بهار که برای کومک مامور گردیده بود برین خبر اطلاع یافته بقصد  
 حلیق شدن بلشکر از مکن خود روانه گردید اما بسبب شدت باران  
 و طغیان آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت و خیمه متعین شدی  
 دایم خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج  
 شیخ بقوت نواره مکرر خود را بالکهرنگر رسانیده و غافل ساخته  
 بر سر معظم خان تاخت می آورد باز جود نرده نمایان که از  
 معظم خان بطور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق وزیری

بعضی کومکبان فرج پادشاهی مغلوب گردید و پای استقلال  
 بسیاری از جا رخت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعی از قبل  
 بر آمده بدلدھی دلباختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید  
 و در سه امیر نامی شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن  
 و گردهر زاتهور گشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف  
 لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رو میداد تا آنکه ایام شدت  
 باران منقضي گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو  
 بتخفیف آورد و دلاور خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردید و  
 خبر نزدیک رسیدن دلیر خان نیز رسیده و روز بروز لشکر معظم خان  
 را تقویت تازه بهم میرسید تا آنکه دلیر خان نوزادو سه هزار سوار  
 افغان جلالت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان  
 از عطای چند تفوز بارچه و اسب و فیل و جواهر و سده نقد او را  
 معزز ساخت - کوتاهی سخن شجاع با کبر نگر رفته صبیح خود را  
 بعقد از دواج پادشاه زاده در آورده از زرینه و جواهر و انزو اسپهای  
 عربی و عراقی و فیلهای آراسته از ساز طلا و مینا و یراق نقره  
 در چهار دختر داده مقور نمود که پادشاه زاده محمد سلطان  
 چند روز در اکبر نگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعد  
 خود را بلشکر برساند و خود از سرنو سر انجام محاربه و مقابله  
 معظم خان نموده بآراستگی لشکر و ترتیب توپخانه خشکی  
 و چند هزار کشتی نواره که مدار جنگ آن سر زمین بر مصالح نوار  
 و جنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج کشی نمود اگر بتفصیل  
 محاربات و توفقات و تدبیرات و حکیمانانه معظم خان که بعد

انقضای بر شکر و پیوستن دلیبرخان از بطریق آمده پروانه سرشته  
 کلام باطلان میگردد حاصل کلام و دوستی بالزده دوستی و دشمنی  
 عظیم بدین آمده و هر یک از فوج و لشکر نصیب فوج پادشاهی  
 گردید و شجاع قرار نموده باز بقوت تواری جنگی که پیشتر بر روی  
 دریا از شاهی این کار از راهی معصوم و معصوم بمقابله می پرداخت  
 و درین ماهین یکد تالخان و بسیاری از مردم نامی پادشاهی  
 بکار آمدند و از اسام خان و فتح جنگ خان و دلیبرخان و دانه  
 خان ترددات نمایان بر روی کار آمد مخصوص بعد که پادشاه زنده  
 محمد سلطان با اتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر افروز خصم  
 پیوست از طرفین ترددات صف و با که چهار از هر طرف غالب  
 و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله می پرداختند و زنده و کشتهای  
 جنگی بسیار از شرب نوب و نوب و نوب گردیدند - از جمله جنگها  
 که ماهین هر دو لشکر بر دانه نقل ملک جنگ که خانی از فرات  
 نیست قابل تحریر دانسته محلی از تفصیل آن بزرگان شده  
 میدهد چون آن طرف آب کنگ فوج شجاع سرداری بلند اختر  
 و دیگر سرداران جنگ جو بتوجه آنجهان آشوب که کنار آب بر سر  
 معبری که بعضی جا باب بود چیده بودند رسیده مستعد ایستاد  
 گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعد  
 که فوج معظم خان که هزارانی از طریق تواری با آن خان تعلق  
 داشت بکنار آب رسید چون بعضی جا آب تا سیف می رسید  
 و بعضی جا باب در طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر  
 از ملاحظه بسیاری آب و بار بدن آتش گونه نوب و ننگ از لای

قدم جرات پدش فیلی گذاشت. آغرخان اسب خود بآب  
 زد و از عقب آن دایرخان فیلی سوار بر خود بآمد و اندک بعد آن  
 پسر دایرخان که بر اسب سوار بود با دیگر داوران بطریق  
 پیرش جان بازی را کار فرموده مقابل توپخانه آتشباران را در آورده  
 و بغیرت همپیشی تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زده انداخت  
 هم میان چوب بندی که برای نشان پایاب نموده بودند روان شدند  
 و از دور گلوله توپ و گلوله تفنگ چنان متصل هم یاریدن گرفتند  
 که فرصت چه هم نماند و نمیداد و بهر که میرسید سوار آنگاه سر آب  
 فرو می برد نشان از پدش نمیدادند و درین هنگام عبور سپاه از  
 صدمات اسبان و فیلان نشان چوب بندی بحال نماند و از بسیاری  
 زده سپاه و چهارپایان رنگ زیر پا خالی گردید و پایاب بالکل  
 بر طرف شد لهذا سوار و پیاده بی شمار شوق بجزینا گشتند در  
 همین حالت پسر دایرخان از موج دریا مع اسب بآب فرو رفت  
 که نشان زده و مرده او نیافتند و از غرش بان و یاریدن توپ گلوله  
 و فرو گرفتن درد یاروت که پسر پسر را نمی شناخت و برادر بحال  
 برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلگون گشته بود جمعی را که  
 اسب شنا کرده بر آورده نجات یافت و بعضی کشتن میخواستند  
 و از صدمه گوله و بان محفوظ ماندند جان بر گردیده از آب گذشتند  
 آغرخان که پدش فیلی دایرخان شمشیر زان انبوه هجوم سوار و  
 پیاده فرج خصم را از هم میدیدند ناگهان فیلی مست مقابل آغرخان  
 باشاره فیلان رسید آن مبارز فیلی بیکارور بروی فیلی حمله آورده  
 شمشیر بخراطوم فیلی رساند و فیلی آغرخان را مع اسب بخراطوم

گرفته از جا برداشته چنان بر زمین زد که راس و سرکوب بتلاطم  
 ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه هر دو صدمه شرب رسید اما  
 بوده اسب کمینت و آخر خان در همان گرمی باز خود را جمع  
 ساخته به چستی و چالکی تمام بر اسب رسانده باز دیگر آن بهادر  
 فیل نبرد قصد مقابل فیل نمود اما از آنکه در اسب طاقت نبرده  
 نداشت و دانست که باز زوری بالای سینه آهنین ناپاک جان بهادر  
 فیل است از عقب فیل خود را برابر فیلان رسانده ضرب شمشیر  
 فیلان را از بالا سرنگون ساخت و بوق کردار از پشت اسب جهاد  
 بر گزین فیل حراز شد اما از آنکه کجک فیل بدست نیامد و فیل  
 در فرمان نمود و بدست نیامد چه کار کند درین ضمن یکی از نوکران  
 او گفت خنجر از کمر و فلان بر آورده بر بدگوش او حمله کن  
 حالت دایره خلی که فیل او بفاصله ده بیست قدم عقب گزین  
 می آمد و از دور نودت رسانده آن بهادر فیل نبرد مشاهده می نمود  
 فیل سوار خود بوابر او رسانده آفرین و تحسین گزین اطراف  
 فیل بطریق تصدیق شدی گردید آخر خان گفت من این فیل  
 را برای حوکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلان حوکار  
 خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و برای حواری من از  
 اسبهای کونل مرخصت گردد دایره خلی باز دیگر فیل تحسین  
 کشاده گفت که فیل هم بشما آفرینی باد و بر اسب عربی و ترکی  
 باغوشان تواضع نمود و بویکی از فیلان خود فرمود که بر فیل سوار  
 شود و آخر خان خود را به پشت اسب رسانده با بسیاری از فیلان  
 جلالت کیش و افغانان قدم پیش بمقابله فرج خصم پیش قدم

گردد دست بقبضه‌های گمان در آورده مدایی داروگیر بپوش برین رسانند  
بیت \*

دما ده برآمد ز هر بهاری \* چکچاک برخاست از هوسوی  
تو گفتمی هوا تیر باد همی \* سراسر جهان تیغ باره همی  
و بعد حملهای بیابانی و چینه‌های بهادرانه که در مه سوار شجاع  
با بسیاری از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعی از فوج  
پادشاهی نیز بکار آمدند و زخمهای سرخروئی برداشتنه فوج  
هراول خصم از روی فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده  
رو بفرار آورده تا نره بدر بند نگردید - ملا امید می نام شاعری بود که  
شعرهای برجسته آبدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر  
داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجای مدح این چند بیت  
عمدا بتغییر زبان غرض گفت تا بشعر او گمان نبرند و به دلیر خان  
رسانند \*

\* بیت \*

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت  
بر سر و ریش بدر دو یکنفس گوزید و رفت  
چون بدر بر نیل بوه اسوار و او بر اسپکی  
لا جرم از روی غیرت بر پدر قهرید و رفت  
گرد بالایی بود از خاشاک و که جمع آمده  
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

با وجود چنان مغالطه روز موه بعد که دلیر خان برین اشعار اطلاع  
یافت دانست که شعر کیست و قصد گرفتن او نمود ملا امید می  
گرفته بلسکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته



دست برو ملک بسته بخدمت دایره خلی آمد و دایره خلی بعلی  
نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت \*

الفصل بیستمی در دایره محاربات صعب بر سر نهایی قلب و  
بر روی در نهایی گنگ بختگ نوره و بمقابله صفت در سواد اطراف  
ناتده که از معجزه های مشهور آن طبع و مکی مانقی پادشاه زاده  
محمد سلطان که بعد از گد خدای مقرر گشته بود بمجلس می آمد  
و مردم نامی بسیار طرفین گشته و بعضی میترسیدند \*

الحال بذکر حضور می پردازد که حضرت خالد مکی از شیعی  
پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشیخ و توفیق های فوق العاده معظم  
خلی مختار آرند از راه احضار و صلحت ملک دایره پنجم ماه بیع  
الزل سل مذکور خود بدریات منوجه دست شرقی گردیدند. پس  
آوان راجه جسونت را بانسان محمد امینی خلی و اعتماد خلی  
عرفت عبد القوی از سر نو مخاطب بمباراجه ساختند همه حاضر  
کنان و داد دهلی و شکر افشانی طی مسافت میفرمودند. بیست  
و نهم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و دایره خلی از دکن بمکه  
شرف اندرز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند. حوضه عالی  
بصورت بنگاه برای سوانی ذیل که اخراج پادشاه عالمگیر است  
و فرمایش نموده بودند خلی سامانی تیار نموده آورده از نظر گذرانید  
بر ذیل بسته سوار شده بدایره زرگر خانه و زرگری که آن را ساخته  
بوه خلعت و اضافت و ذیل و نقد عطا فرمودند. در سفری از مکه  
گذار آب گنگ یک هفته مقام نموده و سلاطین رابع الشرفی حبیبه میرزا  
سلطان نجم ثانی خراسانی باسم نورنسا خانم بعد پادشاه زاده

مسجد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عذایات پادشاهی در حق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد \*

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملی از تفصیل آن منی نگارند که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهی شیطانیه که لازمه ایام جوانی است و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظه بدعاقبتی که باوجود عامی گردیدن در خدمت پدا بزرگوار نظر برمال کار عمومی برگشته روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان در تمناي آن دولت ندامت انجام باختر است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبرنگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفامه یکبار منزل بود درین ضمن خبر بیماری محل او رسید بمهانه و شهرت خبر گرفتن زوجه خود از شجاع رخصت گرفته بقانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهی آن طرف آب بود فرستاده از اراده خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشاره وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمه محل و چند خواجه مرا بشهرت سیر و شکار ماهی سوار شده جواهر و قدری که توانست شرفی با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته رف معبری که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده تظار میکشید روانه گردید مردم شجاع باین خبر اطلاع یافته کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان باتم پخانه و فوج خود استاده بود راکب نواز گردیده باستقبال

پادشاه زاده و فتح کشتیهای مخالفی پرتلاشت و از هر دو طرف توب  
 نهی شروع نمودند. اگرچه پادشاه زاده با محمل خانی و دیگر سرزم  
 سالم از آفت بگذار رسیده اما یک کشتی که توبی بعضی کایشته  
 و قدری از خدمه محمل بودند و گرنی یار بود درسه گونه بمصب  
 عقب مانده بود رسیده غرق گردید آنصحابی آن کشتی چند نفر از  
 ذکور و نثات بصورت فانی بودند و بسیاری بمده ملاحان و سپه  
 کشتی اسلام خانی از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که  
 بمعظم خانی رسید گل گل شکفته بخاطر گردید و همان وقت خدمه  
 مختصر و حاضر و میوه برای پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه  
 روز بعدی پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتی و شغف در خواست  
 پیهم حقیقت بحضور پرورد نوشته مع عرصه داشت پادشاه زاده  
 ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن پادشاه زاده بفرج پادشاهی  
 شجاع دست و پا باخته بفکر فرار افتاد اما باز محاربات محب  
 میل هر قدر لشکر رو داد و درهمی ایام چهارده لک و پنجاه هزار  
 رزیده از خزانه مونگیر و اطراف آن ضلع نود معظم خانی رسید و برای  
 لشکر قوت سربازی تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس  
 گشته ملک وسیع بنگاه را چنانچه معمولی از تفصیل آن بزرگ  
 قلم خواهد داد بتصرف معظم خانی گذاشته روانه راندی گننامی  
 گردید. و معظم خانی که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده  
 محمد سلطان را با فدائی خانی و چندی از فدویان دیگر و مصالح  
 از آنکه خبر توبی و از دست خانی مغضوب که مانده شریک نماد پادشاه  
 زاده گردیده بود روانه حضور نمود بعد عرض حکم شد که اظهار حال

داروغه گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از همانجا مقید ساخته مع ارادت خان براه دریا بر کشتی سوار نموده برده به حلیم گذه که از جمله قلمهای ارک دهلی کهنه است رساند - بار قمران وقت که ارادت خان را فدائی خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائی خان بعد رسیدن حضور مورد مفاہیات گردید و ارادت خان را از مقصد بایر طرف و از مجرا ممنوع ساختند .

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتجات گله و شکوه آمیز و معذرتهای خضرنت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط نقل همه آن منافی اختصار کلام است و نقل مسموده خطوط اعلی حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب درسه نامه که خلد مکن بخدومت پدر بزرگوار نوشته اند و از آن مضمون خط فردرس آشیانی ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد .

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب خواجه سرای چپتی نویس رسیده بود نوشته شده - بعد ادای مراسم عقیدت بعرض اقدس میروساند که فرمان والا شان سرامر نکاشته قلم مبارک که پنجم شهر حال در جواب عریضه این مرید صادر شده بود عز و صل بخشید و از مطالعه تحریر کلک در بار جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید المنة لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و عانیت است - پدر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا و قدر که بشیبت الهی در چنین رطبه خطرناک افتاده بچندین کلفتهای ظاهرو باطن مبتلا گشته از خبیالت و انفعال خود چه عرض

نماید که بر اعلی حضرت هرگاه نباشد - پادشاه از درگاه ایزد مسئلت می نماید که توفیق استغاثی خاطر ملکوت باطل و فرستد . کاری و تدارک مافات عذر خواهی از آن خویش عطا نماید تا کار و خدمتی که موجب خشنودی قیام و اعیان عقیقی تواند بود بتقدیم رساند . و از ذره بزرگی و بقدر توانایی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعای خیر این گناهکار را که عبارت از توفیق حسنات و خدمت کنانی ولی نعمت است پاک میفرموده باشد . انجمن و ظهور و ظهور بعضی امر چنانچه قبل ازین نگاشته اشعار این است و از ذره پادشاه چه شرمناک که که ندارد - خواجه برای چندی نوس را هرگاه کاری بر دهد . حکم شود که سعادت خدمت میسر شده باشد .

نامت در این که شجاع دفعه این در مقابل شاهنشین پادشاه عزیزت خورده قرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن دایا شود خلد منکلی گرفت و اگر فاضل می بود اعلی حضرت در آن مدت نصیحت اعتراض آمیز نرساند بودند و برای اظهار خانه و غسل خانه اعلی حضرت که معقود و معروف فرموده بودند نیز درج بود و از اتفاقات در میان ایام ترشانه خدا هفتین اعلی حضرت که نظام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود در جواب بدر بزرگوار خود نوشتند - بعد از این مراسم طهارت و عبودیت بعضی اشرف میسراند محیفة که خط خاص پس از زمانی ایام صادر شده بود برتر بود اتفاقات به طاعت ارقام سرمدی سعادت حاصل کرد توفیقی که نگارش یافته بود توضیح انجامید از عیب گرفت و گیر خطوط استفسار شده بود بر خاطر در

مقاطر پوشیده نباشد که این مرید در ابتدای حال و آغاز وقوع  
موانعی که بتقدیر ایزد متعال رو داده بامتقاده آنکه چون آنحضرت  
عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در نیجاوب پست و بلند روزگار  
گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته در شکست کار  
این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفت  
کوشش نفرمایند سلوك را بنحیی مستحسن قرار داده بود و  
مستحضرات که بعد رفع شورش در استواری خاطر والا کمر اهتمام  
به میان جای بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هر چند  
می شنید که موجب ارتغاع غیور فساد و برهم خوردگی مهمات عباد  
بتحریک آنحضرت است و برادران بفرموده اقدس دست رها  
میزنند و جانی میکنند گوش بسخندان مردم نینداخته اندیشه  
انحراف از شاه راه عقیدت نمی نمود لیکن از آنجا که اخبار  
بی توجهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشته که بخط هندوی  
بشجاع قلمی گردیده بود و خان و مان او بر سر آن خراب گشته  
هریداست یقین حاصل شده که آنحضرت این مرید را نمی خواهند  
و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و  
جمعی و توده این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین متین  
و انتظام مهمات مملکت است ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر  
باز نیامده درین کار مصروف ناگزیر بر اعانت لوازم حزم و احتیاط پرداخته  
و از حدوت مفسدهای ممتنع التدارک اندیشه منذ گشته آنچه  
بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دموی  
خدای توانا شاهد است درینصورت جمعیت خاتم این مرید

وقتی صورت خواهد گرفت که در مملکت چو که در آنجا بهمانی بر خود  
قرار داده گردیده انداز سالک مخصوصه بعد از آنکه با بقدری این  
دستگیر گردیده همراه برادر سوم خود بنشینند \* بیت \*

حرواروت مملکت تا برکن است \* این مملکت را مملکت پیرامی است  
انشاء الله تعالی بعد از آنکه کار معافان بیکی این دو وجه ساخته  
شود چرا این همه نیست احتیاط خواهد نمود - در باب آیدار خانه  
قلمی بود آب خامه در غسل خانه همین وقت که آن حضرت پیرامی  
در محل می باشد چه در کار است - و مهر بکار خانه مایوس نمون از  
رهگذر تصدق شدن خواهد معبر می شد آنجا که دیگر بدین عهد  
مأمور گردید پیرشاک مبارک به سفر سابق بی تعلل خواهد رسید \*

نامه ثالث در جواب خطبی که اعلی حضرت مستنیل از  
عفو فرمودی تصدیقات مع قدیمی جواهر بابت پیرشاک دارا شکوه که

در محل مانده بود برای عالمگیر پادشاه فرستاده بودند نوشته شده

بعد ادای وظائف عقیدت بمعرض اقدس میبرسد و الا فراموش عافیت

عنوان که در جواب عرضی این سرود صادر شده بود در آمد

امان و بهترین ساعات عزیزد ارزانی داشت از وصول شوق در

زات و تصدیقات جهانی نشاط و انبساط اندوخت و بطلب

عدم مرشد و قبله خطایش عذر پذیر امیدوار گردید ان شاء الله که

اعلی حضرت بمقتضای انصاف و قدر دانی عفو را بر او انعام فرماید

داده این سراپا گناه رسیاه را از گرداب اندوه و ملال هر روز چنان

لحاجت بنشینند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بسبب

مصلحت امری که وقوع آن نماید این سرود بظاهر نوبت شدای

خیب دان که او را بکذب و دروغ گواه گرفتنی نزد اهل اسلام کفر و در  
جماعه ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجربیز  
ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضی طبع مقدس نبوده و نیست  
و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام  
سینمایه لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تحلی و رعیت  
بظاهر نیازت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال  
رعایا روزی چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد  
و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رفتار لازم نشده  
انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدید آید و غبار فتنه  
فرور نشیند جمیع موقوفات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه  
صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصه عمر خود صرف رفا  
جویی و نیکو خدمتی نموده باشد بجهت مزخرفات دنیویة ناتبه  
چگونه راضی میتواند بود که ارتکات نرخنند سمات آنحضرت که  
جان و مال و میل نثار تحصیل غرضسندی ایشان است بجمعیت  
نگذرد و مردم محل از خدمت و انبی سعادت جدا باشند از آنجاکه  
شجاع قدر عاقبت ندانسته بقصد فساد باله راه رسیده شورش بر  
انگیخته این مرید نیز که از طرف بادشاه زاده کلان قدری خاطر  
جمعی حامل نموده نفسی فارغ نکرده بود توکل بر تائیدات الهی  
و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقی نموده هفدهم شهر حال  
متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتزئیق الهی و اعانت  
حضرت رسالت پذاهی و توجه باطنی آن حضرت پیر دستگیر  
عنقریب ازین کار فارغ شده املا مرتکب امری که نامرضی مبارک



باشد نگردد - بر آن حضرت هوداست که سجده و تعالی و دعا  
خود را یکی که از عهد برداشت حل رعایا و نگهبانی برای  
برآید می سپارد بر علقا ظاهر و هوداست که از گرج شبانی نواید  
و هر کم حومه از عهد این امر خطیر بر نواید مراد از ملک رانی  
پاسبانی خلق است نه نفس پوری و شهرت رانی - بهر حال  
حق سجده و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت بر آرد -  
تعلیمات غفر تقصیرات و ذلالت و عنایت فرمودن جواهر بابست  
پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم  
میرساند \*

از آری نکه که پیشکار مشرف جواهر خاله بود مسموع گردید  
که بیست و هفت لك روپیه را جواهر و مرورید خدمت محل  
خود را دارا شکوه در جواهر خانه محل اندرون قلعه باطلاع اعلی  
حضرت گذاشته برآمده بود که بعد از بیست مرتبه همراه گونی  
نیابت فردوس آشیانی بعد پر خالی و نجس و طلب آن را مع  
نامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچه مذکور  
در آمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سوای آن یک  
تعبیه مرورید که صد دانه آن همه همرنگ و همون غلطی به قسمت  
چهار لك روپیه بنفش بهمرسانده بودند و امام آن نیز بمحیی تمام  
میسرآمده بود با يك آری الماس مدام در گردن خود داشتند  
بعده که مغربی ساختند خلد مکان پیغام نمودند که چنین تحفه که  
از جمله ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف  
پاس طریقه تقوی است و خواجه سوای که برای طلب آن مامور

گرفتند و بد بساجت پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر  
گفته آری را از گردن بر آورده حواله نمودند و برای تسخیر  
فرمودند که ازین اوزاد خوانده می شود در هاون کوبیده و نرم نموده  
خواهم داد بعد ازان که جواب درشت خواجه سرا شنید برگشته آمده  
عرض نمود باز طلب فرمودند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بود  
دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکی تا روز واقعه بوده  
قابل تحریر نیست \*

چشم جلوس سال سوم مطابق سنه هزار و هفتاد  
هجری مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع  
بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال سوم جلوس  
چنان آراستگی یافت که نمونه روضه رضوان گردید و در هر طرف  
و کنار آن عشرت خانه عالم افروز مغزیان زهره مثل و رقمان حور  
تمثال و رامشگران دلربا هنگامه نشاط را گرم ساختند \* \* بیت \*

صدای مطربان با نغمه ساز \* درین بزم طرب گردیده دمساز  
برقص آورده هر سو سوخ و شنگی \* بگر دلربایی نیز چنگی  
همه رنگین دهان از موت نهی تھی \* چو میثا از سوره قلقل می  
همه سلاطین و امرا و فضلا و علما و ارباب طرب مراقب پایه و رتبه  
و قسمت کامیاب عطای امانه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر  
گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و  
خرمن خرمن روئیده و اشرفی بالعام و بخشش درآمد از انصاف سه  
هزار روئیده باریاب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان  
کلانست را که سر آمد نغمه سرایان بود هفت هزار روئیده هموزن او

پروان در آورده در انعام او عطا نمودند و پیشکش و تقاریر امرای  
بنظر گذشت و هرچه افتاده و نقد و جنس سلطنتی و دیگران و امیران  
مرحمت شد و تبحر در تفصیل آن پرداختن از سر رشته کلام نیز اوقات  
است سیصد و شصت خلعت امرای حضور به شمار آمد دیگر  
خلعت خدمت میل و ارباب طرب و اهل حرم را تا کجا به شمار  
آرد تا دهم احوال مجلس جوش و خروش مشرب آراستگی داشت  
و درین جشن که عرقه داشتهای معظم خان مشغول بر موز  
فتیهای بی دربی و فرار نموده شجاع بملک رشک و پاک  
گشتن ولایت بنگاه بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسد نشانی  
دربانی بزم نشاط حاصل میگردد - چنانچه مجلسی از احوال نکبت  
مال شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او  
گردید آخر بار در کشتی را بر از اشیای خامه و مرمع آلات و ظروف  
طلا و نقره و جواهر و خزانه و دیگر اسباب تجمل و لازمه سلطنت نموده  
خدمت میل و ناموس را نیز در کمال اضطراب و سراسیمگی بر قضا  
پوشانده در کشتی جاداده درآورد و قبل دیگر بر ارباب اسباب کار خفاجات  
ضروری که برای رساندن تا نزد کشتی می آوردند از خدمات  
اتواچ پادشاهی که باشند کوب رسیده بود بازو بتاراج دست برد  
اربابان هر در نرج رفت و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم  
خان افتاد و بقیه تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نمود  
که هرچه از هر جا از نزد تاراجیان تواند بدست آورده داخل اموال  
ضبطی نمایند و اکثر همراهان از مشاهده آن حال که هیچ خویش  
و بیگانه تاب خدمات روز بیگسی نمی تواند آرد بل سایه هم در

شبهای تار زلال دولت گویزان میگردد جدائی اختیار کردند بلکه  
بیشتر آنها دست اندازی بمل و ناموس باقی مانده نمودند •  
• بیت •

بقهر خدا چو ن کسی اوفتاد • همه عالمش پای برسر نهند  
چو بیند که اقبال دستش گرفت • ستایش کنان دست برسر نهند  
پسر شجاع در عالم مشاهده نزال مل و حال و احوال خود از راه  
عاقبت یعنی قبل از آن با راجه رخنگ رسل و مسائل محبت  
اترا بارسل تحف و هدا یا بمیان آورده باعتقاد خود بذاتی دوستی را  
استحکام داده بود و نمیدانست که کمی را که مال کار او خواری و زاری  
و بی اعتباری سر نوشت باشد هیچ دوست جانی و فرزندی و جگر  
گوشه او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دینی و  
دنیوی چه رسد •

کسی را که اقبال از رو بذات • نهیب قضا بر سرش دست یافت  
همان کرد کزوی ندامت کشید • رهی رست کزوی بخوابی رسیده  
بعد ازین که دیده که هیچ طرف یار و مددگار نماند و باقی همراهان  
و جمعی که آنها را رفیق روز بیگسی میدانست از جدائی نمودند  
تمهید گرفتن قلعه از قلعه های سرحدی متصل ولایت راجه رخنگ  
بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالی از قصه  
ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبه مرکوز خاطر را پیش  
نقوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری  
و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار  
ساخت و بقول مشهور دران ضلع مفقود الاثر گردید که احدی ازو

نشان نیابت - و لغایت انتهای ایام نگار سید عالم که از ساعات مشهور باره بود با چند از همراهان و سید قلی نام یا یارزاده نفر که جمله بیچهل نفر سید با او شرط رفائی یاری و زلفت بجا آوردند \*

ذکر جشن سال قمری و مهم فرمودن پرتابه کنی

درین ایام که جشن وقت قمری متصل ایام بزم نشاط امیر جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید امیر فلک مهر چن ماه تابان که در برج میزان جا گرفت و در عیش و مشورت و شادی بحکم اثر خاتمه زهر چنگی بر روی اهل نشاط کشاید بهزائی اثر نفیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبیوی تازه بخشید و باریاب مستحقان قسمت گردید \*

\* بیت \*

از دولت وزن شاه فرخنده سیر \* زر گشت عزیز و آبرو بخت گهر  
در بلك میزان چو در آمد گونی \* خورشیدنشست در افق تا بفر  
پادشاه بیگم عقد مروارید مع پهن لعل بقیمت دولک و هشتاد هزار روپیه  
و لاشن آرا بیگم دو هزار اشرفی بوقت تسلیات مبارکباد پیشکش  
فرمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه با جواهر گذرانید باقی نفر و نفار  
امرا و انعام از باب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن  
بمعل می آمد بزیان قلم نمیدهد - و در جشن این سال صبح غل  
معظم خلی را بخطاب خلی خاندان و اضافه سه هزار سوار دو اسبه سه  
اسبه که اهل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار از انجمله  
پنجهزار سوار دو اسبه و سه اسبه باشد معزز ساختند و صوبه دلی  
بنگاه بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند  
و خلعت و شمشیر مربع با دو نعل نور و ماده مع سارطه و دیگر

عذایات برای او روا نه فرمودند. نجات خان که بسبب وقوع تقصیر  
کشتن معمر خان از ابتدای جلوس مقصوب بود بی یراق بحضور  
می آمد حکم شد با یراق بمجرای آمده باشد. راجه کن که در ایام  
بیماری اعلی حضرت باغروی دارا شکوه بشکم از دکن برخاسته  
آمد و زوی ندامت باین درگاه نیاورده از زوی کوتاه اندیشی در جواب  
احکام بعد از غدر آمیز دفع التلاک نمودن را سرمایه نگل خود ساخته  
بود امیر خانرا با تورج نه هزار سوار برای تنبیه او مقور و روانه  
فرمودند و کیسرسنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عقابت  
بینی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده  
بر استیصال پدر گریست \*

ذکر احوال ابتدای فساد سیوای بدنهاده

آنچه از مردم ثقه دکن و قوم «رهنگه» آن ملک در باب اصل  
و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشته اصل اجداد او  
بمسلسله رانای چنور می رسد چون میان قوم راجپوت و هسه هزره  
مقرر است که فرزندان از بطن غیر ذات خود حاصل نموند و از گنیز  
توالد و تناسل پیدا کردن منضموم و شرم میدانند درینصورت که در  
عالم جوانی و شهوت رانی فرزندی از غیر کفر بهم رسد آنرا داخل  
خانه زن و گنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترک می  
نمیرسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیبه باشد  
همین که از قوم خود او نباشد بار نسبت و کد خدائی نمی نمایند  
اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعتباری بحکم  
ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهمچو خود

او می نمایند مگر اگر آن قوم بقتل آنکه قوم کمتر از او یا کمتر از  
 برهن بتصرف کهتری و کایت باشد هر قدر اندکی که از او بوجه آید  
 همان اعتبار کثیر و غلام دارد . گویند از اجداد سیرانی مرده که آنو  
 ملقب به بهرسله است در اطراف ملک رانا مسکنی داشت با  
 یکی از زنان غیر قوم بد اصل تعلق مرشای بهم رسیده بی علقه  
 بدستوری که میان آن قوم می باشد مدخله خود ساخت از و  
 پسری متولد گردید از ملاحظه طبع خویش و تبار آن مولود را غیر  
 گرفته و گزارچیل نامش نهاد که برای او مقبره نموده بود نگاه داشت و از  
 مردم پنهان او را پرورش میداد چون بآن زن رغبت و دلبستگی تمام  
 داشت هر چند مادر و پدر او خواست که میان قوم خود کشفدا  
 نمایند قبول ننمود بعد که طشت محبت باقوا او از بام افتاد و  
 پرورش یافتن پسر میان دوست و بیگانه زبانی زد گردید لهذا فرزند  
 خود را از مکنی که پنهان نموده بود خفیه بر آورده با والد او  
 پرداخته روانه دکن گردید چون بملک بیگانه رسید با وجود شهرت  
 کاذبه که فرزند از زن همسوم دارد از راجپوتان صمیم النسب هیچکدام  
 نسبت باو نه نمودند ناچار با قوم مرده که آنها نیز خود را از  
 راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نمود از آن زمان که بشت  
 هفتم یا هشتم ساهو بهرسله بهم رسید و وجه تسمیه بهرسله که بهرسله  
 فیوز زبان از دست بر رایتی این است که بزبان هندوی گویند مکنی  
 را گویند که جای بسیار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حال  
 زاده صمیم اصل را در چنان مکن بقصد نقل مکن از آن پرورش  
 میداد ملقب به بهرسله گردید و وجه دیگر هم مذکور این قبل شد

شد . الحاصل بعده که ملک نظام الملک بنامه بتصرف صاحب قران ثانی حضرت اعلی در آمد و با عادل خان رابطه داد و محبت بپایان آمد عادل خان التماس نمود که در عرض چند محال بیجاپور که بتصرف پادشاه در آمده بعضی تعلقه کوکن نظام الملکی مراد از بندر جیل و بابل و دنده راجپوری و چاکنه باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بسردر ملک بیجاپور گرفته بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به قل کوکن اشتباه دارد واقع است و برگذات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاده ضبط بندهای پادشاهی منصوب کردا دکن را گذارند و از بندر جیل تا برگنه چاکنه همه جنگل و کوه هر از اشجار و کنار دریای شور است بتعلقه بیجاپور مرحمت شود و این التماس مقرون باجابت گردید و بعد عوض و معارضه هر دو کوکن تعلق بعادل خان و بیجاپور گرفت . و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بنی اسبه در اطراف کوکن وارد شده بقوم نو آتیه زبان زد گردیدند از جمله اولاد آنها ملا احمد سربراز از مقریان بیجاپور که بکمالات صوری و معنوی آراسته بود سه برگنه جاگیر دران ضلع یافت و در همان ایام در برگنه باسم پونه و سوبه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت و سیوای بد سیواز طرف پدر بهندریست جاگیر صاحب اختیار هر در برگنه گشته آمده به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و رشادت میانی قوم خود ممتاز بود و در حیل و تدبیر فزونی رشیده ابلیس پر تلبیس گفته میشد دران حدود که همه جبال قلب سر



بفلک کشیده و جنگل پرواز اشجار خار دار حاصل داشت بطریق  
 زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعه‌ها  
 گوهی و حصار گلی که بمطالع هندوی دکن گاهی نامند می  
 پرداخت و در هملی ایام عادل خلی بیجاپوری بمعارف بدنی گرفتار  
 گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مسکنات  
 بیجاپور کفایت بهمه مرئیات هندوستانی وسعت مسکنات و مسکنات  
 زیاده دارن به رسید و چون ملا احمد که در هملی ایام اراده حضور  
 اعلی حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوئی برخاسته آمد  
 سیوای بدگهر ملک را از تسبیح فرمان فرما خالی یافته در آن طایع  
 از جوهر ناپاکی که علاوه آن جلالت ذاتی داشت قدم جرات بی دلی  
 در تعلقه جاگیرداران دیگر گذاشت که بنای فساد او و اولاد او  
 چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحه آن ملک بدنی و  
 در کل دکن روز افزون است هر جا قصه معسور و آبد و سیر حاصل  
 پرواز ربابی مال دار می شنید تاخته بدراج و تصرف خود در آورده  
 اتبل از آنکه نریان جاگیر داران در آن ایام بر نماند به بیجاپور رسد  
 عریضه آن مقصد عیار مع هفایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر  
 آنکه فلان محال گنجایش انزونی محصل داشت و از جاگیر دار  
 و مقصودان او چنان و چنان تقصیر بظهور آمده بدلولی به تنبیه آن  
 پرداخته و بیجع اضافه مبلغ کذا مرا در جاگیر خود با بطریق خاصه  
 سرکار قبول است و بکار بود از آن بیجاپور در آن آشوب که هیچ احدی  
 بدگری نمی پرداخت میفرستاد بده نوشنجات جاگیر داران که  
 میرسد فائده نمی بخشد و هیچ یک از مقصودان مرتشی متوجه

از نسی شد و ازین که ملک دکن همیشه خالی از فتنه و خلل و فساد نبوده و حکام و رعایا و سپاه آنجا بقائید سرزمین بیرون حمله و حلق و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود قیسه برپای خرد زده عرض و مال و ملک بباد فنا داده اند و دام طبع کاربرد از آن علاوه ایام اغتال و انحراف مزاج فرمان روی آن و ابعث گردید موافق خواهش آن فتنه جوی سرکش احکام اختیار زمام آن ملک بنام او می رسید رفته رفته کار بجائی کشید که از جمله سرکشان مشهور گردید و از قوم موهنه مردم انتخابی قزاق پیشه جمع کفیه فراهم آورده کمر هست بر تسخیر قلاع نامی بست و اول قلعه چندین را متصرف گشت و بعد از آن دست تسلط و تصرف بغلبه تمام به دیگر قلاع که از ذخیره و وجود قلعه داران و حاکمان تجربه کار و کار آزمود خالی بود دراز نمود - درین اوان انقلاب سلطنت بیجاپور رود |  
 سگندر علی عادل خان ثانی که در اثبات اصل و نسل او نیز گفته بود در مغرض قائم مقام پدر گردید و بی نسبی و خرابی ملکی بیجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگیر در ایام شاه زادگی بحکم حضرت اعلی و بمیان آمدن دیگر شورش و فساد افزود سیوای مشهور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملک تسلط یافت و بمرور ایام صاحب مکنات و سوانحیام گردید و از فراهم آوردن جمعیت و مال و ثروت کمر مخالفت با پادشاه هند و بیجاپور بسته در پناه جبال قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملک و راههای دور و نزدیک بر و بحر برداخت و قلعه راجکد و چاکنه را ملجأ و مواجی مقرری خود ساخت و بعضی جزیره های دریا را بمدد فراهم آورد

کشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب  
چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته  
محلایه و بی باکانه طبل مخالفت داد از بی پوشان مشهور دکن  
گردید بعد که سکندر عالی خان خلیفه شورش برپا داد و بهشت  
ملک متوجه شد بعد نوشتن بصل و رسائل و موثر نگردیدن  
افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعیین نمود افضل  
خان که از امرای صفا و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن  
سر او کار بر و رنگ آورد و آن مفسد بفساد چون دزد که در  
لنگ مفسد و محصور گردیدن عرق او ندی گذشت و نیزه و  
براه باری پیش آمده مردم معتد را در میان انداخته بالهزار  
چند است و التماس قبول غفر تقصیرات بجمع آورد و بعد آمد و رفته  
در مدتی سالوس عهد و قرار چنان بعمل آمد که در مکن مقرری نیز  
اورا خود سیوا با سه چهار خدمتکار بی اسلحه و کمر و آمده  
در محبت افضل خان نماید و افضل خان نیز در بالکی با چهار بنم  
خدمتکار بی قراق دهانی قلعه آمده بعد ملازمت فوشر مدوا و  
آن سوی آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه نیز خلعت داده سرخص  
نماید و افضل خان را با رجه پوشش و تحط بعد تقدیم خجاست  
پوشانده و سیاهپور سازه بلکه خود سیوا بعد نسلی یافتن در خدمت  
سواران افضل خان عازم خجاست کرد و آن نابکار مکر از فرستادن  
رواج هدایا و انعام نواکه آن ملک و پیش آمدن بجهز و انکسار دل  
افضل خان را بخود رام ساخته بنام توریر در آورد که همه اظهار  
باسب اورا مقرون بصدق دانسته احتیاطی که بزرگی گفتند بعمل نیارند

بی یراق در بالکی نشسته زیر قلعه و مکان موجود رفته همه همراه  
خود را در فرج بمفاصله تیر پرتاب نگاه داشت بعد آن خدای مکار  
بالی قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کن  
نمودار شد چون بیای دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که ب  
میداشت زبان باقرار جرم گذشته و التماس عفو کشاده بالای و سالتوسی  
سربا تر و بدن را بارزه در آورده ملتئم میگردد که دیگر مردم  
اسلحه دار بخدمتکار که همراه بالکی اند در بشوند و حریف که باصطلاح دکن  
بچپه گرفته در انگشتان دست زیر آستین تسمی پنهان نموده پوشیده  
بود که اصلا معلوم نمی گردید و مردم خود را مسلح و مکمل در بی و  
کنار هر غار و اطراف نشیب و تراز کوه متفرق پنهان ساخته نفیر نواز  
و ا بزینه استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین  
حریف جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر  
انداختن حریف ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن  
نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تکیه فرمود که از شنیدن  
صدای نفیر از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاخته هم  
قسمی که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را  
اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از فرور جلادت خود  
و دیدن سیواکه بدان صورت بی اسلحه هم اسان و ترسان می آید و جرم  
و عدم او را مساری دانسته از جمله چند نفری که گرد بالکی  
بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن خدا  
بخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را بر پای افضل خان  
انداخت و قتی که سر او را برداشته خواست دستش بگذارد

گذاشته در منزل گیرد بیابانک دستی تمام آن حربه زور آتشی را  
 ۱۵۰ بکم از چنان رساند که امان آید کشیدن نداده کار او را بساخت و  
 ی‌مرفواز موافق ارشاد مدایی قلع بگوش سپاه او رساند و از هر  
 طرف و گوشه و کنار دامن کوه سوار و بداند پیشمار بر آمده بر لشکر  
 افضل خان جان بباد داده حمله آرند و دست بقتل و غارت و تاراج  
 کشوند و آن ستمکار خونخوار سالم جسته خود را بمردم رسانده فرمود  
 که ندایی امان جان بلشکر هزیمت یافته دلباخته در داند و  
 اسبان و نیان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود در  
 آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت و نصبت  
 بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیت بهم رساند چو این خبر  
 بعادل خان بیجاپور رسید لشکر دیگز بمردمانی رستم خانی که از سپه  
 سالاران بهادر پیشه بیجاپور بود بر و تعیین نموده در نواحی قلمه  
 آهیرانه میان هر دو جنگ برآید رستم خان مغلوب گردید انصه ازین  
 عدست بردها که فلک سفله برور غدار در همه کار بدمد آن نابکار می  
 آبروداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعه  
 و احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و برانی ملک پادشاهی  
 بیجاپوری میکوشید و بر قلملهای در دست ناخنه مال و ناموس  
 مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هرجا لشکرناخت  
 بدست آورد نسبت بمسجد و کلام الله و ناموس احدی دست اندازی  
 می نمود که هرچه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت  
 ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر غدار  
 و ستمسازه که قتل می آمدند احدی را

آن نبود که نظر بد بر آنها اندازد و در حیاضات و نگاهبانی او  
می گزید و تا که وارثان از آمده بقدر حالت زرع و غرض او داده  
خلاص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کنیزی بر او  
ظاهر می شد از ملک زرخیز خود دانسته متصرف می شد  
و چنان تسبیح نموده بود که هر جا تاخت می آوردند سواى رخت  
مستعمل غریبان و پل سیاه و ظروف برنجی و مسی که بدست  
هر که هر چه می افتاد از بود باقی جنس و نقره و طلاى مسکوک  
و غیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هر که در می آمد  
زهره آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سودا و عهده  
دار ضبط آن ظاهر ساخته بسوکار آن نابکار عائد می نمودند - چون  
حقیقت غلبه او بر عرض عالی رسید بامیر الامرا سوره دار دکن حکم  
داد شد که به تنبیه و استیصال او پردازد •

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد ورود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیوای بد سگال از  
خجسته بنیاد بقاریخ و اخر جمادى الاولى سنه هزار و هفتاد بر آمده  
مرحله پیمای سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکن و مایه  
او بود گردید و ممتاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غره  
رجب سنه مذکور بموضع سیوگانو که از محل تعلقه آن ملعون بود رسید  
و سیوا که دران روزها طرف قصبه سوبه آراگي داشت از شنیدن  
خبر امیر الامرا آنجا را خالی گذاشته دشت پیمای سمت دیگر گردید  
امیر الامرا قصبه سوبه را بی قتال و جدال متصرف گردیده جاهد و زوی  
را در آنجا گذاشت و برای خبرداری آنجا رساندن رسد غله بلاد

پادشاهی تاکید نمود و آن ناپاک بی باک لشکر خود را مامور  
نمود هر طرف که کبھی فوج امیر الامرا بر آید بقااست و تاراج آن  
پردازند و شروع بشوخی نمودند امیر الامرا الین معنی اطلاع یافته  
چهار هزار سوار با سردار های کار دیده به بغولت همراه کبھی مقرب نموده  
در هر منزل و هر روز که کبھی بر می آمدند نگهبانی آن نابکر  
از اطراف نمودار شده بطریق قرائن ناگهان بر سر کبھی رخنه از شتر  
و اسب و آدم هر چه بدست می آمد ناخبردار شدن لشکر میکنند  
و بقاراج می برانند مبارزان فوج پادشاهی تا مقدر تعاقب نموده  
بالیغ سر انشالی دست باری بر فک از آن حکم انداز و تور اندازی  
بشقا دماغ از دمار آنها بر سر آورده و آنها جنگ بگریز نموده هر  
طرف متفرق میگرددند تا به پونه و سیوا پور که آباد کرد آن ملک  
بود رسیدند از جمله بهادران بکه ناز هر دو مکان را از تصرف حبوا  
بر آورده در پونه داخل شده حاکمی مالدن خود قرار داده از آنجا  
سوار شده بیانی حصار چاکله آمده برج و بار آن قلعه را بنظر غور  
در آورده موجدال تعیین و بخش نموده به بعضی دهمه و کلس  
خندق گرد لشکر خود و دو اندن نقاب امر نموده آن حصار را بکن  
و از در میان گرفتند و کمر سعی و جهد بر تسخیر آن بستند. باوجود  
دغور بارش که دران مر زمین پنج ماه متصل شب و روز می بارید  
و فرصت مر بر آورده از خانهها نمیدهد و از فراهم آمدن غبار تیره  
که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد که اکثر چراغ احتیاج  
می افتد و آدم را آید در مجلس و خدمتی میدند و باوجود از کمر زدن  
خندق و باروت و از چاه اندادن کماها چنانی نرود و سعی بکارت

که از ضرب گولهای پی در پی دیوارهای قلعه مشبك گردید  
و مفسد انرا سرانجامه و مضطر ساخت و بمصوون آید کار در جبهای  
تار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست برد های قویب می  
نمودند و گاه گاه فوجهای آن کفران تیره روزگار از بیرون و اندرون  
روز روشن غلو آورده شوخی بجای می رساندند که مورچالها را  
در تزلزل می آردند چون بجای و شش روز محاصره بدین منوال  
گذشت برجی که از طرف امیرالسران نقب بزیر آن رسیده  
بود بر از باروت نموده آتش دادند و برج پدید و سنگ و خشت  
و آسم باهم چون کبوتران گره باز بازی کنان رو بهوا گذاشتند و  
بهادران جان باز ایام سپهرهای حفظ الهی را پیش رو گرفته یورش  
نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی  
شرط سر بازی بتقدیم رساندند اما چون کفران اندیون قلعه پشت  
خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بعد از هفت  
پهره اخته بودند تمام روز درین تردد با آخر رسید و از مردم بادشاهی  
جمعی کثیر بدرجه شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار قرار  
بر خود قرار نداده بتخور و خواب تمام شب بهزاران تپ و تاپ  
میان خاک و خون بسر برده بصبح رساندند همین که آفتاب عالمگیر  
سر از دریاچه مشرق بر آورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر  
بجملهای پی در پی جمعی کثیر کفران را طعمه تیغ و تیر و سنان  
ساخته بدار البوار فرستادند و از کشتش و کوعش بسیار حصار قلعه را  
بتصرف در آوردند و بقبة السیف بهزاران هراس خود را بقلعه اربک  
رساندند و درین یورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بیلدان



و غیره عمله و فعله قلعه گیرین بکار آمده بر تپه شهادت رسیدند و شش صد سوار و پیاده از آرایش زخم سنگ و تفنگ و تیر و سنبل محضر سرخروئی حاصل نمودند - و چون در حصار ارگ تبرکوت پر محصوران تنگ گردیدند را و بهار سنگ را شلیح خود ساخته قلعه را به بدد ملی پادشاهی و گذاشته با امیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظه اطراف قلعه و ذخیره و سامان از لک خان و در آنجا گذاشته خود از آنجا کوچ نموده متوجه تکیه سیرابی مرود گردید و بعد عرض نیکنانه را با سلام آباد موسوم ساخته جمعی از خان را که در سالوا بود بدد امیر الامرا ماسور فرمودند \*

چشم وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه

حد چلبس والا مشتمل بر بعضی دنانیر حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کتب عطا می گردد و گویا گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روی عالم نشود و بیست هزار شمع و فالوس برای دیگر اقسام چراغان در آئینه بندی روشنائی بقصر در آمد - و درین بزم عالم انروز از عریضه امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینکه بی توده قتل و جدال بدد طالع و انبال جهان کشائی عالمگیر بقصر اولیای دولت در آمد - و نیز به فاصله بعرض رسید که امیر خان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لا حاصل باطاعت امر در آمده عهد و امن خواست هر دو پسر انوب سنگه و پدم

سنگ که با او رفیق بودند بامیر خان ملاقات نموده نظر بر خطا  
بخشی بادشاه جرم بوش روانه حضور گردیدند - و در همان ایام  
عشرت انجام بعرض رسید که پرتوی سنگ زمیندار سری نگر که  
سلیمان شکوه بی اتبال از مدت در بنایه جبال او میگذازند و التواچ  
بادشاه بصحر کردگی قربیت خان ملک او را با مال هم سفتان باد  
پیدا می ساختند بوسیله راجه چیسنگه عرضداشت مشتمل بر  
التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حواله نمودن سلیمان شکوه  
فرستاد کنور رام سنگه پسر راجه چیسنگه را برای آوردن سلیمان  
شکوه سرخص فرمودند بعد رسیدن از سلیمان شکوه از اراده میزبان  
اطلاع یافته از ملاحظه جان حرکت مذبح نموده محمد شاه کوکه  
راکه با او مانده بود بکشتن داده خود مقید گردید و همراه کنور رام  
سنگه و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی هجری  
هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت اله بار خان و معتمد خان  
خواجه مرا بموجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان  
بخطا بخشی و امان جان او درو بار فرموده به تسلی آن دل و جان  
یاخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعه سلیم گده  
بود بگوالبار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه داری گوالیار نیز باو  
فرمودند روانه ساختند - میدانی سنگ پسر پرتوی سنگ زمیندار  
سری نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود در هزاره  
هزار حوار منصب و سی و پنج هزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسب  
عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند و خلعت و  
پوشی و ار بپی و فیل برای پرتوی سنگ حواله پسر او نمودند

پادشاه درین بحضور رسیدند بعد ملازمت و تسکینات مقرر تقدیرات  
بمقتضای سه هزار و دو هزار سوار و خطاب را در کربلای حرات و کربلای  
مورده دیگر عفا یافت گردید و تعقیبات کربلای فرمودند - خبر رسیدن نام  
آقا نرسیده حاکم پادشاهان مصره مع دیار نامه مشغول بر تعقیبات  
حاکمیت و امپای عراقی و ابراهیم بیگ ایلچی - محال کربلای  
با نامه و تحفه قوران و خبر بهاق بیگ نام ایلچی ایران که  
با نامه و ایمان یمنانی رسیده بنفایات هفتاد خبر هرسه ایلچی اعراف  
رسید ابراهیم بیگ ایلچی قوران را بعد ملازمت و زده هزار رسیده و  
کربلای بیگه مرموع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مرموع و بیگه  
بود بود ازین جهان رحلت نمود و برای بهاق بیگ ایلچی شاه عباس  
ایندال بیگ را مهمانداز مقرر نموده با نام ترویت خان حاکم سنجان و  
خانیل الله خان صوبه دار قزوین و دیگر حکم حکم صادر شد که هر جا  
ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان مبادت نموده طریقه سهیلی  
هرستی نرهمه باب اجرا آرد \*

چون بحسب اغفال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از نساد  
مجازات و عبور لشکر باطران و امساک باران مزید عانت  
گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قنات  
غله و عصرت حال بی بضاعتان بجای کشید که اکثر پرگانات  
روز بیهوشی گذاشت و عالمی از اطراف و انکاف دور دست  
و فواح دارا خلعت روز بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از  
مجموع فقیران و بی نوابان راه نرفتند بر مردم دست و کار زیست بر  
خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که - سوابی بالغور

خانه خام و اخت  
خانه در قصد  
داروغهای  
صحنه نیز  
لنکر جاری  
بذکر در آ  
کردیدند امی  
چشم آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه  
هزار و هفتاد و یک هجری

چشم آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد  
و یک هجری بدستور هر سال لازمه زیست و آرایش بسعی کار  
پردازان ترتیب یافت و حجرهای که تیاری آن از زربفت و انعام  
سلطه تعلق بامراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هر یک  
حجره نمونه روضه بروین و پرن گردید و هر گوشه و کنار اسباب طرب  
آماده و چیده شد و را مشگران خوش ادا و مقننیاں حور لقا و سطرین  
با صفا با مصل گوناگون هنگامه افروز آن بزم گشتند و هم از میان گذار  
گرفت و از باب طرب بدستگیری و باب و طایور صدای خوش  
خروش بگوش زهره چنگی بر فالک سیوم رساندند خصوص که  
فرین ایام نشاط مزده تولد پسر پادشاه زاده محمد معظم که موصوم  
مسلطان معزالدین گشت رحید نشاء دو بالا از در و دیوار عشرتخانه  
عالم افروز باریدن گرفت \*

• بیت •

اصول شاهدان رقص پرداز \* هزاران دل رباید در یک انداز

ز دست انسانی رقاص دلکش • و میبخت مهر آتش  
حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشنی قمری شوال که  
از میمنت عید فطر در خانه شاه و گدا این مفتوح می  
باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند . آنچه شش از نظر  
گذشت و هر چه باقیمانده امرا و اهل طرب در آن را بدو آن  
آشنا ساختن تحصیل حاصل دانسته بفرستند یا بفرستند

بعرض رسید که بدان بیک درمستان داخل شد و در وقت خلایع  
تقدیم غیانت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نمود و  
بعد رسیدن قهوجی خلیل الله خان موافق اسم و رسم هلدو حقایق  
غیانت رنگین بر تکلف نموده چهار صد تاج که اکثر از نقره بودند  
و هفتصد خوان حلویات و نقایات سواهی عطریات و دیگر لوازمات بر  
سر سفره آورد و طعامها آش با ظروف نقره آلات و غیره ای بیش قیمت  
به همراهان ایلچی را گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تفویز  
پارچه بیش بها و دیگر از انواع سرمع آلات تواضع نمود و تا رسیدن  
ایلچی بحضور دودنعه از طرف شاه و خود بدان بیک خرابه کالیز  
و اتمام مبداء تر و خشک رسیده از نظر گذشت . چون خبر نزد بیک  
رسیدن بدان بیک بعرض رسید حکم شد که اسدخان و سیف خان و  
ملکفت خان تا بپای شهر رفته او را بحضور بدارند بعد ملازمت  
معمول و نامه گذراندن خلعت و خنجر سرمع و جیفه و ارگچه و  
پای مع خوان و پاندان طلا مطا فرمودند و در حویلی رستم خان  
تسام فرش مکرر نموده برای فرود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم  
که برای گذراندن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

ش اسب عراقی و عربی مع سار مرصع سردارند و دروز و  
 ک دانه مردارند سلطان آبدار بوزن سی و هفت تیرا که جوهریان  
 بصت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر نصف ایران که مجموع  
 بقیمت پنج لک روپیه در آمد از طرف شاه و سواي آن اسبان و  
 شتران و استران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت  
 هزار روپیه و یک سادۀ قبل بداق بیگ و ده هزار روپیه  
 بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دوم پنجاه هزار  
 روپیه و خنجر مرصع و پان و اگر کچه مع خوان و پاندان طلا و قبضه  
 بدوق بداق بیگ و سیزده هزار روپیه بتحویلدار و دیگر و نقلی  
 صواو عطا نمودند - روز عید الضحی سه عدد اشرفی بوزن هفتصد توله  
 بلا رسه عدد روپیه بوزن پانصد توله بداق بیگ بخشیدند - و روز رخصت  
 یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو قبل که یکی از آن قبل  
 در بانی بود مرحمت شد که مجموع پنج لک روپیه نقد و جنس  
 یا بلچی و پنجاه هزار روپیه بهمراهان او رسید و برای جواب نامه  
 فرمودند که از عقب همراه یکی از یند های حضور روانه خواهم  
 نمود - و عاقل خان استغفای منصب نمود پنجاه هزار روپیه سالیانه  
 مقرو نمودند - چندیست بندیده که از ایام عهد اعلی حضرت در مالوا  
 طریقۀ بغی و راه زنی اختیار نموده بود با وجود تعیین انواع تاج  
 ریشۀ نساد و قطع شجر حیات او میسر ندادند در ایامی که بادشاه  
 عالم ستار از دکن متوجه دارالخلائت بودند باظهار ندامت و ترک  
 افعال شنیعۀ سابق بازآمده ملازمت نموده سعادت همراهی اختیار  
 کرده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دار شکوه در جرگه بند ها حاضر

بود از آنجا بر همدیگر بد سرخشی ذاتی لشکر بدون بند علی عامی  
گرویزها را برار اختیار نمودند خود را ممکن قهرم رسانند بدستور سابق  
بقطاع الطریق برداشته بود و در ایام شورش شجاع و دلارا شکر  
شومی زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود \* بیت \*

بدگهر با کسی روا نکند \* اصل بد در خطا خطا نکند

مابق که سبکین بشدند را برای تادیبه او رخصت فرموده بودند  
تا آنکه نبخشیده بوده که دینی سنگه را برای استیصال و تاج آبی  
مقتد با دیگر امرا تعیین نمودند تا ب محاربت و مقابله بجاورده  
بزمیداران دیگر بناد برده ربه مقت بگو و غار ها در آمده بر سر  
سپهر تا آنکه از اثر انبال عالمگیری دستگیر گردید و سر او را بریده  
بمضرب آوردند و بموجب حکم بر سر در مکانات بگشت تمامی  
عالمیان بگشت \* \* \* \* \*

یسی بدیدم درین دیر پر آنات \* بدی راجه بدی نبود سگلات  
 صید راجه ریت سگله بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آورده  
 مجلس طوی قسمی آزموده شده که بظار گبان عالم بالا بوزاری  
 چشم صحر تماشا گردیدند اندرون قلعه و رختیهای بازار چوک درهر  
 طرف چندین هزار فاموس و چراغ بفتی با انواع اختراع شمع  
 روز زمین و آسمان گردید \* بدت \*

مس شمع و مشعل برافروخته \* زمین همجو مشعل شد برافروخته  
 راغیان چنان گشته عالم نوز \* که نگذاشت در دهر یک تیره روز  
 از آب دریاک رویده جزایر و سرخ آلت پادشاه زان \* محمد معظم  
 عقابیت فرمودند و اکا رویده نقد مع ذیل و اسباب با ساز طلا و سرخ

وقت تسلیمات شهره عطا نمودند وقت سواری شهر گشت از سرداران  
اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعجبه بکار برده بودند همچون  
زمین گل افشان و آسمان پر از سنارهای درخشان گردید و صدای  
جوش و خروش آن پیچرخ برین رسید لک روپیه را زینور بعروس  
روزمائی بخشیدند نه هزار روپیه به کلانوز عطا نمودند \*

بمباراجه حسرت سنه حکم رفت که از احمد آباد خود را بدین  
نزد امیرالامرا برساند و در استیصال سیوای بدست نیاورد -  
بقطب الدین خان فوجدار چونانکه فرمان صادر شد که تا رسیدن  
صوبه دار از احمد آباد خبردار باشد درین سال حکم تسخیر ولایت  
بلدان که در صوبه بهار واقع شده رسد قلعه قلاب در تصرف زمیدار آنجا  
بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنهاک تمام سنه آن صوبه در  
منصوبه نرار و اضطراب زندگانی می نمودند بداره خان فرمودند -  
ترددی که در تسخیر آن از داور خان برفاقت بعضی کومکبان  
بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بپجوان آرد  
از سرشنه اختصار در می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و  
شهید شدن و بجهت واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار  
و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کارزارهای رساننده و  
ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای درات قاهره در آمد  
بعد که از روی وقایع بعرض والا رسید داور خان مع همراهمان بعطای  
اضافه نمایان و دیگر غذایات میان همپشمان معزز گردید - در همین  
سال امیرخان از تغیر مهابت خان بصورت داری کابل مقرر گشت - و  
فاضل خان میرامان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه



را جواهر و مرصع آلات و سرزاد از نزد حضرت اعلی آورده از نظر گذراند. از شنیدن خبر واقعه خلیل الله خاں امانه آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خاں و روح الله خاں و زوجه و صبیله او کوشیده بعنایت غیر مکرر معزز ساختند. هشتاد و پنج نفر متادله خاں خاںان بابت شیخ از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آدوی زنده شکار بدست آمده بود از راه ترحم در محراب سرداشند \*

ذکر مهم آشام بد انجام سرداری عمده امرای

خجسته درجام خاں خاںان عرف معظم خاں

ملک آشام که وضع زیست مردم آجا و ملت و آئین آن

جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل

است طرف شرقی شمال بنگاه بحمال طولانی واقع شده طول آن

در صد کوزه جویبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا بحمال

جنوبی هشت روزه راه دارد انقدر گذار ماحول دریا واقع شده

گویند وطن پدران و پسر وزیر امور سیاب است و راجع آجا

خود را از اولاد پدران و پسر میدانند که ابتدا آتش هوس

مجوی بودند بمرور ایام از کائنات است هوست غیر مکرر هندگشتند

و تمام سکنه آجا و رندایی آن سرزمین انسان صومالی انسان

مقتند و آن جماعه اکثر پرهیز می باشند مردم عمده آن جا

چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میزد می پوشند و

کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت

خطا واقع شده نیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود

و مشک و طلای رنگی از جمله محصول آجاست و نمک بمرتبه

كمباب است كه بر چهره هيچ مرد و زن آنجا هم نمك نيست بلكه بصورت انسان هم نمى مانند برشتي صورت و سيرت موموند و غلّه آن سرزمين بجز برنج گنده و ماش ديگر جنس كمتر مى باشد خصوص گنده كه بتحفيكى و هديه از جاى ديگر دران ملك مى برند حاصل زياد آن ولايت ريگ طلاست و در آنجا مدار تجارت و مابّه داد و ستد و محصول ديهاى بر آنست هواى آن آنچه رعايى مالگذار آنجا عوض محصول ريگ طلا مبلغهاى كلى راصل مى سازند جمعى كه براى عمل گرد آورى طلاى مذكور از طرف زمينداران عمده مقررند بيست هزار نفر بعد از ضبط ملك شان خانان بشمار قلم آورده بود و كسب و كار موروثى آن جماعه بر آنست كه هر نفر يك توله خاك طلا در سال مقررى بصركار راجه آنجا مى دهند - صحرار اوراق از ان ريگ كه تجار طرف خطا در بندر صورت براى فروختن مى آرند بسيار كرده - اشجار نارجيل و فونل و غلغل و اقمام نيشكر و كپلا و انبه و انناس زياد از اندازه قياس منجمله مداخل آنجا است اسب كلان و دراز گوش دران ملك بهم نميرسد و نمى مانند و اگر آنجا برند اعتبار بسيار دارد كونت كه اسب خورد و نانگن باشد و قسطاس و فرش پرى از آنجا بديار ديگر هذد بتحفيكى مى برند - كفار آنجا خلاف مشركان هذد از همه جانور مأكول اللحم و غير آن مى خورند و از خورده و قيم خورده مسلمانان نفرت و احتراز ندارند - و هرگاه زميندار عمده و راجه آن سرزمين بميرد زن و خدمت را مع مركوب سوارى و فرش و ظروف طلا و نقره و برنج و غيره غله كه دران ملك در زمان حيات استعمال مى نمايند و زيرورى كه زن

و مرد عمداً آنجا می‌پوشد و از مجلس عطرینات و غزلانکه بقدر کفایت  
چند روز ایام حیات همراه او بوده در شصت که زیر زمینی بوست  
خانه کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آسرا ذخیره و توشه  
آغوش او نامیده در نا امیدی پر روی او می‌بندند چنانچه سرهم  
لشکر خان خانان که باحاطه تجربه خواهد در آمد مبلغهای خطیر  
از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس  
خان خانان از اسوار اسوات آنجا بضبط در آورده بسیار داد حاصل  
کام چون زمیندار آن حدود که ملک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته  
است و باهم دیگر مواضع داشتند از مدت بدست سال علم  
سرکشی و فساد بر انداخته اکثر جا های تعلقه عوالم بنگاله را  
بسبب قرب و جوار تاخته ربابای مائذ از پادشاهی را با جمع کثیر  
از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده حضرت  
مالی و جانی و خلعت دینی می‌رسانند اسام خان صوبه دار  
بنگاه که در عهد حضرت اعلیٰ مع سرو سامان بسیار برای تقدیم و  
گوشه‌مان آن جماعت بدستگاه امر همت بسته بود بسبب عزل که در  
همان ایام اوزا طایب حضور بوده وزارت باز مقرر فرمودند آن مهم  
باضرام نرسیده بعده که شجاع خود را به بقاء زمیندار رخسار که  
یکی از زمینداران آن حدود بود رساند و اثر از مثال کار شجاع ظاهر  
نگردید خان خانان بدست بند و بست هلالگیر نگر و دیگر تعلقه بنگاله  
وجه همت بر مهم آن سرز و بپوشد بسته بگرد آوری پناه و مصالح  
تسخیر آن دیار پرداخت چون راجه آشام و زمیندار کوچ بهار باهم  
پیرایم نراین که بسبب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

داشتند از انتشار خبر عزیمت خان خاتان توتال تمام در بنای استقلال هر دو راه یافت و هر یک مریضه بخدشت خان خاتان سه ساله مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی همدیگر بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانه و همسایه راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خاتان ادعای هردو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب حکم قلع ریشه شجر هردو بدگهر رسید و خان خاتان با مر اتمام قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی و بآن ولایت گذاشت آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار از آن شهر بیشه شیاعت در آن دیار بر روی کار آمد بر صفحه روزگار یادگار مانده و تدبیراتی که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههایی پراز اشجار سر بفلک کشیده که طائر خیال را بحال عبور از آنجا محال مینموده در آن کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارالحرب را بدار البوار فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهی بربطه شهادت رسیدند آدان دین محمدی که هرگز بگوش داد ندادن آن سرزدهم نرسیده بود در بتخانهای هر بیشه بر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل بااطافه تحریر در آورد دقت رجوع عذرده مطلوب گردد اما سامعه مستمعان و مطالعه کنندگان را از اذیت تذکر آن موعود ساخته فقره چند از تردد آن رستم زمان بر صفحه بیان می آرد گویند که اول بقصد

دیگر و تسخیر شکار و سپهر کوچ بهار و ایستادگی بر این کمر سعی  
 و همت بر دست و چون لفظ نرایی با اعتقاد باطل آن گروه با تشبیه  
 قائم مقام اسم اعظم معبود است که بالاتر از خالق دیگر نمیدانند  
 و در آن سرزمین بقا همه بقا و اسم نرایی ترانیده و نصیب کرده  
 پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نرایی را  
 تیسرا جزو اسم خود مینماید و سده که در آنجا میزند صورت همان  
 معبود بر آن نقش نموده باسم نرایی رانج می سازند و راجه آنجا  
 دائم حیات دارد غفلت نموده کار و مدار میگذارد و نور بر مسقط  
 خود میپاشد خود در عیش و نشاط میگذارد و در کمال زشقی  
 صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را مویق  
 ناپاکی باطن آنها سرشته و همه سنگ آنجا در زشت روی  
 پدید میآید و بوقت میبویند و از طرف صهارت و باغچه و درش خوب و  
 خوش و مکانهای مرغوب و مطربهای محبوب که از اطراف می  
 آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند و در بگل تبر و سنان  
 و شمشیر آن قوم بد نور بزهر آب میدهند زخم حریف دست ناپاک  
 آنها بهر که میبرد همان ساعت رزم نموده جان بر نمیکردن و علاج  
 دافع حمیت آن از خوردن و مالیدن کسبیه که قند بهیج قسمی از  
 نباتات لذیذ آن سرزمین و از جمله میوههای خوش طعم بلاد هندی  
 است و در شاه جهان تبار و نواح آن در زده ماه در بازار می آرند  
 می شود الفصه آن پده سالز تهور نشان وقت عزیمت این مهم  
 فرمود که نوارا مصالح جنگ را دریا بوردان با اهتمام محمد صلیم  
 از راه دریا بیاورند و مخلص خان و احتشام خان را با جمعی از قومکبان

در اکبر نگر و جهانگیر نگر گذاشت و از آنکه پناک نراین سه راه بود که از آن هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیشه و جنگل پر از مار و اشجار زهر دار سر بفلک کشیده داشت و عبور از آن راه طائر و هم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از تراکم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداختن خان خندان را همان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور بازاری قوت و تدبیر که تقدیر فضل الهی بآن موافق آمد مرحله پیمای آن سمت گردید بعد رسیدن در آن جنگل هواناک که از هر مشمت خاک آن بوی خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستیاری چندین هزار تبردار و بیلدار پیشمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی می نمودند و با مصالح مقرری همراه خود آن سردار بارنار مصلحه پناه شده تیر و بیل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سده سالار چندین هزار سپاه از جوانان کل طلب بضرب شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت دروختان سال بسعی آورد و تدبیر داوران کهن سال از راه دور می ساختند و هر جا رود خانه دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بمدد هم دیگر و نیروی تردد بهادران صحرا نورد کوه نمرد می گذاشتند و در هر رشته کوه و قلعه های سر بفلک کشیده سه راه که آن گروه شقاوت پزوه پاش آمده سد راه مبارزان شکر شکار می گردیدند بسزا رسیده نزار اختیار می نمودند تا آنکه بمکن و قلعه حاکم نشین آن لعین بدین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظه

خطر سیلاب امواج بحر امواج باطلال و عیال سر بهسرا و گوا  
گذاشت با تردد تیر و سیف و سیال آن مکان بقصر و بهادران  
در آمد در ابتدا هر که هر چه یافت غارت نمود بعد از آن حید محمد  
صالح صدر بنگاله را فرمود که چنانچه قدغن چنان ضابطه تعیین  
نمایند و خود همه جا با تمام بود از آن که احدی بمال و عیال  
رعایا دست دراز ننماید و آنچه اموال راجه بهیم فراموش باشد  
بضبط آن و بت شکنی و اجرای احکام اسلام بردارد و باید مذکور  
قدغن تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنه آنجا هیچ احدی  
ننماید گردید و سیاحت برای مسوق حکم قطع بد و گوش و بینی  
غارت پیشگان نمود و بدست امان جان و مال رعایا و عمرها  
برداشت و اول سر و روی بت فراموش کلنگ و بادی  
اسلام شکسته بدهد بقیه دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته  
بانی بام بختها بر آمده از هر طرف مدعی الذی دین  
محمدی را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش بالنگان  
آن سرزد بوم گذاشتند و مکرر مدعی منع تاراج و غارت نموده  
مدعی امن و امان را سامعه افزودند مدعیان و رعایای دایمخانه  
می ساختند و در محاطت خانه و گرد آوری مال جمعی نمودند  
فرمودند بطریق امانت پناه تاکید و احتیاط فرمودند از بهشتار  
این خبر ترحمی که احوال و مال و عیال رعایا با وجود امانت دار  
الغری که از آن ده سال از بگو سیر بظهر آمد کرده کرده از هر  
صفت و قوم شروع بآتش نمودند و خانههای دیوان و آبانی گذاشت  
و ایشان نیز این مصرع بود بر آن که از پدر دهم سال خاطر داشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و بتکلیف آن پیش رو دین متین بشرف امام درآمد و رهنمائی بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ و فرهاد بیگ را برای بهمه راندن بهیم نراین و کار برد از صاحب مدار او مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقیت کسان آن رهبر جدید الامام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و دره های کوه بخبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند - و پلک صد و شش توپ خورده و بزرگ و دو صد و پلچاه زنبورک و راسپنگی و دیگر مصالح توپخانه بدست آورده روانه جهانگیر نگر ساخت و اسفندیار بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتیه وزیر راجه را بهمرسانده با زن و فرزندان و چند نفر از همدستان او بدست آورده نزد سپه سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه بیگی از زمینداران سال خورده معمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معموره آن مرزبان رود خانه کم عرض عمیق بود که دو زنجیر آهن موانع عرض آن ناله ساخته هر دو زنجیر را در هر دو کنار آب بمینج و بینج درخت های قوی استوار می بستند و هرگاه میخواستند بر میداشتند و مابین آن هر دو زنجیر زنجیر های خورد تعبیه نموده بالای آن زنجیر دیگر بسته بودند که بدستیاری آن مردم باسانی بگذرند و تمام روز مترددین دست بآن زنجیر زده عبور و تردد می نمودند و شب زنجیر را کشیده می گرفتند - خان خانان آن مکان حاکم نشین را که هشتاد و نه برگنه هشتاد و پنج چکله بجمع ده لک روپیه بحساب نراین را بآنجاداشت موسوم بعالمگیر نگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین



بود آنها گذاشت و در جماعتها حاضر شدند و با هزار و چهار صد سوار و هزار  
هزار بتدوچی همراه او مقرر نموده نفسی تیمور را در بالای آن طاع  
فرمود و شانزده مقام برای پادشاه و پادشاه آنها نموده متوجه تسبیح  
آسمان گردیده و دایره‌های را با هزارانی و آفرینان را هزاران ساخته  
میر مرتضی را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا  
پیشقدمی فوج همراه داشته در آن جنگل خود را هزار هزار از اشجار طار  
دار و راهبانی نا هزار داخل گردید با وجود از صعبیت راه به مرتبه  
نورده از آن بیستهای وحشت افزا دشوار بود که با هم گذر از آنها  
مستعد می نمود اما آن سه سالار نامدار با دیگر بهانان کار طلب  
دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بسته تیر در آن  
و همه جنگل بری برداشته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار  
بستبازی تیشه و انواع اشیاء کوشیده آن پشته و چاه را وسیع بر اشجار  
ساخته طی مسافت و قطع مراحل می نمود و بدین مفسدان کوه نورد  
آن ولایت که از اطراف بمبئی و پارسا نواحی سرگشتند می برداشتن  
اگرچه چندی از آن نواحی کسکس صورت آن سرزمین که یکمند  
فید در آمده بودند بظهار و مخیمت راه نمائی راه بی تعب  
می نمودند اما سردار آزموده کار اعتماد برگشته و حرف آن جماعت  
فا بکار نموده به همراهی نواره راه کنار دریا از حسیه نفس داده و هر جا  
ناله قلب پر از دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت  
و پشته‌های بانس بریده یا کاه بسیار انداخته از بالای آن چون  
موج سبک و فوج فوج می گذشتند بدین کسانه کاه نیم کرده و کاه  
یکسره راه به معنای نواره طی مسافت می شد و خان خانان افتر

پداده شده برای تسلی و جذب قلوب میاد پدید آمدن اخص  
نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را در زبان ساخته بود \*

• بیت •

• گرچه منزل بم خطرناک است و مقصد نا پدید •  
• هیچ راهی نیست کورا نیست پایان غم مخور •  
و بدان محنت و ترده یکدک گاه شام و گاه سه پیر فروز آمدن میسر  
می آمد بعد رسیدن منزل چون دران سرزمین ملاحظه شیخون بسیار  
بود تمام تمام شب آن شیربیشه جالوت خود بیدار و خیزد از بونه صحرک  
تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - قازیرکوهی رسیدند  
که سر از بقالک برین کشیده بود و بر سر آن کوه در قلعه احداث  
نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برقدار و تیر انداز و دیگر  
مصالح قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین  
یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند و می صد و هشت کشتی  
جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بقاصله دو کروه ازان کوه لغز افتاد  
انداخته سپاه را فرمود که یکمال خجوداری فروز آیند و ملاحظاتیها  
اکثر روشن می نموده باشند و قواره را حکم نمود که مقابل نواره زیر  
قلعه کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که حاجا مورچال بسته  
یتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر  
بمردم قلعه کمک نتوانند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان  
کاری مع سوار و پیاده های بسیار بر هر پشته کوه و راههای رخنه  
دار دشوار گذار تعیین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که دسواس رسیدن  
کمک زیاده بود آغر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و بر قنداز آن دیار را باغرخان «مروگر» سلطان و پیکار افتاد و تیراندازی  
بخطا بکار اطراف مغایه فرود کردند و آن شیر بیشه شجاعت ترد  
بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که در آنوقت  
مردم کم باغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود  
و چند سوار مغال بدرجه شهادت رسیدند و زخمی گشتند و در حقیقت  
حالت زخم تیر زهردار بنامی آغر خان رحید و همان ساعت دم  
و رجع او ظاهر گردید باز بحمله رستمیه آنها را از مقابل برداشت  
و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تپیدن فضل  
نیزه متعال هیبت آن بهادران کوه نبود و مبارزان دریا نورد در دل  
آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که احدی بجنگ دل نداده دل  
و حوصله بلخته وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند  
از آنکه مدور جنگ و ترند آنها بر پیداد و جنگ دریاست و در  
خشکی صد پیاده مسلح آنها از ده سوار بی یراق میگریزد پیشتر  
از آن کوه فرود آمده بمدد نواره خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نواره  
پادشاهی بغیر کار زار برداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب  
غرق بود بر آورده بران کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند  
روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده  
پرتو انزای بحر و برگردید حید دار تهور نشان اطلاع یافته با کوبه  
و دبدبه زهره شگاف بقصد مصاف آن «مغذران» تبه ادبار سوار گشته  
رونیانب حصار آورد و هر چه توانست مردم جنگی را مع مصالح  
نواره نواره رساند و جونی دیگر از سپاه بگذار دریا که بروقت  
مدد نواره تواند رحید نگاه داشته آشوب افکن آن تخته بند ان

دریای حیرت گردید و از هر دو طرف کشتیهای حرکت آمده از ضرب گلوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بهوش و خروش نظام آورده و از طرف خشکی نیز بانهای آتش نشان غرش گدان آوازه مرک ناگهان بهوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند از آنکه از هر دو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل انکن دل مخالفان آن بر و بحر گردید و صدای توپ و تفنگ هم آهنگ آواز کوه گشته در گوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیره نیلگون روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیکردید چون بان در کشتی کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بسیار و سر و جان بباد دادن جمع بدشمار کشتیها را در دریا را نموده راه فرار اختیار نمودند و نواره پادشاهی بتداعب پرداخته چند کشتی را از زدن بان و گولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبه کار و عرصه تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب بر آمدن بدریا انداخته طعمه نهنگ و ماهی گشتند و بعضی از صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود آمده رو پیناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی که بوسیله شناوری جان برگردیده تا از آب بر آمدند بدست مبارزان شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتی هر از مصالح توپخانه و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته با سیری بتصرف بهادران در آمدند و نتج هر دو حصار نیز بلا تردد کار زار میسر آمد و چنان مکان قلب و قلعه آسمان شکوه هر از سردان جنگی را از اقبال

مردم سال پادشاه ذو القیال و معنی آن همه دار نامدار چنین بآمانی  
 بتسخیر در آوردند باجماعه خان خانان بعد تقدیم شکر الهی و  
 ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاء الله نام را با مصالح جنگی  
 و نفی ضروری در آنجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعه گورتی که  
 آن نیز از مکتهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد  
 تصدیقات و خدمات شداند راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل  
 و منازل هر تعب نموده بجای رسیدند که دو قلعه هر دو طرف آب  
 مقابل هم بنظر آمدند که هر یک از آن بآسان دعوی همبری  
 می نمود و نوار ها بر از انعام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه  
 در دریا نمودار گشته و مسموم گردید که قریب لک پیاده میان  
 هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما  
 از اتیال خدیو ظفر قرین نصرت مأل بهمان تدبیر و تردد رعید  
 و هراس در دل آنجماعه بد اساس راه یافت و به تردد سیف و  
 شنان که در خشکی بمیان آید صدای دار و گیر در دریا بلند ساخته  
 هر دو قلعه را خالی نموده بدستور راه فرار پیمودند و قلعه  
 مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه  
 نموده زبان بشکر و سپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست  
 هر دو قلعه گذاشته بیشتر مرحله پیمای گردید - بهمین دستور بدستیاران  
 بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمه سم اسبان مبارزان  
 کوه نوره شبر شکاو و پیش آهنگی فیلان کوه رندار و ترکیزی صفان  
 جان نثار خصوصی که بهادر میدان رزم آفر خان که همه جا پیش  
 قدم دایر خان بهادر دیو نمرد بود دالوران دریا فرود شبر نمرد نوار

جنگی و قلعه‌های آسمان شکوه آن قلع را که مورد و ملج وار هزار مردان  
 شیر نبرد آن مرز مین بودند حیماب را در اضطراب فکر هزار اختیار  
 نمودن می انداخت و همه جا ها و مکانهای قلب را که بتکریر  
 تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد بتصرف پادشاهی می آوردند -  
 و از آنکه بعضی مرفوجان مبارز پدشه را بر سر مکانهای تمخیز  
 در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و اوار ضروری  
 اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمعیت کم مانده بود باز  
 مقابل هزار هزار و بیست هزار پیاده آنها حکم رده گو- فند داشت  
 که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آرند اما در شب خون  
 نمودن و وقت شب غافل بر سر لشکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرأت  
 زیاد می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان  
 که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و هوای آنکه اول پاس  
 شب که همه بیدار میداشتند عمدا بخواب میرفت و در آن وقت آرام نمودن  
 غلیمت میدانست باقی شب خصوص در پهر آخر شب تا سفید  
 صبح بر نایاق جمع می مژد چشم بر هم نمی گذاشت برخلاف دیگر مرفوجان  
 که اطراف تعیین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان  
 و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد  
 نمایان می نمودند بمعرض تلف در می آمدند و بسیاری کشته و  
 زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و انتقال پامال شب خون  
 زدن و دست برد نمودن آن جماعه بد گال می گردید و چشم  
 زخمهایی عظیم که بتکریر تفصیل آن نمی پردازد بانواج پادشاهی  
 می رسید - آری مده سالاری که اهریست خطیر منحصرا بشجاعت

و انزونی سپاه نبشت بآن همه خبرداري که خان خانان می نمود  
جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بیداری می آوردند  
و روز طی مسافت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعه بهیم گذ  
که از اعظم قلعه‌های ناکه پاته آن ضلع و حاکم نشین بود روزی  
قبل ازان که بمنزل رسد از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر نیره  
و ریختن تگرگ‌های کال و زلهایی جان هتان که چند گوی  
متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل می شد و بر سر و روی آدم  
و پشت چارپا می ریخت و هر جامی رمید مهروج و زخمی می  
ساخت غریب ترازل در لشکر انداخت و بمرتبه باعث تهلکه و  
می آزادی لشکر گردید نه آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد  
سرد زمهریر آسا وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلاطم دریا  
غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بدیال رساندند چون بدای  
قلعه رسیده بمسافت گولورس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال  
ستواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگردان آشام با مردم  
بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه  
آوردند و در آنجا ماندند و در آنجا ماندند و در آنجا ماندند

خان و دیگر امرای کار طالب را مامور نمود سه شب و روز آسمان را  
از بالای قلعه بزین گلوله توپ و تفنگ و انداختن سنگهای میل  
و بای کلان برداختند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و قاتل  
ساختند و فرصت دهمده بستن و مورچال پیش بردن ندادند و  
شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گره لشکر  
صدای بگیر و بزین بلند گردید و زهره شیر مردان مصاف دیده را  
آب ساخت و دران شب از دلیر خان تردیدی که بشرح و بیان  
راست نیاید بعرضه ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و  
پاره چهارپای کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان  
نیز از دست افغانان دلیر خان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه  
جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیر خان و دیگر بهادر  
ازم جو قرار بران یافت که آشامیان بدخصل را نروست و مجال  
سرانجام محصور گردیدن نداده - پرفضل الهی را پناه خود ساخته  
یورش نمایند و باین قصد فاتحه نیت خیر خواندند و چند نفر  
جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف  
قلعه تعین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام  
که مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دائم دم از قدوستان خود و  
واقف بردن از همه مکانهای آن کوه میزد بواسطت یکی از همدستان  
خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیراه  
ملک و ریه این قوم بد راه ام و از هروجب این سرزمین اطلاع  
واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند  
خان خازان با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشت فریب



از خورده راهنمائی فرج با او فرمود بعهده که دایرخان و دیگر  
 بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن آشامی بد انجام بدغام باهل  
 قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلاب و آب حلق عمیق دارد  
 لشکر اسلام را بدم تیر و پلای دام شامی آرم و در وسط شب رهگرای  
 سمت مقصود گردیدند - چون محاصره دروازه که در وسط او دیوار چون  
 کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغه توبخانه  
 را گفت که برون گوله را بچنگلی و تفنگ بهم اشکیا را طرف  
 خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می برم غافل  
 گردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توبخانه  
 که همراهِ گرفته اند بران دیوار کوه را بگل صرف شود و میر مرتضی  
 باهتمام برق افزونی توبخانه پرداخت و از بالا تگرگ و زاله اجل  
 باریدن گرفت و جمع کلیر قاف و شهید گردیدند و دایرخان را هیچ  
 نمانده بر سر حلق برد که آب آن از هر طرف چون بحر عمان باین  
 نداشت و از بالا آشامیان باقسام حوله جان سنان آماده کارزار  
 گردیدند و از اطراف گوله و حقه آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران  
 نصرت نشان با وجود مشاهده نمودن مرگ بی امان به چشم عیان دل  
 از امید حیات برداشته رستمانه نبات قدم ورزیده داد جلالت و تهوی  
 میدادند حصص دایرخان و آخر خان در بحر بیکران خود جوشان  
 و خروشان اسب انداخته شکانان اختیار عدان بحفاظ حقیقی  
 سپرده توکل بذات یگ او نموده آنچه نهایت شرط جانفشانی و  
 طریقه پیش آهنگان جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش  
 بالا آمدند اندیشیده در میان آب و آتش نه از سر گذشته بود غیل

میرانندند هر چند بعضی افغانان دلباخته میماندند که کار ازل  
گذشته که امید نجات از میان آب و آتش باشد معینا اگر از غرقاب  
این بحر خونخوار برآمدم سواي سربسنگ کوفتن و جان را نیکان  
دادن فائده نخواهد داد مقتضای رای صایب آنست که هنوز  
قانونی وقت باقی است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر  
تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیرخان آتش نبود عار نراز بر خود  
هموار نهموده و سعادت شهادت را سرمایه نجات دارین دانسته بر  
فیلبان بانگ بهیمت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران  
جانشان دیگر مثل آغرخان و قزاق خان مع معدود چند بتبعیت آن  
دلاور معرکه کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازی زدند • بیست •  
نه تیغ نهنگی بر افراخته • بتیغ از نهنگان سر انداخته  
چنان خامت زرمی زبالا و پست • فدا ده یلان همچو از یاده مست  
بهر که گولۀ اجل میرسید بآب سر فرو برده باز سربالا نمیتوانست  
نمود جمع کثیر بد رجۀ شهادت رسیدند دران حالت آن ملحدون  
رهبر که در فکر فرار بوده و آغز ده او را بسته یا خود داشتند از رسیدن  
گونه غرق بحر فنا گردید و جمعی دیگر ازان نهنگان بحر جلالت از زخم  
بندوق و سنگ سرخروئی ابد حاصل نمودند و سه چهار گولۀ تفنگ  
و سنگ بزر جوشن دلیرخان رسید که که بدن او نرسیده مرگ گردید  
و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبرد  
شناکندان بنایه حصار که گولۀ آنجا نمی رسید رسیدند و دلیرخان  
بزرور بانوی خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حمه  
شجاعت مانند شهبازی که خود را بقصد صید زند بالای دیوار

کره آسمان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نیز چنان داد نهی  
داد که اگر رستم دستان شیه ازین داستان می شنید زبان با مصاف  
کشاده اسم رستمی بر خود نمی پسندید و اگر امرایان آن حرات  
و جلالت او را مشاهده می نمود انگشت حیرت بدندان می کردند  
با چشامه همین که آن دلوران را بآن مشرکی دنیاخانه مقابل افکند  
بهم آمیختند باز چهره هموم آن قوم شوم و فلت دلبران جان نثار امجد  
آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی بقابل رسیدند و از بعضی قلعه  
مدانی شایسته فتح بلند گردید و فرج فرج کفار و بغلان گذاشتند  
و بهادران دیگر با تفاق میر مرغی و جمعی از مبارزان باتمام رنگ  
با فاصله نرسیدند جان بازان پیشقدم نمودند و آشامیان از  
هر گوشه و کنار قطار قطار راه تبار اختیار نمودند و اکثر بمبار در  
وقت هزیمت بدارالبرار پیوستند - خلی خانی از وقوع و مشاهده  
چنان فتح نمایان و جلالت دلوران بعد مغلوب گردیدی قلعه  
خود را نزد دلبر خانی رسانده آمویی گویان در بغل گرفت و نسبت  
بمال همه همراهان تحسین نموده در رکعت شکر ادا نمود و فرمود  
مفادی نمایند که احدی دست بمال و عیال و داموس رعایا قرار  
ننمایند و اطفال و عورات با سیری نگیرند - چند هزار کس آن  
ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت  
گودیدن و دیگر مصالح خوب خنک و بعضی کارخانجات که  
هر روز هزار ها در آنجا بمرد کار می کردند روانه ساخت - گویند  
خلی خانی همین وقت خیر فتح نصیب بود که با وجود دست  
تسلط یافتن بعد تسخیر و مغلوب گردیدی فتح و مکنای زور طلب

هر چند دوازده سال و عدل رعایای مجبور  
 در آمده را مامون ساخته در منع دست اندازی بر آنها تئید  
 زیاد می نمود و می گفت که عورات و اطفال بعد تکلیف نرسیده  
 مجبور در اطاعت ظالم باشند معذورند - بعد ازان برای مسمار ساختن  
 بتخته و بلند ساختن صدای اذان دین محمدی و ضبط اموال و  
 توپ خانه امر فرمود و جمعی که از رعایای بلاد پادشاهی در قید  
 آن جماعه بودند آنها را رخت و خورج راه داده روانه اوطان آنها  
 ساخت - شهر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت و جلاوت بهادران که  
 بقلمهای اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکتهای خود را خالی  
 نموده و ذخیره ها را سوخته و بآب انداخته - توپها را در دریا غرق  
 نموده بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد کشتی جنگی  
 مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نواره پادشاهی غافل  
 رسیده نایره قتال و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نواره  
 همراهان خان خانان را در میان گرفتند ازان که دران روز قریب صد  
 کشتی از جمله نواره پادشاهی برای امور ضروری اطراف رفته  
 متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغه نواره نزد خان خانان  
 آمده بود و مردم نواره سردار کار فرمانداشتند از بسیاری نواره کفار  
 کار بر مردم نواره پادشاهی تنگ گردید معذرا استقامت در زنده  
 چهار پنج پهر توده و کار از مردانه نمودند و تا مقدور می کوشیدند  
 چون فاصله از نواره تا خان خانان سه کوهی جریبی بود و مردم  
 نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نماند تا آنکه بعد  
 انقضای دو پاس شب صدای توپهای هر دو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نواره اطراف ضمیمه ساخته رودخانه  
همان وقت محمد موسی نام را مع ثوب خانه و نقاره خانه همراه  
خود عیاله هرچه توانستند رفعت نموده همراه ابن الحسن داده روانه  
ساخت و در آنجا تدبیر سرداری اوشاک نمود که بقدر مقدور تاقش  
بانی است احب دل خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صدای  
نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد موسی بسبب ناخبری که در  
فرام آملین مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب  
خود را نزدیک نواره تقویت نماید اما قریب به روشنی طلوع  
آفتاب که نزدیک بود زرق صبح حیات مردم نواره پادشاهی بشام  
غریب مبدل گردد و کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد  
چنانچه از ضرب گوله چند کشتی در بحر فنا فرو رفته بود و بسیاری  
قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقی کشتیهای نواره  
پادشاهی که اطراف پراکنده بودند رسیدند همان ساعت محمد  
موسی و ابن الحسن نزدیک نواره رسیدند اول کرناچیهایی همراه  
را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازه  
شادبانه را بکوش هوش باخفتن نواره پادشاهی رسانیده باعث تقویت  
دل آنها و هیبت انزوی دل مخالفان گردید و در همان حالت از  
صدای تفنگ و راسپنکی و غرش بان نزول نام در نواره اعلامیان  
راه یافت و مردم نواره پادشاهی را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه  
لشکر کومکی نمودار گشت و سردار نواره آشامیان دست و دل باخته  
استقامت نتوانست و زید و یهویست نهاد آری تدبیر برداشت  
که از سپه دار آورده کار عرصه ظهور آید برآید به از لشکر لک

سوار است که سردار مغرور ناچیزه کار داشته باشد چنانچه خانی خانی  
بعد شنیدن خبر هزیمت نواره آشامیان زبان بشکر کشاده چند روز  
برای بقدر است اطراف آن قلعه توقف ورزیده جای بلخانه مسجد  
عالی بنانهاده حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیمایی ست قلعه  
کهوگان که اصل مکن حاکم نشین آن بد اعلان بود و راجه آن  
ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبرد گردید و راجه آنجا برهمنان  
چرب زبان فیلسوف یا عرضه داشت مشتمل بر اقرار تقصیرات  
گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا  
بخدیمت خانی خانان روانه نمود و پیغم عرائض و پیغام مقتضی بر  
اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه  
هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند مع هذا  
خان خانان از اندازه کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام  
دانست که رجوع ملح و درخواست آنها خالی از تدبیر تدبیر آمیز  
نیست و جواب داد که اگرچه راجه برگشته خود را سزاوارست و امان جان  
و ملک خود می خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقه صوبه  
بنگاله گرفته نقد و جنس را مع دختر خود برای پیش خدمتی  
پوستازن آن درگاه با پانصد فیل و مبلغ پنجاه لک و پیم پیشکش  
روانه حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور  
معرض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن  
عرضه یکی از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبلغ  
خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهانی رسید مشتمل برین که راجه  
از بیعت علانیت و بدیده خدمات فوج شهر اشوب قلعه کشایان

کوه نبرد به مقام قدر آمیز برای اعلیٰ نعمت قرار معین آورده - درین  
 مابین آنچه توانست از زر نقد و مجلس مالیت در اطراف موقوفه  
 قریباً را در آب غرق ساخته بیل را سر به سر را داده خود نیز آواره  
 دشت ابدار گردید خالی خالی از شنبلی این خبر به سرعت تمام  
 سوار شده خرد را بدان مکن رسانده با احتیاط تمام سپهر و گشت  
 جاها نموده همه جا بندوبست و منع غارت فرموده بضیض اموال و  
 ائمال پرداخت و قریب صد کشتی بی سلاح که در آنجا مانده بود  
 داخل نوار پادشاهی ساخت و آنجاها را مسخر نموده بذات مسجد  
 گذاشت جمع کثیر از مجنومان مسلمان و هندو ملک پادشاهی  
 که از مدت در نبرد بودند از بدای بر آورده رعایت خروج راه نموده  
 بر وطنهای آنها رخصت ساخت و در حد و بیست ضرب توپ و  
 سرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانه سرکار  
 نمود و زیاده از حد بیل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره  
 و استعفه بسیار سواي آنچه بتزاج رمت بضیض در آمد دیگر  
 از سرب و باروت و شوره و گروگرد و عود و مندل و خرمبهایی غله  
 آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و برون  
 نمودن آن مطلوب گردید و سواي خرمبهایی غله که بر روی زمین  
 از سر رشته کاغذ یا تند بلک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای  
 مدغون بعد تفحص بهمرسید که از انجمله چند انبار که بولن در آمد  
 هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات  
 کم بر نیامد و از بر آمدن و بهمرسیدن انبارهای غله که باعث وفاد  
 خلق الله و سپاه گردید بخان خانی نهایت مشغوف گشت و قدغن

نمودند و پنجاه انبار با احتیاط تمام برای ایام برشگل که نزدیک رسیده بود ذخیره نگاهدارند باقی و فراخور حالت به همراهان قسمت نموده مقدمان و رعایای مالگذار اطراف را عهد بر قبول امان داده طلبیدن و خلعت بخشیده به تسلی آنها پرداخته یکساله محصول معاف فرموده خطبه بنام نامی عالمگیر پادشاه عالمستان غازی خوانده سیم و طلا را بسکه همایون اسم عالمگیر سرخروئی بخشید و رواج نرایی را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجه آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه در آن ولایت متصل شب و روز می بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد و راه ترده مسدود می گردد رسید و دیگر امور ضروری از تسق مالی و ملکی در پیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد - درین ضمن از زنایی کهن سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس بی شمار که همراه زمینداران عمده و راجه های گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیر خاک مدفون است باندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمد را مع بیلداران بسیار تعیین نمود که زر سرخ و سفید لکها مع جنس بی شمار سوای آنچه مردم تلاش نموده بر آوردند بضبط در آمد و میر مرتضی داورغه توپ خانه را با راجه امرونگ و جمع از تایلینان برای محافظت کهرگانن و گرد آوری آلات و ادوات توپ خانه که سرانجام عمده آن ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاضی و امنا و کوروی معامله فهم و متدین و آبادان کار و فوجداران کارزار دیده جانجا تعیین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده درانده کلید طلا و نقشه آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ تهانه



پندگی همه جا نموده خان خاتون سه و نیم کوره‌ی کپورگون در موضع  
مقبره پور که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظه رسیدن سیلاب  
نداشت برای بسر بردن پنج ماه بر شکل چهارتنی مقرر ساخت و  
اطراف هفت هشت کوره‌ی نرس معقول یا سرداران کارزار دیدند  
تجربه کار برای خبرداری و سد راه گردیدن آشامیدن که شب خون  
نیازند بطریق نهانه تعیین نمودند معینا مکرر کاروان خوشنور  
مردم آزار در شبهای تاریک مانند مور و ملخ فراهم آمده بوسه اشکر غافل  
شب خون می آوردند و اسب و آدم ضایع و شهید می ساختند  
چون این تردد کارکشی و تسخیر ملک و قلعیات از عرضه داشت  
خان خاتون بعرض رسید و مقواتر از روی وقایع معروض گردید  
باعت سرور و خوشوقتی تمام خاطر بادشاه گشت و محمد امین خان  
خلف الصدیق خان خاتون را خلعت و سرپیچ مرصع هدایت نمودند  
و بذایات دیگر که دیوارا خان خاتون بعد و برون خبر اضافه و فرمان آمرین  
و تحسین بدستخط خاص و خلعت خالصه و خنجر و شمشیر مرصع  
بعمل آمد در ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس بنحویز می آرد \*

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سنه هزار و هشتاد

در هجری مشتمل بر خبر واقعه مراد بخش و توجه

رایت ظفر آیت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار و هشتاد

و در هجری غره شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکی از

و شیخ و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خاتون خاتون

را در عوض حسن ترویدی که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

کرور دام انعام و هزار سوار دو اسبه اضافه و در قیل با سار نقره  
مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن بادشاه را عازمه بدنی  
بوداد و بسبب انحراف مزاج که در یک هفته اطراف دار الخلافت  
افتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و ماده تسک بعضی متمدنان  
مفسد پیشه گردید و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن  
غسل صحت و وزن قمری سال چهل و ششم از عمر شریف ضمیمه هم  
فرمودند جهانی کامیاب میض گشت - هفتم جمادی الاولی بعزم  
سیر و شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لهور گردیده  
دهم رجب نزدیک مواد لهور مضرب خیام فرمودند چهار شعبان  
داخل شهر و قلعه گردیده میر منزل را مع بیلداران و تیرداران برآی  
صاف نمودن راه مرخص فرمودند \*

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را  
موافق مرضی قلم انداز نموده اما مسرور اوراق آنچه از روی دفتر  
بتحقیق آن پرداخته و زبانی والد مرحوم که از نوکران معتقد  
و شناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمه دریای قلعه نشسته در  
فکر منصوبه کمند بستن و فرود آوردن آقایی خود بسر برده بود و  
بفکر نوکری عالمگیر پرداخت و زبانی مردم ثقیه آنوقت مسموع  
گردیده بزبان قلم میدهد بعد که محمد مراد بخش را باقلعه فرستادند  
سرسن بآئی را که محبوسه محمد مراد بخش بود بحسب درخواست  
او همراه آن برگشته اختر رفیق ساختند و آنچه برای خرج آن  
گرفتار دام اجل مقرر کرده بودند نصف آنرا طعام پخته بجمعی از  
مغلان که در پای حصار قلعه نقیر شده نشسته بودند و منلانی که

مسافرت وارد می شدند حضور اند تا آنکه مقامی بعد تبدیل قلعه باقوای  
تدبیر یک طرف بقصیل قلعه کنند بسته بآن محبوس بقدر بلا باشاره  
وقت و مکان معین خبر نمودند و آن ساعده لوح شاقول از دغل بازی  
فلک غدار بعد در پالس شب که مرز و ماضی در خواب بودند  
سرسن باشی را بر اراده خود اطلاع داده اظهار رخصت باین مضمون  
بیدار آورد که اگر حیات ونا و فلک مدد نمود باز بهم خواهیم رسید  
و الا بخدا سپردیم سرسن باشی از شنیدن چنین کلمات بگریه و فغان  
آمده گفت مرا بکه سپرده می روید ازین گریه محصلی و تکمیلی  
حوالی خبردار گشته مهتابی و مشعلها روشن ساخته در پی جست  
و جوی کنند پرداخته پیدا نمودند بعد که این خبر بمعرض رسید بفرار  
قلع ریشه رسواس ذکاهد اشرف مدعی سلطنت افتاده بر هندائی بعضی  
هواخواهان پسران علی نقی را که پدر ایشان را محمد مراد بخش  
کشته بود چنانچه بذکر در آمده بدعوی خون پدر بر انگیزند پسر  
کلان از ولایت قبول دعوی خون پدر ایا نمود و پسر دوم اطاعت  
امر نموده بدعوی خون پدر در عدالت مصغیت شد و آخر  
منصوب نظر بادشاهی گردید حکم شد بقاضی رجوع نماید بعد از آنکه  
در شرح ثابت شد در ماه ربیع الثانی سنه هزار و هفتاد و  
در هجری فرمودند تا قاضی بر یافت وارت مقبول نزد محمد  
مراد بخش رفته بعد اظهار اقباط خون مرافق حکم شوم بقصاص  
رسالت چنانچه تاریخ آن یافته اند ای وای بهربانه کشتند چون  
پسر کلان که از دعوی خون پدر ایا نموده بود بادشاه قدر دان از فرمودن  
خدمت حضور و دیگر غایبات متوجه حال او شدند و چون پوزنمل

زمیندار جام فوت نمود پسر او یاسم سترسال بموجب حکم و بدستور زمینداران بجای پدر قائم گردید زنی سنگه برادر پورسل باغروی بد سنگان آن سرزد بوم و رعنائی نفس شدم جمعی از مفسدان عریضه جو با خود فراهم آورده گوردهن را تهور نا که چند مادی ستر سال و مدار المہام خانہ او بود مقتول ساخت و سترسال را بدست آورده مع مادر و نوکران معتمد او مقید گردانید و سر از اطاعت و امر بادشاه نیز پیچیده شروع بمقصدی و راه زنی نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر طریقہ سرکشی او اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد نام پسر خود داده بطریق استعجال برای تنبیه و استیصال او روانه ساخت و بعد از رسیدن مقابل ہمدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان کہ مد و ہفتاد نفر از کفار کشته گردیدند و جمعی زخمی و اسیر گشتند و بعضی از مردم پادشاهی نیز شہید و زخمی شدند آن بد فرجام نیز بقتل رسید و آن ولایت بتصرف مردم پادشاهی در آمد و قطب الدین خان مرود عنایات گردید \*

الحال فقرہ چند از باقی ذکر مہم و مال کار آشامیان و خان خانان بزبان قلم میدہد اگرچہ خان خانان در حق جلالت پیشگان قدر دان و مہربان بود و ترددات رستمانہ و کارزارهای بہادرانہ کہ از آفرخان و ہمراہان او در رقابت خان خانان بظہور آمدن او را بدل و جان دوست می داشت و در فکر پرداخت او بود اما ازانکہ بعضی مغال ہمراہ آفرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز مینمردند بل وجود منع آفر خان ممنوع نمیکردیدند و این معنی خلاف مرضی خان خانان گہ در تاکید منع دست اندازی نہایت

تقدیم می نمود بظهور می آمد مقبوضه حال و پرداخت آغرخان  
نگردید و از توجه و امداد آنچه طریق سرشاران کار طلب در باره  
همراهان می باشد در بعضی از بظهور نیامد لهذا آغرخان اکثر آورده  
خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر گردد  
و وقت تلاوت قرآن و لوازه خواندن خان خانان بود آغرخان  
با منقن همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانه خان خانان آمد  
چون داران محال و جرأت مانع آمدن نداشتند آغرخان بی محابا  
اندرون درآمد جای که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول  
خواندن ادعیه بود حاضر گشت خان خانان از مشاهده آمدن آغرخان  
بدان هیئت و سواس و هراس تمام بهم رساند و بزبان خوش و  
دلیری تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغرخان در جواب  
گفت که درین مدت در تردد جانشانی و تقدیم خدمات مأموره  
از میان هرگز نمی بظهور نیامده و الحمد لله به نیروی انجبال بوزل  
بادشاه عالمگیر و سعی و تردد و جلاوت آن سپه سالار کفار مقبول  
و پامال مکانات اعمال خود گشتند و مالک مقبوض گردید و کاری  
نمانده انسوس آن داریم که هرگز آفرین باد و نصیب از زبان آن  
کار فرمای قدر دان درماده ما با بکارها بر نیامد لهذا بودن و نبودن  
خود معطل محض فلسفه برای رخصت آمده ایم امید داریم که  
فائده بدرقه راه خوانده دستک رخصت عافیت فرمایند که خود  
را فرد آتای خویش رسانیم خان خانان هر چند بعد از تقصیر تعاقب  
ایام گذشته و تلاشی ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغرخان  
برای سرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان خانان

بعد از حاضر نمودن منشی برای نوشتن دستک پیش آمده خواست بدفعه وقت پردازد آغرخان که درات و پارچه کاغذ سفید عمدا همراه بوده بود پیش خان خانان گذاشت و گفت التماس آن دارم که نواب بدست مبارک دستک نویسند خان خانان نظر برینکه حق بجانب اوست و هیچ وجه دران حالت از دست آن جلالت دثار که بارها از کار دست بسته مشاهده نموده بود رهائی نداشت طوعا و کرها ناچار دستک رخصت نوشته و مهر نموده حواله نمود اما بر سر گذرها و معبرهای آب نوشتجات دراند که بعد رسیدن آغرخان کشتیا را بند سازند و تا مقدر نگذارند که از آنها عبور نماید لیکن هرجا که آن دریا نوره شیر نمود رسید و ملاح و کشتی موجود نیامست با همراهان خود را بدریا زده عیان ا-پان بحافظ برو بحر سپرده شنا کفان گذشت و در بعضی دریاهای قلب چند نفر از مغلان و دیگر همراهان که اجل آنها دامنگیر گردید غرق بحر فنا گردیدند بعده که بحضور رسید چون نوشته خان خانان بنام محمد امین خان بخشی قبل از رسیدن آن بهادر سرایا غیرت مشتل بدین مضمون رسیده بود که آغرخان اگرچه از شجاعان عالی نسب کار طلب و سزاوار پرداخت و پیش آردن است اما از آنکه جهالت ایام جوانی و غرور شجاعت را کار فرموده بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسیدن حضور چند روز چشم نمائی بر طرفی منصب نموده باز بدلاسی او پرداخته کار ازو باید گرفت چنانچه محمد امین خان موافق نوشته خان خانان بعمل آورد و ابتدا پای اعتراض بادشاهی به میان آورده چند گاه از ملازمت

ممنوع و از منصب بر طرف ساخته باز خود بخانه آخر خان رفته  
نزد پادشاه آورد و شفیع جراتم گردیده تملیم آگاهی منصب فرموده  
از جمله کومکهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از نردانات  
او که در کابل بطور آمده بکنارش خواهد آورد انصاف خان  
خندان که بعد قرار راجه آشام مقربا بوز را مکی چهارنی قرار  
داده بود بعد رسیدن موسم باران که هر طرف موج سیلاب فیل و قنار از  
هر دایمی کوه سار نمودار گردید و غریبی امر و درخشیدن رود زهرو  
شکاف که اطراف دشت پر وحشت بپدید و از ملاحظه تیر یزانی  
آب و غرور رشتنی بکه تازان فطرات نالها و زرد خاتها بپوش و خوش  
آمده زره موج پوشیده خود حیات بر سر کف دشت و نینج از سبیلان  
حجر پیانو ترکش بدان آبشار و سیلابهای خانه بر افتاد رود خاتها از هر  
طرف به ترکناریها در آمدند و روی زمین را آب غمر گرفت و زده  
تورند سپاه و اسب نابدید گردید بمرتبه سیلاب اطراف لشکر  
نور آورد که خیمها بالای بشتهها حباب آسایشها در آمدند آن نیرو  
بخندان بد فرجام و آشامیان خون آشام که در انظار قشوق جفین ایام  
بودند از هر گوشه و کنار کوه و صحرای بر آمده بسدد تمام بر برهنههایی  
پادشاهی شبحون آورد و در بعضی جاها روزانه هجیم نموده  
دست بردها آغاز کردند و بهالان شیر دل کوه صوات از شدت  
چنان سیلاب ها از جا کنز نیامده بدفع آن ملاعین کوشیدند و در هر  
هفته و ماه چهار پنج شبحون میزدند و آدم و اسب ضائع و تلف  
می ساختند و بمرتبه هفکامه و فساد پریا نمودند که موسم بسیر  
رجه شهادت رسیدند و جاریایی بی شمار بدزدی بودند و انور بیگ

نام تپانه دار کچپور را با جمع کثیر از هموایان او که بعد تردد  
 قسایان مغلوب گردید چنان زیر تیغ آوردند که يك نفری آنکه کشته  
 و بخوبی کشته باشد سالم نماند و بر فوج سپه سالار چند بار بچرات و  
 شوخی تمام پیش آمده بعد بلند گردیدن مدای داروگیر که جمع کثیر  
 از آنها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاری از مسلمانان بدجه شهادت  
 رسیدند هزیمت یافتند و مکرر بر سر موجال دلیر خان ریخته  
 و ستیغز عظم بر پا نمودند و در آن شب تار از دلیر خان که بذات  
 نفس خود بدان تیره روزان مقابل کارزار افتاد تردد رستمانه و  
 سعی بهادانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلواران جانباز بود  
 در آن شبخون در زخم تیر زهردار برداشت که همان ساعت دست  
 او رزم نموده و وجع زیاده بهمرسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کافر  
 نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار برنداشت بعده که آشامیان  
 رو بفرار آوردند دلیر خان تاسه کوره میدان آب و گل بتعاقب پرداخته  
 بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا  
 بر سر نواره شبخون زده کشتی بسیار از تصرف مردم پادشاهی  
 بر آوردند و راه رسد غله بر لشکر طغر ائربند ساخته شوخی از حد  
 گذراندند و هرگاه و هر جا آن در نژادان بدنهاد زور می آوردند بهادران  
 نصرت نشان نظر بر کثرت آن غلات پیشگان و قلت همراهان نصرت  
 نشان خویش نموده خود را بی محابا بران بدسرها میزدند و اکثر  
 غالب می آمدند و میر مرتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن  
 کفار در خبرداری و دیداری شبها را بروزمی آورد معهذا بعد مکرر شبخون  
 آوردن و هزیمت یافتن يك شب بمرتبه تاخت و زور آوردند که دیواری



که بجای حصار از چوب باریک درای سرزمین میخارند آتش زده  
سرخسند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشیدند آخر  
بمدد تاید الهی که دلاوران جاندار بدفع شر آنها پرداختند مغلوب  
گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ  
بهار تعلقه بهم نرایی که اول بار مغلوب گردیده بود نموده بودند  
بمسب سر بصره گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب  
تردد ابتداء برای جستی او تعیین شده بودند بعد دیوان و کوروی  
جایگاه تعیین ساختند درین هنگامه چون حکام آن مکن در مقدمات  
مالی با رعایا سختی و بی اعتدالی خلاف مرضی خلی خانی اظهار  
آورده بودند رعایا ازین معنی بشویش آمده نراهم گشته خود را نزد  
راجه بهم نرایی رسانده ترغیب آمدن بر سر وطن و ملک خود  
نموده ازل کوه بر آورده چون مور و صالح با او متفق گشته بر سرحد  
حاکم منصوب کرده خلی خانی زور آورده اول بمحمد صالح پیغام  
نمودند که سلامتی خود در دست برداشتن از اینجا دانسته راه لشکر  
خلی خانی اختیار نماید بعد که نشنیده بقیه کارزار افتاد بعد  
مقتله و مقتله کرداد باجمع کثیر همراهان که کسور کسی ازین فرات  
بلافتات بانسب درجه شهادت رسید بعد اسفندیار که صاحب مدار آن  
دیوار نموده بودند همان پیغام داده کلمات موحش بکوش هوش باخت  
او کشیدند اسفندیار خود را ازینجا کشیده بکوهرا گهات که متصل  
سرحد جهانگیر نگر تعلقه پادھی بود رساند این خبر که بخان خانی  
رسید ماده مزید بیدماغی و مثل خاطر آن سپه سالار گردید -  
حاصل کلام جراتهایی دیگر که از آن کاران بد انجام بقاضای ایام

بظهور آمده و تردداتی که از بهادران اسلام در فتح شر و ضرر آن جماعت  
 بدنام برتوق پیوسته اگر خواهد مفصل برنگار بطول کلام ملال انجام  
 منجر میگردد اما بذکر یکی از آن ترددات که خالی از غرائب  
 نیست می پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن آن جماعه  
 بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضی کشتیهای نواره و بند نمودن  
 رسد غله خان خالان فرهاد خان را باراجه سجان سنگه و قراول خان  
 و دیگر انواع برای مدد محمد بیگ و رساندن رسد غله تعیین نمود  
 فرهاد خان چون نزدیک کهرگنو رسید یک روز و شب آن  
 قدر باران شدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم ناهای  
 خون خوار هشت بهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و  
 سواران بجز خانه زین یک و جب زمین برای پا گذاشتن نیافتند و  
 پیاده ها سواي آن که تا کمر در آب ایستاده بودند و بعضی را شدت  
 صدمه سیلاب غرق بحر فنا ساخت چاره کار دیگر ندانستند و چنان  
 راه تردد بند و ناپدید گردید که هر چند خواستند طرف منزل مقصود  
 قدم بردارند میسر نیامد تیر انداز خان که در آن نواح تپانه داری  
 می نمود و از آن سرزمین باره واقف گشته بود خبر یافته شدائت  
 شناکنان خود را با جمعی از واقفان آن مکان رسانده رهبر  
 سمت کهرگنو گردید تدری راه که بتصدیع قطع نمودند جایی رسیدند  
 که آشامیان به کردار کودکانها و جدولهای عمیق کنده اطراف آن  
 مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد کارزار گشته در انتظار مید  
 تیر خورده جویای قلبوی وقت بودند درین ضمن چند کشتی  
 جنگی نیز بمده آن ده نژادان بد نهاد رسید و شروع بانداختن گول

توب و تفنگ و بان نمودند و جماعتی که بر پیشانی نام موزچال بنده  
 در انتظار شکار بودند از طرف دیگر روز آوردان و مردم پادشاهی را  
 در میان آب و آتش محاصره نمودند و هرگاه خلی و جمعی که در آن  
 گرداب اضطراب گرفتار گردیدند ندانستند چه کنند ناچار هزار تصدیع  
 طرف بالای آب خود را با رفقای جانباز رسانند باره از سد سنگ گوله و  
 تیر و سنگان محفوظ گشتند اما چون دو سه روز در آب بمانند تصدیع  
 گذرانده بودند در کماله و زبانی یک سرب زهری بر پیشانی و خواب  
 بیدار آب محصور گردیده قطع امید حیات نمودند در آن روز که کشتی  
 زندانی بدان حداب میرسد مباد گرفتار گشتند باز بدو شیرمندی خود  
 پرداختند خبر سخن خدای که رسید مضطر گشتند به ناز خلی را  
 با محمد موسی ساداتها بفرستند و آن هر دو حداب پیوسته گشتند و از  
 باده تازان کاغذ طلب میفرستند هرچند سعی نمودند و هرگاه خلی نتوانستند  
 رسید و مانع راه انتقال خود از شدت آب و مصلحت نداشتند در ماندند  
 و بفرستد آن دگر در آن گرداب حداب در میان گل و آب سوزان خون نام  
 دل که گاه از غم خواب میسازد و مرا چشم برهم گذاشته می شد  
 بحر می بودید و درین هفته در میان قطع آب سوزان زندانی خون  
 دل خوردم که ساعت پنج فایده می در پی تواند کردید و از آن فوت  
 سد رقص حاصل آید گوشت کار بود که مسلمانان از کولان شکاره مذبوح  
 ساخته بر آتشی که از شعله دل میسوزد دست روشن می نمودند و بوی  
 آتش رسیده و نا رسیده تامل نمومین واجب می گردید و جمعی  
 که آه هفود بودند این امیز میبرد میسازند و سخت جانی می  
 گذرانند و کورانی از اطراف دندرا دندال می آورده و دست از

مواجهت راه بر نمی داشتند و حملها می نمودند و فرهاد خان  
 مع همراهان از قوس جان و ملاحظه آورد در دماغ شرآن جماعه می  
 کشید از آنکه دانستند که رتبه شهادت حاصل نمودن بمواتب به  
 از آنست که میان آب و گل رایگان جان عزیز بیداد دست از دل  
 و جان برداشته بمدد توکل فضل الهی خود را بران تیغ بختان زدند  
 میان راجه سجان سنگه و آنها کار بکوته یراق بلکه مشقت و گریبان  
 رسید فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت  
 که صلاح کار درین است که مصلحه کفار را بطریق هزیمت طرف  
 خود کشیده از نواره جدا و دور باید نمود راجه عمدا قدم بقدم  
 پس پا گردیده آشامیان را طرف خود می کشید تا آنکه باره از  
 نواره خود دور افتادند و از راه ضرر شایه که داشتند پیدا گانه قدم از  
 قدم بر نمی داشتند درین حالت فرهاد خان و قارل خان باجمعی  
 آفرید تکبیر گوین بمدد راجه پرداخته برسر آن گرده حمله آوردند و  
 از چهار طرف درمیان گرفته با نیم جانی که داشتند داد جلاوت و  
 قهری دادند از آنکه کافران آن سرزمین بی استظهار نواره در جنگ  
 صف مقابل شیران نبود جواز نواره کمترین بتدبیر میدانان دین  
 تقدیر موافقت نمود و در فرصت نیم ساعت نجوسی که معرکه دارگیر  
 گرم بود آن حماعه بد سگال مغلوب گشته علف تیغ بهادران اسلام  
 گشتند و چنان بجان دادن در ماندند که یکی از آنها خود را بنواره  
 تقوانست رسانید و مردم نواره نیز بمدد آنها فتوا نستند پرداخت  
 و دلارزان اسلام گرم گیر اشجار کیله و بانس که دران کنار بسیار  
 بودند بریده درلا و گل برای پا قایم نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نواره ناخنند و بسیاری بزرگ بالایی  
 شنواری بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ  
 کفار بر آوردند و قریب چهل کشتی بدست آوردند از جمله غنیمت  
 میان کشتیها از جنس خوردنی خام و پخته هرچه یافتند از انجمه  
 آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد بانی مسلمانان  
 قسمت نموده خورده آبی بر آتش جوع چند روز باشندند بعد از آن که  
 یارانها بر بتضییف گذاشت غلبه لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردد  
 و در آن سر زمینهای قلب هرگاه و هر جا شب خون می آوردند  
 بیشتر از کفار طعمه تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار می گردیدند  
 و هر طرف از اطراف هزار ها بقتل می رسیدند و بسبب قحط و  
 ونا که علاوه اشکر کشی و کافر کشی گردید آن قدر آشامیان بجهنم  
 راصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر  
 راجه آن دیار تنگ گردید و امید جان پدر بودن از دست غاریان  
 اسلام نماد یکی از نوکران عمده مدار علیه خود بطریق انجپی زبان  
 فهم باظهار خضوع و خضوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح  
 بخدمت آن سبه سالار با وقار روانه ساخت خان خاتان همان جواب  
 سابق مبني بر طلب دختر در جرگه پرستانان مع سه لک توله  
 طلا و پانصد انجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر  
 سال داد از آنکه از نزد خان خاتان نیز آدم زبان دان آن ملکت نمیداد  
 کار طلب داشته بودند و خان خاتان برخود می بهرگی وزیر راجه که در  
 اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهی طرفین بسیار میکوشید و راجه  
 با او بد ظن از نا همواری اطوار خود گردیده بر اطلاع یافت بر زمین

نام نوکر کاروان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات راست و درشت پندام نمود و بهوکن باحترام تمام با فرستاده خان خانان پدش آمده هرچه در تنقیص مقدمه و اصلاح کار کوشید و راجه را فهماند از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصلحه صورت نگرفت و روز بروز از نامواقفت آب و هوا که در همه بلاد اواخر بهر شکل از ضرر اختلاف فصلین موثر میگردد و باکثر مزاجها نمی سازد خصوص در طبع مسافر دور دست زیاد انحراف مزاج راه می یابد خانه در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهر دار بسیار می باشد و بیج درختها که سمیت دارند شست و شو می بایند از آن آب هر مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثر می باشد و از وزیدن باد گل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب و هوا بهم می رسد و بمسافران مزاج دگر گرفته اثر سمیت می بخشد چنانچه مابین صوبه خاندیس و بندر سورت چهار منزل این طرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بسابن یعنی مار که آب آنجا نی الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم می رساند هر مسافری که در آن موسم از آب عبور نمود هر چند که آب آنجا از روی احتیاط نخورد هوای آن قطع زمین کار خود می نماید و ممکن نیست از حد مسافریکی بدون عارضه تب رهائی یابد مطلب انواع مرض جسمانی و تب مرق و امراض مهالک دیگر بمرتبه شدت تمام در لشکر اسلام پیچید که خیمه نماند که از ده نفر یکی برای خبر گرفتن دوا و غذا سالم بماند و اثر تب و بدنی مهالک علاوه مرضهای دیگر گم دید و گرانی و کمیای خلک مزید عاقبتی جسمانی گشت و

صد رهنه‌دار رسد انبار غله که بقصرش مردم پادشاهی آمده بود از آن جمله چند انبار بخرچ لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت باقی آن انبارها برای ذخیره چندین روز تأکید نموده بودند بپشتور انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریق محافظت آن عاری بودند و مردم آشام وقت شب خون و بریزش قلابی وقت بابت به بگدن دست بدست آب در آنجاها سر می دادند و هوجا غله بالا می یانند آتش می زدند و ضایع و نا بود می ساختند بوسیدن و از کار خورشی آدم و چاربا رفت و در سال حال از احتلال احوال رعایا زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص فی بضاعت کم قرار بهلاکت رسید عرصه زندگانی و آرام جسمانی و روحانی مردم تمام لشکر تنگ و نا گوار گردید و هر روز هزارها مرطوب افتاده جان بدشواری می دادند و کار و اسب نماد که از کوشش جان برکنده باشد یا مذبح شده غذای غریبا و ضعفا بگردن بلکه مردم عده گاه گاه گوشت اسب و گاهی که کار او بمردن رسیده باشد بدم نموده با همه بیه او که نام زعفران و چربی و نمک ناپدید بود کبابا ساخته با قلابی بولج شوربا دستور جوش داده بدان نفعم می نمودند و در امتداد ایام آن نیز میسر آمدن دستور گردید و کار بجای رسید که چون عداوت نیم تابو میزد موج مرض سوزانی است عداوا اختلاف آب و هوا گشت و کفن و دفن مردها و بیدار نای مرخصهای نزدیک بهلاکت باعث و حال جان و حال زده ها بدتر از بیمار گردیدن و بعضی آفتابی غیر معطر شده نهاده در آن روز و تمام بقا گذاشتند یا با نیم جان با برزش دواش می کشند خود با بشکر رسانند و گمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاد شهرت دارد چنانچه بیشتر  
 علاج مرض دران مرزمین از افسون و خوردن کسید و که میوه مشهور  
 آنجا است و لیمو و نارنج که در آنجا بسیار است می نمایند و از  
 آب نارنج که مفر اشکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر  
 موافق آمده بود علاج تخفیف تب و بعضی مرضها می گردید  
 و مردم لشکر بمرتبه تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض  
 گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده  
 خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خاتان  
 برین معنی اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که  
 خیمه طرفی که راجه بود بر آرند و در سر انجام کوچ گردیده خفیه  
 در دلا سایی همراهان کوشیده امیدوار مصائبه و مراجعت ساخت  
 چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه بر آرند از انتشار  
 این خبر آشامیان چون موز و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع  
 بشوخی زیاد از حد نمودند و دایر خان به تذبیه آنجماعه پرداخته  
 هزارها از ان قوم شوم قتل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود  
 که سرمقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند  
 و بتهانیات میفرستاد که تشهیر کفان بوده بقتل رسانند - دین ضمن  
 بهوکن وزیر راجه نظر بر عاقبت بینی خود و اصلاح کار راجه با وجود  
 ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق قرار خود رانزد خان خانان  
 رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال او را گرفته مقید ساخت  
 و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار سعی بهوکن نظر بر اصلاح  
 کار طرفین که هر دو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین



یافت که فی الحال یک تنک و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله  
طلو پنجاه زنجیر نیکل مع دختر بد روی و یک دختر خود برای خدمت  
بادشاه و پانزده زنجیر نیکل و یک دختر برای خان خاندان مع نقد و  
جنس دیگر بدهند و برای دایر خان که در اصلاح و تقدیم مقدمه  
میا جی شده بود نیز رسمیات بجا آوردند و عذر ویرانی ملک  
و تاراج رفتن سرمایه دولت خود را شفیق کم خدمتی و جرائم  
خوبش ساختند از آنکه خان خاندان نیز بمرض نزدیک رسیده اجل  
گرفتار گشته بود و عمده ای لشکر برای کوچ تاک آورده بودند مع هذا آزار  
خود را بپهلان می نمودند ادا راضی صاحب خاطر خود را راجه گوید و نیز مقور  
گشت که از جمله مکاتباتی معقوده چند نامه و نامه سیر حاصل  
که پیوسته بسپرد بنگاله است بقدرت مردم بادشاهی باشد و  
تا وصول پیشکش چهار نفر عمده راجه بطریق برسد که در خدمتی  
آن گویند نزد خان خاندان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و  
بهمینو دادند و بقدیمی هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی  
الاولی سال پنجم از جانوس خان خاندان سپه سالار یا لشکر که اکثر مرض  
و بعضی مشروبات سرشاک بودند و چندین از عیالها مریضه بیمای  
سفر آخت گردیدند معوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهم  
نورس از راه محلاتی که معینت میسالت پیشکش معبر گشته بود کوچ  
مقرر نموده با وجود شدت آزار خود و مشاهده آنکه اکثر واپا برکاب  
سفر دار التوار میدید نظر برینکه تا نفس و بسین در کارهای نعمت  
نوشه خود داری نموده مرض خود را بپهلان و سبک داری نمود و  
شب و روز در اجرای کارهای دنیایی و نسایی سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دربار کوچک بهار و قنبدیه راجه آن  
گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نفاذه کوچ بکوچ  
طی مسافت می نمود تا آنکه کار از مدارا و امید حیات گذشت  
و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید  
عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که بر آنها اعتماد قدویت  
و نظر بر کار سرکار پادشاهی داشت مع فواره اواخر شعبان المعظم  
برای تادیب بهیم نواین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت  
کلمه چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحه وداع رخصت  
خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار در منزل خضر پور  
رسیدند دریم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون  
ازین منزل برشور و شرفانی بدار السور جلودانی انتقال نمود و این  
خبر ملال اثر در لاهور بعرض خلد مکن رسید نظر بر اینکه از بندهای  
عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر  
گردید سعادت نوکری که در زمان حیات او آقاانو بدین مرتبه  
راضی و خشنود باشد که او را بر چنان فرزند رشید تسلط بخشید  
و باجود زر گردان شدن پادشاه زاده در مقابل وارث ملک چنین  
مهمی را با انصرام رسانده قریب دوونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه  
و آن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه  
ولی نعمت جان شیرین نثار نماید \*

ذکر سوانح سال ششم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد

و سه هجری و حادثه که بر امیرالامرا در دکن رودان

غره شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از  
واقعه بند کار طلب جانفشانی بعضی رسمیات جشن را موقوف  
داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای  
ماتم پرستی بخانه محمد امین خان رفته او را برداشته بیاورند بعد  
ملازمت از عطای خلعت و اضاغه و دیگر عنایات تسلی بخش دل  
غمیده او گردیدند \*

دیگر از اخبار کدرت افزا که درین آران علاوه نامائمی  
مناج شریف گردید این ست که از واقعه دکن خبر شهنشون زدن  
سیوای مردود نا بکار بر امیر الامرا اندرون محل و کشته شدن  
ابو الفتح خان پسر او و زخمی شدن خود امیر الامرا بعرض رسید -  
تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که در خدمت امیر الامرا دران  
سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل می نگارد - بعده که امیر  
الامرا برای تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمورهای آباد کرده و  
متصرف شده آن سگ عیار لشکر کشی و کافر کشی نمود و بضرب  
شمشیر و رای صائب بیشتر قلعهها و مکانهای قلب را بتصرف  
پادشاهی آورده بقصبه بونه رفته در حویلی که ساخته آن جهنمی  
بود فرود آمده جانجا فوجها برای استیصال و بدست آوردن آن  
بدستگال تعیین نمود دران ایام چنان فسق و بندوبست نموده بود  
که هیچ احدی خصوص قوم مرهته سواي نوکر سرکار مع یراق بلکه  
بی یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردن و قوم مرهته را  
بر اسب نوکر نمی نمود و سیوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیده  
بود که میان کوههای دشوار گذار هر هفته و هر ماه جانی بسر میبرد

روزي جمعي از مرهته که در جرگه پيادهها نوکر بودند نرد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهته همراه برات کدخدائي غير معلوم حاصل نمودند و پسر امروى را بلباس و سار کدخدائي با دهل و نقره شادي و جمعي از مرهته اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همان روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنيم در يکي از تهاجمات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سرهاي برهنه که جمعي ديگر سر ريسما نهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کتک زنان از چوکی گذرانده داخل شهر نمودند بعده همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده و مسلح گشته در حالي که نوبت در پير شب مي نواختند جمعي خود را طرف بارچي خانه که متصل ديوار محل مرا واقع شده بود و مابين ديوار و خواص پوره در بچه خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند و آن جماعه از آن راه مطلع بودند رساندند چون ايام صيام ماه مبارک بود چند نفر بارچي را که براي پختن طعام سحور و ديگدان درست نمودن برخاسته بودند بيدار و باقي را در خواب يافتند از آنکه از راهي که ميدانستند هر قسمی که توانستند غافل بر سر آنها تاختند هر کرا بيدار يافتند بخواب مروت آشنا ساختند و هر کدام را که بر بستر خوابديدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که مدا بلند شود و جلد به شگافتن در بچه طرف محل پرداختند از صداي کلنگ و غرش نعرهاي کشتگان يکي از خواصان که حجره او عقب ديوار بارچيخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امير الامرا رسانده بر صداي کلنگ و آشوب بيرون مطامح ساخت امير الامرا

در جواب از روی اعتراض گفت باز چپها بختن سحر و دیگدان درست  
 نمودن برخاسته باشند تا آنکه سپهلیان بدیم خبر شگفتی و در پیچه  
 بهم رسیدن در دیوار آوردند امیر الامر سراسیمه وار تیر و کمان و برچاهی  
 در دست گرفته از رخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهقه  
 از رویو که حوض آب حائل بود پیدا شدند امیر الامر تیر بر یکی  
 از آنها انداخت مرهقه خود را رسانده شمشیر بامیر الامر زد که  
 انگشت نر دست امیر الامر جدا گردید دران حالت دو مرهقه  
 در حوض پر از آب افتادند و یک مرهقه دیگر را امیر الامر  
 بضرب برچاهی انداخت درین آشوب کنیزان فرصت یافته  
 شایسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جای  
 محفوظ برده رساندند و جمعی از مرهقه بر سر چوکی خانه  
 رفته غائل ریخته بر بالین هر خفته و بیدار که میرسیدند زیر تیغ می  
 گرفتند رمی گفتند که چنین چوکی میدهند و چند نفر خود را  
 بنقار خانه رسانده از زبان امیر الامر پیغام دادند که فوت خوب  
 بنوازند و عداي نقار خانه چنان بلند گردید که هیچ احدی آواز  
 دیگری را نمی شنید رشورش داروگیر نابکاران علاوه آن گشت و دروازه  
 را مسدود ساختند درین حالت ابو الفتح خان پسر شایسته خان  
 که جوان توخط شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته  
 و زخمی ساخته بدرجه شهادت رسید و یکی از جماعه داران عمده  
 که عقب محل امیر الامر خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون  
 و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسان بسته خود را از بالای  
 دیوار انداخت چون او در بر وضعف بنیده پاره بشایسته خان

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت فائده نداد  
چون اداهای خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی  
بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل آید مرخص فرموده بخانه که  
برای اوتیجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانه جی سنگه مقرب کرده  
بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت بر ارجه جی سنگه نوشته  
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیوا  
بمچرا نیاید و پسر او را مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمحرا

سالدار

آمده باشد \*

دنیا بمثال

باقی ذکر آن تبه کار بر محل موقوف شد  
پیوسته سمند

( شاه جهان کرد و ترددات راجه جی سنگه با )

شمه از رعیت پرور و بعد

خاصه در آبادی ملک و نیکو

آخر سال سلطنت در مقدمه متصدی معزول بندر مور

آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمده های ایران و

ملازمت حضرت اعلی نموده بمنصب سرافرازی می یافت بدیوانیان

می فرمودند که چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال

وعایا اطلاع نیایند و قدر رعیت پروری و آباد کاری ملک نمی

دانند عوض جاگیر نقد بآنها رحانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن

مخبر ملال اثر متوجه اکبر آباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر اختلاف

سراپدر پدر بزرگوار رسیده بدیده اشک آلود گهاریار گشته فائده

بم برزش خواندند و نزد بیگم صاحبه برای پرسه تشریف برده همه

وزارها

نصرتی نموده

شده در خورایی

آرام بر اندازی

بن تعلیم منور از پادشاه هفت

که از کا

تعمایان بکار بردند و بتفصیل آن

مخاربه چهار پنج ماه مفتوح گردید و

و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر

شهید گشتند و یک مدو می و دو کشتی و

و کتان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانه

در آمد و سنگرام نگر را موموم بعالمه

ساختمند و سرزمینی که هرگز آفتاب

از آواز روح پرور اذان بر خود بالید

با مر مقتولان و امیران بسیار بحضور

سوی خود ساخت و هر چند کنور

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت فائده نداد  
چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی  
بی آنکه عذابات پادشاهانه بعمل آید مرخص فرموده بخانه  
برای اوبتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانه حی سنگه مقبره کرد  
بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت بر اجه جی سنگه نوشتند  
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دیدند بعمل آید سیوا  
بپیچرا نیاید و پسر او را مامور فرمودند که همراه رام سنگه به  
همی آمده باشد \*

الحال باقی ذکر آن تبه کار بر محل متوقف است:

از محاربات و ترددات راجه جی سنگه پادشاه

شدن سیوا بحضور و بعد

جی سنگه مع



رسانده ملحق و شریک کاربل رهنمائی امتیصال ملک و جان و مال  
 سکنه و فرمان ردای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت  
 درباره او بعمل آورده تجویز منصب پنجہزاری چہار ہزار سوار برای  
 او نموده بحضور معروض داشت و درجہ پذیرائی یافت - کوتاہی  
 سخن ہرجا قلعہ تعلقہ پنجاپور بنظر می آمد بسعی بہادران قلعه  
 گشا سر سوارسی یا در محاصرہ ایام معدود مفتوح میگرددید خصوص  
 سیوا و تہوجی کہ با درہزار سوار و ہشت نہ ہزار پداده رفیق گردیدہ  
 بودند و در فن قلعه گیری شہرت تمام داشتند و امتداد تجربہ کار  
 کامل عیار گفتمہ می شدند در فرصت سہ چہار ہفتہ سہ قلعه منگل  
 از قلعہای سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم  
 غلہ ذخیرہ و مصالح و توپخانہ و اسلحہ  
 از یمین دیسار زیادہ از  
 دیسار مراد آباد

سیلاب کوهر را خود را بر نوج پادشاهی زدند و دلیر خان شیر نبرد در  
مقابل آنها استقامت ورزیده بمحملهای پنبایی رستمانه شرزه خان  
را هزیمت داد و سوار و پیاده بسیار از هر دو طرف بمعرض تلف  
در آمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی  
نوجهای دکنی چهار نوج شده بامتظار مرداران نامی از چهار  
طرف حمله آور گردیده هنگامه دار و گیر بمرتبه بلند ساختند که  
سیلابهای خون رزان گشت و از هر دو طرف مردم نامی از پا در  
آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشی که از سرنوجان مشهور  
بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل  
حمله دلیر خان تاب مقاومت نیارده فرار ورزیدند و اسب و  
مادبان و چپتری و عام بهیار بدست افغانان افتاد باز رقت شب  
آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و در شب زمین از پشت  
اسبان و سواران از بالای زمین جدا نگردیدند روز سیوم بر چنداول  
که سیوا و نتهوجی سرنوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان باجمعی  
از نوج راجه بمدد رسید و کارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از  
همراهان سیوا بکار آمدند و از تیردن سیوا جادو رانی نامی دکنی  
باهمراهان بانام و نشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند  
و هر روز بهمین دستور هنگامه نائرة قتال گم بود و از دلیر خان  
نبرد های رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشته قلعه دار منگل  
بیره ( ۵ ) که از قلعه های مفتوحه سرحدی بود ظاهر گردید که نوج

بجای آورند و بیست هزار سوار بیکه تاز تانکرو از قلعه رسیده از دم گولگ توپ و تفنگ نه اندیشیده مورچال خانم نموده اند هر روز نوح و بکر بمدد آنها می رسد اگر کوسک زود نرسد قلعه از دست خواهد رفت - هر افرز خان بمدد آن قلعه دار تعیین شد بعد رسیدن کوسک قلعه دار نیز از قلعه بر آمده با اتفاق بدفع دنگولان پرداختند و زخمها بر داشته جمعی را بکشتن دادند نوح و بکر بی قلعه برگشته پسینا بیست روزه راه را در دو ماه جنگ کثان بدینچ گروهبی اشجاری رسیدند و دریم رجب سنه مذکور بمحاصره پرداختند تا اول شاه ماهروز گردیده سرداران نوح خود را تعیین نمود که داخل ملک پادشاهی شده تاخت و تاراج نمایند و چند اسرای از برای مصلحت نوح راجه و زدن کربی مقرر گردیدند و بقت تالاب را شکسته خانی بودند و در چاهها و بارانها از زخم و آدم و جانور مرده انداخته پرتابند و اشجار نمردار و ساقه دار و عمارت های عالی منهدم قلعه را بردند و محاصر نمودند و بر تپه باغات و عمارات را خراب از هر طرف ساختند که در آن سال ناز نام آبادی ایران شهر گردیده شد و عادل شاهه تا روز استقلال سلطنت که اندک است تعالی بدین خواهد در آمد صرا زندگانی نداشتند - درین ضمن به قتل خان خواجه مرا که از جمله نوکران عمده صاحب اختیار حیدر آید گفته می شد که در اصل از اسرای ایران بوده و بسبب خدمت بخشیدن یکی از برستانان خاص که شاه عباس در عالم انصاری نشاء شراب بخاک او فرستاده بود و او برای خاصی جان خود از غضب شاه ایران که اگر خود را خصی نمی ساخت جانبر نمی

گرفتند بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبه ظن  
 بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای مقرب قطب الملک  
 گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده بمدد عادل  
 شاه رسیده بغوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگامه کارزار  
 گرم بود و فوج و چارباغی که برای کپی میرفت کمتر بلا آفت  
 بر میگرددید و هر طرف که بر فوج پادشاهی غلبه دکنیان ظاهر  
 میشد شیر بیشه و غنا دلیر خان خود را چون فیل دمان می رساند  
 اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی راجه پوری پردازد  
 باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه مرهای مران که  
 دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهایی صفدران که دران زمگاه طعمه  
 زاف و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد در صد نفر بانام و نشان  
 هر دو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گلوله توپ و تفنگ نگریدند سیوا را  
 همراه نتهوجی و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعه پرناله  
 فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری ساخته از انجا برخاسته  
 طرف قلعه کهدلنا تعلقه خویش خود را رساند و نتهوجی را سرداران  
 بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه  
 بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبید آخر بتدرن و منصوبه  
 بار ای سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین  
 مرین بموجب وعده و خواهش سیوا رسیدن احکام حضور سیوا را  
 استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه  
 درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت  
 نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصره

بیجاپور ماند بعد روانه شدن میوا که همان عقل حل مقدسهای  
 فوج پادشاهی گشته بود در ونیم ماه دیگر در محاصره گذشت  
 محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیل آمد مخصوص از جمله  
 ده دوازده جنگ که از بهادران هر دو طرف در عالمگیر نامه بطریق  
 کارنامه بزرگان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقبله و مقاتله قابل  
 تحریر می نماید که اوائل ذی قعدة که ایام محاصره به پنج ماه  
 کشید روزی تمام دزدیان اطراف فوج پادشاهی در حالتی که  
 در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود نبره گرفتند و  
 بیست و پنج هزار سوار و پنجاه هزار پیاده بمقدار زن و باریک گول  
 توپ و تفنگ و بان و اتمام آتشبازی و سنگباری نبل رجا که از بالای  
 قلعه متصل تا سه روز و شب می آمد بر کارزار چنان چهار طرف  
 فوج را داشتند که فرصت درخاریدن و چشم و انمودن نمی داشتند و  
 هر طرف که حمله می آوردند داد تهوری میدادند خصوصاً ابوالعلا (۶)  
 نذیر بهلول خان که برادر ارابوا محمد خان بلشکر پادشاهی بدو سینه  
 دلاوریها بکار می برد هر دو بهادر شیر نبرد را علی رغم ششپنجه  
 مقابله با همدیگر انداخته بود و هر یکی می خواست حق نمک  
 قدیم و جدید بعرضه ظهور آورد و از جانب دیگر شریزه خان و صوفی  
 خان حملهای صفا را نموده شورش عظیم در لشکر راجه انداختند  
 و هیچ نمائده بود که راجه با عمدهای خود کشته و دستگیر گردد  
 درین حالت دلیر خان شیرخواست که از راجه دور واقع شده بود و

هشت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز در میان گرفته  
 راه کوسک بر انواع پادشاهی مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود  
 را بحکملة رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب  
 راجه رساند و کارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شیر  
 نبرد صف شکن با اتفاق ابوالمحمد خان دران نبرد گاه بظهور آمد و سوار  
 و پیاده بیشمار بیجاپور عاف تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی  
 خان که رستم داستان نوج خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان  
 خویش کشته و پامال هم اسپان دلوران همراه دلیر خان گشت و شکست  
 عظیم بر نوج دکنیان افتاد و فیل و اسب و پالکی و جهنمی و علم  
 زیاده از شمار بدست مردم لشکر پادشاهی آمد و تا هفت گروه تعاقب  
 نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازان  
 جمله زیاده از صد سوار از راتان یکم تا از مشهور آن دیار بودند که هر  
 کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسی خان  
 مقتول که نتوانستند بر با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر  
 راجه و دلیر خان یکصد و سی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در  
 باختند و در صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای  
 ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعدة هفت ماه سوار و اسب  
 و پیاده از تردد نیا سود و تا چهل پنجاه گروه نواح بیجاپور نام و نشان  
 گاه و علف نمائند بود و از نرسیدن رسد کار و عرصه بر هردو لشکر  
 تنگ گردید راجه و دلیر خان مصلحت دران دانستند که چند روز  
 برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن حرب و باروت و آرام گرفتن  
 لشکر متصل قصبه دهاردر که اسید بومی گاه و دانه بهمرسیدن دران

مکن بود نبرد آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایان درین ضمن  
 نگذایان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن  
 آذوقه و از کار رفتن کمانها و ریختن بره‌های تیر و کشتن دم  
 شمشیرها بجان رسیده بودند سرداران هر دو طرف برای مصالحه  
 بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المقاص فی امان الله  
 زبان بحضور امان کشادند و از آنکه فی الواقع در خزانه و کارخانجات  
 عادل شاه و راوتان صاحب لاف و کذاب سوای عیقه‌های دم  
 باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده  
 بود و ملک پایمال گردید بعد که حقیقت بمعرض رسید حکم صادر  
 گشت که دست از محاصره و مزاحمت حال عادل شاه برداشته راجه  
 خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانه حضور سازد •

الحال عیان کمیت خامه تیز رفتار را از معرکه کارزار مغلوب پای  
 قلعه بیجاپور بتخریرسوالح حضور معطوف می‌سازد که بعد که می‌وای  
 غدار از مجرا مغنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال  
 حکم فرمودند که اطراف خانه آن بد خصال چوکی نشانند آن  
 بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال مابق و حال خویش نموده  
 هراحمه کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حيله و تدبیر که  
 داند ازین مکن پر بیم برآرد فکر دیگر بخاطر ار نرسید و منصوبه  
 تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی  
 بر تدبیر رسید ابتدا در ظاهر با امرا و کنزیرام منگه طریق  
 رفیق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دکان رابطه  
 التیام را استحکام داده شقیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر برداشته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و  
 هوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و سپر بی ثابی زیاده  
 نموده صاحب فرارش گردید و باز باظهار منجبرگشتن بدرض نق و سل  
 بمددا و علاج اطبای هند می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار  
 بسر برد بعد به شهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و  
 ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام بپرهمنان و تصدق غنای خام و  
 نقد بمستحقان مسلمین و هلود کرده پتارهای کلان را بکافز گرفته  
 پر از اقسام شیرینی نموده بخانههای امرا و خانقاه نقرا می نرستاد  
 تا آنکه دوسه اسب راهوار بد و پتار شهرت ببخشیدن برهمنان چهارده  
 کرهی شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق  
 خود قرار داده بود نرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان  
 جان نثار که پاره بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم  
 عاقبت یزنی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بلای  
 پلانت خویش خوابانده حلقه مرصع طلا که در دست خود می پوشید  
 با و پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او بکلافی پارچه باریک  
 بر مرخود کشیده کڑا دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور  
 متردین اندرون و بیرون خود را بخواب و نماید و خود با بصر در  
 دو سید نشسته باشد تا فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متبررا  
 آخر روز او اخر ماه صفر سنة مذکور از مستقر الخلافت اکبر آباد برآمده  
 خود را با سپان رساند و از انجا پتفاوت دو پهر بقصبه متبررا رسیده در انجا  
 ریش و برت تراشیده خاکستر بر روی خود و بسر مالیده مع قدسی  
 جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان



بنده بودند از آب معبر غیر مشهور جمعا گذشته راه بنارس اختیار نمود و باتفاق هرگاهای تیز رفتار دکن که بتغیر لباس و صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشه آنها است در شبهای تاریکی مسافت می نمود و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب دهنیهای خالی نموده از آن پر کرده با خود برداشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج بهر هرگاه دکن که بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رسانند که هیوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چونکی اطراف خانه او نشسته باز هرگاه که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمیهای کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیوا خوابیده و کوزه دشت اواز زیر بارچه یگانه باریکه پیدامت کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرگاه التماس نموده اگر میوا تا حال چهل بلکه پنجاه کروه راه طی نموده باشد مرا داخل کشتنیا نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که نزار نمودن آن مکار بثبوت پیوست برام سنگه و کوتوال اعراض فرموده بکمان و شهرت آنکه بساخت کنور رام سنگه برپن جرات اقدام نموده اورا بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برداران اطراف دکن و جانب شرقی و شمالی مع احکام بنام صوبه داران و فرجداران بروند که هرجا از آن بدنام گریز یا اطلاع یابند مقید ساخته روانه حضور سازند و راجه جیسنگه که در همان ایام از مهم بیجاپور فراغ حاصل نموده بشخصه بنیاد رحیده بود فرمان رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار تقهوجی خویش اورا صفید

ساخته روانه حضور سازد بعده بجهت و جوی آن مرغ از قفس  
بجسته پردازد و نگذارد که او جانی قرار و جمعیت تواند گرفت چون  
گمان نواز او طرف دکن براه احمد آباد و برار زیاده بود ابتدا  
بتأکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده بهمه  
صوبجات تعیین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آن غدار  
مرحله پدما گشته بود بتغارت چهار پنجروز بلکه بعد انتضای هفته  
رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چندان استعجال درزیده  
بود که هیچ شاطر و هرکاره سریع السیر بار نمی توانست رسید اما  
چون سببها پسر او در صغر من با او همراه بود و بتصدیع تمام او را  
تا بیکمی از معمورهای اله آباد رساند بعده چون در پسر طاقت  
راه رفتن زیادت در خانه یکی از برهمنان کبکلس نام که از جمله  
زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن سیوا رابطه  
یکچهرتی داشتند نگاه داشته قدری اشرفی و هون دار داده سفارش  
نمود که ناخط دست خودم بنورسد از خود جدا نسازی و در صورتیکه  
خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مخداری و از اینجا  
سمت بنارس روانه گردید باقی ذکر او انشاء الله تعالی بر محل  
بگزارش خواهد آمد \*

درینولا چون خبرهای ناخوش از طرف شاه ایران بسبب  
ناموائت با تربیت خان ایلچی و روانه شدن ایلچی بخفت  
و ناخوشی و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنه عوام  
از نوشته تجار و زبان مهربان انتشار یافت و خلد مکل بتقاضای  
مصلحت از مستقر الخلافت بدار الخلافت متوجه شدند همینکه داخل

قلعه شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بمعرض رسید اگرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام پنجش انجام هرچه بثبوت پیوسته خلاف ایلیچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم کاردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران او را مخاطب به جان عالم ساخته دوبار بخانه او آمده نسبت بهمه ایلیچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبه پا از دائره سلوک بیرون گذاشت که باعث نهایت بیدمانگی شاه و خفت خود گردید محبت و الفت موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر کشی هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید پای اعتراض آمد و بکمی منصب معاطب و از مجرا مفرج ساختند در همین آران خبر حرکت شاه عباس از عراق بالشکر گران و توپخانه سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاظم پادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایه نداد انقاد عجمه پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و توپخانه عمد آتار و پیاده بیست هزار مرخص ساختند پنج لک روپیه نقد و سه لک و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سوابی انعامات دیگر وقت رخصت پیداشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور پادشاه زاده برآمد و خود نیز بقصد سرانجام سفر مهم پرداخته حکم طلب امرای و مویدات و

تیارى کار خانجرات فرموده جایجا گز بردار تعیین نمودند \*

درین اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف  
عبد القوي رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوي که از  
فضلاي مشهور استاد پادشاه بود بعد جالس در کمال قرب بمراتب  
پنج هزارى رسانده مخاطب با اعتماد خان ساخته در خلوت حکم  
نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدین و راستی و صلاح و تقوی  
موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمه ارکان  
سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمه خیر گفتن و فیض رسانی  
املا زبان نزد پادشاه آشنائی ساخت و دیگر از سختی سلوک مطعون  
عالمی بود و در همان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشه  
ایران گفته میشد و آن گروه که در تهری و شجاعت و سر کلمه زدن  
بامیران نامی آن ولایت و بزور از آنها زر گرفتن و در بزم و عیاشی  
صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور از  
کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافه گردید  
و امراي ایران هرکه بر وضع او اطلاع داشت رعایت بحال او می  
نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغی بارود  
و سرود مبلغان صرف می آورد هرکارها حقیقت او بعرض  
رساندند و ظاهر ساختند که مایه مداخل او که بحال فقیری چنان  
اوقات بسر می برد در ظاهر معلوم نیست و بکیمیا گری و پیشه  
دزدی زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهری و شجاعت  
آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر میناید حضرت  
خلد مکان برو گمان جاسوس شاه ایران برده بگوئوال فرمودند که او را

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آرند کوتاهی سخن  
 بسعی بسیار او را دستگیر ساخته طرق در گردن و زنجیر در پانده ساخته  
 هر دو دست او را در چوب گرفته سرپا مسلسل آورده روز دیوان  
 امتاده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حال او بهتر از  
 اعتماد خان دیگر را ندانستند باز حکم فرمودند که بخانه خود برده  
 در خلوت از بوعده و وعید حقیقت و نفس الامر از استفسار نمایند  
 اعتماد خان بخانه آورده در خلوت او را نزد خود طلبیده گفت اگر  
 جان خویش را عزیز میداری براستی حقیقت بمعرض اظهار ببار  
 او در جواب گفت فقیر میاج گدا پسته ام فائده نه بخشید و اعتماد  
 خان زبان بتهدید کشاد آن گرفتار پنجه اجل چون دانست که  
 به هیچ وجه رهائی نیست و راستی مقرر بمقبول نمی افتد التماس  
 نموده که اگر جان بخشی نمایند در گوش نواب حقیقت واقعی اظهار  
 می سازم هر چند که دماغ اعتماد خان برداشت آن نداشت که در  
 گوش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار مافون  
 ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان ته کرده بطول و عرض  
 نیم درعه یکسر می انداختند و بالای آن نیمچه شمشیری گذاشته  
 بود با وجود هر دو دست او چنان در بند گرفته بود که هیچ عضو او  
 سولی انگشتان پنجه قادر بر حرکت نبود وقت خم شدن و خرد  
 را نزد گوش او رساندن بجلدی و چابکی تمام بمهر انگشتان شمشیر  
 از بالای مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر بستر  
 او رساند که مجال آه کشیدن نیاقت و آن قاتل بد فرجام را نیکو  
 پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقید گردیدن آن فلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموم گردیده اما آنچه مهرور اوراق از دفقای او شنیده بود بقیه قلم آورد - بهر حال بادشاه ذوالاقبال در تهیه و فکر برآمدن بود که از واقعه ملتان و قذرها خبر واقعه شاه عباس بفرض رسید نسخ عزیمت آن مهم نمودند \*

باز بنذکار احوال راجه جی سنگه می برد از که بموجب حکم دامت از تاخت و محاصره ملات و قلعه بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او قلعه های مفتوحه از هجوم نگذایان و عدم ذخیره بدست قلعه داران ماندن متعذر است مصلحت دران دانست که قلعه را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود با خود گرفته باقی را بتاراج سپاده داده و آتش زده بوج و بارهای که لائق مسمار نمودن بود از پا در آورده از آنجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر فرار نمودن سیوا و مقید ساختن و روانه نمودن نتهوجی رسید و راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانه حضور نمود - دلیر خان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانه حضور گردیده بود بعد از عبور آب نرینا حکم مهم و گوشمال دادن زمیندار چانده بدو رسید بعد و روز حکم بارندوبله خان و راجه سجان سنگه و راجه بهار و قادر داک خان و زبردست خان و آتش خان و برقنداز خان روانه سمت برار و ملک چانده گردید - و ایرج خان صوبه دار برار مع فوجداران نواح نیز رفاعت نمود چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان بمیلان آورد - دایرخان  
فرستاده های او را استمالات نموده موافق ادعای او بشروط ملازمت و  
قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهی سخن زمیندار  
مذکور کمربند منبت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون  
مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفی و پنج لک روپیہ بطریق  
شکرانہ عفو تقصیرات برای پادشاه و هزار اشرفی و دو هزار روپیہ  
نذر و ضیانت دایرخان ملاقات نمود. دایرخان جهت مقرر نمودن  
پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت  
نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوی بسیار قرار یافت که  
یک کرور روپیہ جرمانه سابق و شکرانہ حال از نقد و جنس دراز مدت  
دو ماه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیہ مقربی در سرکار عائد می ساخته  
باشد و پنج لک روپیہ به دایرخان توافع نماید و چار دیواری که  
بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعه ارک  
زبان زند سازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را برای وصول زر پیشکش  
حال و مسمار نمودن حصار شهر بنده و برج و باره و عمارت حاکم نشین  
زمیندار تعیین نمود و مقبره ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاری  
نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ  
هفتاد و هفت لک روپیہ بوصول آورده مصحوب زمین العابدین دیوان  
برهان پور که از بندگان های روشناس والا شاهی بود روانه حضور  
ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت و جیفه و شمشیر مرصع  
و قیل برای زمیندار از حضور رسید و برای وصول باقی تعهد و ضامن  
معتبر گرفته ملهاری را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیندار دیوگده که بسرحد چانده متصل است گردید و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه برقرار ساخته و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبری ماری راجه جی سنگه مشرف برهلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق بالاگهات انتشار یافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجدداً مع فرمان صوبه داری دکن بنام دلیر خان رسید و برای وصول باقی پیشکش هر دو زمیندار داد خان را گذاشته روانه خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید بعده که تبهوجی خویش سیوا همراه گرز بردار و کسان راجه جی سنگه بحضور رسید حکم شد که با احتیاط مسلسل نگاه دارند تبهوجی خلاصی خون را در قبول اسلام ببنفاق دانسته بواسطت مقرران حضور بمعرض رسالت حضرت خلد مکان برغبیت تمام التماس اوزا مقرون باجابت نموده تلقین کلمه فرموده سه هزاری دو هزار سوار بخطاب محمد قلی خان منصب اوزا بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده بدکن رفت بار دیگر مرته شده قابو یافته خون را نزد سیوای مردون چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و نسخه ها از بظهور آمد که تا حال در صوبت دکن روز افزون است •

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق

سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور سابق صوبه دار دکن نموده پنجه هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد



مرحمت نموده از اصل و اضافه بیست هزاروی دوازده هزار سوار  
که بر آردی پانزده هزار سوار باشد سرتنزار ساخته مع کومکین  
مرخص ساختند - درین ضمن بعض رسیده که راجه جی سنگه باجل  
طبعی درگذشت \*

چون حقیقت مرکشی و نساد افغانان یوسف زئی معروض  
گردید فرمان تنبیه آن جماعه بدنام بنام میروخان صوبه دار کابل  
و کامل خان فوجدار اژگ و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق  
در استیصال آن جماعه بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار  
کمال صوبه دار نگشیده با جمعیت خود برای تنبیه آن مفسدان  
بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمده تدبیرات  
وای صائب محاربات عظیم و ترددات نمایان که بتحریر تفصیل آن  
قسمی پردازد بکار برده کارزارهای صعب که چندین هزار افغانان  
کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیاده پادشاهی بکار آمدند  
ورداد - باوجود فراهم آمدن چهل بلجاء هزار سوار و پیاده افغانان که  
مکرر نوح کشی بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میروخان  
که با چهار پنج هزار سوار بروقت بمده رسید و از وزیر رفعت  
کامل خان ترده بستانه بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعی  
دادند از جمله افغانان مقتول کله دوهزار و چهار صد افغان  
بمضور رسید و کله مینار فرمودند - معینا افغانان جهالت کیش از  
طریقه مفسدی خویش باز نیامده در راه زنی دمفسدی و مردم آزاری  
زیاده از سابق می کوشیدند و فریاد شورش آنها می رسید بنابران  
محمد امین خان بخشی را که صوبه داری لاهور ضمیمه بخشگیری

حضور نیز داشت وسطی قعدۀ سنه مذکور موبه دار کابل نمود برای  
 تنذیه آن گروه شقاوت پرور و مرخص فرمودند سه هزار سوار بیاد شاهزاده  
 محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده هزار و هشت هزار سوار  
 نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته  
 بود منصب هفت هزار و سه هزار سوار و علم و تقاضا سرجمت  
 فرمودند - از پادشاهزاده ها که بدون خدمت در صغر سنی منصب  
 یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را  
 که بسبب فرار سیوا بی منصب ساخته پیاپی اعتراض آورده بودند  
 بعطای خلعت ماتمی پدر و بھائی منصب چهار هزار و چهار  
 هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی  
 خالصه از تغییر رای اعلیٰ چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان  
 بخشی دکن و دیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسم خان  
 که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشیدگرمی دکن مامور گردید  
 و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانه بیدشکس چانده بحضور  
 رسیده بود ب خطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت  
 نموده مرخص فرمودند \*

از عرضداشت زمیندار تبت بعرض رسید که عبد الله خان  
 والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله  
 و شرف اندرزی ملازمت بکمال بی سرو سانی بآن حدود  
 رسیده و معدومی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد  
 اسحاق نام را مهماندن مقرر نموده با بعضی سرافرام ضروری باستقبال  
 او روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسب با سز میفا

و طلا و ساده و در زنجیر فیل با سار نقره و خنجر و شمشیر مرصع  
 و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روبیه  
 نقد بر خزانه کشمیر تنخواه نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد  
 امین خان که بلاهور تعلقه صوبه خود رفته بود حکم رفت که  
 تا رسیدن عبدالله خان توقف ورزیده در تقدیم خیانت او کوشیده  
 پنجاه هزار روبیه از خزانه لاهور رساند و در همه باب بمهمانداری  
 او پردازد - و جایجا بحکم و فرجداران احکام سرانجام دادن  
 مستحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازی و مسافر پروری صادر  
 گردید - بعده که نزدیک دار الخلافت رسید جعفر خان را با اسد  
 خان باستقبال مامور نمودند و بمنزله تمام در عبادت خانه طلبیده  
 ملاقات نموده نزد خود نشاندند کلمات فرحت افزا بمیان آورده در  
 تسلی او کوشیده حوایی رستم خان را برای ماندن او مقور کرده  
 تمام سرانجام ضروری موجود نموده فرون آوردند - و تا هشت ماه  
 نگذاشته طریقه مهمان نوازی را کار فرموده بموجب خواهش  
 مهمان سرانجام ده کعبه الله خاطر خواه مهیا ساخته مهمان  
 دار همراه داده بودند بدرسورت ساختند و بحکم بندر نیز در تقدیم  
 خدمتگاری و مهمانداری احکام صادر نمودند - از ابتدای ورود لغایت  
 رخصت ده لک روبیه رعایت و صرف مهمان پروری بعمل آمد -  
 برضویز منیر مطاعه کفندگان ظاهر باد که لغایت سال دهم  
 جلوس احوال پادشاه خالد آرامگاه عالمگیر از روی تالیف غفران  
 پناه محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین مشهور بهوزا امینا که  
 از مستعدان عورتی ایران بود و دیگر مولفان که قریب هفده

هزار بیست کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار  
بیست نمیرسد مع هذا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان ازادی  
اطناب و نامربوطی کلام گردد و بعضی سوانح خلاف نسخه دیگر  
مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئی آن چشم پوشی نموده  
معاف دارند \*

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه

بیست و یکم که دران ضمنا قید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضای ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن  
پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص  
مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال مهم دکن را مبعلا بلا  
تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده  
و بندراین احوال چند سال عشر ثانی و ثالث را مجمل نوشته  
تاریخی که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دران درج باشد  
دیده و یابنده نشد لهذا از سنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک  
جلوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم دانی عشر ثانی  
حضرت خلد مکانی تواند پرداخت سر رشته بدست نقواند آورد  
اما بعده که بسعی و تفحص تمام هر آنچه توانست مقدمات عمده  
لائق تحریر از روی دفتر وقائع و زبانی راویان ثقة و بعضی محرمان و  
مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی  
بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سی  
چهل سال برای العین مشاهده نموده بصندوق حانظه سپرده بود بقید  
قلم در آورد - چون مسموع گردید که بنذر ابن داس بهادر شاهي که

مدت در ایام پادشاهزادگی متصدی حضرت شاه عالم بود تاریخی  
تالیف نموده در آن سوانح سی و چند سال را باحاطه بیان درآورده است  
از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهم رسانیدن آن تاریخ  
نهایت تمحّص بکار برد - بعده که بسعی بسیار آن نسخه را بدست  
آورده بامید آنکه از خرمن اندوخته او خوشه چینی نماید از روی  
غور من اوله الی آخره به مطالعه در آورد - نصف آنچه را تم حرف  
جمع ساخته درین اوراق باحاطه بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال  
در خدمت ارباب دانش و سخن سلیمان گنج معانی التماس  
دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحی قصور بنظر آید یا بر  
اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روی تاریخ و  
روای دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی  
عیب پوشی معذور شناسند \*

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان  
خامه صدق مقال میدهد روز بروز در اجوای امور شرعی و پاس  
اورام و مناهی الهی بمرتبه تقدید می نمود که متصل هم احکام  
برای منع اخذ راه داری و پانداری و غیره که لکها حاصل آن  
هر سال در سرکار واصل میگردد و بر انداختن رواج مسکرات  
و خرابات خانها و اجتماع جاتوه که هر سال در روز و تاریخ معین  
در معبد خانهای هفوف زن و مرد زناده از اندازه شمار هر قوم  
فراهم می آمدند و لکها مال بخرد و فروخت میرسید و مبلغ کای  
محصول آن در هر صوبه داخل خزانه می شد صادر میفرمودند -  
و کانونان و قوالان بانام نشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلانان و قوالان بازحمام و غوغای تمام فراهم آمده جنازه با شان تمام ترتیب داده پیش و پس جنازه نوحه کنان از پای جهروکه درس گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلانان التماس نمودند که رگ مرده می بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا از او بزیاید •

در زمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکه درس مقرب بود که پادشاهان باوجود عارضه بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بر دریای حمای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته بودند هر از جهروکه بر می آوردند سوی امرای سپهری آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هفتاد بودند بدرستی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکه درس نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آذرا نیز از جمله ممنوعات و نامشروع دانسته در پای جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن از حمام فرمودند در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار السور برهان بود بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعی از مردم محله احدی پوره و کهرکی پوره از قدیم میان هم عداوت همچشمی داشتند و مردم احدی پوره هر سال وقت بر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهرکی پوره بلکه اکثم •

بر مردم محله دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد هزار نره پوش و بند و قچی بسیار همراه تابوت وقت گشت بر می آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم کهزکی پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هر چند که مردم کهزکی پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدی پوره محفوظ دارند مردم احدی پوره از غرور جهالت و بسیاری جمعیت مکرر سر راه تابوت کهزکی پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشاگران بسیار فراهم آمد و زفات مردم کهزکی پوره نمودند و آنقدر مردم بواهی مدد طرف کهزکی پوره بودند و بام دکانها سرار شدند که یک سقال برخانه هیچ احدی از دکان دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدی پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمی گردیدند و چهل پنجاه هزار روبیه را مردارید و دیگر اقمشته تابوت و شد های حدی پوره بقاراج رفت. بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت بر آوردن در همه سوچات برنگارند \*

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قون ثانی شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکی از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازی یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده دورکاب و پای تخت حاضر می بود و منجمین را جزو مصالح رکاب و دفتر دیوانی دانسته داخل بند های پادشاهی بر شناس نوک می نمودند و برای تحقیق فصول اربعه و سر رشته حساب ماهی شمسی و تذکرات قیول جاگیرداران و نقدی احدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را موقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار  
ساعت از روی تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن برانداختند  
اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسی که مقرران  
از روی تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدین تقویم حساب  
طلب تنخواه جاری نمی تواند نمود فرمودند از روی \*

• یدت •

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است • ال کط و کط لیل شهر کونه است  
سر رشته ماههای شمسی نگاه دارند اگر چه از آن سال مقرران در اثر از روی  
لا واسجانیتری نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقویم حساب  
تحويل آفتاب راست آید و در غره شمسی تفاوت راه نیابد محالست  
چرا که موافق قاعدۀ منجمان اگر کعبه قبل از وقت زوال تحويل شود  
آن روز را غره حساب می نمایند و در صورت آنکه اگر عشر و شید ساعت  
زمانی از وقت زوال گذشته تحويل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میگردند  
و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقویم ثبت  
می گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهایی این عهد  
میگذرد لهذا آنچه مقرر ادراک از روی دفتر دیوانی صورت دگر  
و الخلافت و امرای صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جای اختلاف  
وت دوسه روز تا ده و ده روز از روی استخراج منجمان بنظر آمد  
و بمروار ایام تفاوت راه یافته اگر محاسبان نکته سلخ که از سال و ماه  
شمسی و قمری اطلاع دارند آن تفاوت را از روی غور حساب نمایند  
رای ارباب طلب منصبداران که بعد سرگردانی سالها تنخواه می  
یابند مبلغ کلی علاوه نقصان ایام گذشته می شود و قضات را در



امور ملکی و مقدمات جزئی و کلی چنان مستقل ساختند کہ باعث رشک و حسد امیران عمدہ صاحب مدار سلطنت گردید چنانچہ قاضی عبد الوہاب احمد آبادی کہ قاضی القضاات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بہم رساند کہ ہمہ امرای با نام و نشان از و ملاحظہ حفظ آبروی خود داشتند و مہابت خان ثانی کہ در زیادہ سری و گستاخی در خدمت بادشاہ سر آمد روزگار خود را میگزفت ہمیشہ در فکر خفت رساندن بقاضی بود چنانچہ از راوی ثقہ و صحیرمان خاندان قاضی مسموع گردید کہ در ایامی کہ مہابت خان بمہم دکن مامور گردیدہ از حضور مہمخص گشتہ برآمد بدو روزها مدت مقام نمودہ التماس درخواست مساعدت زیادہ از مرضی بادشاہ ہمیان آوردہ بود درین ضمن خبر بار رساندند کہ سہ چہار لک روپیہ را جواہر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضی ہمراہ مال تجارت بیویاریان احمد آباد بر آمدہ داخل قائلہ شدہ بعد تحقیق فرمودن ہمہ را کشیدہ آوردند و همان روز بسپاہ تقسیم نمودہ داد بعدہ کہ بعرض بادشاہ رسید و پای تحقیقات ہمیان آمد مہابت خان پیغام نمود کہ مال سوداگر از راہ انظار بطریق قرض گرفتہ ام کہ با مذاہع آن تجویز قاضی ادا سازم و قاضی درین باب سوائی اثمان مصلحت کار ندانستہ کاوش ہمیان نیاورد - روزی از نوشتہ اخبار نویسان دکن شوخی و فساد زبان سیوای مردود بعرض بادشاہ رسید و تجویز رخصت مہابت خان درمیان بود بادشاہ در جعفر خان و مہابت خان نمودہ فرمودند کہ این کانر بچہ بسیار پا از حد بدین گذاشتہ فکر استیصال این نمودن ضرور است مہابت خان

جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعیین لشکر نیست اعلام  
فی کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر  
خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات لغو  
سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد \*

الحال چند کلمه از احوال سیوی خصران مآل که بعد فرار از  
حضور کار آن بد سگال بکجا رسیدن بزبان قلم میدهد که بعد که آن  
کافر محیل از متهرات تغییر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه  
هذبها پسر خورده سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکارها و دیگر  
وابستهها که همه خاکستر به رو مایده خودها را بصورت فقیران هنوز  
ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدری از  
اشرفی و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که صجوف  
ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدری زیر کفشهای کهنه  
دوخته سه فرقه مختلف الوضع بپراگي و گسائین و اداسی  
شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیدما گردیدند  
و یکدانه الماس بیش قیمت با چند دانه یاقوت در موم گرفته  
در رخت پوشش هرکارها درخته و در دهن بعضی همراهان داده  
طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلی نام فوجدار  
آنجا از نوشته وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار  
سیوا و تعیین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن  
خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقید  
سازند و پای تفتیش در میان آورد و یک روز و یک شب همه  
آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دوم

دوباس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار  
 رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانه الماس و یاقوت بیش  
 قیمت که از لک رویه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانی  
 که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستی یا سر مرا بریده  
 ارسال داری و این هر دو سنگ بی بها برای تو نمائد اینک من و  
 این سر من و الا دست از ما سرگشتگان وادی ضلالت بردار -  
 عای قلی سودای نقد را برامید نسیم مجرا که آخر چه نقش  
 در روی کار آید اختیار نموده آن هر دو سنگ بیبها را ازو گرفته صبح  
 آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست از همه فقیران و مسانین برداشت  
 و سیوا خلاصی خود را عمر دربار یافتن دانسته چون صبحی که  
 بقص آمده نجات یابد از دام فوجدار بسته مرحله پیدای سمت  
 بنارس گردید - بعده که باله آبک رسید اگرچه خود در جلد روی و  
 پیداه رفتن گرو از شاطران می برد اما سنبها که پسر خود سال همراه  
 آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پای او گردید لهذا کبکلس  
 نام برهن که پوهت موزدنی جد و آبای او که وقتی به بنارس  
 آمده بودند گفته می شد و ضابطه است که هنوز صاحب اسم و رسم  
 بر مکانی که رسیدند خط بمهر خود به برهن که خدمت میداند  
 نوشته میدهند او را پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرافی  
 حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود  
 رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خود گرفته براهی و قسمی  
 که بنویسم خود را بمن خواهی رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم  
 اما با اختیار و خواهش پسر و نوشته مادر او زنه از حرکت از جای خود

نعمانی و برهن معتمد قدیمی خود را که بهسبب او کیکلس را بهمروسانده بود باخرچ چندساله همراه سنبها گذاشته راه بنارس اختیار نمود قضارا روزی که داخل بنارس شد و صبح آن برای غسل و اوزمی که هنوز بجامی آرند دوگهزی شب مانده بکنار دریا رفت هنوز از ریش تراشی و شست و شوی بدن فارغ نشده بود و اثر تاریکی بود که شورو غوغای خبر گریختن سیوا از حضور و رسیدن گرز برداران و مدای گرفت و گیر بلند گردید \*

در ایامی که محرز سوانح در بندر سورت بود بانها نام زناردار طبیب پیشه نقل می نمود که چون در قوم ما ضابطه است که برای تحصیل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بی سز و مایه از دور و نزدیک بنارس رفته یکی از برهمنان آنجا را استاد خود قرار میدهند و نزد او درس میخوانند و صبح و شام از طرف استاد خود کنار آب گنگ رفته موافق دایمی که مقرر است مردمی را که برای غسل می آیند بدستور و آئین مقرب خدمت می نمایند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خیانت نزد استاد خود می برند و خرچ خوراک و پوشاک شاگردان بر ذمه استاد است که بقدر کفاف ضرور خبر می گیرند من به بنارس رفته مدت سه چهار سال خدمت یکی از برهمنان می نمودم و هرچه کنار دریا بدستور دیگران بهم میرواندم در خدمت استاد میبردیم و او بسیار به تنگی و سختی خبر قوت من میگرفت تا آنکه روزی که هنوز اثر تاریکی بود کنار آب بدستور هر روز رفته شخصی دست مرا گرفته مشتکی پر از جواهر و اشرفی و هون بدست من داده

گفت مشیت را را مکن و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از خوشوقتی در جامه ننگینده نظر مجمل بران انداختم سوای جواهر و اشرفی بنظر نیامده و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغای گرفت و گبر و رسیدن گرز برداران برای سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت او می نمودم در طرقة العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنص جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر سورت رساندم حوایی ملکی که دارم از همان زر است \*

القصة سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پرازنراکم اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سوای بیوپاری قوی و قاصدان تردد دشوار است بتغیر رضع هر جا که میرسید خود را و همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد عبد الله قطب الملك بحیدر آباد رسید و باقسانه و افسونهای مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفته حوهای او گشته از آنکه چند قلعه سرحدی قطب شاهیه بتصرف عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیری شهرت تمام داشت با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه من فوج و مصالح قلعه گیری بدهند قلعه که بتصرف بیجاپوری رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حواله منصوبان شما ~~م~~ همراه من باشند خواهم نمود و سوای قلعه های شما چند قلعه من

که بتصرف منسوبان عالمگیر بادشاه رفته هرچه بمدد و کومک مصالح  
 شما باز بتصرف خود آرم در ادای حق احسان شما خود را معاف  
 نخواهم داشت و باتی عمر خود را از جمله بند های دستگرفته و  
 غلام زر خریدۀ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت  
 بیایی و افعال آن عیار پیشۀ بدسگال نموده جمعیت شایسته با  
 مصالح قلعه گیری و چند نفر قابل قلعه داری را سرفوج قرار داده  
 سفارش اطاعت و رفاقت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته  
 بپای هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن قلعه گیری  
 ید بیضا داشت در محاصره ایام معدود به تسخیر و تصرف در می  
 آورد و منصوبان عبد الله شاه را که برای قلعه سپردن و قلعه دار  
 ساختن همراه گرفته بود باتسام چرب زبانی که فی الحال شما باتزی  
 مزید به ازین قلعه دیگر بشما خواهم سپرد امیدوار ساخته بر عایت نقد  
 و جنس که از ان قلاع بدست می آمد فریفته بر سر قلعه دیگر می برد  
 تا آنکه ستاره و پر ناله و غیره ده دوازده قلعه نامی مشهور بلجاپوری  
 را که سالها بخروج لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف  
 خود آورد و به تسخیر قلعه راجگده و غیره که از سعی راجه جیسنگه  
 و دلیر خان و دیگر بند های پادشاهی که خود کلید های آنها را  
 سپرده بود بر همه دست یافته یک دو قلعه حواله نوکران عبد الله  
 شاه نموده مرخص ساخت - و بقول مشهور و روایت زبانی مردم  
 حیدر آباد در سنه اول یا دوم فرمان روائی ابو الحسن سیوا  
 بحیدر آباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نزد ایله قریبی باخت -  
 القصه بعد فراغ قلعه گیری بدستور سابق در قلعه راجگده مستقل

گردید و از سرنو علم طغیان بر انراخته در ایامی که هنوز حصار شهر  
 پناه بذر سورت بنا گذاشته نشده بود در بذر مذکور تاخت آورده  
 آن قدر زر نقد و طلا و نقره غیر مسکوک و قماش کشمیر و احمد آباد  
 و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندوی بانام و نشان و مسلمین  
 آبرو طلب دستگیر نموده بود که روزها نقد و جنس مجموع بدست  
 آن کافرید سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند  
 که قلعه شهر پناه اطراف بذر سورت بسازند و دایره خان و خان جهان  
 پهلدار برای تنبیه آن بدمثال با فوج و سواران کار طلب مبارز پیشه دیگر  
 تعیین گردیدند - گریند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچی و عربی فراهم  
 آورده بود که هر جا فوج تعیین می نمود بیشتر سواران بازگیری  
 خود او بودند و از سرنو قلعهها که سابق در دریا احداث نموده بود  
 بنعمیر آن پرداخته کشتیهای جنگی ساخته دریای قلعهها نگاهداشته  
 شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت و کعبه الله نمود - بعده  
 خاطر از بندر بست اطراف قلعه راجکده که ملجای قدیم اربو جمع  
 ساخته بدین فکر افتاد که مکن و کوه قلب تراز راجکده برای  
 ماندن خود بهمرساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری  
 که در رفعت بآسمان همسری می نمود و از پای دامن کوه تا سر  
 قلعه آن که تیغه آن بناف چرچ زمردی نام رسیده بود سه کوه  
 ارتفاع داشت و بیست و چهار کوه از انجا دریای شور واقع شده و  
 شعبه دریا از پای دامن کوه هفت کوه می شمردند و اطراف آن طرف  
 راه بندر سورت که ده دوازده کوه راه منزل برای خشکی واقع شده و  
 راجکده از انجا چهار پنج منزل است و کوههای سر بفلک کشیده دشوار گذار

بسیار قلب در راه دارد پنجمه متصل باران دران سرزمین میباشد  
و تعلق بکوکن نظام الملکی دارد اختیار نموده بتعمیر و همارت آن قلعه  
پرداخت و دروازه و برج و باره در کمال قلبی قرار داده ترک ماندن  
را چگذه نموده قلعه راهبری را ملجا زجای ماندن خود مقرر ساخت  
از بعد تیار شدن قلعه و نصب نمودن توپها و مسدود ساختن راه تیره  
اطراف که همان یک راه قلب گذاشت روزی مجمعی ساخته خریطه  
زر و کره طلای صدهون در میدان گذاشته فرمود که منادی نمایند که  
هر که سوای راهی که مقرر نموده شد به راهی دیگر بالای قلعه بلا مدد  
زین و کمند مع نشان رود بدو آن زر و کره طلا بخشیده شود یکی از قوم  
دهیز آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالای کوه مع  
نشان رفته نشان نصب نموده بیدایم بعده که آن دهیز با نشان بالای  
قلعه آن کوه رفته نشان نصب نموده بجای فرود آمده آداب دعا  
و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطه زر مع کره طلا باز بدهند  
و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهی که آن دهیز بالا  
رفته بود آنرا بند سازند چون راهبری ابتداء اطراف آن تعلق بکوکن  
نظام الملکی داشت بعده که ملک او را و بعضی تعلقه بیجاپوری را  
صاحب قران ثانی متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان شدند  
عوض ملک تازه بتصرف آمده بیجاپور را به کوکن نظام الملک  
عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان  
از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعه دندا را چپوری  
که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکی است حاکم  
قشین او بود و باز قلعه جزیره که برآپوی جزیره اندرون دریای



شور بتفاوت گوله رس از دندا راجپوری در کمال استحکام واقع شده بود که هرگاه غلبه غنیم دران نواح رو میداد فرجدار آنها پناه بدانجا می برد بعده که سیوا راهبری را که از دندا راجپوری نیست کرده مسامت داشت حاکم نشین و جای ماندن خود مقرر نموده هفت قلعه خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندا راجپوری گماشت - فتح خان از ملاحظه غلبه سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعه جزیره اندرون آب برد و سیوا بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه برفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیدی خیریت نام سه غلام حبشی فتح خان داشت که باز همراه هر کدام ده ده غلام حبشی سپاهی تربیت کرده آنها بودند و اختیار بندریست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها بود هر سه غلام حبشی بر غلبه غنیم و اراده فتح خان که می خواهد قلعه جزیره را حواله سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند که در صورت رفتن قلعه جزیره بتصرف کافران خدا داند بر سرمایان چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نمود، مقید سازیم و سیدی سنبل را بسرداری و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را شامل کرده زنجیر دریا انداخته حقیقت بعادل شاه بیجاپوری معروض داشتند و بخدمت خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدعای

بندگي درگاه پادشاه و طلب کومک از راه بندر سورت و دريا  
 پيمان آردند. از نزد خان جهان بهادر جواب عنايت آميز با تجويز  
 منصب چهار صدی دود سوار براي سیدی سنبل و سه صدی صد  
 سوار براي سیدی یاقوت و دو صدی صد سوار براي سیدی خيريت  
 مع خلعت و پنجهزار روپيه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سير  
 حاصل نواح بندر سورت رسيد و سیدی سنبل از رسيدن منصب  
 و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بر دفع شر  
 سيواي مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمير طلب شده بودند  
 شروع بمرومت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگي  
 ديگر بقصد دريا نوردی نمودند و شدي تاخست بر کشتیهای قلعه  
 دندا راجپوري آورده با دود نفر خلاصيه و پيادههای جنگي که  
 مصالح کشتي و تردد روی دريا بودند بدست آورد از انجمله صد  
 نفر که از قوم مرهته و تزه منصوب کرده سيوا بودند سنگ بر پای  
 آنها بسته فرق بحر فنا ساختند و از ان روز عداوت شديد ميان  
 حبشيه و سيوا بهمرسيد و سيوا چهل پنجاه کشتي جنگي ترتيب  
 باستحکام قاعه قابه و گذیری که از جمله قلعههای نواحداث آن  
 مردود بر روی دريا بود پرداخته در فکر تسخير قلعه جزيره و دستگیر  
 ساختن حبشيه افتاد و گاه گاه ميان فريقين بر روی دريا جنگ  
 واقع مي شد و اکثر حبشيه غالب مي آمدند تا آنکه سیدی  
 سنبل بپايه نهصدی رسیده و ديعت حيات نمود و وقت مردن  
 سیدی یاقوت را قائم مقام خود ساخته ديگر حبشيه را براي  
 اطاعت و رفاقت بلا نفاق او سفارش و وصيت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروری و آباد کاری و منصوبه بانی  
 میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهایی  
 بر از مصالح جنگی و تعمیر برج و باره قلعه و تردد دریا نورددی  
 پرداخته شب و روز مصلح و مکمل بود سیوی وقت رفتن بجای  
 ضرور و مقاربت با نسا کمر را نمی نمود - مکرر کشتیهایی غنیم را  
 بر روی دریا گرفته سر مرهته بسیار بریده به بندر سورت فرستاده  
 حقیقت بخان جهان بهادر عرضداشت می نمود واضائهای نمایان بدیم  
 برای از بلجوز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه  
 بود که قلعه دندا راجپوری را از تصرف آن ملعون بر آورد و  
 توبه های هوایی بهمرسانده بر درختها بسته وقت شب طرف  
 دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوی بدسگل بانواع  
 تدبیر برای تسخیر قلعه جزیره می کوشید و بسرداران همراه که در فن  
 قلعه کشائی ممتاز بودند یک من طلا با دیگر لوازم انعام وعده  
 می نمود تا آنکه در ایام هوایی که سیوا در مکانی که بقاصله سکره  
 از قلعه راهبری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبه دست  
 یافتن بر قلعه جزیره شب بصبیح میفرساند شبی که کفار اندرون حصار  
 دندا راجپوری هوایی بازی نموده و مست و لایعقل گشته بودند  
 سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و ایله  
 و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعین نمود  
 و خود با سی و چهل کشتی پراز مصالح پوش از طرف دریا  
 خود را بدای حصار رسانده باشاره مقورری که سیدی یاقوت و سید  
 خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

باده نایب یافتند همین که ابتداء سیدی خیریت از طرف خشکی  
 صدای یورش بلند ساخت و کفار خبر یافته بهیئت مجموعی  
 بدفع آن طرف پرداختند سیدی یاقوت با جمعی از جانبازان تهور  
 پیشه و پر دلان جان نثار بمدد کمند همت و زینهای آسمان رفعت  
 که از کشتیهای بهای حصار رسانده بودند بجلدی و چابکی تمام  
 که درین ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند  
 و بعضی از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون حصار  
 رسانده صدای بگیر و بکش بلند ساختند و در همین حال چند نفری  
 که با سردار برای وا نمودن کوته باروت خانه و بر آوردن باروت و  
 تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد  
 و جمعی که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن  
 خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدی یاقوت در جرگه جانبازان  
 داخل شهیدان گردیدند و سیدی یاقوت که لفظ خسو خسو تکیه کلام او  
 بود از مشاهده آن هنگامه که از پیچیدن دود و برخاستن فریاد هر  
 طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو  
 خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سلامت و دست و بازو  
 بر کشتن و بستن کفار بقیه النار کشانند درین حالت سیدی  
 خیریت نیز با بسیاری از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند  
 رسانده قلعه را مفتوح ساختند - مکرر سوانح که مدت دران ضلع  
 بود مکرر از زبان مردم آنجا و زبانی یاقوت خان شنیده که وقتی که  
 سقف باروت خانه باعمله و فعله آن پرید سیوا باوجود مسافت  
 بیست کروه از خواب جسته برفقا و همدان خود گفت که بقلعه

دندا راجپوری آیت رسید و جاسوسها و هرکارهایی قیروزا برای آوردن خبر تعیین نمود . از آنکه دران ایام لشکر سیوا و قوچ خانگی آن جهنمی برای تاخت اطراف بندر صورت گرفته بود و عیش هفت قلعه نظام الملکی که چهار پنج کرهی دندا راجپوری واقع شده اند همه بنصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر فقرانست رساند و سیدی یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعات تاخت آورد چون آوازه تسلط حبشیها دران ضلع زبان زد گردیده بود قلعه داران شش قلعه در تردد دوسه روز امان نخواستند قلعه را سپرده مامون گردیدند و قلعه دار یک قلعه که یامید رسیدن کرمک سیوا تا هفته جنگ نمود و بمورچال حبشیها نزدیک رسید از زن توپهایی هوائی و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرضه برو تاک آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورده سال و زنهای صاحب جمال بودند بعیدیت خود ویشرف اسلام در آورد و زنهای پیرو بدهیئت را آزاد نمود و باقی مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و ترلز در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعه و اهیری را غنیمت دانسته بفکر قلعه دیگر لیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخندست بادشاہ زاده محمد معظم صوبه دار دکن و خان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خالی برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید . باقی ذکو کرداتی که از حبشیها بظهور آمده برصحت بگزارش خواهد آمد .

الحال کلمه چند از طلبیدن سنبها که سیوا در آله آباد نزد کیکلس

زنار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی

از زبان کیکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت نوت

پسر داده بماتم او نشست و زمیداران اطراف و بعضی امرا و

راچپوتان متعینه دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند

پرنه باو نوشتند و زن سنبها که بعد بلوغ رسیده بود خواست

که سنی شود بمنّت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمی که

برای میت می باشد بجا آورد چنانچه از نوشته واقعه نگاران و

اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند ( خس

کم جهان پاک ) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها با کیکلس

از آله آباد رسید و صدای شادیانه رسیدن پسر بلند ساخت

بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده

بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از

تجسس پسر مطمئن خاطر نمی ساختم رسیدن پسر از مصافعت

دو ماه بملاحظه گرفت و گیر راه مشکل بود \*

الحال ذکر باقی آن کافر جهنمی و تردد حبشها را که در

کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح

حضور می پردازد حکم معانی محصول مال تجارت مسلمانان

یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان

و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسی که قیمت آن

از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف

شناخته زیاده ازان اگر مایه تاجر پابند محصول آن باز یافته

نمایند و مال مضاربت را اصلاً بعات محصول مزاحم نشوند باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رسانند که مسلمانان مال تجارت خود برای معای می محصول بدفعات آورده میفروشند و مال هنوز را بنام خود می نویسند و زکوة که حق کافه اقام مواثق شریعت است تلف می شود حکم فرمودند که بدستور سابق و مواثق شریعت غرافی صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنج روپیه از هفوز می گرفته باشد \*

چون حقیقت فساد و غلبه افغانان یوسف زئی سمت کابل در عمل صوبه داری سید میرخان چنانچه بوبان خامه داده متواتر بعرض میرسید و آغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خاتان میر جمله بی حصول رضای او بیای اعراض آمده بود باز نظر بر شجاعت و کار طلبی او مورد عنایات ساخته بطریق کومکی تعینات صوبه کابل نموده بودند و آغرخان بعد رسیدن به پیشاور آنقدر شمشیر زد و افغان کشی نمود که از سرهای مفسدان آن طلع و افغانان شقاوت پزوه کله مینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند - بعد از آنکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز از آغرخان تردهات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه بگزارش آمده غلبه فساد سیوای بد نزاد طرف دکن بهم بعرض می رسید مهابت خان را مع آغرخان بحضور طلبیده برای تنبیه غنیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از مهابت خان کافر کشی زیاد در دکن بر عزمه ظهور رسیدن خصوص

آغرخان آنچه در تسخیر و جنگ قلعه پهل پتنه جلدت و تهری  
 یکار برده و تردی که ابتداء همراه خان جهان بهادر کوکلتاش باز  
 در قزاقی و هرادی دلیر خان شیردل نموده اگر مفصل بزرگان  
 محمول باغراق میگردد - مجمل از جمله تردیات بگزارش می آید که  
 در یکی از محاربات که دلیر خان را با فوج مرهته اتفاق مقابله افتاد  
 چون ضابطه قوم مرهته است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعد  
 طرف جنگل و آب کنه های دشوار گذار پاکشیده از هر طرف هزارها  
 تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ می نمایند در آغاز مقابله  
 چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراه آغرخان هر اول با وجود  
 دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در  
 حمله اول آن گروه شقاوت پژوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد  
 و آن بهادر شیر نبرد دست از تعاتب برنداشت همین که مرهته فوج  
 مغلیه را از لشکر سه چهار گروه طرف خود کشیدند قریب هفت  
 هشت هزار سوار غنیمت لثیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست  
 یکارزار کشادند آغرخان از بسیاری کفار نیندیشیده مستانه خود  
 را بران انبوه زده مانند شیری که برگله گوسفند تازان هر طرف که  
 رومی آرد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبار آن تیور بختان را  
 شست و شومیداد و حملهای رستمانه می آورد بعد که عرصه بر  
 مرهته تنگ گردید و درسه سردار نامی مرهته که از راتهای مشهور  
 بودند و در فن شمشیر بازی و تهری از بکه بهادران خود را میگوشتند  
 مقابل خود آغرخان و برادر او استقامت و زبیده داد مردانگی  
 دادند آخر از ضرب شمشیر آغریه بدار الجوار پیوستند باقی رو



بهزیمت آورد شکست عظیم بر نوج غنیم افندک - درین ضمن دلیر  
خان که از بسیاری غنیمت خبر یافته بود خود را با مردم خاص رسانده  
آفرین گفت چنانچه در آخر نامه بنظم آورده • بیت •  
بهر يك از ایشان هزاران غنیم • مقابل شدند و شدند در جیم  
چنان کشته شد از غار بکسب • ندیدی زمین پرتو آفتاب  
چو دشمن بگردید عاجز جنگ • براه گریز آمده بید رنگ  
دلیر خان رسید از قفا آن زمان • بکر آفرین بر جهان بهلوان  
فی الجمله در نشان و چهری بسیار بدست آمد و تا پونه که  
مکان و ملجای اصل سیولی بد اصل است تاخته تعاقب نموده  
غنیمت بی شمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بقصر آوردند  
چنانچه تا حال نشانهای مرده که آخر خان از سرداران سیوا گرفته  
آخر خان ثانی خلف الصدق آن آخر خان بطریق نشان فتح نمایان  
بدر با خود نگاه میدارد •

القصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل  
غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان  
و دیگر سردان افغانان که از مور و ملخ زیاده فراهم آمده اتفاق نموده  
نمودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربه معب و کوشش بسیار  
که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمده  
محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهی بکار آمدند و بسیار  
افغانان نیز بقتل رسیدند هزیمت بر نوج محمد امین خان افندک  
و کار بجائی رسید که تمام بهیر و خزانه و دیار و دیگر اسباب بقاراج رفت  
و قبائل و ناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بہزار سعی محمد امین خان با جمعی زندقہ ازان تہلکہ برآمد و بعد  
گرفتہ مبلغ خطیر دیگر مہیہ خورد سال محمد امین خان را با  
ی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از علم والدہ محمد  
ن خان باصبیہ خورد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن  
راہ غیرت و خجالت نزد شوہر آمدن قبول نہ نموده ہمانجا لباس  
دادہ و کرتہ پوشیدہ بعبادت معبود پرداخت و خبر رسید ایمل خان  
بد نہاد بمرتبہ انتشار یافت کہ آن مردود دندراد سکہ دران کوهستان  
بنام خود زنہ بایمل شاہ خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبارمال  
زیاد بر خاطر پادشاہ راہ یافت و خود در سنہ اواخر شانزدہ جلوس  
رایت توجہ طرف کابل برانداشتند و از روی لطف فرمان طلب  
آفر خان از دکن بطریق ایلغار مادر فرمودند و صوبہ کابل بفدائی  
خان کرکہ مقرر نمودند \*

درین ایام آمدن اسلام خان رومی ( ۷ ) حاکم بصرہ کہ با ملاح  
آنجا پاشہ خوانند بہندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل  
می نگارد کہ بسبب نزاع خویشان و ہمچشمان بمرتبہ اختلال  
در حکومت ارثی او راہ یافت و نساہ و نزاع و تعصب بجائی رسید  
کہ چند محلہ شہر و قریات را آتش زدہ و خانہ بی شمار شرفا و  
اکابر را سوختہ از راہ یندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عذبات

( ۷ ) صاحب تذکرۃ السلاطین در ضمن سال دوازدہم مطابق

سنة ۱۰۷۹ نوشتہ کہ حسین پاشا بتاریخ پانزدہم صفر سنہ ۸۰-۱

در آفر آبک بملازمت رسیدہ خطاب اسلام خانی یافت \*

ساخته پنجه‌زاری چهار هزار سوار نموده تقاره و دیگر لوازم اسارت هندوستان عطا فرموده برای مهم دکن بطریق کوهنکی همراه لخان جهان بهادر و دلیر خان که در آن سال با بهلول خان بیجاپوری مجاریه و کارزار عظیم به میان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خاصه خواهد داد مرخص فرمودند \*

درین سال (۸) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امرای متأخرین مثل او در خوش رطبی و مبرزای منشی که ممیز بتشخیص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر ندیده و شنیده نشد - گویند روزی هندوانه کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمی باشد برای جعفر خان آوردند بعد که ازان بوده بحضور مجلس تفریق نموده قدری خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند جعفر خان گفت آری در شیرینی و شادابی و سنگدگی و بیجورمی و کلافی به ازیر، ندیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهی از وقت خوردن می آید از آنکه در کوکن فالیزی که می کارند گرد آن ریزه ماهی که در خاک آغشته کرده گذاشته می نمایند میدهند و بقوت همان ماهی فالیز بمرد میبرد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بافرین کشادند \*

قاسمی ابو الفتح نام قاضی دهار صوبه مالوا که از مستعدان

( ۸ ) صاحب تذکرة السلاطین وفات جعفر خان در سال سیزدهم

جلوس اواخر سنه ۱۰۸۰ نوشته \*

وصاحب کمالان ذیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخندست جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از آنکه شنیده بودم که او را پارچه سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی تمام بهم رسانده ببافندها داده جامه وار بپروین که دران سرزمین خوب می یافتند و برای امر به تحقیکی تیار می نمودند نه طاقه یتقید تمام با تمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامه وار سفید ساده قیمت چهل رویه تاپنجاه رویه از بزازان حضور بهم رسانده بار مقابله نمودم بقماش او نرسیدند از تحقیکی او خاطر جمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه طاقه پارچه سفید نوشته بودند یک طاقه آن را در دست گرفته زود رفتم از مشاهده پارچه سفید از راه رغبتی که ببوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت دوچاک یک لائی آن برداشته قماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه گنده بفطر می آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پارچه سفید عریض باب چاندنی دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندنی قطع نمایند \*

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود و امیر رسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکن اراده تنبیه افغانان کابل داشتند  
 بادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسایم بحالی  
 منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد  
 رفیع برادر زاده وزیر خان را بخشی سرکار بادشاه زاده نمودند - و در  
 سده شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر  
 را بهراولی دلیر خان و رفقات اسلام خان آن طرف آب بهمبره نزدیک  
 سوادتصیه ملکه میر که بیچاره منزل بیجاپور واقع شده با فرج بهلول  
 بیجاپوری مقابلت کارزار صعب رودان و درحالتی که اسلام خان رسمی  
 کردن نمایان می نمود و غلبت فرج خصم از حد زیاد بود و چهار طرف  
 افواج پادشاهی را پرکار و از فرو گرفته بودند هفتم قسمت نمودن باروت  
 نزدیک نیل سواری اسلام خان آتش در باروت افتاد و از صدمت شعله  
 آتش که بغیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که  
 او نیز با اختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بشکر  
 بیجاپور برد اطراف نیل او فرو گرفته از نیل فرو آورده بقتل رساندند -  
 و دران جنگ کار خانچات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی  
 از فوج دلیرخان و خان جهان بهادر بکار آمدند و بمرتبه آتش بیکار  
 شعله ور گردید که تا چند کوره خرطوم نیل و سر آدم گوی و چوگان  
 دلاوران گردیده بود \*

نگنده همه دشت خرطوم نیل \* فتاده تن کشتگان چند میل  
 خرطوم نیل و سز جنگ جوی \* همه دشت پاشیده چوگان و گوی  
 آخر الامر کار بر فوج پادشاهی بمرتبه تنگ گردید که اگرچه با وجود  
 کمال غلبت دزدیان خیره هر در استقامت سرداران خلل راه نیافت

اما راهبی که جنگ کذان در چهار پنجم روز بالای پشت نیلان و امپان در تعاقب دکنیان طی نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - فی الجمله بعد از آنکه از روی وقائع دکن خبر هزینهت دایر خان و کشته شدن امام خان مرض رسید چون خلد مکان در همان ایام متوجه تادیب افغانان شده اوائل سده هفده جلوس طرف حسن ابدال زایت ظفر آیت افراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بر وقت دیگر صورتوف داشتند - بخان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن اسباب زیادتی را گذاشته با قبیل و همراهان جائداز جریده گشته مع اسباب ضروری سفر بطریق ایلغار طی مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رسیده بودند خود را برکاب رسانده مورد آذین و عنایات بی پایان گردید - بعد رسیدن حسن ابدال چند بند کازار دیده دیگر با چهار پنج هزار سوار همراة آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لک روپیة نقد عطا نموده و بنوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند - بعد از آنکه آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس میمند و غیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلار شیر فبرک خبر یافته بمقابلہ پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و زخمی گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند - و آن سه سوار معرکه شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلالت

پیش از آنکه میرسیدند بر از تن جدا و زین از سوار خالی می نمودند تا آنکه تعاقب کنان هزیمت خوردگان را بمکن اصلی آنها رسانده قریب سه صد سوار آن جماعت بد عاقبت را علف تاخت و هدف تبر رستان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر نمودند و مال و مواشی بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت به پیششار مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن امیران رجوع آورده مبلغ خطیر داده بلد پها را بردند - خبر این فتح که بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که بخیر در آمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازند - فدائی خان صوبه دار را با دیگر متعینین پیشاور نیز مامور فرمودند که بهراولی آغرخان در تنبیه و گوشمال آن جماعت بدسگال کوشند و هرطرف که آغرخان رد می آید از کشتهای آن برگشته روزان دشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیدری و غیره فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تلخت شبخون بر آغرخان آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابله آنها پرداختند و جنگ عظیم رد داد و رستخیز غریب زد و خورد عجیب برپا گردید و استقامت نوچ طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند و آغرخان زخم کاری برداشت آخر بمده اقبال عالمگیری و جلالت مغلان که آغرخان با وجود زخم برداشتن هملهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هزیمت در انواح افغانان افتاد و از هرطرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی جمعی از افغانان را چون گله رم خورد گوسفند پیش انداختند

و اسلحه مقتولان گرفته بر مراغنانان اسير گذاشته بر منهن دست  
آنها بسته پيش اسب انداخته ميدواند و بشمار هزارها افغانان  
اسير و علف تيغ و هذف تبر و سنان مغلان گشته يقية السيف  
رو بگوها و درها گذاشتند - از اشعار نا سوزن که در آخر نامه درج  
است نظر بر صحت کلام برای شادابي سخن نوشته می شود  
• بيت •

چو افغان نيارد طاقت بجنگ • شدند آنزمان منهدم بيدرنگ  
بهر کوه و هر سو پريشان شدند • چو شانه زده سو پريشان شدند  
و آغرخان عرضداشت نتيج با سرهای بيدشمار و اسارای بسيار  
بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرين گرديد و خلعت مع  
اضافه و موميائي و تعويذ بخط مبارک عنايت فرمودند و اين معنی  
باعث رشک و حسد هميشهشان گرديد خصوص هندی نژادان  
همراه زياده بر آتش حسد سوختند • بيت •

گردهی که بودند همراه او • بگشتند از رشک او را عدو  
ز زوی حسد آن رفیقان او • شده دشمن اندر بی جان او  
که تانام او باشد اندر میدان • نراند کشی نام ما بر زبان  
با وجود چنان تردد و جانفشانی آغرخان و ديگر بندهای بادشاهی  
بسیب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مورد  
مليخ فراهم می آمدند و درهای قلب را سلاج و پناه خود ساخته  
عدا راه تردد مسافران و عبور فوج بادشاهی ميگردیدند و حسد  
و ففاق همراهان علاوه مزید فساد آن گروه ميگردید - عبور فدائي  
خان صوبه دار از خيبر متعذر گشت و آغرخان بموجب حکم



هراول فدائی خان گشته براه بازارک رسد چوبه همه جا جنگا  
 کندان و سر افکنان صوبه دار را از پیدشاور بجلال آباد رساند بعد ازان  
 فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلی و سلطان لشکری  
 که از سلاطین زاده های کهکمر گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه  
 و افغانه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالی نژاد شیر نبرد  
 تعینات بودند برای بندربست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار  
 که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل  
 رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالی نژاد در تنبیه افغانان  
 بدنهاد غلزنئی که در غلاظت رضع و بدی افعال شهرت تام دارند  
 تردد نمایان و کارزار رستمخانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب  
 روداد - همچنین افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر و بزنهار در آمدند  
 و راه چلگ که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود  
 و در تنه گندمک رفته استقامت درزید و باز اراغنه دندون که  
 در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن مقدر ندیدند  
 می چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع شده غافل بطریق شبخون  
 بر آغرخان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نبالخته  
 بدفع شر و مقابله آن گروه شقاوت بزه پرداختند بعد زن و خورده  
 که بمیان آمد تا سه بهر روز نائز قتال شعله ور بود و افغانان زیاده  
 از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد  
 ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پیدشاور مراجعت نماید  
 افغانه بدنهاد زیاده از شمار فراهم آمده سد راه گردیدند و محاربه عظیم  
 روداد ازانکه فدائی خان براه نمائی حاسدان و همچشمان آغرخان

که محتاج بکوسک و هرارای منان نگردیده یکی از روس الوس  
 عرب را که از تهور پیدشان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و  
 او بعد تردد نمایان گشته گردید و چنان هزیمت بر فوج هراول افتاد  
 که تمام فیلان و توغخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت  
 و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج تول محفوظ  
 ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغرخان فرستاده اشاره بر  
 طلب او نمود و آغرخان شهباز دار با چند هزار سوار اینکار نموده  
 خود را رساند و بر سر کتل چلک که درهای قلب دشوار گذار مشهور  
 دارد محاربه صعب رو داد آنقدر تیر و گول بندوق و سنگهای فیل  
 ربا از بالای کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهی تنگ گردید

#### • بیت •

افغانین زبالا و ایشان ز زیر • زندی بهم بندق و سنگ و تیر  
 چو باران ز بالای آن کوهسار • فرود آمدی سنگ و ناوک هزار  
 آخر از تردد رستماء آن رستم زمان افغانه هزیمت یافتند و فدائی  
 خان بجلال آباد رسید - و بموجب حکم در تهیه نشانند تهنائات  
 واحداث قلعبات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدو مال بعد  
 انقضای سه سال اواخر مه هجریه یانوزده جلوس از حسن ابدال متوجه  
 دارالخلافه گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی  
 خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که  
 تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او  
 کوشد و آغرخان را مع سهراجه جسونت متجمعه کوسمی بسرداری  
 چند امیر مبارز باشد دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

به برادری آغرخان به پیدشاز آمده به تزیینه افغانان پرداخت و پادشاه  
زاده بعد چند گاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و  
آغرخان در نیک بهار باحداث قلعه آغرخان و غیره مشغول گشت و  
بگرد آوری مصالح و تدارکی قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای  
آن با تمام رسانده

• بیت •

حصاری دران عرصه بنیاد کن • باندک توجه قلعه آباد کرد  
چو آن قلعه گردید آنجا تمام • شدش زن سبب آغرخان نام  
چون خبر احداث قلعه در اناغده انتشار یافت دانستند که دربنای  
فساد آنها خلل خواهد پذیرفت

• بیت •

ازین وجه دل تنگ و حیران شدند • سراسیمه حال و پریشان شدند  
افغانین زهر سو برانگیخت سر • همه بسته بر خون آغرخان  
وحد آنک تا حد ندهار • پدید آمده لشکر بی شمار  
همه جمع گشتند بهر مصاف • تواشکر مگو بلکه یک کوه وقت  
مساج همه گشته از بهر کین • رسیدند برحد افغان زمین  
درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا  
نام داروغه توپخانه خود را با فریب هزار سوار و توپخانه پادشاهی  
به کومک آغرخان روانه ساخت و آغرخان نیز خبر یافته بترتیب  
فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار  
دیده خود و جمعی از مغلان رزم جو هر اول نمود یک طرف تنگروی  
وادی خان برادر حقیقی خود را با بسیاری از مبارز پیشگان  
فوج از ما مقرر ساخته جانب دیگر را چپوتان و افغانان جلاوت کش  
پسر داری سلطان زاده ای که بکر تعین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدستال معرکه کار زار بیاراست و از آن طرف ایمل  
 خان بدنهاده باچندی از سرداران افغان و تومن داران بانام و نهان  
 که با هر یک پیداده جنگی بیشمار و سواران خونخوار مردم آزار  
 فراهم آمده بودند بمقابله فوج پادشاهی پرداخت و محاربه  
 صعب و زد و خورد عظیم رو داد و صدای دار و گیر دران دشت و  
 کوه پر وحشت بشنید و هر طرف مرهانی سران چون گوی غلطان  
 در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که مغلان رزم جو  
 بر افغانان پلنگ خو بهم آوازی صدای کوس و کرنای رزم حمله  
 می آوردند سرازتن و سلاح از کمر آن طائفه ضال بدستال می  
 ربودند و افغانان بدستال باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بسیاری  
 لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهی آورده عرصه تردد بر  
 مغلان تنگ می آوردند و هیچ نموده بود که صدقه عظیم بلشکر  
 آغز خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر  
 و برادر و دیگر دلاوران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می  
 ساخت و چندین سردار نامی آن تیره بختان را با دیگر افغانان  
 بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تزلزل تمام  
 در لشکر آن بدنهادهان انداخت چنانچه از جمله ایبات آغز نامه که  
 درین جنگ افغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

\* بیت \*

رسانید جاسوس قوم مغل \* خبر را بخان از ره جزو کل  
 همان لحظه خان شجاعت شعار \* مرپا بگرد اسلحه استوار  
 بیادخت شمشیر مذل هلال \* به پهلوی خود خان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلوی خویش • حمائل بگرد آن بل رزم کیش  
 دایران دیگر بدستور از • همه گشته در بحر آهن فرو  
 چو کردند اسباب جوان درست • سواری نمودند چاک و چمت  
 رسیدند در عرصه جنگ گاه • که امتاده افغان چو ابر سیاه  
 بقلب سپاه خود امتاده شد • زهر در طرف نوح آمده شد  
 زهر جالبی صف بیارامند • دلیران بی جنگ برخاستند  
 صداها برون آمد از طبل جنگ • درنگ درنگ و درنگ درنگ  
 بغریه طبل و فغان کرد فای • تو گویی بچایید کوه زجایی  
 صدای تغیر آنچنان شد بلند • که بر ترک گردون رسیدی گوند  
 چنان سنج زرین فغانها بگرد • که بر جان اعدا به پیچید درد  
 چنان نعره زد از جگر کرنا • که شد بند بند خودش هم جدا  
 دلیران گردان زردی غصب • بدندان غیرت گزیدند لب  
 بشمشیر و خنجر به تیور کمان • زهم بکدگر می ربودند جان  
 بگیر و بدار یلان در مصاف • ترازل بیفتند در کوه قاف  
 صدای ترافا تراف و تراف • زلمغان رسیدی بملک عراق  
 کمانها ز غیرت به بسته میان • که آزد تیری در آغوش جان  
 چنان گشته هریک ز اسباب جنگ • بجنگ عدو مستقل بیدرنگ  
 یلان دلیران هر دو سپاه • بهم در زده حمله چون باد و گاه  
 چنان گرم گردید بازار جنگ • که سی سوخت پرهایی تیر خدنگ  
 غریو و فغان سرزد از هر دو صف • که زهره بملک بدن شدن تلف  
 فغانها به پیچید باهم روان • بلرزه در آمد زمین و زمان  
 به پیچیده باهم دلیران رزم • که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دست اندر گریبان هم \* رساندند چاکش بدامان هم  
 یکی تیغ میزد بفرق یکی \* اجل درمیان کرد پوی و تنگی  
 بهم کرده زان گونه جنگ وجدل \* که دریای لغمان بخون شد بدل  
 زده نعرها همچو رعد بهار \* در افتاده باهم چو ابرو شرار  
 کشیده همه تیغ کین از غلاف \* پی قتل افغان و اهل خلاف  
 گویند یار دیگر از غلبه افغانان نزدیک بود که چشم عظیم بلشکر  
 آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف  
 شکن خود از قلب لشکر اسب برانگیخته بران انبوه زده چنان  
 رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامی از خانه  
 زمین به زمین باقی فوج رو بفرار آورد \* بیت \*

چو آغر بغرید مانند شیر \* فرص راند در صحن میدان دایر  
 باعدا در افتاد بهر قتال \* چو شیرینی که افتد بجنگ غزال  
 نموده بگردان اعدا نبرد \* عدورا بهر سو پراگنده کرد  
 نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لغمان ایدل خان  
 باظهار تهوری بجای خود استقامت ورزیده بود آغر خان مرد  
 انگنان خود را بدر رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده  
 بود که آن سرگروه بد نژاد چون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم  
 زمان در آید و او نیز مستعد کشته گردیدن گشت دران حالت  
 جمعی از افغانان که بار مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی  
 خود را بکشتن دادند و بعضی او را عنان کشان از رزمگاه بدر بردند -  
 و از غارت و تاختی که بر بقیه السیف آن گروه گذشته اگر مفصل  
 بر زبان قلم دهد محمول باغراق میگردد \* بیت \*

هوانکو نشد کشته از تیغ و تیر \* به بردند غارت گرانش امیر  
زن و بچه و خان دمان هرچه بود \* گرفتند و تاراج کردند زده  
از راریان راست گفتار که دران عرصه کارزار بودند مسموم گشته که  
افغانان بمرتبه مغلوب هراس گشته ازان معرکه زر بدرها و جونت  
کوهها گذاشتند که جمعی که از ملاحظه تعاقب مغلان دشت پیدای  
فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه  
کوه و آبگنها می سازند میرهاندند دران مغالها چنان نقش خاک  
و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و  
گوشه دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده  
بر می آوردند سواهی صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند \*

القصة آخرخان بعد فتح نمایان یک هزار و هفتصد سرفروشان  
امیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت و مورد عنایات  
بنی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزار و سه هزار حوال  
نموده بعطای نقاره بلند آوازه ساختند و انگیزی دردی خان برادر  
و دیگر همراهان آخرخان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت  
فرمودند و آوازه شمشیر و افغان کشی آخرخان بمرتبه دران سر  
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای  
خواباندن و از گریه باز داشتن بنام آن والای شایسته می فرستادند  
و بعد بدولت بنام پادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که  
آخرخان را و راجه جسونت را بکوسه امیرخان در کابل گذاشته  
خود را بلاهور رماند و حضرت خلد مکن بدولت و اقبال او آخر رفته  
شاهزاده جلوس بدار الخلافت رسیدند - پادشاهزاده محمد سلطان را

صوبه تهنه مقرر نموده حکم نمودند که کفایت خان را نائب  
خود مقرر نموده روانه سازد - در همین ایام پادشاهزاده باجل طبعی  
و دبعت حیات نمود - چون قاضی عبدالوهاب غفر الله له در سفر  
مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضه جاردان انتقال  
نمود از چهار پسر ماندند از انجمله پسر کلان شیخ الاسلام که بحلیه  
صلاح و نلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی  
ذخیره عاقبت بخیری اندوخته اسم با مسمی گفته میشد و فی الواقع  
مثل او نیک سرشت در جرگه قضات کم بعمره روزگار آمده چنانچه  
از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد در آمد از جمله  
مترکه پدر خود که دراک اشرافی و پنج لک روپیه نقد سویی  
جواهر و دیگر جناس وافر که مانده بود آنچه بحقه او رسید دام  
و درمی از انجمله خود اصلا نگرفته بسیاری ازین زر بقصد تخفیف  
عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده بقی به برادران و دیگر  
ورثه قسمت نمود - هر چند که از قبول تعلقه نضا ابا کرد خلد ممکن  
بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دایر خان را  
از تغیر خان جهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نورعلی  
را که از شیخاعان نامی گفته میشد قلعه دار سالیمر که از قلعه های  
آسمان شکوه سربلک کشیده مشهور شش گروهی قلعه ملهیر  
یکانه است مقرر نموده بودند از اتفاقات ناموانقت ایام در سنه هفده  
جلوس عمل صوبه داری خان جهان بهادر قبیل و وابستگان قلعه دار که  
از خجسته بنیاده می آمدند و غنیمت های در فواح آن آوارگی داشت  
غافل بر سر ناموس قلعه دار رسید بعده که چند نفر بغیرت همراه



مستورات بدرجه شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده سنگگیر  
 ساختند و ناموس قلعه دار را بانوج سنگین پدای قلعه آورده پیغام  
 دادند که قلعه را زود خالی نماید و الانضیحت و بی ناموسی تمام  
 بر سر ناموس شما می آریم قلعه دار هر چند که سعی نمود و جهد  
 بکار برد که بتند پیروز دادن مبلغ در خلاص نمودن عیال و نورزدان از  
 دست آن ظالمان گوشه فائده نداد آخر کار قلعه دار دید که در صورت  
 بر آمدن از قلعه و خود را بدم شمشیر و سنان دادن و کشته شدن  
 قلعه از دست می رود و بی ناموسی زیاد تمام بر سر عیال گرفتار  
 دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن  
 آبروی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاه مقدم  
 داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد - چنان  
 قلعه سر بآسمان کشیده مشهور صوبه خاندیس بلا تردد تیغ و سنان  
 بتصرف مرهنة نابکار رفت و فی الحقیقت از بندر صورت تاخجسته  
 بنیاد و دارالسرور برهانپو باحاطة قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در  
 آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن قلعه در سه قلعه  
 دیگر باسم ناهید و غیره تعلقه سرکار بکلان به تسخیر کفار در آمد بعد  
 عرض قلعه دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضور نمودند  
 درینوا فرمان مع گرز برادر بنام دلیر خان صادر گردید که خون را  
 پدای قلعه سالیر رسانده از تصرف غنیمت لیکن بر آورد و دلیر خان مع  
 توپخانه سنگین و دیگر کومکین از زار دیده پدای قلعه آمده بمحاصره  
 پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلالت بود بجای آورد و در  
 یورشهای بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران نامی بادشاه

بد رنج شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتنه کشید فائده پوری  
کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقت آب و  
هوای آن ضلع علاوه آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن  
دلیر خان شرف ورود یافت

درین سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند  
که در حضور و شهرها منادی نمایند که هر که بر ذمه پادشاه طلب  
و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته ب وکیل پادشاهی دهی  
رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی  
از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس  
بر رسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر  
نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعیین گردیدند - دیگر در  
همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند  
بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست  
بر سر نگذارند و حکام نیز باطائفه انام و مردم خاص و عام همین  
سلوک مرعی دارند - و نیز فرمان بذا صوبه داران و حکام صوبجات  
صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان  
هنود را بر طرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و بدیوانیان امر فرمودند  
که کزوری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این  
خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن  
تمام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر بیرجی بهوره  
که او نیز از عمده تجار بندر مذکور بود و از تعدی غیاث الدین خان  
متصدی بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

از آنکه در ایام حبس البول صاحب قران ثانی محمد مراد  
بخش در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش  
آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعه بندر سورت تعیین نموده بود  
و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته  
ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد پیرجی بهوره  
عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده  
تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز  
آن مبلغ را بخرج نیاورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل  
ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشریفهای بابت بندر  
سورت را در صندوقها سر بمهر موجود داشتند تا محمد مراد بخش  
دستگیر گردید و از جمله خزانة او صندوقهای مذکور که بالای آن  
بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سر بسته بچین داخل  
خزانة سرکار گردیده بود دایمولا محمد محسن بعد شنیدن حکم  
عدالت پروری پادشاه اصالة و رکعة از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت  
محمد علی خان خنسا مان که در خدمت خلد مکان قرب و اعتبار  
تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و تدل چنین حکم  
صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الادا ست لهذا  
عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستاند -  
محمد علی خان که مرپی او بود عرض نمود که التماس دارم  
موافق ضابطه دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد  
در هر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد از آن  
محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

از روی فتاوی عالمگیری که در همان ایام بموجب حکم از مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافت در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام ناسی باتمام رسانده مسمی بفتاوی عالمگیری ساخته بودند روایت مفتی به نوشته آورده بدین مضمون گذراند که در صورتیکه متروکه میت را یکی از وارثان او متصرف شده باشد ادای وجه دین میت بر او واجب و لازم است و فرد دیگر بموجب داخله خزانه بمهر ارباب المال و ارباب التکادیل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرافی منجمه زر صندوقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجی زاهد و پیرجی تجار بندر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و تأمل قبل از آنکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته عرض نمود که مطلب ندوی آن بود که حق بند ها موافق التماس که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نثار آن پادشاه دین پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معذات اساس رو بمحمد علی خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک اسب و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را از بندر سورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علی خان ازین فضولی محمد محسن که می بایست بصلاح مربی نذر نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه از روی زجر بدو گفت که چنین مقدمه را که بچنان تلاش نزد پادشاه بر کمر می نشانده باشم بدین اضطراب که از من مصلحت

نیز میدی که عوض آن برای توکاری از معانی مشهور و غیر ذلالت  
میدساختیم که از آن آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن  
خلاف رای صائب بود - اگرچه موای آن بیادشاهان دعوی حق  
خود نمودن و بااثبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما از آن سال وکیل  
شرعی از طرف پادشاه عالمگیر در هر شهر و صوبه و اطراف مقرر  
شد که در محکمه همراه قاضی می نشسته باشد و این بدعت استمرار  
یافت - و بر طرف نمودن هنوز از پیشکاری حکام نیز بسبب عدم  
سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کردری هنوز  
بر طرف شدند و بجای آنها مسلمانان مقرر گشتند بعد از چنان قرار  
یافت که از جمله پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار  
مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند \* ||

دیگر از سوانحی که در آن سال رودان بنی درزیدن و فساد فرقه  
فقیران سمنامی است تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران  
هنوز مشهور بستنامی که مندرجه نیز زبان زد بودند و قریب چهار پنج  
هزار خانه دار اطراف هرگنه نازنول و میوات میباشند و آن مندرجه  
اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بیشتر کسب و پیشه آنها  
زراعت و تجارت پدستور تجارت پیشکاران کم مایه است و در طریقه  
ملت خود می خواهند بمرتبه نیک نام که ترجمه لفظ سمنام  
باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام موای کسب حلال  
اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدی و ظلم بدعوی  
شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نمیشوند و اکثر با یراق  
و اسلحه میباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزی یکی از آنها را که نزدیک قصبه نازنول زراعت  
مینمود با پیاده که نگاهبانی خرمن می نماید گفت و گوی سخت  
بمیان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستمنامی  
شکست جمعی ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که  
بصورت صیت ساختند این خبر که بشقدار رسید جمعی از پیاده ها برای  
گرفتن و آوردن آنجماعه تعیین نمود ستمنامی بسیار فراهم آمده  
با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته  
و غالب آمده براق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت  
و غلبه آن گروه می انزود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نازنول  
خبر یافته سوار و پیاده بسیار برای امداد شقدار و تنبیه و گرفتن  
آنها تعیین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعی را  
کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائی کشید که فوجدار  
بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمینداران پرداخته با  
تمامی فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمینداران اطراف سوار شده  
بمقابله و محاربه آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاری نساخته  
رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد  
مقاظه و محاربه که مکرر روداد فوجدار گشته گردید و قصبه نازنول  
بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشانیدن  
تهانه خود پرداختند بعد ازانکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و  
حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور  
تعیین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت  
از آنکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار گر نمی

شود و هر تیر و گولت تفنگ که از آن طرف بر فوج پادشاهی میرسید  
دو سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بصحر و جادو  
منسوب می نمودند و کلمات چلد که عقل از قبول آن در تحسیر بود  
در ماده آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گزشت  
که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل  
اسپ جاندار پیش قدم هر اهل آنهاست و کار بجائی کشید که  
راجهای نامدار و امرای کارزار دیده با فوجهای سنگین مقابل  
آن گروه تعیین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده  
هفته کردهی دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش  
رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتله آنها نمی نمودند و زمینداران  
اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته  
سر از اطاعت بپنجیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت  
بشوخی پیش گذاشتند و نائز و نسا در روز بروز زیاده شعله در میگردید  
و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند  
و دعا و نقشا بدست مبارک نوشته میفرمودند که بر نشان و علم  
درخته رو بروی فوج آن بدسگالت بیرون آید و بوسی تمام که از راجه  
بشن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای  
جانباز تردد رسته اند بظهور آمدند و از آنها گشته شدند و بقیه  
السیف رو بفرار آوردند و فوج آن بیرون رفتند و گداز فرود نشست لاجون  
از شور و کفار فجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران عمدت  
اطراف سر از اطاعت بپنجیده بودند باعث برهم خوردگی صوبه اجمیر  
و نواح اکبر آباد گشته بود و حکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند باران

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که  
 درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاظم بود  
 کیوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف  
 نغان یافت که برای منکوب ساختن کفار ، تغریب مطیع الاسلام  
 از دار الحرب جزیه از هندو بگیرند و اخذ آن بکس صورت صادر  
 گردید - بعد انتشار این خبر تمام هندو دار اختلاف و اطراف زواید از  
 شمار لکها فراهم گردیده زیر جهر و که گذار دریا آمده باظهار ضعف نالی  
 التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فرید آنجا نمی  
 شدند تا آنکه روزی پادشاه بفرماز جمعه تشریف می آوردند از در  
 قلعه مبارک تا مسجد جامع آنقدر هندو فراهم آمده بقصد استغاثه  
 سر راه خلد مکان گرفتند و از دحام نمودند که راه تروی مردم مسدود  
 گردید و صرافان و بزازان و کل کاسبان اردو بازار و جمیع اهل حرفه  
 شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبۀ مابین راه جمع آمدند که بعد  
 سوار شدن پادشاه باوجود فرمودن اهل تمام از روی زجر که سرودست  
 و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید  
 و هر لمحۀ بر گذشت و از دحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعتی  
 سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری  
 در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و با مال فیلان و اسبان  
 گشتند بدین دستور چند روز هنگام اجتماع عام و استغاثه هندو بود  
 آخر تن بادای جزیه دادند \*

و درین سال جملة الملک احمد خان را برای بند و بستم  
 مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص



بشرداران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و نیل و سریش مرغ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسله پادشاه زاد های مازندران بود بعده که مازندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو به بندرستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری در هزار سوار نموده بعطای خطاب و عذایت انواع اسباب امارت و علم و تقاضای مفتخر ساختند بعد چندگاه هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - از آنکه در آن ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیان داشتند علی اکبر نام از مردم پوزب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک همچو می می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که داده نصیحت ضمیمه آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافق پیمیان آمد و هر دو در پی خفت و اذیت همدگر بودند و بر اهنمائی مصاحبان و همدان ناعاقبت اندیش و بر همنزان بد اندیش که اصلا اندیشه مآل کار بخاطر راه نمیدهند سر رشته اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هر دو گفتگوی خوشونت آمیز بدین حد کشید و نائره پرخاش بمرتبه شعله بر گردید که هر دو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال  
 شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفقت کشیده بیارد و قاضی  
 علی اکبر از شنیدن خبر مذکور به بند و بست استحکام در و دیوار  
 و بام خانه خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی  
 با خواهرزاده خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی  
 گشت - از آنکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیض شرع  
 محمدی بهانه طالب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر  
 از فضلا و جهلا و بانندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه دار  
 و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین  
 تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده  
 که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را  
 از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زاده محمد اعظم حکم  
 فرمودند و نیابت آن بقطب الدین خان مقرر گردید چون خود  
 متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح ركب میدانستند  
 عجاله حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد  
 ظاهری و باطنی آراسته بود و وفوداری جنوب که از لاهور مسافت  
 قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور  
 رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع  
 خفت حواله وارث قاضی نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را  
 همراه گرز برداران که برای آوردن او تعیین گردیده اند روانه حضور مازد  
 بمد درو حکم حفیظ الله خان در اخفای آن احتیاط نموده خود را  
 بلاهور رساند و یکدو جماعه دار فهمیده کار را نزد کوتوال فرستاده پندیدو

عدم افشای حکم پیغام طلب او نمود بعده کہ کوتوال طوعا و کرھا  
آمده حاضر شد حفیظ اللہ خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم  
شرح حوالہ وارثان قاضی نمود کہ بقصاص رساندند چون ہرقوام الدین  
خان نیز مردم لاہور ہجوم زیاد آوردہ بودند سلامت برآمدن او  
متعذر بود بدر پیغام نمود کہ بموجب حکم رقتن شما بحضور ضرور  
و بسبب غلو و ہجوم مدعیان و انبرہی مردم عام از راہ شہر و بازار  
سلامت بر آمدن متعذر لہذا مصلحت درین است کہ از راہ دریا  
خفیہ دریالکی پردہ دار برآمدہ روانہ حضور گردن بدین دستور  
اورا روانہ درگاہ معالی ساخت - بعده کہ بحضور رسید پسر قاضی  
باتفاق جمع کثیر مدعی خون پدر گردید - فرمودند کہ بشمع رجوع  
نمایند اگرچہ وارثان قاضی بسیار برسر شدت بودند و نمیکذاشتند کہ  
قوام الدین خان وکیل از طرف خود برای جواب دعوی نمایند و بر  
پالکی و اسب سوار گشتہ بمحکمہ آید و در بی خفت آن گرفتار  
سرنجہ بلا بودند اما از آنکہ خود قوام الدین خان دہرہ تام از  
فضیلت داشت و فاضی شیعہ الاسلام کہ طریقہ نیک نفسی و  
خدا ترسی او نسبت مقضات دیگر زمانہ تحریر راست نمي آید  
حکم بر اثبات خون در حق او نمي نمود بنابراین مدت مقدمہ  
در کساکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید و مرض جسمانی  
علاوہ غم و الم روحانی گردید بآکالت نذر بمحکمہ مي آوردند تا  
ازین تکنای سرای فانی درگذشت \*

\* بیت \*

خلاف رای سلطان رای جستن

بخون خویش دید دست شستن

چون قبل از آنکه مقدمه قوام الدین خان بدهد خبر فوت راجه جسونت که در کابل کوهی گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراه او هر دو پسر خورد سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند با اسم اجیت سنگه و دلتهمن داشت مع رانیدها همراه گرفته بی آنکه انتظار حکم حضور کشند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانه حضور شدند - بعده که بمعبر اٹک رسیدند و میر بحر بعلمت عدم دستک مانع آمد با او پدر خاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمی ساختن میر بحر و جمعی رسانده بسر پنجگی عبور نمودند - بعد از آنکه نزدیک دار الخلافت رسیدند از اداهای خارج سابق جسونت غبار ملال در خاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخی راجپوتیه علاوه آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف باره پله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعی از منصبداران و متعینه توپخانه اطراف خیمهای وابستگان راجه چوکی نشانده بطریق نظر بلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعی از راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته مادران ساختند دران مابین راجپوتیه در طفل موافق عمر پسرهای راجه بهمرحانده با چند کنیز که آنها را بلباس رانیدها مقطع ساخته با احتیاط تمام که افشای راز نشود در خیمه نگاهداشته رانیدها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده و عمده نوکر راجه را با جمعی از راجپوتان چان باز با خود گرفته بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک در سردار معتمد

را با فرج شایسته تهور پیشه جانباز که اگر زود خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده یک دو بهر سدره توانند گردید نزد خیمه پسرهای جمعی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم عده معتمدان برای تحقیق تعیین نمودند مکرر معروض گردید که رانیها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستهای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلالت پیشه آنها نیز بچنگ پیش آمدند و سینها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط قدومت بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیها بثبوت نه پیوست اما مزاج بعضی اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر کرمی نشانند در اثبات گذاشته برتن پسران بمرتبه مصر بودند که رای میر وزیر بردستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فرج بادشاهی تا بیست گروهی دار الخانات تعاقب نموده بر راجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هر دو را حجله نشینان سراچه عصمت بفرزندی برداشتند و آن هر دو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن می نمودند که برای اثبات نسل جسونت شهرت داده اند تا که رانی چطور با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه از دل خلک مکان بر طرف نشد .

توجه خلد مکن عالمگیر پادشاه طرف اجمیر

و جود پور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذی الحجه سال

بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفه ضال رایست ظفر و اقبال

طرف اجمیر بر افراشتند امانت خان خوفی را که سابق دیوان

لاهور بود دیوان دکن نمودند - از جمله متصدیان که متدین واقعی

باشد و خیرخواهی و کم آزاری خلق و رفاه حال رعایا را بر تزیاد آبرو

و ترقی خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم

حکومت ضرر مالی و جانی با حدهی نرساند کمتر مثل او دیده و

شنیده شد - هرجا دیوان می شد عمال و زمینداران مطالبه دار

سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضی نزدیک بهلاک

شده بود آن نیک عاقبت نظر برینکه آخر آنها در حبس هلاک

خواهند گردید و برای پادشاه و دیوانیان بجز مظلومه و بدنامی

چیزی دیگر عائد نخواهد شد بر ذمه هر کدام که بیست هزار و

سی هزار روپیه طلب بود سه هزار و دویست و سیصد قسط مشخص نموده

خلاص می نمود چنانچه ابتداء در دیوانی لاهور از نوشته واقعه نگاران

نقصان دوک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضی بظهور آمد

بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید

مستحسن انتاد باقی احوال و طریقه زیست آن نیک خصال بر

محل بذکر خواهد در آمد \*

فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و برآوردن فرزندان

نامشخص راجه جسونت از تعلقه مرحد جود پور برانای چنور

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الجبیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتی قدس سره حکم تعیین افواج دریا امواج برای تاخت و تاراج معمرهای تعلقه جودپور و دیگر برگذات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاف مقاومت نیاورده و کلاهی معتبر زبان دان را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجا نمودن دوسه برگذت عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعالت فرزندان جسورست بکمال عجز و التماس عفو تقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بفابران خان جهان بهادر را برای باقی و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدارالخلائف مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معارفت زیاده از هفت ساله و بیست روز نکشید - اما از آنکه باز معروض گردید که رانای کم حوصله یاردیگر طریقه عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنسب واقعی نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب و لمطانی بار دیگر شعله ور گردید و اواخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مال عدان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام پادشاه زاده محمد معظم صادر شد که از دکن خود را باین رسانده چشم بر راه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زاده محمد اعظم که در آنگاه بود بطریق ایلغار نزد شرف صدور یافت بعده که نزد ملک اجمیر - ضربت خیمه واقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را برای تنبیه و تادیب رانا با لشکر راهی مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطای امانه و خطاب تهر خان مفتخر ساخته با جمعی دیگر از امرای کار طلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و دره‌های دشوار گذار آورد پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاری از بهادران کوه نور شیرنبرد که در حضور کمتر کسی از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندی از دلادران کارزار دیده را برای تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعیین فرمودند بعد که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقه رانا که از سواک اجمیر هشتاد کوه فاصله داشت فرود آید و لشکر خود را اطراف تعیین نماید که هر جا اثر آبادی یا بند زیر سم اسپان بهادران هامون فرود کوه نبرد پامال سازند درینو لا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طی نموده جریده با فوج جنگی خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و دره‌های قلب رانا و تعلقه را تهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعیین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک رانای تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بستم و پنجم هزار سوار راتهور تعلقه جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده نموده شرط جانبازی بتقدیم رساندند و تاخت بر گهی و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهی را طرف دره‌های قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پیداء بی‌شمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و باوجود آنکه راجپوتهای جهالت کیش سر راهیای درها



گرفته بودند و گاه گاه از کوهها برآمده غافل بر سر لشکر پادشاه زاده  
 شیخون میزدند لشکر پادشاهی خصوصاً تهرخان با تهور پیشگام دیگر داد  
 جلالت داده به تنبیده آن جماعه میکوشید و در خرابی ملک و مسمار  
 نمودن بتخانها و عمارات عالی و قطع اشجار ثمردار باغات و اسیر  
 نمودن زن و فرزند آن کفار که بغار و مغاکهای قلب پناه برده بودند خود را  
 معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمد آباد  
 نیز صادر فرمودند که با افواج خود آمده مابین تعلقه سرحد راجپوتیه  
 و احمد آباد استقامت ورزد و هر جا خبر و اثر راجپوتان یابد  
 باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق  
 صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعه سالیبر که  
 بتصرف غنیم درآمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و  
 معارفان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت و کار زراعت  
 متعذر گردید رانا و راجپوتیه را تهور بفکر تزییر و تدبیر تازه افتداد  
 پناه پادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شغب جراثم خود  
 سازند و یا بدی و زرییدن راهنمایی نموده رفیق خویش گردانند  
 پادشاه زاده گوش بر حرف آنها نهموده و نواب بانی یعنی والد  
 پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد  
 که در هیچ باب بامداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا  
 سازد و رکلائی رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف  
 مایوس شدند پادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضای ایام  
 شباب و بهمنائی احباب همدم او رجوع آورده زبانی درگاه داس  
 که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته می شد آنقدر افسوس و

افسانه خواندند و امیدوار رفاهت چهل هزار حواری راچپوت  
جرار و مدد خزانه نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل  
پادشاه زاده را فریفتند و بعضی همراهان بد عاقبت نیز بدین  
مصلحت همدستان شدند و پادشاه زاده نا تجربه کار را از راه  
بردند و بتقاضای سن و طمع خام بدام افسوس راچپوتان بد کردار  
گرفتار گردید \*

با بد مذشین و باش بیگانگی او \* در دام انثی اگر خیزی دانگی او  
تیر از ره راستی کمان را که دیدی که چگونه جست از خانه او  
چون ابتداء بوی شهرت این خبر بپادشاه زاده محمد معظم رسیده  
بود درین باب بمحمد اکبر که با او یک گونه صحبت نیز داشت  
در کلمه نصیحت آمیز نوشت و بمحمد پادشاه نیز عرضه داشت  
مشمول بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر  
اغوی شاه زاده نا آزموده کارند غافل نباید بود - از آنکه خلد مکان  
از طرف محمد اکبر وسواس نداشته و برای پادشاه زاده محمد معظم  
در حسن ابدال ازین مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود و راچپوتان  
که درین ماده ابتداء بپادشاه زاده مهین پیغام نموده بودند این خبر  
سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشته محمد معظم را در حق محمد اکبر  
محض افترا دانسته در جواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق  
سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبری نماید و از  
آلودگی سخن شنوی بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفای این  
راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سی هزار راچپوت بسرداری  
درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر بر تخت رسد زدن از و تهر خان را  
هفت هزاری نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان  
مجاهد خان و دیگر نوکران عمده همراه را که بعضی مجبور گردیده  
مصلحت قبول نمودند اضافهای نمایان داده بچند قلوب همه  
پرداختن و بقصد ناسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام  
یافت. چون دران ایام جمیع افواج برای تنبیه کفار بر فراغت  
محمد اکبر تعیین شده بود و سواي اسد خان و بهره مفد خان که با  
جمعی از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نایب  
نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرایان و اهل  
دفتر به قصد هشتصد سوار نمیرسید ترازل تمام در لشکروا یاقوت  
و غریب هنگامه برپا گردید. فرمان بدستخط خاص برای پادشاه  
زاده محمد معظم بمیانگه تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق  
ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید. و پادشاه زاده بعد ورود  
حکم لحظه و لحظه تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار  
گردید. بهیرو خدمه محل را همانجا بجاظ حقیقی سپرده نه ده روزه  
راه را بطریق ایلغار طی نموده در دوسه روز خود را مع شاه زاده  
معز الدین و محمد عظیم رساند. از آنکه دران حالت که محمد  
معظم با نه ده هزار سوار رسید و از غلغلۀ جهان آشوب فوج محمد  
اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابلۀ نزدیک رسیده بود هیچ  
احدی از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار  
بعضی هوا خواران از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و  
دور بینی و سراس بخاطر پادشاه راه یافت بذابر تقاضای

وقت فرمودند که روی توپخانه رکاب لشکر محمد معظم نماینده و بهادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با هر دو پسر جریده نزد ما رساند - بادشاه زاده اطاعت حکم نموده دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از رسیدن بادشاه زاده چون بسبب بندوبست راجپوتان خبر لشکر بادشاه زاده محمد اکبر واقعی نمیرسید شهاب الدین پسر قلیچ خان بهادر که اثر جوهر رشادت و شجاعت از جبین حال او پیدا بود برای آوردن خبر تحقیق از لشکر محمد اکبر بطریق قراولی تعیین فرمودند - آن شهسوار معرکه جلالت همین که رو بفوج محمد اکبر آورد مجاهد خان برادر شهاب الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضای وقت و مصلحت رفاقت اختیار نموده در انتظار قاپوی برآمدن بود از نزدیک رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده باخود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با خود برداشته باقی اسباب همانجا انداخته خود را ببران رساند و هر دو باتفاق بخدمت بادشاه رسیدند - در حائلی که از انتشار اخبار مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بر دل کدورت اثر خلک مکان وزین و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب الدین خان نموده تسلیم بفرماید و از زیبایی مجاهد خان که او نیز مورد عنایات بیکران گردید بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافی مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراران محمد اکبر رسانده بعد دست بازی که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم برداشته دوسه نفر آن طرف را زخمی ساخته آمده خبر رسانید که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود باراد حضور از قریب خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن اوبگلان باری معروض گردید - فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور خان در را نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره بر کشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید که تهور خان باظهار تهوری و اراده نامد برخست و مصلحت و فرموده محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعله آتش بر آشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاران و خدمه دست بر سینه آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه بر روی او زده برگشت دران حالت پای او بطناب بند گردید و او برو افتاد از چهار طرف صدای بزن و بکش بلند گشت و از اطراف بر سر او ریخته کشته سر او را بردند - اگر چه بعد کشته شدن از زیر جامه او زره بر آمد اما در باب اصل اراده او روایت مختلف ضد یکدیگر مسموع گردیده اما از زبانی خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان مخاطب گشته بود از معمران کهن سال گفته می شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشته عنایت خان که دیوان تن بود  
و خسرو میشد از روی ارادت باز گشت بدین بارگاه نموده بود  
نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در او نمودن و براق  
عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن  
او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت تباہ  
افتاد و پای ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجاها روانه  
حضور شدند و بسیاری رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان  
اشتهار یافت که پادشاه از روی تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند  
و دران درج نمودند که اگرچه درباب اخذ قلوب و قزاقی و گزند  
آزوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید و حسن گردید و  
تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هراول نموده آن وحشی  
نژادان را از هر دو طرف بوسر تیر می آوردید عین مصلحت بود -  
و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد  
و باعث تفرقه آن فرقه ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان  
راوی ثقہ مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاری فوج که  
محمد اکبر بقصد مقابله پادشاه ذوی الاقبال آمده بود جنگ  
ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد -  
و تاکه محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهی یافت بغیر از  
درگداس بد اساس و یک دو نفر دیگر معتمد راناکه مع فوج قلیل دو سه  
هزار سوار از جمله مردم قدیمی او بار مانده بودند دیگر رفیقی و فوجی که  
بکار او آید با خود نیافت و سرشته تدبیر و عقل و هوش از دست داده  
و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از حادثه تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهی درآمد و پادشاه زاده محمد معظم برای تعاقب او مامور گردید - و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدومت راقعه نگاری کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند \*

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد ملک مطابق

سنه هزار و نود و هجری

از جمله سوانح که در صوبه دکن در سال بیست و سه جلوس روداده چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقی سوانح محمد اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر گوکلتاش بعد رسیدن خجسته بنیاد از رنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعه سالیبر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعی بود دریافت محاصره بتقدیر رساند و مردم راجپوتیه بسیار بکار آمدند و مسلمانان نیز بدرجه شهادت رسیدند اما فائده بر روی کار نیامد لهذا بعد چهار پنج ماه از پای قلعه برخاسته خود را به خجسته بنیاد رساند - از آنکه میوای جهنمی با فوجی که برای تاخت ملک تعین می نمود خود کمتر بر می آمد \*

درین سال به معنائی اجل همراه فوج سنگین در ایامی که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته بوسر قصبه دهنگانو که از جمله پنده و معمورهای مشهور آن ضلع است و مبلغهای کلی از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بنادر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد آمده  
 تاخت و تاراج نمود - بعد پرگنه چو پره و دیگر برگذات را تاخته و  
 سوخته طرف پرگنه جالنه که از قصبه‌های معمور پراز مال تاجار  
 تعلقه بالا گهاٹ گفته میشد آزاره گردید - چون دران قصبه حقائق  
 و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب  
 ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیمت روآن قصبه می آورد  
 جمعی از سکنه آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید  
 والا قدر میبردند و از آفت کفران و خیم اعاقبت محفوظ می ماندند  
 دران سال که اکثر مردم سایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان  
 واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمی اطلاع یافته پاس ادب آن سید را  
 منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند و بسیاری را  
 امیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زبان و دست بنجر  
 و تربیض آن سید و منصوبان او دراز نمودند - و سید جان محمد که  
 در دعوت نیز از جمله مشاهیر دکن بود و توجه باطنی آن بزرگ  
 حکم تیر اجل ناگهانی داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل  
 گردید تا باجل طبعی بدار البوار پیوست - بهر حال در همان  
 سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن  
 (کفر بجهنم زنت) محرر اوراق یافته و از دو پسر ماند سنبها و رام راجا  
 و سنبها بجای پدر قائم گشت و کب کلس برهن را که از ائه آباد  
 همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت و نسبت بپدر خود  
 که او در حفظ ناموس رعایای تعلقه خویش میکوشید و سوای طریقه  
 بغی که در تاراج قافلهها مردم آزاری ازو بعمل می آمد از افعال



شنیعه دیگر احتراز تمام داشت و در پایش محافظت آبروی عورت  
و عیال مردم و کلام الله که باحمیری و تاراج می آوردند نهایت تاکید  
میکرد و اگر خلاف مرضی از ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر  
پد بخوار خلاف پدر در گردآوری زنان غیر قوم خود دست اندازی برناموس  
و عیالی مکانی که می ماند بدنامی تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه  
در تاخت و تاراج پرگنات و معمورهای مشهور کمی نمی نمود اما  
بر خجسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته می شدند  
هرگز دست اندازی نمود اگر نوکران عمده او صلاح تاخت هر دو شهر  
بمیان آوردند از راه درونی و عاقبت اندیشی مانع آمده میگفت  
که همین که تاخت هر دو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه  
اینست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزه پادشاهان  
کار بجای رساند - بعده که او بدارالبوار پیوست - بنیاد پسر نابکار او  
خواست درین بدنامی نسبت به پدر قدم جرأت پیش گذاشته  
بصنای سیدوای علم طغیان برافرازد و بیستم سال محرم - ده بیست و سه  
جلوس مطابق سال هزار و نود و یک هجری که کاکرخان افغان دران  
ایام بمنصب جزیه به بنیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و  
زیاده از در صد سه سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار  
سوار سنبهای بد کردار بعد تاخت اطراف صوبه برار از سی و پنج  
گروهی راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت می آوردند  
تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگی فوج کفار هیچ طرف  
از اطراف شهرت نیافته بود جلوریز بر سر بهادر پور که یلک رنیم گروهی  
برهانپور از پورهای معمور برار مال و اتع شده و صرافان و تجاران

صاحب لکوک در آنجا می بودند و از جواهر و زر و افر و اقسام جنس هفت اقلیم و مال بیشمار همه بذا در لکها در هر دکان موجود بود تاخت آوردند و چنان بی خبر رسیده اطراف بهادر پوره و هفده پوره نامی دیگر شهر را که بیرون حصار شهر پناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص بر بهادر پوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بی خبر رسیدند که احدی دام و درمی از مال و متنفسی از اطفال و عیال و ناموس بیرون نتوانست برد و کاکر خان و مردم شهر وقتی خبردار گشتند که دود شعله های آتش سوختن پور های مذکور با آسمان رسیده بود و نائب صوبه که در خود طاقت بر آمدن و مقابله نمودن نیافت محصور گردید و باستحکام دروازه ها و برج و باره پرداخت و مثل حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و غیره هفده پوره نامی دیگر را که پر از مال متصل حصار شهر پناه بودند و حکم وسط شهر داشتند و در هر پوره لکها زر نقد صرافان و تجار مشهور موجود بود فرو گرفته دست بغارت و سوختن پور جات کشادند بعضی شرفای صاحب غیرت ناموس خود را زیر تیغ آورده خود نیز جنگ نموده بدرجه شهادت رسیدند و بسیاری تن برضا و قضای آلهی در دادند و جمعی که متصل حصار و دروازه شهر پناه بودند دست عیال و اطفال خود گرفته به بی ستری تمام خود را دران آشوب قیامت اندرون چار دیوار شهر رسانیدند و تا سه روز پور جات مذکور را بخاطر جمعی بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهای خطیر که زیر زمین از مدتها مدفون بود و بسیار جا بوده که صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار فجار افتاد و زینها ساخته

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالائی حصار شهر پناه برآمدن حملها نمودند چون جمعی از منصبداران بر سر مورچال و دروازا و برج و باره داد جلالت داده بدفع شرآن بد سنگان کوشیدند اندرون شهر پناه نتوانستند در آمد و سوای زر سرخ و سفید طلا و نقره غیر مسکوک و زیور مرصع و اقمشه پیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغنی گردیدند متصرف نشدند از اتسام ظررف برنجی و مسی و چینی آلات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و نلقل و فونل و در چینی و چوبی و درخت مستعمل که ابتداء بتاراج فراهم آورده بودند آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آزاره شدن آنها آنقدر زرد رسته های بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطه تحریر راست نمی آید بعده که از زبانی جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم سمیت برهانپور در نواح خجسته بنیان بخان جهان بهادر کوکلتاس رسید اگرچه ابتداء بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز بطریق ایلغار طی نموده خود را به کتل فردا پور سی و دو گروهی رساند اما در آنجا بسمب عبور لشکر و آرام چهار با سه چهار پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعی که سوی ظن در حق خان جهان بهادر موافق رویه عالم داشتند وکیل سغدها رجوع آورده مبلغ خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنجم پاس در آنجا درنگ واقع شود و از آنکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب گران باری و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعه های نامی دور سمیت خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعه سالیتر تعلقه بکلانه که نمجنت بهمه قلعه نزدیک و در تصرف آنها بود از راه برگنه مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود درینصورت لازم بود که خان جهان بهادر از فرداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل راه دهرنگانو و چوپره پیش کرده سدراه کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لکیم خلاف رای سلیم براه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این خبر فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات واقمشه توانست برداشت و جمعی از اسیران با خود گرفته تا رسیدن خان جهان بهادر ببرهانپور از راه چوپره بطریق ایلغار در چهار پلج روز بقلعہ سالیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهانپور محضر مشتمل بر غلبه و تملک کفار و برباد رفتن مال و ناموس مسلمانان و آئینده ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشاره آنکه ما خود بدولت برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنام خان جهان بهادر صادر فرمودند و مغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و اضافه که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر بر فساد دکن و فرار پادشاه زاده محمد اکبر حکم پیشخانه بر آوردن طرف برهانپور نمودند \*

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر

پادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجری

پادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج و جمعیت با او نماند از جمله مردم اعیان قدیم الخدمت میر ضیاء الدین شجاعی با دوسه مردم نامی دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانه و تزیینات بعد غارت  
 رفتن آنچه مانده مع یک پسر خود حال یاسم نیکو سیر و با در  
 دختر بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بعد تمیز رسیده  
 بود به سمت راجپوتیه مانده که با خود بردند و محمد اکبر  
 سراسیمه کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره  
 سازد گاه پادشاه جهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد  
 همت می ساخت و گاه بقصد ایران عدنان اخقیار از دست میداد  
 هر طرف که میرفت فرجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن  
 حکم پادشاه سد راه می گردیدند و پادشاهزاده محمد معظم مأمور  
 گردید که بتعاقب محمد اکبر بر دزدان امارت مشهور پادشاهزاده  
 محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عدنان کسیده طی  
 مسافت می نمود تا آنکه محمد اکبر راه شارح لاهور و سمنان را گذاشته  
 برهنائی زمینداران از راه دشوار گذار جدل و محنت دکن مرحله پیمای  
 گردید و از معبرهای تعاقب گذر اکبر پور بتقاروت هست کوره نزدیک  
 سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقه میر محری مکرر سوانح بود  
 عبور نمود بعده که بصرح تعلقه میر نورالله پسر سار میران قلعه دار  
 تهایز رسید از آنکه مکرر نرسان و احکام یزدان خان جهان بهادر  
 صوبه دار دکن و همه فوجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر  
 هر طرف که سر برآرد سدره او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند  
 و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر  
 ساختن محمد اکبر بطریق ایلتار تعاقب نموده بتقاروت چهارده پانزده  
 کوره خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه داشت میر نورالله که در چنین مقدمات  
بی محابا بود بعرض رسید و فرمان اعتراض امین‌الدین ماده و احکام تهدید  
آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعد که محمد اکبر بسرحد بکلانه  
تعلقه راجه دیبی سنگه بندیلہ قلعه دار و فوجدار ملهیر رسید راجه  
دیبی سنگه فوج خود را برای سد راه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر  
تعیین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر از سرحد بکلانه گذشته بود  
و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلا سار زیان  
خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در همان  
حالت که راجه از راجپوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چند سوار  
دیگر راجه نیمه آستین خون آلود محمد اکبر را که بسبب حدت هوا از  
بدن برآورده پرورش یکی از چپاهای خود انداخته بود و از مردم آن  
راجه چند سوار بر سر آن چپله رسیده او را زخمی ساخته بودند  
آوردند تا تحقیق این معنی شود بگمان آنکه شاید ضرر جانی  
بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغی زیاده  
ازمود القصة بعده که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای  
بکلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعه کوه نشینان رعایت نموده  
برهبری آنها بسرحد راهیری تعلقه سنبهای مردود رسید سنبها  
استقبال نموده بمرکز حاکم نشین خود که از پای قلعه راهیری سه کوره  
مسافت دارد فرو آورده وجه خرچ برای او مقرر نمود باقی ذکر  
محمد اکبر بر محل بزبان قلم خواهد داد .

ذکر مواعظ سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر

پادشاه غازی مطابق هزار و نود و دو هجری

بعد عید فطر در مال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکن  
بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر مقوجه دکن  
شدند و همه جا داد دهان و شکار گنان که پادشاه زاده‌ها در رکاب  
بودند از گذر اکبرپور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور  
داخل دارالمرور برهانپور شده در دولت خانگ قلعه ارکب نزل  
فرمودند خان جهان بهادر صوبه دار و امین خان دیوان چهار  
صوبه دکن بادیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور  
رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامی لکناپور  
و قطب شاهي و مرهتپای صاحب فوج از بدرگاه پادشاه جهان پناه  
آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطای خلعت و منصب  
واسپ و نیل و جواهر میگردیدند از آنکه کفار بلده و برگزات در ادای  
جزیه بسیار بسختی یا منصوب کرده پادشاهی پیش می آمدند  
و هیچ برگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ  
و هنگامه فساد نمایند میر عبد الکرم را که ضابط و استادزاده پادشاه  
میشد و بحلیه فضیلت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل  
جزیه بلده برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیاده همراه  
دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هر که در ادای جزیه تکامل پیش  
آرد بسزا رساند در سرائی که متصل قلعه ارکب و چوک رانج است و دران  
مطالبه داران سوار مجبوس می بودند و تقویر پادشاهی بخته میشد  
آتش گونست و از چند کله باروت که دران سرا بود متقف خانه پرید

و آدم بسیار سوختند درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانه که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده هی کله باروت است بعده که بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس که پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان توپخانه و قلعه ارک درانجا گذاشته بودند درین مدت از انجا بر نیاروده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعه ارک پای اعتراض آمدند و داروغه توپخانه و قلعه دار و داروغه عمارت و مشرف کار خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر جهانگیر پادشاه می بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت می پراند آری از وسعت خلق و دینداری که حضرت خلد مکن اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم در اندک مدت بکار سازی و شفاعت بخشیان عظام بحال می شدند - سه چهار ماه در دار السور برهانیور بسرور و کامرانی بسر برده متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکرم امین جزیه بعرض رساند که جزیه تمام بلده برهانیور سال گذشته بیست و شش هزار روپیه داخل خزانه سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه بدیگری مقرر شود بعد عطای اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت جزیه بحال نائب خود گذاشته همراه باشد - مابین راه بعرض رسید که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام و نشان بود بغتة بدرون عارضه بدنی و دیعت حیات نمود و در عوام



شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شمس بدیدن دایر خان  
رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رساند او خود را مسموم ساخت  
و بعد داخل شدن خجسته بنیاد پادشاه زاده محمد معظم را  
برای تسخیر قلعیات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده  
محمد اعظم را برای تسخیر سالیمر متصل قلعه ملهیر سرکار بگلانه  
که از چند سال در تصرف غنیم لثیم در آمده بود چنانچه بذکر  
در آمده مورخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای  
رفتن طرف رام دره کوکن مامور گردیده بود ملک آباد کوه کفار  
را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل دره های قلب و کوه های  
سربفلک کشیده بر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید  
و کفار بسیار زیر تیغ آمدند دران سفر از خواجه ابو انکام که از  
تمک پرورده های قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار  
خان شد و دیگر بنده های پادشاهی بودند های نمایان و کفار کشی  
زیاده بظهور آمد اما از آنکه دران ملک سوای جنس ازان و کلاس  
و کوددن که برای مسافر و مردم منک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر  
میشود و تاراجیل و قوئل بهم نمی رسد و بسبب رشتن اصاب و هوای  
آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهاربای بی شمار هلاک و تلف شدند  
و از بی اسپ کار بجائی رسید که در طویل خاص پادشاه زاده اسپ  
قابل سواری نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از فرسیدن رسیده  
کفار از هر چهار طرف سرواه را گرفته بودند عرصه زندگانی بر لشکر  
بمرتبه تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردیده  
بعده که بعرض حضرت خلد مکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد \*

ذکر سوانح سال بیست و ششم از جلوس عالمگیر

بادشاه مطابق هزار و نود و سه هجری

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعه سالیبر مامور گردیده بود اگرچه قلعه سالیبر نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غارهای عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها هوار در اطراف آن کوه سر بفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه دار ملهیر و فوجدار سرکار بکلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعه ملهیر و سالیبر زیاده از شش کوه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعیین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه دار غنیم را که در سالیبر بود بنامه و پیغامهایی التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلمی از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطاى منصب چهار هزارى برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار بمحاصره محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهی درآمد - اگرچه این معنی خلاف مرضی پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوه زیاد نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما ازانکه تردد و معی نیکنام خان موافق مرضی حضرت خلد مکان بود و کار بجنگ و آدم کشی منجر نگردیده شکوه بسفارش منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه دفعه ثانی بدکن رسیده برای تسخیر قلعات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکی انواع تعیین نموده بودند اول بار قلعه رام سیج

که نسبت بقلعهای سر بفلک کشیده دیگر کوهی است مختصر  
 قلاب که املا توپ نداشت باز تک ترده بتسخیر و تصرف بندهای  
 پادشاهی درآمده بود و از شگون زرد بتسخیر در آمدن قلعهای  
 نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این  
 دفعه نیز حضرت خلدملکن بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج  
 سرداری شهاب الدین خان برای تسخیر قلعه رام سیج تعیین فرمودند  
 و از شهاب الدین خان آنچه شرط سعی در محاصره نمودن و گذرن  
 نقب و دراندن مورچال و بلا بردن دهنده و یورش بود بظهور آمد  
 اما چون قلعه دار رام سیج از جمله مرهتهای آرموده کار و تجربه دیدند  
 روزگار بود در مقابل خبرداری و تلاش او تردد انواع پادشاهی بجائی  
 فرسیده - محرز سوانح از جمله متعینه آن فوج بود چون دران قلعه توپ  
 آهنی نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم  
 گرفته بروقت قابو آتش میداد که کار ده توپ از آن بظهور می آمد بعد  
 پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب الدین خان را بحضور طلبیده  
 خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعیین فرمودند  
 از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداری و ترده در ایام محاصره  
 بفعل آمده اگر بشرح و وسط برنگار باغراق منجر می گردد اما  
 کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کوکلتاش وقت شب  
 فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح  
 آتش بار و جمعی از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و نعل بازار  
 باغلوی عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف \* چوم آزاده  
 همان طرف شرط قلعه داری و احتیاطی که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراف جسته صد دو نفر از جوانان سرباز و تهمتقان  
فلکنتاز که در فن قلعه گیری هشت بر مناره می بستند و در قلعه  
کشائی یدبضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و  
روشنائی اصلا همراہ نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر  
بالا برآیند و قلعه دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر  
نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم  
بازاری قلعه باجمعی از تهور پیشگان با نفیری و نقاره و فریاد و غوغا  
در دفعیه می کوشیدند و در انداختن سنگهای کلان و چپرهای  
آتش زده و لحافهای کهنه چرب نموده نیم سوخته تقصیر نمی  
نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده  
بود قلعه دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهنی بی هنگامه  
شور و شر که صدا و ندای آدم بر نمی خاست نشانده انتظار  
مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا  
برآمده سرازان مکان برآوردند جوانان قلعه ازان چنگهای آدم را چنان  
بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سر را مع چشمها از کاسه سر  
آنها برآوردند بصدمة پیایی از راهی که بدشواری تمام باختیار خود آمده  
بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراہ دیگران که از عقب  
می آمدند پیابین رسیدند - بعدة روزی یکی از سائس طویل  
خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر چن دست  
تمام دارم یلک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا  
پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جنیان تا  
دروازه قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفته او بعمل

آورده بپوشش نمودند نصف راه طی نموده بودند که گوله از دستان  
 سن چنان بر سینۀ او رسید که مایه اطلاق دست او پرید و خود او غلطک  
 زبان تابایدن بده نگردید حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری  
 نفوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم از آنجا  
 برخاست - روز کوچ فرمود که چو بها که برای مصالح مرحله بستان  
 بخرچ مبلغ کلی در زمین سنگ لاج فرو برده بودند آتش زدن  
 مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف جمع آمده به طبل و  
 نقره حرفهای ناگفتنی بزبان آوردند - بعده قاسم خان گرمانی که  
 در سپه سالاری و کار طلبی شهرت تمام داشت بدین خدمت  
 مامور گردید از لیز کردن نمایان بظهور آمده اما کاری ساخته نشد  
 آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را  
 بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنجهای نابکار قلعه دار  
 رام سیج را بغرستان خلعت و کلاه مربع و مبلغ نقد بر قلمداران  
 دیگر امتیاز داده از آن قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعوئی نامی دیگر  
 مقرر فرمود نیک نام خان قلعه دار ملایر معروف عبدالکریم نام که یکی از  
 زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه دار جدید آن قلعه را  
 بتصرف و تسخیر پادشاهی درآورد \*

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که  
 محمد اکبر براهیری رفته مهمان سنجهای جهنمی گردید  
 اولاً از آن مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور  
 نمی آمد و برای مردمی که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم  
 بر قاعه نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضی آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقونی و خوش آمد بیجا بسننها میگفت که دشمنان  
 مهراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضی را بحماقت  
 مخاطب ساخت و بسننها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات  
 لغو گفتن و شنیدن از شما بدنامت و دیگر خبر تعین نوج بسرداری  
 اعتقاد خان خلف الصدق جمدة المک اسدخان برای تسخیر قلعة  
 راهبری نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست  
 که خود را بهر وجه بایران بفرستد و دو جهاز خرد ترتیب داده  
 تخیمه چهل روزه در جهاز موجود کرده خواست روانه شود ابتداء سیدی  
 یاقوت خان حبشی که دران اطراف دریا کوس انالملکی میزد  
 بملاحظه توهم پادشاه خواست چند جهاز جنگی برای گرفتن سرراه  
 پادشاهزاده مهیا سازد و آخر اغماض نمود و محمد اکبر با زک و راحله  
 توکل همراه ضیاءالدین محمد شجاعی و چهل و پنجاه نفر معتمد  
 دیگر جهاز را سفری نمود و در راه برجهاز محمد اکبر تفرقه و حادثات  
 عظیم روداد که بشرح و تفصیل آن نمی پردازد - آخر جهاز از ناموانفت  
 ایام بجزیره توابع امام مسقط انداد و مسقطیان پادشاهزاده را گرفتار کرده  
 نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم  
 مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداری با  
 پادشاهزاده با دار و مدار پیش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدی  
 تمام بخدمت حضرت خلد مکان عرضه داشت نمود دران درج کرد  
 که اگر دو لک روپیه نقد و سصد معانی عشور آنچه جنس مسقط  
 بندر و سوت بالای جهازات میروند همراه یکی از بندهای پادشاهی  
 بفرستند محمد اکبر را حواله او نموده روانه حضور نمائیم بعده که بعرض

خلد مکان رسید حکم بنام متصدیان بقدر محووت صادر گردید که  
 موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدی سورت حاجی قاضی  
 ثام را که از سلسله ناخدایان جهازات پادشاهی و خاندان سورتی  
 پادشاهی با همه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آردن محمد  
 اکبر مقرر نمود. درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر رسید گردیدن  
 محمد اکبر در مسقط و اراده ناصواب امام آنجا بفرمان روی ایران رسید  
 پدایی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر با امام مسقط  
 باین مضمون رسید که مهمان ما را با اتمام تمام زود روانه نماید و الا  
 فوج هامون گرد دریا نورد برای هایمال ساحل آن دیار رسیده  
 داند و حکم پیشخانه بیرون زن راعین فوج نمودن بر امام مسقط  
 فرمود و امام مسقط ناچار بادشاه زاده محمد اکبر را حواله مردم شاه سلیمان  
 با عزال تمام نمود. آنچه در ایران محمد اکبر گذشته اگرچه برایت  
 مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زمانی محمد هاشم تبریزی که  
 بخشی واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزاده محمد ابراهیم مستوئی  
 الامالک ایران که برای آردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود  
 گفته می شد محور سوانح شنیده بزبان فرس میدهد. بعده که خبر  
 رسیدن محمد اکبر به بقدر تعلقه ایران بشاه سلیمان رسید محمد  
 ابراهیم را با سرانجام مهمانداری تعیین فرمود و مصور چاک دست  
 مائی نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا  
 شهرت چنان بر صفحه مرقع نگاشته روانه اصفهان نماید که همراهان  
 محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و  
 سرانجام مالتحتاج ضروری و آنچه مرغوب طبع پادشاه زاده و همراهان

او باشد | خصم برای بهمرحانیدن و مهیا ساختن آنچه پادشاهزاده در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انداس و دیگر ماکولات و ملبومات و خوشبوئی که در هندوستان بهم میرسد تأکید زیاده فرمود بعد از آن که محمد اکبر سکه روهی اصفهان رسید در باغ پادشاهی فرود آوردند و شاه سلیمان خود تاباغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازه باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده گفت که اگرچه نزد پزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در دست گرفته بابرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما در هندوستان دست خالی بخد مت مربی آمدن ترک ادب است شاه باظهار شفقت تمام خیر مقدم گویان شعری از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده دانهای جواهر را از روی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار خود گذاشت و محمد اکبر هم شعری از شعرهای حافظ در جواب شاه خواند و بعد از خوراندن حاضری هر دو بر اسب سوار شده بالای پایندازی که از زربفت و مخمل کار کاشان و چیهنت بندری تا مکان فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند - نقل می نمود که چون شاه برامپی که سوار بود بسیار هموار راه میرفت و اسب پادشاهزاده شوخی و جلدی می نمود و چابک سوار محمد اکبر چنان اسب دیگر بجلدی رساند و محمد اکبر هم بجایکی تمام چنین خود را بر پشت آن اسب رسانده تبدیل سواری نمود که ناظران در تعجب مانده آفرین گفتند - بعده که بشهر رسیدند شاه از مکانی که راه مهمان خانه محمد اکبر جدا می شد جلوی اسب کشیده باحترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن



او مقرر ساخته بود مریض نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما  
نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و بار روز دیگر شاه  
بدیدن پادشاهزاده رفته لیکن نهسته کلمات دلبری و دلداري  
بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانه خود آورد و هر روز  
ضیافتهای رنگین و مجلسهای نواکین می نمود چون فصل و ایام خزان بود  
که در ایران چهل روز در ماه اشجار صبرا و باغات برای تبدیل  
لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بداغ خود برده  
ضیافت نموده فرمود که بجای شکوفه و میوه از سرورید ریزه و کتان  
آبدار همه درختان ثمردار را آئین بدمی نمایند بعد که پادشاهزاده  
محمد اکبر بداغ تشریف برده آن وفور سرورید را تماشا و ملاحظه کرد  
رویشاه نموده گفت چون دریاها می سرورید خیز بتصرف ملازمان  
شماست تمام اشجار باغ از سرورید آبدار شگفته کرده و تمریار آورده اما در  
جواهر خانه هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند  
از آنان جواهر آئین بدمی باغ می توانند نمود - روزی از بنادر  
تعلقه شاه خبر آوردند که فرخنده اختر نام پسر از هندوستان رسیده  
و شاه از شنیدن آن پادشاهزاده بدقام فرستاد که آمدن پسر شما  
مبارکباد میخواهم مهمانداری برای آوردن او تعیین نمایم شما هم  
خطبه پسر خود بنویسید پادشاهزاده محمد اکبر جواب داد که  
پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جد آنها نزد  
خود طلبیده بهر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هر چند در فرستادن  
مهماندار باعزاز طلبیدن مدافعه نمود محمد اکبر در منع آن سماجت  
و تکرار زیاده نگار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من چه

داری بغویس او در جواب گفت بعده که رو برو شوم نشان پسرری  
و پدری را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او  
مبالغه از حد گذرانند تا آنکه آن جوان از غصه عدم قبول محمد اکبر  
ریسمان را بحلق خود کشید منصوبان شاه خبر یافته ریسمان از  
حلق او برآوردند و شاه روز مره برای او مقرر کرد اما محمد اکبر  
بقبول پسرری او تن نداد - بعده که تکلیف امداد برای آمدن هندوستان  
به میان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزیز ما نید  
بعده که شما را کار به برادران افتد هرچه توانیم در امداد خواهم  
کوشید بعد چند گاه که سلیمان شاه ودیعت حیات نمود و سلطان  
حسین قائم مقام او گردید در تیمار داری و مهمان نوازی پادشاهزاده  
نصرت بسابق زیاده کوشید - روزی پادشاهزاده بدستاوز نوشته  
جمده الملک اسد خان شهرت واقعه حضرت خلد مکانی داده تکلیف  
امداد فوج و خرچ به میان آورد شاه حسین در جواب گفت که واقعه  
نگاران خفیه ما در تپه و بنادر هندوستان هستند که اخبار ضروری را  
می نویسند بعد رسیدن خبر واقعی آنچه از ما خدمت بیاید خود را  
معاینه نخواهم داشت بعده که خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت  
زیاده کشید و در عزت و آبروی او تفاوت بسیار راه یافت آخر تکلیف  
این معنی به میان آورد که هوای سرزمین عراق بمزاج من نمیسازد مرا  
مرخص سازند که در توابع گرم سیر سرحد خراسان که نزدیک سرزمین  
هندوستان است رفته بنشینم و بحکام آنجا بغویسند که بروقت مدد  
فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمایند بعده وجه خرچ در ماهه  
برای پادشاه زاده مقرر کرده بر حصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمد اکبر را با برادران سرکار  
نیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددکار مقرری  
و عیلتی همراه نمایند - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خواهران رفته  
بخوشی و ناهوشی اوقاتا بصرمنی برد تا آنکه در آرزوی سلطنت  
هلهوستان در اواخر عهد حضرت خلد مسکن ازین تنگنا برای فانی  
پروخته جاردانی شدادت • • بیت •

نزاع بر سر دنیای دین مکن در ریش • نه مریضه • بادرنه ملک اسکندر  
ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجری •

اگرچه حرور اوراق را بر سوانح این درسه سال که مشهور طاع حاصل  
شده که قابل تحریر داند و ارجای دیگر بقدر مسودات تطبیح احوال  
این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن وادعای توان نمود اما آنچه  
از زبان راویان نقل شده مسدوع گردیده و بسبب تعذبات بودن برادر  
غفران پناه محمد مراد خان که ز تربیت یاتهای حضور بود  
و بر اقوال او اعتماد کلی داشت و خود در سفر راه دره و حجابیت  
حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف قول از پیش دم  
بزیان قلم می دهد اگر از نویسنده و زبان نوی دیگر تعذرات کم و زیاد  
بگوش مطالعه کنندگان دقیقه سفیج ن آید معاف بوسایند •

بعده که در اوتل سنه بیست و هشت از احمد دگر پادشاهزاده  
محمد معظم را برای تسخیر ولعجات طرف رام دره که در تصرف  
منصوبان سنبهای جهنمی نیکار بود و آن طرفها هوگز فوج  
پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغه توپخانه را با لطیف شاه  
دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان  
برادر بهلول خان و ناکو نام که از مرهت های قام آر و واقف کار  
آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پیش آورده های  
پادشاهزاده معظم بود و در همان ایام او را بمنصب نهصدی  
سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم  
منصب بود اما در منصوبه بازي و رای سلیم و شجاعت منظور  
نظر بادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بیست هزار  
سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدومت  
واقع نگاری کل دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده  
را نیز ضمیده آن ساخته همه را از عطای انعام اسب و فیل و خلعت  
و اضافیه سرفرازی بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای  
مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده رودان  
بعده که جمعی از مردم پادشاهیهی بکار آمدند مقهوران به تنبیه  
رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعه قلب  
آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه  
کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و  
دو سه امیر نامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح  
گردید - بعده که داخل ملک رام دره گردیدند چون دره بسیار قلاب بود  
و هوای آنجا بملشکر موافقت نمود و کافران از هر طرف هجوم نموده  
شورش کرده راه رسد غله از هر طرف مسدود ساختند و از آنکه  
یلک طرف دریای شور و دو طرف کوههای پر از اشجار زهردار و

مارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیمت گهی میزد و چارپا و آدم کمتر بلا آنت از گهی بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید سوای نارجیل و غله کردن که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد چنان غله دیگر نبود و اسب و آدم بیشمار غنایم و تلف میشدند و گرانی و کم یابی غله بمرتبه رسید که چندگاه آرد گندم سه روبه چهار روبه را آثار بهم نمیرسید و از جمله مردم لشکر که از چانگ اجل نجات یافته بودند باقیم جانی که داشتند زار نزار گشته هر نفسی که میزدند از باقی عمر غنیمت می شمردند اسب در طول غله هیچ امیر نمید که بکار سواری آید تا بسپاه ناصرد چه رسد بعده که خبر این معویت لشکر بعرض رسید برای تصدیق بندر سوزت حکم صادر شد که هر چه تواند غله بر جهازات بار کرده باشک پادشاه زاده براه دریا بفرستد از جمله جهازات غله که ز بندر مذکور روانه شد غنیمت خبر یافته مابین راه که همه جادو دریا با معجزات حوادث کرد آنهاست سر راه کشتیهای ذخیره گرفته تا سخت آوردند چند کشتی که از آنت تاراج هموران سلامت رسید بدینار هر امیری که در لشکر بود زیاده از می چهار پاه غله نرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاه زاده رسید همه جا جنگ کمان خوردن تا احمد نگر بخدومت حضرت خلد مکل رسیدند \*

همینکه بحضور رسیدند از آنکه ابو الحسن و طب الملک نورمان و رای حیدر آبان بافعال قبایع از هیوند ملک به دنا و آکنا که هر دو کافر شدید اعداوت بودند و سختی و ظلم زیاده بر مسلمانان میکردند و نسق و فجور علاوه از رواج سکر و زنا و زور و لعب

زیاد بعرض رسید و علاوه آن در امداد سندیهای جهنمی دارالحربی  
 در تاخت ملک و تسخیر قلعیجات و رساندن لک هون نقد خود را  
 بدنام و زبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میرهاشم نام پسر  
 سید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن  
 یاعانت او کامیاب سلطنت گشته او را بیای وزارت رسانده باز  
 بسبب عدم موافقت برهنمائی مادنا و آکذا چنانچه در ذکر  
 سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده او را از وزارت معزل  
 ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو کامر داده  
 بود بحضور رسیده بومیلۀ مقریان بارگاه بانواع نالاش ترغیب  
 و رهنمائی مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصی و طلب سید مظفر پدر  
 خود که بطریق نظربند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که  
 چند پرگنۀ سیر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقۀ صوبۀ ظفر نگر  
 بدعوی آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بدعاقبت او  
 بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد  
 و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کولکنداش را با  
 پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازیکه بهادران  
 کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای  
 تائید و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات  
 از تصرف آنها تعیین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را  
 با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمده الملک  
 و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو  
 سه راجه نامدار و دیگر جمعی از امرای رزم دیده را بر عایت

عطای اضافه و اسب و نایل و جواهر و نقاره و سواران برای بخشیده  
برای تسخیر ملک تلانگانه مرخص فرمودند \* )  
و در همان ایام میرزا محمد مشرف فسلطانه را که از تربیت  
یافتهای حضور و مرد زبان آرد و مزاج دان حضرت خالد مکل  
بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده بدوام نمودند  
که بعرض ما رسیده که نزد تودر الماس مربع خوش قطع شفاف  
بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تیسف دیگر که داشته  
باشد بقیمت در آورده منجمه باقی پیشکش ارسل دارن  
و در خلوت ارشاد فرمودند که ما قرا برای آن پارچه سنگهای  
ناکاره که اصلا حایج آن نداریم و نه فرستادم بلکه بدون شهرت  
برای دریافت و تحقیق بعضی مملکتها که از طرف او  
پعرض ما رسیده می فرستیم و کفایت غرض ما اینست که چون  
ترا از خانه زادن جان نثار و مزاج یافتهای خود میدانیم  
میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مملکت مر بخت و بشوی  
و موافق مرضی او بخوش آمد و بپنداری بسکه در نامه و کلامچنان  
بی محابا و درشت باشی آنی که او هم بانو درشتی نماید و  
برای ما حاجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد  
و تا مقدر یا او برهم زنی و اصلا رعایت ادب او در هم کلاسی خلا  
و ملاحظه نموداری - بعد از که میرزا محمد رفقه انلاغ حکم نموده  
المامها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود  
ابو الحسن باظهار قسمهای شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتم  
سعادت خود دانسته بدون مدیر حکم بحضور ارسل می نمودم - چنانچه

سابق در عهد اعلیٰ حضرت آنچه الماس لائق ارسال بارگاه جهان  
مطاع از کان برآمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق  
حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود. و چند پارچه  
الماس تراشیده و نا تراشیده پیش بها مع یاقوتهای زمانی که قبل  
ارسال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد  
موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفته بی محابا  
در سوال و جواب پیش می آمد و قائل می ساخت اما روزی  
بنقیریب بعضی مذکورات از زبان ابو الحسن برآمد که ماهم  
پادشاه این الیقه محقر گفته می شویم میرزا محمد از راه تشنج و  
توبیخ بر آشفته گفت که شمارا نمی رسد که کف پادشاه بر خود اطلاق  
نمایید از اجتماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیاده  
ماده گرانی خاطر مبارک پادشاه می گردد. ابو الحسن در جواب  
گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تکه ما پادشاه  
گفته نشویم حضرت عالمگیر پادشاه پادشاهان نخواهند گفت \*

مکرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد  
خود محمد مراد خان نقل می نمود شنید میگفت که در هیچ  
کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین  
مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت + القصه بعده که میرزا  
محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعیین افواج قاهره  
بسرکاری پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کولکناس  
بابو الحسن رسید ابراهیم خان عرف حسینی بیگ را که از  
اسرای عمده و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله



خان ساخته با شیخ منہاج رستم راو کہ از زناداران صاحب  
السیف و القلم و مہر ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر  
بود و دیگر امرای رزم جوئی کارزار دیدہ با سی چہل ہزار سوار  
در مقابل فوج پادشاہی سرخص فرمود - بعدہ کہ فوج مابین  
سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیک ہم رسیدند از آنکہ پادشاہ زادہ  
محمد معظم نمی خواست کہ تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل اللہ  
خان پیغام نمود کہ اگر ابو الحسن باظہار ندامت و التماس عفو تہ صبر  
پیش آمده دعوت اختیار مادنا و آگنا را از امیر ملکی کوتاہ نمودہ  
مقتد سازد و دریم آنکہ برگشت مدیر و رامگیر و غبرو کہ بنصب از تصرف  
بندہای پادشاہی بدعوی بیجا بر آوردہ دست ازان برداشتنہ ہر  
حوالہ منصوبان پادشاہی نماید دیگر آنکہ ہائی پیشکش سابق و  
لاحق بلا توقف و اہمال روانہ بازگاہ آسمان جہ - کرد برای عفو  
تہ صیرات او بحضور معروض داشتہ آمد - امری نہایت عقل دکن از  
راہ غرور و جواہری مہمل پیش آمدہ در دعویت غضب پادشاہی  
نہوانستند پرداخت تا آنکہ کار بجنگ و صف کشی طرفین منجر  
گردید و از ہر طرف فوجہا بجنبش در آمد - از جملہ محاربات کہ  
با خان جہان بہادر کوکلتاس روی دادہ اگرچہ ہمہ را درین انتخاب  
کلام بزبان خامہ نہی توان داد اما مجمعی از ذکر یک جنگ باحاطہ  
بیان می آورد - روزی محاربتہ کہ با خلیل اللہ خان روداد ہمراہ  
خان جہان بہادر زیادہ از دو ہزارہ ہزار - سوار نبود و با امری ابو الحسن  
زیادہ از سی ہزار سوار جرار بود و عراولی بہمت خان بہادر  
مقرر نمودہ بودند - از صبح کوس و کوزی رزم بلند آرزو گردیدہ

و صدای توپ و غرش بان میدان زمین و آسمان پیچید و چنان محاربه عظیم روداد که تا سه پهر روز از هر طرف پشتمانی کشته پدید آمد و از جوی خون سطح زمین گلزار گردید و اکثر سردار های طرفین زخمی گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگیں و اربمیان گرفتند \*

سپه از دور تیغ برهم نهاد \* زره دیده از بیم برهم نهاد و بر همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصه تدد تنگ گردید که هر بار برای طلب کومک و باظهار نالاش غلبه غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبه مغلوب افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصی خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که ملقب هانت بهنه که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد و سنگ دست او از دور کار گویا بلندق می نمود اسپ تازان بهاله دردست خود را مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواری خاصه سردار کدام است و خواست که ذیژه طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضه کمان تیر درآورده تا بذاگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهی عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هراول و چنداول پیغام غلبه غنیم میرسید و هیچ نماده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل محنت راجه رام سنگه که در فیلخانه او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمینی در دهن او داده اورا را کرده میان فوج همت خان بهادر  
 کراول رساند و راوتهای نامی و مبارزان همت شکن فوج ابوالحسن  
 مقابل همت خان بهادر اسپان بجوان درآورده بودند نیل مقابل  
 هر کدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمه خرطوم نیل  
 تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان در سه سردار نامی  
 برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زمین  
 بزمین سرنگون ساختند و هزینهت بر فوج دکن افتاد و خان جهان  
 بهادر حکم شاد بانه فتح نواختن نموده همانجا خدمه زن مرصود  
 و غنیمت بسیار را صوب و نبل بپشمار مع توپخانه بدست مردم  
 پادشاهی اندک و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج  
 پادشاه زاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده خان نثار  
 خان عرب خواجه مکارم را برای تسخیر گندهی سیرم که در تصرف  
 منصوبان ابوالحسن افتاد بود تعیین نمودند و جان نثار خان بعد  
 تردد نه ایان گندهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهاجم و تم نموده  
 و فوج دکن اطراف گندهی یورش نموده محاصره برداختند و جان نثار  
 خان مکرر از گندهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران  
 ابوالحسن را هزینهت داده در محاصرت گندهی استقامت ورزید  
 تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خادمه ملوک و رستم راو که در  
 اطراف برگزات بودند و بونگاه داشت بمدد خایل اند خان رسید و  
 فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به باغهای غدر آمیز  
 گذرانیدند آخر کار مقابله صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم  
 رد داد و در هر جنگ جمع کثر از هر دو طرف کشته و زخمی

شدند تا روز چهارم چنان محاربه جهان آشوب اتفاق افتاد که  
 همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و سعادت خان  
 دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف  
 ربابی سرداران فوج پادشاهی لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام  
 سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند  
 پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته  
 فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح  
 بحضور روانه ساختند و از نوشته اخبار نویسان نیز سبب تعاقب  
 نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید از آنکه پادشاه مدتی بود  
 که از پادشاه زاده پاره کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر  
 بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود  
 و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر  
 نمیگرفت و در تعاقب پادشاه زاده محمد اکبر هم با وجود نزدیک رسیدن  
 در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر در دستگیر نمودن  
 پادشاه زاده پهلوتهی نموده بود و از نوشته میو نور الله پسر میر میران  
 فوجدار پرگنه تها لیر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در  
 بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلد مکان میر رسید  
 و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی  
 عرضداشت می نمود و سردیوان نشسته بدعوی نسبت برادر رضاعی  
 کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضی پادشاه  
 بظهور می آمد لهذا ذخیره ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر  
 داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگر و نیز بر غبار مزاج می افروند

ذکر موانع سال بیست و هشتم از جلاوس عالمگیر

بادشاه مطابق یک هزار و نود و پنج هجری

بمده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید  
خلاف مرضی خلد مکن بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه  
آنها تعاقب نه نمودند و مجرای حسن تردد باعتراض مبدل گردید  
و درین باب فرمان از روی غضب تمام بنام بادشاه زاده شاه عالم  
و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معای باعث ملال خاطر  
بادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز - درداران ابو الحسن بقصد  
مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل بادشاه زاده نیامدند الا آنکه  
گاه گاه وقت شب بطریق ترقان اطراف لشکر ظفر اثر میادید نمودند  
بزدن بان مبادرت می نمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار  
گشته بدستور طلایه گشت نموده خود را به نگاه خویش می رساندند  
اما بادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها  
نمی گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه در آنجا  
نشسته گذرانندند و این معنی بعد تعرض باعث مزید ملال و  
اعتراض بادشاه عالم سدن گردید و بدست خاص فرمان در کمال  
اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند :

• مصرع •

ای باد صبا این همه آوردت دست

شاه عالم بعد مطالعه فرمان با دیدن گریبان و دل پراز شعله  
آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع  
دیگر امرای صاحب رومی جمع ساخته در باب تنبیه شدید کنایش

بمیان آورد از آنکه سرداران حیدرآباد مرضی شاه عالم بر صلح و دفع  
مایه نماند مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل در میان  
داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بر انسر دگی خاطر از طرف  
پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیداد و بعضی امرا  
باز درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و در سه راجه ترغیب  
بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز  
بنای مصلحت نا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان باره در  
خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنه  
کار آزموده روزگار و هواخواه جهان پناه است اما صلاح دولت  
دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیاید و بقصد  
گوشمال این طائفه محیل که بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند  
سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراوی قبول نماید فدوی را  
چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراوی شرط جانفشانی بتقدیم  
خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادهها که سرداری هراوی بنام  
او قرار دهند جوهر ترند و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم  
بمحمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب  
انقضای و رعایتی که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب بادشاه  
گشته ام باز نظر بر صلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی  
شما و ابوالحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از برگنده و گدھی  
سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهی  
درآمده بود دست برداشته برگشته بررید این معنی را وسیله دست  
آویز و التماس عفو تفصیلات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معمرض دارد بعد از آنکه این پیغام مصحوب زمره نام ناظر محل  
 شاه بمحمد ابراهیم سر فوج رسید بر محمد ابراهیم که این پیغام  
 موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان  
 آورد شیخ منہاج و رستم رازدار دار و دیگر جهالت کیشان متفق  
 اللفظ گشته بزبان دکنی ترجمه این مضمون در جواب گفتند که  
 قلعه سرحد سیرم بر سر فوک شمشیر و سنان نیزهای ما را بسته است  
 و بچنگ آمده ایم چنانچه دران روز مرهتہ در انداختن و زدن بان  
 شوخی نمودند کہ یک بان رقت آردن خوان خاصہ اندرون سراچہ  
 محل رسید و از صدمہ آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز  
 توپخانہ زیادہ با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیدہ بود ترپ خالی  
 بسیار آتش دادہ صدای شلک پی در پی سامع اندرز پادشاه زادہ  
 و مردم لشکر ساختند و دست اندازی برکھی فوج پادشاهی نمودند  
 ازین شوخی دکنیہای بی ادب رگ غیرت پادشاه زادہ بحرکت آمد  
 شاه زادہ معزالدین را با خان جهان بہادر بدستور سابق ہراول نمودند  
 و صفدر خان و ہمت خان و دیگر دلوران رزم جو برداشت راجہای  
 جلالت پیشہ طرف بر نغار و جرنغار و بلتمش مقرر کردہ سید عبداللہ  
 خان را با چند تنی از بہادران شعلہ خو چند اول ساختہ ملتفت خان  
 خوانی و راجہ مان سنگہ و سمندر بیگ و خواجہ ابوالاکرام را در قول  
 با خود گرفته بقصد مقابلہ و مقاتلہ با ہمعمرکہ کارزار گذاشتند  
 از انطرف سرداران ابوالحسن با ہم مصلحت نمودہ صلاح کار دران  
 دانستند کہ بہر را از مکانی کہ بود سہ چہار کرورہ جانب دست  
 راحت روانہ ساختہ صرفہ در جنگ توپخانہ بدانستہ توپہای کلان را

در صفاک انداخته چاند توپ را زیر خاک نموده دو سه فوج ساخته  
یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دویم یلتمش قرار دادند  
و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور  
دکن که اکثر غلوه بر چنداول می آرند برای مقابله سید عبدالله  
خان مقرر کردند و یکبارگی جوشان و خروشان جاویریز مانند سیلاب بلا  
بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و  
دلوران تیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی  
کار آوردند و از هر طرف کوشش و کشش بهادرانه بعرض کارزار آمد  
و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصه کارزار از  
خون دلوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید \* رباعی \*

زهر سو شده انجمن فوج فوج \* چو دریا که خیزد زهر گوشه موج  
ز آمد شد تید و تیغ و سنان \* روان شد پیاپی ز تنها روان  
سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پیش گذاشته داد تهوری  
داده پرگار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده  
معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر  
جمده الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد  
تردد نمایان فوج مقابل را برداشته بمدد سرداران یمین و یسار  
پرداخت تا در بهر روز معرکه کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها  
رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کذان سرداران ابوالحسن  
را تا بنگاه خصم رساند غافلگرمظیم در لشکر دکن رودان شیخ منهاج  
دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هر اول فوج پادشاهی فرستاده  
پیغام نمود که محاربه و دعوی قتال و جدال میان ما و شما است



میدان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و تاراج محفوظ بوده اند اگر ما را سه چهار گهری فرصت دهند که از طرف قبائل پاره خاطر جمع نموده باز بمقابلہ پردازیم از طریقہ صورت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماده مرضی پدر حاصل نموده عذر کشیده سزاولن برای منع دست اندازی مال و عیال تعیین فرمودند دکنیہا قبائل را براسپان و فیلان سوار نموده طرف گدھی که نزدیک بود روانہ ساختند و سه پھر باز از هر طرف سیلاب یلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوہ بار دیگر بشکوہ تمام جلوریز مقابل فوج ظفر موج جلوہ گر گشتند و معرکہ کارزار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رستمخانہ از هر دو طرف بطہور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهی از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منہاج و رستم را در زخم برداشتند و بندر ابن دیوان شاه را دکنیان زخمی ساخت فیل سواری او پیش انداختہ روانہ شدند سید عبد اللہ خان باوجود کہ در همان حالت صدمہ چوب چہرہ بان بدھن او رسیده بود باتفاق یکی از راجہا خود را رسانده بندر ابن را خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشی شاه از ضرب بان در حوضہ فیل با یک سہیلی کشته گردید و چہار پنج مردار دیگر فوج طرفین زخم کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیہا تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و پادشاه زادہ پیغام نمودند کہ در جنگ مغلوبہ صف جمعی از مسلمانان طرفین کشته میگردند بہتر آنست کہ

یک دوسر دار ما و سه چهار سو فوج شما بی آنکه پایی فوج در میان باشد بمیدان آمده با هم قتال نمائیم و بغن و تردد سپاه گری امتحان زور بازوی خود بر روی کار آوریم و به بینیم که خدا کرا یاری میدهد بعد که بعرض شاه عالم رسید در جواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شما یان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش می نمایید اما ما را ملاحظه آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرضه کارزار تنگ می گردن تنگ فرار بر خود هموار می نمایند بلکه از جمله هنر سپاه گری میدانند و نزد مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان و یک دوسر دار دیگر لشکر ما بر پایی فیل سواری خود زنجیر انداخته بمقابل شما مبادرت نمایند و شما یان نیز بر پایی فیل سواری خود زنجیر اندازید و در معرکه کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهواری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواری پابرنجیر جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمی توانیم نمود - روز دیگر آن همینکه خاور عالمگیر جهان افروز سر از در بچه مشرق بر آورد هر کار ها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شاد یان فتن بلند آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعد که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند از آنکه مادنا و بعضی همدان او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم بر جرم آوردن طرف پادشاه زاده ساخته بدین مرتبه در باره او بد ظن نموده بودند که در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدشت پادشاه  
 زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق  
 شدن محمد ابراهیم سر فوج بشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت  
 ابو الحسن حوصله باخته خود را بی آنکه بازگان دولت مصلحت  
 نمایند یا در فکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر بپردازد  
 یکبارگی وقت اول پاش شب با جمعی از خدمه محل و  
 صندوقهای جواهر و هون هرچه توانست با خود گرفته رو بقلعه  
 گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال  
 تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خرورار خرورار مع ناموس سپاه و  
 رعایا که در شهر مانده بودند بحادثه تاراج در آمد و عجب هنگامه  
 قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت  
 سواری و برداشتن مال نیافتند سراسیمه وار دست زن و فرزندان  
 خود گرفته که بسیاری را محال بر قعه و چادر پوشاندن نماید رو بقلعه  
 آوردند و قبل از آنکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد ارباشان  
 و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند  
 و امرا و تجار و غریبا برهم دیگر بدقت ورزیده هرکه بزور بازو و مدد  
 تردد و خرچ نمودن زود در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال  
 و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت  
 آوردند چون از هر محله و بسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال  
 واقمشه و چینی خواندنی امرا و تجار و قاضیهایی فراش خانه  
 ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسب و فیل که موجود بود وقت  
 غارت عجب هول قیامت و نمونه حشر و نشر آشکار گردید

چو سلطان خاور برافراخت سر \* بدامان گردون برافراشت زر  
 بسی درج و صندوق با قفل زر \* پراز لعل و یاقوت و درو گهر  
 ز پوشیدنی و ز گستردنی \* زهر چیز کان بود آوردنی  
 ز دیبا و زربفت و خز و حریر \* ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر  
 بسی زیور از گوهـر آبدار \* بسی خاتم و یاره و گوشوار  
 که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هندو  
 با سیری در آمدند و عوض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا  
 رفت که زبان خامه از احاطه بیان آن قاصر است و قالینهای گران بها  
 که از سنگینی برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده  
 پارچه پارچه نموده از دست همدیگر می ربودند هر چند که شاه عالم  
 سزاولان تعیین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال  
 لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهی چهار صد و پانصد  
 سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط مال بقية التاراج کار خانجات  
 ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاد های ابو الحسن بهزاران عجز  
 و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و ناکرده نزد پادشاه زاده  
 آوردند و شاه عالم عجاله سزاولان شدید برای نجر و منع تاراجیان و تنبیه  
 جمعی که آتش میزدند تعیین نمود پارچه شعله فتنه فرو نشست  
 اما تاراجیان ممنوع واقعی نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام  
 التجایی ابو الحسن بقبول هر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت  
 پادشاه زاده را بر حال آن برگشته بخت و سکنه آنجا که فی الحقیقت  
 از مغضوبان درگاه الهی گردیده بودند رحم آمد و التماس او  
 بشرط چند که از آن جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لک

روپیه سوامی وجه مقرری هر سال و مقید و مقید ساختن سادنا و  
 آکنکه هر دو برادر مایه فساد خرابی سکنه حیدر آباد بودند و دست  
 برداشتن از گدھی سیرم و پروگنه کمپیر و دیگر محلات مفتوحه که  
 بتصرف پادشاهی در آمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخد مت  
 پادشاه معروض داشته شفیع جراثم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و  
 رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هر دو کافر صاحب مدار تامل  
 داشت از آنکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب اختیار  
 محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدر آباد و لشکر کشی و مسلمان کشی از  
 حکومت هر دو برادر دجال میرت بدسرشت است تنگ آمده بودند  
 سروما و جانی صاحب که در محل تسلط تمام داشتند و حریمهای  
 صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته  
 اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان  
 بد انجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشاره قتل هر دو بد کردار  
 جفا کار نمودند در حالتی که هر دو اجل رسیده از در بار بخانههای  
 خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر  
 آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان  
 خانه او را قتل کرده و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال  
 زبازدار بسیار آن روز بیدار فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده  
 مصحوب یکی از مردم فهمیده کار فرزندان پادشاه زاده فرستادند \*  
 کلمه چند از سبب تسلط و استیلا یافتن هر دو برادر در وزارت که  
 درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتدکار خواهد آمد و خالی  
 از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبداللہ قطب شاہ کہ قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جملہ دوسه دختر کہ خدا باو داده بود یکی را بسید احمد نام کہ از مہادات و فضایی موروثی عرب بود منسوب ساخته بپایہ امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکی بدو رجوع می نمود بعد از چند گاہ سید سلطان نام کہ شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیادہ بر خاندان میر احمد شہرت داشت بخدمت عبداللہ قطب شاہ رسیدہ مقرب و معزز گردید و دختر دوسم قطب شاہ بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکہ میان ہردو سید رشت و حسد ہمچشمی کہ خانہ بر انداز چندین ہزار خان و مان و کل سرسید ابلیس پر تلبدیس است بمیان آمد روزی قطب شاہ از سید سلطان پرسید کہ شما بر حقیقت بزرگان میر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند و استکان زادہ مانند ازین کلمہ زیادہ از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیلہ درهم اندازان نام پیدہ کہ بہ تیشہ سخن چینی مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاری غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان ہردو سید نشو و نما می پذیرفت و ہر روز بر مادہ فساد می افزود تا آنکہ جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز ہنگامہ عیش و نشاط رونق افزای در بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادی ادای خارج دیگر بمیان ہر دو ہمچشم بعزم ظہور آمد و کار بجائی کشید کہ شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یک نمودہ بقطب شاہ پیغام نمود کہ

اگر شما دختر بسید سلطان بید دهید مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام  
برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هر چند که مردم  
عمده نهمانده باصلاح کار کوتیدند نائده نه بخشید و سرورما که  
مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همد و معادن میر احمد  
گشتند و گفت و گوی نزع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه  
را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود  
ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد مشورت با همدان و  
محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابو الحسن  
نام را که از طرف سلسله مافری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده  
داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتی وضع بسر  
می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحرم مطعون صاحب کمالان و  
همدمان قطب شاه گشته چنان از اطاق دلها انداده بود که عبدالله  
شاه اصلا متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابو الحسن بلباس  
درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شازده سال مرشد او گفته  
می شد بنا کامی میگذرانید از آنکه مردود خلق منظور نظر خالق  
می باشد در همان مجلس شادی که ساعت عقد مقرر گشته بود  
او را بسته آورده بحمام فرستاده مخلع ساخته سهره مروارید گران بها  
بر سر او بسته بر اسب عراقی یا ساز مرصع الماس سوار نموده با  
سرانجامی که برای سید سلطان موجود و میدها بود بمجلس  
دارالامارت بدبده و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر  
حواله او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتناج دادن  
مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیده پر نم دست

حسرت و اندوس بر همزنان بمایوسی تمام سر خود گرفته از شهر  
برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ابام رحلت  
عبدالله قطب شاه و ثلاثی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که در باره  
آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رحید از آنکه میر احمد  
از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسله حلیفه  
سلطان از سلاطین زادهای مائزندان و امرای عمده و صاحب فوج  
حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محمدا از سلوک نمی نمود  
و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمی دانست و بعضی  
خدمه محل نیز از وفرت بهم رسانده بودند بر خلاف ابوالحسن که  
با همه برفق و ممدار سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعه عبدالله  
قطب شاه در تعیین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی  
کشید که بیرون میر احمد با سپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون  
زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در  
دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آماده نساك و فتنه گشت  
از هر گوشه و کنار ناثر قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت  
سید مظفر و موسی خان محل دار و سعی و تردد مادن و آگنا که هر دو  
برادر نوکر و بیشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را  
رفیق ابوالحسن ساختند و میر احمد را مغلوب و بی اختیار و منزوی  
ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر  
که از ابتدا خطاب قبول نموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم  
حقیقی میر احمد حسدی که در باره سید سلطان بکار برده  
بود خمار نشه آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در



بر انداختن بغای دوات میر احمد بظهور آمد نخل گلشن  
مراد او نیز ثمر نداشت بار آورد - شمع ازان می نگارد که  
چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیری که در اعانت جلوس سلطنت  
پادشاه کوشیده صاحب مدار امور ملکی گردد خلل تمام در دماغ او  
راه می یابد و میخواهد که در مقدمات جزئی و کلی بر آثای خود  
تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار  
میکرد و ماده فساد آماده می شود آخر کار بقصد استیصال  
همدیگر می کوشند میان ابوالحسن و سید مظفر بر سر تکالیف شاقه  
نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید  
که ابوالحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور  
ملکی کوتاه سازد هر چند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بی آنکه  
هنگامه فساد و خوف ریزی برپا گردد او را از وزارت معزول نماید میسر  
نمی آمد آخر الامر ماندنا پلذت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار  
خانه سید مظفر گردیده بود با ابوالحسن دمساز و همراز گشته بهر روز  
ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعت ارباب عده سید مظفر  
را باستقامت امید و انواع رعایت نموده هوان او را ابوالحسن ساخته  
با خود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی  
بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پروبال گردانیدند قلمدان  
وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی  
ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تملق سابق او بآکنا  
برادر او مقور نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک  
هرامی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رسید

از دور نیفتند و درج تلخ مکانات

زهری که چشیدن نتوانی نپشانی

چون در آن ایام برای طلب سید مظفر که بطریق محبوسان مندرجی بود بموجب نالاش میر هاشم پسر او حکم بذام پادشاه زاده رسید پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را برای آوردن او تعیین نمود - و نصرت خان بقصد کوهپیر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن او را همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبحانی گردید و تکلیف عطای منصب نمودند بر عایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبه الله حاصل نمود و بقولی در اشکر ردیعت حیات نمود \*

القصة چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهای حضور بود تحجابت مقرر کرده برای وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته منضوف نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمه بزبان قلم داده اما از آنکه میان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضی اداهای خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و در آن ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که عالم شهرت و شجاعت

و جانفشانی بر انراشته در اطاعت امر بادشاه میکوشید و حضرت  
 خلد مکان متوجه پیش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان  
 پسر ملابت خان و خواجه ابو المکارم و غیره دوسه خان زاد جوهر  
 تهوری و کار طایی که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها می  
 کوشیدند مگر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراض آمیز مشتمل  
 بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زادانی  
 که هنوز بوی شیر از دهان آنها می آید نسبت بآن پیر سال  
 خورده زیاده شرط فدویت و جان فشانی بجای می آرند پرداخته  
 بودند و اعتقاد خان منجمله متعینه فوج شاه عالم بود و خان جهان  
 بهادر بغض این مومنی را در دل خود جا داده خفیه بسرداران  
 سنها که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوری و حیدر آبادی  
 میکوشیدند خطی نوشت مشتمل بر اینکه بسبب عسرت و گرانی  
 لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابو المکارم و تهور خان  
 و غیره را برای آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بانواج  
 زیاد چنان تاخت بر سر آنها آرید که امیر یا قلیل گردند از اتفاقات  
 آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که  
 داروغه هرکارها نیز بود افتاد از آنکه سعادت خان را با رجوع سابقه که با  
 خان جهان بهادر بسبب رفاقت راقعه نگاری کل دکن بود طرف  
 حق نمک پادشاه و خاطر جمده الملک زیاده منظور میداشت و  
 دانشی را از زبان آشنا نمودن مناسب نمیدانست خفیه نزد اعتقاد  
 خان رفته بعد گرفتن قسم اخفای آن بر حقیقت کار اطلاع داد اعتقاد  
 خان نهایت متوهم گردید و اینای مصلحت بران قرار یافت که در خلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر سازد بعهده که بخدشت شاه زاده ازین  
معنی اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار  
این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست  
و هرگاه خان جهان بهادر در باب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید  
ما را قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویند که او از  
قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گرانی  
و کمیابی غله و کاه زیاد از حد روی داد میخواستند تا رسیدن جواب  
ثانی بعضی مطالب بقصده کوهپایه رفته انتظار حکم کشند درین  
ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادی که بعد از شرف نزل  
رایات عالیات در شجسته بنیان خود را با پسر بملازم رسانده مورد  
عنایات گردیده بود مع میر عبدالکریم و چندی از بندهای نامی پادشاهی  
با قدری جواهر و خلعت که مصلحت برای ابوالحسن بموجب التماس  
شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص  
و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت برای ابله فریبی  
و تسلی ابوالحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعی  
است و بادعای مدد فوج پادشاهی و تسخیر قلعه حیدر آباد آمده  
فوج ابوالحسن بسرداری شریزه خان و عبد الرزاق خان لاری و  
غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسید پادشاهی زدند از آنکه آنها  
غافل بودند و از طرف پادشاه کومک نرسید یک دو سوار با میر  
هاشم زخمی گشته دستگیر گردیدند و باقی فوج بغارت رفت و شاه  
عالم از کنار حیدر آباد بشهرت گرانی غلام کوچ نموده بکمی برآمده استقامت  
ورزیدند درین اران قلبخ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

کہ بعضی مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت  
وصول زر پیشکش بانوج شایسته نزد شاه زده رسید و شاه زاده را  
بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه  
بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلد مکان خطور نمود که خود متوجه  
تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت  
ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند از آنکه دران ایام خبر فساد  
جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالی رسیده بود بعد رسیدن  
خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر بادشاہ زده  
محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جاو خانه بر سرپا لگی  
گذاشتن خانه جنگی و هنگامه و فساد عظام برپا گردید و خان جهان  
بهادر را که برای فہماندن مردم خود رخصت فرموده بودند و  
چیلہا برای معقول نمودن جہاں ہر دو طرف تعین فرمودند  
خان جہاں بہادر بعد بر آمدن از دربار فرمود کہ بازار معظم خان را  
غارت نمایند و این معنی نیز خلاف مرضی حضرت خلد مکان بظہور  
آمد و علامہ بیدماغی سابق گردید لهذا خان جہاں بہادر را برای  
تذیبہ و استیصال جنت و مسمار ساختن گدہی سنسی (!) احداث  
کردہ آن کافر کہ بعد از آن گدہی در ہر ماہ چندین قافہ میزد و  
تاراج می نمود و نواح اکبر آباد می تاخت مہرخص فرمودند چون  
از فساد و نفاق بیجاپوری یعنی سکندر دالی آنجا کہ وارث ملک  
ہم نبود معہذا باغیم از ناقت می نمود متواتر بعرض رسید و مکرر

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید  
 فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با امرای رزم دیده  
 و فوج شایسته برای تسخیر پنجابور مرخص فرمودند بعد رسیدن  
 پادشاه زاده نزدیک پنجابور که همه جا فوج دکن بسرداری  
 عبد الوف و شرزه خان اطراف فوج پادشاهی آوارگی داشتند  
 و در آن سال از رسیدن آفت بر فراغت در همه بلاد گرانی بر داده  
 بود و دکنیان از طرف هجوم آورده راه رسد پنجابور را بند  
 ساختند بمرتبه گرانی و کمپانی شل در لشکر دو داد که نانی بجای  
 بهم رسیدن متذکر گشت و هر فوجی که برای کپی میرفت سالم  
 بر نه میگردید و بمرتبه غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که  
 عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید  
 بعده که بعرض پادشاه رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را  
 با سپاه خان و تیر انداز خان و خانجی خان و دیگر امرای کارزار داده  
 برای رساندن رسد غنه بمشکر پادشاه زاده تعیین فرمودند همین که  
 غازی الدین خان بهادر با رسد فیروز بیست هزار کار نزدیک برگزیده  
 ایندی تا پانزده شانزده گروهی پنجابور رسید سرداران پنجابور چند  
 هزار سوار و پیاده برای محمد صریح فوج محمد اعظم شاه که در اسپان  
 فرج پادشاهی از ماقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش  
 نموده بود و بقول مشهور کار بجائی رسیده بود که جانی بیگم محل  
 خاص پادشاه زاده از بالای میل بدست خود تیر میزد و در تسای  
 و دلداری امرای میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو  
 لک پیاده جنگی گردانده مشهور باستقبال غازی الدین خان بهادر

شدافتند بعد کتفوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کارمیکرد سوای برق  
تیر و سنان و هجوم هوار و پیاده که زمین از غلری سپاه دکن نمی  
نمود بنظر نمی آمد اگرچه از وندور نوج دکن که دهم حصه  
آن فوج پادشاهی نبود بمرتبه تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان  
دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعنی غازی الدین  
خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هر دو برادر از بسیاری فوج  
خشم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصر من الله  
و فتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان  
آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک فیالمکون دیدند چرخ بوقلمون  
بر سطح زمین پرتو انگن است در قرنها گردش لیل و نهار  
چنین محاربه جان ستان یاد ندارد و بمرتبه صدای داروگیر جنگ  
مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوای جانفشانی  
نمودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف  
چندان سروتن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هر طرف  
رود خانه خون پیدا گشت

• بیت •

برانگیخت رزمی چو بارزده میغ • تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ  
آخر از چو قلشهای پیاپی بهادران خصم تر ددی که از مجاهد خان  
بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظم و آمد خط ابطال برقصه  
شهرت رستم داستان کشید صف مقابل را جر داشته رسد را بلا آفت  
بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از محاصره  
چنان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کذان غازی الدین  
خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عسرت مبدل گشت و بحضرت خلدملکان که از روی وقائع و زبانی هر کارها بعرض رسید بعد عطای اضافی نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از تیردن فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاهداشت آبوری اولاد او تا دور قیامت خدائگاه دارد \*

القصة از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیج خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفته کار طلب بود برای بعضی مقدمات امور عمده ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و نوج شایسته یامیر محمد اکرم قهنتی که مخاطب بامیر خان گردید و از مستعدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند \*

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق اسرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه دانه بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود مترجه تسخیر ملک بیجاپور گران ارائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شوالپور رایست توجه طرف بیجاپور بر افراشتند و بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعه مزبور مضرب خیام سپهر احتشام گردید و تزلزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان باره و دیگر امرای کار طلب رزم آزمایان برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چدن کلمه



غیرت افزا ارشاد فرموده مریخص فرمودند و هر یکی برای اظهار  
قدومت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته  
در پیش بردن مورچال و رواندن نقب و پر کردن خندق و یورش سعی  
بلیغ می نمودند و جوهر شجاعت و تهوری بر روی کار می آوردند از آنکه  
شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازه شاه پور مورچال  
داشت میخواست که بسالوک و پیغام ساخت بقام او قلعه مفتوح  
گردد برای جذب قلوب امرای بیجاپور می کوشید و شاه قلی  
نام ابرج خانی که از نوکوان معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان  
بی باک گفته می شد در زبانها بر فتن خفیه نزد سکندر بقلعه  
مشهور گردیده بود و از آن طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام ایقام  
آمییز نزد پادشاه زاده می آورد و شاه قلی غافل ازین که گفته اند \*

نهان کی مانند آن رازی کزو سازند محفلها

خصوص که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک در میان باشد  
نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کاید تسخیر  
قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود از دش  
مشرب که زبان او بزد نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال  
شاه بیای حصار می آمد محصوران را با آواز بلند مخاطب ساخته  
میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ  
و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد از طرف  
قلعه بشما آیت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته  
بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه  
گردید و نیز خبر رساند که روز هنگامه یورش شاه قلی اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده  
 بهادشاه زاده در خلوت هم کلام می گردید بعده که زبانی روح الله خان  
 کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت خان  
 صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سمی و جاسوسی نموده سید عالم  
 را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن  
 شاه قلی نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبه  
 آنکه شخصی را نزد قاضی بر شاه قلی استغاثه نموده اعلام کرده  
 دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتدا بزمان خوش و دلالت از  
 استفسار احوال آمد و رزمت و سوال و جواب قلعه نمودند او انگار بلاغ  
 نموده او باشان جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او  
 فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پرده راز از روی کار بر داشته  
 نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثانی و سید عبدالله خان  
 باره و بند را بن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک  
 یک نامی خود ساخت حضرت خلد مکن شاه عالم را در خلوت  
 طلبیده گله و شکوه این مذکورات بمیدان آورده باوجود انکار شاه عالم که  
 شاه قلی نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید  
 عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند چون از سابق مانده  
 کم توجهی پادشاه نسبت بشاه عالم در مقدمه حیدر آباد بود الحال  
 که ظن بیقین مبدل گردید هر چند در ظاهر مراتب و منصب  
 و لوازم ولی عهدی شاه عالم کم نمودند اما بر آثار کم توجهی روز بروز  
 می افزود - چون روح الله خان که مکرر شقیع جراثیم سید عبدالله  
 خان گردید بطریق نظر بند بدو حواله نمودند بعد چند روز بشفاعت

روح الله خان حکم خلاصی او فرمودند \*

ذکر سوانح سال بیست و نهم و سی ام از جلوس مطابق

سده هزار و نود و شش و هفت هجری هشتاد و تسخیر

بلجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعی و تردد غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ

و دیگر بهادران با نام و رنگ عرصه بر محصوران و سرداران بلجاپور

تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابی کاه اسب و آدم بیشمار

دکفیان اندرون قلعه تلف شدند شریزه خان و دیگر سرداران از زبان

سکندر امان خواسته در آغاز سده سی جلوس که امر داد اوائل ذیقعد

سده هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان

حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شادبانه بلند آوازه گشت

و تاریخ تسخیر قلعه بلجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ

هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعه این فتح عرضی

نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدست یاری

فرزند ارجمند بی ریز و رنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ

مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل

فیر درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعه دولت آباد قلعه دار را برای

نگاهدشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف

او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافهای نمایان به بندهای

حضور و فراغ بند و بست نواح بلجاپور بشهرت زیارت حضرت

بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه او اخر محرم

الحرام از بلجاپور سمت گلبرگه کوچ فرمودند و بدام ابوالحسن و

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم و رجایی تسلی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیدشکش ذمه آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رایت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدر در وصول زر تقید بکار برده مجرای کلی خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیدشکش سزایی و تقید زیاده بکار بردن ابوالحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت خان پینام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جمله جواهر و زیور مرصع عوزات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سرای خود سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا نمود و بعد گفتگوی چند روز که خبر رسیدن پادشاه بگلبرگ انتشار یافت و ابوالحسن مابین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده نه عذر خوانچه پر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن یا تعیین قیمت بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچه‌ها را سعادت خان در خانه خود برده نگاه دارد و در دوسه روز زر نقد فیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سر رشته دار جواهر خانه بخانه حاجب فرستاده بعد تعیین قیمت جواهر حواله او

نموده قبض الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت  
از مشتمل بر اظهار فرمان برداری و اطاعت ابو الحسن و التماس  
عفو جرائم او روانه حضور سازند از اتفاقات روز دیگر ابوالحسن چند  
بهنگی میوه برای پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز  
کهاران دالی از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر  
برین گذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب کلکنده  
بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر کلکنده زبان زد خاص  
و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا  
بسعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور  
ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر  
پاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهی  
برین عاجز بثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نماده خوانچهای  
امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون  
بر من بموجب ابلاغ حکم پادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین  
سمت تحقیق نبود لهذا نظر بر پاس حق نمک در خانه زادی آن درگاه  
خوانچهای جواهر را همچنان سر بمهر میان دالیهای میوه که همراه  
بهنگیهای سرکار روانه ساختم گذشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض  
خوانچهای جواهر سروجان من حاضر و ندای نام پادشاه است و بر سر  
مقدمه مذکور گفتگو و شررش فسان انگیز بمیدان آمد و ابو الحسن  
فوج بر خانه حاجب تعیین نمود و دو روز هنگامه پرخاش در میان  
بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود دریکه درن ماده  
حق بجانب شماست و من نظر بر مرضی و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصی خود در روانه نمودن خوانچهها دانستم هیچ گفتگو نیست ایکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و برای کار زای نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر استیصال شما دست آریز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقی است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاری در دستگاری شما بحد مقدور خواهم بست - از آنکه سعادت خان در بعضی مقدمات خلاف مرضی پادشاه حق خدمت خود نزد ابوالحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش بند نبوش مسموح گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت معانت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آخرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود \*

در همان ایام روزی در مجلس ابوالحسن فضایی حیدر آباد عمدا بتقریبی ذکر خوبیهای پادشاه دین پرور بمیان آورده سر رشته سخن باینجا رساندند که با این همه ادعای صلاح و اتقا و دانائی عالم گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامی که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکی خود خفت کشیده مراجعت نمود و از حکومت او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هر دو طرف کار بلشکر کشی کشید درین ضمن اسپان فرستاده شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبح ساخته بفقرا قسمت نمایند با این همه تبعیت شرع و انبای تقوی بچنین اسراف

خلاف طریقه شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل  
بر چه توان نمود بایستی که آن اسپان را فضلا و صلحا و مستحقان  
تسمت می نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت  
خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیددار ما بسبب بیدماغی  
شاه ایران اسپان را مذبح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و  
بزیان مردم عام جاری گشته غلط محض است اصل حقیقت این است  
بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد  
بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات و تئیکه  
آخته بیگی اسپانرا برای نذر گذراندن آورد پادشاه در تلاوت کلام الله  
مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت  
طلب است باقی معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشقه  
متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیه کریمه که در شان  
حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ  
منجمله هزار امپ پیشکش نماز سنت و بروایتی نماز فرض قضا  
گردید حضرت سلیمان در کفاره آن فرمود که اسپانرا مذبح سازند  
وارد گردیده بود بتلاوت و درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب  
حال خود دانسته برای تذبیه نفس خویش بسنت حضرت  
سلیمان عمل نموده لذت سوای آن اسپان برخود حرام ساخته  
بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس  
نمایند. علمای حیدر آبک بعد شنیدن این جواب گفتند درین مورد  
فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای اموی ایران چه لازم  
بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط بر زبانها جاری

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکی از امرای نامی ایران دران محله حویلی نساخته باشد در صورتیکه یکجا دیم می نمودند از دحام بسیار می شد و فقر به تصدیق ازان متمتع می گردیدند بنابراین حکم فرمودند که در هر محله یک درویش مذبح سازند و بمسکینان قسمت نمایند بعده که از روی نوشته واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بافضلائی حیدر آباد بعرض حضرت خالد مکن رسید بر سعادت خان آفرین نمودند - بعد از آنکه در سواک حوالی گامرگه شرف نزل واقع شد و مکرر بغایت مزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانده هفته درانجا توقف درزیده عنان توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند بیست روز درانجا مقیم موب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانۀ سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ایام اقبال او بزوال دولت مبدل گردید مصحوب توکیران سخن دان عریضه مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریقۀ سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که \*

\* ع \*

باران بی محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضه اورا حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطر نشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آفکه اگرچه



انفعال قبیح آن بد عاقبت از احاطه تحریر بیرون است اما از صد  
یکی و از بسیار اندکی بشمار می آید اولاً اختیار ملک و سلطنت  
بکف افتد از کافر فاجر ظالم دادن وسادات و مشایخ و فضلا را منکوب  
و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن  
و خود از باده پرستی برباست و بدمستی دولت در انواع کبائر  
شمار روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق  
از عبادت فرق نمودن و در اعانت کفار حربی اصرار ورزیدن و خود  
را در عدم اطاعت اوامر و مذاهبی الهی خصوص در ماده منع  
معارفت دار الحربی که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد  
خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین  
نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفته حضور صادر  
شد و پنبه غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگی فرستادن  
لکهنون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این سمه غرور و مستی  
باد ناکامی نظر بر افعال و زشتی اعمال خود نمودن و ابد  
رستگاری در هر دو جهان داشتن \*

\* مصرع \*

### زهی تصور باطل زهی خیال محال

بالجمله بعدی که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعین  
عساکر بقصد استقبال انواع ذوی الاقبال انداده شیخ منهایج و شرزه  
خان و مصطفی خان لاری و دیگر هزاران مبارز پبشه دکن را  
مقرر و مرخص فرموده رقت رخصت ارشاد می نمود که هرگاه  
پیر پادشاه ظفر یابد تا مقدور سعی نمایند که زنده دستگیر گردند و باعزاز  
بیارند و امرای جهالت نشان معذور العقل او می گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجبور بر از ابله اخگر هم رسانده  
بعد ظفر یافتن حرمت از نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه  
بعده که در منزلی حیدر آباد مضرب خیام ظفر انجام حشر  
آشوب گردید بعضی سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار  
نمودار گشته دست و پای لاجل زده دور از لشکر فتح اثر دائره  
نمودند - غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد تسخیر بیجاپور  
برای محاصره ابراهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید  
طلا مشتمل بر مژده مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق  
ایمانار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعه کلکنده  
بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزایی  
حول قیامت دران سرزمین پیشید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال  
و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از با در آوردن اساس حیات  
محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزی گوله توپ دشمن  
کوب و بواغراشتن دمه آسمان رفعت شرف صدور یافت و پنجم  
اخبار انقشار یافتن فوج ابوالحسن اطراف لشکر ظفر پاکو و بشوخی  
پیش آمدن معروض می گردید - بعد که امرای رکاب مامور به تنذیه  
آن جماعه گردیدند مکرر دست بازی مصافحه و معانقه مقابله و مقاتله  
میان هر دو فوج روداد و از بالای قلعه نیز آتش گوله و بان بازیدن گرفت  
و از ابتدا اگرچه شوخی زیاد از آنها بظهور آمد و خواجه ابو المکارم  
با چندی از مغلان و سادات ذامی باره منجمه ملازمان شاه عالم  
زخمی و جمعی از هر دو طرف کشته گردیدند اما بعده که از  
هر طرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خوادان تهوری

دادند بمقابلۀ آن گروه پرداختند دکانیان برگشته اختار و پفرار آوردند -  
و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعیین مورچال و گرد آوری مصالح  
و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم انواع بحر امواج بنام آن  
سپه سالار بافرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز  
کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولۀ توپ  
قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امرای  
عمده کارزار دیده یوک رسید و در دو سه روز مرحله پیمایی منزل  
دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در  
محاصره بلجاپور درباره او بدگمان بودند در محاصره کلکتۀ مورچال  
طرف راست تعلق باو داشت و ایام دولت و ثروت او بنکبت و  
فقرست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای صحبت آمیز خفت انگیز  
ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی  
در عفو تقصیرات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان پیغم  
بشاه عالم میرسید و اراده شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح و  
جنگ باستصواب آن پادشاه زاده دئی عهد انفصال یابد و بعد  
مقدور ابو الحسن را مروهون احسان خویش سازد و ندانست که  
این معنی آخر مائدۀ وبال و نکل دولت و آبروی او خواهد گردید  
تا آنکه طشت بدناسی او از بام افتاد و فتنه جویان راقعه طالب  
برین مقام و پیام اطلاع یافته از راه نمایی بعضی بداندیشان بآب  
و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور انسا بیگم نام دختر  
میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص  
شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تمام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانده روز  
 به روز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را به مرتبه  
 فریفته و رام خود ساخته بود که زندهای دیگر برو رشک و حسد پرده  
 او را بعدم تقید عصمت و واسطه رمل و رسائل گشتن میان  
 ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را  
 پر ساخته بودند و رفتن نور النساء بیگم بقلعه گلکنده بتغییر وضع برای  
 عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را درباره ابو الحسن  
 قبول نمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان  
 دولت شاه گردید - دین ضمن بتقاضای ناصرانقت ایام داروغه  
 پالکی خانه شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زفانه از  
 دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه بیکاه  
 می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که  
 سواری زنانه نزدیک دولت خانه آرند بعضی همدمان محمد  
 اعظم شاه خبر به پادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است  
 آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسل خانه  
 شاه زاده را در خلوت طلبیده از روی تقید استفسار اراده شاه زاده  
 نمودند و از خواجه ابو المکارم که او را نیز با وجود تربیت یافتن در  
 خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع  
 تمهید خواستند بر راز شاه اطلاع یابند هر دو بعرض رساندند که  
 سوای آنکه اراده و مطالب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو  
 بر جریده اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بمعنی و تروار قلعه  
 به تسخیر در آید اصلاً اراده فاسد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن سرشد زاده کشادیم  
چند آنکه حیات خان در جواب مبالغه پادشاه بدلائل موجه بی  
تقصیری پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل  
پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقریان  
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در  
چوکی خانه حاضر باشند بعد می خواستند که فوج همراه حیات  
خان دانه برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض  
نمود اگر حکم شود چیله از حضور رفته پادشاه زاده را که بنیر از  
اطاعت امر خیال و اراده دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارم -  
آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیست و نه جلوس بموجب  
التماس حیات خان یکی از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد  
عظیم پسر میانی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود  
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعد که بخدمت  
پادشاه حاضر گشته لمحله نشست جمده الملک اسد خان که از سابق  
مامور برای منزوی ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش  
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت باید  
گفت و شاه را باخود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده  
تکلیف و نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز  
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه  
بجز اطاعت حکم چاره کار ندید در همان حالت معز الدین و رفیع  
القدر مع دیگر برادران برسیدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا  
دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکی

از پسران شاه خواست بازاده باطل پیدش آید شاه بچشم زهر آلود  
 پرز نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات  
 پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و  
 منصب چهل هزاره چهل هزار سوار که هفت هزار سوار در  
 اسبه و سه اسبه بودند و ده کور دام انعام برطرف ساخته  
 محلات جاگیر را بار باب طلب تنخواه دهند - روز اول نور النساء بیگم  
 محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند  
 روز سوم چهارم آن یاقوت نام خواجه سرا که آخر خطاب محرم خان  
 یافت و در درشت گوئی و بیرونی مشهور بود مامور گردید که  
 نور النساء بیگم را بارختی که در بدن دارد بتبدیل مکانی که خیمه  
 و فرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخت مقید  
 ساخته کارخانجات او را بازبوی که در گوش و گردن و بدن او باشد  
 بضبط سرکار درآرند آن خواجه سرا نزد نور النساء بیگم آمده بسختی  
 تمام متذلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتی  
 و سخنان ناملائم و نامناسب پیدش آمد و سختی بجائی رساند که  
 نور النساء بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من است  
 عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کرده او بود حالا که  
 می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین  
 سلوک و سختی نمائی بعده که شکوه نور النساء بیگم زبانی خواجه  
 یاقوت بعرض رسید زبانه باعث غضب پادشاه گردید همشیره  
 بی مادی شاه زبان بشفاعت او کشد مع هذا فرمودند که از  
 طرف غذا و دیگر مائحتاج ضروری بخت نگاه دارند همچنان در

ماده شاه روز بروز سختی زیاده بکار میفرست - گویند بعد از چند روز از قید بشاه پیغام نمودند که اقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از سر تقصیرات لاتعداد او گذریم شاه از قبول و اعتراف بتقصیر ایا نموده در جواب گفت هر چند در باطن بدرگاه الهی و در خدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیر بکه قابل استغفار از من سرزده باشد بخود گمان نمیبرم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین جواب آتش غضب حضرت خلد مکان بیشتر از پیشتر شعلور گردید و حکم منع سر تراشی و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشیدن مانع آمدند و رانی چتر بانی و دیگر زوجهای شاه مغضوب که بی تقصیر بودند از آمت غضب محفوظ ماندند - نوید خواجه سرای محلی را که محرم از نور النساء بیگم گفته می شد فرمودند که مقید ساخته خانه او را ضبط نمایند و برای تحقیق اراده ناصواب شاه و همدستان بودن نور النساء بیگم و آمد رفت قلعه حکم شکنجه نمودن و سیاست استفسار کردن نمودند هر چند او را بانواع زجر و توبیخ زدند و دیگر عقوبات سیاست کردند سوای اظهار عقیدت و رسوخیت شاه و ندریت نور النساء بیگم از زبان او ظاهر نشد بعد که کار او نزدیک بهلاک رسید دست از د بر داشتند و میرزا شکر الله عموی نور النساء بیگم که خطاب شاکر خان داشت و باظهار بدگویان میانجی رسل و رسائل ابو الحسن د شاه شدن او بعرض رسیده بود او را نیز بخفت مقید ساختند و دو خواجه سرای دیگر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات از شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند .

الحال ذکر باقی مکروهات ایام محبوس و خلاصی شاه  
بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصره قلعه گنکنده  
می بردان که هر روز و هر هفته بسعی بهادران رزم جو و قلعه  
کشایان شعله خو مورچال پیش میرونت روزی از روزها که  
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم می نمود شیخ  
نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق و غیره برآمده  
مقابل فوج پادشاهی بشوخی پیش آمدند و در خورد غریب  
بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاری برداشته از اسب افتاد و  
جمعی از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان برآوردند  
و چند نفر قاضی دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما آنقدر  
دکنیان هجوم رغبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهی  
جلادت بکار بردند که لاش یکی از آنها بدست آرد قادر نگشتند و  
آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخر  
بسعی بهادران ایران و توران و جلادت سادات باره و افغانان و  
راجپوتیه آن گروه رو بغیر آوردند و از آن روز باز کمتر چنان شوخی  
بظهور می آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران  
ابوالحسن رو بدین درگاه آورده بمنصب عمده و خطاب سرافرازی  
می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه  
هدایت رو آورده بود بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سربلندی  
یافته مخاطب به مهابت خان گردید و پیش از همه سعی  
در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش  
هزاری پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان خطا فرمودند -



از جمله نوکران عمده ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از  
 ابو الحسن رو نداشت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز تردیدی که از  
 انداز او قبول عقل بیرون است از بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد  
 درآمد مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود با جمله مدد  
 محاصره بامداد کشید و از بسیاری ذخیره و باروت و اسباب  
 توپخانه که در قلعه بود شبانه روز اینقطاع از در دیوار و برج و بارو قلعه  
 گلوله توپ و گلوله تفنگ و بان و حقه آتشبار در کار باریدن بود  
 و از بسیاری آتشبازی و برخاستن دود روز از شب عرق نمی  
 گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب بادشاهی تلف  
 نشدند و زخمی نگردیدند و بهادران فوج پادشاهی تیراندازان و برزخی  
 کار می آوردند خصوص فیروز خان و صفشکن خان پسر قوام الدین  
 خان و غیرت خان داروغه توپخانه و مهتاب خان با چندی از بهادران  
 قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقه جانفشانی ثبات قدم  
 و زبده بودند کاری که در مدت یکسال صورت بستن محال میامود  
 در فرصت یک ماه و چند روز مورچان بکنار خندق رسانند و  
 حکم پر نمودن خندق نمودند و پند اول خود حضرت خلد مکار و ضو ساخته  
 کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست  
 مبارک درختند و دمدمه های آسمان رفعت قیام ساخته توپهای  
 اثردها پیکر کوه را بر بالای آن برده بمحاذی قلعه میجا بستند و از  
 مددات اثر در صولت آن کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد  
 اما گران و کمیابی شله و گاه بمرتبه شد که اکثر صاحب ثروتان  
 حوصله باختند و آنچه بری بضاعتان ستیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چرا که ابتدای دران سال در تمام دکن از کمی باران بوقت  
برآمدن خوشه جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت  
قربانی آن ملک است از گلری اطفال نباتات بر نیده شده خشک  
گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالی که مدار زیست مردم حیدر  
آباد بران است بسبب نساد فوج کشی و کمی باران بعمل  
نیامد دوم آنکه دکنیان و فوج سنبهای جهنمی که بمده حیدر  
آباد اطراف لشکر را تاخذه مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند  
و اثر و با نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث  
مذکوره عالمی تلف گشته و بسیاری ناب صدمه گرسنگی و بی برگی  
نیاورده برخاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضی خفیه نفاق ورزیده  
بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید پادشاه  
زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست  
اطراف اجین و اکبر آباد مرخص فرموده بودند و بپرهانپور رسیده بود  
باز طلب حضور نمودند - روح الله خان را که از عمدهای کار طلب  
و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته  
بودند او را نیز بحضور طلبیداشتند - از آنکه بعد رسیدن محمد اعظم  
شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت  
و سرانجام کارهای سرکار بمرتبه کوس شهرت او عالمی را پر آوازه  
ساخته بود و با وجود کمال توجهات و عذایات پادشاهی خطاب  
و اضافه قبول نمی نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل  
و قدر دانی باو حکم فرمودند میرزا یار علی نظر برینکه از صدمات  
چهار موجّه حوادث ایام سرانجام آن قسمی که بر نیکنمایی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نگاهد متعذر می نمود سرطاعت امر از قبول آن بپسید پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی بخند جوی آبروی او بود بحضور پادشاه زبان بشکوفه او گشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت پاچی را چه یارا که از فرموده ولی نعمت ابا نماید بر خاطر پادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان بر آرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکرم که از سختیهای او نیز در تعلقه جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفغان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانهای انار از پر خون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا فرمودند بالجمله تردانی که از عدههای عقیدت گیش فرج ظفر انتساب بظهور آمد و است بردهای که از محصوران بهمد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوه معویت گرانی و دیگر صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد جلدی علیحده مطلوب گردد.

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلی و نقلی بهره تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصره حیدرآباد را از راه شوخی طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بداهه گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود برشته بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطه تحریر می آرد -  
 وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته چه سالار  
 با نرهدک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز  
 بیای مورچال حصار خود بعد طلبیدن خیر غفلت محصوران  
 و تعین تابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این  
 معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل  
 پاس چهارم بمدد رسانی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای  
 سا تر از طول اصل ببالاتی حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون  
 قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید انراشت تا آنکه  
 دوتن دولین تن از دلیران شیر جنگ دست بردامن جرأت داده  
 پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان  
 گذرد آن حصار آسمان رفعت بر آردند داوران دیگر از عقب آن  
 هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نزد بانها که با قلابهای کمند  
 تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع بدلا  
 بر آمدن نمودند همین که هر دو پیش قدم تهور شعار بر سردیوار  
 رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای  
 لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هر دو بهادر  
 شیر پیکار جان سپار دو چار شده بفریاد در آمد از مدای عف  
 عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندند  
 و دید بانان دیگر شرر وار از جا چسته شعله آسا بهر سو دیده  
 چراغ و مشعل بر افروخته سر رشته قلعه داری از دست نداده ببریدن  
 رشتههای کمند قطع رشته هیات جمعی که در نیمه راه بودند نمودند

و چند تنان دیگر را بزدن حقه آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن  
دلبران مریز حاجی محراب که از مکرمان درگاه آسمان چاه بود  
بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار باران آمد آنکه در  
رساندن خبر فتح دیگری برو سیقت نذايد تند تراز باد نسیم خود  
را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن  
ادراک مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت  
و مبارکباد نمود و از زبان نیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان  
بعرض مبارکباد کشود پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت  
فرمودند و حکم طلب سواری و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای  
حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب  
نشئه سرشار خوشوقتی بر روی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید \*

#### • ابیات •

نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید  
نوا عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید  
ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد  
ز بس که نعره شایش و راه راه رسید  
شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد  
سخن گذشت ازان هم بقه قاه رسید  
بصحنی شده مشغول هر يك از طرزی  
که کیف شادی شان زون چون بگاه رسید  
یکی بجهت که فال من ست آمده راست  
تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشرط که فردا است کوچ تا دهایی  
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید  
یکی دواند بی ساربان خود قاصد  
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید  
یکی بگفت که پان بدوز ای ظالم  
چپر شکانتم اینست چوب و گاه رسید  
یکی سوار شد و رفت و گفت بانوگر  
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید  
ز قلعه گولہ امتاک در همین اثنا  
کشید ناله اجل کشته که آه رسید  
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند  
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید  
چو گل بخفته یکی گفت شاک فکیم است  
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید  
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور  
گلولہ دگر آمد بیار گاه رسید  
یکی به پشت برآمد که من به بینم چیست  
بلند شد دوسه گامی بقعر چاه رسید  
بخاست دیگری از جا که همچو باید دید  
ازان وقوف گلولہ بقتل گاه رسید  
مدبری بعقب رفت و دور بین طلبید  
دید و گفت شکستی بدین سپاه رسید

دربین مکالمه بودند تا خبر آمد

که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسیده

روز دیگر از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که ابو الحسن تبیین  
کردار طوق طلا و قلاده مرصع و جل زربفت بآن سگ انعام نموده  
رو بروی خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طوفان  
آشوبی بر مردم لشکر زد داد و هر یکی یکسائه و عسرت احوال  
گرفتار گشته بحر فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره  
سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهره حال خود بآستین بی نیازی  
پاک نموده دامن خنده و بازی بر زده قطعه نصاب فرا گرفته بخاطر  
خرسند و آراز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول  
خواندن بودند \*

سخن را بود در تقارب قبول \* فعوان فعوان فعوان  
آه است الله و رحمن خدای \* مگر او کند رحم بر فوج شاه  
رحیم ست و غفار آمرزگار \* ندانم چه شد حصه این سپاه  
شمار فلک چیست هفت آسمان \* که از دود باروت گشته سپاه  
تکلم سخن گو و قل حرف زن \* دلی گاه با اشک و گاهی بآه  
امین و متین محکم و استوار \* چه دیوار این قلعه بی اشکبانه  
بود ارض و غیرا زمین آنکه شد \* پیر از مرده زیر و زبر در سه ماه  
فختان ران عقب پاشه راجل پای \* همه زخم خورده است در جنگ گاه  
ریه شش قفا حیره و رجه روی \* همه شد ز آسیب گواه تباه  
ید و جارحه دست و حلقوم نای \* خدا ز افست بان دارن نگاه  
بعیرا شتر است و جرس چه درای \* غنیمتش زن و برد از نیمه راه

رجل مرد و مرآت زن و زرج جفت \* جدا گشته از هم دیگر سال و ماه  
 کران عود و بریط ترنم سرود \* شکست این همه مستسبی گدا  
 ولی سنج چنگ است و مزمز مار فای \* که در خواب بیدند کسی گاه گاه  
 کلام و عبارت سخن شعر بیت \* چو این قطعه خواندی نگوراه راه  
 چون حکم گذدن سه نقب و رساندن بجوف برج و پای حصار  
 نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نه تنها بحصار  
 رسیده و درین زودی کار پیر کردن بارت و آتش دادن خواهد کشید \*  
 سابق اشاره برین رفته بود که خلد مکان از قاضی شایخ الاسلام  
 در باب جوانزمین بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون  
 خلاف مرضی جواب داد قاضی که از مدت شوق زیارت بیت الله  
 در دل او راه یافته بود و بعد بهین آمدن این مقال استعفا قضا  
 نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضی  
 عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزی بعرض رساند که ابو الحسن  
 مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ  
 که بمیان آمده هر روز جمعی از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند  
 اگر قلم عفو بر جریده اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر  
 قتال و جدال بصلح منجر گردند \* مطابق شریعت شران نسبت بحال  
 مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض  
 فرموده حکم نمودند که چند گاه در اینجا ببنقیص قضایا مشغول  
 بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیده که نعمت خان مشتمل بر  
 شادان ایام محاصره حیدر آباد گفته مشمی بشهر آشوب ساخته  
 نوشته می شود \*



✓ درین ملک خراب امروز کس را نبست سامانی  
 چو گنج افتاده اند اهل هنر در گنج ویرانی  
 بدان حدی رسیده خلق را افلاس و نا داری  
 که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندان  
 سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان  
 ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی  
 طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی  
 نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی  
 منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل  
 ز ضعف جوع بیدند قرص مه را گزده نانی  
 ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را  
 بچشمش آتش و نان آید چو بنویسد اشنانی  
 ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کذده  
 نموده با دودستی لجه اش را شکل لجهانی  
 نباشد آن قدر درماید هم جراح مسکین را  
 که بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی  
 محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر  
 برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی  
 ز حیرت گفت قاری من کلا میخوانده ام یارب  
 نخواندم هیچ که لا تا کلو در هیچ قرانی  
 شده خیاط همچون سوزنی از تنگ چشمیها  
 همیشه چشم درون دامنش بر جیب احسانی

رسیده جان سپاری کار تنبولی ز بی برگی  
 برای سرخروئی چون ندارد بیدر پانی  
 تصور آسا بخاکستر نهشته نابا زین غم  
 که از افتادن نان بر سرش افتاد توانی  
 درین لشکریمانم یا روم با خویش می سنجد  
 نمانده در دکان بقال را جز سنگ و میزانی  
 نه بیند روی زر حجام اگر آئینه بفروشد  
 که یک مورد بساطش نیست غیر از چشم حیوانی  
 زخامی میپزد سودا نمی یابد چو باورچی  
 برنج و روغن و میرو پیاز و مرغ و حلوانی  
 بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری  
 که بدارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی  
 ز گزبایی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا  
 بگفت احوال اگر این است بهری ساعتی آنی  
 صدای ماتمی از خانه برخاست پرسیدم  
 چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی  
 ز جای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه  
 که شخصی دید شب در واقعه پر ارد انبانی  
 یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی  
 برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی  
 یکی گفت ای خداوند بحق نوح پیغمبر  
 برای قلمه گلنده بکن ایجان طوفانی

یکی می گفت بهر قرض دادن خلق کن یارب  
 یهودی هندوی نصرانی گبری مسلمانی  
 باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیار است  
 بخاموشی ادا کردم سخن را لیست پایانی //

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد و برای  
 مردم لشکر داد و رحمت الهی بزرگوارت مبدل گردید خیمه نمازد  
 که حباب وار در گرداب چهار موجه شناوری نماید و چادر و سراچه  
 بنظر نمی آید که از صدمه باد و باران پاره گشته از پا در نیامده  
 باشد بجز از سایبان ابرو خیمه کتاب که بطغاب باران محکم و  
 سایه افکن غنی و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و  
 آفت عظیم باران و لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که  
 در برادر داشتن دهنده آسمان رفعت و پیش بردن کوچه سلامت نموده  
 بودند همه از سیلاب آب و طغیان زلها که آب از سر مرحله گذشت  
 و دیوار مرحله فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل  
 القدر کثیر المقدرات و از برزخهای حصار برآمده فرصت و  
 قابوی وقت را غلیمت دانسته مانند موج جوانه شه شیرهای آبدار  
 برق کردار و تیز سینه گذار بر سر مردم توپخانه و عمده موزچال  
 و کار خانجات آلات ناری و خاکی که هر یکی بحال خود در مانده و  
 بفکر بلای گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند و نخل حیات بسیاری  
 را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نوا  
 بخود را می گرفت ابتداء شعله وار از جا بسته بقصد مقابله آن  
 کم فرصتان پرداخت بعده که دانست که صرفه کار در جان سالم

بدر بردن سمت خویش را در متناک انداخت و صف شکن خان که  
 نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه می کوشید  
 بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید از آنکه پیشتر  
 ازان بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمیها آب و گل  
 آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد  
 با وجود دست و پا زدن تاب صدمه دست برد آن بد سرشتان  
 نیارده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای فاکهان بر سر غیرت  
 خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچه سلامت که از  
 هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچه اسم با  
 مسمی پنداشت اما از آنکه آن غار برای آن بیغار حکم گزر آماده بهم  
 رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعه بد انجام بر سر او  
 رسیدند و او را که بصورت مرده لا و گل آلوده گشته بود نشناختند  
 و منجمه مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق  
 در جرکه نوکران شاه عالم بود الحال منجمه نوکران ابوالحسن است  
 بر سر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت  
 دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار  
 بر آوردند همچنان سر برآه خان عرف جلال چپله که از جمله  
 مکرمان قدیم خدمت پادشاه بود با دوازه منصبدار دیگر گرفتار  
 چنگل آن ناکسان دور از مرهغه مرود گردید بعده که خبر طغیان  
 آب و شوخی طاعی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان  
 داروغه نیل خانه با هفتاد هشتاد نیل کوه پیکر آهن پوش  
 میاه کفن بدوش خود را کنار ناله آب رسانده لشکر را گذرانده بمده

بهداران جان سپار برساند اما با وجود رسیدن فیضان مغربیت منظر  
بر لب آب از بسیاری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات  
خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف  
شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نمودند || بالجملة جمعی که  
باسیری در آمده بودند همه آنها را بقاعه برد نزد ابو الحسن حاضر  
ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته  
با از کمال وحشت خویش را باخته بعده که فدیله بفدوق به  
پیشاندیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن در سه  
روز آنها را مهمان پذیر گشته تعمیر دل باخته‌های آن جماعه نموده  
غیرت خان را و سریراه خان را اسب و خاغت داده و دیگرانرا نیز  
مستلح نموده باعزاز مرخص ساخت و سریراه خان را بانبار خانه  
غله و ذخیره باروت خانه فرستاده گنجهای سربلک کشیده غله  
را نمود بعده عرضداشت بخدومت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل  
مضمین آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن مریضه  
مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال  
رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدومت خلد مکان روانه  
نمود - چون خبر رسیدن آنها بعضی مقدس رسید غیرت خان را که  
هزاری دوصد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند  
که تعینات بنگاه نمایند و در باب سریراه خان فرمودند که گریختن  
کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات  
آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت  
ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد بعرض رساند - بعد که جلال برای پیغام زبانی  
التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پرده خلوت  
آمده عرض نماید حامل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض  
رسید آنکه من خود را از جمله بند های جان نثار آن درگاه  
میدانم اگر تقصیری ارین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده  
بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می  
نمایم در صورتیکه قلمه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و  
بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک  
برهم خورد پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده  
من باشم چرا که هر امیری که در اینجا مقرر فرمایند زیاده از  
محمول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر  
اخراجات ضروری ز حرکار خواهد گرفت تا از عهد آباد نمودن  
این ملک که ویرانه محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد -  
بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم  
که از روز عساکر مسکن چند و بوم گردیده صورت آبادی بهم رساند  
بنده هر آنچه بوکلائی درگاه ملک بارگاه سلاطین سجدگاه میسرانم وصول  
آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت  
هر منزلی که در سرحد این الکة محقر مضرب خیام گردد کرد  
روپیه تسلیم دیونیان سرکار خواهم نمود و بعد هر بورشی که قدم مبارک  
بهای حصار قلمه رسد کرد روپیه طریقه نثار قدم مبارک میگذارم  
این همه خدمات برای آن بجماعی آرم که زیاده ازین خونریزی  
مصلحانان نشود و چاه اشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معہذا اگر التماس بندہ درجہ پذیرائی  
نیابد و خواهند مدت دیگر تضییع اوقات ہندگان عالی گردن نظر  
بر رفاہ سپاہ پانصد شش صد ہزار من غلہ کہ جلال چیلہ سرکار در  
انبار ذخیرہ دیدہ رفتہ بحضور ارسال دارم این مقدمات کہ از زبانی  
جلال بعرض رسید در جواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند کہ اگر  
ابو الحسن از فرمودہ و حکم ما بیرون نیست بعدہ کہ دست بستہ  
حاضر شود یا سر و گردن او بستہ حاضر آوند آنچه تقاضای مرورت  
ما باشد بعمل خواهد آمد و علی الرغم در خواست ابو الحسن  
ہمان روز فرمودند کہ احکام بنام متصدیان برار مع گرز برادران صادر  
شود کہ پنجاہ ہزار خریدار کرباس بطول دو درعہ و عرض یک  
درعہ درخندہ با گاوسوت و دیگر مصالح قلعہ گیری را روانہ حضور  
سازند کہ از سرنو خندق انہانتہ شود و سامان یورش سرانجام یابد  
از شنیدن این حکم بعضی ہرزہ درایان بزدن آذرند کہ ای وای  
مدت باید کہ باز سرانجام خریدارها پر کردن خندق پرودی کار آید  
کاشکی التماس ابو الحسن بدمال در باب ارسال غلہ شرف قبول  
می یافت تاہم وسیلہ بقای حیات ما می گردید و ہم همان  
جوالہای غلہ بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد  
خورد و بزرگ لشکر بہ بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فایز از ہجوم  
ملال و نکال روزگار بغرغ بال در خواندن نصاب درین بحر اشتغال  
داشتند \*

\* شعر \*

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامنه من خضرراه شوق شد در رهبري  
 چار موج بحر خوش موج است کر بشمري  
 بسکه برهم خورد دنيا جملگي برباد رفت  
 امر کار و قول گفت و فعل کرد و اسم نام  
 رسم دادن از جهان رفت و گردتن مانده است  
 اجر مرزد و عشوه ناز و غرم تازان دين وام  
 بی سرو پا گشت لشکر آنقدر کز ياد رفت  
 نوم خواب و مشي رفتن بعد دوري خطوه گام  
 خان دمان کو تا کسی داند که اينها نيژ هست  
 جذب پهلوی جار همسايه نگهبان سطح بام  
 زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف بشم  
 مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام  
 عام و حول و حجة سال و اسبوع هفته شهر ماه  
 منقضی در قحط و بيماري و سخت شد تمام  
 سبت شنبه جمعه آذینه احد يکشنبه است  
 ايلک از کلفت بد نم اين کدام است آن کدام  
 نديست غير از حسرت و اندوه ما را هيچ کار  
 غدوة بکرة بامداد و فجر و مغرب صبح و شام  
 لون رنگ و ريح بوی و باد و غين و غيم مبع  
 زرد و مئتن تذوينا خوش کس چه گوید و السلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد  
 فراغ کار نقابان تيز دست مردم توپخانه باروت را به حفرهای بروج



مژدانه ناری که مراد از سه نقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن چشم پر راه حکمت فرمودند که اول آن جماعت که در صوبه چال استقامت دارند بشهرت یورش و اظهار تهوری اطراف حصار نعره های وهوی بهادرانه بلند سازند تا محصوران دایم خسته خنجر یافته کنار برج و حصار مانند کنگره کونگار فراهم آیند بعد در نقبها آتش زند از آنکه عبد الرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یابند در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین فرصت چند روز بسیعی و تردد بسیار مکان مقابل نقبها را پیدا نموده بدست یاری سنگ تراشان جلد بپوش و ببلدان چابک دست بدست خالک و سنگ مقابل آنها برآورده باروت یک نقب را مع فتیله آن دزدیده بر آورند و از دو نقب دیگر قدری باروت بدست آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن طرف حصار باز جمع گردید و در آن حالت صدای دار و گیر مبدان زان قلعه گیر بلند گشت و جمعی بالای حصار برآمدند کاربرد ازان توپخانه که چشم پر راه بالا برآمدن آن جماعه بودند بچشم اشاره آتش زدن یک نقب نمودند بمجرد آتش دادن از آنکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب ضائع گشته بود و باز دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در طرفه العین بیشتر از عمل توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشاگران و سواهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریزهای آدم ربا آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میر سید همد خواب عدم گردیدند از انجمله جمعی از مردم نامی  
 بکار آمدند و معدودی چند از آن طرف نیز نقد حیات در باختند اگرچه  
 بهادران مرحله برای یورش چشم بر راه پدید آمدن رخه و راه یورش  
 و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس رود چنان  
 و اوایلای کشته شدن و زخمی گردیدن و دست و پا باختن مردم کاری  
 کار طلب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و افتادن برج طرف  
 مردم پادشاهی پیش نظرهای مبارز پدشگان گرفت که مردم قلعه  
 فرصت وقت را از دست نداده خود را با حرهای جان ستان  
 چون بالای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و  
 عمده توپ خانه گردیده مورچاها را متصرف شدند بعد عرض حکم  
 تنبیه و اخراج آن گروه بد مال نمودند و بعد سعی بسیار که جمعی  
 از هر دو طرف کشته و زخمی گشتند مورچاها قائم گردیدند هنوز  
 جا گرم ندموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که  
 نقب دوم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون  
 طائران هوا باوج سما بر آمده بدستور سابق پیشتری بر سر مردم  
 پادشاهی فرو دآمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان باوج  
 سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا  
 موافقت می نمود ضائع و تلف گشتند از آن جمله بعضی عوض  
 جان دندان و دست و پا بیاد داده بودند و را ویلا کنان می گفتند  
 باآزوی سنگهای گران بها پدای حصار حیدر آباد آمده بودیم و  
 دندان طمع بر الماس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم  
 نمی دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع بر باد

خواهیم داد جمعی بادل زار و سروها شکسته میفالیانند که هرچند  
 مر بسنگ و سنگ بر سر می زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از عصار  
 گلکنده بر نمی کند در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران  
 خیره مر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند پاچوج و ماچوج از  
 عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مرحلهای اطراف حصار  
 که از سعی بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته  
 بود رحل اقامت ورزند غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ  
 با دلاوران رزم جو و شیر دلاان شعله خور عبده به تنبیه آن جماعه  
 پرداخت و پیکار آتشبار از هر در طرف و کنار بر روی کار آمد و دران  
 زن و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرئه حشرگاه پر وحشت بر پا  
 گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشرگاه  
 موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رستمانه  
 بظهور آورد علاج شرمخی آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن  
 این خبر آتش غضب سلطانی شعله زر گردید و حکم طلب - واری  
 فرموده بانوج قاهره رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلالت  
 شمار شیر شکار اطراف پادشاه گردون و قار جمع آمدند و خسرو رستم  
 جنگ چون آفتاب عالم امروز بر تخت خورشید شمع - وار گشته  
 اصلا اندیشه بازیدن گوله توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سوار خاص  
 بمکان گوله رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خور بی باکانه قدم  
 بمعرکه کارزار گذاشته بیورش برد زند باوجود - ویدن گوله و پیریدن  
 دست بکی از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و دسواس  
 هراس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز زان پادشاه

عدد سال سکنند اقبال بظهور آمده اگر افتاد سیلاب در خواب میدید زهره  
 اش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان  
 تردد رستمانه در رکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نمانده  
 بود که آب تیغ فوج دریا موج از سر حصار قلعه نشینان بگذرد و  
 وجود محصوران را بباد فنا دهد درین حالت باد و باران بی محل  
 محل تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل بر شکل بقصد  
 کوسک قلعه گیان چتر امر بر سر داشته علم گرد و باد بر امراشته کوس  
 رعد بلند آوازه ساخته بافیلان سحاب آب رفتار و صدای تزلزل  
 افزای برق قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو  
 گرفت و از هر طرف کوه کوه سیلاب کوه ربا بجنبش در آمد \* نظم \*  
 بر آمد یکی میخ از تیغ کوه \* بغرید غریدن با شکوه  
 بجنبش در آمد زمین و زمان \* تو گفتی بخواهد پریدن جهان  
 چو باران نیدان بپدید تیر \* تو گفتی شده پاره ابر مطیر  
 وزان سو برین لشکر تیز چنگ \* ز قلعه همه گوله بارید و سنگ  
 و مقدمه کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گردیدند  
 و آنها خیره تر گشتند و آب از هینک اسپان گذشت و قابوی تردد  
 نماند و از شدت بارش و صدمهای سیلاب پای دمدمه فلک اساس  
 یکل فرو رفت و پرده نشینان چهار یزد حصار فرصت وقت را  
 غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیباکانه بر مورچال ریختند و توبهای  
 ازدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبالغهای خطیر بالای دمدمه  
 برده بودند باسانی متصرف شدند و هرچه توانستند برداشته بردند  
 و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کلان که با چندین هزار جوال بر از خاک بخرچ مبلغهای خطیر و  
مشقت بیکران دفعه ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو  
خصالان ده نژاد چون مال یغمان دست بدست از خندق برآورده  
دست برد نمایان بر روی کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود  
ساختن رخنه که از پریدن یرجها بهم رسیده بود ساختند و بزبان  
حال میگفتند \*

\* مصرع \*

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دیوکار |

اگرچه ناله‌های عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر  
بهادران همراه فیروز جنگ و پای رکاب کمی فیآورده در دریای لاوگن  
غوطه زنان ثبات قدم رزیده داد تهوری داده حملهای سرد زبا  
می نمودند لیکن فائده بر روی کار نمی آمد - نیل قیمت چهل  
هزار روپیه از جمله فیالان خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن  
گولگ توپ و صدمات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان  
بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشسته سر بازی  
می نمود هرکه یک جوز گولگ باندوق خورد فی الحال از خود رفت و  
هرکه نخم خشخاش ساچمه تدارک کرد هرچند کیفش کم بود اما  
خوب صبر میداد و از هر برج که صدای تپه توپ بلند میگشت  
عالمی را زیر و زبر می ساخت و از آواز زیر و بم تفنگ در بعد  
هر صدای زنبورک و رام چنگی نو آغاز که بجای چنگ و زورن ساخته  
می شد صوفی مشربان بزم رزم را مست باد و بلبلوئی ساخته  
بوقص بلا می آوردند درین ضمن عجب مذاذعت میان هم روداد  
یکی گفت که ایا برج افتاده کدام است دیگری در جواب برآشت

که نمی بینی دود باروت پردۀ حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی او را گرفته و هوای ریزش باران علاوه آن گشته برج شکسته و عالم چگونه فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که یاران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمی بینند چو بیا و چو بیا خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی از روی تعجب دست حیرت برهم سائیده میگفت که چگونه درین زودی دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدشنام انجامید و کار بمقابله خانه جنگی کشید و بمرتبه برهنه زدند که مخالفان از مشاهده آن خنده کزان آفرین گفتند و مصالحان از هر گوشه و کنار دویده میانجی دنع فساد تازه گشته در تفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجبور نزد مجبوران نامشخص ماند و رعدۀ تنقیح آن بصبح افتاد و لشکر بجای خود آرام گرفت \* \* \* بیت \*

دگر روز چون گنبد لاجورن \* برآورد و بنمود یاقوت زرد

روز دیگر پادشاه کشور سدان غازی با همه اعیان سلطنت بقصد آنکه نقب میوم را بحضور خود آتش داده یورش فرمایند سواران فرمودند \*

\* \* \* بیت \*

بتوسن نشسته شه پر شکوه \* چو خورشید بخشنده بالای کوه  
در افتاد دریای لشکر بموج \* چو ماهی نره پوش گردان فوج  
زمین جمله گردید صرف بذر \* ز خون یلان شد حجاب آشکار  
امیران همه جا بجا دور شاه \* بنوعی که انجم بود گرد ماه  
ز گل در بهاران سپه بود بیش \* رای همچو غنچه همه سربه پیش

یکی سرخ پوشیده اما از بیم \* (رخش زرد و خیره شده با غنیم  
 یکی غنچه سان گرز انراخته \* ولی همچو گل رنگ را باخته  
 کجک بر کف دیلبان می نمود \* چو ماه نو از آسمان کبود  
 بحکم خسرو انجم سپاه هر چند خراستند بذقب سیوم آتش زند  
 در گرفت درمی تحقیق سبب آتش نگرین آن امتدادند اما چندانکه  
 کج و کاو نمودند فکده نه بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست گفتار  
 بر سر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن را پاک رفته  
 فتنه آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده  
 تهیه یورش بروز دیگر متوقف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند  
 بلکه چون دران تردد بغیر روز جنگ در زخم تیر رسیده بود و جمعی  
 دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ مردانی فوج و  
 اختیار تردد تسخیر قلعه بپادشاه زانه محمد اعظم شاه واگذار شدند \*

چند روز عدم و وجود ابو الحسن را یکسان دانسته ارکان سلطنت  
 بمرض رساندند هرگاه شهر و معمورهای مشهور نواح حیدر آباد  
 بمصرف پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر  
 که ستاره طالع او روز بروز در زوال احتراق است تا چند روز  
 به پناه حصار دست و پای احاصل خواهد زد گوچه چند روز دیگر  
 پرنه نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارپاق  
 عدالت جابجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدرآباد  
 در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای  
 احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و  
 بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند \*

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدوچهد تمام داشت چنانچه روزی یکی از ضلای ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از موسنان و صالحان و مادات صحیح النصب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه معی و تسخیر قلعه و خرابی محصوران و بیناموسی عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهیم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معینا بسبب نفاقی که میان همچهشان می باشد و از اثر آن کلمه لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط در آورده باز قام عفو بر جریده اعمال او کشیده بخدمت میر آتشی که بصلابت خان و دیگر دل باختکن تجویز شده بود و از قبول ابا می نمودند و کار توپخانه از فائز بی استقلال ابر بود فرمودند - آری گفته اند \* \* بیپ \*

کسی در مقسم اقبال و ادبار \* بغیر از قدرت حق نیست مختار یکی را ساخت با توفیق دم ساز \* به پیش آرد سرفرازی سرامراز یکی را بی سعادت کرد بد نام \* که پستار رو تو ناکامی تو نا کام سر رشته سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقره فامذاسب بگذارش آمده از ملاحظه طول کلام بدینجا رسیده منقطع



ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرسانده  
 چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان مآب  
 آورده بمناسب مناسبت و عطای خطاب عمده و نقاره و اسب و فیل و  
 جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ  
 منهاج را بسبب شهرت آنکه او دوازده رجوع بشکر پادشاهی  
 دارد ابو الحسن مقید ساخته خانه او را ضبط نموده بود و از ایشان  
 سواى عبد الرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود وعید الله  
 خان پنی افغان با ابو الحسن نمائندند لغایت اواخر شوال که مراد  
 از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن  
 می کوشیدند و شرط جانفشانی بتقدیم رساندند آخر کار عبد الله  
 خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکن به پیغام و پیام  
 دمساز و همراز گشته وعده افتتاح دروازه بروی لشکر پادشاهی  
 بمیان آورد و مکرر برای عبد الرزاق لاری فرمان و قول شش هزار  
 شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی رفت از قبول ایا نمود بلکه  
 آن بی ادب و فاکیش مه حظّه آبرو و جان خویش نذرموده فرمان  
 مرسله پادشاه را بر سر پرچ مورچال خود بمردم لشکر نموده از روی  
 بی ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قام را رنجه نمی دارد پاره  
 نموده انداخت و زدانی جاموس که فرمان پیغام استمالت آورده  
 بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بچنگ کر بلا میماند  
 عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقی ست در جرگه بیست و  
 دو هزار سوار که با اسم بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کر بلا  
 کشیدند در نیا این بلکه منجمه هفتاد و دو تن سرخروئی دنیا و آخرت

حاصل نیامد - اگرچه بعد عرض رسیدن انزوی اعتراض ظاهری فرمودند  
 زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او  
 آفرین گفتند چنانچه نتیجه انتهای سرانجام کار نمک حلالی او  
 آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد - هرچند باوجود  
 ترددات نمایان بهادبان که در یورش بظهور آمد و مکرر انپاشتن  
 خندق از چندین هزار خریطهای پر از خاک و خس و خاشاک و  
 انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که از قسط و وبا مرحله پیمای  
 سفر آخرت می گردیدند و در یورش و مرحله بکار می آمدند  
 و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه  
 می رسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را  
 باسانی طی نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد مبدادند  
 کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر  
 پادشاه غازی کار خود ساخت و بعد محاصره هشت ماه و ده روز  
 بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می آرد بتصرف مبارزان  
 کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید \*

ذکر سوانح سال می و یک جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدة شروع سال می و یک از جلوس مطابق  
 سنه هزار و نود و هشت هجری بسعی روح الله خان که بواسطه  
 رنست خان افغان پنی بوسل و پیغام با عبد الله خان پنی نوکر  
 معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازه مشهور بکوکی بود  
 ساخت بمیان آمدن پاسی از شب صافه روح الله خان و مختار خان

و نشست خان و صف شکن خان و خواجه مکه که بخطاب جان  
 نثار خان در جامه‌ی تروید پوشش‌ها سرمرازی یافته بود بدستیا بی  
 زینهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راهبانی اطراف که از قلوب  
 توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود بشاره عبد الله خان پنی  
 داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خون  
 طرب دروازه آمده چشم بر راه فتح الباب گشته بر نیل ایستاده  
 بود - درحالتی که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند  
 و بست نشانند مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح  
 گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاری اطلاع یافته فرصت بستن  
 کمر و زین نمودن اسب ذبافته از راه جوهر شجاعت و تهورناقی  
 و حق نمک بیکدمت شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت  
 اسب چار جامه سوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج  
 پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه را نموده بودند و سیلاب فوج  
 پادشاه کشور کشا تمام قلعه را مرو گرفته بود رسید باوجود آن دران آشوب  
 رفقای عبد الرزاق نیز متعرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد  
 یانده که با خورشید همسری نماید بر فوج زد و از راه جلالت و تهوری  
 که بعقل راست نباید مرده اند و از دست و پا زده مریدان میزد که تا  
 جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هر دم پیش  
 گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون خودش دست  
 بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کائسه  
 سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاری پیدشمار بدو رسید - اما چون  
 اجل او فرسیده بود تا دروازه قلعه ازک از پا در نیامده جنگ کزان

میرفت و از ده زخم نقطه بر چهره او رسید بعده که پوست پیداشانی  
پیش چشمها و بینی او در گرفت بلکه بر چشم هم یک زخم کالی رسید  
و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهایی  
بیشمار برداشته می لرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود  
را بخود داری تمام بالایی اسپ نگاهداشت تا آنکه اسپ او را ببانگی  
که در نواحی ارک موموم بدایغ نگین بود پهای درخت نارچیل کهن  
سال رسانید و او بانگهای آن درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه  
صبح روز دریم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن همت گذار  
افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده از راه  
سرور آن نیم سمل در خون غلطیده را با اسپ و یراق بر چهار  
پایه برداشته بخانه او رساندند و مردم او خبر یافته بالتیام جراحتهای او  
پرداختند این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر  
انتهای نملک حلای آن بهادر شهر نبرد انشاء الله تعالی بگزارش  
خواهد آورد \*

بآنچمله بعد که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اختر  
خبر رسید و آواز جنح و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن  
بتسلی خدمت محل کوشید از همه بحالی طلبیده و دایع خواسته  
با دل باخته خود را جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده برمسند  
تمکین خویش نشست و چشم بر راه مهمانهای ناخوانده داشت چون  
وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود  
بعد از آن که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند  
بر سلام علیک زبانهای بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داری و تعظیم داده بهر کدام  
از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید. آری عقلای تجربه کار  
گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اختر را باخیل حوادث ایل  
و نهار سرور کار پیکار رو نماید و مقابل حمله فلک غدار جفاکار مردم  
آزار کار بکار زار کشد حوصله بردباری از دست نداده بجز خفتن رضا  
و حصار تسلیم چاره کار نجوید \* نظم \*

یا تیر قضا سپر نجوید هشیار \* بالجمله بتقدیر چه صحرا چه حصار  
خفتن رضاگزین و حصار از تسلیم \* باخیل حوادث چو بیدقت پیکار  
تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکارل خبر طعام  
کشیدن آورد از امر اذن خبز خوردن خواسته تکلیف هم نداشت شدن  
بمیان آورد بعضی بی مردتان ملاح در مازون ساختن نمی دادند  
پاز مغلیه مضایقه نموده مرخص ساختند. مختارخان بایک دوکس  
شریک خبز خوردن گردید. روح الله خان در یافته از روی تعجب  
پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودن است. ابو الحسن مطلب  
سوال روح الله خان در نیافته یا عمدا در جواب گفت وقت خبز  
خوردن من همین است. روح الله خان گفت میدانم اما در  
تعجبم که درین حالت تشوش چگونه رغبت به طعام خوردن  
می نمایند. ابو الحسن جواب داد که موافق طریقه جمهور است  
که میگویند اما اعتقاد من بخدای که مرا و شاه و گدا را آفریده است  
و در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف از بند خود باز نمیدارد و  
رزق مقصوم او بار میرساند اگرچه جد پدری و مادری بزرگام مدام  
بیرناه و آرزو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم باز که نظر فضل او بر من عاجز انداد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد یا دیگر را شان و گمان آن باشد در فرصت ساعت واحد ماده سلطنت برای من آماده ساخت الحمد لله هوس و آرزوی در دلم نگذاشت لکها بخشیدم رکوررها بصرف در آوردم الحال هم که مراد مکافات بعضی اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده نظر لطف از من برداشته باز شکر می‌نمایم که زمام اختیار مرا که امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه دیندار داده

\* نظم \*

مر ارادت ما آستان حضرت دوست

که هرچه بر سر ما می‌رود ارادت اوست

القصة بعده که اسب سواری طلبیده با مالهای مروارید که در گردن داشت باتفاق امرا سوار گردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه بر دروازه آمده خیمه مختصر زده فروز آمده انتظار می کشید نزد او حاضر ساختند - ابوالحسن باظهار بشاشت ماله مروارید که در گردن داشت برآورده نذر گذراند - شاه قبول نموده دست لطف بر پشت آورده بتسلیمی و دل‌اسایی آن برگشته اختر پرداخته بخدومت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او سلوک که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر می باشد نموده باعزاز نگاه داشته بعد از چند روز چنانچه بزیان خاصه خواهد داد بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانه دولت آباد ساخته فراخور احوال ضروری از خوراک و پوشاک و خوشبوئی که بفراغ بال

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح الله خان و دیگر متصدیان  
 بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمده او پرداختند  
 و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهی و برداشتن  
 زخمهای بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتی که از خون خبر  
 نداشت و رمقی باقی داشت برداشته نزد روح الله خان آوردند -  
 همینکه نظر صف شکن خان بر او افتاد بفرباد آمد که این همان  
 لاری ناپاک بی ادب است سر او را بریده بر سر دروازه باید آویخت  
 روح الله خان گفت - مرده که اصلا امید حیات او نیست بلکه  
 بردن از مروت دور است - حقیقت او را عرض نمودند همین که  
 حضرت خلد ممکن بر سر گذشت جرأت و جلالت و انتهای شرط نمک  
 حلائی او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر دانی حکم نمودند که  
 دو جراح نرنگی و هندی از حضور برای علاج او آوردند و حقیقت  
 زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - در روح الله خان  
 را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق  
 لاری یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین  
 صواب اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع  
 یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید  
 سوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه  
 یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بقدر هر دو چشم او آفت  
 برسد باز برای علاج و تیمارداری او تاکید فرمودند بعد نقضای سبزه  
 روز بعرض رسید که عبد الرزاق چشم او نموده بکنکرت زبان حرف  
 میزند و امید رو به بهی دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدو پیغام

رسانند که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پس سر کلان عهد القادر نام خود را  
 بادیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستد که بمنصب سرفرازی  
 یابند و از طرف پدر نذر تسلیهات عفو تقصیرات و عطای منصب  
 و دیگر عنایات بجا آرند بعد از آن پیغام سر ایا اطف و فضل پادشاه  
 خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بکفایت زبان  
 بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داد که هر چند این جان سخت  
 تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال  
 معذرا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا  
 حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رساندن مرام  
 نوکری متعذر و بعد از اینکه نوکری هم نتوانم نمود کسی که بزمک  
 ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکری  
 عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر  
 قدری اثر ملال بر چهره پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف  
 آمدن گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض  
 رسانند - و از جمله اموال او که پیشتر بی بصادقانه تاراج رفت و  
 قدری بتصرف متغلبان در آمده باقی را بدو بخشیدند تقمه ذکر او  
 بر محل بذکر خواهد در آمد \*

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط در آمد شصت  
 و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و در کرور و پنجاه و سه  
 هزار روپیه که تخمینا زر شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه  
 باشد سواى جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید -  
 و جمع دامی یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسری دام در



دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکرم که درین تردد  
مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب میرخان سرافرازی یافت  
و از مستعدان حضور گفته می شد ( فتح قلعه گلکنده مبارکیان )  
گفته گذراند پسند افتاد //

و بتحریر حقیقت اصل قلعه گلکنده و توصیف استحکام او  
و خوبیهای آن شهر و لطانت آب و هوای آن سرزمین و حسنهای  
نمکین سبز فام و شیر حاصلی آن سرزمین اگر چه لازم از سر رشته  
سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قاعه خام گلکنده بنا کرده  
جده و آبای راجه دیورای است که سلاطین بهمنیه بعد می  
بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه  
چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکن و بیست و یک  
صوبه هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل  
بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلی نام مخاطب بقطب  
الملک از امرای سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت  
بعد ملوک الطوائف گشتن موجب دکن بطریق تسلط فرمانروایی  
انجا گردید - قلعه خام احداث کرده دیورای را که بالای تپه  
کوه بون پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد  
قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسد و  
بر تعمیر قاعه گلکنده افزود و با بهاگمتی نام از زنهای خود  
محبت و تعلق سرشار بهم رسانده بموجب درخواست او بفاصله  
در کوهی قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمی به بهاگ نگر  
ساخت بعد از چند سال که بهاگمتی فوت گردید و بر تبع اسم

بهیگ نگر پی برد اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانید اما در اسفند عوام تلاحال بهیگ انگر شهوت دارد و بسبب آنکه آن زنکه خرابات خانها و مسکرات زیاده در اینجا ساخته بود و فرمانروایان آنجا مدام عیاش بودند بانواع فسق علانیه تعیش می نمودند و ابو الحسن زیاده بر سلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا شهر مذکور بزیادتی فسق و فجور بدنام گردیده بود بعد از آنکه حضرت عالمگیر بادشاه در آمد بدار الجهاد مرسوم ساختند - بعد از آنکه نوبت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگزارش خواهد در آمد باسم فرخنده بنیاد در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک بدرنج است اگر چهار ماه ایام بارش باران نرمک نرمک بدارد زراعت نمیشود اگر یک در روز باران بشدت بارد و آلهای پر می شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا می نماید \*

القصه چون ساین بیجاپور و حیدر آباد قلعه سکر که از معمورهای مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پرویه نایک نام که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مرزبانانی آنجا ارثا بدو تعلق داشت و در ایام محاصره بیجاپور و حیدر آباد با دوازده هزار سوار و پیاده بیشمار بدعاونت سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رسیدده مقابل لشکر پادشاهی شوخی زیاده نموده بود پادشاه اتفاق گیر در ایامی که بمحاصره گامده بود اخته بودند خانه زاد خان پسر ارشد روح الله خان را که در شجاعت و کار طلبی گوی سبقت از اکثر بهادران از دیده آن عهد می برد برای تاخت

و تاراج و خرابی ملک پریہ نایک و تسخیر قلعه سکر تعین فرمودند۔  
 بعد رسیدن خانه زاک خان و تردد نمایان در تاخت و تاراج  
 معمورهای اطراف سکر بعرض ظهور آوردن خبر تسخیر قلعه گلکنده  
 انتشار یافت۔ آن بدنام گمنام سرانجام نیکذامی خود در امان  
 خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و ذلالت  
 بخانه زاک خان گردید۔ و خانه زاک خان او را مامون و امید و عزایات  
 پادشاهی ساخته بحضور معروض داشت۔ در ماه صفر همین سال  
 پریہ از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زاک خان ملاقات نمود  
 و خانه زاک خان بانگ صلوة و اذان محمدی در آن دیار که هرگز  
 بگوشه اعلان کفر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آواز ساخت  
 و مسجد بر بالای تپه کوه سرفلاک کشید و آن قلعه بنا نهاد و  
 قلعه داری آنجا را بموجب حکم حضور بدی از بند های پادشاهی  
 مقرر کرده پریہ را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود۔ گویند  
 پریہ چنانچه بدی آفرینش در قوم کفار که از جمله سردار خواران  
 بی اعتبار می باشد اندکبار داشت زود در بران در زشتی صورت  
 عجب کرده منظر بدهیئت واقع شده بود بخاری بود از خم نایل  
 و دیگ قیر فراهم آمده ده نمونه انسان مجسم گردیده اگرچه بعد  
 ملازمت بتقاضای مصالحت بمنصب پنج هزار سوار  
 سرفرازی بخشیدند اما هرگاه نگاه هر یکی از امراء حضور برو می  
 افتاد آن صورت مکروه او را می دید و آن مراتب منصب را بنام آن  
 زشت صورت بدنام می شنید بی اختیار بخنده می آمد و کلمه لا حول  
 و لا قوة الا بالله می گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدر سه هفته

نکشید باجل طبعی بمكان اصلي خود شتافت - و پسر و همراهان  
 او را بمنصب زياده از حوصله آنها سرفراز ساختند - و برای تسخير قلعه  
 ادهوني که در تصرف مسعود حبشی ببلجاپوري بود غازي الدين  
 خاني بهادر فیدر جنگ با هزاران پادشاهي و عظيم شاه نموده  
 مرخص نمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیدر جنگ مقرر  
 فرموده نظر بر عدم پایباقی و میسر نیامدن جاگیر اکثر منایه همراه  
 فیدر جنگ مقرر فرموده تنخواه نقدي حکم نمودند - و از عقب  
 فیدر جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانه  
 بیستار برای پشت گرمی فیدر جنگ مرخص ساختند و خود  
 بدولت بافروشکوه عالم عثمانی بعد از بند و بست نواح دار الجهاد  
 حیدرآباد ارائل ربیع الثاني رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد  
 برافراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابوالحسن را که برای فرستادن  
 دولت آباد همراه جانشینار خان مقرر کرده بودند و لغایت حال  
 بسبب بعضي موانع در رکاب همراه بود بقلعه مذکور روانه ساختند -  
 و مکرز برای سرانجام دادن ما بحتاج آنچه مرغوب طبعیت  
 ابوالحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی در سواد گلبرگه  
 شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز  
 قدس سره هفت مقام نموده متوجه بلجاپور گردیدند - و آخر ماه  
 مذکور حوالی بلجاپور مضرب خیم خیم ظفر انجام گردید - از آنکه شهر و  
 نواح بلجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکار در آمده  
 ویرانه و خرابه محض گشته بود حکم چهارونی و تعمیر عمارات و  
 دلهاي شکسته سکده آنجا نمودند \*

ذکر موانع سال - یی و دوم جلوس خلدسگان مطابق

سده هزار و نود و نه هجری

بعد از آنکه پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعه ادھونی نزدیک قلعه ملکانو (۱۰) که از جمله قلعهای قلمب مشهور تواج بیجاپور است رسید و شنید که قلعه دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال او را که از طرف بیجاپوری حارس بود قلعه دار قرار داده اند حکم محاصره آن نمود - محصوران چند روز دست و پای لاحاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رسیدن ایام برشگل بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهارونی فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بیای قلعه ادھونی اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشی همود آن بیدر نابالغ سر از قبول امر پیشچید بعد از آنکه فیروز جنگ بتاخت و قاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و درازدن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعی که از قلعه بشوخی برآمده دستگیر می گردیدند شروع نمود و کوشش و کشتن بسیار و تردد های نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمدن مددش بیهوده کوش پنبه غفلت از گوش بر آورده از راه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهی در آورده از جمله حلقه بگوشان درگاه گردید و فرزندان خود را روانه حضور لامع النور نمود و خود



نمیخواست که آتش آبروئی زیاد نسبت باو بمیان آید در اخفای در سه  
مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکن ازو بظهور آمده بود از آن جمله  
فرستادن مبلغ خطیر برای ستبای مردود زبکار که از خارج بسمع  
مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض گذاشت و بکند  
مقدمه دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین  
مروت دور دانست بنابراین بعد فتح گانکنده که بحضور رسیده ملازمت  
نمود پهای اعتراض آمد و صدی (۱۱) سوار از منصب او کم و از خطاب  
بر طرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جمله مبلغی که در ایام  
حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز بابت فرمودند  
اما به عدد خوانچه جواهر که قریب ده اک روپیه مالیت منجمه  
ز در شکش بحسن تدبیر چنانچه گزارش آمده بلا قید قیمت  
بجانبازی تمام سر مهر نزد خود نگاه داشته بود در ایام کم توجهی  
پادشاه هر چند خواست تحویل متصدیان جواهر خنده نماید آنها  
در گرفتن خزانها بلا دست آویز سر رشته که غرض معلوم دفتردیوایی  
می باشد بلحکم و بعرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه  
نامواقت ایام اعتراض بعرض آن جرات نمی نمود و نهایت  
رسواس باز پرس آن داشت و شب و روز تر اندیشه مثل کار آن  
متذلل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان  
جواهر خواه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچه جواهر که  
نقش مهر موم آن پیدا نیست و دوازده سال آن مهر متصدیان

ابو الحسن ندارد به جواهرخانه می سپارد پادشاه از راه فضل و خانه زله  
 پروری فرمودند که درین ماده خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد  
 جمع است چون از خانه زادن واقعی ما است و در دوش رکزار ما  
 بازی کرده از آنکه در حجابیت خلاف مرضی ما ازو بظهور آمد چشم  
 نمائی ضرور بود چنانچه همان روزگرمی او را بحال فرموده خواستند  
 که بخطاب مرشد تلی خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازی  
 بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادن که اکثر خطا سر میزنند  
 و بمزل خطاب پای اعتراض می آئیم مدت باید که تا اصل اسم در  
 السنه زبان زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم نمی  
 دانم امید وارم که از راه فضل بر اسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم  
 نموده قبول فرمودند \*

چون مکرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بر روض  
 و اطوار او محرم مدت تمام داشت و مطلع بود برینکه هر چند  
 بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات  
 خوانچه را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض دهاید  
 آن بزرگ منشن نظر بر امانت وای نعمت راضی نشد و اصلا تصرف  
 و خیانت درو ننمود - و مکرر از زبان او شنیده که حق سبحانه تعالی  
 از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت در چنان ایام که ملاحظه  
 کلامی آبرو بحال نمادند در میان بود از شر و ضرر چنان باز پرس  
 محفوظ داشت \*

چون ذکر دیانت بمیدان آمده کلمه چند ازان بزبان خامه صدق  
 بیان میدهد - هر چند بسیاری از متصدی پینتهایی این زمانه و



صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروی نفس شوم حق بجانب آنهاست هیچ احدی را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داری را فعل لغو میدانند اما بر عقلی صلاح شعار عاقبت اندیش ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از امانت و دیانت نیست و برکت و عزت و آبر و ترقی و پایداری دولت و خلاصی بازخواست دارند و عاقبت بخیری خود و برزندان در دیانت و کم ازاری خلق الله است \*

آسمان بار امانت نمیتوانست کشید \* قرعۀ فال بنام من دیوانه زدند اما بشرطیکه امانت داری او محض برای رضای خدا و عدم قصد ایذا و فرسازدن مضرت بخلق الله و نظربرای آباد کاری ملک باشد نه آنکه برای خوشنودی مخلوقی خلقی را زیر تیغ کشیدن و از باز پرس روز جزا نیندیشیدن \*

امین باید از دار اندیشداک \* نه از زجر دیوان و رفع هلاک و الا نه جمعی که برای نفس پرزی خود را برای خوشنودی میر و وزیر ظلم و تعدی بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان مخلوق را بر آنها گمارد که دماغ از دمار آنها برآرد - بدین تقریب جمعی که از جمله پیش آوردهای حضرت خلد مکن و امرای عالیشان آن عهد که بدین صفت موصوفند هر چند بتعداد همه آنها نمیتوان پرداخت اما چندی که مشهورند و مسود سوانح بر احوال آنها اطالع دارند بزبان خامه میدهد \*

ابتداء بعد عاقل خان خوانی امانت خان بود که با جرد اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیردستان و رعایت حال مستمندان را بر کفایت و گردآوری مال پادشاه رجحان میداد از جمله نیکلامی احسان ارکه در باره رعایای مالگذار و زمینداران صوبه خجسته بزیاد و خاندیس و غیره در ایام دیوانی دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقی سنوات بر ذمه رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصبداران و احدیان منصوب کرده دیوانیان برای وصول آن می رفتند - و دام و درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خود گرفته طومار ندارد نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلی پیشکش بر ذمه زمینداران نادر بود که بوصول در نمی آمد و بوسیله تعلقه تحصیل آن منصبداران و دیوانیان جز صوبجات متمتع میگردیدند یک فلم معاف نمود - روزی بخدمت خلد مکان تقریبا صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگری نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیه مال ولی نعمت را برعایا و عمال که باقی دار بودند مراف می نمایم و امید عفو از پادشاه خطا بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما خزانه دنیا و آخرت ما را معمر میسازید - اما روزی رشید خان دیوان خالصه که با امانت خان پاره سوی مزاج همچشمی داشت پروانههای معافی جزیه را که امانت خان با دست آریزهای مختلف به نمود نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تنقید بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنوز بیشتر را امانت

خان سید عدم مزاحمت جزیه دانه خلاف مرئی بظهور آمد و با  
امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالی و ملکی آنچه  
سند معافی بمردم میدهند مختارید اما جزیه که بهزادشواری  
برقرار جاری ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم خوردن  
بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف  
نمودن جزیه باز کشید و تمام عمرسوی رخت غریبانه و پاجامه  
گدازه سفید نمی پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن  
صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار  
واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده  
بلا تفرقه دادند روزگار که کمتر باو د متصدی پیشهای مردم آزار  
اتفاق افتاده لغایت حال که سده هزار و صد و سی و پنج باشد  
سربراه می نمایند \*

دیگر حاجی شفیع خان سبزواری از دیانت دارهای واقعی  
بود اما در سلوکی که با همپشمان پیش منصب رعایای  
سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بی منصب گردید \*

بعده میرزا یارعلی که از پیش آوردهای حضرت خلد مکان  
بود دیانت او بمرتبه بود که هر چند می خواستند او را عطای  
اضافه ای پیاپی و خطاب بر دیگر همپشمان امتیاز بخشند از قبول  
ایا می نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاری بخشی گری مامور بود  
و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه می نمود مگر بسخت  
گیری و دقت زبان زد مردم شده بود و بعد کاوش تمام کار خلق  
را جانی می نمود اما آخر کار در همه امور ملکی دخیل

گردید و مدت مدید داروغگی ذاک ضمیمه خدمات دیگر داشت و در داروغگی کچهری تا عین میرزا یارعلی برکل اسناد پادشاهی نمی شد هیچ سند جاری نمی گردید - بچشم پوشی و حسن نیت در اجرای کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزی جوان امری را برای منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است در جواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهای پادشاهی ریش سفید خواهد گردید - روزی پادشاه اولش میوه برای او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطای اولش از خاطر او زنت خلد مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مرز آن بیداد دادند پائین رفته بعد ادای چهار تسلیم مقرری چهار تسلیم دیگر بجا آورده عرض نمود که این تسلیمات سجد سهو است - از چنین عرضهای مکرر پای اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضی بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معنی را منظور نداشت که ما هم تورانی ایم \*

دیگر از جمله متدینهای واقعی قاضی القضاات شیخ الاسلام پسر قاضی عبد الوهاب بود برخلاف طریقه پدر و برادران بلکه نسبت با کثرت قضاات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تدقیق قضایا می نمود و نظر بر فساد زمان که بیشتری به بیخه دروغ ادای شهادت می نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق می نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه با هم صلح نمایند \*

دیگر از جمله امرای عالی نسب محمد یار خان نبیره  
آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات  
موصوف است \*

بعد ازان فاضل خان خانسانان خراسانی که مدتها دیرانی  
تن نیز سربراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامی خدمات  
مرجوعه را سرانجام داد \*

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات  
کم آزاری خلق غائبانه که پادشاه او را ندید و از جمله متعینهای کم  
منصب احمد آباد بود بپایه پنجهزاری پنجهزار سوار و صونه داری  
احمد آباد و اجمیر و چودھپور ضمیمه هم سرانزاری یانت و در  
مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز نمود \*

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جمله رنقای شجاعت  
خان بود او نیز از پایه دورستی غائبانه بپایه دوهزاری و متصدی  
گری بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده  
علم شهرت بمرتبه برافراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار  
داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که  
بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود  
از ایران آمده در خانه اعتماد خان فرود آمد و عشر مال تجارت برادر  
را که دوصد روپیه می شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده -  
خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع  
یافته مانع آمد و عشر مال خود را ادا ساخته آرزو گشته برخاسته  
با احمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روی برادر ندید

دیگر عنایت الله خان که از نجیبای کشمیر بود و آبروی  
رفته مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در  
دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب  
جزر و جزیر بر آبروی او می افزود و پادشاه بمرتبه در پرداخت  
و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمده الملک  
اسد خان و عنایت الله خان بر سر خیمه و جای مثل گفتگو  
و پر خاش بمیان آمد و مابین هر دو ماده بید مافی بهم رسید حضرت  
خلد مگان جمده الملک را فرمودند که بدین عنایت الله خان  
رفته عذر بخواهد \*

و دیگر از جمله خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبد الرحمن  
خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت  
بخشی گری و دیگر خدمات سرفرازی داشتند به نیکذامی و دیانت  
زیست نمودند \*

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیره قوام الدین خان  
که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت ببدنامی اخذ کار سازی  
تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید \*

دیگر امیر خان عرف میر عبد الکبیر بهمنی که از مستعدان  
روزگار و پیش آوردهای خلد مگان بود \*

همچنان حمید الدین خان پسر سربراہ خان کوتوال و کاب  
در زمره دیانت پیشگان محسوب گردیده اند \*

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم  
گفته می شدند جامه نیکذامی و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات به تختی زبان زد گردیدند \*

و از متصدی پیدشاهی کم منصب عبد الوهاب استر آبادی که دیران حیدر آباد نموده بودند دیانت دار واقعی بود و سوای نام بردها بسیار از تربیت یانتهای حضرت خلد مکنند که جامه نیک انجامی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همه آنها پردازد از سر رشته مطلب باز می ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدی نجات نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است \*

درین ایام حادثه خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در اینجا پور و اردوی معلی بشدت تمام فرا گرفت - و کار بجائی کشید که چون هر یک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می دید کار از ان گذشته بود که بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کانسه مهمان کش فلک خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعه دنیا بر اندازد و باد صرصر نما چنان بفکر قطع شجر حیات هر ذی حیات اندک که می خواست نخل نشو و نمائی همه را از صفحه روزگار بر کند همینکه اثر دانه طاعون برابر عذاب و کفار در بغل و زیر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حلقه چشم سرخی حرارت تب وبا معلوم میگردد بر راوتان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از حمله مردم غیر مشهور و نامرادان بی بضاعت هزارها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسی را کفن و قبر میسر می آمد - از مردم نامی که بوسیله اجل ناگهانی و با رخت هستی ازین جهان فانی بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت سنگه  
 بدگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم عمده  
 بشمار آمدند تاریخ غلبه این مرگ انبوه یافته اند \* مصرع \*

\* قیامت بود یا شور و یا بود \*

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده  
 شروع شد و آنها بهفت و هشت سال کشید بالجمعه بالتماس بعضی  
 عمد های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پاره  
 تفاوت در وبا بهمرسید \*

ذکر سوانح سال می و چهارم از جلوس خلک مکان

مطابق سنه هزار و صد و یک هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعی از مردم تامی و  
 امرای کارزار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف  
 بهادر گده و گلشن آباد و نیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر  
 قلعات سمت راجکده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف  
 شیخ نظام حیدر آبادی را با برخی از بندهای روشناس برای تنبیه  
 سببهای بد اساس مرخص ساختند و هر یکی برای ظاهر ساختن  
 جوهر تردد خود در تقدیم خدمات مامور میگوشتند تا آنکه مقرب  
 خان که در فنون سپاه گری و کار طلبی از مبارز پیشگان مشهور دکن  
 بود بتسخیر قلعه پرنانه نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست  
 گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگی کفار  
 خصوص اطلاع مکان سببهای بد کردار که در طفیان افعال ناشایسته  
 ده برابر موندی تر از سیوای جهنمی پدر خود بر آمده خود را



بسندجهای سوانی ملقب ساخته علم شهرت بدنامی زیاده از آبای  
 صلحون خویش بر افراشته بود تعیین نمود از اتفاقات آن بد اصل  
 از اصل مکان خود که راهیری باشد پراگنده گشته پناه بقلعه  
 کهنه برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست  
 اطراف برانمائی طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهی  
 غافل بود بارادۀ سیر و غسل آب مان گذا که نزدیک حد برگشته  
 سنگمیر یک منزلی دریای شور واقع است در دره کوههای قلب  
 دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار در اینجا عمارت  
 عالی پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار و المزار احداث کرده  
 بود باتفاق کبکاهی و عیال و ساهو نام پسر بد سگال و جمعی از  
 هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشه شاهین قضا  
 و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر بر قایم مکان و راهی پرتعب سرا پا  
 نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار در اینجا توقف ورزیده بود از آنکه  
 خلاف طریقه پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جبذیان لاله  
 رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهایی باد پیدایی  
 تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعبه که خانه  
 ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان بارادۀ  
 قلع ریشخآن شقی لعین ملاحظه جان خود و مکان قلب نموده و ستمانه  
 کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مآل  
 چهل رینج کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یک تاز و هزار  
 پیاده قدر انداز جان باز انتخابی روان شد - با وجودیکه همراهان مانع  
 آمده از قلب راه آگاهی داده گفتند که ما بین راه چندین کنل

سر بفلک کشیده مدخل انداخته و غیبه درهائی قلب واقع شده اگر سی  
چهل پیدان بی یراقی سر راه گرفته باند اختر سنگ برک زند عبور  
فوجهای کلان خیال محال است و آن تهر پیدش جلا دت کیش بقصد  
جها و آرزوی آنکه اگر بران کابر غالب آمده کاسرا گردیدم در جرنه  
غازیان علم شهرت خواهم بر افراشت و اگر قضیه و اثرگون گردید از  
درجه شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغار طای  
مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود  
پیدا میشد بعده همه همراهان وفات می نمودند و مانند برق ازان  
تنگنای بر از اشجار میگذشتند تا نزدیک آن اجل رسیده برگشته  
طالع رسیدند - گویند بعده که هر کارهایی آن سگ نابکار او را از رسیدن  
فوج پادشاهی که باصطلاح مردهها فوج و لشکر مغل نامند خبردار  
ساختند آن سر مست باده غفلت و ناکامی بگمان آنکه رسیدن  
افواج مغل درین مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم  
غزور و نخوت که نشسته سرشار باد خانه بر انداز علاوه آن گردیده بود  
حکم قطع زبان هر کارها فرمود و اصلا بفکر تهیه سواری و سوارچال  
بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلا دت پیدش با پسر و برادرزاده  
و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شمار و دو صد سه صد سوار  
دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان  
هوش باختند رسید و آن سر مست نشسته بخودی بعده که کار  
از دست رفته بود باتفاق فوجی که همراه او بود و بیشتری روپوش  
گردیده بفکر کمر بستن و یراق برداشتن پرداخت و کبکلس و زبر او  
که از همدستان و ندیمان شجاعان نشان فدربت کیش او گرفته

می شد او را پس پشت خود داده با جمعی از مرهت‌های نامی  
 بمقابلہ پرداخته پدش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیرری بر  
 بانری او رسید که دست راست او را از تیرده بار داشت از اسپ  
 افتاده فریاد می زد که من مازدم و سنبها که در فکر فرار بود  
 او نیز از اسپ چسته گفت پانچی من هم مازدم - و همینکه  
 چهار پنج مرهت از پا درآمدند باقی مردم سنبها بر بغل آردن و  
 کیکلس دستگیر گردید و سنبهای برگشته اختر خود را بیناه  
 مارت بخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست و جو که سراج  
 او را یافتند دست و پای لاحاصل زن گرفت آخر چاندکس از نا کسان  
 خودش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خود سال ساهو نام  
 گرفتار سر پنجه تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و  
 شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا  
 و همدان صاحب مدار - سواي رام راجه نام برادر خود او که در یکی از  
 قلعهها بطریق قید نگه داشته بود متعبد و دستگیر گشتند - و همه را دست  
 بسته موکشان تا پای فیل - سواي مقرب خان آوردند با وجودی که  
 در آن فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روی مانده تغییر لباس داده  
 بود بملاست آنکه مانده سوارید از زیر رخت - او نمودار گردید  
 و نشان یافتن سواي او که خاخال طلا در پای اسپ بود  
 شناختند او را بر فیل سواي خویش ریغ ساخت بعده بعضی  
 را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعی را بر اسپ سوار  
 نموده تقارن فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را از انجا بحزم و احتیاط  
 سپاهانه بر آریزه رویه بنگاه خود آورده حقیقت حضور معروض داشت -

قبل از آنکه عرض داشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منهدیان و  
جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مژده روح پرور باعث فرحت  
و شادی عالمی و خوشوقتی و سرور برز و پیر خیده بخیمه گردید و  
در همان زودی خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با ایران معروض  
گشت - فرمودند دو گروهی اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف  
داشتند توقف و زیده با اتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که  
باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که برای  
تماشای آن شهبان بدعا قبست برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را  
بدستور ایران تخته کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را  
بانواع عقوبات در شکنجه عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواری  
و زاری در چشم نظارگیان و آنبوه خلایق شتر سواره جلوه داده دهل  
کوبان و نفیر زنان تشبیر کنان بلسکر در آوردند - و غریو کوس  
شادیانه که عالمی بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و  
خریش و خوشوقتی این مژده که غمزای دل چندین لک هندو و  
مسلمان که سوخته آتش بید آن گانر فاجر باغی طاعنی بودند گردید  
و اثر فرحت جان فزای روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران  
چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زنان  
مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتی این خبر  
خواب نهموده تا دو منزل بتماشا برآمده شکرگودان استقبال نموده  
بودند - و در هر قصبه و دیهات سر راه و اطراف هر جا خبر می رسید  
دهل شادی نواخته می گردید و هر جا گذر می نمودند دروایم  
پر از زن و مرد گشته شادی کنان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شوط استقبال و مشابعت بجای می آوردند و چند روز و شب برای عالمی شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعد که آن سزوار قتل و زجر را با همراهان بدان فضااحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلایق خاص و عام جمعی آمدند حکم شد که آن گروه شقارت بژوه را پدای تخت آردند حاضر سازند و حضرت خاند مکن از مشاهده آن شکر گویان از بالای تخت فرود آمده در رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند در آن حالت کد لباس بد بخت که در شعر گفتن هندی طبع موزون داشت با وجودیکه سر و گردن و همه اعضا او در شکنجه عذاب بود سواي چشم و زبان از قادر بر حرکت نبود از مشاهده آنکه پادشاه عالم سنان از راه عجز و سرانگندگی و دیدار بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده پدای در رکعت شکرانه پرداخت باشاره چشم و زبان منتهی را مخاطب - بخند بدیده شعر هندی بدین مضمون ادا نمود که ای راجه از دیدن تو پادشاه عالمگیر را با چندان فرو حشمت طاقت تخت نشینی نمید و بی اختیار گشته از برای تعظیم تواز تخت برخاسته فرود آمد بعد از آنکه بوندان خاند مکانات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت موب در آن دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان ایمان داده کلبه های فلج است را از نزد منصبیان و طالبیده جا بجا قنعه داران تعین نموده آنها را در قلمه مقبوس ابدی سازند اما چون آن تیره کاران دانستند که آخر کار سر آنها بر دار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت و خواری مقبوس و مقبوس و مقبوس از لذت زندگانی مانند هر روز برای

آنها مرگ تازه خواهد بود هر دو بد مآل تیره روزگار زبان بزاخروانی  
 حرفهای ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم  
 هرزه گوئی نسبت به بندگان های درگاه عالم پناه و مقربان حضور می  
 گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشه فساد آن بدنهادان  
 از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و فلاحه  
 گیری صرف نمایند غیرت پادشاه تقاضای آن نمود که فرصت نداده بقطع  
 شجر حیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت  
 قلعبات بازند توجیه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدانان قول  
 امان و طلبیدن کلبه قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان  
 هر دو ملعون را از دهان برآورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعد چشمهای  
 آن خیره چشمها را از کاسه سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر  
 دیگر یانواع عقوبت بسزای کردار رسانده پوست کلهای سببهای  
 جهنمی و کیکاس را بر از گاه نموده در همه بلاد و معمرهای  
 مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آری سزای  
 مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر  
 هفت ساله آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفه  
 بد سگال جان بخشی فرموده حکم نمودند که اندرون احاطه گلال  
 بار نگاه دارند برای تربید او موکلان فهمیده کار تعجیل نمودند و بمنصب  
 هفت هزاری سر امرازی بخشیدند و دیوان و بخشی از بتجویز  
 مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچه مار نگاه داشتن  
 و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن تیره اش بعد رانعه خلد مکن  
 چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفجوابی اینکه \*

## \* بیث \*

عانت گریگ زاده گریگ شود \* گریچه با آد می بزرگ شود  
و دیگره ضعی عوات را که مادر سنبها و دختران آن بد مال بودند بقلعه  
دوات آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم \* \* مصرع \*

با زن و فرزند سنبها شد اسیر

بعرض رسید پسند نموده خدمت عطا نمودند \*

در ایامیکه میر اوراق را همراه عبد الرزاق خان لاری در حویلی  
متصل قلعه راهبری که سیوا ساخته بود چاند گاه بسر بردن اتفاق  
افتاد از زبان مردم آن جا مسموع شد که آن پاپا ماد فساد عالمی بود  
و آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهای بد خصال اطلاع یافته دوسه  
فقره می نگارند که چون آن قطعه سزمین که نمونه قطعه جهنم توان گفت  
و همه یک تخت کوه و سنگ واقع شده و در او اخیر تابستان آب بسیار  
کم میاب میگردد بر کف آنجا نهایت تصدیع می گذرد - برای جهنمی  
متصل مکان نشیمن خود بازاری مختصر کنده بر سر باوای قالیچه وار  
نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار  
ساخته در نچیا نشسته هرگاه زنان ساحوکار و دیگر غربا برای آب  
می آمدند بطرف آنجا میوه فصل آن هنگام میدان و بزیانی که  
با مادر و خواهر حرف می زدند بآنها حرف مازون بده که نوبت  
واج بسنبهای ناپالت رسید بر سر همان چوبوتره یر باوای نشسته  
زد و عروس رعایای آنجا که از لاجبی برای آب دران باوای  
آمده بچو پر کرده بر سر گذاشته یک دست بر سب و دست دیگر بر کمر  
زده بالای زینت متصل نشیمن آن سگ بد بخت می رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدی دراز نموده پستان آن زن را گرفته  
 یک گهری دو گهری نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سیدو  
 را از سر خود انداخته بعد فضیحتی تمام از دست او نجات می  
 یافت تا آنکه رعایای آباد کرده پدر او رو بولایت فرنگیان که از نجا  
 نزدیک است آوردند و خود جزای کردار خود یافت \*

ذکر سوانح سال سی و پنجم از جلوس عالمگیر پادشاه

سنة هزار و صد و دو هجری

اگرچه از آنکه توجه رایات ظفر آیات پادشاه عالم ستان از  
 اجمیر بصوب دکن محض برای تادیب و استیصال آن کار حربی  
 بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان  
 بوقوع آمد از هیچ پادشاهزاده نامدار و امرای ذی وقار دیگر من  
 ابتدای شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده  
 بود حضرت خلد مگلان می خواستند در مقابل چنان تردد و  
 حسن خدمت او از عطای اضافی نمایان و خطاب عمده و دیگر  
 عنایات میان امرای حضور و دکن سرافرازی و استیاز خاص بخشند  
 بعضی مقربان پای تخت و خاندان قدیم الخدمت از راه حسد  
 همیشگی که می باشد صلاح نداده دلیل و حجت چند بمیان  
 آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندی حاصل گردد  
 بهر حال مقرب خان را اضافی هزار سوار داد و خطاب خان زمان  
 فتح جنگ و عطای پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسب و قبل  
 با ساز طلا و براق نقره و جمدهر و دھوپ و پرتله مرصع سرافرازی  
 دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهار هزار سوار



بود مخاطب بخان تمام ساخته هزار سوار اضافه عطا فرمودند  
و چهار پنج پسر و برادر زاده ها خان ارمان را بمخاطب متور خان و  
اختصاص خان و غیره دیگر نمایات سر بلندی بخشیدند و همه  
منصبداران متعینند همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه  
مرحمت نمودند و سه روز شادیانند فتح نواخته ده هزار روپیه براه  
خدا برآورده برای خادمان حضرت - پید محمد گیسودراز فرستادند -  
در همین ایام خبر عارضه چشم غازی الدین خان بهادر فیروز  
جنگ و رفتن نور باصره او بعرض رسید و باعث پیدماغی حضرت  
خلد مکان گردید و اندسوس بسیار نموده کمال تپش و کار برای علاج  
از حضور برانده ساختند درین اوان معروض گردید که قلعه راجکده که  
از قدهای حاکم نشین سیوا و سندها بود و بسعی بسیار بهادران  
چان باز بتسخیر در آمده بود و ابو التخییر خان پسر عمده العزیز خان  
را که از غلامان و تربیت یافته های خاندان بیروخان خان خانان گفته  
می شد و بجهوهر رشد شجاعت و مردد طالع بهائی سه هزار رسیده  
مدتی قلعه داری قلعه خدیو نموده تردد زمینان بظهور آورده بود نظر  
بر اینند پدر او در فن قلعه داری ممتاز بود بقلعه داری راجکده  
مقرر ساخته بودند درینوقت قبل از انتشار خبر دستگیر شدن سندها  
فوج اشتیقا اطراف قلعه مذکور رسیده باظهار شلبه و تسلط بابوالتخییر  
خان پیغام خالی نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اعر باوجود  
نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهایی  
از چنگ آنها محال دانسته فول امان چان و مل و عیال خواسته  
وقت شب مع در سه دولی - سواي زنانه که باقی شده مستورات

پیداہ بودند و چند پتارہ و صندوق و رخت زنابلہ و زر نقد و زیور  
و غیرہ ہمراہ گرفته از قلعہ برآمدہ - مرہٹہ کہ اطراف پراگندہ  
گشتہ انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافتہ با آنکہ قول امان  
جان و مال در میان آوردہ بودند سر راہ قلعہ دار را گرفته بعد متصرف  
شدن جنس و نقد و غیرہ ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال  
بلعمر متی گذاشتند و در پاس شب گذشتہ در لشکر دیروز جنگ  
رسیدہ باہ و نالہ ندامت دست انسوس برہم می بہانید - بعد عرض  
فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف و گزر بردار شدید رفتہ او را روانہ  
بیت اللہ نمودہ بہ بندر سورت رساند - بعدہ کہ والد ابو الخیر خان  
بسبب نسبت آنکہ حضرت خلد مکل را در خدمت حقائق و  
معارف آگاہ شیخ عبد اللطیف ساکن برہانپور از ادب خاص بود و والد  
ابو الخیر خان و ہمہ و ابستہای عبد العزیز خان نیز از مریدان و  
معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشتن شیخ  
عبد اللطیف مستمل بر استدعای عفو تقصیر رساندہ عجز و زاری  
بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بجال گردادن منصب و بر  
گرداندن ابو الخیر خان حاصل نمودہ نزد حاکم بندر سورت فرستاد -  
اما وقتیکہ حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جہاز سوار شدہ بود  
و لنگر جہاز بر داشتہ بودند - فی الجملہ پادشاہ از اکلوچ کوچ فرمودہ  
رایت توجہ طرف کورگانوں (12) و شکار پور توابع سمت پونا برافراشتند  
بعدہ کہ آن سوان زمین چند گاہ مضرب خیام گردید روزی وقت دوان

برسر اهتمام که بهر آب طلب خان میر تزرک دوم بود برسر یکی از مردم آب و طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر بیش قرار توپخانه که حاضر بودند بمحابت او بشوخی تمام پاش آمده و چون آوردند بهر آب طلب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزرک اول بود خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامه فساد عظیم برپا گردید و بمطلب خان که او نیز در جرگه میر تزرک شریک اهتمام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغه توپخانه شده بود برای دنع نساد تاکید تهدید آمیز نمودند و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظه باقی ماند فساد خانه نشین گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغالان بیکار و واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهاندن و تذبیه مردم خنده جو و آوردن صلابت خان از خانه بدربار سوار شده و تشویش تمام صلابت خان را بحضور آورد و سعی بسیار آتش فساد فرو نهست و چند نفر از مردم توپخانه بکسی منصب و منع مجرا مغضوب گرایدند |

چون از واقعه صوبه اکبر آباد بعرض رسید که آغرخان از کابل بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر آباد مردم حالت برسر قائله ریخته از جمله گاو هلی عقب قافله چند ارابه تاراج نموده مع عزرات پاسیری می بردند آغرخان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گذهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان  
ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری  
بمحاصره و تسخیر گذهی پرداخت - درین ضمن گولۀ بندوق بدور رسید  
مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کولکناش که بمهم  
تنبیه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن بر مهم مامور با وجودیکه  
ازو تردد نمایان بظهور آمد و در مسمار ساختن گذهی سندسني (13)  
و دیگر مکانهای قلب ساخته آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب  
مدعا کاری ساخته نشد بظاہر آن از آنکه از سابق بسبب بعضی  
اداهای ناخوش از پادشاه برو کم توجه بودند برای استیصال جات  
شاهزادۀ محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را  
صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند آن جا نارسیده معزول نموده صوبه دار  
لاهور فرمودند باز از انجا بصوبه دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر  
آمد و رفت صوبحات سرگردان ساختند که هر جا می رسید محصول  
جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخریج می آمد بعده  
طلب حضور فرمودند \*

درین ولا حکم شد که هنو بر بالکی و اسپ عربی و عراقی  
بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور  
جا بجای در همه بلاد مقرر بودند از آنکه فضلا و عامای صلاح شعار  
از روی مسئله خاطر نشان نمودند که تعیین نرخ خلاف شرع  
است و فروشنده اختیار مال خود دارد بهر نرخي و قیمتي که

خواهد بفرود شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد  
بر طرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند. دیگر حکم  
فرمودند که یادداشت منصب بندهای پادشاهی که بعد از  
مرتب شدن دزد منصبداران می ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند  
و دفتر مرز شتت چهره که جدا بود بر همان یادداشت می نوشته  
باشند. از آنکه سابق بعد رجوع محاسبه جاگیر داری اکثر طلب  
سوار بر دمه منصبداران بر می آمد بنابران برای رجوع محاسبه سواران  
تعیین می نمودند و منصبداران مبلغی خرج نموده از راه رجوع  
محاسبه دفعه بکار میبردند. بعده که از قلمت پایبانی و بسیاری  
منصبداران خصوص مرهه و دکندهای بی شمار که بمنصبهای  
عمده سرفرازی یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر  
میسر نمی آمد. و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی ( ۱۴ ) خان  
دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که  
بعد تیاری یادداشت تا یافتن جاگیر دعوی طلب ایام مابین ننمایند  
بعده که جاگیر یافت اگر چه پای تغییر می جاگیر بمیان آید لغایتی  
که باز جاگیر تنخواه بیاید ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و  
در عوض این بدنامی که بنام موسوی خان بنای بدعت آن  
بر زبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق  
بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج می نمودند بالتماس  
موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیاید جای تعینات ننمایند

مگر با اختیار خود تعیینات شود - با وجود مچلکلی عدم تقاضایی  
 طلب من ابتدایی ایام تلخواه نیادتین وقت محاسبه مبلغ کلی طلب  
 منصبدار در سرکار پادشاهی برمی آمد لهذا هر چند منصبداران برای  
 محاسبه رجوع می نمودند - مستوفیان دفتر ناشنیده انکاشته تن بگرفتند  
 محاسبه منصبدار نمی دادند و در صورتیکه منصبداران بچهره سعی  
 و بهم رساندن مربی و رکیل دلسوز قابل بعد دویدن هفت هشت ماه و  
 خرج نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت می نمود چهارم حصه آن  
 بنور و تلاش تمام از سرکار می توانست گرفت آخر رفته رفته همه  
 دستور از میان برخاست و محاسبه در میان نماند \*

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار

و صد و سه هجری

در اوائل یا اواسط این سال از کورگان و شکار پور کوچ فرموده  
 رابت ظفر آیت طرف بیدر برافراشته چند گاه در آنجا توقف و  
 مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجا پور است و از بیجا پور  
 یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهارنی فرمودند چون ایام  
 نورست پادشاه زاده محمد معظم منقضی گردید و زمان رجوع دولت  
 و اقبال نزدیک رسید حضرت خلد مکان بر سر عنایت آمده خواستند  
 که بمروزر آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته  
 رسوخبت و اراده صافی الضمیر او را در یابند روزی قلمدان با ساز  
 ضروری و همراه آن قلمترش بدست یکی از خواجه سرای محرم  
 یوای پادشاه زاده فرستاده از آنکه کار و حربه خرد و کلان برای  
 محبوبان صاحب غیرت فرستادن خاف ضابطه است بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد را نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تامل نماید خواهی گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم ادب قلمدان را را نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده بآشاره گفت که شاید بغلطی آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهی بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورد نگاه داشت بعد از آنکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم بازندک کم توجیهی اعلیٰ حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز منزوی گردیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخی در تلافی آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی حدیث نبوی متضمن برین معنی که حافظ کلام الله را هر چند سزوار حبس باشد محبوس ابدی نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند پادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دربانان اراده و لطف پادشاه در جواب مرسومه پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدی نیامده مگر پدر که فرزند را با وجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدی می تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشی و دیگر بعضی سختی که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهمرسید \*

مابقی از زمان قدیم اسم بعضی بلاد و معمورها و قلعهها که بزرگان  
 هندی شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف ها میل بالف ظاهر  
 می شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله می نوشتند  
 میرهادی مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور  
 بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه  
 و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمه هندی  
 نمی آرند و از جمله می حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و  
 ذال و زا و صاد و ضاد و طاطا و عین و غین و قاف باشد در کلمه و کلام  
 هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمی آیند داخل حروف  
 هندی نمی شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفی  
 دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرند و در وسط  
 و آخر کلمه اصلا نمی آید اما از آنکه از جمله ده دوازده اعراب که  
 برای حرف هندی موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف  
 بران است یکی را باسم کانا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده  
 اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می  
 خوانند این همان الف است که منشیان فارسی از ابتدای اسلام  
 هندوستان سهوا بها در فارسی مینویسند باید بالف نوشته شود بعد  
 عوض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و دران سال حکم فرمودند  
 که آینده بجای ها الف می نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و  
 کلانا هرکه بخط هندی آشنائی دارد لطفش را خوب غور  
 بپسند نمود \*

مخلص خان را از داروغگی توبخانه تفریر نمود و بعرض



رسیده که رام راجه نام برادر سنیهای مقتول جهنمی که فی الحقیقت در قید ستمها می بود بعضی نامردان مرعنه او را بجای پدر و برادر جهنمی او بر اراج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده بارانده باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه داران و سرداران خود خلعت و کزده طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمده نوجها کوشیده بدستور پدر و بوادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت و تاراج ملک و تسخیر قلعجات رخصت نموده \*

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی اشاره بر حقیقت نصاری کنار دریای بنادر هذ رفته باز بزرگان خامه میدهد که منصوبان بادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهای قاص قلعهها ساخته دیهات آبک نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری و عدم تکالیف شاقه با رعایای آبک کرده خود میگوشتند و برای مسلمانان پوره علیحده قرار داده مسلمانانی را میان آنها بجای قاضی سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئی و نکاح با او گذاشته اند اما رواج بانگ و صلوة در اینجا اصلا نیست و اگر مسافری نامرد در تعلقه آنها وارد شود هر چند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا بر خلاف طریقه انگریز بر جهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها موافق دستور مقرری حاصل نموده باشد یا جهاز عرب و مسقطی که سابقین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت می آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بنادر در دست معبود تباہ

گشتم بدست آنها افتد شکار خود میداند - و ظلم عمده آنها این است که اگر یکی از رعایای تعلقه آن طائفه بد کیش باجل خویش وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال او را بیت المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانه کلیساکه همه جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که معتقدای آنها باشد او را احکام ملت نصرانی تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا برهمن هند باشد بمذهب خود می آرند و بدستور غلامان از خدمت میگیرند - از آنکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعه معموره مشهور بگونه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتگال در آنجا می باشد و دیگر بندر و دیهات سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده گروهی بندر سورت مائل طرف جنوبی تا سرحد قلعه منبی تعلقه انگریز و سرحد حبشیه که کوکن نظام شاهي می نامند در پناه کوههای عقب پرگنات بکلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن آباد هفت هشت قلعه خرد و کلان احداث نموده از آن جمله در قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیله قول و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول چهل و پنجاه کروه در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک کروه و یک و نیم کروه نیست که پای دامن کوهها را کشتار می کنند و از جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج می کارند و اشجار نارچیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلی محصول از آن بر میدارند و در جمیع دیهات بزم اشرفی وضع کرده آنها که مراد از نقره

قیمت ته آنه باشد و سکه قرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا  
 صوای اشرفی مزبور پارچه ریزه می است حسابم بزرگ نامزد که یک یک  
 نلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم بادشاه اصلا  
 دران جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در  
 جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن و امی  
 گذارند و زنهای آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و صوای یک زن  
 زن دیگر و سریت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی  
 اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهي که  
 تاج کپتان گووه میباشد نسبت بکپتان گووه کم زور واقع شده ابتداء  
 بقام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایده  
 و خویشان ملا احمد بلجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او  
 بگزارش آمده بود و در شجاعت و کار طلبی شهرت داشت حکم صادر  
 شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیدان در استیصال و اخراج  
 طائفه جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران  
 نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعہ گیری فراهم آورده  
 بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بریلک در قلعه خود که مصالح  
 جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ  
 میدان عاجزند و صوای بددوق و شمشیر که بصورت سیخچه  
 دارند یراق دیگر ندارند و اسب نگاه میدارند در حمله اول رو  
 بقرار آورده بیشتري خود را به پناه قلعه دامن و بسی رساندند و  
 جمعی از فرنگیها با زن و نرزدن با سیدری در آمدند و در قلعه را که  
 خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و دبدبه

و زانکه عظیم میان آن قوم رو داد و همه دلباختها در قلعه دمن و  
 بسی فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعده که این  
 خبر بکپتان گروہ تعلقه کوکن عادلشاهی که خود را بجای  
 صوبه دار کل و نائب مستقل پرتگال می گیرد رسید از آنکه آن جماعه  
 خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز بر روی دریا  
 ترددی که از آنها می آید از هیچ قوم دیگر نمی آید عرضه داشت  
 از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران  
 درج نمودند که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان  
 روی دریا هستیم پارچه زمین ناکاره کنار دریا که حکام و فرمانروایان  
 سلف این مرز و بوم بزرگان ما داده اند آباد کرده خدمت می نمائیم  
 در صورتیکه خلاف مرضی مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم  
 خانه ما و مکان اصلی ما روی دریا است بر جهازات سوار شده  
 بموجب حکم پادشاه خود که برای مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه  
 هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت **از آنکه** مبلغی  
 تحف و هدایا برای حوшы و صاحب مداران حضور نیز بر ستاده بودند  
 مقربان پادشاهی خاطر نشان نمودند که تا از بند و بست خشکی و قلع  
 ریشه کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانه دریا  
 را بشورش نمی توان آورد - بنابراین حکم معاف نمودن تقصیر آن  
 جماعه و خلاص نمودن اسیران قرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند \*  
 از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان بعرض رسید که سید شاه  
 سلیمان که مدت سی سال فرمان روی ایران بود و دیعت حیات  
 نمود و بجای او سلطان حمید جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هندوستان حکم نمود که خرابیات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و  
غنا و دیگر سرمایه فساد از قلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین  
و شاهزاده محمد عظیم پسران پادشاهزاده شاه عالم را از قید خلاص  
ساخته فرمودند که مراتب منصب هر دو بعرض رسانند و خیمه برای  
آنها از دیگ کلال بار وزن فرمودند و بعد از چند روز هر دو برادر را تسلیم  
بحالی منصب فرموده همراه شاهزاده معزالدین نوح و توپخانه  
داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاهزاده  
محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف  
پادشاه دستخط می نموده باشد / چون حقیقت فساد و سرکشی  
مرزبانان چنچی و چنچاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از  
خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سابقهای موقوف  
و از قدیم منجمه ملک رام راجای بیجاپور گفته می شدند و همیشه  
با فرمان رزبان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام در  
سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخی زیاد از آنها بظهور می آمد  
بعرض رسید - شاهزاده محمد کام بخش را بتائیدی جمده الملك اسد  
خان و هراوی اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ  
ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را فائز جمده الملك  
مقرر نمودند و عبد انرزاق خان لاری را که قیدوز جنگ چند کاه نزد  
خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار  
هزاری سه هزار سوار بخدمت فوجداری کوکن عادل شاهی که  
کنار دریای شور متصل گرهه تعلقه فرنگ واقع است مقرر کرده  
روان نموده عبد القادر خان نام پسر او را در حضور نگاه داشته

بودند - چون عبد الرزاق خان که در قبول نوکوی مجبور بود و اکثر ازانکه وطن را در زبان داشت و با اخبار نوپسان بکمال سختی سلوک می نمود از سوانح تعلقه فوجداری او بعرض رحید که عبد الرزاق خان می خواهد بر سر جهاز سوار شده روانه وطن گردد - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغیر نموده گرز بردار تعین فرمودند که او را بحضور آرد - این خبر که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتی را سوخته چربیده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عنایات ساخته پسر او را حواله او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار نموده بخدمت فوجداری راهبری مامور فرمودند \*

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه در آمد محصول خربزه گرنا دران ولایت در ریل کنار رود خانه مردم عاجزو نامراد می کارند معاف بود دومی و درسی بتصرف عمال پادشاهی و جاگیر داران نمی آمد و در نسخه تنخواه دیوانیان و سر رشته زمینداران داخل نبود - درین پیام که محرم خان عرف خواجه یاقوت را داروغه کل باغات پادشاهی نمودند و او بر حقیقت عدم ضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتی بعرض رساند که محصول خربزه صوبجات دکن که مبلغ کلی می شود و بضبط در نمی آید رایگان تلف می گردد و نقصان سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال چهاران و ناصرادان  
بی بضاعت قوت در سه ماه ازان بهم می‌رسانیدند بعد این حکم  
لندی و منصبدار علی‌حده برای ضبط محصول آن از روی  
جریب در همه پرگانات تعیین شدند - و دستگاه ظام تازه برای  
حکام و عمال بدمال به‌سرسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار  
می‌گرفتند بنابراین جمعی که بدین شغل پانچ نان برای اطفال  
و عیال پیدا می‌نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند -  
و دیگر بنای بدعت بد عاقبتی این گذاشت که سابق دروازه‌ای  
باشاهای پادشاهی که محض برای تفریح و فیض خاص و عام  
موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود که باغات  
صلیحات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیور تماشا محرم  
ساخت مگر جمعی که چینی بنگاهدانهای باغ بدهند و تملق  
نمایند در بر روی آنها کشاده گردن \*

دیوان وقت و سقاها بماند \* شاهان وقت و سقاها بماند  
باقی سخنهای او که بیاعت و بی‌آبرو گردیدن پادشاه زاده  
محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد \*

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کن‌خدا نه نموده بود  
دختر کلان را هر چند خواستند بکسی منسوب سازند قبول نه  
نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب  
وضو بردست رعایت در حرم محرم شرعی خویش سازد فخر خود  
میدانم و الا از باقی اذات دنیاوی اجتناب دارم لهذا یومیه برای  
او مقور کرده باهارام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر که

عقد کردند بیجاپوری در آورده با او در حبس همدم ساختند و دختر دیگر را بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر یکی از فرزندان سلسله نقش بند منسوب نمودند که خلاف رعایت خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح الله خان مدیر بخشی که از امرای مزاج گرفته موروثی گفته می شد و بمزاج پادشاه آشنا شده بود و در برآمد بخار خلق میگوشید ردیعت حیات نمود تاریخ و نجات او (روح در تن ملک نداند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشی بود و نیابت وزارت همیشه ان داشت مدیر بخشی نمودند و مخلص خان را که خدمت عرض مکرو داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان بخد مت عرض مکرر مامور گردید درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از اراده باطل پادشاه زاده محمد اعظم شاه بر زبانها جاری گرایده بود بتقاضای مصلحت پادشاه زاده را از بندکپور برای رفتن طرف و اکن گیره که از اردوی پادشاهی سر راه واضح شده بود مامور نمودند - بعد که محمد اعظم شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید از آنکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر اراده فاسد پادشاه زاده زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات وحشت انرا بگوش مقربان پادشاه میرسید از طرف پادشاه نیز کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرض داشت فدود که اگر چه آرزوی حصول سعادت قدم بوس زیاده ازان مت که بعرض آن پردازد اما از آنکه موافق حکم زود بر خدمت ماموره باید رسید و مواس دارد که در صورت داخل لشکر گردیدن مردم



همراه خانه زاد مبادا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته  
 لشکر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل و زنند باز هرچه ارشان شوند  
 بدان عمل نماید - در جواب از راه فرزند نوازی فرمان صادر شد که  
 ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبه اتم داریم اما چون  
 داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار  
 می آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هر دو  
 فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم  
 نمود و حکم شد که خیمه مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که  
 لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خنجر به بخشیدن و داروغه جلو  
 خاص و توپخانه و گرز برداران و مردم خاص چونکی حکم فرمودند  
 که مردم بسیار کم انتخابی تهور پیشه مسلح همراه بگیرند و در ظاهر  
 تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعی از قرالان متعبد  
 توپخانه مامور گردیدند که همراه لشکر پادشاه زاده و چهار طرب  
 دولخانه چنان بند و بست پردازند که با راهم مجال بیحکم داخل  
 شدن لشکر نباشد و میر توکان را مامور فرمودند که از دخام عام و تماشائی  
 را نگذارند و بعد رسیدن بدولخانه مسجد حکم بنام پادشاه زاده  
 صادر شد که جای دولخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد  
 سوار با خود نیاورند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص  
 قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت در صد سوار خود را  
 برساند چند قدم راه که طی نمود یکی از چاههای روشناس زبان دان  
 پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش ندارد همچنان پیغم  
 حکم میرمید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال جیله حکم رسانید

که صیدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم  
زیاد و میدان جلو خاله تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده باخود  
نیارده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا  
توأم عالمگیر چنان موافق افتاد که بمده که پادشاه زاده همراہ والاچاہ  
و عالی تبار نزدیک رسید و بندوق قتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده  
در دست پادشاه بود بسبب اہتمام میر تزرکان زیاده از دو جلودار  
بار نیافتند و برای گرفتن اسب عالی تبار جلودار نبود - درین  
حالت که پادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تہلکہ دام  
بلا دید مختار خان حکم رساند کہ ہر سه یراق وا نموده بیایند -  
پادشاه زاده زیاده متوہم گردید مختار خان بہ تسلی پرداختہ  
باخود بود - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیدہ سه بار طواف  
پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلد مکان از روی لطف و  
شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیدہ بندوق بدست  
پادشاه زاده دادہ حکم تیر بر صد انداختن نموده باز ہمراہ بتسبیح  
خانہ آورده حکم نشستن فرمودند - باظہار گرمی و تپاک تمام استفسار  
احوال نمودند - از آنکہ شہرت یافتہ بود کہ پادشاه زاده زیر جامہ  
نرہ پوشیدہ ست لہذا پیالہ ارگچہ طابیدہ برای تسکین و دفع حرارت  
فرمودند کہ بند جامہ وا نماید و بدست مبارک ارگچہ مالیدند بعدہ  
شمشیر خاص کہ پیش تخت می گذاشتند از غلاف بر آورده  
تعریف آن کہ از عہد فردوس مکانی بما رسیدہ نموده بدست  
پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم  
آداب شمشیر را ملاحظہ نموده خواست کہ باز بدست پدر بزرگوار

بگذرانند از روی عنایت پادشاه زاده مرحمت فرمودند  
و چند کلمه و عطر و نصیحت آموز مشتمل بر اشاره آنگه شمارا گرفته  
خلاص نمودیم و خبر بوابسته‌های شما رسیده باشد و همه در کمال  
مایوسی مغموم خواهند بود زرد مرخص شوید بر زبان آورده  
خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تا رسیدن خبر مرخص  
ساختن پادشاه زاده جانی بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر  
بیگمان و خدمه محل مایوس مطلق گشته بگریه و زاری پرداخته  
بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ بروی همه آمد - نقل  
نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر می شد  
و از نوشته وکیل بر مضمون آن اطلاع نمی یافت وقت سوار شدن  
باصتقبال فرمان تا بر مضمون اطاع یابد چنان متعادل خاطر می  
گردید که رنگ بر چهره او بحال نمی ماند \*

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علی که داروغه  
دآک بود و بکمال دیانت واستعداد خدمات مرجوعه را سرانجام بداد  
سوانح نگاران بلا و قصص جات بمرتبه استقلال و اعتبار بهم رسانده  
بودند که فی الحقیقت شریک غالب صوبه داران و فوجداران گردیدند -  
درین ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باثر نام را بعلمت وقوع  
تقصیری تغییر نموده بودند - سادات و فضیلت پناه سید سعد الله  
که از جمله فضایی متبحر و منزویان و خرقه پوشان مشهور هفت  
اقلیم گشته بود و نوشته او نزد پادشاه اثر تمام می بخشید و در  
جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر می فرمودند  
و سید که در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زیاد می نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکی از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هر دو را به موجب نوشته سید بحال نمودند اما در جواب خلاف هر بار که بدستخط خاص فرمان می رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشته آن سیدات پناه خدمت هر دو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید باید که در ماده علما و فقرا می نوشته باشید درباره این مردم که پیشه ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیدات پناه دارد هرچند که در کار پادشاهی ساعی و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید \*

چون بسبب امتداد مهتم دکن بیشتر خزانه اندوخته تیموریه بصرف درآمده بود و قلات پای بانی و بسیاری از باب طلب از حد گذشت و در ایامی که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو ملازمان جرأت زیاده می نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داری نمی نمود - روزی از روی بیدماغی فرموده بودند که ما مکرر گفتیم نوکر در کار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمی دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادن کلمه پاس در باره ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن با اختیار آن ولی نعمت است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشی گردید او می خواست

نصیحت بروح الله خان زیاده در فیض بر روی خلق الله کشاده گردن  
و در مثل گذراندن جرات زیاد از اندازه خود بکار میبرد و در هر دفعه  
بزبان نصیحت آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تا آنکه روزی از روی  
بیدماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مناص خان را  
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر  
در کار نداریم قباحات نفهمیده حکم آقا نمی شنوند آنقدر زجر نمودند  
که هردو بخشی آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند  
که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاری سازند و در  
توقد بر روی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیدان بحضور آمده  
بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعی که از سالها می دریدند  
مایوس گشته فکر های فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه  
نوحه بودند - چون حاجی محمد انوار که از علم عقلی و نقلی بهره  
تمام داشت و آثار رشد بر چهره حال او پیدا و هویدا بود بحضور  
رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد  
و آبای توبه بندگی این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که  
دون همتی را این بذله اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او  
خوش شده بمقصد مناسب و خطاب خانی و خدمت  
پیشکاری مناص خان بخشی سرافراز فرمودند او از خطاب ابا  
نمود و طریقه دیانت و راستی و کار طلبی او اگر مفصل بزبان  
خاصه دهد باطناب کلام منبجر می گردد تا که بود خدمت را به  
نیکنامی تمام سرانجام داد آخرش استعفاى خدمت کرده  
رخصت بیست الله حامل نمود پادشاه از راه عنایت و قدر دانی

فرمودند که از طرف ماهم چند اک روپیه بخدام مکه معظمه برسانند  
چنانچه بعد زیارت حرمین شریعین و رساندن مبلغ مذکور چون  
مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلشکر ظفر اثر نتوانست رسید  
در بلده خجسته بنیاد و دیعت حیادت نمود بعد عرض تاسف  
بسیار فرمودند \*

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهایی  
رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعات که بتصرف  
بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعه پرناله که  
از قلعه های فلک ارتفاع ناسی مشهور توابع بیجاپور است و بتدرن  
و سعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر درآمده بود بازدک تدرن  
بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه دار پادشاهی وقتی که کار  
از دست رفته بود خبر یافته دست و پای لاحاصل زده زخمی  
گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصد دارد  
که خود را باعانت مرزبانان چنجی رسانده درگرت آردی فوج خود  
بپروازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار مالل بر خاطر عاطر  
پادشاه روی داد پاره بشکر مراقبه فکر فرو رفته بعد به بهره مند خان  
فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید  
پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را بانوج شایسته مرخص  
سازند چنانچه طومار فوج بندی تیار شد و بتبعین سواران پیشخان  
بهره مند خان برآمد - درین اوان خبر رسید که شاه زاده معزالدین خون  
را بدای قلعه پرناله رسانده بمصرو پرداخت لهذا بذای مصلحت  
بران قرار یافت که خود بدولت تالیرم پوری تشریف برده از انجا

افواج برای تذبذب اشقیای تعیین فرمایند و به تسلی بخشیدن پرداخته  
برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب  
غرض بصبح امید مبدل گردید \* ( )  
ذکر سوانح سال <sup>۱۱۰۴</sup> هفت جلوس مطابق سنه هزار

و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری برانراشته شد  
بعده که ویرانه آن سرزمین از نزول مقدم پادشاه کشور گیر رونق  
آبادی پذیرفت حکم چهارونی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را  
اسلام پوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غر با بانداختن  
چهار شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده  
رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای دیو حرج  
و رساندن فیض به سادات و دیگر سکنه آنجا و ساختن مکانهای  
خیر جاری مراجعت نمود - بعده که خبر رسیدن او به بندر سورت  
بعرض رسید حکم طلب ارباعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچه قاضی  
شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را  
بحضور رساند و پادشاه کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده  
نهدیک بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورد مکرر عطر و دیگر  
خوشبویدها بدست مبارک بجایه شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز  
قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدارت و هر  
خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پدور حق از قبول ابا نمود  
بعد مکرر فرمودن پادشاه لچار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت  
التماس نمود امیدوارم که الحال رخصت وطن یابم که باحمدت

زنده زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه در آنجا نزد عیال و اطفال  
بسر برده رعایت صله رحم نسبت ببعضی وابستهای بی بضاعت  
بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجه  
قبول در آمد و محتاج نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر  
قلعه پرناله و راجکده و دیگر قلعهجات جا بجا فوج تعیین فرمودند  
و حکم بمقام فیروز جنگ که بموجب فرموده حضور در بهادر گده  
چهارونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در آنجا گذاشته چیده خود  
را بتنبیه اشقیار رسانده قلعهجات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد  
دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهای بسیاری از سرداران نامی  
مرهده از طرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید  
انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت بر افراشته آتشوخی  
و دست اندازی از حد گذرانده کارهای دست بسته نمودند که بتفصیل  
آن قلم را رنجبه داشتن از سر رشته سخن دور افتادن است اما از آن  
جمله سنتا کهور پوره و دهنا جانو که از سرداران نامی صاحب پانزده  
بیست هزار سوار جرار جنگی موجودی بودند و مرهدهای صاحب فوج  
دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از آنها  
بسرانان فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنتای نابکار در تاخت  
و تاراج معمورهای مشهور و مقابله نمودن بامرای سر فوج عمده  
چنان شهرت گرفت که هرکرا با او منابله و مقاتله اتفاق می  
افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گردید یا هزیمت  
یافت فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات درباره داند  
چاره کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ لعین نابکار بد پیکار



کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او  
 کمر نمی بست و هر ستمی که با فوج جهان آشوب در می آورد  
 دل شیر مردان رزم آرم را در تزلزل می انداخت چنانچه اسماعیل  
 خان یکی که از سرداران تهور پیشه مشهور دکن گفته می شد بشرح  
 و تفصیل جنگ آن نمی بردارد در مقابله و حمله صف ربانی اول از  
 جا برداشته تمام فوج او را بغارت برده خون او را بعد زخمی گردیدن  
 دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبالغ کلی گرفته  
 خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شروزه خان که خود را  
 رستم زمان و شیر شروزه میگرفت در ضلع قلعه ستاره بعد مقابله بار  
 نمودن بهیر و هرچه با خود داشت بیدان داده پیچنگ آن کافر گرفتار  
 آمده بعد مبالغ کلی دادن نجات یافت - هم چنان علی مردان  
 خان عرف حسینی بیگ حیدرآبادی شش هزاری را که بدان سگ  
 ناپاک مقابله و کارزار رودان بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر  
 بتاراج رفت بعد کشته و زخمی گشتن جمعی از مردم نامی همواره  
 فوج و علی مردان خان با چند نفر نامی زخمی و دستگیر گردیدن  
 و چند روز نگاه داشته و ننگ رویه از و مبالغی از همراهان او گرفته  
 دست از برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال بر خاطر پادشاه  
 عالم ستان می افزود - در ایامی که خان جهان بهادر را از صوبجات  
 بنگاله و غیره معزول ساخته بی پروبال نموده بحضور طلبیده  
 بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بهیچرا کمتر می  
 آمد شهرت تردد و جان فشانی جان نثار خان و تهور خان پسر  
 صلابت خان که تازه بعزم کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجای رسیده بود که خلد مکان بظهار حسن تردد آنها مکرر  
 خان جهان بهادر را مطعون ساخته از روی قدردانی زبان بتوصیف  
 شجاعت و تهوری هر دو آشنا می ساختند - در همان اوان بعرض  
 رسید که مابین سرحد کرنا تک سناتا رابا جان نثار خان و تهوور خان  
 و غیره که به تذبذب اشتیاقا مامور بودند سرورار مقابله افتاد و بعد  
 زدن خوردی که بمیان آمد جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی  
 گردیدند بمرتبه هزیمت بفوج پادشاهی روی داد که تمام فوج و توپخانه  
 و بهیر بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بمسوی فراوان جان  
 بدر برد و تهوور خان زخمی گشته خود را میان مردها و زخمیها که  
 در لالو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره یافتن غنیمت  
 دانست - هم چنان با کثر مردم عده روشناس که دران فوج بودند  
 چشم زخم بدنامی مآل و آبرو بدان دادن رسید و بسیاری دستگیر  
 گشتند و بعضی بکیل جان بدر بردند - بعده که این خبر بعرض پادشاه  
 رسید اگرچه نهایت بر کدر و رت خاطر افزود اما در ظاهر بر زبان آوردند که  
 اختیار بنده نیست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز  
 محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفیق بود از در بار  
 برگشته بدیدن خان جهان بهادر رفت از آنکه این خبر ناخوش خیمه  
 بخیمه انتشار یافته بود خان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد  
 مراد خان استفسار نمود که حقیقت شوخی سناتا تردد خانه زدان  
 کار طلب پادشاهی که بعرض رسید چه فرمودند - محمد مراد خان  
 گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصیر دارند  
 همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خیر در عالم بالا

عرض مکرر نمایی باشد که بدینکه و باز ستانند هر کرا هر چه روز آزل دادند  
دادند یعنی در سر لشکری و فوج کشیدها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی  
آبرویی نرسید - خدمت بادشاه زاده محمد معظم را از جائی که بدستور  
محبوسان بود بیرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای  
مجرأ آمدن ماذون ساختند و گاه از الوش خاصه و میوه یاد  
میفرمودند \*

و

ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار

و صد و پنجم هجری

بعده که پادشاه زاده محمد کام بخش و جمده الملک اسد خان و  
ذوالفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنچی رسید به تفاروت گوله  
رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول  
و عرض قلعه چنچی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام با هم  
علیه بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده  
است که سرانجام توپخانه و همه ذخیره ماکولات و اسباب جنگ آماده  
داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب  
و تقسیم مورچال برداخته شروع بکندن نقب و بستن دهنه و  
پیش برکن مورچال برداختند و بهادران کار طلب و دلاوران جانباز  
خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرضه ظهور آرند و کفار  
قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بند و بست برج و باره  
پرداخته باستغذای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تنزل دردل  
آنها راه نیافته گاه گاه یک دو توپ هر میدادند و زمینداران اطراف  
دور و نزدیک و فوج مرهده از هر طرف نمودار گشته بر سر کبی

یمین و یسار لشکر ریخته شوخی زیاد می نمودند و مانع و میدن رسد غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل بر مهر مورچال ریخته دست برد نمایان بر روی کار می آوردند و ترازل تمام در افواج انداخته محضت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بنظر موانعی که در انجا از ترددات فوج پادشاهی و محصوران بظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و محرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصه آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره با مدت کشید و مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند هر چند غلبه فوج کمکی کفار روز بروز زیاده می گردید فوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما از آنکه زمام اختیار فوج و کار فرمائی امور ملکی و مالی و بند و بست آن صانع بدست جمده الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده محمد کام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاه زاده که لازم و ملزوم ایام شباب ست جمده الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زاده بر زبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاد ماده فساد و عذاب آماده می گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعلہ (روز) پادشاه زاده بمیلان آورده  
 علاوہ آشوب و برہم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمد آمد سنائی  
 ناپکار بمرتبہ اتم اشتہار یافت و افواج مقہوران اطراف لشکر  
 پادشاهی و سرراہ را چنان فرو گرفتند کہ چند روز رسیدن احکام و گزر  
 برداران و ہرکارہ و قاصد از حضور متعذر و بند گردید و نہ از بادشاه  
 زاده و جمعدۃ الملک پادشاه خبر میرسید و نہ پادشاه زاده را  
 بر حقیقت و خبر سلامتی حضور اطلاع حاصل می شد - و پیغامی  
 توہم افزای جہان آشوب مشتمل بر ترغیب و طالب پادشاه زاده  
 از نزد مصوران میرید لهذا رسواس و اس آمیز بدین مرتبہ  
 در دل پادشاه زاده را یافت کہ بقول بعضی نظر بر عناد جمعدۃ الملک و  
 فرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلمہ نزد مصوران رساند - جمعدۃ  
 الملک و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رساندہ  
 اطراف خیمہ محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بہر پادشاه  
 زاده رسیدن دستگیر ساختند - درین حالت کہ مادہ مساک و آشوب لشکر  
 پادشاهی آمادہ گردیدہ بود سنائی ناپکار با بیعت و پنج ہزار  
 سوار یکدنز جنگی رسیدہ اطراف فوج پادشاهی را چنان فرو گرفت  
 کہ ترائیل عظیم در دن بردا و پیر لشمر انداخت و عرصہ کارزار بمرتبہ  
 بر سرداران تنگ آورد کہ مصلحت کار درین دانستند کہ بہر را  
 با اکثر کار خانجات سنگین بار بدام تراج سندانہ خود را بہ پناہ  
 جای قلب رسانند - و بقول مشہور نظر بر تقاضی وقت باہم  
 ساختہ پیغام مصالحت بدین شرط بمیلان آمد کہ سننا بدعاقب  
 حال لشکر و سرداران کہ ہرآنچہ دران اضطراب با خود تونند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیر و اشیای که دران بنگاه یابد  
اکتفا نماید - و هر دو سردار چاند گروه مصلحت جنگ کنان خود را  
بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شرحانی ازان کافر غنیمت دانستند  
و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر  
محصوران تنگ گردید و برزاینی مبلغی بدانها رسید قلعه را خالی  
نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن  
پادشاه زاده بحضورت خان مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر  
تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان  
هر دو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام  
راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا  
رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پاره  
کلمات نصیحت آمیز به جمده الملک گفته اثر کم توجیهی بظهور  
آورده حکم خلاصی پادشاه زاده نمودند \*

سابق حقیقت فساد انگریز بر روی دنیا و مهم نمودن  
سیدی یاقوت خان و بعد نزدیک رسیدن کار تسخیر قلعه  
مندی و بموجب حکم برخاسته آمدن بوزان خامه داده درین  
سال جهاز پادشاهی مسمی گنج سوائی که کلان تر از جهاز در بندر  
سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنجاه  
و دولک رویه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان  
در مخه و جد به بندر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام  
ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهوز پیشه میگرفت و  
چلکهای آهنی ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهم نمود و هشتاد توپ و چهار صد پندوق در جهاز سوای آلات دیگر جنگ موجود بود همیذکه هشت نه روزه راه بندر موزت جهاز رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهی بسیار خرد بود و سیوم و چهارم حصه گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا گردید بعده که بتفاوت گولہ رس نزدیک هم رسیدند توپ اول دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید و از ضرب صدمه پارچهای آهن که از جدا شده سه چهار نفر ضائع و تلف گشتند و در همان انجا گولہ جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج سوائی که باصطلاح دریا نوردان قزل جهاز نامند و مدار سلامت روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز اطلاع یافته دایر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهی رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن نمودند - با راجو، یک نصرانی در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهی بود که اگر ناخدا استقامت می ورزید از عهده دفع شر آنها بر می آمدند اما بمجره اثر غلبه جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز میباشد زیر تختههای خن جهاز گریخت و اول بار کنیزهای ترکی که در محله خریده سویت خود نموده بود و درین هنگامه چیره بوسر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می نمود بدست نصرانیدها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه زر نقد سرخ و سفید در جهاز بود بر آورده با اسیر بسیار بر جهاز خود

پردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهی را گذار خشکی  
 نزد یک تعلقه خود آورده قریب یک هفته در جست و جوی منزل  
 و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسی مستورات پدر و جوان  
 کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت  
 قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندی  
 بکار و خنجر در هلاک خود کوشیدند - بعده که حقیقت از روی  
 وقایع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت رویداد سکه انگریز  
 که در منبئی باسم ناپاک پادشاه خود می زنند همراه ابرار سوانح  
 بحضور ارسال داشت حکم گرفتن گماشتهای انگریز که در بندر  
 سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعه منبئی بنام اعتماد  
 خان متصدی بندر سورت رسیدی یاقوت خان رسید و مقدسه  
 این فساد بسالها کشید اما از آنکه انگریز بدنامی این جرأت اصلاً  
 برخورد نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق  
 آزاده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره  
 و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه ترند بالکل مسدود  
 ساخته بود اعتماد خان متصدی بندر سورت که نظر بر بندر بست و  
 استحکام قلعه منبئی میدانست که علاج پذیر نیست و در صورت کوشش و  
 شورش باکله پوشان سواهی مد فساد که مبلغ کلی نقصان محصول بندر  
 خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعی پادشاهی می گرفت  
 و نمی خواست که یک رویداد از محصول پادشاهی تلف شود هر چند  
 بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن  
 بددبیر دفع گفت و گوی بدنامی انگریز می کوشید و انگریز بعد از قید



افتادن گماشته‌ها هر جا که نام منصوب دار پادشاهی می‌روزی دریا یا کنار دریا می‌شدید و دست او می‌زدید گرفته برده عوض گماشته‌های خود قید می‌نمودند و مقدمه بطول انجامید \*

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت با انگریز منبئی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بنده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیره پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهبری از بندر سورت برای کنار دریا از تعاقب فرنگ و انگریز برادریری می‌بود بعد رسیدن نزدیک سرحد منبئی در تعاقب فرنگ که رسید بموجب نوشته عبد الرزاق خان در انتظار بدرقه سیدی یاقوت خان ده درازده روز توقف نمود از آنکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطه محبت قدیم بابت حیدر آبک بود و عبد الرزاق خان برای مدد بدرقه باو نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طالب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هر چند کینتن فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی بترتیب این جانب مع آن مبلغ سال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و از برادر دیوان او پرسید که بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه جهاز که در میان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گویی جواب نخواهد داد و بر استی سوال و جواب خواهم نمود وکیل انگریز که در اصلاح مقدمه و تصلیحات آن شقی ساعی شقی بود نیز چنان مصلحت ده که بخاطر جمع از روی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمه و کلام نه نمایند

بعده که این عاجز داخل قاعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته  
پسرهای درازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بدوش قطار  
قطار استاده کرده بودند چند قدمی که پیش رفت جوانان خط  
انغاز مطبوع بلباس فاخره با بندوقهای پرتکاف هر دو طرف بنظر  
درآمدند باز که گاهی چند طی نمود انگریزهای ریش دراز  
هم عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقندازان مترش  
جوان بکمال زینت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند  
از آنجا که گذشتم انگریزهای ریش سفید ز زینت پوش بندوق  
بدوش در رسته بکمال آراستگی بنظر آمدند بعد آن کله پوشان  
سال خورد مقطع که گذار کلاه آنها سروازید گرفته بودند بهمان دستور  
هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او بود قریب  
هفت هزار برقنداز مکاف مقطع بطریق محله استاده یافتیم بعد  
ازان جائی که خود او بر کرسی نشسته بود رو برو رسیدیم باظهار  
خوشوقتی در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه  
نموده مقابل خود بر کرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال  
پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرین در لباس  
اظهار اخلاص و محبت مجد الرزاق خان بسیار بمیان آمد از آنجمله  
آنکه ابتدا سبب قید نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در  
جواب خدا و رسول خدا را حانظ خود دانسته گفتم هر چند این  
فعل شنیع دور از طریقه اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده  
شما بر خود نمیگیرید اما این سوال بدان میماند که باوجودیکه شعاع  
آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نماید

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنها که با ما عذاب دارند  
 تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار  
 از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم  
 ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دوسه نفر فقیر  
 فارغ از آرایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت  
 تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعی که بلباس و صورت انگریز  
 بودند و بردست بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و زبان  
 خود میگفتند که این داغی است که در وقت محاصره سیدی یاقوت  
 خان بر ما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر  
 رفیق آنها بود و زبان هندی و فارسی میدانست ترجمه آن  
 خاطر نشان مایان می نمود بعد که این تقریر از زبان بنده شنید  
 بقرقه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما  
 آنها جمعی از انگریزند که در ایام محاصره یاقوت خان زخم  
 برداشته بقیه یاقوت خان در آمدند و بعضی خود از نزد ما جدا  
 شده بدان حدی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان  
 مانده باز از نزد او فرار نموده روی آن نداشتند که نزد ما بیایند  
 الحال نزد دینک مار که سکنه فیروزکوه و بر روی دریا دست  
 اندازی بر جهاز می نمایند رفته نوکر و مصالح جهاز قطاع الطریق  
 آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهد آنها بر نمی آیند و  
 تهمت آن بر ما می بندند در جواب آن تبسم کنان گفتم آنچه  
 تعریف حاضر جوانی و دانائی شما می شنیدم مشاهده کردم  
 آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلا فکر بدیده بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موردی نیلچاپور  
و حیدر اباد و سندهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند  
پناه جزیره منبری معلوم و گفتیم همین که سکه بر رویه زدن شما چگونه  
اظهار سرکشی است در جواب آن گفت که هر سال مبلغ کلی از منافع  
مال تجارت مارا بملک خود باید فرستاد و سکه پادشاه هندوستان  
را ببقصان بر میدارند و دیگر در رویه سکه هند قلب و غش بسیار بر  
می آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیان می  
آید بنابراین نشان اسم خود بران زده در تعلقه خود رائج می سازم -  
دیگر ازین مقوله کلام و کلام بسیار بمیان آمد پاره بر خاطر او  
گرائی نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الوزاق خان و عهد و قرار  
اسان بر خود هموار نموده وقت بخصت تکلیف تواضع و ضیافتی  
که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که  
در ملاقات حال پای رسمیات بمیان نیاید بجز و بان اکتفا نموده خلاصی  
خود را ازان بلیده غنیمت دانستم - محصول تمام جزیره منبری  
که بیشتر آن فوفل و نارچیل است بدو سه لک روپیه نمی رسد  
و از بیست و یک لک روپیه مایه تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد  
باقی مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه  
کعبه الله است که یک دو سال در میان دست اندازی می نمایند و وقت  
رفتن جهازات به بندر مخه و جدّه که پر از جنس مال هندوستان  
میرود سروکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید  
و سرخ و ابراهیمی و ریال در جهاز می آرند جاسوسی نموده  
جهازی که زیاد مالیت دارد بران تاخت می نمایند اگرچه مرهنة

که قلعه کهنه دیری و قلایه و کاسه و کتوره در دریا مقابل قلعه جزیره  
تعلقه حبشیه نواحیات کرده کشتیهایی جنگی اطراف قلعه  
فراهم آورده بروی دریا بروقت قابو دست اندازی می نمایند و  
هم چنان از قوم سکنه که بواریل نیز زبان نداشت و از مفسدان  
سورت تعلقه صوبه احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از  
یندر عباسی و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما  
جرات مقابله و دست اندازی جهازات کلان راه بیت الله ندارند  
و انگریز بدنامی خرد بر همان سکنه ثابت می نمایند \*

دیگر از سوانح این سال بتاریخ رفتن قاسم خان و خانزاد خان  
مخاطب به روح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای  
نامی که بحسب تقدیر دستگیر شدند که هر پرتو تابکار گردیدند - تفصیل  
این اجمال بطریق اختصار کلام بنویان خامه می دهد - چون اخبار  
تاخت و تاراج ملتا بهم بعرض میرسد روح الله خان را با صف  
شکن خان خوانی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زاده محمد کام  
بخش مع فوج پادشاه زاده و میرزا حسن عم زاده مختار خان و  
دیگر امرای دکن با طومار فوج بیست و پنج هزار سوار که پنج شش  
هزار سوار موجودی آن عهد باشد برای تذبذب آن کافر بد نهاد مرخص  
نموده فرمودند که بتفاق قاسم خان فوجدار ضاع دندیری که سنتا  
در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد متل کوشند - بعده که  
امری مذکور بقاسم خان که فوج جنگی شایسته و توپخانه آراسته  
داشت پیوستند سنتای معاون از شنیدن این خبر از مسامت  
دور باستقبال شتافت - روزی که قاسم خان بقصد مقابله غنیم

باهتمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق  
 هزارول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام  
 می آمد هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دسته فوج غنیم  
 برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای  
 سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج  
 روح الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهی تنگ آورده اند و  
 هفت هشت هزار سوار مابین قاسم خان و روح الله خان حائل گشته  
 شوخی آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن  
 این خبر قاسم خان سراسیمه گشته خواست که خود را بکمک سرداران  
 دیگر رساند از هرطرف صدای تار و گیر بلند گردید و آن روز تاغروب  
 آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم می کوشیدند باوجود آنکه دلاوران  
 تهور پیشه داد جلاوت دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج پادشاهی  
 بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان تیردادت  
 نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردنی برای آدم و چار پا میسر  
 نیامد سرداران بالایی فیل و سپاه تمام شب جاوی اسبان بدست گرفته  
 از ملاحظه شب خور و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند  
 همین که خاور فلک تاز سر از درنچه مشرق بر آورد فوجهای مرهته  
 از اطراف شوخی آغاز نمودند و محاربه صعب روی داد و دران جنگ  
 میرزا حسن با جمعی از مردم نامی و جماعه کثیر از مردم غیر مشهور  
 بدرجه شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند  
 نفر عمده را هر چند جستند از غلبه آشوب پیدا نشد و خداداد پسر  
 محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز مفقود (لاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده  
 باوجود غلبه مرهه بدفع شرکفار می کوشید تا آنکه عرصه بر  
 سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدھی دندیری تعلقه فوجداری  
 قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهه حلقه وار فرو گرفته بودند  
 روانه شده آخر روز زیر حصار گدھی مذکور رسیدند - چون درین سه روز  
 اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای  
 مردم خاص از اندرون گدھی گاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم  
 لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدھی  
 روبرو مورچال بسته بدفع حملهای غنیم لئیم روز بآخر و شب بصبح  
 میرساندند و گاز و شتر و اسب بتاخت مرهه میرفت چون از غلبه  
 آشوب هردو لشکر دروازههای گدھی بسته بود بقتال و سکنه آن حصار  
 غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرو آورده ریخته و در روپیه آثار  
 بدست هرکه می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر  
 غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در  
 تهروری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بظام او نیز حکم کمک  
 و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سنتا از نصف  
 فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج  
 پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر  
 گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل  
 همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند دست آنطرف  
 خاطر جمع حاصل کرده جاموسان سریع السیر گذاشته مراجعت  
 نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم  
 فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گذهی در آمدن  
 نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال  
 آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کار خانجات که  
 بعد از تاخات غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد  
 جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانه گشت  
 یر آمد از آنکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود  
 و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور  
 کمند بالایی دیوار برآمده خود را اندرون حصار رساند بعده روح الله  
 خان و صف شکن خان براه دروازه بچپقلش تمام مع ازدحام عام  
 داخل گذهی شدند بعد از آن محمد مراد خان و دیگر همراهان  
 خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد  
 مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندید سلطان  
 حسین خواهرزاده محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکن  
 خطاب طالع یار خان یادت در عالم را سوختگی بر آشفته گفت  
 تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایند  
 و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یک ماه  
 دران چار دیواری محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران  
 تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سواری و بار بردار  
 بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبح نموده می خوردند  
 از جمله غله که در انبار خانه و چاههای گذهی بنه تمام و نیمس  
 تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای هبه رها مردم فامی که



بقید اسم نوشته بر آوردند فی نفر نیم بار آتار جنس جوار  
 و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خوردند مقرر  
 کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد  
 امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلمشکر  
 غنیم بردند چون بسیاری از کسبها و پوچ اشرافی و روپیه بر کمر بسته  
 همراه داشتند بدست مردم سفتا که می افتادند کمر آنها رانموده  
 زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی  
 زیر دیوار گذهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران  
 از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرو بر آورده خرید نموده بالا می  
 کشیدند و قوت رفق می نمودند آخر ذوق گذهی رو باتمام آورد  
 و کسافت و عفونت و قلت آب علاوه کمیایی غله بمرتبه گردید که  
 عرصه حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت فاسم خان  
 بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد فیدون که علاوه  
 غم و غصه گشته بود و دیعت حیات نمود - و روح الهه خان و دیگر  
 سرداران چار ناچار قرار بر رجوع صلح و طاب قول امان جان بقبول  
 لکها در وجه جان بها که هر کدام بدهند و سرداران را بایک اسب سواری  
 و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الهه خان و  
 دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمده متعینند فوج نزد سفتا رفته  
 ذکر قرار خلاصی سرداران و تعیین مبلغ بمیان آوردند سفتا گفت که - سوای  
 فیل و اسب و نقد و مالیاتی که همراه است از لک هون که سه لک  
 و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام  
 آهسته در جواب گفت که این چه حرف است باز سخت بگیرد

این مبلغ فقط از روح الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخر گفتگوی هفت اک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصه رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زریکی از خردشان یا نوکر عمده صاحب اختیار بطریق برغمال نزد سندا بگذارند و کسان منتای نابکر بر سر دروازه گذهی نشسته سرداران را بایک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را بارختی که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقی زرنقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط در آوردند اگرچه از جمله مبالغ وجه قرار که اکثر برغمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بدکر خواهد در آمد بجای کردار خود زود رسید نصف زربوصل فرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانه پادشاهی که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرحام آمد از پنجاه شصت اک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هریکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات و تعینات نموده روانه فرمودند \*

بعده که سندا از طرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد با و رسیده دو فوج نموده از هر دو طرف

مقابل همت خان شتامت بتفارت شانزده کروه بانوج اول که سنتا دران  
فوج بود همت خان را مقابله افتاد و محاربه عظیم روداد و تردد  
نمایان از همت خان دران کارزار بعرضه ظهور آمد و مرهغه بدشمار  
بدارالبوار پیوست و بسیاری از همراهان همت خان بدرجه شهادت  
رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت گذاشته فوج بادشاهی را طرف فوج  
دویم کشیدند و همت خان شیر نبرد بدعانب پرداخت از آنکه سنتا از  
برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار پنهان اشجار جابجا برای  
سروا فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالیه که درین  
قرن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشست بودند همینکه  
سوارای همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گونه تفنگ اجل بر  
پیشانی او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و  
تمام بهیر و فیلان و کار خانجات که همراه همت خان بود بی آنکه  
تفرقه شود بدست سنتا افتاد \*

ذکر سوانح سال سی و نه از جالوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که بیوای بندوبست و تنبیه  
غذیم طرف کهریه رفته بود از اختلال آب و هوا انحراف مزاج  
بهیم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طالب حضور  
فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه کار حضور  
برای علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطی  
که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوه این معنی بعرض  
رساندند و مرض چندان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود در غذا و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پداری خود در غذا و رفاهت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب بمحرم خان که در سختی سلوک بدنام و از راه شرم و چشم صورت صد مرحله دور بود و بخدمت اتالیقی پادشاه زاده کام بخش سرانرازی داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستی باده ایام جوانی حرف او را بسمع رضا نمی شنید و از بیرونی و بد خوئی محرم خان پادشاه زاده و همراهان او خصوص کوه و دیگر مقربان همدم آزاده خاطر می بودند و ادا های ناخوش از طرفین درباره هم دیگر سر میزد - وسط ماه جمادی الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه ران از دربار که محرم خان از عقب می آمد ناگهان تیری که پیکان او دو زبان داشت از طرفی که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون دستش بالای شکم حائل بود اجالش کوتاهی نمود و قدری دست او را مجروح ساخته بشکم او رسید و پرتو اندرون شکم ندرید و پرتو نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و دل و بدن پر خون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و یقین شکوه تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر گذراند - کوتوال حضور برای تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنجم نفر از همراهان او باش وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هدو نام کوکه پادشاه زاده باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هر پنجم نفر را گرفته

مقیمد ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال در آمدند اما هدر کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بشیره سرب پیش آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامی او بظهار بی تقصیری او گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده او را بحضور بیار و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز خطا کار بد کردن پرند و خواجه محمد او را در ابتدا بکلمات نصیحت آمیز چرب و نرم بی آنکه پای ستیزه و درشتی بیان آید فهمانده و راضی ساخته تا بدر دولخانه و لاژ در آنجا بسبب وسواسی و هراسی که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را در میان از دحام مردم که همراه پادشاه زاده می آمدند انداخت و پادشاه زاده را حامی خون ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده محمد کام بخش حکم صادر شد که او را از همراهان خود جدا ساخته کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانه او را بضبط در آرند پادشاه زاده او را بوعدهای لطف آمیز نهانی امیدوار ساخته دود اشرفی و خیمه مختصر و دیگر سرانجام همراه داده بیکمی از مسالالت جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت اشک ریزان گردیده در بغل گرفت - از زمانی محرم خان این حقیقت نیز بعرض رسید بالا یگر بهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیار و برای عفو تقصیر او التماس نماید - پادشاه زاده او را برگردانده همراه گرفته بدر دولخانه رسید - بعد عرض فرمودند که او را بیرون نگاه دارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هر روز مجرا نماید - محمد کام بخش در جواب گفت که من او را از خود جدا نمی نمایم بالا بند کمر خود را و نموده دست خود او را با هم بسته است - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده او را از آن اراده ناصواب باز دارد از آن پیغام زیر فائده نه بخشید بلکه زیاده داد طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته هدیه گمراه را از پادشاه زاده جدا سازد و حواله کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کنار کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کنار را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدیه را بضرب چوب و لکد و مشت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمه مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کار خانجرات مغضوب ساختند - آری همه دمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند \* بیت \*

صحبت سفته چو افکشت نماید نقصان

گرم سوزن بدن و سرن کذب جامه سید

درین ایام که ستاره طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هدی و برآمد حکم خلاصی او فرموده بعزایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند کہ پادشاہ زادہ متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نمایند و کارخانجات پادشاہ زادہ آنچہ بضبط آمدہ و سوای آن ہرچہ ضروری و لایق باشد عجلۃً از سرکار جدا نمودہ حوالہ متصدیان شاہ زادہ نمایند و روز بروز بدستوری کہ حکما در ایام نقاہت مریض شفا یافتہ در شکستن پریہیز می افرویند در مہربانی و پرداخت حال پادشاہ زادہ حکیمانہ متوجہ شدہ می افزودند و این مہذب باعث خارخار دل پادشاہ زادہ محمد اعظم شاہ و مقربان او میگردد •

قاضی شیخ الاسلام کہ بعد مراجعت از بیت اللہ از پادشاہ رخصت وطن احمد آباد گرفتہ رقتہ بود و بموجب حکم کہ مکرر برای طالب او فرمان صادر گردید از احمد آباد بر آمدہ در راہ بعد ادای صلوات خمسہ از خدا درخواست می نمود کہ باز آوردہ تعلقہ خدمت پادشاہی نگردد مابین راہ باجل طبیعی بروضہ جنان شتافت - بعد عرض پادشاہ حق شناس در بارہ او افسوس زیادہ نمودہ فرمودند خوشا حال او کہ بعد از مراجعت از بیت اللہ پاک از آوردگی دنیا بیدیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریہ مثل او قاضی حق پرہمت صالح مدین شنیدہ نشد اولاً از ترک قاضی عبد الوہاب پدر خود کہ اکہا اشرافی و رویہ و جواہر و املاک بسیار ماندہ بود تمامہ بہ بردران و وارثان واگذار شدہ و مدبغی براہ خدا بمستحقان دادہ خود داسی و درمی ازان متصرف و مالک نگردید - بعد کہ تکلیف منصب قضا بار نمودند بعد ابرام و مضائقہ تمام بشرط چند کہ یا پادشاہ در میان آوردہ قبول نمودہ مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست از برنمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و  
حیدرآباد بمیان آمد - بعد پادشاه از فتوای جواز آن خواست بنابراین  
رخصت احرام بیت الله را وسیله نجات خود از آلودگی دنیا و  
باز پرس آخرت ساخته چنانچه بریان قلم داده خود را بدان مکان  
متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده  
دوسه بنای خیر جاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز  
حق سبحانه و تعالی اررا توفیق قبول کار و بار تعلقه سلطانی نداد  
تا بدار البقا شتافت - و در ایامی که قاضی القضاات بود هرگز بقبول  
هدیه و تحف آشنائی بدیغرض همراضی نمیگردید تا برشوت و ظلم و  
کاری که پیشه و رویه ظالمان جفاکار روزگار است چه رسد - چون  
میدانست که در رجوع قضایا شاهدان زور بسیار را وکلای شرعی  
و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وایسته  
بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینة و شنیدن شهادت کمتر  
اجرای حکم بر تنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعی مینمود  
که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده  
بسیار داشت \*

نیکوان رفتند و سنتها بماند \* ظالمان رفتند و لعنتها بماند  
مصطفی خان کاشی که میان افغانان از جمله مستعدان و صاحب  
کمالان روزگار توان گفت و در همت و سغرة و تدبیر و رای صائب  
که ضمیمه شجاعت ذاتی داشت شهرت تام بر آورده بود و از پیش  
آورده ها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم  
شاه گفته می شد - سابق در سرکار بادشاه زاده بسبب عدم بندو



بست که همیشه دخل خرچ را احاطه نمی نمود - پناه از طرف  
 طلب هفت هشت ماه نالاش داشت مصطفی خان بکمال تدبیر  
 دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته - دستور نگاهداشت - پناه برین  
 قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگذارد و زیاده ازین  
 که بسبب شغارش و رجوع مردم عده و پیش آمدن مهم ضرورت در  
 نگاهداشت آید تاده منجمه شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید  
 تنخواه او جاری نگردد بدین سبب نالاش دیر طبعی سپاه و شاگرد  
 پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود  
 بود چنانچه آخر بمور آیم همین دستور در سرکار همه پادشاه زاده ها  
 سوای سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زاده ها حکم پایداری  
 سرکار پادشاهی بهم رساند انقصه بیداری طالع و جوهر رشادت مصطفی  
 خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام  
 اختیار سرکار پادشاه زاده بقضیه اقتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ  
 کار بیصلاح و مصالحت او نمی نمود و هر چه از پادشاه زاده خلاف مرضی  
 پادشاه بظهور می آمد از آن افغان پشتکار می دانستند و این معنی  
 بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر رویه افغانان سلف  
 نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استعمال در خانه پادشاهان  
 بهم رساند - مکرر پادشاه زاده از روی نصیحت برای مانع اختیار او  
 فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی  
 خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و او را مغضوب و  
 بی منصب ساخته گردانیدار شدید بر او سزاول نمود فرمودند که از  
 لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بعد صورت رسانند و بنام متصدی

بندر حکم صادر شد که بر چهار سوار ساخته روانه بیت الله سازد \*  
 سحر اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان معلوم  
 نموده که پدرم با وجود کمالات پویشانی و عسرت برای تحصیل علم من  
 تقدیر زیاده می نمود روزی که واقعه ناگهانی در داده من چهارده  
 ساله عمر داشتم و در خانه آندقدر میسر نبود که بکفن و دفن و نما  
 نماید بعد از فراغ فاتحه و رزسیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان  
 که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والد  
 خود رخصت خواستم - مادرم گریه کندان دست بدامنم زده مانع آمد  
 و گفت که باین عمرو بدین بی سرانجامی کجا میروی و چگونه دست  
 از تو بدارم و بیداری تو رخصی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان  
 ذات پاك حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست  
 دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندد خود مهربان تر می باشد مرا  
 بهمان خدا بسیار دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب  
 از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که ترا بهمان خدائی که  
 صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لحظه چندان شکر بر من  
 واجب است که از چندان حالتی موا بدین پایه رساند که پادشاه  
 بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد از آنکه مرا  
 مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعده که  
 بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست  
 که چند روز در آن مکان شریف بسر برد با وجود رعایتی که از رساندن  
 هدیه رتخف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت  
 مراجعت قافله هندوستان شریف مکه روانه روده که دارند بعضی

تکالیف شافه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبی می نمود  
مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانه شدن گشته با جمعی  
از همراهان کمر بسته برای رخصت رفته چند کلمه معقول گفته  
برخواست مردم شریف خواستند که با او کارش نمایند شریف  
منع نمود بلکه بعد از تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد  
رسیدن به بذر سورت با وجودیکه پادشاه درباره اکثر مفضویان بعد  
از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پراخت او می  
شدند در باره مصطفی خان هر چند پادشاه زاده سعی نمود که  
شفیع جرائم او گشته با خود بگیرد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن  
بذر سورت حکم طالب او صادر فرمودند اما چون از آن بوی عفو  
تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که خجسته بنیاد رسید نظر بر  
مرضی پادشاه لباس فقرانه پوشیده روانه حضور گردید و روز  
ملانست بهمان خرقه و تدرک بیت الله از نظر گذشته رخصت  
انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقی عمر منزوی بود -  
چون مصطفی خان رساله تالیف نموده بود که از آن باسانی آیه کلام  
الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده  
روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان  
است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده  
باز عرض نمود که تا حال دیگری باین فکر نیفتاد لهذا تصنیف میتوان  
گفت بعده پادشاه از روی بیدماغی بداروغه کتب خانه فرمودند  
که رساله درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست  
پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زاده این که نامش محمدی

حال او میسرند در میان ( ۳۴۴ ) عالمگیر بادشاه

در این سطره در قریب پادشاهان موافق شایسته گردان هر یکی عالم  
مهرابی با آب محفوظ ماند \*

انظر شد که پادشاه زاده شاه عالم را منزوی ساخته بر  
زاده محمد شاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد  
احول را برای خود را ولایت مستقل میدادست درین ایام که پادشاه  
اعظم شیل آن را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه  
می بینی اگر بدیند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد  
نعمت شد میگردید تا روزی که برای نماز عید الضحی تشریف  
جلا شدین پادشاه زاده کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت  
مهر چنم و ارف دست راست بکشید و بعد رسیدن بر سر سجاده نماز  
می آن سگ بر کمر او نموده دست محمد اعظم شاه داده او را بدان  
و یا نه ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند  
نفس اجمالی ظم شاه چون تسمه شمشیر بر خود پیچیده زمانی عقب  
فرستای ستاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشاره  
بدهد بهادر فیه طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار  
سخت و در نریک بود که مانده فساد آماده گردان اما از هیبت و تسلط  
ایام قلیچ ایچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود  
شکر پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود  
روح بر آبه بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر الخلافت  
مخ فو و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند  
شاه والا قدر با کبر آباد پادشاه زاده معز الدین و محمد عظیم  
بر خص ساختند بعد از آنکه چند گاه شاه در اکبر ابا

به بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف می نمود  
ملتان که فرقه مشهور بلپنی بدای سه نقطه <sup>گفته</sup> با جمعی  
فقیران طریقه مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب <sup>معتدل</sup> گفته  
در صوبه ملتان گردیده بود پادشاه زاده و لیعهد را مع <sup>ند</sup> شریف  
بند و بست صوبه کابل مامور نمودند و شاه زاده <sup>ت</sup> و بعد  
بصوبه ملتان مقرر فرمودند \*

چون حضرت خلد مگان حوض مربع از مس ساختن او می  
روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست نمود که  
مصلی ظاهر باشد هر چند که ظرفیت آب کم باشد یک <sup>رسیدن</sup>  
بدان وضو میتوانند ساخت در این آب وضو میدنمودن <sup>عفو</sup>  
یکی از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین <sup>ند</sup> نظر بر  
نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان <sup>ند</sup> و روز  
بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتی حضور درین <sup>ند</sup> خصت  
رساند در جواب آن از روی بیدماغی فرمودند که اینقدر جا <sup>ند</sup> بود -  
فیدستم که بنقصان عبادت خود راضی باشم - بعد از <sup>ند</sup> کلام  
شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کرده خواست به <sup>ند</sup> زاده  
حرمین شریفین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - <sup>ند</sup> خان  
امانت خان خوانی پسر امانت خان مرحوم متقاضی <sup>ند</sup> زاده  
بود حاجی عبد الرحمن را بشیافت طلبید - <sup>ند</sup> میتوان  
مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن <sup>ند</sup> فرمودند  
مسئله وضوی پادشاه در این آب حوض سوال <sup>ند</sup> بود حاجی <sup>ند</sup> بدست  
جواب داد که خوب نمی گذارد - و مگر عرض <sup>ند</sup> بود از ضرر

نیز این که چندی کثرت پادشاه اند - در آن مجمع یکی از شاگردان خاندان  
 حال (میرزا) میباید که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بدو  
 در واسطه در بندر سورت سکونی دارند عبارت روایت جواز وضو  
 میرانی با آب بقرن امام محمد رحمت الله علیه از فتاوی معتبر  
 انظر اند - حاجی عبد الرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین  
 زانکه عمل نمودن و فتوی دادن در قباحست لازم می آید - اولاً طهارت  
 لعل برهبری دست و پایی مصای لازم و در مردم عام احتیاط آن  
 انظر شامل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پیران عمل نمایند  
 می برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلد مکان  
 نشنیده است مدید در آن حوض وضو میاموزند \*

عبد الرحمن سال از فتوح غیبی که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و  
 منجم واصل شدن منتای بدخصال است - اگر چه در باب کشته شدن  
 بی آن سگ زاپکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان را  
 ویاثره که در آن لشکر بودند شنیده شد چند کلمه از تفصیل آن بطریق  
 احتمال بنزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج  
 سلطانی ملعون از حد تجاوز نمود در ایامی که غازی الدین خان  
 بهادر فیروز جنگ بمسامت چهار پنج منزل بیجا پور برای تنبیه  
 سلطان و دیگر اشقیای مامور گشته استقامت ورزیده بود و در همان  
 ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح  
 لشکر پادشاهی با بیشتر از همراهان و کوسگیان نامی صاحب  
 فوج بر آمده بسبب غبار خاطری که در آن روزها با پدر بهم رسانده  
 فوج بر آمده بملازمات پادشاه رسیده اراده باز گشت نزد پدر

داشت و از جمله متعینه سوامی حامد خان برادر دلیر خان  
رف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم  
می نمائند بودند بلکه برادر می آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود  
درین ضمن خبر رسید که سنئی کهور پرای نابکار با فوج بیست  
پنج هزار سوار بتفارت هشت و نه کرد رسیده آن سپه سالار با فرهنگ  
طر بر شهرت و غلبه سنئی که مبارز پیشگام با نام و نشان از شنیدن  
نام آن بدنام حوصله بیدار میدادند رنگ و رو می باختند فیروز جنگ  
نظر بر قلمت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست  
که شهرت سوار شدن طرف سنئی داده میر مانول را مع دیگر مردم  
برای صاف نمودن راه و روانه نمودن پدش خانه تعیین نمود  
و خود سوار شده برای کوچه غلطی راه بیجاپور اختیار کرد - بعده  
که هشت نه گروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر  
گرفتند که چون میان سنئی شقی و دهنا جادو که هر دو خود را  
سیناپتی میگرفتند یعنی باصطلاح دکن سپه سالار گفته می شد  
پارچودیکه دهنا جادو از سرداران عمده قدیم مرهته گفته می  
شد و نسبت بدیگران سرداران و سنئی با امرای پادشاهی طریقه  
سلوک و سلامت روی مرئی میداشت سنئی بر و تفوق می جست  
انها میان هر دو غبار خاطر بهم رسیده بود و مدام در استیصال  
همدیگر میکوشیدند و سنئی نسبت بهمراهان در سیاست شدید  
القلاب بود و باندک تقصیر زیر پای فیل می انداخت اکثر  
امرای مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو برای  
استیصال سنئی بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - در این

هنومت را می و نام که از سرداران نامی گفته می شد باشاره دهنا جادو که با همراهان عمدۀ سنتانیدوساخته بود باتفاق فوج دهنا جادو تاخت آورده بهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از راوتهای نامی لشکر سنتا ازو جدا گشته به هنومت راو پیوستند و جمعی کشته و زخمی گشتند - و سنتا بی پر وبال گشته رو بهچال و ساوای خود گذاشت - از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتی روداد - و غازی الدین خان بهادر به تهیه تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد و در همین اران فرمان بدستخط خاص رسید - متضمن براینکه از اتفاق سردارهای مقهوران ظاهر می شود که درین زودی سنتای ملعون بجزای کردار خود خواهد رسید آن سپه سالار بافرهنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعی نماید که فتح استیصال آن بدخصال بنام ان فرزند بی ربو و رنگ بر صفحه روزگار ثبت گردد - و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود - بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجی که داشت بتعاقب سنتای بدعاقبت پرداخت - از یک طرف فوج پادشاهی و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پاشنه کوب عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته می تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت نا کونا میان (۱۵) نام که یکی از سرداران مرهقه گفته می شد و چندگاه در جرگه بندهای پادشاهی در آمده باز بفرقه خویش پیوسته بود و دران سرزمین وطن داشت از آنکه سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و



ماده عداوت جانی باهم داشتند برهنهائی زن خود باجمعی از سردم  
بتعاقب سنانا تاخته بمکانی رسید که سنانا گرفته و مانده بی پرو  
بال گشته بر سر ناله رسیده غسل می نمود - غافل بوسر او رسیده  
بقتل آورده سر او را بریده در توبه انداخته عقب اسب بسته نزد  
زن خود یا پیش دهان جاکر می برد مابین راه توبه از اسب  
جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب  
سنانا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن توبه مع سر بدست  
هرکارهای که سرا و رامی شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان  
که هر اول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان  
بمبارک باد و فاتح نمایان خدا داد کشاک و صدای شادمانه بلند  
گرفتند - بعد در لشکر تشبیر داد مصحوب خواجه بابای  
تورانی نزد پادشاه عذر مالی برانده نمود - بعد از آنکه سر آن کافر  
مقتول از نظر گذشت شکر عظمی الهی بجا آورده اشاره بدواختن  
نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته  
حکم فرمودند که سر او را در لشکر و در بعضی بلاد دکن تشبیر دهند -  
و درین ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم \*

درینولا خبر وادعه خان جهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون  
در آخر عمر پدای اعراض آمده بود بسبب بیچاگری در کمال  
عشرت بهر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب  
تدبیر بود بیست و دو جلد نامه نموده زخمهای کاری برداشت  
به نیکو به پایان رساند \*

عبد الیزاق خان آری که از ابتدای نوگری برای رفتن بطرف بهانه

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی ملوک می نمود  
درینوقت بموجب شکوه سوانح نگار از فوجداری راهبری تغییر نموده  
طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفای منصب  
نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر  
مرخص فرمودند اما از آنکه از مشاهده شجاعت و نملک حالای  
او در نوکری ابوالحسن از راه قدرتی بسیار ازو راضی بودند  
و همیشه در استقامت او کوشیده ترغیب طلب مردم لاری می نمودند  
بعد رسیدن حضور عذایات زیاده مبدول حال او فرمودند - خفیه  
مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی  
عبدالرزاق خان پیرازد - و او را از اراده سرکونخاطر باز داند - عبدالرزاق  
خان راضی نگشت و دستک رخصت مع مال و عیال از کمال  
لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او به همراه  
پدر رفتن راضی نگشته در حضور ماندند - و هیچ نوکر ابوالحسن در  
نوکری پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبد الرزاق خان  
بسبب پاس حق نهک بآبرو مرحله عمر بپایان رساند \*

ذکر سوانح سال چهارم از جاوس خلک مکان مطابق سنه هزار

و صد و هفت هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم  
عاقبت لئیم طرف برگانو [ 16 ] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض  
رسید که رام راجا برادر سنجای جهمی که از قلعه جات ضلع

راجگده برآمده طرف چلچلی و دیگر مکانهایی قلب پناه برده  
 مفقود الاثر بود باز خود را بتعلقه ستاره و غیره رسانده هفت ماه  
 در قلعه بسر برده از شذیدن کشته شدن سائبا دهانا جالدو را برای  
 مصلحت طلبیده باراده ناسد و فکر فراهم آوردن لشکر است - درینوا  
 از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان معروض گردید که پادشاه زاده  
 محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعه شاه که  
 سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر درخواست  
 مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاه سلطان حسین  
 بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تا که پدر شما تخت آرای  
 همد است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف  
 بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت  
 آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر  
 شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده  
 به شاه ظاهر ساخته ادعای بخصمت پیدان آورد شاه در جواب  
 فرمودند تا که نوشته تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این  
 خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از  
 خیانت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان  
 بمنزاج من نمی سازد اراده دارم که چند کاه بطریق تبدیل مکان  
 در سرزمین گرم سیر قلمقه خراسان خود را رسانده همانجا بسر  
 برم - لهذا التماس دارم که بظام حکم آنجا احکام مدد قشون بروقت  
 اگر صادر گردن باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب  
 درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تلخواه مدد

خروج بر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش که  
 بروقت کار آیند یرایغ صادر نموده پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد \*  
 در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهی و طغیان آب دریا می  
 بهنره که چه ازنی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار  
 ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب  
 عالمی آسوده و بیخبر در خواب بودند آب رو به طغیان آورد و تا صبح  
 شدن نصف بکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از آنکه تاریکی شب  
 و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لاوکل علاوه هم گردیده بود عرصه  
 فرصت جان و مال و عیال ازان تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم  
 تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کار خانجات پادشاه  
 و پادشاه زاده و امرا و اسب و گاو و شتر و بيشمار و خیمه و اسباب  
 بیکسب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها  
 را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان  
 آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام  
 مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هر طرف که  
 راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته  
 دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای  
 درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانه پادشاه بالای  
 تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم  
 شد که سواری خاصه و همه فیلان برای سواری خدمه مهمل و خزانه  
 و جواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و  
 حضرت خلد مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب بر بیه تغزل آورد - و در آن حالت چپهری بروی آب پیدا شد که بالای آن زنی جمیده با زیور و رخت فاخره دوشسته فریاد میکرد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آید و آنچه دارم بگیرد - بعد از آنکه تلاش تمام بو آوردند معلوم شد زن هندوی صراف پیشه بود که از بیمار گده آب برداشته در پنج شش بهر باسلام پوری آورده بود - از زبانی زاری ثقه مسموم گردید که کنار دریا بفوارت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مخلص خان بتشی فرود آمده قریب یک روید از نقد و زیور از ملاحظه دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد از آن که طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافته بخاطر جمعی تعیین نشان و گمان آنکه از زیر زمین مستفوظ تر جای دیگر نتواند بود جان خود و خیال از آن آفت بدر بردن خدمت دانستند - بعد از آنکه آب از بالای آن گل زمین بر طرف شد و با وجودیکه دم بدم خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا فرسایده بود و بهیچون کم شدن آب چند قذات در آنجا برده استاده کرده سرچند آن زمین را سه چهار جا کاغذ کردند و تلاش بسیار نمودند اثری از آن مال نیافتند \*

دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفر آباد بعرض رسید که در مسجد قلعه بیدر ساخته خواجه جهان وزیر دکن که از مدت مسجد عالی یادگار گذاشته زمان ترویج می خواندند از افتادن برق همه سوخته شدند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل نمایند که امام مسجد که از مدت در آن مدرسه سنووری گردیده خاندان اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تسبیح رخت از همه

وابستگیها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم  
رخت بدن او همه بکال و اثر سوختگی پیدا نبود جان بحق  
تسلیم نمود \*

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بلند و بخت باری و پای قلعه  
راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس و دیعت  
حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که  
فوجداری آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدی یاقوت خان  
بخشیده انای طلب سپاه ذمه خیریت خان را بعهده او نموده بودند و  
سیدی یاقوت خان بدین دست آورده همه متروکه خیریت خان را که  
از نقد و جنس مبالغ کای می شد بضبط خود در آورده زن  
و فرزندان خود سال او را در قلعه جزیره تعلقه فرج داری خود برده  
نظاره داشته بود و یومیه بقدر کفایت ضروری بدستور محکومان می  
رساند - درین سال از روی واقعه راجه پوری تعلقه سیدی یاقوت خان  
بمرض رسید که شب ماه رمضان المبارک که عوارث بسیاری که  
برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکی از  
جوانان امر نما بموجب اشاره و فرستاده زن خیریت خان بلباسی که  
زنان هندو و مسلمانین کوکن می پوشند خود را ملبس ساخته  
یک جبهه هر و گرز چوبی زیر گهگزه و ساری پنهان نموده میان  
هجوم عوارث خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص  
برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - از آنکه سیدی

یا قوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسامح و مستعد بدرون نشسته  
 بکار بار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب  
 بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پیر سیوم کمر را نموده  
 بجای ضرور رفته بعد فراغ رضو ساخته خواب می نمود - آن شب  
 بدستور هر شب همینکه نزدیک جای ضرور رسید کفیزی که پیش  
 پیش او با چراغ و آفتابه میرونت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن  
 شخص را بدان ضرورت حریه بدست دید بی اختیار فروید نمود و  
 چراغ از دست او افتاد و آن شخص بنا فرصت خود را رسانده ابتدا  
 گز چوبی سنگین بر سر حبشی فروید آورده باز خواست که جمدهر  
 برو اندازد - با وجودیکه در آن حالت یا قوت خان از او بزد و نموده  
 بود فواره خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت  
 دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته بر زمین زده بر سینه او  
 نشست اما قادر بر کشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا  
 آنکه صدا و ندای این هنگامه در محفل بلند گردید و کفیزک های  
 حبشی با مشعل و چوب دستی بسیار نمود رسیده جمدهر ازو جدا  
 نمودند و از بیرون نگران نیز رسیدند و او را بسته خواستند که سیاست  
 و تدبیر او پند ازند یا قوت خان که او را بصورت و اسم می شناخت  
 و خوب می دانست کتبا او عداوت ندارد که باختیار خود برچنان جرأت  
 اقدام نموده باشد اغلب که فرستاده دیگری است لهذا به تسای او  
 پرداخته دیگرانرا از نجر و زن او مانع آمده دست و روی او شسته  
 از روی دایری تمام قسمهای مغلفه برای امان جان بزبان آورد و  
 بدلا اقرار ازو کشیده بر حقیقت سرکار آگاهی یافت - و نام جمعی

از همراهان معتمد یاقوت خان که درین مصاحبت بازن خیریت خان  
هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گرتار دام بلا را مدت  
محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر چنانی بدو نرساند اما  
دیگران را که شریک مصاحبت گشته بودند بمروور همه را بجزای آزاد  
باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرسانید بلکه بعد چندگاه بر  
یومیّه او افزود - یکی از فضایل مکّه متبرکه مشهور به امندی که  
در قرائت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ  
خطیر مدد خرج فرستاده قبل ازین بدو سال ازان مکان شریف  
طلبیده و مرود عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز  
ساخته بودند و روز بروز مترجه حال او می گردیدند و در خواص  
جمیله از محل با زرینه مرصع دو بخشیده بودند درین سال روز عید  
الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعمت که باسم خلفای  
راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکثفاً بذکر دو  
اسم نوده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضالی مقرب  
حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده  
که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد  
و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرمی سعادت  
طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم  
چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او  
پذیرفته از آفت بیحرمتی پنداره لطف خویش کشیدند لیکن چون  
ازان روز آبروی سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمایه  
بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -



مخلص خان بخشي نبيره قوام الدين خان كه بجايه صلاح و تدبير و کمالات صوري و معلوي آراسته بود از آن جهان فانی بر روضه جاردانی شفاخته بجای او روح الله خان را بخشي نمودند \*

ذکر سوانح سال چهل و دوم از جاوس خلد سکنه مطابق

سنه هزار و یک صد و نه شیخی

از روی سوانح بوهانپور بعرض رسید که ابتدا سندها و دهان و دیگر فاسدانان غنیمت لایم با فوج عظیم آمده بوهانپور را محاصره نموده بودند - نجات بخان عویله دار با دیگر بزرگان پادشاهی بر آمده در روح شهر مقیمون کوشیده تا سه شنبان روز از بالای قیل فرود نیامده تیران نمایان بر روی کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف سرکار بیجا گشته بقتل عبور از آب گذر اکبر پور برای دست اندازی صریح مایه آورد گشتند و فردوز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد متقابل تیران و قتل نموده چاهی تیر از مقیمون علف تیغ و هدف تیر و سنان بهانان گشتند - فرغان بدستخط خاص متضمن بر آفرینان باد صابر فرمودند \*

از سوانح بادر سورت بعرض رسید که صد علی نقی از نماینده خلیفه سلطان که با بادشاه ایران فیتر بسته قرابت قریبه دارد بامید بزدگی درگاه آسمان جلا از ایران رسیده - حکم شد دوهزار روپیه از خزانه بادر سورت تکلیف و مهربانان از حضور تعیین فرمودند - سید حسن علی خان واد سید عبد الله خان باره که از خدمت فوجداری سلطان پور بدر بار و غیره تغیر شده فوجداری سیونی هوشنگ آباد یافته آنجا رفته بود بعد انقضای یکسال

باز بخندمت فوجداری ندر بار و پرگنه تهایز سرکار آسیر بدستور سابق  
مامور گردیده بعده که به پرگنه تهایز رسید بعد از بند و بست  
آنجا خواست بتعلقه ندر بار خود را رساند - درین ضمن ندیا سندهیا  
و غیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنه  
ندر بار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن  
برآمدن حسین ( ۱۷ ) علی خان از تهایز اطلاع یافته دست از  
تاخت ندر بار برداشته متوجه مقابله حسین علی خان شدند  
حسین علی خان نیز از بسیاری فوج غنیم ناندیشیده با هفت  
صد و هشت صد سوار و قریب دوسه هزار برتنه از و کماندار  
که نوکر داشت و از زمینداران تعلقه فوجداری خود فراهم  
آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصله دو کروه از قصبه  
تهایز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکه کارزار  
گذاشته و محاربه صعب رویداد و حسین علی خان ترده و  
حملههای رستمانه نموده مکرر فوج مرده را از پیش رو برداشت آخر کار  
ندیا سندهیای ناپاک بسبب بسیاری فوج اطراف حسین علی خان  
را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب به میان آمد و قریب  
سه صد سوار و پیداده همراه حسین علی خان بدرجه شهادت  
رسیدند و حسین علی خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه  
در سه زخم کاری برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را  
از بالای نیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپی

قوت و طاقت آوردن نمانده بود از چهار طرف بر حمر او ریخته  
 دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و  
 غیره هرچه داشت بغارت بردند و سواي مالي ده از نقد و  
 جنس بتاراج بردند درلك روپيه ديگر مقرر کردند که گرفته خلاص  
 نمايند و بعد از سعي بسيار نزديك به يك لک و هشت هزار  
 روپيه از زر جاگير و باقی اسباب که در قصبه تهايزر مانده بود و  
 مروج آلات ادا نمود - برای تيمم هر چند بصرفان و تاجر پيشگان  
 قصبه نذر بار تکليف نمود که کم و زياد بطريق قرض بدهند مردم  
 قصبه قبول نمودند - از آنکه رعايای قصبه نذر بار چوتيه غنيم هرگز  
 نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهته می پرداختند  
 و غنيم از آنها غبار خاطر داشت - حسين عاي خان نيز از سختي  
 آنها بيدماغ گردیده ناچار با غنيم اتفاق و مصححات نموده قرارداد  
 که بعد محاصره یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گيردروازه شهر  
 پناه بر روی غنيم را نمايند بشرطیکه سمت بتاراج رعايا نکشایند اما  
 مردم عمده مال دار و صرفان و تاجر و مقدمان را گرفته بشکنجه و  
 عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول در آورده بآنها رسانده  
 در عوض دعوي محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک  
 لک و چهل هزار روپيه بدل هشتاد هزار روپيه بمرهته عاید گردید  
 و قریب سی هزار روپيه برای حسين عاي خان نيز به تحصيل  
 درآمد - بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور آمد و فرمودند که هرگاه  
 طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بدمصرفه نمود - و عبد الرزاق خان  
 لاري که رخصت کهبه الله گرفته رفته در وطن منزوي بود از راه

فصل و قدر الهی نظر بر انتهای شجاعت و تهوری و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکفریم نام پسر او را که در میان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیه نقد که بر خزانه بندر سورت تذخروا نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاری انتخابی همراه بدارد - بعد روانه شدن عبد الکفریم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاری بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده و دیعت حیات نمود - بعد عرض انسوس نموده حکم مراجعت عبد الکفریم صادر فرمودند - از جمله امرای حیدرآباد مثل عبد الرزاق خان لاری دیگری تا بقای عمر بابر و بسر نبود \*

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلک مکان

مطابق سنة هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهی و تسلط آن گروه بدمال پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعبات که مسکن و مآوای آن قوم بد نهاد است بسته برای استیصال این طایفه ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهارمی در اسلام پوری که مردم در انجا عمارات عالی و مکانهای دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و از انجا سفر در دست اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که به اهتمام معماران چابک دست احاطه خام گرد آبادی بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزده بیست روز سریراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و ثواب قدسیه زینت النساء بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و والده محمد کام بخش و دیگر بعضی خدمت محل را با جمده الملک اسد خان در انجا نگاهداشته حکم فرمودند که مذکور نمایند که همه امرا و منصبداران و خلائق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتیا و تمام خلائق همراه کار خانجات پادشاهی دران بنگاه بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدی قیدیله و عیال همراه نگیرند - هرچند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما از آنکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظه سیاست که میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خالق دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بذدوستی که بایست در همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور رایات ظفر آیات سمت قلعه بسنت گده و دیگر قلاع جات آنطرف برافراشته شد و در کوچ و مقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضرب خدام واقع شد - پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بدرگانون ( ۱۸ ) طالب حضور شده بود درین منزل رسیده ملازمت نمود \*

در همین ایام از زبان منبذیان بعرض رسید که رام راجا برادر سندیهای چپنمی مقبول که بعد دستگیر شدن سندیها از مکان قلعههای

تعلقه خود بهسبب تسلط امرای پادشاهی برآمده بطریق فرار آواره  
دشت ادبارگردید و باراده باطل هرماه و سال در پناه جبال و مکانهای  
دشوارگذار بسر میبود - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تعخیر  
قلاع با فوج عظیم رو بصوبه فرار آورده و خرابی بسیار بقصبه جات و  
معمورهای آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار  
بد کردار دیوگده که بسبب مناقشه وطن و غلبه وارثان دیگر رو  
بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته  
چندگاه در حضور معزز بود آخر کار از آنکه گفته اند \* بیت \*

عاقبت گرگ زاده گرگ شود \* گرچه با آدمی بزرگ شود

از شنیدن خبر فوت مدعی وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید  
از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش  
مقرر هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدی پیش  
آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم  
فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاه زاده بیدار بخت  
را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا  
و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید باین فرمودند که بنگاه  
خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده  
چنان تعاقب نمایند که (خگر افسر) زیر خاکستر را نگارد که شعله در  
گردد - و روح الله خان بخشی را با حمید الدین خان بهادر مورد  
عنایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادی اطراف قلعه پرناله و  
ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد  
مسجدی بنظر آمد که از نشان معمورهای آنطرف بسبب

تاخت غنیم سوای آن مسجد نمازده بود - فرمودند که نزدیک  
مسجد مضرب خیم نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعد ادای  
نماز حکم تعمیر آن فرموده تعیین تهانه در آنجا نمودند - ازان مکان  
که کوچ واقع شد سه کورهی بسنت گدّه نزدیک تهانه مسوری نام  
نزل و مقام فرمودند - تربیت خان را که میر آتش و صاحب اهتمام  
مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بندوبست مورچال حکم نمودند  
و قلعه نشینان از فرار کوه بسر دادن توپ و دیگر آلات آتشبازی  
پر خدند - بعد دو سه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از  
قلعه یک کوره مسانت داشت بارجو آنکه گوله رس بود مضرب  
خیم ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آماده یورش  
گرد - محصوران از ملاحظه جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله  
باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند -  
فرمودند که یراق همرا گرفته مضرت جانی بانها نرسانده بگذارند -  
وقت شب بی آنکه احدی بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند  
خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نمود؛ مفقود الاثر گردیدند که  
نام و نشان از آنها معلوم نشد - بعد عرض شد یانه ابتدای فتح  
بنوازش درآمد و اموالی عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد  
شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیره قلعه با قدری غله و  
اشیای دیگر بتصرف بندهای پادشاهی درآمد - و آن قلعه را  
مسمی بکلین فتح ساختند \*

از نوشته اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده  
معزالدین ناظم بمدن سعی هفیظ الله خان پسر خورج جمده الملک

منزحوم ناظم صوبه تته که تسلط کلی دران ضلع داشت به تنبیه  
بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم  
لٹی ( 19 ) که شوخی و فساد هر دو طائفه بدمال از حد تجاوز  
نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتله عظیم رویداد و از غلبه  
مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعده که ترون از شاه زاده  
بظهور آمده و لطف علی خان و راجه سورج مل و بهار خان ( 20 )  
با جمعی از یزد های پادشاهی و نوکران شاه زاده بکار آمدند -  
و از آن طرف لٹی با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب  
شاه زاده گشت \*

### فتح قلعه ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعه ستاره گردیدند - بر قلعه کشابان  
عالمگیر ظاهر است که قلعه ستاره اسم با مسمی است زیر چرخ  
نیلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه  
در تعریف آن شاعر گفته \*

بالی سرش ز ارجمندی \* تابنده ستاره بلندی  
آخر جمادی الثانی سنه مذکور مقابل قلعه بغاصله یک و نیم کوه  
خیمه گردون شکوه پادشاهی امتاده گردید و جانب دیگر دایره  
فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

( 19 ) ن - لٹی - لبشی \*

( 20 ) ن - بهار خان



عمدہای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار  
 فرو گرفته فرو آمدند و هر کدام بهم چشمی همدیگر به پیش بردن  
 مواجالت و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند -  
 و باندک تردد و کمتر ایام توپهای ازدها صورت فہنگ صولت کہ  
 از صدای آن رعد حوصلہ باختی و مریض زہرہ گداختی پای دامن  
 کوه و بالای دمدہ های آسمان پایہ رساندند و از بالا و پائین  
 آتشبازہای کوه را باریدن گرفت و شب و روز سان و گونه توپ و  
 تفنگ و حقه شعلہ نشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید  
 و از سنگ متوالہ کہ ہر دم چندین ہزار مستندہ وار سر قدم  
 نشناختہ غلطان بر سر و کمر و پای مبارزان و چاہا رسیدہ و  
 نا رسیدہ کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غلہ بسبب  
 بارش و فساد غلہ کہ بر کہی و رسد شوخی می نمودند و نواح  
 قلعه تا بیست کوه سوخته بودند گرانی و کمیاہی غلہ و کلا بیشتر  
 بمرتبہ رسید کہ بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجملہ دمدہ  
 فلک پایہ بارتفاع بیست و چہار دہ عقیل کوه بر پا گردیدہ و از  
 طرف پادشاه زادہ نیز مواجالت لہای قلعه رسید و یک لک و شش  
 ہزار روپیہ در طلب احشام و جماعت ماراۃ آن ضاع کہ در فن قلعه  
 گیری ید بیضا دارند دادہ سرگرم تردد ساختند و از زینہای آسمان  
 پایہ و جامہای جرمی ہزار ہا مہیا گردید و از اشپار ہر دار  
 بیرون احاطہ شمار برای مصالح قلعه گیری از کجاہی و چوب  
 بندی و غیرہ بصرف درآمد تا کار بر مصوران تنگ گردید و  
 قابوی زدن گولہ توپ و گولہ تفنگ نمائد مگر آنکہ از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پای کار ضایع می ساختند از  
 باریدن سنگ متصل فرصت نمیدادند برورش بهادران صورت  
 نمی گرفت فتح الله خان که از کهنه دلوران رزم آزمای و مبارز پیشگان  
 کارزار دیده توران بود و در جرأت و جلالت ثانی نداشت ماسور  
 گردید که در بروی دروازه قلعه باثغاق روح الله خان مورچال دیگر  
 پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر بریونی رسیدند اما کاری  
 نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تود او دیگری  
 نام بر آرد - در کمر کوه بلجوزرای صایب و مدد سنگذریشان جان باز  
 تیز دست و طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالی  
 نموده مردم کارزار دیده کوه نبرد در آنجا برای چوکی نشانند که بر  
 وقت کارزار از آنها شرط جانفشانی بظهور آید چون منصوبه که  
 مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازه بدل راه داده آن هردو  
 طاق را که چون طاق ابوی مکتوبان جانستان بودند پراز باروت نموده  
 بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای  
 جان نثار بمرکازی مخلص خان بخشی و حمید الدین خان بهادر که  
 چند هزار پیاده غزی (۲۱) و کزناگنی نیز رفیق گردیدند در پای  
 کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بروقت تردد  
 و جانفشانی که باید بکار برند - و صبح پنجم فی القعه که قریب  
 چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشته  
 بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

پیریدند و سوختند - مردم پادشاهی از مشاهده آن جرأت بهموردند  
 مردانه قدم پیش نهادند - در همان حالت باروت حفر دوم را  
 آتش زدند - پارچه کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قاعه بود  
 بر سر بندهای جان نثار اجل رسید پادشاهی چون کوه بالا ریخت -  
 و زلزله هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت  
 پیچید - و چند هزار نفر که دران مغاکها و بذاها چشم بر راه یورش بودند  
 در چشم بر هم زدن زیر سنگ ها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل  
 و کفن و دفن بالای هم خوابیدند - از منصبداران و عملت توپخانه که  
 قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد در آمدند - و دیگر مردم عمامه  
 و فعله و پیکهای احشام و مالیه مضاعف آن بودند ته سنگ و  
 خاک آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق  
 قدرت ازان صدمه جانبر گردیده از ملاحظه جان دادن پائین قلعه  
 قابو یافته افتاد و خیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذبیحات  
 کسی را نیافتند - در اینجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد -  
 بخوشوقی تمام فریاد بر آوردند که عمره تردد خالی است بهادران  
 جان باز زود خود را رسانند - از آنکه هیچ احدی در پای قلعه نمانده  
 بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نپاخته باشد و  
 قابوی بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از  
 صدای آنها محصوران خبر یافته بر سر آنها رسیدند و کمک نرسیده  
 همه را زیر تیغ آوردند فائده دیگر حاصل نشد - و قلعه نشینان چون  
 حریفان جانباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از تردد  
 پر دلان خالی یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گوله

تفاک و حقه آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق سنان  
 برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته  
 اند خود بدولت بر اسب کوه رفتار بکمال وقار مستعد کارزار  
 گشته بازرری شهادت سوار شده یا دیگر بقدهای رکاب بر سر کار  
 آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سپینها را حیر  
 تیر بلا ساخته بزینت همت و کمتد جرأت مردانه قدم یورش  
 پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده نمودند  
 خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم  
 بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالاحاج و تضرع ازین جرأت  
 مانع آمدند بعده باستمالت و دلیری سپاه پرداخته فرمودند که  
 بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز عظیم  
 لیتم بر شما دست بردی نموده جمعی که اجل آنها رسیده بود  
 بسعادت شهادت که انتهای درجه آزوی اهل دین و سرمایه  
 ستگاری آخرت است رسیده اند شماها را باید که کمر جهان قائم بسته تا  
 جان در بدن دارید بکوشید - و بسراغرا از خان دکهنی حکم شد که باهمرازان  
 هر باز که مصالح قلعه گیري اند و مردم بهر مند خان بخشی  
 بهدک تربیت خان شنافته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعی  
 از لی جبران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند  
 که هزار افسوس که چنان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد  
 مفت رایگان بزیر خاب خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند  
 و چندین لک روپیه با محنت و تیرد پنجمه بخاک برابر گردید  
 و باز مال کار معلوم نیست و نمی دانستند که

گل را چه مجال است که گوید بکلال

کز بهر چه سازی و چرا می شکلی

گاه از سنگ ریزه منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهر حال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هر کدام از آنها که وارث دلسوز داشتند بعد از کج و کار بسیار اگر لش میست خود را می شناخت بغسل و کفن و دفن او می پرداخت \*

و واقعه غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیاده هندو بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام در صورت همه مادهها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هندو و شناختن خویش و بیگانه میسر نمی آمد و از میبر آتش شعله عداوت در دل همه عملاً توپخانه زبانه می زد و وقت شب بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخبرچ مبلغهای خطیر و هزاران سعی و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط انروز بود و جمعی از هندو و مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند \*

این مرحله گرچه دلنشین است \* هشدار که پاداشش آتشین است در همین آوان منہیان خبر رساندند که رانای مقهور مشهور برام

راجه که طرف برابر آواره دشت اديار گردیده بود از انجا بقصد سمت جبال تعلقه خود آواره گردیده مابين راه باجل طبعي بماوالی اصلي خویش شتافت - و از وسه پسر خورن سال و دو زن ماندند - و دران زودي بعرض رسيد که پسر کلان که پنج سال عمر داشت بمرض آبله به پدر جهنمي خود پيوست - و نا سرداران همراه او تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و فراموش و پرداخت حال سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب یک فرزند است قايم مقام او ساختند و راني مذکور رو بجبال دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن اين خبر حکم شاديانه نواختن فرموده شکر دافع شر آن کافر از سر خلق الله بجا آوردند - و ازین مرده که در لشکر ظفر اثر انتشار يافت هواخواهان عقيدت نشان و اکثر ظاهر بیدان غافل از اراده کارخانه الهي زبان بشکر و تهنيت پادشاه دين پرور و مبارک بان همديگر کشاندند - چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسيدن سنيها که رانا برادر او را موجود نمي دانستند و می گفتند ديگر ماده فساد دکن برطرف شد - احوال نيز همه متفق اللفظ گشته خوشوقيتها نمودند و گفتند که قلع و قطع شجر بنیان مرهته بد کردار گردید - و در طفل شیر خواره که با زن بيدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ است اما از آنکه گفته اند

\* مصرع \*

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بائی زوجه رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید ماده فساد و بندوبست مرهته

گردید سال بسال بر محل بذکر خواهد در آمد \*

القصه از خبر فوت رام راجا پسر رام نام که در قلعه پری  
بتغرات مسافت هفت کوه از قلعه ستاره واقع است بجای دیوان  
برای بدو بیست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام  
قیام داشت استقلال باخته بی صلاح قلعه دار بر آمده ملازمت  
نمود - درین ضمن قلعه دار پری نیز حوصله پریاد داده پیغام طلب  
قول امان جان وصال بمیان آورد - در همین حالت سوپهان نام قلعه دار  
ستاره که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوخته شدن جمع  
کثیر که انتشار یافتن خبر رام راجا علاوه آن گردیده با قلعه دار پری  
عداوت داشت سرانیمه مال کار گشته باستصوابه پادشاه زاده محمد  
اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و  
تقصیر قلعه دار پری معاف نشود کلید قلعه حواله می نمایم و تعهد  
می دهم که قلعه پری را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بندهای  
پادشاهی در آرم - التماس او قبول اندان \*

سین دهم ذیقعدة سنه مذکور کلید قلعه ستاره تسلیم نمود و  
زیاده از سه هزار نفر ذکور و اذات مامون گشته از قلعه بر آمدند - و  
شاد یانۀ فتح و تهنیت تسخیر قلعه باصول گوناگون بنوازش در آمد -  
و سوپهان را دست و گردن بسته بیایۀ تخت حاضر آوردند  
از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست وانمودن فرموده  
منصب پنج هزار سوار مع اسب و فیل و کتار مرصع  
و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون  
بعد تسخیر ستاره متوجه محاصره قلعه پری گردیدند - بعد از که برهنگان

قلعه از پرلی مایوس از قبول وعهد و امان مراجعت نمودند قلعه دار  
پرلی که آن قلعه زیاده از ستاره سر فخر بر چرخ گردون می  
سازید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر  
ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پرلی  
می گفت که آواز عظم آسمان از همسری منست اگر ستاره  
ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من  
شرف زینت پذیرفته - پرلی می گفت که برجهای فلک در سایه  
رفعت من تابنده است \*

القصة ترددات و یوشهائی که در مدت ایام محاصره  
آن قلعه آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سر آمد  
مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد  
باطناب سخن می کشد - خلاصه کلام آنکه دهم ذی الحجه از پورش  
دلوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجه شهادت رسیدند - اگرچه از تردد  
وجانفشانی فتح الله خان و سعی تربیت خان و دیگر بندها جان  
نثار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما از آنکه  
از باریدن شب و روز شدت یاران آن ضاع که پنج ماه امان یک ساعت  
نمی دهد و مسدود شدن رود غله و گاه از تاخت مقاهیر که اطراف  
لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب ناله ها که می  
نمی رسید بر فوج بادشاهی نیز بمرتبه اتم عرصه تنگ گشت - و  
جنس خوردنی و قوت آدم و چارپا بعدی نایاب گردید که هیچ  
ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گرانی و قلت زر سوای  
جنس ماکولات اگر آب حیات به پیشیزی می فروختند کسی



بجویی نمی خرید - و اگر همه قطره باران لراوی آبدار میگردید از بی پیشیزی و بی برگی کسی بظرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رونق بازار فقط روز بروز در افزونی بود - و گوشت بدن هر ذی حیات از فاقه درگاستن از اسب و بار بردار سوا می نام نهاده - لهذا قلعه نشینان گاه بیگاه غافل از کوه فرو آمده شوخی زیاد می نمودند تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل باخته بغریب الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصره یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنه بدن امان یافته برآمدند - و امرا ادب تهذیب بجا آوردند - چون آن هردو قلعه مسجد های نامی که پادشاهان بیجاپور بنا گذاشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعه ستاره را باسم اعظم تارا و قلعه پرلی را بلغورس تارا موسوم ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند و بست آن سرزمین آرا ده کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتى بارش و ناموافق آب و هوا که دران سرزمین اصلا بیشتر نمی سازد نام و نشان شتر نهاده بود - و تردد ارايه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معین از گلهای ارايه باربردار که از تیر باران ایام برشکل پنج ماه زنده مانده بودند سواى پوست و استخوان باقی نبود - سخن درین است که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گارهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه همه توانستند بدو استند

باقی پارو اسباب حواله قلعه دار نمودند و پارو سوخته سبک بار گشتند و ناصران بی بضاعت که خانه آنها بار خروس (؟) گشته بود خانه بدوش گشته روانه شدند. مع هذا آن قدر فیل و گاو که جان آنها بر آنها گران باری می نمود میان درها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیر باد گفتند و راهها بند گردید. و بصعوبت و کسالت تمام تا کنار دریای کشفا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میر رسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتی شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند. از شدت طغیان آب کشفا چه شرح دهم که هر کرا بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهی می نمود \*

چهارمین سینه قهر الهی \* ازو در ریشه از مه تابماهی

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعان شدن گرز بردارها که زیرستان بر زیرستان تعدی نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روز یکی از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشی کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که دو سه نفر گشته و زخمی و عرق نگریدند. ترک تازخان و دیگر غلان توران دو کشتی بضرب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب کشتیها را کچکول گدائی و کاسه مداخل وجه حلال دانسته مانع گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپیه اشرفی گرفته ستم شریکی صلاحان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچاره های که زور و زور نداشتند کنار دریا مستغرق بحر نگر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت انداخته نمی دانستند چه کنند و مضطرب این بیت بگوش  
پند نپوش آنها میرسید \*

گر همه خضر است پی گم کرده کار خود است  
گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است  
و بسیاری از جان میر آمده ها که از جان و مثل گذشته بامید آنکه  
شاید بزور بازوی شفا یا بمدد دست غیب بسلامت از آب بگذرند  
خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری  
غرق بحر فنا میگرددند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین  
هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نکردید  
بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور پدای  
قلعه غیر مشهور که قابل چند روز بسر بودن بود رسیده حکم مقام  
یک ماه نمودند و بارانی که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده  
بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده  
محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد  
و موافق اظهار پادشاه زاده پربشانی حال سپاه بعرض میرسید  
باوجودیکه برای تسخیر قلعه پرناله و دیگر قلعات آسمان  
شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را  
برای آرام سپاه بتعلقه صوبه داری ارجین مرخص فرمودند و همچنان  
اکثر بندهای بی سر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا  
داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و  
شاه زاده بیدار بخت را که بعد از تعاتب رام راجا طلب حضور شده بود  
بحضور نرسیده بطریق هر اول بجهت تسخیر قلعه پرناله مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چرن بسیاری از بند های جان نثار و اسپان بيشمار در پای قلعبات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بتأکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدر آباد و احمد آباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هر کدام هزار سوار خوش اسبه نگاهداشته ششماه پیشگی از خزانه سرکار دنده روانه درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرف خواص پوره که فی الواقع مکانی پراز سبزه و گاه و اشجار ثمر دار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیام فرمودند و از آرزائی غله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم روداد و هریکی بزبان حال میگفت \*

باز آمد رنگ ما بر روی ما \* باز آمد آب ما در جوی ما  
اما از آنکه زمانه غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثه تازه ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالمگیر گذشت مجمل از آن سوانح می نگارد که چون لشکر کنار ناله کم آب که اطراف ناله ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام بر شکل گمان آب باران بی هنگام شدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از بارانی که در جبال و کوهستان و در دشت پروسعت غیر موسم بارید و پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلای مبهم جان مردم گردید جمعی که مد هوش باد و عشرت و هم آغوش خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هر کدام که سراسیمه گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افکندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی آمد و خیمه ها حباب وار بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو محشوران یوم النشور سر و پا بوهنه استغفار و عجز کنان نفسی نفسی گویان هر طرف بقصد جان بسلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر بی پایان بیداد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فرو گرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی دران شب تار در لشکر بر خاست و غلغلۀ عظیم هوش ربا دران عرصۀ پیروست پیچید پادشاه عالم ستان که در جای ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامۀ رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو برپا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پای خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب پهای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگهنة لدگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانه پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمت محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب رویکمی آورد و بسیاری از مردم عمدة نامی اسباب و سرانجام بیداد داده سر و پا بوهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرور مالی و کسالة و تصدیع بخلاق الله رسید از احاطۀ بیان بیرون است \*

الحال فقره چند از عزم تسخیر قلعه پرنانه که علت غائی این سفر مرا با خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعه آسمان توأم بود که بعد از در آمدن بتسخیر از سعی پادشاه

زاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف پادشاهی ماندن در سال سی و پنجم جلوس باز غنیم لیثم بر آن قلعه دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنه مذکور اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتر از درآمد اوائل شعبان المعظم نواحی مرتضی آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین تنگنا سرای فانی بدارالقرار جاویدانی شنافت - درین منزل فوج غنیم بانبوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود بعده که بهره مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه موانجات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گیر می بسزایی گزر برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بسر بردند بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پون گده که بقلعه پرناله چسبیده بود کنار دیا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - درین مدت سفر دکن تا مقدر هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شنیدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بعده که مهم تسخیر قلعات بمیان آمد و عارضه صدمه که بپای حضرت خلد مکان رسید علاوه تصدیعات آن سفر گردید باراه و قصد آنکه هرگاه که از جهات و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافه گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوة عیدین برسیدن مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنک را برای تنبیه و قتل و اسیر نمودن اشدای اطراف رخصت فرمودند •

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق

سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن  
 هر دو قلعه که هفت کوه دور آن از روی جریب بعرض رسید  
 مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار  
 سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده  
 بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه  
 رسد غائبانه در همان صوبه مذکور بمنصب جزوی از جمله متعینه  
 احمد آباد بود بوسیله حسن تردد و شجاعت و امانت از جمله کار  
 طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طلب خان گردید و  
 روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در  
 اندک مدت بقیع هزاری پنجهزار سوار و صوبه احمد آباد و جودپور  
 نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند  
 نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبذای او  
 می شد و به پسر مزارع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت  
 خان نظر بر آنکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دست نمی دادند  
 و غرور قدم خدمت و تردداتی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران  
 دیگر که کم و بیش موافق حکم بعمل آوردند در سرانجام و تقدیم خدمت  
 ماموره پذیرفته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد  
 برای مهم و سفر دور معذورند مع دولک رویه در کفار این  
 کم خدمتی روانه حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت  
 شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه زادن کم منصب و تربیت یافته‌ای حضور و مزاج دریافته پادشاه بود و بخندمت فوجداری سرکار گوهره و غیره تعلقه صوبه احمد آباد سرفرازی داشت و میان شجاعت خان و او سویی مزاج بمیان آمده بود بدین مضمون رسید که درین ایام پادشاه عدو مال اسلام بقصد جهان کمر بتسخیر قلعبات تعلقه کفار بسته این خانه زان را زیر سایه آرام نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور نمی تواند رسید اگر مأمور گردد یکی از خانه زادن را در تعلقه فوجداری نائب گذاشته خود را با جمعی که تواند بحضور رسانده سعادت شرف ملازمت ضمیمه ثواب جهان حاصل نماید بعده که مضمون هر دو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطانی در حق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر خوانده شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبه احمد آباد و متعینده عمده آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمی منصب مغضوب ساختند و حسب الحکم با اعتراض تمام که خلاصه مضمون آن بکم و زیاده عداوت نوشته می شود بتمام شجاعت خان صادر فرمودند وای صداوی بر عقل و دانائی آن پیر عقل و هوش باخته که در مقابل چندان حق نمک و غذایات بی پایان بی آنکه سعادت ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و همیشه در صوبه داری بهمراد خاطر بسر برده باشد در چنین وقتی که ما بدولت بر جهان و قلع ریشه کفار بندگان کمر همت بسته باشیم و بر هر مسلمان که بهره از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه اسلام خاصه در جهان واجب و لازم برای طلب هزار سوار بخرچ زر



سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعدرهای لایعنی ولایت و لعل  
 گذراندن و در فرستادن پسر مزارعی که متبذای خود نموده اغماض  
 بکار بردن و از غضب سلطانی ملاحظه نمودن سوای بی سعادتى  
 چه حمل میتوان نمود - آن قلیلی که برای دفعه عدم اطاعت بطریق  
 پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذره را مقابل آفتاب دارند  
 یا قطره را در دریا اندازند دراست خداداد سلطنت هندوستان  
 در بایست بیداران که در هر سال و ماه کرور ها بانعام و دیگر  
 اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاد مزاج دان  
 این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین برین آستان سوده  
 اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود  
 التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور می نمایند الحال هم  
 باید که ازین عقیده فاسد باز آمده زود و شتاب متبذای خود را  
 با فوج شایسته روانه درگاه معلی نمایند و فرمودند که گرز بردار شدید  
 رفته پسر خوانده شجاعت خان را با متعینه دیگر احمد آباد بحضور  
 بیاور - و بنام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان از روی  
 کمال عنایات و خانه زاد پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار  
 صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن بارانده احرام حضور  
 بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپهرا امیدوار  
 عطای منصب و تعینات جاگیر در همان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه  
 در ماهه سراسری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیدار بعد رسیدن  
 فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع  
 بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان می آوردند بیدغام تهدید آمیز منع  
 نوکری اختیار نمودن می نمود تا آنکه محمد مراد خان بسعی  
 بسیار قریب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدایت الله نام را  
 که سابق بخشی شاگرد پیشه شجاعت خان بود امید وار ساخت  
 که بعد رسیدن حضور او را سر مثل نموده قبل از همه ملازمان دیگر  
 ملازمت نماید بعده که محمد مراد خان و نظر علی خان پسر  
 خوانده شجاعت خان بستراولی گرز برداران در ایام شروع محاصره  
 پرناله حضور رسیدند و بعرض رسانید که هر دو بر سر چوکی رسیده اند  
 محمد مراد خان را از راه فضل و خانه زان پروری بدون آنکه تغیر  
 رخت بدن نماید بتاکید طلبیده وقت ملازمت مرده غایبات ساخته  
 مع متعینه و برادری اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه  
 محمد مراد خان آمده بود او را نیز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند  
 بعده که نظر علی خان ملازمت نمود - داروغه گرز برداران برای اضافه  
 گرز برداری که نظر علی خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که  
 نظر علی خان را گرز بردار نیاورده همچشمی محمد مراد خان  
 آورده - آوردنهای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد  
 خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازی یابند تصدیق  
 آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر رسد و  
 بخشیان را دران دخل نباشد چنانچه هدایت الله را که سر مثل  
 نموده بود سه صدی صد و پنجاه سوار نمودند - درین ضمن بالتماس  
 روح الله خان بخشی کمی منصب نظر علی خان و دیگر متعینه  
 صوبه احمد آباد که بحضور رسیده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند باوردهای محمد مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جای دیگر عوض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد ازقضای چند روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که محمد مراد خان جمعی را که بحضور آورده به منصب سرفرازی یافته اند همه از قوم ارذال و بازاری احمد آباد و نوکران خانه زادن موروثی آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و بحال گردیدن بکمی منصب سرفراز گردیده اند از آنکه حکم شد که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند این معنی باعث کمال خفت و بی آبرویی بندهای قدیم پادشاهی است و همه وکلای فوجداران و متعینان احمد آباد باشاره شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و چون حسن خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل نموده معرفی او باین نموده بود که بخشی شاگرد پیشه شجاعت خان بود بعد گذشتن عربضه شجاعت خان محمد مراد خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست نوشته گواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشی پاجیان پاجی سارا مر مثل کرد معرفی او نمودی مگر خانه زادن و امرزادهای امید وار بندگی ما در احمد آباد مطلق بهم نمی رسیدند و از روی بی دماغی فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که از مدی تا پانصدی سرافرازی یافته بودند همه را سه بستی اعتبار  
نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوی  
شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی نمود و عدد سرمئل  
نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرازانها که همراه  
آورده بود بعرض رسانید از پایه عتاب بر آمد و منصب آورد هائی  
ار موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید \*

الحال بذکر محاصره قلعه پرناله می پردازد بعده که تربیت خان  
و دیگر بهادران قلعه کشا جانبجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده  
به پیش بردن مورچال و دواندن نقب ساعی گردیدند و توپهای صاعقه  
بار شعله امروز مقابل برج و باره نصب نمودند و ببالا بردن صدمهها  
محاصره قلعه پرداختن بعد از تردد چند گاه که از صدمات گولهای  
کوه ریا بغضی اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت  
خان و دیگر کارپردازان کوه کن و دستگیری سنگ تراشان چابک دست  
در دواندن نقب عجب کارخانه بر روی کار آوردند و چند جویب  
زمین را بوسعت عرض قسمی خالی نموده مجوف ساختند که  
سه جوان مسلح پهلوئی هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین  
هر چند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر در آنجا  
توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعی از بهادران جان نثار  
نشانند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر  
قابری وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر  
محصوران که بر برج و باره نمودار می گشتند میزدند اما بحسب  
ظاهر نفعی برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم برسات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای  
 کوه ربای اطراف تخیل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان  
 ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود  
 رسیده ترددات نمایان بروی کار آزد و بعد رساندن کوچک سلامت تا  
 پایکار با اتفاق منعم خان که دوست و پیگانه آفرین گفته بود یورشهای  
 بهادرانه ازو بظهور آمده اما ترددت خان و دیگر هواخواهان او نمی  
 خواستند که مقابل تردد میر آتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور  
 آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعید و جانبازی بروی کار  
 آمد و از حسد و نفاق امرای مقرب تردد او پامال گردید -  
 خان جهان پسر حاجی محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت  
 ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم سنان از راه خانه زاک پروری  
 فرمودند که می خواستیم عنایات نمایان بحال حاجی محمد انور  
 مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو بعمل خواهد آمد  
 ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاک فواری بمنصب  
 مناسب و خدمت پیشگاری حمید الدین خان بهادر داروغه دیوان  
 خاص ضمیمه وقایع نگاری و امیدنی هفت چوکی فوج پادشاه زاده  
 محمد کام بخش سرانوار فرمودند او بموجب حکم برای دریافت  
 حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خود در مورچال رفته  
 بود چون دران وقت آتشباری غلوله توپ و تفنگ و بان و سنگ  
 از بالای قلعه بهشت تمام بود و خانه زادن جانفشان و بهادران  
 عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور  
 می آردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیرری داد جماعه

کثیر از آن گروه شقارت بژوه بجهنم واصل و زخمی و اسیر گشتند و از شجاعان اسلام برخی درجه شهادت یافتند و چندی گلگونۀ زخم سرخروئی حاصل نمودند خان جهان در آن رستخیز طرفه تردد رستمانه و سعی بهادرانه نموده اکثر ملاعنه ناپاک را بدار البوار رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت کرده آن پادشاه قدر افزا و بر چهره او آثار رشد شجاعت و تهویری نمودار بود پادشاه روز بروز ببدل عنایات بر دیگر خانه زادان او را امتیازی می بخشیدند انشاء الله تعالی باقی احوال ترقیات او بر محل بزبان قلم ستوده بیان خواهد داد \*

و محمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم می دهد چون ما باین قلعه پرناله و پون گذه که پیوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود و بالای آن آبادی ظاهر می شد اما هر چند می خواستند حقیقت آن پارچه کوه واقعی ظاهر نمی گردید و بسبب باریدن گولۀ تفتنگ و سنگ متصل از هر دو طرف کوه هر کاره ها جرأت بالا رفتن نمی نمودند محمد مراد خان و خواجه محمد بخشی پادشاه زاده محمد کام بخش را که از شجاعان کار طلب بودند و در همان زودی به بحال گشتن منصب و جاگیر سرافرازی یافته بود مامور فرموده بودند که ما باین هر دو قلعه زیو همان تیغه کوه همراه آوردهای خود و فوج پادشاه زاده تهانه قائم نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخی تواند نمود و چند روز بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعی از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده یک طرف گذار لشکر رسیده پاره مواشی که می

چربند پیش انداخته خواستند که بالا برند محمد جوان پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزاده‌های او خبر یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده با جمعی از همراه بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت نیاورده دست از مواشی برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان پاشنه کوب میرفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت هم‌رهان خود اطلاع یافته خود را بمدد پسر و خواهر زاده‌ها رساند و از بالا تکرر گول تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاقب برنمی داشت و بمحمد مقیم نام خازن‌امان محمد مراد خان با یکی از خواجه سرا و دوسه نفر دیگر زخم گولی تفنگ و سنگ رسید و خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجه شهادت یافت باز رستم‌خانه سینه‌ها را سپر ساخته بر فراز کوه درآمدند و نشانها بالای تیغه بده نصب نمودند و خود در پناه جرف کوه بشکر مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد خان ب نظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین آفرین در لشکر پیشچید که صدای آن بگوش حضرت خاد مکان که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند درین ضمن نظر خواجه سرایان که در خدمت حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقربان حضور با تردید خان که باعث ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمی کشود عداوت بهم رسانده بودند بی اختیار باظهار هوا خواهی پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت بمیر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند که قنات از رویرو برداشتنند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده نمودند در هسان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه شقه بخط مبارک بغام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مورچال بمحمد مراد خان و شقه آفرین بغام محمد مراد خان صادر فرمودند - روح الله خان و حمید الدین خان بدای هماره تیغه کوه آمده پیغام بمحمد مراد خان دادند که شما چنیز تیز جلوی بیجا نموده مارا برای اعانت خود طلبیده اید اما از ما استمدادی که توقع دارید بعمل آمدن متعذر اگر شما بذات خود و همهرهان خود مورچال قائم می توانند نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت سوال و جواب تا آخر روز بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب اسان بشرط چند بمحمد مراد خان رسیده بود نمی داد تا آنکه اشاره زود فرود آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان مصحوب محرم خاص پیغام دادند که شما راضی اید که ما تعینات شما باشیم و ترون تربیت خان و همه عدههای رکاب پایمال گردن آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه



نوشته که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی  
شرط تهوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل  
استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب  
ملاحظه چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بی حکم فرود  
آمدن در عالم کار طلبی بر خون هموار نمی تواند نمود بعد عرض  
خلک مکان ازوری بیدماغی و اعراض شقه بخط خاص بنام محمد  
مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل  
آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه دران وقت بعضی  
مقربان که اکثر عمده ها بروج الله خان بخشی و میبر آتش رجوع  
داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای  
حسن خدمت او را باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب  
امتناد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق اسرا بود اما وقت  
شب در خلوت از خارج حقیقت واقعی خاطر نشان و دلنشین بادشاه  
گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بی آنکه بدستور  
هر روز مثل آدرن های خود ایستاده نماید بجای خرد ایستاد بادشاه  
از روی لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض  
نمود که مردم بحسب بیدار خوابی و تردد بیجا که واقع شده نیامده  
اند از راه قدردانی و خانه زاد نوازی به تسلی او پرداختند  
گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشانی و تهوران  
کوتهی واقع نشد اما عمده های کار طلب ما نخواستند که ترس  
بمعرضه ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان را طلبیده درت بهم  
فرمودند چنانچه سعی و تردد و کار دست بسته که از خان زمان شمام و

شیخ نظام در دستگیر ساختن سندیهای بد فرجام مع فرزندان و عیال  
 بظهور پیوست و مقربان مانگداشتند که در مقابل آن خدمت قدردانی  
 و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعی یکی  
 از خانه زادان ما رو میداد فرزندان او دودمان تیموری را مرهون  
 احسان می نمودند بهمین دستور سعی محمد مراد خان از برای  
 خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجائی رسد بنو که گمان کمال  
 راستی داشتیم تو هم بزلخفش تربیت خان شده و به تربیت خان  
 برای یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او در جواب التماس نمود  
 که مصالح قلعه گیری و یورش موجود است و بمحمد مراد خان  
 که از وی سعی و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز  
 یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه  
 ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقی از و بظهور آمده بود چون همین  
 نزاع هم چشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوری اسم بر آورده بود  
 امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد  
 مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت  
 باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضی نباشید \*

ذکر سوانح سال چهل و پنج از جلوس خلک مکن

مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجری

بعده که ایام محاصره بدو ماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر  
 بمرد زینهای آسمان پایه و کمندهای رساتر از طول اصل شرط  
 جانبازی بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجه  
 شهادت رسیدند و کاری ساخته نشد و روز یورش دوازده نشانیهای محمد

مراد خان بالای همان تیغ کوه رسید و از فتح الله خان شیر نبرد کردن  
 بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار  
 طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام درمیان دارند  
 و عرصه بر محصوران بسیار تنگی گردیده بود بسعی رسل و رسائل  
 بهادران قلعه دار پرناله بوساطت پادشاه زاده محمد کام بخش  
 و تربیت خان خفیه مباح گرفته قول امان خواسته اواخر فی الحجة  
 سنه چهل و پنج کلید هر دو قلعه فرستاده قلعه خالی نمودند  
 و قلعه های فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهی در آمد و قلعه  
 پرناله را مسمی به بنی شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند  
 در همان ایام ابر و آثار باران بی موسم بر روی آسمان ظاهر گردید و تند  
 بادی که از علامت غضب الهی توان گفت پدید آمد و خیمهای  
 خرد و کلان روی زمین و سایه بانهای سربلک کشیده بصورت کغذ  
 باد در روی هوا بهروز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند  
 خیمه نبود که طواب او آن روز از باد تند گسیخته نگشته باشد و چادری  
 روی آسمان نیاورد که از حادثه باد باز سالم بر زمین فرو آید  
 عالمی از بیداد آن باد فرباک الامان بدرگاه العباد بر آورد و حجاب  
 ستر پرده نشینان سراچه عفت به پرده دری و بی حجابی نوعی  
 مبدل گردید که اوباشان پی آرز و حسن پرستان دور از حیا و شرم از  
 خوشوقتی نظاره مستورهایی بیکجای در جامه نمی گنجیدند .

القصة اوائل محرم الهرام عنان توجه طرف کهان که برای  
 آدام سپاه علف زار بسپار و آرزانی غله زیاده از همه طرف بود و  
 تسخیر قلعه جلدن مژدن نیز دران نواح مذخور نظر داشتند برافروشتند

فتح الله خان را باضافه پانصدی ذات صد سوار و خطاب بهادری  
سرافرازى بخشیدند و فرمودند که برای تذبذبه و قلع ریشه اشقیای  
اطراف قلعبجات آن سمت رفته در استیصال آن جماعه بدمآل کوشد و  
آن بهادرکار طلب شیرنبرد خود را بآن طرف رسانده بسیاری از کفار  
پند کردار را علف تیغ آبدار نمود و بر کمر گاه هر چهار قلعه  
که دران ضاع بودند تاخته دست بردهای بهادرانه بر زری کار آورد و  
جمعی کثیر را طعمه تیغ و تیرو سنان ساخته و اسیران و مواشی  
بسیار بدست آورده بمرتبه علم شهرت بر افراشت که کفار قلعه مغلوب  
هراس گشته از آوازه آمد آمد رایت ظفر آیت بی آنکه پای محاصره  
بمیان آید قلعه پارس گده را خالی نموده راه فرار اختیار نمودند  
و اواخر محرم دو گروهی پانجه گان برون باراد چهاونی مضرب خیام  
واقع شد قلعه پارس گده را مسمی بصادق گده ساختند - و بهره مند  
خان را برفاقت فتح الله خان برای تسخیر قلعه چندن مژدن معنوج  
شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در  
اندک فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و تردد رستمانه  
بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعهها بتصرف اولیای  
دولت قاهره در آمد تا وسط جمادی الاول از تسخیر هر چهار قلعه  
فارغ گردیدند \*

ذکر سوانح سفر بر تعب تسخیر قلعه کهیلنا

شانزدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانجه  
گان برون بقصد تسخیر قلعه کهیلنا رایت ظفر آیت بر افراشتند اگر خواهد  
تصدیعات و کساله که دران سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثر گذشته خصص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و  
 جنگلهای انبوه پر خار و بدی هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان  
 قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد  
 گردید مجمل می نگارد که دو روزه راه در دوازده روز طی نموده  
 بنایا گهات که از کتلهای قلمب مشهور بود رسیده بلشکر حکم  
 فرمودند که بمروز از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که برای  
 تذبیده مفسدان طرف کوکاک مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت  
 و سوختن مکانهای اشقیای آن ضلع درین منزل آمده ملازمت نمود -  
 درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چنان لاوگل شد که از خیمه  
 بخیمه دیگر تردد متعذر گردید تا بکویچه رسد - فتح الله خان را  
 مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن  
 کوه کپیلنا که از انجا قلعه سه و نیم کوه مسافت داشت و مکان  
 مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزل  
 فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان  
 بیدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و رخنه های غار را از  
 بریدن و انداختن درختهای تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار  
 طلب که هم در دفع هجوم اشقی که از اطراف گوشه و کنار جبال در  
 پناه اشجار غافل می تاختند می کوشید و هم در خدمت مأموره  
 می پرداخت کار یکماه را در یک هفته چنان سرانجام داد که صد سوار  
 برابری هم توانند گذشت - جمده الملک اسد خان را مخاطب بامیر  
 الامرا ساخته چهار هزار اشرافی و خنجر مرصع افعام فرمودند و  
 حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جی سنگه و دیگر بهادران رزم جوی کارزار دیده را مورد عنایات ساخته بعطای پادشاهانه فواخته برای محاصره قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حمید الدین خان بطریق قراولان داخل دره شدند از آنکه مکانی را که فتح الله خان قابل دهنده بستن و توپها بالا بردن دیده به ترداد تمام تهنه در اینجا قائم نموده آمده بود کافران تیره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده دیوار در اینجا کشیده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهقه باستقیال لشکر پادشاهی سراز دره گرفته در پناه اشجار سربلک کشیده و پارچه سنگهای کوه شکوه بزدن گولگ بندوق و غزنان سنگهای فیل را شروع نمودند فتح الله خان بهادر با دیگر بهادران شعله خوترداد نمایان نموده بدفع اعدا کوشیده سینها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاری را از پا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند آخر چنان کار بر سر آن کفایت کردار تنگ ساختند که راه فرار یافته خود را از بالای کپوها انداخته بجهنم واصل گردیدند و جمعی کثیر را که دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غار های کوه سرنگون نمودند و در آن روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون ریختن دمی نیاسود از ذات خود فتح الله خان بهادری نمایان و ترداد رستمانه بظهور آمد \*

\* بیت \*

بروز و غا آن یل زور مند \* بچلک چاک شمشیر و خم کمند  
 دشمن بسی کشت و آورد بزد \* خدا دادش این دست و نام بلند  
 بعد عرض این فتح نمایان فتح الله خان را باضافه در صد سوار و  
 عطای علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کتار و مزعم خان

راکه اسپ سواری او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا سر بلندی  
بخشیدند و بالتماس فتح الله خان بهمه منصبداران برادری او موافق  
پایه مراتب اضافه مرحمت نمودند. در ماه شعبان اطراف قلعه  
جا بجای از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردید  
و بدو اذن کوچه سلامت دران سنگ لاج و بستن دمدمه پرداختند  
آنچه سعی و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کانر کشی  
دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آرد باطناب سخن  
می کشد مجهل می نگار که در کوچه سلامت چنان کارنامه بروری  
کار بزور بازو و تدبیر خود و هنر پردازی سنگ تراشان فراهم  
تپشه ساخت که نشیمنهای دلشاین و دریچههای روشن هوا دار زیر  
زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک در انجا قرار داد که هرگاه  
بر مرهقهها تاخته سرو دست آنها را بریده می آورد پوست سر آنها را پرازگاه  
نموده بادستههای آرمه جماعه بجای خوشه انگور می آویخت و چنان  
هدیت اسم آن بهادر دل در دل آن بدستگاران افتاده بود که جرأت تاخت  
بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می  
جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچه سلامت و کارنامه ساخته  
فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که از جانی  
که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کروه جریبی دولخانه بود  
بفاصله نیم کروه از قلعه مضرب خیام ظفر انجام نمایند لیکن بعد  
کوچ در مسافت آن سه کروه زیاده از هفت خان راه مازندران که  
بر رستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کساله  
بر خلق گذشت و از غرض رمضان که کوچ فرمودند بعد که چندین

هزار چار باها و آدم از بالای کوهها بمغناک افتادند و زیر دست و پایی همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بباد فنا دادند و بتاراج مرهقهها که ازان طرف ناگهان سر برآورده سرازتن و یراق و ریخت از بدن می ربودند رفتند در ده روز بقتفاوت نیم کوه پای قلعه نزدیک مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف بتاراج داده رسیدند و خیمههای کهنه و نو بشمار و اسباب زیاد که بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار نیاید القصة آنچه نقصان جانی و مالی و بی ابرویی بر خلق گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر جان سلامت برآورده بدام آفت گواهای کوه ربا و توپهای بالای قلعه رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزدیک بنی شاه درک رساند و برای تنبیه اشقیای سر راه آن طرف کفی الحقیقات برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شد پادشاهی بران قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند و فرمودند که در آنجا استقامت ورزیده نگذارد که ازان طرف کمک مقهوران برای محصوران قاعه کهنه بتواند رسید همچنان محمد امین خان را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج منابه زیرگهات انجا که ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر تردد خون پر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرود آمده از



تاخت و تاراج و سوختن معمورهای آن بدسگالن و کشتن و اسیر نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشی کوتاهی نمود و دران ضلع اثر از آبادی و نام و نشان مرهتت بد فرجام نگذاشت و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده با اتفاق محمدامین خان ترند های نمایان بر روی کار آورده شریک کافر کشی گردید \*

کلمه چند از ترند قلخ الله خان بهادر کوه نبود بزبان خاصه میدهد - بعده که کوجت سلامت سر بغار های پای آن کوه آسمان شکوه که انتها و پایان آن پیدا نبود و پیشش برن آن خیال محال می نمود بر آوردن اگرچه ظاهر بیدنان ناآزموده کار و همچشمان برهم کار خذنه بر ترند آن بهادر کوه پیکار می نمودند و از بالای قلعه متصل ولایت طع اقسام آتش بلا می بارید اسافتح الله خان چنان سعی و ترند در گردآوری مصالح و استنادان چاک دست می نمود و زر بجای خرمهره می پاشید و شب و روز خود تقید ورزیده تیشه و کلند واره بدست خود گرفته شریک هنر مذدان آن فن میگردید که اگر فرهاد کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکه نقب نزدیک دروازه رساند درین ضمن آن قدر آدم دران ترند بکار آمدند که از احاطه شمار بیرون بودند همچنان در بالا برن دمدمه و کجاوها و سبد های بیشمار پر از خاک و خس و خاشاک و کلهای آدم و دست و پای چار پا موجود نموده مکانی قلعه کوهی آسمان پایه دیگر نمودار ساخته باعث تنزل دل محصوران گردید - از زبان راویان ثقه مسموع گشته روزیکه آن بهادر شیر دل همراه مزدوران به بستن و بالا بردن کجاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچه

سنگ فیل ریای صد ملی با یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده  
 بر تخت عریضی که مصالح کجاده و غیره بران گذاشته بودند خورده  
 آن تخت را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که فتح الله  
 خان دست بکجاده زده شریک ترود مزدوران بود پارچه ازان تخت بر سر  
 او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت  
 مع کجاده غلطان گشته در غاری که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد  
 چنانچه غریب نریاد و هنگام شور دران سرحدات و لشکر بلند  
 گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر پادشاه رسانیدند اما چون  
 حیات چندگاه او باقی بود بحکم حافظ حقیقی کجاده در درخت  
 سال خورده کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست  
 از کجاده برنداشته قوی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او  
 رسیده ازان بلیغ ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه  
 اعضایی او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت  
 بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختد مومیدانی  
 خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث  
 شفا شت ایرانیان و تورانیان حسد پیشه چشم گردید بعده  
 که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپای مرصع و تحسین و آفرین  
 بان او را معتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی -  
 گویند بمرتبه در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و  
 کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه  
 جلالت و حسن تردد و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت  
 خلد مکان که در باره او داشتند از ملاحظه داعیه و تهوری او نظر بر

عاقبت بدینی بر مراتب و پایہ منصب او بسیار بتماصل می  
افزودند - نقل نمایند کہ روزی برای مقدمہ کہ خلاف مرضی بادشاہ  
ازو بظہور آمدہ بود مصحوب یکی از خواجہ سرایان حضور پیغام  
سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند از آنکہ مرحلہ عمر او از  
ہشتاد تجاوز کردہ بود و با خلد مکان نسبت ہمسال بودن داشت  
در جواب بخواجہ سرا گفت عرض نمائید کہ ہر انسان کامل العقل کہ  
سال عمر او بخانہ ہشتاد و نہ رسید در عقل او خلل تمام راہ می  
یابد و حواس خمسہ او بحال نمی ماند من خود سپاہی صد  
مرحلہ از عقل دور از روز ازل خلق شدہ ام بعدہ کہ خواجہ سرا  
و دیگر مردم بر قبض معانی آن جواب ناصواب اورا بسرزاش  
خبردار ساختند بعد از خواہی معقول پیش آمد شبی جمعی  
کثیر از غنیم لیتم بر مورچال و مرحلہ فتح اللہ خان ریختہ  
از دو سہ طرف هجوم آوردہ شوخی زیادہ نمودند جمعی از  
مغلان و عملہ کارخانہ مرحلہ کشتہ و زخمی گردیدند ہمینکہ  
فتح اللہ خان خود را مانند شیر غران بران تیرہ بختان رساندہ  
چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیاء رو بفرار گذاشتند از آن روز  
دوہزار پیادہ کومکي بابت سیدی یاقوت خان کہ با مصالح فلحہ  
گیري رسیدہ بودند تعینات فتح اللہ خان فرمودند - شاہزادہ بیدار  
بخت را از بنی شاہ درک طلب حضور نمودند - ترون محمد امین  
خان از کافر کشی زیادہ نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافہ  
در صد سوار و عطای خطاب بہادری و دھوپ واسپ و فیل  
و فرمان آوردن معزز ساختند و اکثر ہمراہان او را نیز موافق

مرتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکدان فرمودند \*  
ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلد مکان مطابق  
سنه هزار و صد و سیزده هجری مشتمل بر تسخیر قلعه کهیلان  
و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر بهای رستمخانه در پیش بودن نقب  
و بر انداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نمی آسود  
اما از زیاده سری او مقریان کار طلب دیگر نمی خواستند که فتح بنام  
او بظهور آید و ترددات و یورشها که از او بعمل آمد بتفصیل آن نمی  
پردازد فائده بفتح اسم او ندان - و اوائل ذی الحجه سنه چهل و شش  
راجه چیسنگه که عمر او بحد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم  
پادشاه زاده یورش نموده بحمله پیاپی که از بالا گوله و سنگ و اقسام  
آتشباری چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجهوت بسیار و اکثر  
مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقریان  
حضور تسلیمات مقدمه فتح و متنازل گشتن محصوران بتقدیم  
رسانیدند و راجه که هزار و پانصدی هزار سوار بود باضافه پانصدی  
پانصد سوار سرافرازی یافت و شاه زاده بعطای سربلج مصرع سر بلند  
گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله  
گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود  
بخشی سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میور سیف الله خان که  
اورا نیز از روی اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده روانه  
کعبه متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده  
آمده بمنصب پانصدی سرافرازی یافته بود و از و درآمد و شد پیغام

اندرون قلعه که پسررام قلعه دار در سپردن قلعه در خواسته های بیجا می نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و خطاب پدر و خدمت مدر بحری کل آبرو رفتند اورا بحال آوردند -

بشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و ترک بجلی و دیگر توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریونی برده تروند بر انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که شهر بر آورده بزرگ بازو و پروراز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدام از اسرای کار طلب سعی داشتند که کلید فتح قلعه بوسیله سعی آنها بدست آید و هر یک در قبول خرچ زر کلی از طرف خود جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل در میان می آوردند - باوجود شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان تروندی که آن بهادر در خالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازه قلعه بخرچ مبلغهای کلی نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب بدست آوردن ریونی پسررام قلعه دار دست و پا باخته بر زمینهای چرب زبان را بوسیله شاه زاده بیدار بخت برای پیغام عفو و تصیرات و قبول بعضی التماس در میان انداخته بود از محال طلبی او درجه قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و فضائل خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهای او نمی داد آخر کار بقول مشهور شاه زاده و اسرای صاحب تروند خفیه مبلغ بقلعه دارانعام نموده قرار برین دادند که قلعه دار با جان و عیال و آبرو از قلعه بر آمده ملازمت نماید بعد محاصره شش ماه و چند روز نوزدهم

محرم الحرام نشانه‌های شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم و درخواست پسررام که دیگر از مردم پادشاهی آن روز همراه نشانها اندرون قلعه نپدید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته از خجالت باعیال و مالی که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت باوجود که جمع کثیر از غنیم لیثم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه رحیم کسی مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه ویرانه‌های خود گرفتند و صدای شادیانه فتح بلند آوازه گردید از جمله تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید ( فتح شد قلعه کهیلنا ) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام الله که آیه کریمه الحمد لله الذي سخر لنا بزيان جاري بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض گردید قلعه را مسمی بسخر لنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و اقسام اشجار پر از خار و انواع مارهای زهر دار دران دره‌های دشوار گذار آنقدر دامنگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بر بدن احدی نماند اما بقول حافظ شیراز

\* مصرع \*

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم سبزه زمردین نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تخته‌های گل مهندی قسم اول هزاره و عباسی الوان در مد چشم جلوه گر بود و انواع اشجار ثمر دار فواکه خصوص انبه و فوفل و نارجیل که از اندازه شمار و قیاس زیاده توان گفت و الایچی و قهوه و مانرقه و صندل سرخ و سفید و ملاگیر بمرتبه دران جنگل وفور داشت که اگر

بار بردار میسر می آمد مردم آفت رسیدند لشکر ذخیرهها بومی داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و باره قلعه آسمان رفعت چه نویسم

\* بیت \*

حصاری که مثلش ندید است کس

همین حصن سخرلدا هست و بس

اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده \* بیت \*

وز برون چون گور کافر پر خلل \* و ز درون قهر خدای عز و جل شاهزاده بیدار بخت را یک اک رویه انعام نموده برای چهارنی و آرام لشکر طرف رای باغ رخصت فرمودند و حمید الدین خان را دوسه سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان را که دران تردد بسیار امید پیش آمدن و ترقی داشت بعضای جیفه مرصع و بر خطاب او عاله گیری افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را برادر هزاری پانصدی اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی در صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از فاسوانقت طالع فتح الله خان نتیجه تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور فرمودند - از آنکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبه پنجاب و اطراف آن ضاع داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه تردد نیکو خدمتی که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر خواهد در آمد \*

بر عقلای تیزهوش ظاهر باد که حلم و برد باری و خردی پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم سنان تحقیق میدانست که اکثر قلعات اسرای دور دست غائبانه و مقربان صاحب اختیار رکاب ظفر انتساب در محاصره چندگاه که تردد نمایان بظهور می آمد و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه دار داده کلید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن بتعین مبلغ میرسانند اکثر چنان می شد که حضرت خلد مکان همان مبلغ را بلا کم و زیاد بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام میفرمودند - اگر چه از بسیاری بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا مرضی مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکل ازان سرزمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضی اسرای آرام طلب که از گرانی غله و اختلاف هوا و نالاش مردم ناآزموده کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بپیر گانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سرزمین رسیده میداند که پنج ماه دمی و ساعتی فرصت چشم و نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشار و لاو گل که تا زانو و سینه آدم و اسب فرو میرفت گذشته و در دکن قرنهای السنه خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقیه تحریر می آورد ازین قیاس باید نمود که هرگاه سه کروه زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظه آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند



آنقدر چپقلش نبود و هنگام برآمدن تمام مردم لشکر می خواستند در پیش قدمی و زود ازان سرزمین نجات یابتن سبقت و رزق اولاً اسم بار بردار در میان نبود و خانه اکثر از صغیر و کبیر و غنی و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونه سقر بلامبالغه توان گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته افغان و خیزان در تمام روز پا و کرده طی کرده وقت شب بر پارچه سنگی اگر میسر می آمد والا در میان لاو کل گذرانده باز روز دیگر بهمان کساله قطع راه پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب تپاچی و کاسبان بازار همین فوق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست گرفته اسباب ضروری بر سر و دوش مزبور و نفر گذاشته دشنام کذایه آمیز از زبان برآورده مرحله پیدما بودند و جمعی که ازان کم ظرف بودند هرزه و فحش و کفر گویدان مافتنند تا بر سر ناله رسیدند که از طغبان آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواری و بار بردار چه رسد - از آنکه بار بردار برای کارخانجات پادشاهی و امرای نامی سوای فیلان و فقیوان میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان ناله حکم فرمودند که چند فیل از فیلخانه سرکار و امرای دیگر بر سر ناله مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هر چند عورات و قبائل مردم لشکر نسبت به سفرهای دیگر بسبب قدغن و تاکید بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناسوس مردم که بر شتر و اسب و گاو سوار بودند از تلف شدن چاربا یا سرو پا برهنه اکثر با زیورهای گران بها تا زانو آب و گل فر رفته تضرع و عجز کنان بغیلدانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روییم

اشرفی بلکه زیر میدانند از بسکه بسیار هجوم می آوردند هر که اجل او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحرفنا میگشت و بر سر ناله عجب حشر و نشر برپا گردید و نام و نشان خوردنی پیدا نبود و هریک را بجزغم عدم عبور وابستھا اصلا جنس خوردنی میسر نمی آمد - جمدة الملك امیر الامرا با خیمه بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هر چند خواستند که جای خشک خیمه زن میسر آید بهم نرسید چون ناچار راوتی که در لا و کل برپا نموده بودند و میخها خوب قائم نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راوتی بالای سر جمدة الملك افتاد که آخر تمام شب فراشان طذابهای خیمه را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی پختن و خوردن دست بهم نداد بدین تصدیع شب بررز آوردند - احوال باقی مردم برین قیاس باید نمود - بسیاری از کارخانجات پادشاهی که چند روز در لا و کل افتاده بود حرکت دادن آن بر فرشان دشوار گردید تا بگذراندن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه دار سخرنلدا مقرر شده رخصت حاصل نموده بود همراه خود بدر - طرفه آنکه همان ناله آدم خوار فیل ربای مردم آزار که دهان را بفروردن آدم و چارپا کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سیری نداشت دو بار عبور نمودن ضرور گردید و چاندار بیشمار غرق بحرفنا گردید و کار بجائی رسید که فیلبنان در طلب حق السعی گذرانند از ناله بجز اشرفی نام روپیه بر زبان آنها جاری نمی گردید - هر که بزور بازو و شنواری و خرچ نمودن زمره از آب گذشت جان بسلامت بدر برده حیات

دوباره یافتن از فضل الهی دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل  
تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله  
ماندند تا مردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هر چند بیخواران  
این زمزمه تهنی دستی بگوش صاحب ثروتان میسرماندند \* بیت \*

تا چند ز مغلسی خود ناله کنیم  
زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کرو کورگشته بدر بدن جان و مال خود را غنیمت  
میدانستند - آری بر عقلای تجربه کار ظاهر است جائی که بجای  
قطرات رحمت حق ابر قهر الهی دریا دریا برای زحمت بندهای  
عاصی در مکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقی  
بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و  
پیدا است که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست باد  
غفلت و خود کامی و غرق دریای معصیتند شاه و گدا را دامن  
کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکان هر یکی را بانواع بلا  
مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائی که جان و مال  
و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بدان فدا رفت از انجا  
بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بیخبران از مکافات روزگار  
نمی گردن القصه دران چند روز بعد رفاه غله که فی روید ( یک ) آثار  
بسعی و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از  
صدقه باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سواحل آب و گل بنظر نمی  
آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلای اسبان سقط شده و  
رخت آدمهای مرده که برای دفع و مرمان بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقی مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم  
آنقدر چارپای و مردم آماجیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن  
کارزندها نیز بجان میرسید \*

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست

بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست و چهار روز که لشکر و کارخانجات  
از آب و لا و گل که حکم دریای خون وریم داشت بکسالت تمام عبور  
می نمودند اما از ناله خونخوار گذشته آن قدر جانیاختند که زیاده از  
یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده  
نمایند - از آنکه قویب بسمه و نیم ماه آفتاب در پرده حجاب ابر و ماهتاب  
در نقاب سحاب بوده دیدار عزیز نموده بود و از وفور رحمت الهی که منجر  
به رحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را  
خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر  
طایر چارم از زیر گوشه چادر جهان نور در حسب خواهش  
مشفقان جلوه گر گشت فریاد شادی و غلغله خوشوقتی آن چنان  
بلند آوازه گردید که حضرت خلد مکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن  
استفسار فرمودند - و در یک ماه و هفده روز چهارده کوره راه از پای  
قلعه سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعه بنی  
شاه درک رسیده مضرب خیام نمودند - اگرچه روز بروز دای طیلان  
از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گدو بر افراشته میشد اما ابر دریا دل  
از قطره پاشی باز نمی آمد باری بازار بیع و شرای حرص و  
احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردی مرده دلان بخوشوقتی حیات

دوباره مبدل گردید و خلقي عظیم که عتب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و لذت لذگان در یوزه کزان می آمدند از ضرر آدم و جانور مودی محفوظ مانده در مقام چهار پنچ روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به بدرگانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از آنجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کروه مسافت از آنجا داشت بگوش مردم اردوی هاسون نورد دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته مبارکباد برگ تازه زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کروه در شانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواری و باربردار که بهزار سعی و خون جگر اززان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید از آنها برداشتند خصوص یک کروه بدریا مانده حالتی بر خلق گذشت که آدم بدشمار مع سرانجام سفر آخرت در مقابر تیار معاها فرو رفته تا روز معان از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان بسلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصله آنها بجا بودند بدین زمزمه تسلی دلباختگان می دادند \*

• بیت •  
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن بر سر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسیب ناهمواری و نشیب و فراز معبر قلب و قلت معبر چند  
 کشتی معدود درهم شکسته کهنه که از مصالح کشتی طوفان حضرت  
 نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کساله  
 بر سر مردم بهیر و خلق درباره آفت رسیده رسید - و از لجاجت  
 ملاحان و صدمات پواج و تعدی ظالمان بی مروت که در عبور همه  
 می خواستند بر همه دیگر سبقت نمایند و هر کشتی حکم یک  
 تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بدنه های خدا چه کشیدند از آنکه  
 اکثر از جان سیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور  
 نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند \*

\* بیت \*

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیئت روز عبور واقع شد - آنچه بوسیله  
 شناری و فرو رفتن کشتی و صدمه امواج و سماجت پواج طعمه  
 آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهر حال  
 بهر صعوبتی که گذشت ببهادر گده رسیده یکماه و چند روز برای  
 تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوری سرانجام  
 تازه پرداختند - همینکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ  
 بقصد تسخیر قلعه کدانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنه  
 مذکور از بهادر گده طرف کدانه رایست ظفر پیکر برافراشته شد -  
 و از اراده این سفر چه کوه کوه غم و الم در دل های رنج کشیده  
 دائم سفر سراپا خطر روی داد - سیزدهم شعبان المعظم پای قلعه

کندانه رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا  
کشن در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن  
دمدمه آسمان پایه پرداختند و کفار از بالای کوه چون بلای ناگهانی  
رسیده دست بردهای نمایان می نمودند و هر روز جمعی کشته و  
و شهید می گردیدند و بهادران تردد نمایان بر روی کار می آوردند  
ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلع مکان  
مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجری مشتمل بر

### تسخیر قلعه کندانه

کوتاهی سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار  
آمدند و صاحب مداران و کار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغی  
قلعه را از قلعه دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی  
به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یک ماه ایام  
برشکال در راه پونا و مقامات حوالی قصبه مذکور که از جمله  
مکانهای آباد کرده سیوای جهنمی گفته می شد و باسیر الامرا  
شایسته خان همانجا حادثه چشم زخم شب خون اندوزن حوالی  
چنانچه بگزارش آمده رسیده بود برای آرام لشکر گذراندند - و آن  
مکان را بنابر آنکه شاه زاده محمد مکی الملت خاف الصدق  
پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن رانی منوهر پوری بود و  
زیاده برده سال تمتع زندگانی عارض نیافته باجل طبعی مرحله پیمایی  
جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ  
صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمکی آباد موسوم گردانیدند - دران  
سال باوجود وفور بارش بر وقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زدگی رسید و برزراعت گندم و دیگر جنس ربيع شبنم  
 تيز که بزبان هندي کهرا خوانند و دهور نیز نامند چنان چند روز  
 متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بهرخی زد و در دو  
 سه صوبه دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و  
 دیگر جنس غله از بسیاری بارش گندیده بهار بوسیده و ضائع گردید  
 و سپاه که امید عشرت آزرانی و توقف چندگاه دران سرزمین داشتند  
 بعسرت گرانی مبدل گردید - وسط رجب المرجب بارانۀ تسخیر  
 قلعه راجگده که ابتدای قلعه قلب و ملجا و مکان آن کافر بانی فساد  
 آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع و کساله  
 آن سفر پرخطر برای خلق همان پارچه کوه بود و تسخیر در سه  
 قلعه دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر  
 افراشتند چهار گروهی پونا کوهی بود سربلک کشیده که نام و نشان  
 جاده دران پیدا نبود سوای مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسب  
 پیاده شده بحسب ضرورت انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع  
 بار متعذر بود تا بازیه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر  
 کشیده از اطفال و عیال دور و مهاجرو مانده بسبب مقام چندگاه بامید  
 آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و  
 بعضی همانجا تاهل اختیار نموده از صدمه کوچ و عبور کوهها فراغ  
 خاطر داشتند بعده که پهای آن کوه که پنداری در شان همان پارچه  
 کوه گفته

\* بیت \*

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان  
 آسمانی بود گویا بر فراز آسمان



رسیدند باوجودیکه قیل ازان بیک ماه چند هزار سنگ تراش و بیلند  
 بسزاوای مردم عمده آزموده کار راه درست نمودن تعیین شده بودند  
 آن قدر کار نساختند که برای گذشتن اراکهای توخانه و کارخانجات  
 دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر پهای کتل رسید  
 بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و  
 اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر پهل و رتبه و شتر و گوسوار  
 بودند برقع پوشیده و چادر بر سر کشیده پیاده گشته و گارها را از رتبه  
 و پهل را نموده ریسمانها بر اراکها بسته بعد بریدن اشجار سراز  
 بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تبهان راه طی  
 می نمودند و بار از شترها و اراکها فرود آورده بر سر آدم گذاشته  
 بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها  
 افتادند و طعمه و حوش و سباع گشتند یلک و نیم کروه مسافت  
 راه که بجزریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود  
 آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول  
 فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت  
 از ملاحظه صد سئ تیغه قلعه اش شکم دریده و گار زیر زمین از گرانی  
 بار آن بغریب آمده و از بسیاری صا و انواع سباع مردم آزار که در  
 دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بغریب آمد -  
 اگرچه از وسعت دوره که درازده کروه جریبی به پیمایش آمده  
 بود محاصره واقعی متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند  
 رسید اما تر بیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر  
 بهادران قلعه کشا بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچه سلامت

مأمور گردیدند و دلاوران تجر به کار برانجام قلعه گیري کمر همت  
 بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان رفعت و  
 مورچالها تا پاي حصار محصوران رساندند - چون دو کوه دیگر بقاعه  
 راجکده پیوسته بودند که سیوای جهنمی بران عمارت های عالی ساخته  
 مصالح جنگ نیز در آنجا موجود نموده در استحکام برج و باره آن  
 برای چنین روز ها می کوشید محصوران هر سه کوه در زدن گولت توپ و  
 تفنگ و انداختن سنگ های سنگین و در کوهین بودن برای بردن  
 غله بالایی قلعه کمی نمودند - بتکریر تفصیل تعداد ایام محاصره  
 قلم را رنجبه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصره دوماه  
 و چند روز بسیعی بهادران کوه کن و ضرب توپ های قلعه شکن پانزدهم  
شوال المکرم نشانها بالای اول دروازه قلعه مع پروران قلعه کشا  
 یو آمدند و جمعی از مقاهیر وقت فرار گرفتار پنجه اجل گردیده  
 طعمه تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هر طرف که راه یابند جان  
 سلامت بدر بردند اما هاماجی نام که نگهبان آن قلعه گفته میشد  
 با دو سرمایه فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو اзде روز دیگر  
 دست و پاي لاصمل زده آخر بالتماس امان جان روح الله خان را  
 میانچی ساخته بدین شرط مأمون گردیدند که قلعه دار خود بر سردروازه  
 آسده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالی نماید - بعد  
 داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در  
 پرده داری شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه بر آورده  
 بدر بردند و سحر که نیر اعظم سر از در پنجه مشرق بر آورد و فرار  
 قلعه دار بعرض رسید شاد پناه فتح بلند آوازه گردید و بند های پادشاهی

داخل قلعه شده باقی کفار را بطریق اخراج بان با سرو پا برهنه  
 برآوردند (وحید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوی دیرینه او بود  
 بلند آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدی دوصد سوار اضافه  
 مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی و هزار و نه  
 صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطای سربیس مرصع گران بها  
 خورسند ساختند) و قلعه را مسمی به بنی شاه گده نمودند - چون  
 در لشکر گرانی و کمپانی غله بمرتبه شده بود که گندم و نخود و کاه  
 روپیه را دو آثار و گاه گران تر ازین بهم می رسید و سیدی یاقوت خان  
 فوجدار دندا راجپوری که بند و بست تمام کوکن نظام الملکی بدو  
 تسلط داشت از انجا بفاصله سی و پنج کروزه بود بنام او حکم صادر  
 شد که بقدر مقدور سرانجام رسد غله نموده مع مصالح قلعه گیری  
 خود را بحضور رساند - اگرچه سیدی یاقوت خان که ذکر او مکرر  
 بزبان قلم جاری گشته در همه باب سراز اطاعت و حکم پادشاهی  
 قوی پیچید و در نسق و تنبیه کفار اطراف تعلقه خود و اجرایی راه  
 دیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداري دریا  
 یعنی جہازات و کشتیهایی خود و وکلان نیز تعلق باو داشت  
 بموتبه می گرشید که هرکه دران ضاع و مکان پرفتنه رسیده میداند  
 که در فدویت و جانفشانی و مغلوب و مذکوب داشتن غنیم  
 مرهتہ خشکی و دریا کاری که ازو بر می آمد کار دیگر بندهای  
 پادشاهی نبود اما از آنکه سیدی خیربت خان زبیق او بود بعد تسخیر  
 راهیری علی الرغم مدعی بموجب حکم چنانچه بدکر در آمده  
 بلا توقف خود را بحضور (مع النور) رساند و بعد ملاحظه وضع دبدبه

دربار و مشاهدۀ شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش  
 حرصی بی آبرویی و غفلت کشیدن مقابل زیست و قرب امرای  
 فاسد از حضور نیافت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتدبیر و  
 سیدی سید یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جدال  
 وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب  
 حضور فرمودند خود را نابل حصول سعادت شرف ملازمت فدا نموده  
 از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور  
 نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند  
 لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلعه گیری  
 بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که در صورت برآمدن  
 غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال ماندن بند و بست این  
 ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و در همان ایام خبر  
 فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند داشت  
 سیدی عنبر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدر  
 بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و  
 جاسه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که  
 ثعلقه این سرزمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار  
 که ابتدا تجریز خدمت آنجا بنام دیگری از بندهای رکاب بمیان  
 آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان  
 و تردیت یافتهای سیدی یاقوت خان بند و بست آن کوهستان و  
 قلعه داری راهبری اجرای راه کعبه الله در دریا بحال نخواهد ماند  
 پادشاه نیز بغرور و تقاضای مصلحت را رسیده سیدی عنبر نام را که سابق

بمنصب جز سرفرازی داشت بعطای اضافه نمایان و خطاب یاقوت خان مفتخر ساختند (چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از روزی که بهای اعتراض پادشاه آمده بود باز باوجود بحال نمودن که بی منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند درین ایام خبر واقعه ناگزیر او بعرض رسید معینا که فرزند صلبی سوای یک دختر نداشت بسیاری از اموال بورته او بخشیدند باقی بضبط سرکار در آوردند \*

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که از دو زن و دو فرزند خرد سال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال زن بیوه با طفلهای شیر خواره که مانده دست تعدی مرده از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج عدو مال چندان کار نیست اما از آنکه گفته اند \* مصرع \*

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا اراده خدا نباشد در مکافات شامت افعال یزد های عاصی قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر. تارا بائی نام زن کلان رام راجا پسر سه ساله بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل فاسد اران و آبادی معمور های خود و سعی در خرابی ملک پادشاهی بدست خود گرفت و چنان بزد و بست تعیین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبه دکن تا سرحد سرزمین و مذکور و صوبه مالوا و جذب قلوب منصوبان خود پرداخت که در مقابل آن همه تروتن و منصوبه و لشکر کشی و قلعه گیری عالمگیر پادشاه تا بقای سلطنت مانده سرکشی کفار روز بروز زیاد گردید و هر چند

خلد مکان که بضرب شمشیر و خرج کلی خزانۀ اندوختۀ حضرت صاحب قران ثانی و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک مغصوبۀ آنها داخل گردیده قلعه‌های سربفلک کشیده را بتصرف درآورده سرهتۀ رابی خان و مان ساخت آنها زیاده شوخی نموده بافوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهی درآمده بتاخت و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دور دست واقع شده بود منصوبان تارا بائی بهر مکانیکه میرسیدند لنگر اقامت انداخته به بندوبست کمایش دار پرداخته با زن و نرزن و خیمه و نایل بخاطر جمعی سال و ماه بسر میبردند و شوخی زیاد از حد می نمودند و همه پرگنات میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهی صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند \*

صیغۀ صوبه دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هرجا قائلۀ سنگین بشنود با مفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوته تعیین نماید و هرجا که کمایش دار از سختی زمیندار و فوجدار زر چوته وصول نتواند نمود صوبه دار بمرد او خود را رسانده بمحاصرت و خرابی آن معموره پردازد - و راهدار آن بدراهمان پیشۀ او آنکه بیوپاری متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد فی ارايه و گار وجه مقرری که سه چهار برابر راهداری فوجداران ظالم پیشۀ پادشاهی باشد گرفته شریک غالب جاگیردار و فوجدار گشته راه جاری نماید - در هر صوبه یکدو گداهی ساخته ملجای خود قرار داده از اطراف تاخت می آوردند و

مقدمان صاحب سر انجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه داران  
 کفار گندهیا بنا نهاده بحمايت و اعانت مرهقه با حکام پادشاهي  
 در ادای محصول بدار و مدار سي ساختند و تا سرحد احمدآباد و  
 برگذات صوبه مالوا تاخذه بخاک برابر می نمودند اگرچه آنچه  
 خرابیها که در صوبه جات دکن احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و  
 قایلهای کلان تا نزدیک ده دوازده گروهی اردی معلی بلکه تا  
 گنج پادشاهي تاخمت و تاراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروهات  
 قلم را رنجه داشتن رنج الحاصل کشیدن است اما بذکر خوانج شوخی  
 که دران ایام قلعه گیری که آخر هیچ فائده برای دفع فساد مرهقه  
 نداد مابین سرحد بندر سورت و احمدآباد کنار معبر بابا پیاری و آب  
 نرید ازان کفار رو داده می پردازد - بعد واقعه شجاعت خان که صوبه  
 احمد آباد بنام پادشاه زاده محمد اعظم شاه مقرر فرمودند قبل از آنکه  
 پادشاه زاده آنجا برسد یا نائب مستقل تعیین نماید سزک نیابت  
 بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان احمد آباد فرستاده بود درین  
 ضمن فوج غنیم لیتم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح  
 بندر سورت آواره گشته بعد خرابی بسیار که به چند پرگنه رساندند  
 بقصد عبور از آب نریدا که مابین سرحد احمد آباد و بندر سورت  
 واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبه احمدآباد  
 باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسر درایی محمد بیگ  
 خان و نظر علی خان پسر خوانده شجاعت خان و التفات خان  
 فوجدار تهنیسر و کوره و دیگر فوجداران نامی احمد آباد که  
 قریب ده دوازده مردار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگی آن سرزمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و دفع شر آن گروه بدستال از آب نرندا عبور نموده گذار آب خیمه زدند - صبح آن فوج مرهته نیز بفاصله هفت هشت گروه رسیده فروز آمد از انجمله دوسه هزار سوار خوش اسب قزاق پدشاه از یک طرف نمودار گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابله آنها پرداختند بعد از خوردی که بهمان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج پادشاهی دوسه گروه تعاقب نموده چند صادیان و بهاله و چپتری بدست آورده نثار فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه بخوشدای و خاطر جمعی آنکه فوج غنیم را هزیمت داده ایم کمرها را نمودند و زین از پشت اسبان فروز آوردند و بعضی بخواب رفتند و جمعی بشغل بختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت هزار سوار جنگی انتخابی کفار که در اطراف آب کنها و مغاک کنار دریا پنهان شده جاسوسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهی ریختند و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد نکشیده ندیده بودند عقل و هوش باخته فرصت اسب زین نمودن و کمر بستن نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکندها اطراف را فرو گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد از آنکه از یک طرف دریا که در اوقات از رسیدن موج دریای شور پایاب نایاب گردید و از طرف دیگر فوج بلا موج بر سر رسید آدم بسیار کشته و زخمی گردیدند و جمعی کثیر خود را بآب غرق بحر فنا گشتند و نظر علی خان و خواجه عبد الحمید خان بآید و سه سردار دیگر دست



و پایی لاجعل زده دستگیر شدند و التقات خان که خود را از یک بهادران میگرفت بر اسب چار جامه خود را باب زده خواست جان بدر برد چون بسیار تشدد آب بود و غنیم تمام فوج پادشاه بمیان آوردند و دهها جادو از زبانی همه سرداران صاحب اختیار بنای قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوکران عمده رانی مشتمل بر طلب حضور صادر گردد بعده که نزدیک اردوی معلی بر سجد راجه را ساهو - در خدمت پادشاه زاده محمد کام بخش داده چهار پنجه کروهی لشکر بفرستند که سرداران مرهته ابتدا با راجه ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز ملازمت پادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان بنام نا سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بینی و رویه بازی آن طائفه بدسگال دسواس بخاطر رسید که اگر آن طائفه بدعاقبت با چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزییر راجه ساهو را با پادشاه زاده همراه گرفته رو بجبال دشوار گذار گذارند چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

سلطان حسین را طالب حضور نموده وکیل رانی را جواب دادند و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهته بسیار فراهم آمده سر راه گرفته بودند بآنها محاربه عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم کفار از اقبال پادشاهی بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ کزان درین ایام که برای محاصره قلعه تورنا خبر کوچ در میان بود

بمقتور رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا نموده پای قلعه رفته مورچال خود قائم نماید \*

ذکر سوانح سال چهل و هشت از جالوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و پانزده هجری

بعد تسخیر قلعه بلخی شاه گده چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعه تورنا که چهار گروهی راجگده واقع است رایست ظفر آیت برافراشتند - در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خود را بر فیلان و مزدوران و فقیران بلغور خانه بمنزل می رسانیدند - بکوچ یک دو گروه پهای قلعه تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روی اعتراض لطف آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد باز فرمودند که بی آنکه ملازمت نماید پای قلعه تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیره الیه وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرض ظهور آوردند - و در محاصره چند روز از زبانی هر کارها بعرض رسید که سلطان حسین از جانی که مورچال قائم کرده بود باوجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازی رو برو و ضائع شدن چند نفر بدست درع مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال از آواره گشته بودند دستگیر گردانید از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خود تقسیم نماید و بحضور طلبیده ملازمت و تسلیم اضافی دوصدی بیست صدی فرمودند و در ایام کم تردد زیاد که از بهادران کارطلب و مبارزان قلعه گیر عالمگیر بادشاه کشور ستان در محاصره و تسخیر این قلعه آسمان رنعت بعرضه ظهور آمده عنان کمیت خامه تیز رفتار را از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام فتح انجام معظوف می سازد - که خلاف قلعه های دیگر بی آنکه بقلعه دار پیغام و پیام و دعوت تهدید انگیز و رسل و رسائل التیام آمیز بیمان آید شب پانزدهم شهر ذی القعدة که غره فروردی و روز نوروز عالم امروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد و نه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصره عمده شریک تردد محاصره گفته میشد باتفاق جماعه ماوا که در فن قلعه گیری شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاری زمینهای آسمان پایه و کمندهای دراز تر از طول اصل اول شب که هنوز روشنی ماه پرتو افروز نگشته بود و از درد توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلالت باحاطه حصار خاطر و وهم خون راه نمیدادند دو بهادر کوه نور شیر نبرد با حر بهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهی که قابو داشتند بر فراز کوه برآمده بشاره و علامت مقرری که میان هم دارند دیگران را طلبیدند و قریب بیست و پنج نفر مسلح بچستی و چابکی با یک نفر فواز خود را پیهم رساندند و از عقب آن جماعه

سرباز امان الله خان مع عطاء الله خان برادر و چند همدم جانبدار دیگر که همقدم هر دو بهادر گشتند بمدد همدیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناگاه برسر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پاساخنند و حمله بهادرانه آوردند - درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمدد زینه و زبسمان و دستگیری ماویلیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لا حاصل میدنند کارزار مردانه نموده اکثری را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعی در گوشه و کنار خزیدند و از بالا صدای نفیر اشاره فتح و از پائین نقاره شاد یانه بنوازش درآمد - و بعضی که از هر طرف راه یافتند با سرو پای برهنه جان بدر بردند و بسیاری محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمدند مامون گردیدند و قلعه بفتح الغیب موسوم گردید - و آنچه بر السنته خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جمله قلعههای آن ضلع قلعه که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازی بتسخیر درآمده همین قلعه فتح الغیب است - امان الله خان که هزاری پانصد سوار بود باضانه پانصدی در صد سوار سرافرازی یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عنایات سربلندی یافتند و حمید الدین خان بهادر را خلعت درشاله پوشاک خاص مع سربلیج و فتح پیچ مرحمت فرمودند - چون ایام بارش

رسیدن بقصد چهارنی حکم پیشخانه بردن طرف قلعه چنبر که در  
تصرف مردم پادشاهی و ملک نوآباد نواح گلشن آبک بودند نمودند و آخر  
ماه ذی القعدة بموضع کهنیر متصل دروای گنگ رسیده شرف فزونی  
فرمودند - روح الله خان ثانی بازار سنگ منانه درین ایام ازین  
تذکنا سرای بی بقا بدارالبقا شتافت \*

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان  
هندی ترجمه معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات دھیر که  
نچس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرری گفته میشود  
و در ایام شورش حیدر آباد برای کمک ابو الحسن فوج خود  
فرستاده بود و پادشاه خانزاده خان بهر روح الله خان را برای  
تسخیر قلعه سکر و مکانهای قلب و ملجای آن کافر تعیین  
نموده بودند و او از صدمات انواع بحرا صواج امان خواسته بحضور  
آمده در همان زردی بمقر اصلی شتافت - پرداخته - باز در ایامی  
که روح الله خان کلان در سنه می و دو بتسخیر رائچور  
مأمور گردید پریا نایک نام برادرزاده پیم نایک را که هنگام  
نزول رایات ظفر آیات قبل از مهم رائچاپور در احمد نگر باردوی  
معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بقاضای وقت که  
دبدبه عالمگیری مشاهده نموده و بمنصب سرائزای یافت  
مصالح کار مهم رائچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن  
رائچور آن محیل نابکار شریک تردد گشته حسن خدمت  
خویش بانیات رسانده بعد فتح رائچور ظاهر ساخت که اگر اجازت  
یابد واکنکیرا که مسکن آبا و اجداد آن بد اصل بود رفته وروسامان

درست کرده باز هر جا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردد  
و بعد حصول بخصت آن کافر بد نزدیک بواکنگیرد که دیهی بود  
آباد از توابع سکر بر فراز کوه بر قنداز بسیار که مراد از کالی  
پیداهای سیاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت  
دارند در اینجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصرف پدم  
نایک آن سگ نابکار بحیله روزیاه بازی مقر و جای مازدن عیال  
و فرزندان خود قرار داده بود رفقه لنگر اقامت انداخت و باز اراده  
یاز گشت نموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطه سابق  
احداث نموده و گرد آوری مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته  
بمدد روزگار سفله فواوز و زمانه کمینه برور قریب چهارده پانزده  
هزار پیاپی آنجا که در قدر اندازی و جلالت شهرت تمام دارند  
فراهم آورده آن پشته کوه را طلسم سد سنگذر ساخت و باز دیک  
فرصت چهار پنجم هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج  
معمورهای مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه  
فوج بر او تعین می شد بزور جمعیتی که با او فراهم گشته بودند  
و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقه  
ساخت و ساز دربار واقف و دایر شده آمده بود در فرستادن خریطهای  
هون و جواهر و اقسام جنس رخنه گفتگورا میداد و می ساخت  
و در عرضه داشت بعدرهای غدر آمیز خود را در جرکه زمینداران  
مال گذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزونی  
عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد و کلان  
میکوشید تا آنکه آن مکان بقلمه واکندید و مشهور گشت و با غنیمت

مقورری دکن همداستان گردید و چکنا ( ۲۲ ) پسر پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رسیده به منصب سرفرازی یافته سند زمینداری آن ولایت بطریق ارث حاصل کرده با فوج بر سر او رفت داخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعده که پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای تنبیه و گوشمال آن بدسگال تعیین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقه او را تاخت نمودند قابوی وقت را کار فرموده ملازمت بادشاه زاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطایف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بدام پادشاه و دو لک روپیه نقد که بمرکار پادشاه زاده سوای مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آنت پنجه غضب سلطانی رهائی یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریق مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آتش فساد برافروخت بعد از آنکه فیروز جنگ را با لشکر گران برای استیصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رسیده عرصه بر او تنگ آورد همان روباه بازی سابق را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و افسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آنت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ایام نزول ریایات بقصد تسخیر قلعات طرب پونا و چهارلی سمت جنیر که هفت و نیم ماه درانجا توقف واقع شد و درین ضمن دو سه قلعه غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور سعی بهاران

کوه نپین بتسخیر درآمد روز بروز خبر تهر و فساد آن بدندان بعرض  
می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه  
طرف واکنگیرا بر آوردند \*

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلدسکان مطابق

سنه هزار و صد و شانزده هجری

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف  
واکنگیرا برانراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که  
بصوبه داری بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و پرگذاشت نواح  
و اکنگیرا تعاقب بجاگیر او داشت و دست او بسبب مفسدی پریا  
بدو نمیدید طاب حضور فرمودند و بخشی الملک ذوالفقار خان  
بهادر نصرت جنگ که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود بنام او  
نیز حکم صادر شد که خود را بواکنگیرا رساند بهمین دستور بنام اکثر  
فوجداران عمده صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند  
و اواخر شوال حوالی قلعه مذکور شرف نزول واقع شد - در همان  
زودی قلیچ خان خود را مطابق حکم رساند و برفاقت تربیت خان  
و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانه جهان آشوب  
مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوری مصالح قلعه گیری  
گشتند و خود عالمگیر غازی بتفاوت یک گروه مضرب خیام حکم  
نموده بهادران کار طلب را سرگرم کردند جانفشانی و کافر کشی ساختند  
و آن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقه  
خویش پرداخته برای طلب کومک از نزد تارا بانی و دیگر  
سرداران مهتبه رسل و رسائل بمیان آوردن باستظهار چند هزار



سوار که از همه قوم مخصوص مسلمانین حتی جمعی از بد نام کن  
سادات فراهم آورده بودند رجوش و خروش پیدا و سیاه روی بی شمار  
و توپخانه آتشبار بشوخی تمام برآمده بمقابلۀ غازیان ظفر انجام  
اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان  
شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند  
محاربات عظیم بمیان می آمد و از هر دو طرف جمع  
کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزی وقت  
طلوع نیر اعظم محمد امین خان و نریت خان و چین قلیچ  
خان بهادر و عزیز خان روهیلہ و اخلاص خان میانه که فرصت  
قاپو جویان بطریق طلایہ اطراف سیر می نمودند برپشته که بلال  
قیکری شهرت داشت و پاره سر کوب حصار آن معموره بود جلوریز  
رسیده جمعی از برقدازان را که نگاهبان آن مکان بودند بضرب  
شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال  
قائم نمودن تردد (ستمانه) بظہر آوردند - و درین ضمن شوره بختار تیرہ  
درون از اندرون و بیرون حصار برآمده از هر طرف چون سیل بلا از  
بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهی فرو گرفتند  
و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاحین و گولهای توپ و تفنگ  
غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکہ بعد رسیدن  
خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیر الامرا اسد خان  
و دیگر بندگان راجہ جو سامور بکمک نمودن فرمودند هر کدام خود را  
با فوج کم و زیاد کہ توانستند عجلہ رساندند - و چین قلیچ خان بهادر  
و دیگر بهادران آنچه شرط تردد بهادری بود بظہر آوردند اما نادر

کارندامند و از بسکه تگرگ گولۀ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار  
 بدرجۀ شهادت رسیدند و از ضرب گولۀ و صدمۀ بان هر دو پای اسب  
 محمد امین خان و یک دست اسب چپین قلایچ خان از کار رفت و  
 هر دو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا  
 بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسب  
 و آدم که بالای هم می افتادند اسبان کوتل هر دو سردار نتوانستند  
 رسانند چند قدم پیاده تردد نموده خود را از ان صدمات موج بلا  
 بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق سنان  
 رسید دو اسب کوتل خاصه برای هر دو سردار فوج نامدار فرستادند -  
 و چون اثر هول دل قلایچ خان داشت و مقرر است که در چنین  
 اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامۀ عذیر چهل توله وزن همراه  
 امیرخان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی  
 دادند و روز دوم و سوم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی  
 از دلاوران جانباز بحملۀ بهادرانه بر فراز پشتۀ دیگر که محاذی بازار  
 آباد گردۀ آن کافر که بزبان هندی پینته گویند و پورۀ آباد گردۀ جماعه  
 قهیزان که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده  
 بتدریج بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت  
 جمعی از مفسدان که بر پشتۀ لال تیکری منتظر بودند برای مقابله  
 حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز  
 گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشتۀ لال تیکری رسانده  
 استقامت ورزید - در همین حال سلطان حسین عرف میرملنگ با جمعی  
 از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقر خان پسر روح الله خان خود را بر پشت  
دیگر رسانده جا را نگاه داشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال  
گوله و اقسام آتشبازی و سنگ دست و فلاخن میدارید و نزدیک  
بود که کاری ساخته شود و تودن بهادران جانباز بجائی رسد و آثار  
فتح و تسخیر قلعه بزبانها جاری گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن  
فوج سنگین مرهت بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت  
- و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو را مع دوسه ناسردار نامی  
دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکتیرا بودند باهشت  
نه هزار سوار و پیاده زیاده از شمار از دور نمودار شدند - از آنکه آمدن  
دهنا جادو که از مدت کمتر بتناخت و تاراج ملک و مقابله فوج  
پادشاهی می پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال  
و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تراز قلعههای مفتوح  
گشته دیگر دانسته نگاه داشته بودند برآزند و هم منت و احسان  
کمک بران کافر بگذارند خود را رساند از یکطرف فوج سنگین آنها  
مقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده بغلبه تمام نمودند - درین حال  
که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تکرر و ژاله بلا می رسید  
سرداران پادشاهی را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند  
و از طرف دیگر دوسه هزار سوار یکم تاز رسیده قبائل خود را بر  
مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاتت پیداهای قلعه که بر آمده  
بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعد از ناسرداران وانی بآن تیره روزگار  
پیغام نصائح آمیز دادند که هر چند ما و تو بر فاقه و اعانت همدیگر  
مقابل افواج کمر افروخته پادشاهی دست و پا زیم محالست که جانبر

گردیدیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثی خود بعجز  
و فرمان برداری نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور باد  
نخوت گفته آنها را بگوش نموده مبلغی نقد و جنس ماکولات و مشروبات  
بطریق ضیافت نزد آنها فرستاد و هر روز برای ناسروران خرج مقرری  
قرار داد تا انقضای ایام محاصره برساند و بمساجت تمام تکلیف  
رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرانجام مرهته گرفتن زر مفت را  
غذیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخی  
آغاز می نمودند جمعی کشته و زخمی میگردیدند و روز بروز بر فوج  
مرهته می افزود و بسیاری از بندهای پادشاهی نیز بکار می آمدند  
و بدرجه شهادت میرسیدند و تزلزل تمام در لشکر افتاد آخر کار  
رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه روباه بازی و مکاری تمهید  
و منصوبه تازه بخاطر آورده ابتداء عبد الغنی نام کشمیری که بوسیله  
دست فروشی و داک و سکه مایه تجارت بهم رسانده با همه قوم سودا  
و معامله نموده طرح اختلاط و گرمی آمد و رفت بهم رسانده و از فوج  
پادشاهی اندرون حصار آن تبعه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود  
همدستان شده بدست او پارچه کاغذی مشتمل بر التماس  
مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغنی آن التماس را  
نزد هدایت کیش واقع نگار کل که سر رشته تمام مقدمات ملکی  
و مالی قلمرو هندوستان نزد او می باشد آورده حاضر ساخت که  
در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل  
بر سرم رسیده سرا گرفته بودند و آن بیدار بد گهر بعد استفسار احوال  
لشکر ظفر اثر این بارچه کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیر خواه خالق

بادشاهید فرستاده هدایت کیش کاغذ مرسوله آن بدگیش را بخد مت  
 بادشاه برده بعرض رساند بعد کامل بسیار نظر بر تقاضای وقت  
 و غلبه کفار بد کردار حکم فرمودند که مطالب خود را بواسطه  
 بادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصه  
 التماس آن مکار بد کردار آنکه سوم سنکر نام برادر آن بد نام از قلعه  
 برآمده ملازمت نماید و عطای خلعت و اسب و جواهر و منصب  
 سرافرازی یافته بطریق یرغمال در گلال بار باشد بعده از روی  
 درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوانی را که دران ایام  
 بی منصب و منزوی بود و کشمیری مذکور مبلغ از که سودای  
 نقد و جنس مدام بار می نمود طلب داشته قلعه دار و انگیرا  
 بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعده یک هفته قلعه دار با چند  
 نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد  
 نمایند - اختصار کلام آنکه بموجب التماس او سوم سنکر برادر آن  
 بداصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و عطای خلعت  
 و اسب و جواهر و منصب سرافرازی یافته آداب تسلیمات  
 عنایات پادشاهی و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح  
 تمام وعده و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون  
 حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه  
 فردا ساعت ملاقات پریا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار  
 ملازمت نماید گذرانند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صدای  
 شبانها بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات  
 تهنیت بتقدیم رساندند و هدایت کیش برین حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازی یافت و بعد از الغنی کشمیری  
در دلائی تقدیم این خدمت منصب سه صدی مرحمت فرمودند  
و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکاره و عورات  
و پیرزلهای چند که عدم وجود آنها مساوی بود شروع نمودند  
تا سه پهر خبر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز  
بعد از حرارت و عارضه تب بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن  
پیغام بمرسام منجر گردیدن تب و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر  
آن شهرت دادند که پریا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه  
بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از  
قلعه بزیر انداخت یا از اثر هوا خود را بشکر مرده  
رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاری و بیقراری از راه مکر و  
عیاری بلند ساخته پادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد  
خاطر جمع می از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالی می نمایم  
امیدوارم که سوم سنکر پسر خرد مرا بجای برادر خلعت زمینداری  
مرحمت نموده نزد مکتشم خان بفرستند که بعضی جا خزانه  
باطلاع او مدفون است بقلعه دار نشان دهد و با باقی مال و عیال از  
قلعه برائیم پادشاه غافل از مکر و منصوبه آن مکار سوم سنکر را نیز بقلعه  
نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن مگ نابکار و عیار پرکار  
دنازه ثانی بخیله و وعده امروز و فردا دفع الوقت نموده در آمد  
و وقت بر روی مردم پادشاهی بسته مکتشم خان را بدستور  
محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشان داد تا آنکه منصوبه و غدر  
و لژیر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باوفا از راه حوصله و بردباری و تقاضای وقت و مصلحت بزرگی  
 بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق را نموده با آنها سالک  
 مرعی داشتند - درین آوان چون خبر نزدیک رسیدن ذوالفقار خان  
 بهادر نصرت جنگ و داوگ خان و غیره چند سردار صاحب فوج  
 رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنگام آنها صادر گردید و باوجود  
 باز آغاز شوخی نمودن آن طائفه ضال بدسگال پای قلعه استقامت  
 ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم  
 کم حوصله بدنامی تام منجر گردید و خیمه بخیمه دست افسوس  
 برهم ساییده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهی  
 تقاضای روزگار سفله پرور درن نواز که چنین نجس ترین قوم مردار  
 خوارچنان پادشاه سرپا تدبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بفریبد - و شوخی  
 مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهم رسانده  
 بود روز بروز زیاد میگردد تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر  
 نصرت جنگ و داو خان پنی صاحب مدار تسخیر چنچی و  
 جمشید خان بیجا پوری و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف  
 خان قلعه دار قمرنگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپت  
 بقدرله و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیری  
 از عقب می آمدند انتشار یافت و پادشاه بنصرت جنگ شقه بخدا  
 مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاری ده بی گذار  
 زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعی دیگر از پریا  
 رسیده هر سوار می ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایت  
 طرفین بمیان آید نظر برینکه عرصه بر دیگر دلارزان تنگ بود

مفسدان زیاده از حد شوخی می نمودند گرد راه نکل نداده از راه  
 نا رسیده ابتدای طم بهیشتی که محمد امین خان و سلطان حسن  
 سور چال بسته میدان در محاصره بودند و چند فاقه بر آنها  
 گذشته بود تا سخت آورد و دیگر پر دلان کوه نور شیر نبرد پیدم رسیده از  
 هر طرف بران بدسرشتان نکو هیده خصال حمله آرد گردیدند - درین  
 ضمن هر کاره از اثر گردی که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که  
 فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت در طرح  
 دادن یورش مقابله دانسته هر عنان طرف اثر گرد گردانید باز  
 معلوم شد که غبار فوج طلایه پادشاهی است درین فرصت  
 کفار زور آوردند و رستخیز غریب زد و خورد عجیب بمیان آمد  
 و از چهار طرف انواع دریا موج بتلاطم درآمد و از هر یک بندهای  
 کار طلب شرط جانفشانی بعمره ظهور رسید خصوص حمید الدین  
 خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای  
 جلالت پدشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان بر روی کار  
 آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکه کارزار گرم بود تا آنکه جمشید  
 خان باجمعی از راجپوتان روشناس بهمراه راودلپت و چندی دیگر  
 منجهت خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان  
 و محمد امین خان و بعضی دیگر پر دلان حکم شد که بطریق  
 طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن  
 قیره بخنان آزاره باشند نشان یابند به تنبیه رسانند و نگذارند که  
 فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار  
 خان چند بارلی و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم



شوم بران بود بتصرف خود آوردن و تنگی آب فوج ظفر موج بران  
شور بختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کنگر و چوبهای همارت  
و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا به پدیده دیوار قلعه رسیدند  
و سرداران دیگر نیز بضرب شمشیر و زور بازو سعی بهادرانه نموده  
مورچال خود زیر حصار رساندند - روزی که یورش کوه نبردان قرار  
یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و  
آزادی شهادت که وقت تردد محاصره همه قلعبات این تمنای در  
دل آن پادشاه غازی مملک بود شریک تردد قلعه گشایان  
گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند  
و از یک طرف قوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب  
دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و یکم تاز خان و جمعی دیگر  
از یکم بهادران رزم جو به پشت گرمی همدیگر حملهای صف ربا  
نمودند کافران بمرتبه از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری  
از بهادران جانباز و مبارزان جلالت پدیده سینها سپر ساخته و سپرهای  
توکل پیش رو گرفته پیاده شده مقابل حمله مخالفان شعله وارو  
آوردند و زد و خورد غریب درمیان آمد و رستخیز عجیب  
برپا گردید و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند \*

\* بیت \*

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت

جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و قفار مغلوب گشتند و در دوسه حمله ابتداء پشتهای که

بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا از آن تپه

زیاده ریزش آلات جانستان بلا افروز بود بدست آمد و آن  
بدکیشان کوته اندیش رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پیشه  
زیاده از یک گروه پیداده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را  
بدارالبوار فرستاده و زخمی نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه غلم  
ثبات و نشان فتح برافراشتند - و مخدولان دلباخته و سه هزار  
بند و قچی را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین  
سوراه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه وارزن و فرزند و زبوی  
که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر  
جاها را بدست خود آتش زده از دروازه دیگر و راههای مختلف  
که برای گریز چنین روز می گذارند برآمده پیهم خود را بفوج  
مهره رسانند و با اتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن  
شعله آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرر بار بفرار آن  
بدکیشان سوخته اختر مطلع شده اکثر دلاوران مع داود خان و منصور خان  
باجمعی که پیش قدم بودند خود را بقلعه رسانند و اثری از آن  
جماعه نیافتند مگر چندی دست و پا باخته زخمی که پای گریز  
نداشتند و محشم خان بیچاره که اگر لمحه مردم پادشاهی بغریاب  
او نمی رسیدند سوخته آتش بیداد آن گروه می گردید در آنجا  
یافتند - چهاردهم محرم الحرام قاعه بتصرف پادشاهی درآمد و  
هدای شادینانه فتح بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران  
بخدمت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافه هزار سوار  
و شمشیر مرصع و اسب با ساز طلا و نیل با براق نقره مفتخر ساختند  
همچنان داود خان و بهادر خان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهای اخلاص کیش که دران مهم شرط جانفشانی بتقدیم رسانده بودند هر کدام بعطای اضافی و خلعت و قیل و اسب و جواهر سربلندی حاصل نمودند - حاجی سیف الله خان میرترک که زخم گولی بدست او رسیده بود صد اشرفی انعام زخم بها باو مرحمت نمودند - و بررایتی چنین قلیچ خان و محمد امین خان که ابتداء مصدر تردد نمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعیین گشتی برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طلایه نیز ترددات از آنها نظهور آمده بود بعد رسیدن بحضور چنین قلیچ خان را اضافی هزاری بر چهار هزاری مع شمشیر میثا عطا فرمودند و اضافی پانصدی مع شمشیر مرصع بمحمد امین خان مرحمت کردند و قلعه و اکنکیرا را برحمن بخش موسوم ساخته بنای مسجد در اینجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استقامت زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده برای بسر بردن ایام برشکال و آرام سپاه طرف قصبه دیوگانون که کنار کشا بتفاوت مسافت سه چهار کوه جریبی واقع است چهارونی مقرر گردید - و جا بجا حکام فهمیده کار برای ضبط و بندوبست مالی و ملکی تعیین نمودند - و ذوالفقار خان را برای تنبیه و تادیب بعضی زمینداران سرکش مفسد پیشه آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلی از ملک نو مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - درینولا خبر رسید که قلعه بخشنده بخش عرف کلدانا از بخشوری قلعه دار و حمله بردازی غنیم بتصرف مرهغه رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را مع تربیت خان برای تسخیر و محاصره آن مرخص فرمودند \*

درین آوان عارضه بدنی بیادشاه رو داد و در تمام اعضا اثر  
درد مفصل بشدت و وجع عجیب بهم رسید و باعث اختلال احوال  
عالمی گردید هرچند هر روز خود داری نموده در نشستن و  
دیوان نمودن خود را مشغول داشته باعث تعلی خلق الله میگرددند  
آخر انحراف مزاج بامتداد کشید و از غش نمودن و بیخود گشتن  
یک دو دفعه خبرهای ناخوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه  
طلبان گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو  
گذشت اما آخر فضل الهی شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه  
دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران دارالحرب که همه  
ملک غنیم بود و سوخته بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا  
واقعه ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پراثر  
شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع  
بچوب چینی خوردن نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ  
تصدق برمی آوردند بعد از فراغ این دوی مبارک و حصول  
صحت حکیم را باشرفی وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب  
بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده  
متوجه بهادر گده عرف بیدرگانون شدند - چنین قلیچ خان را بتعلقه  
صوبه داری از مرخص فرمودند و بکوی و مقام که بتحریر واقعات  
مابین راه قلم را رنجه نمی دارد به تعب و کسالت تمام اواخر شعبان  
بهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز  
گذراندن فرمودند \*

ذکر موانع سال پنجاہ از جلوس والا مطابق هزار

و صد ہفتہ ہجری

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتگی روز و خوادین ترویح و ادای صلوة فرض و سنت بدستور هر سال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا ناغہ دیوان نموده متوجہ امور ملکی و مالی میگرددند - ذو الفقار خان را برای تسخیر قلعہ بخشندہ بخش مرخص فرمودند و خود متوجہ احمد نگر شدند .

( اگرچہ ساهو پسر سنبہا نیدیرہ سیوای جہنمی را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب ہفت ہزاری دو ہزار سوار و خطاب راجہ و جاگیر سیر حاصل سرافرازی بخشیدہ دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او عالمحدہ مقرر فرمودہ بودند اما در احاطہ کلال بار در ظل عاطفت خود نگاہ داشتہ متصدیان را فرمودند کہ متوجہ تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا نمودہ بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند درینولا ذو الفقار خان کہ متوجہ پرداخت حال آن مار بچہ بود و نمیدانست کہ بزرگان گفتہ اند کہ مار کشتن و بچہ او در آستین پرورش دادن نہ کار خردمندان است بخدمت بادشاہ التماس کردہ درین سفر از رکاب جدا نمودہ باخود برد - وسط ماہ شوال در سواک احمد نگر کہ از ہمین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرمودہ بودند بعد انقضای بیست و دو سال بہم عنائی نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خالد مکان جاری گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعه بخشنده بخش از سعی و تردد ذوالفقارخان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرح خاطر پادشاه گردید \*

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبه احمد آباد بود از شنیدن عارضه جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت اراده احرام حضور باظهار اضطراب بسیار بعد از ناموافقت آب و هوای احمد آباد نمود خلاف مرضی بظهور آمد و فرمان در جواب بدین مضمون صادر شد که ماهم در ایام انحراف مزاج اعلیٰ حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم در جواب ما فرمان رسید که هوای همه جا بانسان سازگار است مگر هوای نفس اماره بعد از که محمد اعظم شاه مکرر معروض داشت صوبه مالوا باز مقرر فرمودند پادشاه زاده باجین نارسیده باز برای رسیدن خون عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودند و بطریق استعجال طی مسافت راه دور نموده او اخر ماه مذکور بحضور رسیده شرف اندرز ملازمت گردید - صوبه احمد آباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبه بنگالا بود مقرر فرمودند و نظر بر بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادر شد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان با محمد آباد خود را رسانده از بند و بست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبه داری برهانپور به نجابت خان ضمیمه قلعه داری و فوج داری قلعه ملهپور و سرکار بکلانا صادر نمودند - و صوبه مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر آبادی مقرر فرمودند \*

درین ایام سوانح غریب از نوشته اخبار نویسان دار الخلافت  
 بعرض رسید که همان مضمون را مکرر اوراق بعد مدت از زبانی  
 میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محکم یار خان قلعه دار  
 شاه جهان آباد بود مفصل مسموع نمود چون خالی از غرائب  
 نیست چند منطری ازان می نگارم مکرر خان پسر شیخ میر خوانی  
 که دران روزها ترک منصب نموده منزلی بود از آنکه بتلاش  
 کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانه او درویشی با عساور دای  
 ضرابخانه آمده باظهار کمال استعداد و امتیاز نشست و تا متفرق  
 شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد  
 و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب  
 گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضور غوث الاعظم  
قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مبشر گشته ام و مامور  
برین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکنم نزد هیچ احدی  
زبان باظهار این راز نکشایم درین روزها ماذون گشته ام که در خدمت  
شما رمیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زبانی و سالوسی  
آنقدر افسانه و افسون ترغیب امتحان باظهار بیدغرضی و عدم  
احتیاج خود میدم که آتش شوق مکرر خان در آزمودن آن صفت  
بیش از بیش شعله ور گردید و جای خلوت با صفا برای او مقرر  
کرده در همه باب کمر خد متکرمی بهمت و آن فقیر پر تزویر از میل  
نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام می نمود تا  
آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هر بار چند اشرفی و قدری  
پوسید از در جواب گفت که خلل در صفت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه فام است  
مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا بکمر خیزت فرو رفته  
گفت که من چگونه رضا بر ریختن خون طفل معصوم بدهم و  
چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت  
من پسر کافر لاراث در نظر دارم که بمبلغ قلیل بدست آرم  
و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بجا دانه  
طمع راضی گشته چند اشرفی بدست آن شعبده ساز داد و او آن  
اشرفی را نگرفته قدری زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نمود  
که رفته در فرصت چهار پنج گهری طفل خردسال آورده  
بر سر دیگ مذبح ساخت همینکه چند قطره خون بران  
آتش چکید مدای دیگ فرو نشست و طفل مذبح را عجالت  
زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران  
گذشت قریب بهر شب مانده مردم کوتوال باصدای برق و روشنی  
مشعل بر دروازه آمده هنگامه زن درو طالب آن فقیر که طفل  
بیچاره را در دیده بدغل آورده مادر و پدر او نالش دارند فقیر را  
حواله ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا  
هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتسلیق و راضی  
ساختن مردم کوتوال بقبول صد دو صد روپیه از ملاحظه بدنامی  
تأهزار و دو هزار رسانده پیغام بمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حواله  
آنها نمایند و یک دام ندهید بتسلی صاحب خانه می پرداخت  
و هر لحظه بر سماجت پواج می افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز  
شعبده باز از منع مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زبانی تمام



خود را بیرون در انداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبایرد  
 طلای غیر مسکوک را در کوره آتش انداخته از راه تلبیس و جعل  
 مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترقیب او افسون تازه دمیده  
 آتش رغبت او را تیز مینمود و کار عیاری بجائی رساند که تحقیق  
 صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار  
 است و درین مابین هر چند بد و تواضع بعض تحف و تکلیف تغیر  
 لباس می نمود او بلباس بی طمع الیتماس آورد می نمود - و در  
 هر یک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خرد صنعت چند که  
 عقل درغوز آن حیران بود بجلوه ظهور می آورد و بر اعتقاد مکرم خان  
 یکی بده می افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم فکر در میان  
 می آمد وعده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم  
 فال و هم تماشا باشد ساخته داده کاید تعلیم آن حواله نموده بقصد  
 سیاحتی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر  
 رسید و فرمود که دیگی که از آن کلان تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفی  
 و طلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچه مس دران ظرف  
 جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت و قمت دران دیگ  
 گنجد باشاره چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق رویه  
 عیار پیشگان ذو نفون بحضور صاحب مال دران ظرف مالا مال  
 بالای هم چیده سر او را بکل حکمت گرفته کودال کنده زغال بسیار  
 مع دیگ در انجا مدفون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش  
 بر افروخت بعد از آنکه ثابت از اول شب گذشت صدای غریب  
 و آواز مهیب از آن دیگ بلند گردید و آن محکیل غدار باظهار

سراسیمگی دست افسوس برهم مالید مکرم خان سبب اضطراب  
 هر جا که خواهید بود جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که  
 دست آن لعبت باز گرفته حواله مردم کوتوال نمودند و پیاده‌ها  
 بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته  
 بردند - مکرم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال که  
 بر هر فقیر چه گذشت فرستاد کسان رفته هر چند پی تحقیق احوال  
 فقیر بر تنویر پرداختند اصلا نشان مقوله شب و آمدن مردم  
 عسک بر در خانه نیافتند تا بیدار فقیر چه رسد چند آنکه  
 جست و جوی هنگامه دوشیغه از مردم کوتوال و از خارج نمودند  
 بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد  
 و کجا رفت حتی از مردم محله خود که بر دروازه و دران کوجه  
 بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی  
 زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نساخت و ازان طفل مذبح که زیر  
 خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند -  
 و هر ساعت بر حیرت افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را  
 خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه  
 و پل سیاه بجای طلا و اشرافی بنظر نیامد و قصه سر بسته با وجود  
 احتیاط اخفا بر ملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر  
 عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان  
 برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری  
 سیار عیار پیشه آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در قسمت  
 او بود در مژد و انعام تماشای که دیدم باو بخشیدم بدو \*

باز بتکبیر سوانح حضور و ذکر سفر آخرت حضرت خلد مکان می پردازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور از آنکه از راه ضرور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانه جزوی که در احمد آباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت و وجودی بزرگوار کلام نمی گذاشت بلکه در همه باب خود را بزرگ می پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم بعرضه وجود نیامده می انگاشت نظر بر انکوائ مزاج پدر بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار پخته مدت صوبه دار بالاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانه بسیار شهرت یافته از آنجا بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعی و غیر وقوعی خاطر نشان پادشاه کرده بسماحت تمام مصلحت طلب حضور داد و ندانست که بحکم آیه کریمه وَلَا یَحْقِقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَمْرِ اللَّهِ حرکت شاه زاده محمد عظیم بلائی عظیم جان او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب بهم برای شاه زاده محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن بخدمت جد عالی قدر بسمت - و خبر واقعه پادشاه زاده محمد اکبر در حوالی توابع گرم سیر خراسان که از یکت سال شهرت یافته بود و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتهجات بنام حکام ملتان و اطراف ملتان سرحدی نوشته بودند درینوقت از زبانی محمد اعظم شاه بدیوت پیوست \*

ذکر موانع سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واته  
 ناگزیر خلد مکان طاب ثراه مطابق مده هزار و صد و هیجده هجری  
 محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور از آنکه غرور شجاعت و  
 گردآوری لشکر و سپاه کار زار دیده که علاوه آن جمده الملک اسد  
 خان را با جمعی دیگر امرای صاحب مدار حضور با خود رام ساخته  
 بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جست - باز  
 مزاج پادشاه پاره بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت  
 بلاناغه نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهره حال  
 پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین از طرف پادشاه زاده  
 محمد اعظم شاه نسبت به پادشاه زاده محمد کام بخش که حافظ کلام الله  
 و از علم عقلی و نقلی بهرگز تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی  
 و حرکت های بیجا وقت قابو ظاهر می گردید از آنکه پادشاه را  
 رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خود  
 محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکوز خاطر بود سلطان حسن  
 عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهره حال او  
 ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشی کام بخش  
 نموده در خدمت پادشاه زاده سپرده در خبرداری او تاکید فرمودند -  
 حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضای  
 وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار می آمد  
 با جمعی از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود  
 مسلح و مکمل رفقت می نمود و چند روز و شب گمر بسته با احتیاط  
 تمام درنگاه بانای پادشاه زاده می کشید - پادشاه زاده محمد اعظم

شاه اطلاع یافته مکرر شکوه این معنی بخدومت پادشاه نمود  
 جواب حاصل نشد تا آنکه رقعہ بخدومت نواب زیب النسا  
 بیگم همشیره اعیانی خود مشتمل برگذشتہ بی ادبی حسن خان  
 کہ با از دائرہ خدمت مراتب خود بیرون گذاشتہ نوشت و دران درج  
 نمود کہ اگرچہ مقابل شوخی او تادیب آن بی ادب کاری نیست  
 اما ادب حضرت مانع است آن رقعہ کہ بحضورت خلد مکان رسید  
 بعد مطالعہ بر همان جواب بدستخط خاص نوشتند کہ وجود  
 حسن خان معلوم کہ از طرف او این ہمہ مغلوب و مواس و هراس  
 گردد ما محمد کام بخش را جانی مرخص می نماییم - اگرچہ  
 محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخورد بیچید اما  
 بجز صبر چاره کار ندانست و جدا شدن برادر خود را غنیمت  
 دانست - از آنکہ پادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از  
 مادہ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد پادشاه زادہ را روز بروز  
 زیادہ مشاہدہ می نمودند مانند ہر دو شیر زنجیر گسیختہ بعد  
 ارتحال خود در لشکر مادہ خلل و فساد عظیم در بارہ خلق اللہ  
 دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء  
 پادشاه زادہ کام بخش را با ہمہ اسباب سلطنت و اکرام و  
 احترام تمام بصوبہ بلجاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند کہ از  
 حضور نوبت نواختہ روانہ شود از مشاہدہ آن محمد اعظم شاه چون  
 مار زہودار پیچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در  
 همان درسہ روز محمد اعظم شاه رانیز بتعلقہ صوبہ مالوا بتعین سزاولان  
 شدید رخصت نمودند - بعد روانہ نمودن ہر دو پادشاه زادہ آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تمپ بشدت گرفت و سه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یلک دانف الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود بران دستخط نمودند که فیل تصدق بر آوردن طریقه هند و اخترپرستان است چهار هزار روبیه نزد قاضی القضاات بفرستند که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزیبت تابوت نپردازند - گویند و صیت نامه برای تقسیم ملک بنام فرزندان نوشته حواله حمیدالدین خان نمودند \*

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعدة سنه پنجاه و یک جابوس مطابق سنه هزار و صد و هشتصد هجری سیزدهم اسفندار ماه الهی بعد ادای نماز صبح شروع بذکر کلمه توحید نموده قریب پامی روز برآمده ازین دار فنا بروضه جنان شتافت - نود سال و چند ماه مرحله عمر به پایان رساند و پنجاه سال و دو نیم ماه علم سلطنت بر افراشت \*

\* بیست \*

اگر صد سال ماننی در یکی روز \* ببايد رفت زين كالخ دل افروز و ما بين مزار حضرت شيخ برهان الدين و ديگر بزرگان دين و شاه زري زربخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند ديه سير حاصل از برگذات نواح خيسته بنديان منجمان سرکار دولت آباد جدا ساخته به برگذت خلد آباد موسوم نموده برای خروج مزار آن خلد آرامگاه مقرر گردانيدند \*

در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان سلف دهلی بحسب ظاهر  
چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت گستره ممتاز باشد  
بعد از سکندر پادشاه لودی که از صفات حمیده او در جلد اول  
بر محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای  
هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بی نظیر  
بودند اما از آنکه نظر بر پاس رعایت شرع سیاست را کار نمی  
فرمودند - و بزد و بخت ملک بی سیاست صورت نمی گیرند و میان  
امرا بسبب هم چشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که  
یکار می بردند کمتر پیش میرفت و هر مهمی که می نمودند بطول  
می کشید و بآخر نمی رسید **||** با وجود طی نمودن نوک سال از مرحله  
عمر در خواست خمس ایشان تفاوت راه نیافته مگر پاره در سامعه که  
آنها بدیگری معلوم نمی شد - و شب اکثر در بیداری و عبادت بسر  
می بردند و از اکثر لذات که لازم ملزوم بشریت است گذشته بودند •  
روزی ضعیفه از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آورد حکم  
تاکید مستور ساختن زر مغضوبه باو دادند باز برگشته آمد که  
فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود  
فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعده آن ستم رسیده بنزدیگر همان  
فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق  
قرار داده از من از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد  
آورد در جواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد اما  
حکم سیاست یک دو فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام  
بواب مملوعه را از عدم ملاحظه سیاست حکام و فوجداران پرگذاشت

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برای نمودن چنگا  
گرفته برگشته می آمدند \*

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روی زمین که در بدست  
و یک صوبه قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع  
یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پرداخت اما بر اسم بعضی بزرگان  
راه حق که اطلاع دارم مجملی و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد \*

حقائق و معارف آگاه شیخ محمدوارث که مجموعه فضل  
و کمالات صوری و معنوی بوده در عالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده  
منظور دیگر نظر یافته‌های الهی گردیده بودند چندان خرق عادت  
ازان پیر و راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت  
زبان زد ساخته بودند و سکر پادشاه بدیدن ایشان تشویف آوردند  
و در بر آوردن کار خلق سعی وافر از ایشان بعمل می آمد \*

دیگر شیخ با یزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت  
و نفس کشی خویش و بارکشی محتاجان دلربش چندان  
طبل شهرت آن واصل الحش گوشت عالمی را پر آوازه ساخته بود  
که اکثری از مسلمین و هندو و مستمندان هر قوم ایشان را  
مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر آوردن کار  
محتاجان و دماندگان میکردیدند و سر پرهنه بذکر الله هو مشغول  
بوده کسی بی یاد الهی نمی بودند - بعد که سیدی یحیی کوتوال  
شاه جهان آباد گردید مردم نوکر می نمود جمعی نزد شیخ آمده  
التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همراه  
گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکری آنها نمود - سیدی یحیی گفت



صاحب مرجع و مریدی عالمی اند و من سے عیب دارم اولاً غلام  
بیچ زدہ و دوہم قوم حبشی کہ درشت روی و درشت گوی بدترین  
انسانند سیوم کوتوال کہ کسب و کار او بہ بیروٹی امت الحال  
کہ تشریف آوردہ برای این جماعہ می فرماید بجان منت داشتہ  
قبول دارم اما بار دیگر کہ تصدیع کشند قبول نخواہم نمود - شیخ  
گفت اگر باز آمدہ باعث تصدیع گردم - سر مرا تراشیدہ بر خر سوار  
نمودہ تشہیر نمایند - سیدی یحییٰ جمعہ را کہ شیخ بردہ بودند چہرہ  
فرشتہ صبح نمود بعد دو سہ روز دیگر باز سہ چہار نفر آمدہ  
بخدمت شیخ از روی سماجت بجد شدند کہ ما را ہم بردہ نوکر نمایند  
ہر چند شیخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شیخ حجام  
و خری ہمراہ گرتہ نزد سیدی رفتہ گفت چون شرط کردہ بودم  
کہ اگر باز تصدیع دہم سر مرا تراشیدہ تشہیر نمایند و این خر و  
حجام ہمراہ آوردہ ام الحال سزا کہ باید دان قبول دارم اما این چند نفر  
را نوکر باید نمود - سیدی یحییٰ شایدہ تبسم کذا فرمودہ شیخ را  
قبول نمود - روزی در مسجد جامع حضرت خلد مکان را مخاطب  
ساختہ بطریق وعظ گفتند کہ ہر گاہ سید کوئین رسول الثقلین صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم دختر خود را کدخدا نمودہ باشد تو کہ پادشاہ دیندار  
باشی دختر ہارا چرا کدخدا نمی نمائی - دیگر اوصاف حمیدہ  
ایشان زیادہ از انست کہ بتعداد آید •

۱ بعدہ سید حسن رسول نما کہ مجموعہ فضل و کمال و از  
مستعدان روزگار واصلی بالہ بود خصوص در علم تفسیر و  
حدیث و عبادت و ریاضت نادرۃ العصر بودہ بحسب ظاہر

با اهل درل که در خدمت آن سید از روی ارادت و عقیدت رجوع می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که از مردم نفرت گیرند ملوک می نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را می کشید و هر که بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن می نمود حرفهای درشت و خلاف رویه روزگار بار می گفتند اما از راویان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را بسعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته بودند و اکثر محتاجان از توجه باطنی ایشان بمراد دل می رسیدند و دیگر حضرت شیخ برهان قدس سره از مریدان خاص حضرت شیخ عیسی طاب ثوابه که از مشاهیر برهانپور بودند مدت در خدمت ایشان با ارادگی تمام بسر برده کلون اسنجا برای ایشان می آوردند و تا مقدار در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند و تغییر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیده حق نویسد کم است - با کانه اناام خاص و عام چنان ملوک و مشربیت را کار می فرمودند که از قوم همه ملال ارادت تمام در خدمت ایشان داشتند - و از خرق عادت ایشان چندان مشاهده نموده بودند که زبان زد خاص و عام گردیده بودند - در ایامی که حضرت خاد مکان بقصد مقابله دارا شکوه می رفتند خواستند که بدین ایشان بروند چون با سلطان ملاقات نمودن خلاف مرضی ایشان می دانستند پادشاه بدرون اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ فرمودند و تیرگ هم عطا نه نمودند و روز دیریم که باز  
بخدمت شیخ رفتند شیخ برهان فرمودند اگر این مکان ایشان را  
خوش آمده مارا بفرمایند که برای فقرا تکیه دیگر اختیار نمایم  
بعده حضرت عالمگیر بمالالو (23) نام که در خدمت شیخ شب و روز  
برای آب وضو حاضر می بود و خاطر او را بسیار می خواستند رجوع  
آورده باستصواب شیخ نظام مازون بدین شرط گردیدند که وقت برآمدن  
برای نماز بدر خانقاه حاضر شوند و چنان استاده فائحه رخصت  
حاصل نمایند - بعده حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر  
و میر میران را همواره گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر  
شدند شیخ همانجا استاده از پادشاه احوال پروری نمودند حضرت  
خلد مکان شروع بشکوه عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوه  
وارادت خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نموده  
درخواست فائحه آمدن و توجه باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ  
برآمد که از فائحه مانعیران کم اعتبار چه میشود شما که پادشاهید  
به نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فائحه بخوانید ماهم دست  
بفائحه بر میداریم شیخ نظام آهسته گفت که پادشاهی مبارک باد -  
والد محرم اوراق که بتجویز منصب شاه عالم بازاده حضور برای  
رخصت و التماس فائحه بخدمت شیخ رفته عرض مطلب  
و التماس فائحه نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از  
رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظهور آمد -

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجه پذیرائی نیافته بود که باعث روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان بانی خجسته بنیاد اردنگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان نوشته بود بعده که بدست آویز آن باردیگر بعرض رسید غائبانه درجه پذیرائی یافته بود - جمعی از مریدان خاص شیخ که شب روز در خانقاه حاضر می بودند از کمال عقیدت و ذافی الشیخ گشته در عالم بیخودی سکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ هر چند بذصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند فائده نداد آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته یمرور ایام از ان اعتقاد فاسد باز آورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع بر آنها جاری سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل حاصل است - در سنه بیست و دو جلوس خلد مکان آن بوگردید حق لیدیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازه آن بزرگ را برداشته می بردند مکرر اوراق هم از جمله چندین هزار آدم در پایی جنازه میرفت هر چند که بدیدگ تامل نظر می انداخت اصلا مرئی نمی شد که جنازه بر سر انگشتان مردم می رود یا بر هوا می رود •

و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محله دولتمندان گزار دریای پتنی دار السورور برهانپور سکنی داشتند

و ہم عصر حضرت شیخ برہان بودند خلد مکان را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماہ و ہفتہ نبود کہ فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبہ در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویہ متکلمین می کوشیدند کہ از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نہایت نفرت داشتند و در جوار خانہ ایشان احدی را جرأت نبود کہ آواز سرود بلند نماید بلکہ سواری گلخدائی شاہ رگدا کہ از در خانقاہ ایشان می گذشت بدون آنکہ آواز نقارہ و آرایش نامشروع همراه نباشد نمی توانستند گذشت - و احدی را مرید نمی نمودند بلکہ در اوائل حضرت شیخ برہان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برہان دربارہ شیخ عبد اللطیف مکرر می فرمودند کہ ما را شکر باید نمود کہ با چنان متشرع حق پرست ہم عصر واقع شدہ ایم - گویند در اواخر عمر حضرت شیخ عبد اللطیف را نیز باشیخ برہان اعتقاد بہم رسیدہ بود \*

دیگر حضرت میر نصیر الدین ہروی طاب مرقدہ از سادات عالی نسب بحدیث صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود کہ ہرچہ از وصف آن برگزیدہ زمان بزبان خامہ صدق بیان جاری گردد بجاست - از ہر در پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یک دست کتابت کلام اللہ و تفسیر و دیگر کتب سلوک نمودہ وجہ معاش خود بہم می رساندند و صائم الدھر بودہ بعد انتظار و ادائی نماز عشا دو سہ ساعت نجومی خواب نمودہ باز قبل از از دوپہر بیدار گشتہ بعد ادائی نماز تہجد بتلاوت کلام اللہ تا رسیدن

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چندان وقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمه چشم ایشان جاری بود - و از رجه همان کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسی بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و محبت ته دلّی سوغات و هدیه می آورد قبول می نمودند اما تا که در چند سه چند آن بهر وجه باو عائد نساژند بار احسان او برخورد هموار نمی نمودند - و سوال کمتر کسی را رد می نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روی میداد - و از ملاقات اهل دِل و حکام نفرت تمام می داشتند - مکرر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول نمودن نذر پیش آمده و بنصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزی منصور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سوای آنکه فیل سواری شما و لشکر شما راه تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می نمایند مطالب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطنی ما را طرف خود کشد سید در جواب فرمودند که از بس از من عاصی عصیان و نافرمانی در درگاه الهی واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شما هم نظر بر افعال و کردار خود که در حکمرانی با خلق الله می نمایند امیدوار مکافات آن باشید - مجمل از استغنا و قناعت آن بر گزیده اخلاق می نگارد که چون عنایت الله خان بآن سید ارادت

غائبانه بهم رسانده بود بعرض پادشاه رسانده حسب الحکم بنام  
خواجه ادهم صدر برهانپور بدین مضمون فرستاد که چون حقیقت  
صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقائق و معارف  
آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ  
یافته که آن مدارت پناه بجذاب آن سید والا قدر رفته بر حقیقت  
گذران و استحقاق او رسیده در ماهه یا یومیه نقد تجویز کرده  
معروض دارم که مطابق آن فرمان و سند دیوانی از حضور عطا شود  
بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن  
بزرگ والا مقام بمطالعه در آورده بدست صدر داد صدر گفت  
هرچه حضرت فرمایند و هر دیه که نزدیک شهر خوش نمایند یا  
نقد تجویز نموده بحضور معروض دارم سید برحق در جواب صدر  
گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می  
نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیده بخدمت شما  
آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین  
غلطی و گمان هم اسمی دیگری شاید نزد من آورید اما درین  
حکم چهار صفت نوشته اند از انجمله سیادت را انکار نمی توان نمود  
و دعوی هم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت که نوشته اند  
تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب  
بیدماغ شده گفت ظاهراً مایه توکل دارند سید در جواب فرمودند  
آری شخصی که تو محتاج اوئی لک و کرور مثل او محتاج آنند  
او کلیددار رزق منست - چون مکرر اوراق را بخدمت آن سید ارادت  
خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالی نسب که در آغاز

عنقوان جوانی از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت  
خلد مکان بود ترک علائق دنیوی نموده منزوی گشته بودند مشاهده  
نموده که اگر بتکریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی  
که خلد منزل بچنگ کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال  
خود آگاهی داده بودند \*

سید سعد الله نواسه شیخ پیر محمد سلونی که از متوطنان  
و مدرسان مشهور دیار شرقی بود سی و پنج سال نزد جد  
مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلی و نقلی و  
ریاضی و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده بزیارت بیت (الله)  
رفته دران مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم  
کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب مقیدری و علم سلوک  
و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکه متبرک باعزاز و اکرام او  
سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف  
بجای می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختی بمردم  
میر - پی سید پیغام می نمود بسیار مؤثر میگردد و بآبروی تمام  
درانجا بسر میبرد - در یک دو مقدمه که از سید بمیان آمد و شریف  
گفته او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعده که در بندر سورت  
رسید همانجا منزوی گردید - بعد از آنکه از روی نوشته اخبار نویسان  
و از خارج حقیقت آن سید بعرض حضرت خلد مکان رسید  
دو دینه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش  
سید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن  
ذوالاحترام مقبر فرمودند و باعزاز تمام در بند سورت بسر میبرد



و با قوم همه ملل چنان سلوک و زیست می نمودند که همه پیشوای  
خود میدانستند حتی که کفار در خدمت او ارادت خاص بهمرسانده  
بودند - و در برآوردن کار مردم از نزد حکام و نوشتن بخدمت پادشاه  
تا مقدور سعی می نمود حضرت خاندان مکان را بخدمت آن سید  
اخلاص تمام بهرمیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سید که بخدمت  
پادشاه میرسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر می شد و برای  
هر مطلبی که در حق کائنات نام می نوشت درجه پذیرائی می یافت  
اما یکبار که برای بحالی سوانح نگار و حکیم دارالشفا از نوشته سید معا  
یعرض رسید اگرچه بحال نمودند اما فرمودند در جواب حسب احکام  
بنویسند که شمارا که فقیر و فاضل و پرهیزگار از علائق روزگار باشید بجز  
سفارش فقرا و علما با سفارش جمعی که ظالم پیشه اند چه نسبت  
اگر بگویند که در کار ما متدیفند اند و خائن نیستند دربنکه در قبول  
خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتی  
میدهند و از آنها در ماده مردم دیگر ضرر جانی و مالی عائد می  
گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بتراشیدن قلم باشد  
منع فرموده اند از آن رز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص  
کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک ننمود - چون دیگر مکرر  
بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ائمه اثنا عشر از روی  
مبالغه می نوشتند حضرت خاندان مکان بفضلالی حضور رجوع آورده  
فرمودند که سید مکرر درین ماده می نویسد نمیدانم مطلب از  
چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست مینویسد  
اما فردیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر درازده امام

نیامده - از آنکه یک دو فاضل بذر سورت را نظر بر مشربیت و سلوکی که سید با جمیع هندو و مسلمین و در بعضی اعتقاد صوفیه سنی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئی که هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بذر سورت بود بخدومت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند \*

\* بیت \*

بنام آنکه او نامی ندارد \* بهر نامش که خوانی سر بر آرد  
مضمون آن که بگوش فضلا رسید بر سید اعتراض این معنی نمودند  
که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است  
سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه  
ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم \*

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیه کمال صلاح آراسته  
بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبه پیروی شرع محمدی صلی الله  
علیه و آله و سلم می نمود که هر جا مجالس سماع و ساز  
بود نمی رفت بلکه در منع آن تامقدور می کوشید و در محله که  
سکنی اختیار می نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای  
سرود بلند سازد - و طعام خانه حکام نمی خورد - و جمع کثیر باو  
گرویده بودند اما هر که بخدومت او آمده می گفت مرید می  
شوم با زجر و ملامت در منع این کلمه پیش آمده می گفت بگو  
آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده  
توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده ازو  
می پرسید که اگر حق سبحانه تعالی ترا فرزند عطا فرماید و نن

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویه روزگار نمایند قبول خواهی کرد  
 یانه او در جواب میگفت که هرچه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت  
 که فرموده من چه اعتبار دارد بگو هرچه خدا و رسول خدا فرموده  
 اطاعت خواهم نمود و باز بار می پرسید که اگر زن تو بتو کاوش  
 نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستی در خانه تو نمی مانم  
 برضامندی زن خواهی کوشید یا فرموده خدا و رسول خدا بجا  
 خواهی آورد بعد که می گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد  
 ازین مقوله گفتگوی نموده توبه میداد و تائب می نمود تا آنکه سه چهار  
 هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گردیده بودند  
 هرکه برای او نذر و نیاز می آورد بعد کمال تحقیق که کسب و  
 پیشه او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهد نفقه زن  
 و فرزندان بر می آمده باشد میگرفت و از جمله نذری که می آوردند  
 پنجم حصه آن بدام خمس بر میداشت و آن را مایه تجارت خود  
 ساخته بود و حکام تا پادشاه که تکلیف مدد معاش می نمودند قبول  
 نمیکرد و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار  
 و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت  
 در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که  
 مصاحب حکام برای ترقی معاش میگردند و در مزاج گوئی  
 و جذب ثلوب اهل دول می کوشند و حکام را رهنمائی بسوی خلاف  
 فرموده خدا و رسول خدا می نمایند و در مجلس آن جماعه سرود  
 می شنوند و قص و سماع بمقابله بزرگان می نمایند میفرمود - و دیگر  
 در نزد جمعی که مرتکب بعضی بدعت های نامشروع خلاف کتب

که در شب برات و عشاء و عیدین رواج یافته میگردد و در براندختن رواج طعامی که بنام میت پخته حق مستحقین را بخانه یکدیگر می فرستند و طعام و ماکولات که بازواج میت و نذر بزرگان خلاف رویه عربستان و ایران و توران بعد خوراندن مسلمین و مستحقین بر سر سفره فاتحه می خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالای آن طعام قبل از صرف آن فاتحه خوانده صرف می نمایند هر چند عمل مشایخ شده اما در کتب مذکوره منع آن نوشته اند و در حرام بودن تفنیکو بسیار میگویند و کلمات درشت بزبان می آورد لهذا بهر شهری که میرفت و وعظ میگفت حکام و فضلا و مشایخ با او عداوت بهم رسانده در خفت او می کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضی اکرم که آخر قاضی القضاات حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر مرتضی در میان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و جمعی که بامیر مرتضی از راه ارادت رفیق بودند خواستند که بهیئت مجموعی بر قاضی هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلی در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجالس قاضی حاضر گردید قاضی بر سر حرمت تنجا کو که در کدام کتاب و قول کدام مجتهد بنظر شما آمده که باین همه مبالغه در حرمت کشیدن آن گفتگو می نمایند سوال کرد میر مرتضی انکار نمود که بدین عبارت من نگفتم و گفتگوی زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضی گرفتند بعده قاضی گفت که مسلمان زیاده از شمار الوفا با شما جمع شده اند برای مسلمانان دیگر که بنماز می آیند جا تنگی می نماید شما برای

وعظ جای دیگر اختیار نمایند و کلام درشت از طرفین در میان آمد میر در جواب همین گفت که آنچه موافق شرع شریف باشد حضرت خواهند فرمود و من هم تابع شرع - اما بعد از ایامی که حضرت خلد مکان بهم تمخیر قلعات در پونا تشریف داشتند و قاضی اکرم قاضی حضور شده مخاطب باکرم خان گردیده بود میر مرتضی خود را بخدمت پادشاه رسانده کتابی که مسمی بحق گوئی تالیف نموده بود گذراند پادشاه بدین پرور دو سه ورق آن مطالعه نموده کتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند الحمد لله ثم الحمد لله که در عهد ما چنان مردم حق گو هستند - پادشاه زاده محمد کام بخش فرمودند شما سید را نزد خانه خود جا داده آنچه ارشاد نماید بسمع رضا بشنوید و موافق آن عمل نمایید و تکلیف مدن معاش نمودند سید والا قدر از قبول ابا نمود و بعد چند روز دیگر پادشاه فرمودند سید ما می خواهیم که شما خدمت احتساب یکی از شهرها که آب و هوای آنجا بشما موافق باشد بفرماییم سید در جواب عرض نمود که اگر احتساب مردم خاص می فرمایند قبول می نمایم و الا مردم عام اکثر شهرها بمن گرویده اند پادشاه فرمودند معنی خاص و عام نفهمیدیم قاضی اکرم خان که قابوی سخن می جست بعرض رساند که مراد سید از مزار و مقابر بزرگان است که وقت وعظ بالای مذبح می فرمایند بر سر قبر هر بزرگی که ظنیر و دهل و انواع ساز نواخته می شود و سرود می نمایند استخوان آن بزرگسرا برآورده باید سوخت پادشاه فرمودند که ما تا اینجا همراه نیستیم اگرچه سید انکار نمود اما نائده نداد و

آبرویی که مید بخندمت پادشاه بهم رسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم تراف رفتن در خدمت پادشاه نموده بدور آنکه رخصت حاصل نماید روانه برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی مید پمردید ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز بر سر منبر که در خدمت خوردن مسکرات آیه و حدیث می خواند در باب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضایی کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید تو که حدیث وضعی می خوانی ترا تعزیر نباید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختی جوانان عشرت دوست و فضایی دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانه خود رفته بر نیامد و در همان ایام اجل موعود او رسید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت \*

ذکر مکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل  
فرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطه  
دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل  
نموده بیست کروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعه خلد مکان  
بار رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته  
با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار  
خود را بلشکر رسانده داخل کلال بار گردید - همه امرا سوای اسدخان  
و حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون کلال  
بار بودند بامتعال شتافتند و مراسم تعزیت و تهلیت بجا آوردند  
بعد از فراغ احوال نفس و دفن پدر بزرگوار بجناب قلوب و تسلی  
جمدة الملک احمد خان و دیگر امرای عمده رکاب و خدمه محل  
پرداخت - بعده از کمیت خزانة و جواهر خانه و توپخانه و  
کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن  
همراه رکاب بود تفریق نموده سواران شدید برای سرانجام  
باربرداری و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان  
هند و فرس برای جلوس دهم ذی الحجة قرار یافت - بشاهزاده  
بیدار بخت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده  
بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شد که بسرحدمالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد و تازسیدن رأیت ظفر پیدر در پیش قدمی جرأت نغمايد - دران ایام محرز اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه احمدآباد و فوجداري سرکار تھانیسر و کودره داشته بود نهم ذی الحجّه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چویدار ابراهیم خان ناظم رسید که بتاکید طلبیده اند بعده که محمد مراد خان نزن ابراهیم خان رخت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطاع گشته بود پوشید که نزن شاه زاده خبري از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت درپانزند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید و مزاج شاه زاده بدستور هرروز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل را که روز دهم از احمد نگر باحمد آباد مشتمل بر خبر واقعه ناگزیر حضرت خلک مکان رسیده بود بدست محمد مراد خان داد گفت که همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان بخانه آمده تبدیل رخت خلعتی نموده بخدمت شاه زاده رفت شاهزاده در خواب بود نظر بر تاکید نو رساندن خبر خواجه سرای صاحب نوبت بتقصید گفت که شاه زاده را بهر تدبیری که دانید بیدار نماید تا آنکه شاه زاده بیدار شد و خواجه سرا عرض نمود که محمد مراد خان بسیار مضطر آمده التماس بیدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر بیماری پادشاه رسیده بود پرسید خلعتی که پوشیده رفته بود در بردارن یانه خواجه سرا عرض نمود که رخت سفید دیگر پوشیده آمده شاه زاده



گرویان گشته با چشم اشک آلوده برآمده در خلوت خانه محمد  
 مراد خان را نزد خود طلبید محمد مراد خان خطی که با خون  
 برده بود بدست شاه زاده داده تسلیم اب تعزیت و تهنیت سلطنت  
 از طرف ابراهیم خان و خود بجا آورد بعده شاه زاده گفت محمد  
 مراد خان تحقیق بدانید که کار سلطنت هندوستان اینتر خواهد شد  
 قدر عالمگیر پادشاه خاقی نمیدانستند زیاده ازین نیست که چند  
 روز آسمان بر مراد ما گرد و حق سبحانه و تعالی سلطنت نصیب  
 پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواهد افتاد - بعد از آن ابراهیم خان  
 بفکر آن افتاد که خطبه عید الضحی بنام کدام پادشاه زاده خوانده شود  
 آخر قرار بر آن یافت که بعد طلوع آفتاب که هنوز شهرت راقعه  
 عالمگیر پادشاه غازی بر زبانها جاری نگردیده بود بعید گاه رفته  
 خطبه بنام نامی اورنگ زیب عالمگیر پادشاه خواندند - و ابراهیم خان  
 که خود را اعظم شاه می گرفت چشم بر راه بود و انتظار میکشید  
 که اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاه برسد  
 نگاهداشت سپاه نموده باتفاق محمد بیدار بخت خود را  
 بطریق ایلغار با کبر آبان رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاه  
 از راه وسواس مانع نگردیده بیدار بخت را مادر می ساخت  
 در اکبر آباد که مختار خان خسر بیدار بخت صوبه دار بود و نه در  
 روپیه سوای اشرفی و روپیه غریب نواز که تا پانصد توله بوزن می باشد  
 و طلا و نقره آلات غیر منسکوک موجود بود و باقی خان قلعه دار که  
 خزانه در تصرف خود داشت انتظار می کشید که از وارثان ملوک  
 هر که پیشتر بود خزانه و کلید قلعه حواله او می نمایم موافق

مصلحت عقل و رای صائب بود اما آنچه در تقدیر الهی بود بعمل می آید \*

الحال چند کلامه از احوال محمد کام بخش باحاطه بیان می آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت پدر بزرگوار بقلمه پریزده که چهل پنجاه گروه مسامت داشت رسیده بود که خبر واقعه ناگزیر پادشاه عالم سنان بار رسید - محمد امین خان باتفاق جمعی بدون اذن و اطلاع محمد کام بخش کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رسانید و از جدا شدن محمد امین خان تفرقه و فساد زیاده در لشکر کام بخش رو داد و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب دیگر مردمی که همراه مانده بودند کوشیده از آنجا بقصد تصرف قلمه بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلمه بیجاپور رسیدند بسید نیاز خان که قلعه دار بیجاپور بود پیغام وعده و رعیت لطف آمیز برای سپردن قلعه نمودند سید نیاز خان ابتدا از قبول اطاعت ابا نموده به بندوبست برج و باره پرداخت و کار به مورچال بستن مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعه عالمگیر تا رسیدن کام بخش مذبذب بود بعده که بثبوت پیوست بعد آمد و شد پیغام که از احسن خان تردد و تدبیرهای نمایان بظهور آمد سید نیاز خان کلید قلعه را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قریب دوماه که از بند و بست شهر و اطراف خاطر جمعی حاصل نمود احسن خان را بمنصب پنجهازای سرآمدی داده بخدمت بخشگیری مستقل گردانید و حکیم محسن را قلمدان وزارت عطا نموده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سید احمد و سیف خان و حکیم محمد مهدی  
حیدر آبادی و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهی و والا شاهي  
را از بخشیدن جواهر و خطاب میان همچسبان ممتاز گردانیده جشن  
جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه

بدین مضمون جاری ساختن فرمود \*

بدین \* بیت \*

در دکن زک سکه بر خورشید و ماه \* پادشاه کام بخش دین پناه  
بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر  
قلعه واکنگیر گردید - و سید نیاز خان یک دو منزل رفاعت نموده  
وقت شب خیمه خود را چنان استاده گذاشته فرار نموده خود را  
باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش بگلبرگه رسید قلعه را بتصرف  
خود آورد و سید جعفر نام از سادات بارهه را بتجویز احسن خان  
قلعه دار نموده پیشتر بقصد واکنگیرا که بعد خبر واقعه حضرت خلد مکل  
بتصرف پریانیک رفته بود متوجه گردید بعد از آنکه بهای قلعه واکنگیرا  
رسید باهتمام احسن خان شروع بمولچال بستن و تردد قلعه گیری  
نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داری  
بجا آورده بعده که بواسطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه دار  
گذاشته متوجه ملک گیری گردید - ازان که میان تقرب خان و  
احسن خان در عالم همچشمی سوء مزاج بمیان آمده بود  
تقرب خان قلعه داری گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگری  
مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل ندان بعد از آنکه محمد کام بخش  
خود بهای قلعه گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در پورتن  
قلعه استادگی نمود و بدنامی آن باحسن خان هائک گردید - بعد ازان که

بر سر بازار گنج احسن خان که قول معافی محصول داده در گرد  
 آوری رمد می‌کوشید تقرب خان بعرض محمد کام بخش رساند که آبادی  
 بازار گنج احسن خان باعث شکست شاه گنج پادشاهی می گردد  
 و کام بخش مانع آبادی بازار احسن خان گشت این معنی بو طبع  
 احسن خان نظر بر حسن عقیدت و جانفشانی که در خدمت کام بخش  
 می نمود بسیار ناگوار گردید و جهنم بازار خود را شکسته نزد  
 تقرب خان فرستاد بهر حال باز تسلی احسن خان نموده برای  
 تسخیر قلعه کرنول که یوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعیین  
 نموده پسر خرد خود را بطریق توره همراه او نمود یوسف خان از  
 سپردن قلعه سرور از دست پیغامهای وعده و وعید و دراندن مورچال سلاک  
 روپیه برای سرکار داده احسن خان را راضی ساخته برخیزاند - و بعد  
 آن طرف ارکات که داود خان افغان بقی فوجدار آن ضلع بود  
 احسن خان برای ملک گیری مامور گردید و تردد های که از  
 احسن خان در جانفشانی باوجود کمال عسرت که بر تمام لشکر  
 فاقه می گذشت در آن طرف بظهور آمد - اگر بتجزیر تفصیل آن  
 پردازد باطناب کلام می کشد لهذا باقی ذکر محمد کام بخش بر محل  
 موقوف داشته بتجزیر سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه می پردازد \*  
 اعظم شاه دهم ذی الحجه بر تخت جلوس نموده بدین  
 سکه دکن را پر آوازه ساخت \*

\* بیت \*

سکه زد در جهان بدولت و جاه \* پادشاه ممالک اعظم شاه  
 و امرای قدیم پادشاهی و رالاشاهی و اکثر امیران رکاب را بعطای  
 خلعت و جواهر و اضافه و وعده و وعیدهای لطف آمیز نواخته و

امیدوار ساخته وسط ماه ذی الحجه باتفاق جمده الملک امیرالامرا  
اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا صدر الدین  
محمد خان و صفوی خان که تازه از ایران رسیده بخدمت  
بخشگویی سرفرازی یافته بود و تربیت خان میر آتش و  
چین قلیچ خان بهادر که در همان ایام از صوبه داری بلجا پور رسیده  
بود و محمد امین خان و خان عالم و منظور خان پسران خان زمان خان  
دکائی که هر در در شجاعت ضرب المثل بودند و کامیاب خان و  
سید مظفر خان اسد خانی و راجه رام سنگه هاره و دلیت راز بندیل و  
جمعی دیگر از امرای نامی همراه خود و رکاب حضرت پادشاه  
منغور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر می گردد بقصد  
مقابل شاه عالم روانه گردید - همینکه نزدیک نواح خجسته بنیاد  
رسیدند شنیدند که حمید الدین خان بهادر بر سر قبر حضرت عالمگیر  
که در جوار درگاه حضرت برهان الدین و زین الدین مدفون گشته  
مجاور گردیده بعد که برای فاتحه مرقد حضرت عالمگیر تشریف بردند  
دست حمید الدین خان گرفته همراه آوردند - بعد ازانکه داخل  
خجسته بنیاد شدند منصور خان روز بهانی را که بحکم عالم گیر  
برای جاری نمودن راه پیشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داری  
خجسته بنیاد مامور فرمودند - میرزا یار علی رخصت کعبه الله  
حاصل نمود - بعد که بسوان دار السور برهانپور رسیدند یک دو مقام  
نموده بعد بند و بست ضروری کوچ فرمودند - محمد امین خان  
بهادر و چین قلیچ خان بهادر که مخاطب بخان دوران گردیده بود از  
بعضی وضع و سلوک اعظم شاه افسرده خاطر گشته ترک رفاقت

نموده خود را به اورنگ آبد رساندند و اکثر پیرگنجات را قابض و متصرف گشتند \*

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور منعم خان را که در منصوبهای کاروبار و کار طلبی نادر العصر گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم عبدودیت و رسوخیت خاص بهمرسانده بود شاه دیوانی محالات جاگیر خود که در صوبه لاهور داشتند بدو فرموده تجویز دیوانی صوبه لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطارهای شتر و گاوهای توپ کشی و دیگر مائحتاج ضروری جنگ سلطانی که بروقت بکار آید در پیرگنجات مابین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم ذی الحجه خبر واقعه پادشاه به پشاور رسید و بهادر شاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دهم آن که عرضه داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکیاد سلطنت و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه اموری متعینه رکاب رفاعت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته میشود و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاعت ابا نمود بعد عرض فرمودند که جان نثار خان که از نمک پروردهای قدیم ماکه

در شجاعت و تردد ثانی فتح الله خان است در هرحد اکبر آباد با  
پنج شش هزار سوار خود را بعظیم الشان خواهد رساند - و احکام  
طالب امیران و شاه زاده معزالدین که صوبه دار تهنه بود و  
اعز الدین که نیابت پدر در ملتان داشت و دیگر جمعی که  
گمان نفیست و هوا خواهی برانها داشتند صادر فرمودند و کوچ  
بکوچ طی منازل می نمودند تا آنکه نزدیک لاهور رسیدند  
و ملعم خان که بمحور رسیدن خبر واقعه پادشاه بفکر نگاهداشت  
سپاه و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانة افتاده بود با چهار  
پنج هزار سوار برآمده دو منزلی لاهور محله سپاه و توپخانه نموده  
با فرد موجود ساختن چهل لك روپیه ملازمت نمود و تسلیمات  
سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد -  
حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت  
لاهور شرف نزل فرمودند - دران منزل مبارک که در سلخ محرم  
و غره صفر المظفر از عدم رویت اختلاف بود مقام نموده بزین سکه  
و خواندن خطبه بنام نامی خود حکم فرمودند و امیران همراکب  
مع نذر و نیاز تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفید  
کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گردید و طلا و نقره سفید بخت را  
شرف رواج زیاده از اندازه روی داد - اگرچه حکم نمودند که نیم  
ماشه بر وزن روپیه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن در حضور لکها  
مسکوک گردید اما چون در تنخواه ارباب طامب و داد و ستد بهمان وزن  
سابق محسوب می نمودند رائج نگردید - و برای طالب پادشاه زاده  
محمد معزالدین صوبه دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گردیده بود

درین مکان نشاط افروز رسیده سعادت فکرمیوس حاصل گرد و تسلیم  
 منصب بیست و پنج هزار پانزده هزار سوار از اصل و اضافه  
 فرمودند و محمد اعزالدین پسر محمد معزالدین را منصب  
 هشت هزار سه هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظیم را  
 غائبانه عطای منصب هیجده هزار پانزده هزار سوار سرافرازی  
 بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبر آباد بنام محمد  
 عظیم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفیع القدر را شانزده هزار  
 پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزار نه  
 هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خلف پادشاه زاده محمد  
 عظیم را بهفت هزار دو هزار سوار سرافرازی بخشیدند و منعم  
 خان را از پایه هزار و پانصدی مراتب چهار هزار دو هزار سوار  
 بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار  
 عطای وزارت و مراتب اعلی ساختند و پسر کلان خان زمان را اضافه  
 و خطاب خان زاده خان عطا فرمودند و بهادر علی خان را مخاطب  
 باله وردی خان نمودند و مردان علی خان را بخطاب وزیر خان  
 سربلندی دادند و عنایت خان پسر لطف الله مرحوم نبیره سعد الله  
 خان را بمنصب چهار هزار سه هزار سوار و علم و نقاره سرفراز ساخته  
 بهراولی فوج پادشاه زاده کلان محمد معزالدین ممتاز فرمودند  
 و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد  
 رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسین علی خان  
 پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدی بود سه هزار دو هزار سوار  
 نموده از عطای نقاره بلند آوازه گردانیدند - نیاز علی خان را خطاب



قلعہ خان عطا نموده و سید تاج را مخاطب بشہامت خان ساخته و  
 محمد سعید ولد اصالت خان را بخطاب سیف اللہ خان امتیاز بخشیدند  
 و دیدہ مغل خلف آفر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند  
 خدمت قراولی مامور فرمودند و بہمین دستور بسیاری از خانہ  
 زادان روشناس و ملازمان کارطلب والاشاہی را کہ اگر بتحریر تفصیل  
 ہریک پردازد از سررشتہ اختصار باز می ماند بعطای اضافہ و عنایات  
 دیگر بر ہم دیگر امتیاز بخشیدند و ہمہ را بامید ترقی آیدہ خورسند  
 گردانیدند مبلغ چہل لک روپیہ از خزانہ لاہور گرفتہ کوچ فرمودند  
 بعد رسیدن سہرزد بیست و ہشت لک روپیہ وزیر خان کہ  
 صاحب مدار سہرزد بود از زر پادشاہی پیشکش نمود و اواخر صفر  
 المظفر بحوالی دار الخلافت شاہ جہان آبک مضرب خیام ظفر انجام  
 فرمودند - درین ضمن عرضداشت پادشاہ زادہ محمد عظیم (متضمن  
 پریذکہ بعد رسیدن نزدیک شہزاد پور برخبر واقعہ ناگزیر جد بزرگوار  
 اطلاع یافتہ شروع بنگاہداشت سپاہ نمودہ بگرد آوری فوج و دلاسامی  
 تمن داران عمدہ آن نواح و تسلی و رعایت فوجداران صاحب نوج  
 پرداختہ زبادہ از بیست ہزار سوار فراہم آوردہ بطریق ایلغار قبل  
 از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آبک رساند و مختار خان  
 صوبہ دار را مغلوب ہراس و بیدخل و محصور ساختہ اسوال اورا بضبط  
 در آوردہ باقیخان قلعہ دار را نیز مستمال نمودہ برای سپردن مقالید  
 خزانن انتظار مقدم سعادت توام میگشت - سلطنت سوان اعظم  
 ہند بران زبندہ تاج و تخت پادشاہ سلیمان پایگاہ سکندر اقبال  
 ہمایون فال بغرخی و فیروزی مبارکباد ) رسید - بعد عرض این مزیدہ

فرحت اثر شکون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون  
خبر تسخیر اکبر آباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقی  
خان قلعه دار که برای سپردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت  
بمیان آورده انتظار مقدم سعادت اثر می کشید از زبان مذهبیان و اخبار  
نویسان معروض گردید - گویند باقی خان در سپردن کلید قلعه و  
خزانه از روی عجز و نیاز بخد مت پادشاه زاده محمد عظیم التماس  
نموده که اگرچه قلعه و خزائن تعلق بهر در و ارت تاج و تخت دارد اما  
هر که پیشتر برسد کمر خدمت بسده مقالید خزانه مع قلعه خواهم  
سپرد و هیچ احدی را گمان نبود که با وجود آن همه بعن مسامت  
پشاور نظر بر تردد محمد اعظم شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه  
خواهد رسید \* ر

القصة بعد شرف نزول دار الخلافت و رسیدن عرضه داشت  
پادشاه زاده محمد عظیم حکم شاد یانه نواختن فرمودند - و خان زمان  
را نزد محمد یار خان نپذیرد آصف خان که قلعه دار دار الخلافت بود  
فرستاده به پیغام عنایت آمیز استمالت نمودند محمد یار خان بسمع  
رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفی  
و دوهزار روبیه نذر همراه خان زمان فرستاد که از طرف محمد  
یار خان آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعی  
از بند های پادشاهی و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده  
شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از  
زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهای میمنت  
نشان و بدست آوردن سی لک روبیه از خزانه دار الخلافت و سرانجام

بعضی مطالب ضروری اوائل ربیع الاول کوس توجه رایت  
ظفر آیت طرف مستقر الخلافت اکبر آباد بلند آوازه ساختند و وسط  
ماه مذکور در سواد باغ دهره نواح اکبر آباد مضرب خیم ظفر انجام  
فرمودند - و پادشاه زاده محمد عظیم مع پسر شاه زاده محمد کریم  
شرف اندوز ملازمت گردید - باقیخان قلعه دار با معالیه قلعه و خزائن  
سعادت آستان بوس دریا تته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رسانند و مورد  
الطاف و عنایات بی پایان گردید مبلغ نه کرور روپیه را اشرافی و  
روپیه باختلاف روایت سوامی طلا آلات و نقره غیر مسکوک که از جمله  
یستم و چهار کرور روپیه نواهم آوردند صاحبقران ثانی بعد از خرچ  
نمودن حضرت خلد مکان که بیشتر در سهم ملک دکن بصرف درآمده  
بود و بروایت دیگر مع اشرافی و روپیه غریب نواز که از صد توله تا  
پانصد توله مخصوص انعام مسکوک نموده بودند و اشرافیهای دوازده  
ماشه و سیزده ماشه عهد محمد اکبر پادشاه سیزده کرور محسوب  
می نمودند بعرض رسید حکم شد که عجله چهار کرور روپیه را اشرافی  
و روپیه بر آورده از آن جمله سه لک روپیه بهریک از پادشاه زاده رکاب  
کهنه لک روپیه باشد سه لک روپیه بخان زمان بهادر مع پسران و  
لک روپیه بمسادات باره و لک روپیه بآغرخان و مغلیه همراه او  
بدهند و بهمین دستور بهمه بند های پادشاهی که در رکاب بودند  
و نوکران سابق که هشت ماهه نه ماهه طلب داشتند - و دو ماهه  
بنو ملازمان و سه ماهه بمردم توپخانه و عمده تمام کارخانجات و خدمه  
محل رسانند و همچنان باریاب طلب و درویشان صاحب ریاضت و  
ارباب حاجت خرمن خرمن روپیه و دامن دامن اشرافی بخشش

در آوردند جمله دو کورور روپيه بتعین سزاولان شدید بقسمت درآمد -  
گویند در تقسیم زر بمرتبه تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب  
دست خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکی از  
تحویلداران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافه پنج هزار  
پنج هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بصاحب السیف  
و القلم وزیر با فرهنگ جمله الملک بهادر ظفر جنگ ساخته هراول  
فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بتدریج فوج پلمبی پرداخته امرای  
کارزار دیده رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمس و قول و چنداول  
مقرر ساختند - و آخر خان را بخد مت قراولی مامور فرمودند و پادشاه  
زاده محمد عظیم که قریب هشت نه کورور روپيه و بقولی یازده کورور از  
زر فراهم آورده صوبه بنگاله همراه داشت محله سی هزار سوار داده  
مورد آفرین گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد -  
اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه دار گوالیار بود و در  
خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها  
نموده چشم امید ترقی زیاد از قدیم الخدمتهای دیگر داشت  
و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمک قدیم و فدویت او چشم  
برراه بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده  
به پادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما از آنکه از غلبه تسلط و  
اجرای حکم و سکه و خطبه محمد اعظم شاه و بعد مسافت شاه  
عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذرات دیگر  
اهم می دانست و حق نمک قدیم شاه عالم را نیز می خواست  
که رعایت نماید و بدین محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاهزاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت بشهر نگر  
 فرو رفته از آنکه خود را در عقل و رای صائب معلم ثالث میگزیند  
 در عالم عاقبت اندیشی چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت  
 محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگر چه بحسب ظاهر از  
 قدیم بخدمت شاه عالم گفته می شود اما بدل و جان از بندهای  
 عقیدت نشان آن جنابم و اراده ملازمت عزم جزم نموده در نگر سوانجام  
 بر آورده عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمی  
 آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این اراده پیر غلام فوج  
 برای گرفتن و بردن عاجز تعیین نموده امید و ارم که از راه فضل و کرم  
 قبل از رسیدن فوج آن بلای عظیم مدد سواری و باربردار مع فوج شایسته  
 عنایت و تعین فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون  
 بخدمت شاه زاده محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم بخدمت  
 احرام رکب بقصد جانفشانی بسته محمد اعظم شاه فوج برای  
 بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را  
 بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هر جا که زود فوج برسد همراه آن  
 روانه شده برای طرف ثانی عذر بلا اختیار را شفیع جراثم خود  
 سازد اما بر وقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت  
 ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد  
 اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید  
 لیکن از آنکه یاسپاه برای طلب سابق و شرح حال نزاع بمیان آمد  
 و باربردار میسر نیامد بهیاری از اسباب زیان سوخته بهر وجه که  
 دانست جریده خود را با چند سوار معذور که قدری باربردار از طرف

پادشاهزاده محمد عظیم نیز در راه رسیدن خون را بفوج شاه عالم رسانده  
ملحق گردید - از آنکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم و گذرانیدن سیزده  
چهارده سال برفاه حال در تعلقه قلعه داری و فوج داری و جاگیر  
میر حاصل چشم داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت  
بعد عرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت باخو آورده  
بمعرض رسانند که با سه چهارمیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف  
مرضی شاه عالم بظهور آمد و آخر نتیجه آن چنانچه بگزارش خواهند  
در آمد بتوقع پیوست \*

الحال کلمه چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده  
که محمد اعظم شاه با توپ خانه رکاب قریب سی و پنج هزار  
سوار موجودی که بحساب فوج بندی از هشتاد و نود هزار سوار  
تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیدم مزاج گرفته حضور متوجه  
پیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بنیاد گذاشته و فیروز  
جنگ را که در برابر بود همان جا نگاه داشته بطریق قافله سالاری  
که بهم عنانی پیک اجل طی مسافت نماید کوچ کوچک قطع  
مراحل و طی منازل می نمود - اگرچه از عطای اضافه و ترقی مراتب  
و دیگر عنایات در جذب قلوب امرای کوشید اما در تقسیم دادن  
و طلب سپاه و عطای مساعد و انعام نقد بسبب قلت خزانه  
امهاک را کار می فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش  
بمعرض میرساندند از راه غرور و تهوی که داشت بعدم احتیاج  
لشکر و جبن در طرف ثانی در جواب کلمات درشت بر زبان می  
آورد و فی الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که یکشاده پیشانی

صرف نماید سواي آن در شست گوئی و کج خلقی گاه گاه موافق رویه او که داشت علاوه خراش خاطر ها و انسر دگی دل های همراهان می گردید - بعده که از دار السورور یرهان پور عبور واقع شد چنین قلیچ خان بهادر که بخطاب خان دورانی مخاطب گردیده بود با چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده بخجسته بنیاد معاودت نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بنجاره لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد بعد عرض شنیده نا شنیده انگشته متوجه تلافی آن نگردید - بعد از آنکه از آب هاندیا عبور نموده بسرحد دو راهه رسیدند از آنکه ذو الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نبیره سیوای غنیمت مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطه خاص داشت و از قدیم متوجه احوال او بود او را با چند نفری که رفیق شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطلق العنان ساخت و او خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن سکه زمیندار مفسد پیشه مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار سرکار بیجاگده و پرگنه سلطان پور نذر بار رساند و او پاره سرانجام ضروری راجه ساهو نموده از تعلقه خود و سلطان پور باعزاز گذراند و از آنجا آنمو نام سرهنگه معروف بداند که از مفسد پیشگان مشهور گفته می شد و گدهی کوکر میده مابین پرگنه سلطان پور در تصرف او بود و از بندر سورت تا یرهانپور تاخست و تاراج می نمود جمعیت با او داده بتعلقه وطن و قلعهای سر بفلک کشیده موروثی او که دران ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحه خلل مکان باز

بتصرف غنیم لکیم رفته بود رماند و بعضی سرداران سرهشته که بحسب ضرورت از راه نفاق با رانی تاراجبائی زن رام راجا رفاقت نمودند خود را بر راجه ساهور ساندۀ رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد نگر آمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمینگی که واقعه حضرت خلد مکان روداد بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وافر بفقرا داده از اسب با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار سرهشته فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و درینولا بخلد آباد موسوم است روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هر چند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خور شروع بدست اندازی نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعینۀ خجسته بنیاد برآمده به بند و بست برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو بر محل موقوف داشته عنان کمیت خامه را بتحریر امل مدعا معطوف می سازد \*

بعده که محمد اعظم شاه از آب نریدا عبور نموده بگوالیار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکر جهان آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب النساء بیگم را که همشیره اعیانی محمد اعظم شاه بود مع خدمت دیگر زیادتی محل خلد مکان و توابع خود با امیر الامرا اسد خان و عنایت الله خان و غیره باکار خانجات



غیر ضروری و خزانه و جواهر آلات مع تبدیله اکثری از امرای همراه  
در قلعه گوالیار نگاه داشت و چندی از پادگان محل را با قدری  
جواهر و اشرفی همراه گرفته باره زر در طلب سپاه داده شاه زاده  
بیدار بخت را هراول نموده قو الفقار خان را مع خان عالم و منور  
خان پسران خان زملان حیدر آبادی و رار دلپت بندبیل و رام سنگه  
هازه و جمعی دیگر از بهادران رزم جو و افغانان شعله خوهراول  
بیدار بخت نموده و خود پادشاه زاده والا جاد و جمعی از امرای  
فامدار مثل میرزا صدرالدین محمد خان و تربیت خان و امان الله خان  
و مطلب خان و ملاپت خان عرف سلطان نذرو عاقل خان عرف  
شیخ سلطان و صفوی خان بخشی تازه از ولایت آمده و سید شجاعت خان  
و ابراهیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیده ایران  
و توران و افغانان و راجپوتان تیز جلو که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد  
بطول کلام منجر میگردد پاشنه کوب هراول روانه شده بافوج قریب  
بیهشت و پنج هزار سوار چار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت  
و تهوری متوجه اکبر آباد گردیدند - گویند اگرچه همراه محمد اعظم  
شاه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده بود اما بسبب تنگی  
خزانه که در رساندن زر سپاه امساک می نمود و شهرت زر پاشی  
و گنج بخشی طرف ثانی انتشار یافت بدشتری از سپاه و تمن  
داران بانام و نشان متفرق شده برخاسته طرف شاه زاده محمد  
عظیم و شاه عالم رفتند - نقل می نمایند که خبر رسیدن محمد  
اعظم شاه نزدیک گوالیار بشاه عالم رسید فرمودند که نامه نصیحت  
آمیزه برادر بنویسند مشتمل بر اینکه پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامه مبنی بر تقسیم ملک نوشته از جمله شش صوبه  
دکن چهار صوبه مع صوبه احمد آباد بشما آرزائی داشته سواي  
آن یک دو صوبه دیگر هم بشما تواضع مي نمايم و نمی خواهم که  
خون ریزی مسلمانان بمیان آید - نزد اهل اسلام و جمعی که بهر  
از ایمان دارند ظاهر است که مقابل خون یک مسلمانی که ناحق  
ریخته شود خراج ملکی اگر بکفارت آن دهند تلاشی نمی تواند  
شد باید که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کرده داور دادگر  
راضی شده در دفع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام  
نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافی دست بر نمی دارند  
و مطابق فرموده پدر بزرگوار که خداوند مجازست و بموجب حکم  
خداوند حقیقی وصیت نموده راضی نمی شوند و باظهار شجاعت  
و تهوری خواهند شمشیر خلاف از غلاف بر آزند چه لازم است که  
برسر ملک فانی که باهم نزاع داشته باشیم عالمی بشامت ما و شما  
زیر تیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحد در میدان معین  
بمقابله پردازیم و

به بینیم کز ما بلندی کرامت

و پادشاه حقیقی باعانت که می پردازد چون شما مقابل شمشیر  
خون دیگری را موجود نمیدانید برای شما صرفه دارین کارزار است  
باز راهب بی منت کرا پاوری نماید - اگرچه بر ظاهر بیزمان  
خورده گیر نظر بر تهوری و پیرانی که محمد اعظم شاه فیل پیکار  
داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعه قتال و جدال  
می کوشید این پیغام بعید می نماید اما از راوی ثقه که بیغرض و

بلا تعصب طرفداري نقل مي نمود مسموع گردید که شخصی که  
 واسطه پیغام بود وقت رساندن پیغام با اورفیق بودم - و نیز از زبانی  
 جمعی که مدت بر رویه هردو زبده اولاد تیموری محرم و همدام  
 بودند و طریقه انصاف از دست نداده نقل می نمودند برینکه  
 هر چند مقابل تیز جلوئی محمد اعظم شاه که کوس دلوری او عالمی  
 را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمی نمود و  
 بخونریزی مسلمانان راضی نمی شد لیکن بعده که کار بکارزار و مقابله  
 با خصم می کشید هرگز در استقامت و حوصله او خلل نمی  
 پذیرفت چنانچه شاهد این مقال است که اگر جبن او بر شجاعت  
 غالب می بود و از خون ناحق ریختن مسلمانان تقرب نمیداشت  
 بعد فتح و جلوس بر تخت و ارثان تاج و سلطنت و مدعیان ملک  
 و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا  
 مطلق العنان باخود نگاه نمی داشت - و درین مابین هرگاه مقربان و  
 همدان شاه عالم باظهار بهیاری لشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات  
 غرور بر زبان می آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته میگفت  
 تکیه بر لشکر و خزانه و شجاعت نمودن خلاف طریقه دیندار است  
 اختیار پادشاه حقیقی است \* \* بیت \*

مراورا رسد کبریا و منی \* که ملکش قدیم است و ذاتش غنی  
 آری گاه گاه یوزبان او جاری می گردید که برادر ما بشجاعت و  
 بردگی خویش آن قدر غره است که شاید در حمله اول از راه تیز  
 جلوئی خود را در تهمکه بلا اندازد و اغلب از روی غروری که دارد  
 آرزوی سلطنت باخو بمرد \*

القصه بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسید  
بر آشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده  
که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که دو پادشاه در اقلیمی  
نگنجند و نه درویش در گلیمی بخسبند و آمدین برمالیده این  
شعر خوانده •

چو فردا برآید بلند آفتاب • من و گرز و میدان و افراشیاب  
بعده که جاموسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول قوج محمد  
اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبیل که هیجده  
کرومی اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند  
که خانه زان خان و صف شکن خان داروغه توپخانه با چندی از  
بهادران و آغر خان قراول رفته معبر آب را در تصرف خود آورده  
نگذراند که قوج خصم عبور نماید - درینولا بعرض رسید که محمد  
اعظم شاه می خواهد که از گذر طرف سمو گده گذشته اکبر آباد را  
جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده  
نزدیک مرای جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دو سه  
امیر نامی صاحب قوج و بیشتری از مردم توپخانه همراه داده  
آغر خان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر قوج خصم  
پیهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - وبشاه زاده محمد عظیم  
پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش بر آواز  
قوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که  
بقوج بندی پردازد و بر وقت کمک محمد عظیم نماید و بهر سه  
شاه زاده نامدار فرمودند که باید که امرای کارزار دیدار رزم آزما

خصوصی چفته خان بهادر فتح جنگ و حسن علی خان و حسین  
 علی خان مع برادران و دیگر سادات شیر نمرود باره و بهادر علی  
 خان و اله وردی خان و هزبر خان و تهور خان و بمقم دل خان و  
 و سادات خان و سیف خان و شهابت خان و عنایت خان  
 نبیرد سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار  
 خان و آتش خان و راجه جی سنگه نبیرد راجه رام سنگه و راجه  
 انوب سنگه و باز خان افغان با بسیاری از دلاوران ایران و توران  
 و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلالت پیشه مستعد و آماده مقابله  
 خصم باشند و دیگر بهادران رزم دیده طرف جرنغار و برنغار و فوج  
 یلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر یکی طرفی مستعد کارزار و چشم  
 بر راه فوج خصم گردیدند - و از آن طرف محمد اعظم شاه آرایش فوج  
 خود نموده و نظر بر بسیاری فوج برادر نگذاشته بی آنکه بمنصوبه  
 و تدبیر جنگ پردازد از راه تهوری مانند شیر غران که خود را بگله  
 گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گردید و از یک طرف همراه  
 شاهزاده محمد بیدار بخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ  
 و خان عالم و مدور خان که از تهور پیشگان دکن گفته می شدند  
 و امان الله خان و خدا بنده خان و راو دلپت بندینه و رام سنگه هارو  
 ستر سال پسر رتن را تهور و منشد قلی خان پسر مصطفی قلی بیگ  
 و نگه که از بندهای قدیم خدمت بود و بخطاب پادشاه قلی خان و  
 خدمت دارو نگینی توپخانه هر بلندی یافته بود با دیگر نام آوران  
 جنگ جو و توپخانه آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد و الاجاه  
 طرف سمت چپ قرار داده امان الله خان نبیرد اله وردی خان

و عبد الله خان عرف امان الله بيگ ترکمان و حسن بيگ  
والا شاهي و جمعي از مردم عمده کار طالب همراه شاهزاده هراول  
و از طرف ديگر شاه زاده والا تبار با سليمان خان پلي و عمر خان و  
عثمان خان پسران شمشير خان قديمي و عبد الله خان و ملايت  
خان و عاقل خان و حميد الدين خان و امير خان و مطلب خان و  
ميرزا صدر الدين محمد خان صفوي و صفوي خان که هر دو از خاندان  
پادشاه ايران گفته می شدند و جمعي ديگر از جلالت کيشان ايران و  
افغانان شيرنبرد و راجه پوتان جلالت کيش که ترتيب فوج بندي از تيز  
جاولی بحال نمايد يکه تاز ناگهان و غافل بر سر پيش خان شاه عالم  
رسيدند - رستم علي خان و جمعي ديگر که همراه پيش خانه بودند يا  
مردم توپ خانه ساعتی بمقابله هراول پرداخته چند نفر بکشتن داده  
رو به زيمت آوردند و تمام بهير همراه توپخانه و پيش خانه بتاراج  
رفت و خيمه را آتش زده سوختند و هر چه توانستند بغارت بردند  
و داروغه توپخانه را دستگير نموده بخدمت محمد اعظم شاه آوردند  
گفت کيستي عرض نمود داروغه توپخانه بودم و ميدانم گفت بگذارند -  
شاه زاده محمد عظيم که بخبر بطريق طلايه سوار شده بود خبر يافته  
با فوج سنگين خود بمقابله شتافت و از هر طرف فوجها مانند سيلاب  
بلامقابل فوج هراول اعظم شاه پيهم رسيدند از بين خبر که در فوج شاه عالم  
انتشار يافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و ديگر  
مقربان اعظم شاه عرض نمودند که صلاح دولت درين است که امروز  
شاه يانه فتح بنوازش در آيد و همين جا حکم خيمه زدن فرموده قرار  
بمقابله بفرما نمايند از ديدنه شهرت فتح امروز و آوازه تسلط خبر

مقابله بفرما تزلزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاری از نام آوران آن طرف درین فوج آمده مسلح خواهند گردید و جمعی دل باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در استقامت شاه عالم نیز خلل تمام راه یابد و دل باخته بلا اختیار فرار نمایند محمد اعظم شاه بر آشفته در جواب گفت این مصلحت زنان است زبان بزجر و توبیخ کشاد - القصه باوجودی که بیشتری از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند سزاولان شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج خود تعیین نمود - هیجدهم ربیع الاول مطابق بیست و نهم خور داد سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب کوره حدادی شده بود در میدان جاجو که بماصله هفت هشت کوه اکبر آباد است فوجها را باهم اتفاق مقابله افتاد \* بیت \*

رقم سنم شهناسمه زرنگار \* چنین کرد تحریر آن کارزار  
که چون شد مقابل بهم هردو فوج \* طپش زد بدلهای چو در بحر موج  
ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوی محمد عظیم  
و محمد رفیع خراسانی که آخر مخاطب بسر بلند خان گردید و  
بازخان و چندنی دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریای غیبت  
که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و  
از هردو طرف مدای توپ و غرش بان جانستان بهم آوازی کوه و  
کرنای رزم غیرت امزای دلبران آن دشت پر وحشت گردید و دلبران  
رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمعرکه کارزار  
گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگی غرق آهن بازنجیههای

دو مني و سه مني عفریت صفت هر طرف که رومي آوردند رستخیز  
عظیم برپا می گردید \*

\* بیت \*

چو گشت از دو سولشکر آراسته \* جهانی پرخاش بر خاسته  
دهاده برآمد ز هر پهلوئی \* چکاچاک برخاست از هر مویی  
ز بس خون که از کشتگان شد روان \* محیط بلا گشت هندوستان  
بسی سرکه بی تن شد از تیغ تیز \* نه دست نبرد و نه پای گریز  
درین دار و گیر و باریدن گوله و تیر را دلپشت بندیده و راجه رام سنگه  
هارا که هر دو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر  
گدشتگان پیش قدم هراول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند -  
و از طرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لمحہ آتش پیکار  
شعله ور میگرددید تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران  
صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت  
برافروشته بودند نعره زنان قبل جرأت مقابل فیل محمد عظیم پیش  
راندند و منور خان بی باکانه بحمله رستمانه نیزه طرف شاه زاده  
انداخت محمد عظیم نیزه او را زد کرد آن نیزه بر جلال خان قرار  
زد بف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بچله کمان در آورده  
چنان بسینۀ حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر  
دست دیگری گشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در  
چشم او تاریک گشت با دیدۀ پر آب مع نیزه آبدار بر شاه زاده فیل  
پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزه او را نیز زد نموده و از گلوله تفنگ  
جلال خان خان عالم نیز از پا درآمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و  
بسیاری از بهادران بمحمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدین



با حسین علی خان بارهه و غایت خان نبیره محمد الله خان رسیده  
 بمک برادر پرداخت و شاهزاده بیدار بخت مستانه وار نیل مقابل  
 فوج خصم رانده داد مردانگی داده بحملهای پیدایی عرصه بر دلوران  
 مقابل تنگ ساخت درین حال حسن علی خان و حسین علی  
 خان با دیگر برادران بارهه خود را از نیل انداخته با جمعی از دلوران  
 حملهای رستمانه بر روی کار آوردند و رستم علی خان و نورالدین خان  
 و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزاده  
 هر دو برادر می شدند شرط جانفشانی بتقدیم رساندند و درین حالت  
 شجاعت خان که از سادات بارهه نامی بود و مست علی خان  
 بخشی خانگی محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارهه فوج  
 بهادر شاه شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و خان زمان مع پسر  
 گلان زخمهای کاری گوله و تیر برداشت و از آن طرف شاهزاده  
 بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند  
 و بسیاری از همراهان شاهزاده بکار آمدند از زخم گولهای پیدایی  
 جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت  
 که بمحمد اعظم شاه رسید آه دود آلوده جگر سوز شعله افروز از سینۀ  
 پراخگر برکشید و ماندند پیل مستی که خود را بر کوه پر از شعله  
 آتش زند نیل مقابل فوج خصم رساند و حملهای رستمانه و نبرد  
 بهادرانه می نمود و بهر تیر می صدوری را از خانۀ زین سرنگون  
 می ساخت از هر خندگی حوضۀ نیل بهادری رنگین می نمود و  
 هر اجل رسیده که مقابل او می آمد از تیر شست عدد دوز او  
 بخاک هلاک می افتاد \*

زهر تیر کز شست پرواز کرد \* تنی را ز پیوند جان باز کرد  
 در افکند خود را دران کار زار \* چو شیرینی که گور افکند در شکار  
 بر آمد خروشی ده و دار و گیر \* چو باران ببارید ثوین و تیر  
 گر آن جنگ رستم دیدی بخواب \* شدی از نهیبش دل و زهره آب  
 تروید و تهری که ازان زبندد دودمان تیموری دران معرکه کارزار  
 بعرضه ظهور آمده و کوشش و کششی که ازان تهمتن والا نسب  
 بتوقع پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است  
 اگر داستان بی لاف و گزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان  
 می رسید کوس شهرت تهمتنی آن منجر بافسانه و داستان کذب  
 آلود میگردد - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزی که از مبارزان مشهور  
 گفته می شد اسپ بمیدان تاخته رو باعظم شاه آورده التماس نمود  
 الحال تردد و جانفشانی شیر خود درین میدان ملاحظه نمایند و از  
 اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجا آورده داد مرگانی داده از پا  
 درآمد - بالجمله دران دار و گیر که از چهار رستخیز و دود باروت هیچ  
 احدی بحال دیگرمی نمی توانست پرداخت گول زنبورک بشاهزاده  
 والا جاه برادر خود بیدار بخت که فیلبان فیل او در همان حال از  
 زخمهای پیاپی افتاده بود رسید کار او تمام ساخت - و در همان حال  
 گول اجل اندرون سواری حوضه فیل والا جاه رسید و زوجه او  
 جان بحق تسلیم نمود - و فیل سواری والا جاه که دران آشوب  
 قیامت از مصدمات غرش بان و زخم گولهای شرر بار لاش آن نونهال  
 سلطنت را برداشته دران لشکر سراسیمه وار می گردید و بروایتی  
 از لشکر برآمده راه اکبر آباد پیش گرفته بود و احدی از لشکر طرفین

بجای او نمی پرداخت بلکه هر چند محمد اعظم شاه می خواست که از احوال آن شاه زاده جان باخته اطلاع یابد در آن آشوب اثری پیدا نبود. و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان مع پسران و شیر نیردان باره و حامد خان و عنایت خان نبدیر سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پانی پتی و قلیچ خان و دیگر بهادران شیر جنگ که در رکاب شاه زاده محمد عظیم و دیگر شاه زاده های فامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم شاه فرو گرفتند و در چنبرن اختلال احوال و صدای دار و گیر باد تدفی که باد از دم صور محشر میدان از طرف قبله و لشکر شاه عالم چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزیدن گرفت که هر تیریری که بسدن باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه می رسید از زره و بکتر می گذشت و هر سنگ ریزه از طوفان که نمونه مصرعاه و نمود نشان می داد بر مبارزان آن شاه شیر نبود می آمد حکم ساجده تنگ می داشت خلاف بان و تیر و گولشکر محمد اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموافقت طالع بفوج خصم مقابل فرار سیده بر زمین می افتاد - نقل می نمایند که در آن حالت تربیت خان از طرف اعظم شاه عمدا در بندوق جانب عظیم الشان خالی نمود هر دو خطا شد در همان حال گولشکر بندوق بسینه او خورد و در همین آن تیر هوایی نیز بردهن او رسید و جان در باخت - بهر حال در آن گرو و بان جهان پیش چشم لشکر اعظم شاه سیداه نمود \*

\* بیت \*

فرگیدی که بر خاست در رزم گاه \* جهان گشت در چشم مردم سیداه

بدان گونه گم شد دران گرد مهر • که می جست با صد چراغش مهر  
 دران دار و گیر قیامت آشوب با وجود اثر غلبه نوج شاه عالم از  
 حملهای رستمانه محمد اعظم شاه که کارنامه مبارزت بزخمهای  
 کاری در اولاد چغته یسکه و مهر ختم بهادری رساند نزدیک بود که  
 بسیاری از لشکر خضم تاب صدمه و مقابله آن نهنگ دریای  
 غیرت نیارده از پیش آن شیر بیشه جلالت رو بهزیمت آرند -  
 وعفایت خان پسر لطف الله خان نبیره سعد الله خان و سلطان  
 خان و تهور خان و چندمی از سادات نامی باره جمله چهارده  
 پانزده سردار نامی لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاری گنگونه  
 سرخروئی زخم برداشتند - و از لشکر اعظم شاه تربیت خان که از مدتی  
 داروغگی توپخانه از عهد خلد مکن بدو تعلق داشت و درین  
 اوان ازو تغیر نموده بودند و صغوی خان بخشی تازه از ایران آمده  
 و مرشد قلی خان که در همان روزها داروغه توپ خانه شده بود - و  
 کوکلتاش خان عرف میو بدو که ازو تردد نمایان یظهور آمده و سید  
 یوسف خان بلوکی که خود را بغیل شاه زاده محمد عظیم رسانده  
 زینها خالی نموده قریب بیست زخم برداشته بود افتادند - و  
 مست علی خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان  
 و ضیاء الله خان نواسه شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان  
 قریب پنجاه و دو نفر نامی فیل سوار شرط جانفشانی بتقدیم  
 رساندند - و خدا بنده خان که در عهد خلد مکن خانسانان بود و  
 عبد المطلب خان که نیابت ذو الفقار خان میو بخشی داشت و  
 امان الله خان زخمهای کاری برداشته هر چند ازان معرکه جان

بسلامت بدر بردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها و بیعت  
 حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخشی و عمر خان و  
 ظفر علی خان با جمعی دیگر از مردم با نام و نشان زخم برداشتند -  
 درین ضمن بر لب ذوالفقار خان زخم کم نمائی رسید چون دید که  
 کار از دست رفت و بسیاری از همراهان مبارز پیشه کشته و زخمی  
 گردیدند و عرصه چنان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید  
 نجات نموده خود را بمحمد اعظم شاه رسانده گفت بر دیگر پادشاهان  
 و جد و آبایی شما نیز ازین قسم ماجرا گذشته که میرده از لشکر برآمده  
 تقاضای وقت را از دست ندادند فی الحال مصلحت درین است  
 که پا از معرکه کارزار کشیده خود را جائی باید رساند تا باز اگر طالع  
 مدد نماید بتدارک می توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن  
 پر آشفته جواب داد بهادری شما جان خود را در هر جا که خواهید  
 سلامت ببرید حرکت ما ازین گل زمین متعذر است پادشاهان را  
 بخت است یا نخته - بعده ذوالفقار خان که حمید الدین خان  
 نیز رفاعت او کرد راه گوالیار اختیار نمود دران حال آن شاه  
 گم گشته سپاه که زیاده از دو صد سه صد سوار رفیق برز بیکسی  
 باو نموده بودند خود را میان چندین هزار سوار و تیر و گوله  
 آتش بار گرفتار دید بفروان آمد که شاه عالم با من جنگ نمی  
 نماید خدا از من بگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالی  
 تبار را که بسبب صغر سن در حوضه باخود نشانده در محافظت  
 او از صدمه تیر و گوله می کوشید آن شاه زاده شیر نبرد بدان  
 سن میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت از می نمود چون دو سه فیلان  
فیل سواری محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند  
و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود بدقراری می نمود  
هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پای  
خود در رکاب سفر آخرت می دید از راه غیرت و شجاعت خودداری  
نموده پای خود از جرضه بر آورده فیل را می خواست  
نگاه دار و پیش راند نمی توانست درین حال که آفتاب عمر او  
نزدیک بغروب بود تیری بر پیشانی او رسید کار او تمام ساخت -  
رستم علی خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را  
بالای فیل رسانیده بر اعظم شاه را بتیغ بدباریخ بریده در دامن خود  
گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صدای شادمانه  
فتح بلند آوازه گشت - تاریخ واقع محمد اعظم شاه یافته اند  
های محمد اعظم

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است

هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علی خان سر  
محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آورد  
رخساره خون آلود محمد اعظم شاه را بدنندان نیاک خود از روی  
غضب گزید بعد ازان بر پای فیل شاه عالم انداخته زبان  
یه تهنیت و دست یاداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهده گزیدن  
آن سگ سیرت نگاه تند طرف او نموده آب در دیده گردانید -  
و هر چهار شاهزاده و خان خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رسیده بدست و زبان آداب تهذیب فتح بجای آوردند - و شاه زادگاه  
 عالی تبار و بیدار دل و سعید بخت را با دیگران حاضر ساختند - و سوابی  
 جواهر و اشرفی که در حوضه نیل محمد اعظم شاه بود بتاراج رفت -  
 نخینه و فیلان و توپ خانه و دیگر کار خانجیات محمد اعظم شاه بضبط  
 در آمد - و شاه عالم خیمه مختصر استاده نموده قرون آمده در رکعت  
 نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضر عالی تبار پسر محمد اعظم شاه  
 و بیدار دل و غیوره پسران محمد بیدار بخت فرموده همرا باظهار کمال  
 لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت بر سر آنها گذاشته  
 بپوشه امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی پایان  
 دیگر مستمال ساخته بهمه پرندگان معصوم پیغام تسلی و پرسیه ماتم  
 نمودند - و خان خانان را در آغوش مرحمت گرفته از راه کمال  
 قدر دانی فرمودند که آنچه یافتیم از سعی و تردد و جانفشانی شما  
 بوی حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت  
 و والا جابه بعد غسل و کفن نزدیک روضه همايون پادشاه برده مدنون  
 سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده مر او را بچرخ  
 برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار  
 ساخته یک کرور روپیه نقد و جنس انعام که از ابتدای عهد تیموریه  
 همیشه پادشاه بهیچ امیدورایت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و  
 تسلیم منصب هفت هزاره هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه و  
 سه اسبه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالاستقلال فرمودند -  
 و از جمله ده لک روپیه که خان خانان پیشکش نمود یک لک روپیه  
 نقد و جنس قبول افتاد - و نعیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بخان زمان بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزارى پنج هزار سوار  
 نموده خلعت بخشى سيوم مرحمت نمودند و پسر خرد اورا  
 ب خطاب خانۀ زاد خان بهادر ساخته سر بلندى بخشیده تسليم چهار  
 هزارى سه هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هر چهار پادشاه  
 زاده را منصب سي سي هزارى بدست هزار سوار از اصل و اضافه  
 مقرر فرمودند و محمد معز الدين مہين اختر سلطنت را مخاطب  
 پسر پادار شاه بهادر و محمد عظيم را ملقب بعظيم الشان بهادر و  
 و رفيع القدر را ب خطاب رفيع الشان بهادر و خمسته اختر را مخاطب  
 پسر پادشاه بهادر ساخته هر چهار اختر برج سلطنت را حکم فراختن فرست  
 بحضور و سوار شدن بر نالکي که بصورت تخت روان ساخته بودند فرمودند -  
 و ارسلان خان کاشغري را که خواهرزاده مهر پرور حرم محترم پادشاه  
 بود مخاطب بچفته خان فاتح جنگ ساخته هفت هزارى هفت  
 هزار سوار فرمودند و ديگر همه خانۀ زادان قدیم و امراي رکاب که زانها  
 تردد و جانفشاني بظهور آمده بود ب عطايي اضافه نمابان و فيل و  
 جواهر و تبديل خطاب که اگر بتعداد آنها پردازد باطناب کلام منجر  
 مي گردد مگر هر جا که ضرور داند بر محل بزبان قام خواهد داد  
 برهمديگر امتياز بخشيدند - بعده که خبر فتح بهادر شاه و کشته شدن  
 محمد اعظم شاه بگواليار رسيد حيمه بخيمه صدای زايي و نوحۀ آشوب  
 قيامت برپا گرديد امير الامرا اسد خان بخدمت زيب النساء بيگم  
 که خواهر اعياني محمد اعظم شاه مي شد رفته شرط تعزيت  
 بتقدیم رساند و به تسليمي ديگر پرد گيان حرم پرداخته باتفاق  
 عذابت الله خان که ديوان خزانه و تن بود مهر بر خزانه و جواهرخانه



و دیگر کارخانجات نموده بتأمین روانه شدن حضور پرداخت - درین ضمن فرمان عذایب عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که خود را بکوالیار رسانیده بودند با خدمه محل و کارخانجات صادر گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النساء بیگم که بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داری که از نواب زیب النساء بیگم بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرافی نمود اما از راه رحمت خلق اغماص کرده سالیانگ بیگم که مقرر بود مضاعف فرموده مخاطب پادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم تعزیت و تهنیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه خدمه محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریک بعد عطای خاعت ماتمی یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر ارکان حاکمیت بقبضه اقتدار وکیل می بود نموده بعطای چهارقب و پنج اسب با ساز و طلا و یراق نقره و سربلج سرمع سرافرازی بخشیده بنواخن نوبت در حضور مادران ساختند اگرچه بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر الامرا رفیق شفیق و شریک عمده مصلحت محمد اعظم شاه بود اما در جواب فرمودند که اگر دران آشوب پسران ما هم در دکن

میدوندند تقاضای مصلحت آن بود که رفاقت عموی خود نمایند -  
ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزارى هفت هزار سوار  
نموده مخاطب بصمصام الدوله امير الامرا بهادر نصرت جنگ  
ساخته بخدمت مير بخشىگري بدستور سابق بحال داشتند -  
و ميرزا صدرالدين محمد خان صفوي را از اصل و اضافه پنج  
هزارى پنج هزار سوار نموده مخاطب بحسام الدوله ميرزا شهناز  
خان صفوي معزز ساخته تسليم بحالي خدمت تن بخشي  
فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اكبر آباد را بحال نموده  
مخاطب بخان عالم بهادر شاهى و مفتخر بخدمت خانساماني  
ساخته فرمودند كه در صوبه اكبر آباد نائب مقرر نمايد و حكم  
نمودند كه آنچه پادشاه زاده عظيم انشان از مال و اموال از بضبط  
سركار در آورده باشد بعد عطاي خلعت و فيل باو مسترد سازد -  
 حاصل كلام همه اكبر و اصغر پادشاهي و والاشاهي بانعام اكبا  
 و اضافهاي نمايان سه چند و چهار چند از مراتب و عطاي جواهر  
 و فيل كامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه  
 وسعت خلق و خاطر جوئي امير الامرا اسد خان و ذوالفقار خان  
 تقاضاي مصلحت دانستند كه اسد خان را بخدمت وكالت  
 مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبه وزارت امتياز بخشيدند اما آنچه  
 لازم اخذ و وكالت است نسبت باصف الدوله از طرف خان خانان  
 بظهور نيامد - و باز روزي كه آصف الدوله ديوان نمود خان خانان را لازم  
 گرديد كه بدستور ديگر امرا آمده مجرا نمايد و ايستاده كاغذ  
 بدستخط رساند اين معني نيز بر او ناگوار نمود - و از انكه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمی عهد حضرت عالمگیر لذت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور دیابت و کالت پدر را مصمّم الدوله مرانجام دهد و آصف الدوله نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخلافت شاه جهان آباد رفته بلا هرج سفر دائمی بغراغ خاطر ایام پیرانه سالی را بسر برد لیکن سوامی مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالی و ملکبی بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلاً دخل او در امور سلطنت نبود - حکم فرمودند که حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکان می نوشته باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بسیار به نیکامی و نیک نفسی و بی طمع و استقلال مرانجام می داد و در اجرای کار خلق بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعیین می نمود که کاغذاریاب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جمله نیکامی و ثواب عظیم که حاصل نموده تخفیف کسالت خوراک دراب منصبداران است مجملی ازان می نگارد که در زمان عهد حضرت خلد مکان آخته بیگی و دیگر مقصدیان بد فرجام برای خرچ دراب چنان مقرر کرده بودند که منصبداری که برو خوراک دراب لازم می گردید با وجودیکه منصبداران مدتها از ثلث پایبانی که پادشاه خود دستخط یک انار و صد بیمار نموده بودند بدان شب محتاج بودند بعد سعی و تردد بسیار از جمله قلیلی جاگیر می یافتند هر چند جاگیر ویران باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرچ دواب و خانه نماید تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد وکیل او را مقید ساختند بزجر و خفت تمام از خرچ دواب طالب و

باز خواست می نمودند و هر چند وکلا استغاثه این تعدی بخداست  
پادشاه نمودند داروغه فیلخانه و آخته بیکی قسمی خاطر نشان  
پادشاه می کردند که نرواد آن جماعه بجای نمی رسید و عالمی  
ازین بدعت چنان بجان رسیده بودند که وکلا استعفای وکالت  
می نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانات چنان قرار داد  
بعده که بمنصبداران جاگیر تنخواه دهند موافق خرج دواب  
دامها از جمله طلب دول او وضع نموده تنمّه تنخواه نمایند درینصورت  
کسالت خرج دواب از هر منصبداران و وکلا بالکل ماقط گردید  
بلکه فی الحقیقت حکم معاف شدن خوراک دواب بهم رساند \*

چون در مزاج خان خانات تصوف غالب بود و از علم نیز  
بهره داشت کتابی مسمی بالهامیه در علم سلوک و تصوف  
تالیف نمود که باعتقاد متکلمین در بعضی مقدمات و فقرات  
پا از جاده شروع بیرون گذاشته حکم فرمودند که در هر کجای روپیه  
و اشرفی نظم نباشد بعبارت نشر اسم شاه عالم بهادر شاه و نام بنده  
نویسند و در خطبه امر نمودند که نام نامی شاه عالم بلفظ سید  
میرین باشد - اگرچه از ابتدا از سلسله صاحبقران بلکه از شروع  
سلطنت غوریان اسم سیدات بنام هیچ یکی از پادشاهان سلف  
هندوستان از روی تواریخ در خطبه و ذکر حسب و نسب ثابت  
نشده مگر خضر خان که باوجود از اصل راسم جد و آبائی او قوم  
افغان بلفظ ملک ظاهر میگردد بعده که بسلطنت دهلی کامروا  
گردید بدلیل روایت ضعیف چنانچه بگزارش آمده مورخان  
عهد او اسم سیدات بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم که بعد این

بخدمت منزل و آنچه بزبان قلم جاری خواهد گردید بذکر خواهد در آمد  
 به برهان و دلیلی که خود را ملقب بسید ساخته هر چند که دران نیز  
 اختلاف قول مسموع گردیده اما مجمعی از حاصل کلام بزبان خامه  
 صدق بیان میدهد گویند سید شاه میر نام از اولاد حضرت خیر الانام  
 غوث الاعظم سید عبد القادر حیلانی قدس سره در کوهها و ملک جد  
 مادری خلعت منزل که از توابع اطراف کشمیر واقع شده آمده منزوی  
 گردید و راجه آنجا اطلاع یانکه بخدمت سید رسیده بمرور ایام  
 عقیدت تمام بهم رسانده صبیغه خود را بخدمت سید شاه  
 میر گذراند و آن سید ذو الاحترام آن دختر را بشرف اسلام و عقد  
 ازدواج خود در آورده ازو یک دختر و یک پسر تولد شد و راجه در  
 تربیت و غم خواری آنها می کوشید بعد از آنکه آن سید از ان مکان  
 بقصد طواف بیت الله سفر اختیار نمود و باز از ان سید اثری ظاهر  
 نگردید راجه در تربیت اطفال آن سید کوشیده باهل اسلام پیوند  
 نداده در عالم عاقبت اندیشی باخفای آن کمال احتیاط بکار برده  
 در همان جبال پرورش میداد تا آنکه فردوس آشیانی صاحب دقوان  
 ثانی از ان راجه دختر او را با باج و خراج خواست و راجه از اولاد  
 همان سید دختری که بحسن صورت و سیرت و ذکا موصوف بود باتکف  
 و پیشکش بطریق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعیین  
 معلم و آنکه و مغالنه های آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در  
 ساعت مسعود بعقد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب در آورد که  
 از بطن او شاه عالم بهادر شاه بعمره وجود در آمد که مراد از نواب  
 بانی بیگم باشد بانواع صفت و خوبی آراسته بود و سرای فردا پور

وسط سرحد خاندیجی که در پای کتل واقع است و مدت در جاگیر  
او بود و بانی جی پوره درخجسته بنیاد ساخته و آباد کرده اوست  
درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت می گردد \*

الحال کمیت خاصه را بگزارش اصل مطلب معطوف می سازد  
بعد فراغ جشن و زن قمری شروع سال شصت و هفت که  
در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده  
هجری در سواد مستقر الخلافت اکبر آباء بکمال زینت و فیض بخشی  
انعقاد یافت بقصد تزیین و تادیب راجپوتیه سمت اودی پور  
وجود پور رایت ظفر آیت برداشتند چنانچه مجمعی از تفصیل آن  
بگزارش می آرد از نوشته اخبار نویسان صوبه اجمیر و پرگنات اطراف  
جود پور بعرض رسید که راجه اجیت سنگه که پسر مجهول الذنب  
راجه جسونت گفته می شد در ابتدای نشو و نما باغواهی درگاداس  
و دیگر کفار بد اساس بحکم الولد سر لایبه از آوان عهد حضرت  
خلد مکان ماده فساد بوده و اداهای ناخوش از سر میزد درین ایام  
بعد از واقعه ناگزیر پادشاه قدسی مرشد از سر نو طریقه نا فرمانی  
و سرکشی در ایذا رساندن مسلمین از منع گاوکشی و بانگ صلوة  
و برانداختن بعضی مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد  
خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهای  
خود شروع نموده و به پشت گرمی و مدد نوج رانای اودی پور  
ورفاقت راجه جیسنگه که باهم نسبت دامادی دارند بمرتبه  
سمت باد ناگامی گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس  
از سعادت مالزمت محروم و بی نصیب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعه بد سگال گردیدند  
 براه آنبیروطن چیسنگه مرحله پیدمای آنطرف گشتند و مالدین  
 اجمیر و چنور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید  
 حکم مقامات فرموده انواع هاسون نور کوه فبرد بسر فوجی  
 پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هراولی جمده الملک خان خانان  
 بهادر و مصصام الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه  
 و پایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفر آباد آن گروه بدکیش  
 تعیین نمودند بعده که از سم سقوران بهادران یکه تاز و کوه نوروی  
 دلوران جانباز خرابی بسیار بملک و مال و جان و عیال  
 آنها رسید و زن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیری  
 در آمدند و قصهجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت  
 نمودند مرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و  
 عیال و اطفال رو بجبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دار گذاشتند -  
 اچیت سنگه و دیگر راجهای معاون او دانستند که سلامتی جان  
 و امان مال و عیال آنها در انقیداد و اطاعت است بخان خانان  
 و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین  
 قبول عبودیت بهزاران ندامت و هرافکنندگی بر زمین نیاز  
 بودند و بتضرع و الحاح تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی  
 القضاات قاضی خان بچو پرور آمده بتعمیر مساجد و تخریب  
 بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشتن گاو  
 و مقصوب نمودن ارباب عدالت و تعیین نمودن حکام جزیه پردازند  
 و قلم عفو بر جریده اعمال ما کشند و القصاص آنها در عالم خط

بخشي بدرجه قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی و امام و موفن مساجد در جود پور و ديگر معمره های اطراف تعين شدند و اجيت سنگه و جيسنگه باتفاق درگا داس که سرمايه فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده باميد عفو تقصيرات جدين سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و فيل و شمشير و پدم و ديگر عنايات معزز و مقتخر گشتند \*

ذکر جشن سال دويم از جلوس ميمنت مانوس

بهادر شاه پادشاه غازي

هيچدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند بموجب حکم آئين بلدی و آرايش جشن آغاز سال دويم مطابق بيست و يکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمنی و نشاط منعقد گردید آنچه از زر و گوهر خرمن خرمن و دامن دامن ببخشش در آمد و از عطای خلعت و جواهر و فيل و اضافهای نمایان عالمی کامياب و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغير و کبير هر صنف قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه باذل فخير و نقد و انواع نعمت فراهم آورده بدین دما گویان شدند \*

پدر بجای پسر هرگز این کرم نکند

که دست جود تو با خاندان آدم کرد

خدای خواست که بر عالمی ببخشاید

بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل بر نگار زبان قلم از تحریر تفصیل آن قاصر است - درین اوان فرمودند که نامه محبت افزا و فرمان نصیحت



و تسلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون بر نگارند  
 که پدر بزرگوار حکومت صوبه بیجاپور بآن دره التاج عطا فرموده  
 بودند ما حکم رانی هر دو صوبه بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع  
 و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور  
 فرمان رویان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که  
 از زمان قدیم حکام آن هر دو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهی  
 مینمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این  
 رعایت و عنایت بحکم آینه کریمه فان شکر تم الازینکم بدل و زبان بجا آورده  
 طریقه سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویه جدو آبا  
 در باره رعایا و برابرا و ضعفا و کافه انام میدول دارند و تذبیه سرکشان  
 و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهان همت خود دانند -  
 و برای بردن فرمان و حجابیت این کار حافظ احمد مفتی را که  
 مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمه نصیحت  
 آمیز که باعث عدم ماده شورش و دنج فتنه و فساد و خونریزی  
 مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع  
 خلعت و جواهر و فیلهای کوه شکوه و اسپهای باک رفتار و  
 تحف و هدایای دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق  
 استعجال خود را برساند - اواخر ذی الحجه رایت توجه طرف اجمیر  
 برانراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه  
 معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمه درگاه رساندند \*

الحال کلمه چند از سلوک محمد کام بخش می نگارد که هر چند  
 از طرف محمد کام بخش بگفته مدعیان در حق احسن خان عرف

میدرملنگ اثر کم توجهی ظاهر می شد و باعث خفت احسن خان میگردد اما در دل او سواي طریقه فدییت و خیر خواهی اصلا اراده دیگر نبود تا آنکه متوجه تسخیر گواکندة و شهر حیدرآباد گردید بعده که سه چهار منزلی حیدرآباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدرآباد بود مستمال ساخته بقلعه دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعه گولکنده وعده و وعید بمیان آورد اگرچه قلعه دار بعد از فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفته استمال احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمد کام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گردیده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتفاق احسن خان و اظهار خیر خواهی بذای مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملوک و گرد آوری محصور اطراف از تعیین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله بر قلعه دار مسدود باید ساخت - از آنکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند و سید احمد نام که از پیش آورده های احسن خان بود ثانیاً باتفاق خواجه مرایان موافق تقاضای روزگار با احسن خان سوی مزاج بهم رسانند و از برای بر انداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار و بار سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت سدد طالع که نشه جوانی و تردد جانفشانی در کار آقا که اکثر در عالم همچشمی ماده زوال دولت میگردد علاوه آن گودیده بود اصلاً باصلاح حسد مدعیان

نمی پرداخت و گاه گاه احسن خان و سیف خان که استاد تیراندازی  
محمد کام بخش بود و ارشدخان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل  
خان همداستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می  
نمودند و در رعایت و عیافت هم دیگر بتواضع تحف می‌گوشیدند تا آنکه  
تقرب خان و اهتدا خان و دیگر مدعیان حسد پدیده اتفاق نموده در  
خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدمان  
او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند \*

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش  
راه یافته بود از دمیدن افسونهای بد خواهان باجماع حرفهای  
موحش نژده انگیز سودای او بمرتبه زیاده شد که تیشه ناکامی  
برپای خود زد مجمل از تفصیل آن بزبان قلم جاری می گردد -  
چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب  
همدیگر رابطه خاص بمیان آمد و همدیگر را بضیافت میطلبیدند  
و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند  
تقرب خان و اهتدا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه  
حسد که ویران کن خانمان کهن امت خاطر نشان محمد کام  
بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان و سیف خان  
و احمد خان باهم اتفاق نموده اراده دستگیر نمودن پادشاه دین پناه  
دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین  
جرات اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق  
آمینز هر سه چهار بدخواه دولت درین زودی بعرضه ظهور خواهد  
آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شفق بخط خود برستم  
دل خان بدین مضمون نوشت می خواهم بصلاح همدیگر جواب  
نامه بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برساند  
رستم دل خان که غافل از نیرنگی روزگار بود موافق طلب محمد  
کام بخش خود را رساند بعد رسیدن او گفت از دحام از خون دور  
نموده در تسبیح خانه رفته با قلمدان خود بنشیند که من حاضر می  
خورده می آیم و برای شما آتش الوش میفرستم بعد فراغ چیزی خوردن  
باتفاق مسوده جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق  
ضابطه هر روز کمر و انموده خالی از وسوسه به تسبیح خانه رفت  
همان زمان منصوبان محمد کام بخش بر سر او فراهم آمده مع پسران  
دستگیر نموده مفید ساختند - چون آگوش زد محمد کام بخش ساخته  
بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و  
رفت رقع و پیام است بعد جست و جوی قلمدان خطی  
از طرف سیف خان بدام رستم دل خان بدین مضمون برآمده آنچه  
از طریقه سلوک با همراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آید  
باید که اول در استمضا و سلوک احسن خان که سرفوج و منیر بخشی  
و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعد با احمد خان  
و دیگران رویه سلوک را مرعی دارند از مطالعه آن رقع بدخواهی  
نامبردها بظن غلطند او به ثبوت پیوست سه روز در قید داشته بعده  
فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته بر پای فیل سواری  
همان اجل رسیده برگشته طالع بستند اما هر چند خواست موافق  
حکم محمد کام بخش حضرت جانی از طرف آن فیل بر رستم دل خان

به رسد فیل اقدام نه نمود بعده فیل دیگر آورده زیر پای فیل انداخته  
بدان عذاب گشته در شهر تشهیر داده زیر درختهای باغ انبلی محل  
که متصل یکی از مکانهای ساخته سلطان واقع شده مدفون ساختند -  
و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانۀ آن سید  
مرحوم مردم تعیین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار  
خان بنی مختار بود به بند و بست اطراف خانه پرداخته مستعد  
بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر کشته و زخمی گردیدند بعده احسن  
خان رفته آن ماتم زده مجبور را همانده ازان دست و پا زدن  
لا حاصل باز داشت و آن سیده مغمومۀ مستورۀ را به بحر متنی تمام  
مقید ساخته با میر حسن نام برادر رستم دل خان و یک پسر او  
آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل خان نمود و خانۀ او را بضبط در  
آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقعه او را دست آویز  
نمک حرامی و فکر فاسد او ساخته حکم دست پریدن او فرمود و  
سیف خان که استاد تیر اندازی محمد کام بخش بود هر چند  
بعجز و اظهار خیرخواهی خواست خاطر نشان نماید که مضمون  
رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه می نماید فائده ندان بعده که  
دست او بریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی  
از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام  
بی تقصیر پریدن فرمودی و باز فرمود که زبان او نیز قطع نمایند - درین  
حالت مدخول او را کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند  
از ملاحظۀ احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و  
اهم خان افغان را فرمود که دست و پا بسته در از بخوابانیدند و اسبهای

دندان گیر بالایی او دوانیدند تا مظلومانه جان داد - و سیف خان نیز از آن  
هر دو زخم و سروایتی دست دویم او نیز بریدند و دیعت حیات نمود -  
ارشاد خان را که ندیده ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان  
اورا نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف  
زبان او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که  
بالایی خور بسته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان انبلی  
محل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصاحبت  
مقید ساختن من می نموده باشند - و بعضی جماعت داران عمده که  
با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن  
خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مقید نمودن  
و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اسبان راهوار سوار  
و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار با تو رنیق گشته دو سه  
شب در میان سرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض  
تلف بکمال بی ابروئی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه  
طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار می نمود تمام سپاه و جماعت داران  
عمده چنان باو گرویده بودند و حسن عقیدت باو داشتند که رفاهت  
نموده از سرحد محمد کام بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظار  
بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بیهوش نیامد و  
گفته آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من  
بیگناه که از خانه زادن عقیدت کیش موروثی اریم هرگز چنان گمان  
نخواهند بود و گفته دشمنان در باره من چنین اثر نخواهد بخشید  
تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانه متعبد دارند انگاه احسن خان بیهوشانه از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام نمود که زرینه و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچه وابستهایی احسن خان قبل از آنکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفی و هون توانستند در صندوق انداخته بخانه انغانی که از مدت آشنا و مروهون احسان و دست گرفته احسن خان بود فرستادند بعده بضبط در آوردن خانه که چند روز گذشت و هر روز بر قید و شکنجه آن مجبور بلای قضا می افزود آن صندوق نیز بسبب جست و جوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده و نمودند از مشاهده خربطهایی هون و اشرفی گفت که این خربطها است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیاده شعله در گردید و هر روز بر آثار قهاری و سختی در شکنجه و انواع عذاب می افزود و بار آثار گنجری با نمک زیاد خوراک او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیر باران و آفتاب میداشتنند و دوبار مسموم ساختند کار گر نیدامد دو سه ماه بدین شکنجه بانواع گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبه سودا و وسواس افعال سفاکی که از محمد کام بخش بدین تحقیق بظهور آمد این بود که بعد رسیدن ابلیسی از نزد بهادر شاه بعضی از هواخواهان بدسروشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که معتبر خان ابلیسی جمعی از سرهنگ پیدشان بیدباک را همراه خود بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رسانند از شنیدن این کلمات بیهوده بدین آنکه بغور و تحقیق آن پردازد

فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بیاورند که یومیته نقد و خوراک  
 برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم  
 بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند  
 بوسیله حفظ قرآن و طالب العلمی و استحقاق نزد ایلچی رابطه  
 آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی  
 نویساندند بعد فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده  
 یک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر  
 فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را  
 با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار بده زیر تیغ  
 بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکنده بودند که والد آنها آمده  
 هرچند وایلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند  
 بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتی حیدر آباد که از قاضان  
 متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر  
 درآمده نتوانی خواست آن خدا پرست حق گو بی باکانه بی محابا  
 در جواب گفت که موافق شرع محمد محض از راه سوی ظن  
 و گفته مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث  
 ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزی و ظلمی که  
 ازان محصور باده ناکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شرفا ترک  
 ماندن حیدر آباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان  
 بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف  
 شهر چوکی مقرر نموده ایلچی را بخفت تمام مقید ساخته  
 در جواب نامه لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز



بآیت کریمہ کم من فڈۃ قلیدۃ غلبت فڈۃ کثیرۃ باذن اللہ نوشت  
 بعد رسیدن جواب نامہ با اخبار اطوار عداوت افزای دیگر کہ پیدایی  
 بعرض شاہ عالم بادشاہ کہ بعد ازین خلک منزل نیز بزبان خامہ جاری  
 خواهد گردید رسید بکوچہای طولانی از ملاحظہ رسیدن برشکال  
 متوجہ مہم محمد کام بخش گردیدند - و راجہ جیسنگہ و دیگر راجپوتیہ  
 کہ از عقب خود را باکبر آباد رساندہ رفیق رکاب گشتہ بودند  
 بعدہ کہ متصل حد دار الفتح اوجین رسیدہ مضرب خیام  
 فرمودند نام بردہا بہ بہانہ شکار سوار شدہ آنچه قابل برداشتن بود  
 باخود گرفتہ خیمہای کہنہ را گذاشتہ بعضی را آتش دادہ راہ وطن  
 اختیار نمودند بعد عرض نظر بر تقاضای وقت ناشنیدہ انکاشتہ -  
 غازی الدین خان بہادر فیروز خدگ کہ در ایام واقعہ ناگزیر خلد  
 مکان صوبہ داری برار داشت و بعد توجہ محمد اعظم شاہ طرف  
 شمالی بہ برہانپور آمدہ استقامت ورزیدہ بود و ادرا صوبہ دار احمد  
 آباد ساختہ بودند و از طرف عدم اطاعت در رفتن بر سر صوبہ خود  
 و ارادہ رفاقت محمد کام بخش برالسنہ واقعہ طلبان زبان زد  
 گردیدہ بود از انکہ از جملہ سرداران صاحب فوج و صاحب ترک و  
 امرای عمدہ گفتہ می شد تزلزل تمام در لشکر شاہ عالم افتادہ  
 بود درینولا بعرض رسید کہ بر سر تعلقہ صوبہ خود از برہانپور روانہ  
 گردید - محمد مراد خان کہ خالوی احسن خان عرف میر ملنگ  
 میر بخشی محمد کام بخش می شد و در مہم حیدر آباد کہ خطاب  
 خانی داشت از طرف خان مکان مدت بوسیلہ خدمت بخشیدگری  
 واقع نگاری در خدمت شاہ عالم پادشاہ حقوق نیکو خدمتی د

حسن عقیدت باثبات رسانده بود بوعدهای اطف آمیز امیدوار نتایج  
گشته بود و مدت حجابیت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان  
قلم داده درینوا از جمله منصوبان ملک مکان خدمت واقعه نگاری  
و سوانح نگاری کل صوبه احمد آباد ضمیمه فوجداری کودره و فهامره  
در سرکار عمده صوبه مذکور باو مقرر بود اعتماد خان نام باوجود  
داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیله  
ذو الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوی احسن  
خان که در صوبه احمد آباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه  
احمد آباد ضمیمه فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی  
است باو مقرر است با احسن خان همشیره زاده خود که صاحب  
اختیار فوج محمد کام بخش است رسل و رسائل دارد امید وارم که  
خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد عرض چون خطاب  
معادت خانی که سابق داشت از خاطر پادشاه و گشته بود  
بی آنکه بغور حرف مدعی و فدویت محمد مراد خان پردازد  
خدمت فوجداری از تغیر از با اعتماد خان مقرر نموده حکم فرمودند که  
واقعه نگاری و سوانح نگاری دیگر تعیین نمایند و محمد مراد خان را  
طالب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماحرا اطلاع  
یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویت و رسوخیت محمد  
مراد خان و خلاف گوئی مدعی بعرض رساند و حکم بحالی  
خدمات و موقوف داشتن طالب حضور حاصل نمود چون تا حاصل  
شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب  
گردد حضور رسیده بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بحالی برای اظهار دانات حسن عقیدت خود و مذکور ساختن مدعی صلاح کار خود دران دانست که از تعلقه واقعه نگاری و - واقع نگاری دست کشیده بمنصوبان حضور وا گذاشته بحالی فوجداری که بنام مدعی او مقور شده بود اکتفا کرده خواجه حمید خان دیوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نوبدا که هنوز خبر مغضوب و کشته شدن احسن خان فرسیده بود شرف اندوز ملازمت گردید هفتصدی چهار صد سوار منصب داشت بعنایت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از اصل و اضافه تسلیم هزار و پانصدی هزار سوار فرموده در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار نموده خلعت خدمت داغ تصحیح حضور عنایت فرمودند - میر سلطان حسین برادر گلان احسن خان که همراه خالوی خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب سه صدی پنجاه سوار بهایه هزاری دو صد سوار رسید و بخطاب طالع یار خان سرافرازی یافت و حکم فرمودند که با احسن خان تسای نامه لطف آمیز مشتمل بر رجوع آوردن بدین درگاه خطاب بخش عذر پذیر بر نگارند - اگر چه در زبان عوام و اکثر مردم عمد لغیر واقف خبر انتشار گرفت که بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع یار خان احسن خان را محمد کام بخش مغضوب ساخته بسیاست کشت اما غلط محض بود از یک ماه زیاده قبل از رسیدن خطوط عقید گشته بود بعد که خطها را هواخواهان او در ایام حبس بتدبیر و احتیاط تمام رساندند در آب باران شسته در انداخت - ارباب جمادی الاولی در سواد دارالسرور برهانپور مضرب خیام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تبتی که زیر قلعه برهانپور جاریست چنان طغیان نمود که عبور لشکریان پانزده بیست روز متعذر می نمود و روپیه را پانچ توله کاه بفروخت رسید بعد مقام سه چهار روز طغیان آب بهایاب مبدل گردید - باوجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پور کوچ نمود یک کوچ و یک مقام مقرر کرده از راه ملکپور و ناندری طی مسافت نمودند تا آنکه اواخر شوال سنة احد جاوس نزد یک دوسه سذالی حیدر آباد رسیدند - باوجودیکه تمام نوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبه سودای او متفرق شده بود و زیاده از پانصد شش صد سوار باو نمانده بود که آنها نیز از بدملوکی و ملاحظه خونریزی و گرسنگی که یکساله سپاه طالب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبه تزلزل و توهم و رسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام لشکر پادشاه ظناب در ظناب خیمه زده از واهمه خوابی نمی نمودند و در همان ایام سیف خان عرف میر اسد الله که از خانه زادان روشناس حضرت خلد مکان بود و نشه جنون بمرتبه داشت پادشاه او را از لشکر اخراج نموده بکعبه الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبه الله به بحالی منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بمندمت میر بحری کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشه جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیر الامرا برهم زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راچپوتان بازامو نشان رسانده بودکالت و حجابیت محمد کام بخش بآنها  
 دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد  
 رفاقت که در صورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد  
 تعلقه آنها پنجاه هزار سوار راچپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن  
 در رکاب او موجود شده بشاه جهان آباد برده بر تخت نشاند و دست  
 آویز بمهر آن جماعه که از بهادر شاه غبار خاطر داشتند حاصل کرده  
 بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع ماده نساک عظیم بود بامید  
 اظهار حسن خدمت و فدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود  
 را بحیدر آباد رسانده بمحمد کام بخش بارادۀ ملازمت پیغام حسن  
 تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن  
 میان راچپوتان و هفده سیجده هزار سوار تا نربدا باستقبال آمده  
 تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن  
 خود را باتفاق راچپوتیه بدار السلطنت رسانده سکه و خدایه جاری  
 نموده و بجذب قلوب دیگر امرای غائب و حاضر پرداخته مقابل  
 بهادر شاه بر آید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا و روسوس  
 آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف الله خان را محض تمهید  
 و ساختگی با پادشاه دانسته اصلاً بحرف او گوش نداده متوجه  
 احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت در اینجا  
 سوامی زبان بردن و باقسام سببست کشتن شجر حسن تردد و  
 عقیدت تو ثمر دیگر بار نمی آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر  
 بار ملازمت نداشت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این همه  
 غالبۀ سودا و بی بضاعتی که لشکر و خزانه اصلاً نزد محمد کام بخش

نمانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و منجمان بی کمال گرفتار بصد مال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر پیشه تهوری باجمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه گروهی از حیدر آباد باجمعیت قلیل که عمده آنها قریب خان عرف حکیم محمد حسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه رفیق تهور پیشه دیگر که قرک رفاقت نموده بودند و چند چیله و کوههای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه دهم ذي القعدة سنه احد که بغامله سه کروه مضروب خیم گزیده بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی هر دو پادشاه زاده خان خاتون بادیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کارزار دیده نیل سوار رزم آرما که از عمدهای سر فوج داود خان و نیما ( ن ) سیندهیا مرهته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بنسرداری پادشاه زاده جهان شاه سوای فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده نمودند که تا مقدور در جنگ سبق و تیز جلویی نمودند بطریق قراولی اطراف محمد کام بخش فرو گرفته نگذارند که

کشته شود و خونریزی مسلمانان به میان آید بعده که پنج شش گهری روز برآمد خان خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاه زاده رفیع الشان سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه زاده رفیع الشان بفاصله نیم کروه از خان خانان و طرف دست چپ ذوالفقار خان بفاصله یک بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می کشیدند - از آنکه بسبقت جنگ مبادون نبودند هر دو سردار و همه فیل سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش قدمی در جنگ ننموده دمبدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه پیغام می فرستادند بعد از آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند جواب نمی رسید یا با وجود بیداری عهده تساهل می نمودند و جواب حاصل نمی گردید ذوالفقار خان که با محمد کام بخش عناد قدیم داشت هرساعت بخان خانان پیغام مخفی یورش می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال ورزیده انتظار یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان خانان نکشیده طبل جنگ نواخته یورش نمود و خان خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بالای موج بر سر محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذوالفقار خان و داود خان و نیبا سیدند هیاکه چهار پنج هزار مرهه با او بودند مقابل آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام بخش سوای بان بسیار و چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همینکه ذوالفقار خان و خان خانان خود را بر توپخانه آتشبار زده مقابل محمد کام بخش بدفراوت پله تیر رسیدند و در سه رفیق جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمد کام بخش رستمانه پای قائم نموده دمت بقبضه کمان آورده باوجود رسیدن سه چهار زخم چنان داد تهوری داده مقابل بیست و سی هزار سوار حمله آور گردید که تزلزل تمام در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک بود که فوج داون خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند و ترکش خالی نموده بسیاری را از پا در آورد و زخمی ساخت تا آنکه از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برر غالب آمد چهار طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنجه زخم کاری همراه پدر اسیر سر پنجه بلا گردید. و محی السنه پسر کلان دران معرکه جانستان دمت و پای بهادرانه میزد تا آنکه نیلبان او بار دیفی که رفیق او بود از زخمهای پیاپی افتادند و خود شاهزاده که فیلدانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیرهای پیاپی بیهوش گشته در حوضه فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید از آنکه همه سواران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند هیچ احدی بغیل محی السنه نمی برداشت و تاراجیان بالای فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده رستمهای ابریشمی حوضه و سقر لاط هرچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند و فیل از لشکر برآمده راه صحرا گرفت مرهقههای لشکر که برای جست و جوی غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذوالفقار خان از عقب تاخته فیل



را گرفته آوردند \*

القصة شاد يانۀ فتح بنوازش در آمد و بر سر دستگیر ساختن آن  
امير پنجه قضا ميان هر دو امير کار بگفتگو انجاميد - چو پادشاه  
زاده زبيح الشان که سر فوج لشکر طرف خان خانان بار تعلق داشت  
و سرداران هر دو فوج با هم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد  
پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش  
را حوالۀ ذوالفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی سوای  
جلال الدین خان نام از همراهان خان خانان که باو گولۀ زنبورک  
رسيد بديگر هيچ يك از مردم نامی پادشاهی آفت جاني  
نرسيد - و مسعود اوراق که دران حراگه حاضر بود بعد فراغ جنگ  
مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن برگشته  
بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار در آورد شصت و دو  
نفر بتعداد در آمدند - و در همان حالت که تاراجيان دست بغازت  
دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قريب بيست  
و چهار نفر سوختند - بعد از آنکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه  
را زخمهای کاری رسیده بود نزد خادم منزل آورده نزدیک خیمه محل  
فرستاد آوردند از حضور جراحان فرنگ و یونانی برای علاج زخمهای  
آنها تعين فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربای که  
برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن  
و عیادت برادر رفت بعد از آن که نزدیک او رفته نشست  
اول رثائی که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از  
تخت و بخت انداخت و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پروسی نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بینیم او در جواب گفت من هم نمی خواستم بشهرت بیجوهری و بیغیرتی ارلاد تیمور دستگیر گردن و شاه عالم بسماحت و ابرام تمام دو سه چمچ شوریبا خورانده با دیدن پر نرم بر خاست بعد انقضای سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر با سم فیروز مند و دیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند \*

\* بیت \*

نو عروسی است جهان از ره صورت لیکن

هرکه پیوست بدو جان خودش کابین داد

لاش هر دو را بروضه همایون پادشاه روانه شاه جهان آباد نمودند و سه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نویت موقوف نمودند و بر القاب خان خانان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان خان خانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهي ساختند و نیبایسیندهیا که از جمله ناسرداران مشهور غنیم و عمدۀ سرفوجهای مقامان لعین دکن گفته می شد و از تاخت و تاراج او خرابی زیاد تا صوبه مانوا رسیده بود درین اوان بدستگیری و تجویز ذو الفقار خان روی انابت بامید بندگی بدرگاه پادشاه خطا بخش عذر پذیر آورده شریک تردد جنگ محمد کام بخش گردیده وسیله شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزار پنچ هزار سوار و عطای دو لک رپیۀ نقد و خلعت و فیل و نقاره و دھوپ مرصع و جیفه فرموده پسران و نبیرهای او را بهر کدام منصب پنچہزاری و

چهار هزاری که جمله چهل هزار بیست و پنج هزار سوار  
بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس  
بخشی الممالک قبل از آنکه اسناد منصب تیار شود بلکه پیش از آنکه  
بعرض مکرر رسد حکم فرمودند که پرگنات جید سیر حاصل سرکار  
ذیر و دیگر محالات آباد صوبه خجسته بنیاد از تغیر قریب هزار  
منصبتدار کم منصب و پیش منصب در جاگیر او تفخواه نمایند -  
بنام کرخانه قدرت الهی را که بعد از نادم شدن آن کافر حوی که  
از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلیل رزق عالمی از شرفا و سادات  
و صاحبی هر قوم گردید راست گفته اند پر عقاب را که زیاده از همه  
طائران تیز چنگل و بال جان طیور میگردد بعد مردن او که پرتیر  
می سازند باز باعث هلاک چندین جاندار می شود \*

وکیل راجه ساهو بوسیله نور الفقار خان بهادر نصرت جنگ که  
بخدمت صوبه داری کل دکن ضمیمه میر بخشی گری مغرض گشته  
بود برای حصول فرمان سردیسهمی جوته شش صوبه بشرط آباد  
ساختن ملک ویران بنام راجه ساهو بعرض رساند - از آنکه جمله الملک  
معظم خان خانانان صوبه برهانپور و نصف صوبه برار را که به برار  
پایان گهات در فاتی و زبانها موسوم است موافق سرشته قدیم فاروقی  
و محمد اکبر پادشاه از شش صوبه دکن برآورده داخل صوبهای  
توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زن مردم عام است  
ساخته می خواست که اختیار امور ملکی و مالی و عزل و نصب  
حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نماید بر سر این میان  
نور الفقار خان و معظم خان سوی مزاج بر سر زبانها شهرت یافت

و بخشي الملک نهي خواست که در کل مقدمات ملکي و مالي  
 دکن ديگري دخيل و صاحب اقتدار گردد - و تارا باثي زوجه رام راجا  
 که زن عموی راجه ساهو ميشد از دو پسر خرد سال رام راجا مانده  
 بود و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکر کشي و سرکشي که تازه  
 سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای نه روپيه سرمد  
 سرديسمکهي می نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش  
 آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول نمودند چون  
 درينلا بوساطت جملة الملک معروض داشت که بعطای فرمان  
 نه روپيه سرديسمکهي که پای چوتنه درميان نباشد بنام پسر  
 خود که دفع مفسدان ديگر بنذوبست ملک نمايند درخواست نمود  
 از آنکه مصام الدوله ذوالفقار خان بهادر ظرف راجه ساهو داشت  
 درين ماده گفت و گوی اختلاف اراده هر دو مربي بميان آمد  
 آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که  
 التماس هيچ احدي را از ادني و اعلى رننمايم چنانچه مدعی  
 و مدعی عليه که برض مدعی همدیگر بعرض اقدس ميرسانند  
 بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول می افتاد و حکم  
 ناطق عطا مي فرمودند در مقدمه سرديسمکهي نيز موافق درخواست  
 جملة الملک و مير بخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر  
 بسبب پرخاش همدیگر مقدمه سرديسمکهي بنام هر دو ملتوي ماند \*

ديگر از ابتداي عهد تيموريه مقرر بود که یک خطاب بدوکس  
 عطا نهي فرمودند البته تفاوت یک دو حرف می نمودند درين  
 عهد صفدر خان بابی متعينه احمد آباد که از عهد خلد مکان بدین

خطاب موروثی مقتدر بود بدیگری یکی از بندهای قدیم رکاب عطا  
فرمودند صفدر خان بابی درباب بحالی خطاب و بی تصدی خود  
عرضی نمود بر عرضی او دستخط نمودند که بحال بحال گو دیگری  
هم داشته باشد ازان روز قبض آن که یک خطاب بنام دو سه کس  
باشد از میان برخاست و بهمین دستور اعتبار منصب و نوبت و  
نقاره و فیل و جیغ و سرپیچ نظر بر پایه و مراتب نماید - چون درین  
ایام اخلاص خان جدید الاسلام که بحلیه فضیلت و دیانت آراسته  
بود و در متصدیگری سختی و دقت حسابی نمودن شهرت تمام داشت  
بخدمت عرض مکرر معزز گردید و نظر بر همت و عدم غرور پادشاه  
دریاد دل در عطای منصب و اضافه بدین ملاحظه مراتب که چون آب  
سیل رایگان گشته بود متکمل اجرای عرض مکرر آن نگشته بخدمت  
جملة الملک اتماس نمود که موافق همت پادشاه اقلیم بخش  
بادولت سلطنت هفت اقلیم ونا نمودن خیال محال و دور از عقل  
است و تمام عالم بیش طلب پس درین صورت شجر فیض بخشی  
پادشاه عالم نواز برای همه منصبداران و خانه زادان با نام و نشان ثمر  
بیچاکری بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشیر این  
همت پادشاه ونا نخواهد نمود صلاح دولت و تقاضای مصلحت آنست  
که درین ماده تدبیر و بندوبستی بکار رود که راه آب سیل و سر بسر  
شدن مداخل پروصمت هندوستان برای بخشش پادشاه کم و بیش  
تواند گردید اگرچه این کلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب  
ظاهر نزد کافه انام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتباه یافته  
بود فی الواقع مانع خیر و بانی خلیل رزق خالق الله گردیدن بدترین

صفت مذموم است اما نزد بعضی نکته سنجان منصف پیشه سخن راست تلخی آمیز بود اخلاص خان می خواست که هرگاه یاد داشت منصب نزد وزیر برای دستخط عرض مکرر رساندن بیاید بعد تحقیق و غور اصل و فصل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید خان خاندان بد قاصی این وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق برخود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود اخلاص خان نیز از ملاحظه ملامت و طعنه زبانها تن بقبول آن گرفت و گیر نداده خواست امتعافی خدمت نماید آخر کار قرار بران یافت که برین خدمت فواحداث سرا پا ملامت مستعد خان عرف محمد ساقی را که از جمله مستعدان راست و درست و نیک رو گفته می شد و از صورت و سیرت او ماده سرانجام اجرای این کار هویدا بود مقرر ساختند و چندان نسق نمودند که هرگاه یاد داشت منصب از دستخط عرض مکرر رسانیده فارغ شده برای عرض مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگی پادشاه دارد یا نه و بچه سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و قبل از ایام میعاد مقرری اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق پیرومیة وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امور که بسیار دیر می کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت منصب و اضافه و پیرومیة وجه معاش میشد. و اکثر پیشتری یاد داشت بتعمین سزاواران شدید مهر پرور و امة الحبیب هر دو محل پادشاه و دیگر مقریان حضور بدون کارش تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام می رسید

امبار تفاوت تمام در اجرای کار خلاف ضابطه می رسید دستخط پادشاه را اعتبار نماند نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول اعتبار نماند مطالب خلق چاره نیست و مقلد دستخط باهم بهمرسیده شما در آنچه بهتر میدانید بعمل آرید گویند که اکثر این شعر میرزا صائب ورد زبان داشت \*

\* بیت \*

هر که اینجا دست رد بر سینه سائل زند

حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هر چند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشی خلق و خطا بخشی چنین پادشاه در زمان ماضی از روی تواریخ خصوص در تیموریه کمتر بنظر آمده اما از آنکه بی عیب ذات پاک حق واقع شده در کار و بار سلطنت و خبر گرفتن ملک و بند و بست امور لایبی چنان مستغنی و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع تاریخ جالوس او را ( شه بی خبر ) یافته اند - و شبها اکثر بیداری بسر برده تا دو پهر روز در آرام و خواب می گذرانند باین سبب در سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم غربا در شبها تاریک بسبب تفرقه لشکر و نگاه مثل خیمه های خود نیافته پیش دربار معلی در نقارخانه و کچهریها و بازارها شب بسر می بردند \*

و قاضی سرکار ورنکل و دیگر جمعی از اعیان و شرفای سرکار مذکور از ظلم و تعدی پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده مستغیث شدند چنانچه ذکر طغیان و وزیدن او مجامعی باحاطه بیان می آرند که در عهد خلدن مکان که رستم دل خان پسر چانه سپار خان صوبه دار

حیدر آباد شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهی  
 فروشان بی اعتبار بود خواهوی داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او  
 رفته چهار پنج روز در خانه او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر  
 آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع  
 سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت  
 متصرف شده پیاده بسیار نگاه داشته بالای پارچه کوهی رفته ملجا و  
 پناه خود ساخته شروع برهزنی و دست اندازی بر مسافری و رعایای  
 اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده بمروساند  
 فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او  
 افتانند پاپرا خبر یافته از اینجا فرار نموده خود را نزد ونکت راوکه  
 زمیندار عمده برگند کولاس سرکار ایلیکندل بود رسانده بجماعه داری  
 نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چنداهنونت نام جماعه دار دیگر آن  
 زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست  
 اندازی متروکین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات  
 دزدی هر دو را گرفته مقید ساخته بشکنجه سیاست تمام نگاه داشته  
 بود بعد یک دو ماه پسر ونکت راو بیماری شدید بهمرسانید زن  
 ونکت راو بقصد شغای پسر خود باعث خلاصی همه محبوسان  
 گردید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملاً برگند  
 نرکنده سرکار بهونگیر که جای قلاب واقع شده آمده با سروا نام  
 که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعرصه آمده بود رفیق  
 و اقبال و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالای پارچه  
 زمین سنگ لاج بنای احاطه خام بدستور گدھی در شاه پور گذاشته



ملجای خود ساخته علانیه بناخت و تاراج نمودن اطراف  
 پرداخت و فساد او بجائی رسید که هر جا از زن مقبول و مال  
 هنود و مسلمین می شنید بتعدی کشیده آورده متصرف می گردید  
 تا آنکه جمعی از بیوباریان و شرفای هر قوم بحضور رفته استغاثه  
 نمودند و حکم تنبیه آن بزام رستم دل خان آوردند و بعد  
 رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار برگنه کلپاک که هفت هشت  
 گروه از شاه پور واقع شده بزام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب  
 تدبیر مشهور بود مقرر کرده جمعیت شایسته با او داده برای  
 دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بعده که قاسم خان به کلپاک رسید  
 به بندوبست برگنه و تنبیه مفسدان نواح پرداخته جمعیت  
 فراهم آورده همیشه در فکر و تدبیر و استیصال پاپرا بود و پاپرا  
 نیز گاه گاه شوخی زبان مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزی  
 بر یکی از مواضع برگنه کلپاک تاخت آورد قاسم خان خبر یافته خود را  
 برای تنبیه او رساند و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعی رو داد  
 بعده که جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را  
 بر بالای پارچه کوه قلب رسانید قاسم خان تنها دست از تعاقب او بر  
 نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید درین حالت گوی از  
 دست همراهان پاپرا بر پیشانی او رسید و از درجه شهادت کامیاب  
 گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کافر  
 مفسد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج  
 بسردازی یکی از شجاعان کار طلب برای تنبیه او مقرر نمود فائده  
 مترتب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقی برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پاپرا و مرو را تا دو ماه محصور گردیدند جنگ می نمودند آخر راه مرار اختیار نمودند - رستم دل خان گدھی را مرمسار نموده مراجعت نمود پاپرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان باز آمده گدھی خام شاه پور را از سنگ و چونه پخته ساخته توپ و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده

\* بیت \*

داختی که اکثر گرفته است پای \* به نیروی مردی برآید ز جای  
اگر همچنان روزگاری هلی \* بگردنش از بدخ بر نکسلی  
بهمن شیوه که داشتند پرداختند - از آنکه درین مابین رستم دل خان او را گدھی پخته ساختن داده بود و ندانست در اسفند شهرت یافت که رستم دل خان برای گرومی بازار خود فزود پادشاه و گرفتن افسانه مهم مفسدان را دست آویز ساخته برای تنبیه و استیصال آن کافرتن بواقعی نمیدهد - بهر حال مقدمه فساد او بطول کشید و کار بجائی رسانید که تا پانزده بیست گروه شاه پور هیچ احدی شب خواب بآرام نمی نمود - درین ضمن میان سروا و پر دل خان نام جماعه دار او گفتگوی نزاع آمیز بجائی کشید که هر دو میان هم بدعوی فن سپاه گری جنگ یکدیگی که در دکن ضابطه است نمودند و پر دل خان بعد رساندن زخم کاری بر پای سروا خود هم کشته گردید و بعد چند روز سروا نیز بهمن زخم بجهنم و اصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن سروا استقلال زیاده بهم رسانده روز بروز بگردن آوری فوج و ذخیره و تسخیر قلعات اطراف می کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبه افغان که رستم دل خان مکرر بر او سواری نموده دوسه ماه بمحاصره شاه پور

پرداخت آخرگاری نساخته و بدار و مدار بازار ساخته مبلغی گرفته  
 مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعه  
 ورنکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفته کروه واقع است و تاخت  
 آن قصبه مذکور که تجار مایه دار بسیار و با اقمشه لکوک و قالینهای  
 بیش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که  
 مسلمین و هندو در اشتغال و سرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند  
 با دوسه هزار پیکه و چهارصد پانصد سوار خود را بقلمه ورنکل رسانده  
 جمعی را بر سر راهها نشاند و چنان بند و بست نمود که اصلا بمردم  
 قصبه خبر نرسید و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیاده  
 بمدن کمند و زمینهای رسا بالایی قلعه که چندان استحکام برج و باره هم  
 نداشت برآمدند و باقی مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند  
 هوای مال وافر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای  
 بیش بهای سنگین را بریده دست بدست بردند ناموس و عیال  
 بسیار مردم شرفا قریب پانزده هزار مرد و زن و اطفال بدست  
 آن کافر مردود انتاد ازان جمله زن قاضی محمد سعید نام را با صبیغه  
 هشت نه ساله گرفته داخل اسارچی درآورد و دوسه روز بخاطر جمعی  
 مانده تمام خانهای آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه  
 مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضی را علی الرغمی که با  
 مسلمانان داشت بمصرف خود آورده دختر قاضی را داخل  
 رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضی را چند روز نگاهداشته هرچند  
 قاضی برای خلاصی ناموس خود بالاحاج وزاری کشید فائده نداد  
 قاضی را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواری او بجائی

رسیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر  
 بندوق دو خزانه تعبیه کرده بودند که بعد از خلاص شدن یک خزانه هرگاه  
 خواهند خزانۀ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی  
 و اسب سواری خود نگاه می داشت - روزی جمعی از بنجارهای  
 نامی را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده  
 هزار گار غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده برای  
 ذخیرۀ قلعه متصرف گردید و گارها را برای قلعه رانی جا بجا  
 فرستاد که برای او زراعت و سبزی نمایند - بعده بفکر تسخیر قلعه  
 بهونگیر که از قلعه های مستحکم مشهور و بمصافقت شانزده کوره از  
 از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مسافت شانزده کوره  
 عمری دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفایی مسلمین قبائل  
 خود را برای فائزۀ طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک  
 طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خود را بپای قلعه  
 رسانده کار بجائی رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهای طولانی  
 و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن  
 از افتادن سنگی که بران کمند بسته بودند و بالایی چهره مردم  
 چوکی قلعه بصدای مهیب افتاد و مردم چوکی را خبردار و  
 سراسیمه ساخت و دوسه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز  
 بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صدای رسیدن پاپرا بلند  
 گردید عجب آشوب و شور قیامت برخاست اگرچه قلعه بدست  
 آن ملعون نیامد اما قصبه و بته را تا یک پهر روز تاراج و رفت  
 و رعب نمودند و خود آن سگ در خانۀ سوانج نگار رفته نشسته

کارفرمایی می نمود و مردم او بکندن زمین و جست و جوی زر نقد  
پرداختند قضا را دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران  
خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران  
ظرفها انداخته گفت شخصی که ظروف خوردن او این باشد  
زرنقد در خانه او مدفون یافتن معلوم بعدی که از بالای قلعه سنگ  
و گوله بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند  
صوفیه در زینده ماندن فداخته اول فرمود که خرمینهای شالی را  
که همراه او بود آتش دهند تا هر پناه دود آن برقلندازان و مردم  
بالای قلعه حکم اندازی نتوانند نمود بعدی فرار اختیار کرد و دوسه  
هزار زن و مرد از بته و قصبه با خود گرفته باسیری برو - و از زبان  
راوی ثقه عجب نقلی شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت  
با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیری بیازد  
پنج روپیة باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ  
زن گرفته بیازد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که  
وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت ساله یکی از شرفای  
مشایخ که بخاندان قاضی هم رشته داشت شیخ زین الدین  
نام بدست یکی از برقلندازان آن کادر فاجر انتان دختر را مثل  
بچه گوسفند بر پشت خود بسته از قصبه برآمدن درین ضمن سوار  
مسلمانی که رشته خویشی دور و نزدیک بسلسله شیخ زین الدین  
داشت و از گردش ایام بد کام نوکر پاپرا گشته بود بر سر وقت دختر  
رسید و گریه گزان و نالان بالای پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان  
دافسته بر حال او رحم کرده بدان پیاده التماس برای عاصمی آن

دختر نمود پیاده به تندی و تلخی پیش آمده گفت که اگر نزدیک من آمدمی یا شفیع خلاصی دختر گردیدی ترا به بغداد خواهم زد سوار به لایمت و مدارا پیش آمده الحاج و نرمی بسیار نموده راضی ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل امیر گشته احوال قبیل و خاندان خود بیان نمود که سوار شناخت که آن معصوم صبیغه شمع زین الدین است و آب در دیده او گردید هر چند خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او خلاص سازد دانست که فائده نمی دهد با دختر کمپ زنان و ازان پیاده احوال پرسی نزدیکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نرسیده سر او از تن جدا گردید دختر را بواسطه خود نشانده نزد قبیل و خویشان دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهی افتادن دختر فراهم آمده قلعه را محاصره نمودند و همه بر سر و سپینه در آورده دست می زدند آورده از دور محملی بر حقیقت اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکند که چهار گروه از شاه پور واقع شده بارچه کوهی قلب بنظر او آمد بالا و پائین آنجا را قابل بذای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعه احداث کرده زیر آن پر کوته قرار داده برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیره وافر همه مایحتاج در آن قلعه موجود ساخت و اکثر محبوسان صاحب تقصیر و بی تقصیر را در آنجا نگاه می داشت و جمعیت زیاد در آنجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود بآمدن کشیده

آرام خور و خواب بر ساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسی و شادی از میان برخاست هر جا که عروسی دختر بالغ و نابالغ بگوش او می رسید از میانه راه یا از خانه او کشیده می طلبید بهر حال فریاد آه و وایلی مظلومان با آسمان رسید - بعد از آن شاه عنایت نام پدر زن قاضی مبتلا ببلای که از جمله مشایخ مشهور و گوشه نشینان و اصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه محملی بذکر در آمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده مکرر التماس این معنی بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه استیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند ما را مناصب نیست که برای تنبیه سندهی فروش خود متوجه شویم یکی از نوکران خود را صوبه دار حیدر آباد مقرر می فرمایم و فوج شایسته همراه او داده فکو تنبیه او می نمایم آن ستم رسیده سماجت زیاد نمود تا آنکه میرنژکان حضور آن مجبور بالای آسمانی را بخفت و بی آبرویی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانه خود رفته از درد بی ناموسی که بی آبرویی تمام نزد همچشمان خاص و عام علاوه آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهایی حاصل کرده کفج خانه اختیار نموده در راز و تردید بروی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تا همانجا وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهائی را تسلیم صوبه داری حیدر آباد فرموده بعد از عطای اضافه بار و همراهان او و دیگر عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپرا تاکید تمام بمبالغه تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آبک دلاور خان نام را که از  
 جماعه ازان کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج  
 شایسیه همراه داده مع هشتادار خان و نیاز خان و تاتار خان که  
 همه از افغانان تهور پیشه گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه  
 آن کافر تعیین نمود - بعد رسیدن دلاور خان از آنجا که آن شقی بدکیش  
 قبل از تعیین فوج بقصبه کلپاک که هشت کوره از شاه پور واقع  
 شده و بازمیندار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبه  
 کلپاک را محاصره نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل  
 چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرضه داشت آن زمیندار در باب  
 طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان می رسید بعد رسیدن فوج  
 افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن  
 بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از  
 محاصره برداشته با توپ رام لچه من نام که از شاه پور آورده بود  
 خود را بشاه پور رساند و دلاور خان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده  
 انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در تاخت  
 اطراف کلپاک تقصیر نمی نمودند تا آنکه خسرو پور آن مردود  
 با جمعی کثیر از مدتی در قلعه بانواع شکنجه عذاب در قید بود  
 و هیچ احدی را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن او را ماذون  
 ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت بهر می آورد و بزین  
 خود گفت که برای من سه چهار سوهان بهم رسانده همراه طعام برساند  
 زن او حسب گفته او چند سوهان تیز دندان پیدا نموده زیر طعام  
 گذاشته آورده بشوهر هنر پیشه خود داد و او ازان سوهان شروع به



بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و محرم خود ساخته بودند نموده چشم بر راه طایفه الهی داشت تا آنکه روزی که آن سگ ناپاک برای شکار ماهی در کوره از شاه پور رفته بود و از اتفاقات دران روز سوای چند نفر نگهداران محبوسان و مردم دروازه آدم زیاده اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رسانده از حربههای ذخیره حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعی غافل بر سر نگهدارهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن باتمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس و سوخته بیداد او بودند رفیق آنها گشتند و پیش از آنکه آن شقی بشکار رود زبانی زن خود بنزد او کلپاک اشاره گرفته رسانده بود که چشم بر راه و گوش بر صدای توپ بوده خود را بلا توقف با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر نسان قلعه بآن شقی مردود رسید اول خنده کنان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود بعده که صدق خبر بقواتر کشید سراسیمه گشته سوار شده وقتی مقابل دروازه شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رسیدن صدای توپ به کلپاک که هر کارهای جلد رو نیز خبر رساندند دلاور خان با فوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاور خان آن کافر شروع دست و پا زدن لاحاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و از آنکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای عریض چنان تعبیه نموده بود که هرگاه دروازه چوبی سوخته گردان پارچه تخت آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجای چوب قائم گردن آخر آن تعبیه

و احتیاط بالای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چندان  
 کارمیش را کشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوسته  
 خون آلوده را خود پرشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود  
 را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم  
 رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود  
 آمده سدره نیل و فوج گردید درین حالت فوج کلپاک نیز رسید و با  
 مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجایهای  
 قلب و دیوارهای اطراف برده دست و پای لاحاصل میزدند  
 و مردم دلاور خان نثاره فتح نواخته داخل قلعه شدند و خسروپور  
 پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او  
 متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعه تاریکند رساند  
 مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط او را اندرون قلعه نگرفتند  
 بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خبر گرفتن  
 بخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شد او خود را بتاریکند  
 رساند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعه شاه پور مانده در  
 گرد آوری مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان  
 می کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که لکه از فکر  
 نگهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را  
 که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کار طلبی  
 خود را رستم ثانی می شمرد با پنجم شش هزار سوار که موجود  
 نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی بشاه پور رسیده  
 بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم آمد بود بقصد

محاصره تاریکندار روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سعی و تلاش بود در دواندن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر نه نمود اما غانده بروی کار نیامد بعد از یوسف خان خود با پنج شش هزار سوار دیگر رسیده بمحاصره قلعه پرداخت بارجود محاصره نمودن ده دروازه هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه داران و زمینداران نواح قیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که از آن کافر جهنمی بظهور آمد و از زبان مردم ثقه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میکشد - بعده که امتداد محاصره بنه ماه کشید و آدم بسیار هر دو طرف از زدن گواه و جنگ ضائع میگردد کار بجائی رسید که یوسف خان جهنده قول در لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم قلعه پیغام ترک رفاقت آن کافر فاجر رساند و علوفه دوچند از آنچه آن مردود بآنها می رساند نموده در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه در فوج او انداخت و جوق جوق مردم هر دم از قلعه برآمده زیر جهنده قوای رسیده بیوسف خان می پیوستند و مبلغها بآنها میفرستد - بعده که ذخیره باروت رو باتمام آورد یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بنه و پرکونه و باره و برج اطراف قلعه بتصرف خود در آورد و پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را مشاهده نموده بفکر فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران قلعه زیر زمین جایی بود که دروازه و زینها برای پایین رفتن داشت مردم چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند و آن مفسد عیار کفش نجس حقه فکبته خود بر دروازه گذاشته از راه دیگر چنان بتغییر وضع برآمد که تا دو روز هیچ احدی حتی پسران او اطلاع نیافتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعده که پایا تنها هر از موضع حسن آباد که آباد کرده او بود و از تارکندا مسافت دو منزل داشت بر آوردن تازی فروشی در آنجا بار در خورد بار گفت تازی خوب برای من بیمار هر چند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازی فروش بعد ملاحظه صورت او را از اطوار کلام شناخت و او را باسید آوردن تازی خوب نشاند خود را نزد نائب فوجدار که حکومت آنجا تعلق بهمان خسر پور آن مردود که باعث زوال جان و مال او گردیده بود و همه تشنه خون او بودند رسانده بر سر کار آگاهی داد و همان لحظه دو صد سه صد پیاده بقصد گرفتن او خود را رساندند آن دیو سیرت با وجود دست و پا زدن که درین ضمن گولی بر پایی او رسید بدم رو افتاد - بعده که او را گرفته نزد یوسف خان آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فکش و لایعنی بر می آورد چند روز برای تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بزد بزد او جدا کرده سر او را بحضور فرستادند و دیگر اعضای او را بدروازه حیدر آباد آویخته بسزای کردار او رساندند \*

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر

که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از جمله موافق که در آخر سال جلوس خلک مغزل روداده و از نوشته اخبار نویسان کابل و ملتان به عرض رسیده مجلسی بگزارش می آرد که چون در عهد فردوس آشیانی میان شاه ایران و پادشاهان دهلی بر سر قلعه قندهار نزاع و فوج کشی بود درین احوال گرگین خان نام از طرف سلطان حسن شاه از آن قلمدار ضابطه تراست قلعه مذکور

قیام داشت میراویس افغان که بسبب شهرت شیاعت و تمن داری  
سلسلهٔ او را میر می خوانند از جملهٔ نوکران معتمد صاحب رای  
گرگین خان بود و بند و بست یک دروازهٔ قلعه نیز تعلق باو داشت  
گاه گاه میان قلعه دار و میراویس نا خوشی ملال افزا بمیان می آمد  
و باز بحسب ظاهر رفع کدورت می گردید و ذخیرهٔ آن در دل  
افغان بد نهاد جا میگرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک  
اطراف قلعه انتشار می یافت تا آنکه روزی میراویس گرگین خان  
را بحیله و تدبیر برای بند و بست کمر گاه و پائین قلعه بر آورد و  
بهر مکر و تدبیر که دانست روز بآخر رسانده تکلیف ضیافت نمود  
شب برای مصلحت خلوت کرده مردم معتمد او را از اطراف دور  
ساخته با همراهان مبارز پیشهٔ خود که بکمین گاه نشانده بود غافل  
بر سر قلعه دار ریخته با ده دروازهٔ نفر هوا خواه او و هر کس که بجزنگ  
پیش آمده کشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشی  
و نا خوشی منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد  
که اصلاً خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب  
مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که بدو  
تعلق داشت داخل گشته باقی همراهان گرگین خان را مقتول و  
مغلول ساخته اموال و خزانهٔ او را متصرف شده مصلحت خطبه بنام  
قطب الدین بهادر شاه پادشاه برای رفع بدنامی و استحکام بند و بست  
خوانده کلید طلائع تسخیر قلعه مع عرض داشت مشتمل بر استدعای  
منصب پنج هزاره بنام خود و محمود خان نام پسر و برادر و اقوام  
و سند قلعه داری بحضور روانه ساخت خلد منزل با وجود اخلاص

ته دای که بشاه ایران داشت و آرزوی دیرینه او این بود که غبار و  
ملای که از عهد خلد مکان بسبب ایلیچیان ناهموار به میان آمده  
بود ابتدا باز سال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روب  
داده بعد ازان از فرستادن نامه های محبت انزا و هدایای بیش بها  
همراه سفیر سخن فهم جهان دیده رشته اخلاص مرزوثی را از سرنو  
استحکام دهد فی الحال تقاضای مصلحت وقت دران دانست که  
خلعت و فرمان آفرین باک و سند قلعه داری مع عطای منصب  
پنج هزار برای خود او و همراهان او فراخور پایه ارسال داشت و خفیه  
زبانی تجار بساطان حسین شاه ایران پیغام نمودند که جرأت نمک  
هرامی که ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر  
ما گردیده و بسیار بد ازو واقع شده بدفع ماده این فساد که استحکام  
بنیاد افغان بدنهاده برای ملک و ملت طرفین خلاف رای صائب  
است زودتر باید کوشید و از طرف ما در رسیدن کمک بآن افغان خاطر  
جمع دارند لیکن ازانکه بدقتضای عهد دور فاکهی شاه ایران نیز بمرتبه  
از بند و بست سلطنت بی خبر و عاری بود که اصلا بفوج کشی  
و تعیین لشکر و مردم کشی راضی نبود و سواى محبت علما و فضلا و  
شکستن و ساختن عمارات باصور ملکی و مالی نمی پرداخت و خلاف  
طریقه جد و آباى خود بقتل هیچ امیری صاحب تقصیر و بی  
تقصیر راضی نمی گردید بلکه در سپردن خونی بوارث بعد ثبوت  
شرعی و عرفی رضا نداده وجه خون بها از سرکار بوارث مقتول  
می رساند این معنی مدافعی نسق سلطنت الکه ایران می گردید لهذا  
زود بفکر تلانی و تحف قلعه قلعه ها پرداخت بعد مدت در سال

بی آنکه خود بآید فوجها تعدیل نمود اما کاری نتوانست ساخت  
چنانچه ندامت و خمیازه آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر  
سلطنت محمد شاه بادشاه بزبان خامه جاری خواهد گردید  
حکم فرمودند که حیدر آباد را که بعد از تسخیر عهد خلک مکان  
دارالجهاد می نوشتند فرخنده بنیاد حیدر آباد می نوشته باشند  
ذکر سوانح سال مہیوم از جلوس خلک منزل مطابق  
سنه هزار و بیست و هجری

هیجدهم ماه ذی حجه جشن آغاز سال مہیوم از جلوس  
مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست و هجری موافق سرانجام سفر  
زیبت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و  
اضافه های نمایان پردازد بطول کلام مختصر می گردد و شاهزاده ها را  
فرمودند که بر نالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند  
سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و پیدار بخت و  
کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن  
بر اسب وقت سواری و دیگر عنایات سرافرازی بخشیده مکرر  
از طرف امان جان و عطای آبرو تسلی داده مطمئن ساختند -  
جملة الملک خان خانان و بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر را  
مادون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر  
فالکی سوار شوند ذوالفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات  
التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه  
فضل و کرم آن خداوند آبرو بخشش برآمد و فرقی که میان ما  
خاتمه زادن و پادشاه زاده ها مانده همین پاهای ارباب نواختن نقاره در

رکاب ولی نعمت است و از قبول این عنایت ابا نمود - چون میان  
جملة الملک و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و  
و خان خانان آرزوی نواختن نقاره در حضور داشت ابا نمودن  
ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل بر حسد همچشمی  
او نمودند - و بعد بحد و بستم نواح نوحندة بنیان هیدرآباد یوسف  
خان را در هیدرآباد نگاهداشته برای استیصال پاپرا و دیگر مفسدان  
که در ایام تبدیل سلطنت سر بفساد برداشته بودند تاکید بلیغ  
نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۴۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت  
کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و اضافه سه هزار دوهزار  
سوار نموده بعطای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الظفر بجنابپور  
باضافه مشروط هزار و پانصد سوار مفتخر ساختند \*

چون در پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین  
قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هردو باهم چسبیده  
برآمده بودند از آنکه که قدرت و حکمت بالغه الهی تقاضای  
آن می نماید که بعضی مرض و علت جسمانی باعث نکال و زوال  
دولت و سبب بی اعتباری و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه  
و جلال می گردد و بسیار عیب و علل لازم ملزوم خلعت انسانی  
است که همان کلید افتتاح رزق و ماده دفع و بال و نکال بی بضاعتان  
محتاج بفان شب می شود \*

\* بیت \*

بسا شکست گزو کار ها درست شود

کلید رزق گدا پای لنگ و دمت شل امت

سادر و پدر آنها که ابتدا آن خلعت را نشان غضب الهی در حق



خود دانسته بودند آن هردو برادر را بدوش و کنار خون گرفته - سر راه  
 منردندین و مسافریں می نشستند هر کرا نظر بران خلقت می افتاد  
 رحم بر جان آنها نموده رعایت خدیوات بکمال آنها می نمودند و  
 مادر و پدر آنها روپیه دو روپیه فراهم آورده هر روز بخانه می بردند بعد  
 که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدر اباد ازان راه عبور نمود  
 آن هردو برادر را برای گدائی بلشکر آورده خیمه بخیمه می گردانیدند  
 همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار  
 روپیه نقد و یلک اسب برای سواری عطا فرمودند - درینولا که  
 لشکر مراجعت نمود باز هردو برادر که بمحکمتمیز رسیده بودند و بیای  
 خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سماعت اندوز ملازمت  
 گشتند از راه فیض بخشی و ذره نوازی یک دبه بجمع پانصد روپیه  
 در وجه مدد معش و یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد  
 عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراک  
 فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلقت  
 معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباحثات قوم  
 گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بلجاپور شده بود از عدم  
 سرانجام باوجود آنکه در الفقار خان بهادر ده هزار روپیه از طرف  
 خود برای خرج مدد نمودن طانت رفتن بر سر تعلقه خود ندانست  
 و مکرر خبر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبه  
 دار الظفر بلجاپور از تغییر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر  
 برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفوض نموده صوبه  
 داری خسته بنیاد بنیابت در الفقار خان بهادر بنام محمد مراد

خان فرموده مرخص ساختند - ساف الله خان که حقیقت رفتن او نزد محمد کام بخش و انسون او کارگر نداشتن بزبان قلم داده باوجود ظهور چنان تقصیر و کم توجهی در الفقار خان که با امیر الاسرا آمد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون جمله الماک معظم خان خانانان رجوع آورده اظهار ندامت امید شفاعت نمود از هر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن نصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیه سالیانه سخدار ساختند - یف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضی شده باز بجاذبه حسب است خود را پابند نکرده ساخت - وسط جمادی الاولی (۱۱۲۱) کهار سواک خجسته بنیاد رسیده بنضرب خيام و حکم مقام يك و نیم ماه برای تخفیف ایام برشغال فرمودند و بعد بذک و بسمت امور ملکی و رفتن برای زیارت سزار و مقابر بزرگان و فاتحه حضرت خلد مکان و رساندن مبلغ کلی بخدام انجا و حکم فرمودن برای جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از برگذات سرکار دولت آباد بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به برگذات خلد آباد ساختن و برای خرچ خدمه و لانگرو عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن و منصوب نمودن متولیان در آخر جمادی الاخری (۱۱۲۱) از خجسته بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دارالخلافه گشتند - چون ابتدا ذوالفقار خان باظهار مدعی صاحب غرض شکوه محمد مراد خان بعرض رسانده حکم تفری و طلب حضور حاصل نموده بود بعد که خانانان حقیقت بی تقصیری و حسن عینیت و فدویت و حقوق فیکو خدمتی ایام پادشاه زادگی عرض نموده حکم بحالی خدمات

نزد محمد مراد خان فرستاده بود بعد زیدین محمد مراد خان  
 بحضور ازانکه حق نیکو خدمتی محمد مراد خان در مقدمه  
 خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذو الفقار خان داشت  
 و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق نداشت کشیده خواست  
 تلافی نموده در گرفتن اضافها و تجویز خدمت صوبه داری بیجا پرر  
 و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه از طرف خود متوجه احوال  
 محمد مراد خان گردیده از خجالت برآید بر خاطر خان خازن گرانی  
 نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذو الفقار خان نموده  
 کم توجه بحال او گردیده از طرف دانن جگیر کم حاصل وزون تغیر نمودن  
 که علاوه پرشای سابق محمد مراد خان گوید و بندوقست صوبه  
 داری خجسته بنیاد نیز ازو صورت نگرست لهذا نیابت صوبه مذکور  
 نیز ازو تغیر نموده به داود خان پنی مقرر نمودند - و آخر رجب  
 در سواد در السرر برهانپور مضرب خیم واقع شد اگرچه میخواستند که  
 چندگاه بسیر و شکار رضا و باغیات و تفرج آبشار کراة که از مکانهای  
 فرحت انزای دلکشای شکارگاه و میزگاه مشهور است بلا تفرقه  
 خاطر بسر برده به بندوقست ملک پردازند اما ازانکه خبر فساد  
 راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح  
 اجمیر پا از جاده عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامه شورش  
 گرم ساخته تهاجمی صوبه اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته  
 بودند بعده که حیدر حسین خان باره صوبه دار اجمیر بقصد  
 نادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند  
 و حیدر حسین خان بعد کارزار محسب که راجپوت بسیار بدار البوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت باسیری در آمدند و بتخانهای بسیار معمار نمود از چهار طرف راجپوت مانند مور و ملخ فراهم آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرتپه سنگلهانه و غیرت خان فوجدار نازنول و هردو برادر حقیقی حسین خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجه شهادت رساندند مکرر بعرض رسید- توقف برهانیپور مصلحت نداشته میر احمد خان را در برهانیپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دارالسرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن یاب نریدایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عید فطر از آب نریدا عبور فرمودند \*

چون نزدیک سرحد اچین رسیدند خبر فساد فرقه گرو بضم کاف فارسی در اطراف نواح دارالخلافه و پنجاب بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعی از کفار بدکردار زنده پوش مسمی به گرو که باهم سکوه بکسر سین و تشدید کاف زبان زدند پیشوای آنها بلباس فقیری نزدیک لاهور سکونت و مقام مقرری خود اختیار نموده از ایام قدیم در همه بلاد و معمرهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خون نائب درانجا گذاشته مقرر نموده بود که هر که از جمله معتقدان گروی آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جنت و کهنه‌ریهای پنجاب و دیگر اراذل قوم کفار بودند نذر و نیاز باسم او دران معبد خانه بیارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروری خود برداشته باقی بلا خدیانست برای او رساند - خلک مکان برین اطلاع یافته حکم اخراج نائبان آن گروه

بد مال و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -  
 در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه هیدرآباد گردیدند گویند نام  
 از سرگروهان آن قوم بد نام بحضور رسیده با دوسه صد سوار  
 نیزه دار و پیکارگر رکاب رفیقت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر  
 ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن  
 خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقارت پزوه بود یکی از  
 جمله آن گروه غیر مشهور که در تعیین اسم از اختلاف روایت مسموع  
 گردیده بشهرت تناسخ که نزد آن طائفه بد اعتقاد اوتار خوانند  
 خود را عوض گردگویند مقتول که از سرنو خلعت حیات بتغییر صورت  
 ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن سگ  
 نابکار اشتها داده بادعای خروج بسیاری ازان قومضال را فراهم آورده  
 علم بغی برافراشته بفرس شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر  
 ظاهر بینان مست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسچا  
 پادشاه سوسوم ساخته در نواح مرحد پنجاب و سهند شروع بتاخت  
 و تاراج نموده در فرصت دوسه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت  
 هشت هزار پیکارگر جرار باو گردیده رفیق او گردیدند و روز بروز  
 جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا  
 هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و براق کارزار باو جمع گشته علم  
 شهرت فزائی و مردم آزاری بر افراشتند و با دوسه فوجدار که بقصد  
 تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقاتله پیش آمده و غالب گشته  
 بقتل رسانده دیهات بسیاری را تاخت و تاراج نموده تهانه دار و  
 تحصیلدار مال از طرف خود مقبر ساختند کار بجائی کشید که

سی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بفام حکام پادشاهی و عمال  
جاکبیر داران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای  
خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان فوجدار سرکار سهرند که از مدت  
حکومت ملکی و مالی آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج  
و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت  
تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رساندن خرابی و تاخت  
پرگنات تعلقه او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ  
افتاده چهار پنج فوجدار و زمینداران ناسی را باخود رفیق ساخته  
سرافجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت  
هشت هزار پیاده بفرستاد و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان  
معت جنگی بقصد تدبیه آن فرقه ضال خدلان مآل سوار شده  
بتفارت سه چهار گروه مقابل آن گروه شقاوت پزوه خود را رساند -  
آن مأمون از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که  
همه همراهان او فرید سچا پادشاه و فتح درس می نمودند  
باستقبال وزیر خان بمقامت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید  
از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چنان تردد و تهوری نمایان  
بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیضان حمله آورده یک دو  
فیول را از پا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجه شهادت  
رسیدند و بسیاری از کفار نیز بهار البوار پیوستند و نزدیک بود که  
از حملهای پیاپی فوج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلل  
پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ناگهانی وزیر خان بدرجه شهادت  
رسید و بر فوج اسلام هزیمت افتاد و مال و اسباب وافر مع فیلان

و امپان چنان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه اسلام سواى جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و سوار و پیاده بیشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقى تعاقب کنان خود را بمهرزد رساند - از آنکه مهرزد شهری بود پراز مال تجار و صرافان مالدار و کامپان صاحب مایه و شرفای هر قوم خصوص از اعیان صلحا و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام فرصت جان و مال و عیال بدر بردن نداشتند و از شنیدن کشته شدن وزیر خان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور گردیده یک دو روز دست و پای لاجاصل زده آخر گرفتار قهر الهی گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت مال و قتل رجال و امید نمودن اطفال و عیال و ضیع و شریف نموده تا سه چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورت حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر مى آمد بر زمین میزدند و عمارات را سوخته فقیر و غنى را بیک صورت می ساختند و هر جا که مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند بشکستن و کندن و بر آوردن استخوان مرده تقصیر نمى نمودند - و بعد فراغ تاراج مهرزد در همه برگذات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعیین نمودند - بعده که نوشته آنها بنام على محمد خان فوجدار سهارنپور رسید از شنیدن حادثه که بر سکنه مهرزد گذشته بود حوصله باخت هر چند که جمعی از شرفا و انغانان نراهم آمده ترغیب برای استقامت و زبیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته  
بعد رسیدن آن گروه شقاوت پزوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه  
نمودند و در پناه مکانهای قلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله  
بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خود را  
کشته بعد ترون نمایان خود نیز بدرجه شهادت رسیدند اگرچه  
بیشتری مال و عیال مردم قصبه بکادئ ناراچ رفت و عورات بسیار  
از ملاحظه ناموس بباد غذا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها  
انداختند اما بعضی شرفای جلالت پیشه که عیال و ناموس را  
یکجا ساخته در دوع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و  
بی ناموسی بآنها نرسید - بعد از آنکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشه  
مهارنپور بدست آن طائعه ضال افتاد به بند و بست اطراف  
پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن  
قصبه آباد کرده او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار  
بسیار در آنجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در  
شجاعت و تهوری و تمن داری دران ضلع علم شهرت برافراشته  
بود بعد رسیدن نوشته آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر  
داده اخراج نمایند و بند و بست برج و باره و گرد آوری اسباب  
جنگ و تهیه مصالح نام و ننگ و بر آوردن فوج باستقبال آن گروه  
ضال بد مال پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج آن مردود سه  
چهار گروهی رسیده بروم موضع توابع جلال آباد که گدھی و آبادی  
پراز مال تجار داشتند تاخمت آورده محاصره نمودند از شنیدن این  
خبر سه صد چهار صد سوار افغان قریب هزار برقدار قدر انداز و



تیر انداز بمرداری غلام محمد خان نبیره خود و وزیر خان بنی عم  
 بکرمک محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام برده ها  
 که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد  
 پانصد برقنداز و تیر انداز جلالت پیشه و بسیاری از رعایا با تمام  
 اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمر همت بستند  
 و صدای دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید - اگرچه از آن گروه بد مال  
 نیز تردد و شوخی زیاده بظهور آمد و وزیر خان و جمعی کثیر از  
 مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حمله های پیدایی  
 افغانان و دیگر مسلمانان بانام و ننگ نکست فاش بر قوچ کفار افتاد  
 و بعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات  
 میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دوسه بار هزیمت  
 یافته باز بمحاصره جلال آباد می پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار  
 پیاده که مثل سوز و ملخ از اطراف و جوانب میرسیدند فراهم آمده با  
 در صد سه مورچال روان که از تخت های چوب ساخته پایها بصورت  
 ارابه بران قرار داده بودند رسیده جلال آباد را نگین وار در میان گرفتند  
 اما تیردی که از آن افغانان جلالت نشان در مقابل یورش آن مخذولان  
 بد عاقبت بظهور آمده زیاده از آن است که مفصل بزبان قلم توان  
 داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد  
 مال بهای دیوار نزدیک دروازه میرسید خود را بدم تیر و گول  
 بندوق و سنگ باران داده فتح درس گویان با چهار صد پانصد کالبد  
 و اقسام حربیه بقصد کندن پای حصار و گذاشتن زین و سوختن  
 دروازه ها شرخی از حد می گذراندند - و افغانان سر باز دروازه ها

را و نموده با تیغهای بوهنه سپرها بر رو کشیده برآمده بران  
سگن تاخت می آوردند و در هر حمله مرد ربا صد در صد نفر از  
کفار بدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز  
بدرجه شهادت می رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخت  
آورده کافرکشی می نمودند و تا بیست روز و شب خورد و آرام بر  
محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر  
بکشتن داده کاری نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر  
سلطان پور و پرگذاش دوانه جالندهر گردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع  
خط بدستور پروانه مشتمل بر قبول اطاعت و سرانجام نمودن بعضی  
فرمایش و استقبال نمودن باخزانة موجوده نوشته مصحوب دو سکه  
سگت سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا  
و تمن داران شجاعت پیشه که همه بقصد قبول رفاقت و نیت  
رسیدن بدرجه شهادت فاتحه خواندند و قسم رفاقت و اتفاق بی نفاق  
بکلام الهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه  
بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آیدز مشتمل بر تکلیف زود رسیدن  
نوشته با قدری حرب و باروت که از جمله فرمایش حرب و باروت نیز  
طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمود که چون هواری و بارباری  
برای رفقا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن حرب  
و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانه  
سرکار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار  
نموده فرستاده آید - بعد شمس خان با نزدیک چهار پنج هزار سوار و می  
هزار پیاده برقنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و نو نگاهداشت که برنقامت زمینداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای  
 همه قوم و رعایا و کاسبان که بدشتر از بافندها بازروی شهادت کمر  
 همت برغبت و خوااهش تمام بستند و دست از جان و مال و  
 عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بپایان همدیگر  
 بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زیاده از یک آدم فراهم آورده  
 بدبدیقه تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت  
 شمس خان و برآمدن باچندان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان  
 خود که محله هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گروند با توپهای  
 که از سهند باخون آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جواهرهای  
 پر از یک برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همواره گریته  
 همه جا تاراج کنان نزدیک قصبه راهون که هفت کوه از سلطان پورست  
 رسیده لنگر اقامت انداخته در پناه پژواق خشتها که همه گنج  
 خشتها را بجای گدھی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود  
 مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه  
 ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چوهریان و قانون گویان  
 پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین  
 هزار مسلمان جلالت شعار بارادۀ غزا و جهان و آرزوی شهادت  
 بهمدیگر ترغیب نموده می گفتند که در صورت هزیمت یافتن و کشته  
 شدن شمس خان جان و مال و عیال همه ماها در مهلکه تلف خواهد  
 درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و انتعاش تمام تکبیر  
 گویان بر همدیگر سبقت نموده مردانه وار پیش قدم گشتند همینکه  
 بمقامه گوله رس رسیدند از پھر روز برآمده صدای زدن

توپ و گولی تفنگ بلند گردید و یکبارگی قریب ده درازده هزار گوله و سنگ فلاخن تکرک وار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کارگر نیامد که آدم نامی کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلویی و خرج باروت بیصرونه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد اتمام شلک اول و دوم کفار بد فرجام فوج اسلام فیل جرأت پیش رانده بهمقدمی و زفانت چهل و پنجده هزار مسلمان که از پرگانات اطراف دیگر فیز رسیده رفیق گشته بودند صدایی تکبیر همه افترا بلند نموده بران مدبران پرکین یورش کرده و تاخت آورده بحملهای کافر را پیهم بسیاری را بقتل رساندند و زخمی ساختند و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه بحصار راهون که بنصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود برده محصور گردیده شروع بزدن بندرق و انداختن بان نمودند - چون از سابق ذخیره اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته جان بسلامت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران گذهی استقامت درزبده چند روز محصور گردیده شبها برآمده بهتیمت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام می ریختند و اسپ و آدم ضائع می ساختند تا آنکه کار بر طرفین مخصوص بر کفار تنگ گردید و شب از گذهی برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان چند کروه تعاقب نموده یک توپ و چند شتر و گاو پراز بار بهیر بدست آورد، سلطان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب هزار نفر گرد آمده تهاون که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود برداشته نهانگه خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار  
 یک فرجام بقصد تاخت برگزانت حوالی دار السلطنت لاهور خود را  
 رسانده غریب وادیا و هنگامه تزلزل در لاهور و اطراف آن  
 انداختند اسلام خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبه لاهور  
 بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بذک  
 و بهت برج و باره بازحام عام جمعی از مسلمین و هندو برآمده  
 بقفاوت سه چهار گروه از شهر خیمه زده در دفع حضرت طلایه کفار  
 می کوشید - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما  
 اطراف تا باغ شالامه که دو گروهی شهر واقع است خرابی بسیار رساندند  
 القصه در مدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار الخلافت شاه  
 جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه قصبات و  
 معمرهای مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از سروت  
 دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاده از احاطه شمار بدرجه  
 شهادت درآمدند و عالمی بپاک حادثه کفار رفت و مساجد و مقابر  
 زیاده را کردند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه و  
 دیهات سادهوره و کونال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش  
 با بسیاری از مسلمانان شربت شهادت چشید خرابی زیاده آوردند  
 و صد دوسه نفر هندو و مسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می  
 گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - از آنکه در کفر هم تصرف  
 تازه نموده تراشیدن موی سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده  
 بودند و بسیاری از اراذل بدکیش قوم هندو بآنها گردیده جان خود  
 نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بی اعتبار و انانی مراتب

معتقد و عبودیت خود می دانستند و در ایذا و قتل دیگر فرقه  
 هنوز اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد  
 آن طائفه ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهره حال پادشاه ظاهر  
 گردید اما صلاح و صواب دولت دران دانستند که چون فرو نشاندن  
 شعله آتش فساد آن گروه جلالت پدیده مقابل ماده شورش و  
 در کشی راجپوتان عاقبت وخیم سرراه چندان کار نیست هرگاه  
 رایت ظفر آیت وای نعمت متوجه آن سمت گردد زشت و روب  
 خس و خاشاک آن ناکسان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد  
 گرفت تنبیه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته  
 از بلند دار الفتوح اجین رایت توجه بسمت ارطان راجپوتیه  
 بر افراشتند \*

خبر واقعه محمد مراد خان که باجل طبیعی در گذشت بعرض  
 رسید - بعد از آنکه در سون دار اختیار اجمیر مضرب خیام گردید  
 برای پا مال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال  
 راجپوتان بدستگن اطراف سرزمین اودیپور و جودیپور تعلقه راجه  
 جی سنگه و رانای چتور افواج دریا موج با سرداران رزم آزمای  
 کار طلب تعیین فرمودند \*

درین آوان حکم نمودند که در همه بلاد لفظ رضی در مناقب  
 حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه در ذکر خلفای  
 راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند \*

بعد که افواج عدومال برای تاخت و خرابی معمرهای  
 امیر هامل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعیین گردیدند

آن سرکشان بادیه ضلالت از خواب غفلت بهوش آمده  
 رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم خان بهادر و سهابت  
 خان بهادر را واسطه شفیع تقصیرات خود ساخته بهیچ و  
 انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول  
 بعضی احکام موافق مرضی پادشاه عالی جاه بظهور نیامد  
 اما زانکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل  
 پادشاه می خلید و تذبذبه و تادیب آن جماعه بد عاقبت پیش  
 نهاد خاطر آن پادشاه در دل بود بدقتضای وقت و التماس مقربان  
 پای تخت چنان قرار ملازمت بمیان آمد که راجه جی سنگه و راجه  
 اجیت سنگه و دکلامی وانا و دیگر راجپوتان سروسواری ملازمت  
 نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کرچ  
 پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب بوسانند - التماس  
 فام بردها بشرف قبول در آمد - و همه راجپوتهای یانام و نشان  
 جمعیت می چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا  
 بررمال بسته سروسواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت  
 و احپ و غیل مفتخر گردیده مرخص گشتند \*

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبه الله برگشته  
 آمده ملازمت نموده بوٹ بعرض رسید \*

ذکر جشن سال چهارم از جلوس شاه عالم پادشاه مطابق

سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق  
 سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیصال

گرونی بد مال رايت ظفر اقبال سميت دار الخلافت و دار السلطنت پنجاب برافراشتند - چين قليج خان بهادر بصوبه دارى صوبه اودهه مامور گردید - و از سوانح بذر سورت بعرض رسيد که ميرزا محمد هاشم نام که بمس واسطه نواسه شاه عباس ايران و بدو واسطه نبیره خليفه سلطان پادشاه زاده مازندران مى شد بعده که مازندران بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ايران بخليفه سلطان سپرده حبيبه خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموى مومن خان نجم ثانی که با پادشاه زان رفيع الشان قرابت جده مادری دارد از ايران وصيده اشد - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هر دو با تنخواه مبلغ سه هزار روپيه بنگام ميرزا محمد هاشم و دو هزار روپيه بنگام محمد صالح نجم ثانی بر خوانه بذر سورت روانه نمايند و سواى آن بنگام غازى الدين خان بهادر فيروز جنگ صوبه دار احمد آباد فرمان صادر شد که بعد رسيدن ميرزا محمد هاشم با احمد آباد سرانجام ما بحتاج او بدستورى که محمد آمين خان صوبه دار احمد آباد در عهد خلد مکن برای قوام الدين خان که بنی عم ميرزا محمد هاشم مى شد و تازه از ولايت ايران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق حکم سرانجام نموده روانه حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود همراه داده روانه بارگاه سلاطين سجده گاه سازد \*

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسيد که بعد رسيدن حکم داخل نمودن لفظ وصی در مناقب حضرت امير المومنين علي کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی يار محمد که افضل الفضلي لاهور بودند باتفاق ديگر فضلا و علما هجوم



عام نموده بخانه قاضی و صدر آمده برای خواندن خطبه بقید لفظ وصی ممانع آمدند و بهمین دستور فضلا و مشایخ دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعی از مسلمانان در منع خواندن خطبه بدان دستور که حکم رسیده بود شورش نمودند و بهمین مضمون از نوشته اخبار نویسان دیگر بلاک بعرض رسید - و در همین آوان از سوانح احمد آباد معروض گردید که خطیب مسجد جامع را بسبب خواندن لفظ وصی گروه اهل سنت و جماعت بقتل رساندند - اگرچه در باب کشتن خطیب روز جمعه و محبوس گردیدن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار احمد آباد که بعد کشتن خطیب روز یکشنبه بفرموده فیروز جنگ خفت رسانده در چپوتری کوتوالی مقید ساختند اگرچه بروایت مختلف در احمد آباد اشتهار یافت اما از آنکه مسود اوراق دران ایام تازه وارد احمد آباد گردیده بود و تا مقدور بتحقیق آن پرداخت محملی می نگار بعد الدام عند الله - بعد رسیدن حکم خواندن لفظ وصی صدر احمد آباد برای حاصل نمودن اذن بخدست فیروز جنگ صوبه دار عرضی نوشت در جواب دستخط نمودند که موافق حکم خلیفه بخواند بعده که روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصی خواندند چند نفر از مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطیب را مخاطب و معاتب ساخته گفتند که درین جمعه که خواندی ترا معذور داشتیم در جمعه آینده نخواهی خواند او در جواب گفت موافق حکم پادشاه و ناظم و صدر می خوانم - بعد از آنکه روز جمعه دوم خطیب بر منبر آمد یکی از مغلها گفت لفظ وصی نخواهی خواند

خطیب اجل رسیده مهتووع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه  
لفظ رسمی بر زبان او جاری گردید پنجابی برخاسته دامن خطیب  
گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشنیع پیدش آمد و مغل تورانی  
از جا جسته کارداز یکی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت  
و در مسجد هنگامه و غلوی عام برپا گردید و خطیب را با نیم  
جان کشیده بصحن مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند  
که به بیگرمی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب  
جرات برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دوم  
والدین مقتول نوحه کنان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس  
برای اذن تجهیز و تدفین او نمودند امکا فیروز جنگ چند روپیه  
بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مریض ساختند  
و روز سیوم آن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار را بر سر تقصیری  
که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه  
طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز  
خلاص نمودند - درین ایام خان دوران خاف الصدف فیروز جنگ  
که بصوبه اری اوده گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقه  
خود با رجوع بحد و بست واقعی نمودن وزیر بار خراج سه بندی آمدن  
بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر  
بر این خبر بهای پادشاه بغور پرداخت خانه زادن کار طلب بدرد اختند  
گروه استعفیای منصوب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از  
بند سورت باحمد آبان رسیده بود بدیدن فیروز جنگ آمد پسر  
خود را با استقبال فرستاده بعد نزد یک رسیدن بخانه خود چند قدم پیش

آمده باعزاز در خورده چهار پنج روز مهمانداری نموده پانزده هزار  
روپیه نقد و یک فیل و چهار اسب تواضع نمود و مکرر سوانح را دیوان  
و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروی تمام روانه نمود \*

درین سال خبر محاصره نمودن غزیم دکن برهانپور را و بدرجه  
شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسید  
مجمعی از تفصیل آن بگزارش می آرد که زنی از قوم زنهای سرهنگه  
تلسی بآئی نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوتنه بلده  
دار السور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبه رانوبر که هفت  
گرهه برهانپور واقع شده رسیده سرای رانوبر را که جمعی کنیز  
از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره  
نموده به میر احمد خان صوبه دار پیغام طلب چوتنه بازده لک  
روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد  
خان که قبل از رسیدن خط تلسی بآئی و خبر شوخی آن زن جنگی  
بخطر آورده بود که مقابل زن کافر هرزی مردان را ملاحظه جان نمودن  
و از درجه شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود  
را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که  
فوجداران نواح را با فوج خون فراهم آورده و همه متصدیان و  
منصبداران بهان پور را که با خون گرفته بود نهم ماه محرم الحرام  
از برهانپور برآمده از جمله فوجداران نواح ظفر خان فوجدار برگنه  
جاسون که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود  
اورا هراول فوج نموده کوس معرکه شهادت نواخته مقابل اشقیا  
روانده شد - مخدران خبر یافته سه چهار هزار سوار بر سر بهیر خود

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آرسا باستقبال میر احمد خان  
 شتافته بمقابله پرداختند و باقی فوج هر هتک خونخوار بقصد  
 محاصره و تاراج پورهای برهانور تعیین نمودند - میر احمد خان که  
 دو سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نبیره های خود زخم های کرب  
 برداشته بود از شنیدن محاصره نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز  
 بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیم را اطراف  
 خود داشته جنگ کذا میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تودن  
 نمایان زخمی گشته نزدیک آخر شب غلبه کفار را زیاده دیده  
 تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با  
 خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که  
 پیشتری مردم فوج با شهامت خان چنداول او بدرجه شهادت  
 رسیده بودند بانی مردم جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانستند  
 و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار  
 تردد می نمود بزخم های پیاپی از اسب افتاده خود را با نیم  
 جانی که داشت زیر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت  
 گردید - و از جمله مناصب داران برهانپور میر علی رضا نام که از سادات  
 سبزواری و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعی دیگر از  
 متعین میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر  
 گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن سرود  
 خوانی باج بکلارنت و قوال نمیداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای  
 وقت دران دانست که خود را قوال را نموده اشعار رنگین فارسی  
 و هندی و زبان مرهته خواندن شروع نمود و وقت کلام و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستور ستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان می نمایند حرف میزد بعده که نا سرداران آن فرقه ضال بار گفتند که اگرچه دانستیم که تو از جمله مغنیان و نغمه ستیان مجلس امیدوارن مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جمله مردم مایه دار و آبرو طلبی اگر دو هزار روپیه میدهی خلاص می نمائیم آخر بعد از بد و بدل و مناظره بسیار هزار و دو صد روپیه برای خلاصی خود قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده هرکاره غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده بر کشتی سوار شده هرکاره غنیم را جدا نموده گفت که بسردار خود بگویی که من از مناصداران مشهور و بیوتات شهر بوم هزار و دو صد روپیه تصدق جان و مال خود داده نجات یافتم - و محمدنقی نام جوان که از ندیرهای امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از انتادن بدست غایم هرچند مردم بزبان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود را مناصدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من چرا از قومیت و مراتب خود ایا نموده در اخفای حسب و نسب بکوشم و بآواز بلند طبل صدق متال نواخته گفت من بخشی شهر و ندیره امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران سرهقه شنیده آنهین گفته بعزت و آبروی تمام پدش آمده از ماکولات مرغوب همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسی هزار روپیه اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار اختلافت رسیدند چو را من جائه که بعد از هزینهت خوران فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال را فر بتاراج برده روز گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروی بد مال گردیده فوج سنگین بسوداری محمد امین خان بهادر و رستم دل خان و چورامن جائه و دیگر عمده های لشکر بطریق هراول برای تادیب و امتیصال آن طائفه ضال تعیین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهاجمات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهاغه مردم پادشاهی و آباد نمودن رعایای ستم زده شاه آباد و مصطفی آباد و شاههوه و دیگر معمورهای قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افکن گردیدن رایت ظفر آیت داران ضلع آن طائفه بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان یکم تاز خود را غافل می رساندند دست از شوخی بر نمی داشتند - دهم شوال سنه مذکور مغرب خدایم چهار پنج کروهی قصبه شاههوه واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی برای دیدن جاکه قابل مقامات و فرواد آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه سی چهل هزار سوار و پیاده بیدشمار آن کروه ضال از ده دوازده کروه تاخته فتح درس کویان چون عییل ناگهان مقابل فوج پادشاهی رسیدند چه نویسم که از حملهای وحشت افزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعه فقیر لباس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهی راه یافت و چنان صدای دار و گیر و مردکشی بلند گردید که عرصه بر فوج بندهای پادشاهی تنگ گشت و کار بجائی رسید که بعه کشته شدن و زخمی گردیدن

جمعی از مردم خاص و عام فیروز خان میواتی و چندی دیگر از  
سادات بارهه از قیل و اسپ پیداده گشته بمقابله و دفع شر آن  
جماعه پرداخته بمملکهای بهادرانه آن گروه کفار بد کردار را هزیمت  
دادند - اما بعد از آنکه در شادهوره بقصد تعیین افواج برای تنبیه  
و اخراج آن کافر بد نهاد نزول رایدات ظفر آیات واقع شد اول اوائل  
فی الحجه که آواخر دی ماه الهی و عین چلگ زمستان می باشد  
چهار یغی روز باران گنده بهار بلا فاصله بارید و چندان بادن زمهریر آنها  
بران لشکر آب و گل آغشته وزید که چندی هزار آدم مخصوص  
از مردم دکن که تاب سرمای آن اطراف نیاورده بمعرض تلف  
درآمدند و چهارپای بیدشمار از اسپ سواری و بار بردار آن قدر  
سقط شدند که از گنده بونی آن زیست بر مردم پادشاهی تنگ  
گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمره بد نام کرده  
کلمات ناگهنگی بر زبان می آوردند دریم آنکه خبر انتشار و فساد  
آن اشیای مردم آزار که بر کپی و فوجهای اطراف پادشاهی تاخت  
می آوردند و شوخی زیاد بمرتبه می نمودند که یکدو فوجدارنایمی  
بعد رسیدن فوج پادشاهی دران حدود بدرجه شهادت رسیدند متواتر  
بغرض می رسید جملة الملکساخان خاندان را بایک پسر و حمیدالدین  
خان بهادر و رستم دل خان و راجه چتر سال و فیروز خان میواتی  
و خواصن جائه و دیگر بهادران کارزار دیده بمسرداری پادشاه زاده  
وفیع الشان هراول و بونغار و جونغار و یلتمش قرار داده برای  
استیصال آن جماعه خذلان مآل تعین فرمودند و آن مفسد غدار  
بعد مکرر بمیان آمدن کارزار که بیشتری ازان گروه شقاوت پزوه

علف تیغ و هذف تیز و سنان شدند و بسیاری از مردم بی نام و  
 نشان پادشاهی بدرجه شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود  
 را یکی از میکانهای قلاب مسمی بلوه گدازه که میان جبال قلب  
 نزدیک تعلقه راجه برفی واقع شده و سمعت حصار و استحکام آن  
 قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار سوار و پیاده داشت  
 رسانده محصور گردیده به بزد و بخت برج و باره پرداخت و درسه  
 هزار گاو و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصار ذخیره نمودند  
 و بهادران کوه نور و فیل نبود شیر صولت بمحاصره آن کمر همت بسته  
 شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام  
 با معتقدان ضلالت پیشه خدلان مآل که زیر پرستی و حسن ظن  
 بتقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه  
 و افسون آنکه هر که درین جنگ بحسب ظاهره نور نادیده عدم و  
 ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصله ایام بهمان صورت امر و  
 ریشدار که بجهنم واصل می گردد عود نموده و حیات ابدی بابت  
 بترقی درجات دینوی میرسد ترغیب و تحریص بجنگ و محاربه  
 می نمود و آن سگان که گفته پیر و پیشوای خود را در تناسخ که  
 مردود اهل کلام همه ملل ذی قبله است برهان قاطع دانسته  
 بسمع رضا می شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شغف و شوق  
 و رغبت تام صدای فتح درمن سچا پادشاه وقت دار و گیر بلند  
 ساخته پروانه وار خود را بشعله آتش توپخانه و بدم تیغ و تیز و  
 سنان مستانه و دلیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر مور  
 چال پادشاهی می آوردند و هر روز بسیاری بقتل می رسیدند و



جمععی از مسلمانان سرخروئی ازلی شهادت حاصل می نمودند -  
 اگرچه از قوم اذال هذود بیشمار مثل مور و ملخ فراهم آمده در  
 کشته شدن و عرض او هماندم بعرضه کارزار در آمدن حکم خلاق  
 الساعة بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هذود نیز بیشتری از  
 کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و  
 جائهای شجاعت پیشه مشهور که همدم و همدند لشکر آن مردود  
 می گردیدند بآنها انیت نمی رساندند بآنی همه هذود را  
 با مسلمانان واجب القتل می دانستند - بر مصاف دیدگان رزمجو  
 ظاهر است که در اکثر افواج میان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد  
 دو صد سوار باشند که بجوهر شجاعت و ارادت پاس مرعات حق نمک  
 در جانفشانی داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر می گردند  
 برخلاف آن گروه شقاوت پژوه که باوجود پیاده بودن اکثری کمتر  
 کسی دران انبوه از سوار و پیاده بود که خون را بدستور گوسفند  
 قربانی بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل  
 خویش نداند و همین معذی و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که  
 بقاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبه آن گدا صفتان  
 سگ سیرت بد مآل می گردید و مردم عام سست اعتقاد آنها حمل  
 بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن  
 محاصره که از هردو طرف دان جلادت و تهوری بظهور آمد و ذخیره  
 اندرون حصار بآخر رسید بمرتبه عرصه تردد بر محصوران بدعاقبت تنگ  
 گردید که از بالای حصار باشاره دست و چشم با بقالان لشکر ساخته  
 بقیامت دور ریخته و سه رو دیده آثار غلغلان و سندان می نمودند و چادر از بالا

چهار هنر

را ذبح کرده

كهتري كه گلابون

در راه پير و مير

ممكن مرشد خود آمد

طرف مورچال پادشاهي

گرفته بدر رفت - بعد در

ملعون را بدان زبنت نشد

خوشوقتي پيش خان خان

مباركباد و آواز شاديانگه نغم بلند

پادشاه رسانده بعطاي انعام سرفر

همراهان او مورد تكسين و آفرين گرديدند

و اسير سرينجه اجل را بحضور خان خانان آورد

او و تحقيقات كار و بار پرداختند و پرده از روی

دانستند كه باز پرده و عوض آن يكي از بوم مقتان بي ا

قوم خون را شهباز آن گروه قرار داده از راه چانقشاني

عمدا گرفتار دا - اخته ازين معني خان خان

ماند خجالت اد نهايت افسوس خورد -

را بعد سرزنش ب بود كه همه پيان

درآيند اگر آن ملعون ر يابند

پیدن آن

ن قفص

صیبا راجه

بر خود دانسته

دست فرستادند -

ناه عظیم میدانستند

میری و جاتیه در لشکر

مصالح دقت بودند حکم

و جمع کثیر در پاداش آن

راشی در آمدند و چند روز

ریش داران صاحب اسم و رسم

داشتند بیداد دادند - چین قلیچ

که از بعضی وضع بهادر شاه پادشاه و

که از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبه او ده را

از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران والا ذهب

دینولا نظر بر سغله نوازی زمانه و نا قدر دانی پادشاه

منصب و خدمت نموده منزوی گردید و اکثر از نقد

و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنج لک

عاجات رسید - درینولا خللی در مزاج خان خانان

الت گریختن گرو برای او داده بود

بد بسبب عارضه مختلف بدنی

که حکمای یونان و فرنگ از معالجه آن عاجز آمدند ازین سرای  
فانی بروضه چاروانی شتافت \*

مردی بود صوفی مزاج فقیر دوست که در عالم حکومت  
او ایدائی بخلق نرسید و بدعتی که اثر ضرر آن بهیچ احدی  
از مسلمانان در عالم وزارت اوردند بظهور نیامد مگر آنکه همه  
کار و بار روزگار که باختیار انسان سوا پخطا باشد ممکن نیست  
که همه راست و درست آید بلکه آنچه در اراده الهی است  
همان بظهور می آید بسیار دیده و شنیده شده که آدم بعضی  
کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی  
مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیری جاری باشد  
می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر می گردد چنانچه  
بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی  
و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بها بصوبه داران و دیوانیان  
نوشتهجات برای خریدن زمین و بنای سرا و مسجد و مدرسه  
بمبالغه و تاکید تمام مع هندو بهایی مبلغ خطیر فرستاد هر جا که حکم  
رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پایة وزارت او حکم  
او را وحی آسمانی دانسته در فکر احداث سراهادرون آبادی شهر افتادند  
اما بعضی جا زمینی که برضامندی بفروشد و وسعت ساختن  
سرا داشته باشد میسر آمد و بعضی جا چنان اتفاق افتاد که هر چند  
خواستند که زمین موافق احاطه سرا بخوند و رضامندی مالکان بدست  
آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانی خوف و رضامند داشتن  
خانخانان خانهایی بسیار را بدین طریق بدست آوردند که صاحبخانهها

را که بزرگان آنها از قرنهای ساخته بودند بزور و تعدی از مکانهای موروثی آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هندو آه کشان و نفرین گنان از اینجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بندر سورت واقع شد - همین که شروع بساختن سرا و دکانین برای سکنه مردم بازار نموده مبلنهی زر بخرچ در آوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعه خان خانان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضای مخلوقی نظر بر غضب خالق نموده می خواستند دل خلقي را بیازارند تا دل مخلوقی بدست آرند دل سرد شده دست از اتمام کار آن برداشتند و آن خانهای نیم ساخته که سر راه گذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهای نیم سوخته مزبله محله و راه رو گردید و قصد ثواب آن بیچاره میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه مکرر اوراق بسیار از روی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسید و فرزندان و اولاد ظالم روی بهبود ندیده بهمراد خود فرسیدند و بانی بدعتهای مردم آزادی هم درین دنیا انگشت نمایی گردیده بسزای افعال خود رسیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائی و رسوائی چند منجر گردید که زبان قلم را بتحریر آن آشنا ساختن ساقم بر حال خود نمودن است - باری الحمد لله که مسود اوراق باوجوا ابتدای نشو و نمای عمر خود در کاربار سرا پا معصیت و خدمت بذاقیست ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه الهی میداند اما هنوز راضی بمردم آزادی که در زبانها بظلم منجر گردد نگردیده خدا را که بد

است همان خدا را بعظمت ياد نموده اقرار مى نمايد که تا سن  
مى و دوى عالم گير در تبعييت نفس کافر کيدش خود را معاف  
نهمي داشت و مال حضرت خلد مکان که در صوبجات دکن خوان  
يغما بود بسيار خورده شده اما دران ايام هم احتياط تمام داشت  
که کار بانجا نرسد که در زبانها گفته گويي بظلم منجر گردد بعد  
بسبب روي دادن بعضي مقدمات که بتحرير تفصيل آن پر داختر  
پردۀ رسياهي خود را از ميان برداشتن است با خدائي خود  
عهد نموده و تا مقدور بدل و جان کوشيده که در اکل و تصرف  
و تلف نمودن مال مسلمانان تبعييت نفس شوم ندموده اما  
هرچند خواست که از بدنامی ظاهري قبول عمالي که سگبانی و  
خولک چرائي بمراثب بهتر از انست نجات يابد و دست و پای بسيار  
زد که بدنيانت داري کوشيده خون را در زبانها از بدنامی اخذ و  
جرعمال بد مأل محفوظ دارد چون اين فيض محض بغض آلهي  
وابسته است ميرسر نيامد \*

القصة بعد واقعه خان خانان برسر تعيين وزارت و تبديل  
خدمات عهده حضور و صوبه داري دکن را يهای مختلف بميان  
آمد و قصد پادشاه زاده عظيم الشان که صاحب اختيار سلطنت  
بود و سعد الله خان پسر عنايت الله خان که ديوان مستقل تن  
و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر  
شود و خدمت بخشي الملکی و صوبه داری دکن بهر دو پسران  
خان خانان تجويز نمايند - و التماس ذوالفقار خان آنکه ياميد  
وزارت دست از ملک دکن و بخشي الملک بودن بردارد در جواب گفت

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعده وزارت نموده بودند عنبر  
 نتوانستیم نمود و تا بر پدرم بدستور سابق پایه وزارت قائم نباشد من  
 در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه  
 زاده عظیم الشان می گفت که ذر الفقار خان می خواهد که وزارت  
 بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاه دارد و پادشاه در قبول  
 التماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبه مستغرق  
 این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسه شاه  
 ایران که مکرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ  
 از طرف خود مهماندار و دیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده  
 بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال  
 شاه زاده رسیده بود والده او که اندرون محل بخدمت خوراندن  
 طعام نوکرو مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلقه دیوانی بشکر رفتن  
 ضرور گردید و با والده کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان  
 پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مذاقشه  
 وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زاده ایران  
 وزارت مقرر نموده یکی از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت  
 او بفرمایم و از همان نایب کار وزارت بگیرم اما بدینامی چند از طرف  
 شاه زاده ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن  
 حضور از طرف شاه زاده بمرتبه تبختر و تعفن چنانچه عنقریب  
 باحاطه بیان می آرد نسبت بمقربان حضور بظهور آمد که خود او  
 و همراهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند  
 که تا تعیین وزیر مستقل سعد الله خان پسر عزایت الله خان که

دیوان تن و خالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آخر ماه جمادی الاولی در نواح دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای گذراندن بهییر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت نمود - از آنکه بر سر معبر با مردم بهییر لشکر ازو سختی و تعدی بسیار در گرفتن زر و بی آبرو ساختن مردم واقع شده بود این معنی بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از مجرا ممنوع گردید - و میرزا محمد هاشم نوازه شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده اسب عربی و عراقی و دو تفوز زربغت پیشکش گذراند دو اسب قبول نموده باقی بار بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و جمدهر و سپر مینا و مرصع و جعبه که مخلع شده باریگر برای تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی مرق ضعف بر چهره او ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشانند و آب پنخ پرورده بخوراند و پنکه نه نمایند - اگرچه پادشاه دریادل گنج بخش در باب منصب و عطای خدمت عمده اراده دلجوئی و فیض رسانی نسبت باو بسیار داشتند اما از آنکه نام برده با همه مقربان حضور اصلا سلوک نذمود و از همه طمع سبقت سلام داشت و هر که باو سلام می نمود در جواب دست بر سینه می گذاشت حتی که هر خدمت هیچ یکی از پادشاه زاده را بطه ارادت بهم نرساند و بخانه هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که چهار پنخ واسطه از نپاثر شاه ایران می شد نظر بر تبختر او حسد همچشمی را کار فرموده نمی خواست که عنایات پادشاه نسبت



بار بظهور آید و باشاره میرزا شاه نواز خان کوکه خان مهماندار باعث تمهید خفت او گشته از طرف شاهزاده ایران بپادشاه عرضی نویسانند که اگر پادشاه زاده‌ها در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن اتفاق افتد چه سان آداب بجا آورم و با امرای حضور که اتفاق ملاقات افتد در سبقت و جواب سلام آن چه امر شود و اگر پیش از برآمدن حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرچاکه حکم شود به نشینم پادشاه دستخط فرمودند که اگر پادشاه زاده‌ها در راه در خورند از امپ پادشاه شده آداب بجا آرند و اگر در حضور رو برو شدن اتفاق افتد بدستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه هزار که سبقت سلام نمایند برای آنها نعمت بسر شود بعد که بر سر مذکور نشستن قبل از برآمدن پادشاه بدیوان رسیدند طرف میرزا شاه نواز خان متوجه شدند که چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشینند - و روز دیگر که شاهزاده ایران قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاوی از منصوبیان میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاوی نموده در پیش خانه میرزا شاه نواز خان برده نشاند و از طرف صاحب خانه سوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پاندا بظهور نیامد و این معنی بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در تمام لشکر خفتی که از روی تدبیر باو رساندند نقل مجلسها گردید - روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و اظهار اخلاص و تپاک باطنی نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب پنج هزاری سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان که شاه زاده خود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - درینوقت  
خبر واقعه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که صوبه دار احمد آباد  
گجرات بود بعرض رسید و نیز معروض گردید که امانت خان  
متصدی بقدر سورت از شنیدن خبر واقعه فیروز جنگ که بعد از  
ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود که طلب سپاه و  
شاگرد پدیده داده فارغ سازند بلا توقف خود را بطریق یلغار با احمد آباد  
رسانده بضبط خزانة و دیگر کار خائنجات پرداخت \*

غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیری بود فتح  
نصیب صاحب نسق که بر غنیم همیشه تسلط زیاد داشت چنان  
آمیر با جاه و جلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقی و شیرین  
کلامی میان مردم توران کمتر بعرضه روزگار دیده و شنیده شده -  
گویند قریب ده لک روپیه متصدیان سرکار از خزانة او بر آورده  
عوض روپیهها پل سیاه در خرپها پر کرده در خزانة گذاشتند خبر این  
تغلب که بفریز جنگ رسید چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بی آنکه  
پای تحقیقات آن بمیان آید و تفتیش نماید متغلبان متنبه  
گردیده از واهمه رفتن آبرو بعضی زرها را در خزانة آورده گذاشتند \*

چون مقدمه خطبه بسبب وقت فضالی لاهور بر لفظ وصی  
که در خطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار  
فضالی لاهور نمودند از انجمله حاجی یار محمد و محمد مراد  
با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبیح خانه  
طلبیده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زاده  
قاضی میر میشد با دو سه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه ار روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم  
رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایت در باب اثبات لفظ صی بر آنها  
خواندند بعد قیل و قال بسیار که حاجی یار محمد در رد قول پادشاه  
گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال و جواب می نمود  
پادشاه بر آشفتن فرمودند که از غضب پادشاهان نمی ترسی که چنین  
خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام می نمائی حاجی  
یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از  
راهب بی ظنّت خود داشتم اول تحصیل علم دوم حفظ کلام الله  
سوم حج چهارم شهادت الحمد لله که از طرف عطای سه نعمت  
الهی کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقی مانده امید وارم که از  
توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیص  
این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی  
از افغانان تمن دار که زیاد از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجی  
یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه  
طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن  
خطبه عرضی نمود بر عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد  
حضرت خلد مکان بخوانند در مناقب حضرت امیر المومنین علی  
رضی الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصی نباشد اما  
چون مردم عام و اوباش پیشگان بدنام بقیاسهای غلط در فکر شورشند  
اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعه بی سرو پای واقعه طلب  
وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه که  
کسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطلع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم پادشاهی رای خود بفکر های فاسد افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامه فساد داشتند آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان مسموع گشت که آخر حاجی یار محمد را با دو فاضل دیگر مغضوب نموده بیکي از قلعهها فرستادند \*

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی

مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع سال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هیجدهم ذی الحجه منعقد گردید و عالمی از صغیر و کیبر و امیران با نام و نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان کم مایه هر کدام بقدر پابه و انداز کسب و کار خود کامیاب عطای اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسب گردیدند خصوص برای داود خان صوبه دار دکن و امانت خان صوبه دار احمد آباد و دیگر صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر فرمودند - و اواخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحله عمر پادشاه از هفتاد سال قمری تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پادشاه بهم رسید و در فرصت هفت هشت بهر آثار سفر آخرت ظاهر گردید پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر رسیدن هر سه پادشاه زاده که به هیئت مجموعی بغده رسیدند چنان حوصله باخت که باحوال پدر پرداخته بلکه فرصت کفش پا پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم ازین جهان فانی بروضه جاودانی شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضه حضرت قطب الدین چهار پنج کوهی از دارالخلافه  
مدفون گردید چهار سال و در ماه پادشاهی نمود - و در اواخر سده  
چهار زر خزانة سابق که قریب سیصد و کرور روپیه باختلاف روایت  
مأذنه بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت  
عهد او بخرچ و فانی می نمود کار بجای کشیده بود که در همه  
کارخانهجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگی خرج بجائی کشید  
که از خزانة عظیم الشان هر روز مبلغی بطریق دستگردان میرسید \*

\* بیت \*

فکر صد سال میکند بنده

مرگ بر درش میزند خنده

## ذکر سلطنت جهاندار شاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطه سیزدهم بامیر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یك هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صلح بر تقسیم ملک و مال در میان بود ذوالفقار خان بهادر که فی الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر در میان هم آمد و رفت می نمود چنانچه بعضی مقربان و همدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پروبال جهاندار شاه کدیده شود اما جهان شاه جرأت نمود - و باروت و توپخانه جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها سوختند - و طلایه هر چهار پادشاه زاده میگردید - درین مابین دو سه قطار شتر پر از مال و اقمشه که شاید چند خرطوم اشرفی نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه افتاد بر سر حصه آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه واگذارند و ملتان و تهته و کشمیر برفیع الشان دهند و باقی صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بر سر تقسیم ملک و خزانه صلح بنزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و در همان ایام آشوب میرزا صدرالدین محمد خان صفوی بخشی که از خزانه عظیم الشان برگشته از

پیش فوج جهان شاه می گذشت مردم لشکر جهان شاه بگمان و ظن غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حرلهای پیاپی برو رساندند که قبل از آنکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند درین مابین رفیع الشان حکیم الامت پسر حکیم محسن خان را که باهم همدم و هم مصاحبت بودند بتقصیری مغضوب ساخته و آویخته مبلغی از نقد و جواهر بشکنجه و بیحرمتی تمام گرفت و عظیم الشان را پاره تبدیل مکان نموده متصل موضع بودند که سه چهار کرده از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرو آمده دو طرف لشکر حکم کردن خندق فرمود و طرف دیگر لشکر عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر برای مقابله عظیم الشان باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر حواری شده تفاوت نیم کرده استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از توپخانه عظیم الشان نیز گولهای آتش نشان بغوج هر سه برادر میرسید و اسپ و آدم ضائع میکردید تا آنکه اواخر عشر ثانی صفر المظفر طبل مخالفت صریح از هر چهار طرف نواخته گردید و فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و سرهای مران نامی بخاک و خون آغشته گشت . درین ضمن عظیم الشان که بر فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گول توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله وار در میان گرفتند و از چهار موج افواج جان بر نیست خود را در میان دریا انداخت که باز اثری از ظاهر نگردید و لپهای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کمرها سیاه خطیر که بظلم و تعدی در صوبه بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نثاره فتح نواخته بمکانهای خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزی یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج کشی انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکه سربازی از هر دو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامی کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمیع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان شاه فیل جرأت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه برجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دلربای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبه فوج خصم پناه پناهوهای خشت برد و شادیانه فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دریدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه باکتر بلاک رسید و بعضی جا خطبه بنام جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آثار فتح طرف جهان شاه که شادیانه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف در جست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گول قضا برجهان شاه خورد و فوج رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقار خان خبر یافته بر فیل جهان شاه تاخته همچنان با لش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و صدای شادیانه فتح جهاندار شاه بلند گردید - بعده رفیع



الشان که با او نیز قول و قرار لطف آمیز تفریق ملک در میان بود او را غافل ساخته آخر شب بر او سواری نمودند رفیع الشان دست و پای بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر روی کار آورده آخر با چندی از همراهان کشته گردید سه پسر از زخمی و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعد که جهاندار شاه از طرف برادران فراغ حاصل نموده سریر آرای پر وسعت قلمرو هندوستان گردید محمد کریم و شاه زاده همایون بخت را که از نه ده سال عمر بیش نداشت و هر دو پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعه دار الخلافت روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و انور دلی خان را که از تعدی ظاهری و افعال دیگر باطنی او جهانی در نریاد بود با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست گشته اند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم الملک و هدایت الله خان و ندوی خان و عبدالقدیر خان و لطف الله خان پانی پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمی بودند و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر امیران که جمله از بیست نفر زیاده می شدند همه را حکم قید و زنجیر نموده بعضی ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانه آنها ضبط نمودن فرمود از انجمله مهابت خان را باخان زمان خان و درسه امیر دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعه دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانه یکی از مردم نامرک رفته نهان شده انگشتی خود را از دست برآورده برای

فروختن فرستاد و بسبب آن انگشتی گرفتار گردید نزد جهاندارشاه  
آوردند اگرچه جهاندار شاه نمی خواست که بکشد اما باغوازی  
ذوالفقار خان و بقولای برانهمائی شاه قدرت الله فقیر علیه اللعنه  
کشد \*

و در عهد نا پایدار جهاندار شاه که بنای ظلم و فسق را استحکام  
تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و کلاونت و دهل و تری  
گرم گردید که نزدیک بود که قاضی قرابه کش و مقتدی پیداله نوش  
گردد - و همه برادران و خویشان دور و نزدیک لعل کنور بزمصب چهار  
هزاری و پنج هزار و عطا فیل و نقاره و جواهر بیش بها  
سرفرازی یافته میان هم قوم خود سرفراز گردیدند و اعتبار  
خانه زادان و دیگر صاحب کمالان و علما از میان برخاست و ظرفان  
شوخ طبع نقل و افسانهایی راست و دیوغ بستند - از انجمله نقل  
نمایند که بنام برادر لعل کنور خوش حال خان صوبه داری اکبر آباد  
بعطای منصب پنجهزاری سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار  
خان بخشی الممالک در تیاری فرمان و اسناد دیگر چند روز  
عمدا تکفل و تغافل ورزید آنکه لعل کنور شکوه بخشی الممالک  
بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذوالفقار خان گفت که سبب  
تعویق تیاری نمودن فرمان و اسناد برادر لعل کنور چیست چون  
ذوالفقار خان که پیش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود در جواب  
عرض نمود که ما خانه زادان در رشوت گرفتن بدآموز مقور شده ایم  
بدون رشوت کار جاری نمی سازیم جهاندار شاه تبسم کنان گفت  
که از لعل کنور چه رشوت می خراھید عرض نمود که هزار طنبوره

کار استاد نقاشی می خواهیم گفت هزار طلبوره چه خواهید کرد  
گفت چون کسب و کار ما خانه زادن بدین قوم می فرمایند  
خانه زادن را ضرور شد که کسب و پیشه این طائفه آبرو طالب  
اختیار نمایند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند \*  
نقل دیگر که بصحبت پدوسته و شهر بشهر نقل مجلس گردیده  
اینست که چون اکثر وقت شب با معشوقه همدم خود بر رتبه سوار  
شده با خاصان چند برای سیر و تفریح بازار و خرابات خانها تشریف  
می بردند شبی از شبها که در رتبه هر دو همدم جانی سوار شده  
رفته بودند آن قدر شراب هر دو خوردند که وقت مراجعت مست و  
لا یعقل گشته بدر دولخانه پادشاهی رسیدند و لعل کنور بر رتبه  
هوش باخته بود که وقت نبود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگردیده  
خود را بیهوشانه برخست خواب رساند و در عالم طغیان نشسته شراب  
خوابش ربود و پادشاه که نیز بالکل بحال خویش نمانده بود همچنان  
در میان رتبه بیهوش افتاده ماند و رتبه بان رتبه را بمکان آن برده  
آویخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور  
نیافتند سراسیمه گشته لعل کنور را ازین معنی خبردار ساخته  
استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور از آن خواب بیهوشی پاره  
بحال آمده پادشاه را قرین خون نیافت مضطرب گشته هوشی که  
داشت باخته گریه کزان هر طرف میدوید تا آنکه پادشاه را در رتبه  
یافتند و این نقل در شهرها بدین مضمون که برادر لعل کنور در عالم  
مستی پادشاه را کشت و بگفت و شنود در آمد \*

دیگر افعالی چند که از سلاطین بلکه نسبت بمردم عام بسیار

قدیم است و بتحریر آن قلم را رنجه نمی توان داشت و در حق پادشاهان افتوای محض باید دانست زبان آزد مردم گردید \* و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبه دکن بود ظلم چندان از سر میزد که اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطناب کلام می کشد و سبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته می شد فحش و هرزه گوئی آنقدر تکبیه کلام او گردیده بود که از بومی گنده دهان او عالمی در رنج و پیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دهن پرست روز بشب میروساندند \*

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازه تهیه اسباب جنگ گرفتن فرخ میر که در پهنه استقامت ورزیده بود و پیوستن سادات بارهه بدو بلند گردید جهاندار شاه عقل و هوش باخته اوائل ربیع الذانی از لاهور متوجه دار الخلافت گردید و وسط جمادی الاولی داخل قلعه شاه جهان آباد شد - چون قلیچ خان بهادر پسر ارشد و خلیف الصدیق غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در شجاعت و کارطایی و رای صائب و اکثر کمالات انسانی نادر العصر بود و در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دهن پروری فلک و بتخبری پادشاه در عالم غیرت و عدم قدردانیها ترک منصب نموده منزوی گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را مستمال نموده تسلیم منصب پنجهازاری فرموده در جرگه مقریان حضور درآوردند و راجی محمد خان نام را که از پیش آورد های خان خانان بهادر شاهي گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه دار اله آباد مقرر کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بند و بست صوبه اله آباد به نیابت راجی محمد خان مرخص ساختند هید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانه اله آباد گردید چون نزدیک کوه مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشی سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابله سید عبد الغفار مرخص گردیده بود سه گروهی کوه مانکپور مقابل هم رسیدند و آخر جمادی الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته بغرور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران سید عبد الله خان با اسم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان و نجم الدین علی خان و رتن چند دیوان با سه صد چهارصد سوار بمدد فوج خود رسیدند بعد که فوجها بفاصله تیر و بندرق نزدیک هم شدند سید عبد الغفار شلق توپخانه خود فرموده بلا فرصت اسبها برداشته چندان عرصه تردد بر سادات باره تنگ آورد که با آن همه جوهر تهریهای بهادرانه مردم باره را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز در محاصره فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتتری از فوج سید عبد الغفار بقاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید عبد الغفار اطراف سادات باره را چنان فرو گرفته بود که عرصه بر فوج سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبد الله خان با جمعی از پا در آمد درین ضمن چنان گرد و بانند و زیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر گشته شدن  
 سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبد الغفار  
 مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هر چند سید عبد الغفار  
 فریاد زد که من زنده ام کسی نشنید صدای شان یانۀ فتح سادات بلند  
 گردید - چون این خبر بجهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان  
 فرمان صوبه داری اله آباد باضافه وزارت بنام سید عبد الله خان  
 منع خلعت روانه نمود درین ضمن از زبان منہیان ظاهر گردید که  
 هفتاد و پنج لک روپیه از خزائنه بنگاله و اطراف بدست فرخ سیر  
 و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که سر بلند خان  
 فوجدار کتره ده دوازده لک روپیه فراهم آورده و بغرخ سیر و سید  
 عبد الله خان رجوع نیاورده مع خزانه روانه حضور گردید چنانچه  
 بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آفرین گشته بصوبه داری  
 احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت  
 خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبه  
 دارالفتح اجین که از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجه  
 اسلام خان عرف رتن سنگه رفته بود و میان مربی امانت خان و راجه  
 روز بروز نیز عداوت می افزود نوشته ذو الفقار خان براجه رسیده بود  
 که بامانت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته  
 بود یا از راه زیاده سری که راجه پوتیه دارند سر از دخل دادن  
 امانت خان را زده بسوال و جواب لایعنی پرداخت تا آنکه  
 گفتگوی مقال و پیغامهای سخت بغوج کشی منجر گردید و رحیم بیگ  
 نام تهاذه دار امانت خان که بسازنگ پور فرستاده بود دلیر خان

نام افغان با راجه مع چهار پنج هزار سوار آمده آن تپانه را برداشت و  
 جمعی کثیر در آن تپانه کشته شدند و بعضی امیر گردیدند امانت  
 خان بمجرد شنیدن این خبر غیرت افزا شجاعت را کار فرموده بتپانه  
 سواری پرداخت باوجودی که مجموع فوج امانت خان به سه  
 هزار سوار نمی رسید که از انجمله چهار صد پانصد سوار در آن تپانه  
 زیر تیغ آمدند و فوج آن جدید الاسلام که باوجود شهرت قبول اسلام  
 در طریقه کفر و تعصب ورزیدن با مسلمانان در ضرر مالی و جانی  
 زیاده از ایام کفر طغیان می ورزید از بیست هزار سوار که میاهی  
 سی چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بیشتر از لشکر او افغانهای  
 با نام و نشان مثل دوست محمد روهیله که همیشه چهار پنج هزار سوار  
 بالو بودند و دلیر خان صاحب فوج و راجه پوتهای جهالت کیش بود  
 بعد رسیدن نزدیک ناله سارنگ پور که از دارالفتح اجین چهار پنج  
 منزل مسافت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد  
 روی زمین را سوار و پیاده گرفته بود نمودار گردید دلیر خان با پنج  
 شش هزار سوار دست چپ امانت خان رسیده کملهای صف ربا  
 صدای بگیر و بزن بفلک برین رساند باوجود آنکه اسلام خان  
 ده درازده هزار سوار همراه سه سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت  
 خان در آمده تا مقدور زنده دستگیر نمایند و عرصه بر لشکر امانت  
 خان بمرتبگی تنگ کرده بودند که هیچ احدی از مردم لشکر و بازار  
 امید جان و سلامت بدر بردن نداشت اما آن بل فیل پیکار شیرو افغان اصلا  
 اندیشه کمیت جمعیت خون و کثرت فوج خصم ننموده بر فضل  
 غالب حقیقی تکیه کرده جنگ رستمانه و تودن مردانه که جای

صد آفرین داشت بذات خود می نمود و کار فرمائی می کرد و از  
 چهار طرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگیان وار در میان گرفتند -  
 و با دلاور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم  
 واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مخاطب  
 بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت  
 متصدی گری بندر سورت داشت و خدمات چند در تعلقه سورت از حضور  
 بانور الدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هر دو رابطه اخلاص  
 بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان  
 نظر بر آنکه بعد امانت خان سردار عمده صاحب فوج و ترداد سوای  
 انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان  
 جهالت نشان و توپ خانه جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده  
 حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود  
 داشت مردانه بمقابل آن افغان بد مست پای ثبات ورزیده زد  
 و خور و غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر  
 از تیر اندازی و برق اندازی دران دشت پر وحشت بر ملا گردید تا  
 سه گهری نائز قتل و جدال از کوه پیراق اشتعال داشت دران  
 وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ در پای  
 شجاعت خود را با آنجا رساند و دلیر خان بغرور و فور جمعیت فیل  
 سواری خود را محاذی فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هرزبر  
 بیشه و غا باوجود زخم نیزه با استقلال کمال علمی الاتصال تیر بیخطا  
 بر خصم می انداخت آخر بگلوله بندوق خاصه که بر فیل  
 با خود داشت جامه حیات آن افغان بد خصال را بر قامت



او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انور الدین خان بهادر که از شیعیان کارطلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روبرو داد و ترداد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل بر زبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد محتملی ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه دار زخمی شد و چند جماعه دار فاسی دیگر کشته گردیدند و از بهار روز برآمده تا سه بهار هر طرف که نظر کار می کرد فیستاد تیر با آبیاری جوی خون نمودار بود درین ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابلت پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئی و اکثر اطوار ناپسندگ او بجان رنجیده در قابوی چندین وقت بودند از رفاقت پهلوتپی نمودند و راجه با سعدودی چند اسپ تاخته بمقابلت شتافت تا آنکه گولاه اجل بر راجه رسید و چنان بی خبر کشته گردید که تا یک ساعت نچومی لشکر هردو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مرده راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه دار حکم شایانانه فتیح نواختن نمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار و زینت نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دست از همه مالیت دیگر برداشته فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بیشمار و خیمهای با تکلف و زررافر بضبط سرکار امانت خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج ذخایرها اندوختند بعد ازان که  
 بعرض جهاندار شاه رسید فرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید -  
 بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن رام پوره که وطن  
 اسلام خان بود خواست که روانه شود زانیها خبر یافته مبلغ نقد و  
 دو فیل فرستاده التماس نمودند که راجه بپاداش کردار خود رسید  
 بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریق بزرگان است بعد ازان امانت  
 خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از  
 رسیدن با احمد آباد زن تغییر نمودند سبب آن معلوم نشد و مکرر خبرهای  
 مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تکریر و تفسیر نیست \*

بعده که متواتر خبر حرکت محمد فرخ میر با تفاق امانت  
 باره جهاندار شاه رسید اعزالدین نام پسر خود را با پنجاه هزار  
 سوار برای مقابله محمد فرخ میر مرخص ساخت و خواجه حسن  
 خان را که نبیره کوکلتاش خان می شد و پنج هزار پیاده و هفت  
 هزار پیاده و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده  
 و تمام فوج و کار خانجات بار سپرده با توپخانه سنگین روانه کردند -  
 اگرچه ذوالفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و  
 سومی مزاجی و افسرده خاطری پادشاه زاده و حسب و نسب  
 و سلوک و درشت خوئی خواجه حسن خان که از سفله نوازی  
 زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه  
 پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف رای سلیمان پادشاه گوش زد  
 پادشاه نموده بود لیکن از آنکه میان کوکلتاش خان و ذوالفقار خان  
 عداوت هم چشمی بجائی رسیده بود که هر حرف و مصلحتی که از

فرو افتاد خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و پادشاه را خاطر داری کوکلهش خان کوکه و لعل کنور از جمله ارکان ایمان او گردیده بود ناچار شده اغماض می نمود و چنین قلیچ خان بهادر که برای رفاقت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر همراه پادشاه زاده نتوانست برآمد به موجب حکم از عقب روانه گردید بعد که پادشاه زاده اعزال دین از دریایی چمنها عبور کرد اختلال تمام بسبب عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بود از آنکه قلیچ خان بهادر با کبر آباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاه زاده بسبب ناسوافت سرداران ابتدر است مصلحت دران دانست که چند روز در کبر آباد توقف نموده انتظار آن کشد که فاک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار می آرد - و از آن طرف محمد فرخ سیر باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران رزم آزما قطع مراحل می نمود - چپبیله رام که فوجدار کوره و کوره بود باتفاق علی اصغر خان پسر کز طلب خان بهادر شاهي که فوجداری اثاره داشت با خزانه پرگنات تعلقه خود بخدمت پادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند که بر رویه و سلوک خان دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی لشکر اطلاع یافتند باز قابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر رساندند - همینکه اعزال دین نزدیک قصبه کهجوه رسید و خبر نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر اشتهار یافت هنوز که فاصله میزده چهارده کوره مانده بود حوصله باخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه دیگر اقامت انداخته اطراف حومه خود و لشکر حکم کردن خندق

و بستن سورچال فرمود - همچنین جهندهای لشکر قراول محمد فرخ سیر بفاصله دو کروزه نصب و نمودار گردید تزلزل تمام در لشکر اعزالدين افتاد - و سيد عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر دیوارهای اطراف دیهانت ویران سورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه بهر روز نموده تا سه بهر شب توپ بر فوج اعزالدين میزد شب بیدب و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سابق بمسب سختی سلوک لعل کنور منضوب پدر و افسرده بخاطر می بود و بی اختیار بودن درین مهم از صاحب مدار گردیدن خان درران که علاوه بیدماغی سابق گشته بود زیاده بیدل و دلباخته گردید و با خان درران که آثار دل باختن او از جبین و چهره او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هر دو بمرتبه مغلوب هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرفی توانستند با خود گرفته باقی از خزانه نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات برای تاراجیان گذاشته پاسی از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع همراگان وفادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزلزل و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم را فرصت زمین نمودن و مائحتاج ضروری باخود برداشتن نماید و در فرار بریکدیگر سبقت می نمودند که جان بسلامت بدربرند - هرکارها که خیر هویمت پادشاه زاده اعزالدين بلشکر محمد فرخ سیر رساندند مدای مبارکیداد خیمه بخیمه باواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گرسنه تو از باز روز شکار برای تاراج خود را رسانده از زر نقه و فیل و اسب آنچه

بدست آنها افتاد بودند - بعده که شاهزاده خود را با کبریاک رساند  
چین قلیچ خان بهادر مصلحت پیش رفتن نداده همانجا  
نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل  
دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود بر خبر شکست  
او اطلاع یافته عقل و هوشی که از تاراج لشکر عشق مانده بود  
یکبارگی در باخت و به تهیه سفر جنگ پرداخته وسط ذی قعدة  
سنه بیست و سه مطابق بیست و پنجم آذر ماه الهی از دار الخلافت  
برآمد - فوجی که همراه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ بشمار آمد  
از بیست هزار تجاوز نمود و بیست و پنجهزار سوار کوکلش خان  
بمحله در آمد که مجموع اندازه هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب  
لک پیاده بعرض رسید و کوچ کوچ متوجه مقابله فرخ سیر گردیده  
خود را بسموگده متصل اکبر آباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم  
حصه لشکر جهاندار شاه فوج داشت و بعسرت تمام طی مسافت  
می نمود بعده که نزدیک مستقر الخلافت اکبر آباد رسید اگر چه  
بمسب ظاهر نظر بر وفور سپاه ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار  
شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن بازاری و سفله پروری و  
پیش آوردن کم اعلان بد نام همه امرای ایران و توران از اطوار  
جهاندار شاه راضی نبودند و با زبان پر شکوه کلمات یاس در شکست  
جهاندار شاه می گفتند و فتح فرخ سیر آرزوی مردم صغیر و کبیر و مراد  
دل لشکر گردیده بود و قلیچ خان بهادر و محمد امین خان که  
هر دو سر گروه اهل توران بودند بمحمد فرخ سیر ساخته بداندھی  
و تحریک و توغیب جنگ می کشیدند و دیگر آنکه هرچند

ذوالفقار خان و کولکناش خان بهادر خود را از جمله بند های عقیدت کیش و جان نثار می شمردند اما حسد و نفاق همدیگر در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتی که می دادند و هر کاری که می کردند خلاف رای همدیگر بود کولکناش خان برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ سیر مصلحت میداد و طرف ثانی او می گفت که خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت هر کدام موافق رای خود نزاع می نمود - و روزی که محمد فرخ سیر از راه دور ایلغار نموده بکمال عسرت سپاه آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود سوای آنکه جماعه داران با جمعیت قلیل خود را رسانده بودند باقی فوج عقب مانده بود از ملاحظه شب خون آوردن فوج جهاندار شاه تمام شب یلدا می دی را بجایمهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن دشمن هراسان بسختی تمام بسر بردند - حاصل کلام که سرداران هردو فوج موافق قابوی خود جوبای تردد جنگ بودند چنانچه در ذکر سلطنت فرخ سیر بشرح و بسط باحاطه بیان خواهد آورد - سیزدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم ذی ماه الهی بعد سه پهر فوجها را باهم بمقابله روی داد و سید عبد الله خان با فوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه امرای توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه داشتند چنانچه باید دل بمقابله سید عبد الله خان ندادند و سید عبد الله خان نیز متوجه پیکار بهادران توران نگشته مقابل ذوالفقار خان پرداخته تردد نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف شکن خان عرف حسین بیگ و فتح علی خان داروغه توپخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی دلاور پیشکار بارهه مقابل ذوالفقار خان رسیدند و از طرف نوح ذوالفقار خان نیز چنان صدایی دار و گیر بلند گردید که بر لشکر بارهه از تیر باران نمودن عرصه تلگ گشت و جمعی کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فرخ سیر علی اصغر خان و چهیدله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر کوکلتاش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان آمد که از چهار طرف سوای فواره خون و آدم سرو پا باخته بنظر نمی آمد دران حملهای سرد ربا صف شکن خان که در حوضه فیل ردیف حسین علی خان بود فتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادر خان، چهیدله و میر اشرف برادر میر مشرف که از مبارز پیشگان مشهور بود با جمعی بسیار نقد حیانت درین جنگ و جانی خان جهان شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه از پا در آمدند و بر حسین علی خان چنان عرصه کارزار تلگ گردید که دستور بهادران قهر پادشاه هندوستان بفرستادن لشکر از ایدان بهادر از شجاعت پیشکاران خود کردن رسانید و بعد بدانشان رسید و کار بی خبر گشتند در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از صدقات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از صد دوسه سوار همراه او نموده بودند و از رسیدن خبر موخش حسین علی خان عبدالله خان نمی دانست که مآل کار بکجا منجر خواهد شد و می خواست که خود رابه بهیر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائی رسید که صدای شادیانۀ فتح جهاندار شاه بلند گردید - درین ضمن سید عبدالله خان بمدد طالع برپشتندۀ رسید که مشرف بر فوج قول سواری جهاندار شاه بتفرات تفرس بود درین حال جمعی از مردم بارهه بدو پیوستند عبد الله خان قابو و تقویت یافت و مردم کم جرأت زیاده نموده شروع بزدن تیر و انداختن بان نمود و سادات بارهه بهیئت مجموعی بخانهایی کمان در آمدند و میان فیلهایی سواری زنانه آشوب غریب و شیون عجیب روی داد جهاندار شاه تا بتحقیق خبر چردان فیل سواری لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمۀ تیر باران بچوش و خروش بوقص درآمده هیچان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نیز مغلوب هراس گشته در فکر فرار بودند درین حال فیل سواری جهاندار شاه نیز چنان به بیتابی درآمد که اختیار فیلبان نماند و از غلبۀ فوج بارهه خمل تمام در لشکر جهاندار شاه روی داد - درین ضمن خبر کشته شدن گوکلتنش خان و رضا قلیخان داروغۀ توپخانه رسید و اعظم خان برادر گوکلتنش خان زخم کاری برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و جهاندار شاه بمرتبۀ حوصله باخت که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختیار نمود - ذو الفقار خان که برین ماجرا اطلاع یافت و باوجودیکه عرصۀ کار زار بود تنگ گشته بود تا یکپاس شب برای تحقیق خبر جهاندار شاه و اعز الدین مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جست و جوی پادشاه زاده اعز الدین بود که اگر او را بیابند زود بیارند که به پشت گرسی او خصم را از پیش رو بردارم نشانی ازان



برگشته طالع نیافتند و ذو الفقار خان را قدم جرأت پیش گذاشتن توفیق نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل روبروی او ایستاده بود میگرفت - بهر حال جهاندار شاه بقول مشهور ریش تراشیده بالعل کنور در سواری ردیف گشته راه دارالخلافه اختیار نمود و ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار خان و جهاندار شاه بتفاوت یکپاس شب بدار اختلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله اسلخاں رفته طلب مصلحت کار و معارفت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدست پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز لشکر فراهم آورده بتلافی پردازد آصف الدوله دانست که اختیار کار از دست رفته و جهاندار شاه قابل پادشاهی نمانده و خزانه برای خرج یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار درین دانست که جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بد نگاه دارد \*

آری ثمر شجر سقله پروری که ترک او امر الهی و اصرار در منتهای ورزیدن علاقه آن گردن همین می باشد که ایام مدت حکم رانی جهاندار شاه یازده ماه نکشید که آخر از دست محمد فرخ سیر منبوج گردید آری انسان غافل از کردار خویش آنچه بهزاران عیش و خوشوقتی می کرد آخر بندانست تمام همان را میدرد و نمی داند که دنیای بی اعتبار انانی عجب مکافات خانه درگاه الهی است هیاهات هیاهات با این همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بازسان کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز بی بقای دولت ناپایدار این هیچی سرا که فی الحقیقت در است

است یکی درین جهان که با آن همه ثروت و کامرانی همیشه در غم و غصه ابله‌ای زمان بسر برده آخر بسزای افعال خود می‌رسد دویم دران جهان پاداش عمل خواهد رسید آن را بی سوادان دهر پرست دولت می‌خوانند و آنقدر مست باد کامرانی می‌گردند که سواهی آنکه ترک او امر الهی را جزو ایمان خود دانسته چنان مستغرق دریای غضب آفریدگار خود می‌گردند که بدون آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیز بی بدل را صرف مناهی الهی می‌نمایند کار دیگر ندارند خصوص در امور کامرانی و ریاست پیش چشم آنها را چنان پرده غفلت می‌گیرد که برای حکومت پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر پدر را بآره سیاست مذبح ساختن بجای گوسفند قربانی تصور می‌نمایند و آخر خمیازه خمار آن در هر دو جهان باید کشید \*  
 مه‌ابت خان و خانه‌زاد خان و میرخان و دیگر مکتوسان که از ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه مکتوس بودند بسختی ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب می‌آوردند از شفییدن مرده فتح فرخ سیر که جهاندار شاه نیز با دیگر مکتوسان در همان قلعه گرفتار پنجه‌اجل گردید در عیش و شادی بر روی خود و نموده با نگهبانان بلطف و مدارا پیش آمده سواهی پادشاه زاده‌ها اکثر مغضوبان جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ سیر داخل دار الخلافت شود از قید برآورده آزاد ساختند و غم و الم اکثر ستم رسیدهای جفا کشیده بفرحمت و شادی مبدل گردید - و از انتشار این خبر خانه بخانه ارباب طرب صدای نوحه و زاری ماتم بلند گشت و مژدل خوش صد!

از خجالت فریادهای، شورت افزاکه آخر هر خنده بگریه منجر میگردد  
 بقصد آبرو روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بست  
 و دائره که از خوشنوتی در پوست نمی گنجید لباس ماتهی پوشیده  
 در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش  
 الحان از هم جدا گردید و بلبلان خوش آهنگ که لب از لب همزیار  
 حورلقا جدا نمی نمود بکمال خواری و بی اعتداری برخاک  
 مذلت افتاد \*

\* بیت \*

ز حادثات جهانم همین پسند آمد

که سخت و سست جهان جمله در گذردیدم

---

## ذکر سلطنت محمد فرخ میر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور میرسد

برطالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفی نماند که در ایامی که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبه بنگاله بموجب طلب خلک مکان عازم دکن گردید محمد فرخ میر پسر میانمی خود را که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران می رسید در صوبه مذکور نیابت نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعده که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلک منزل باحاطه تحریر در آمده بر واقعه جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبه کابل باکبر آباد رسیده باتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمد اعظم شاه نموده فتح یافته تخت آرای هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر خرد خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت باستقلال داشت در سنه هزار و صد و بیست و دو مطابق سال پنجم از جلوس که خلک منزل بهادر شاه رایت نزول در دار السلطنت لاهور افگنده بود صوبه بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعز الدولة خان خانان بهادر مقرر نموده او را طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پتنه رسید - از آنکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

و برادر خود محمد همایون تخت در مراتب صوری و معنوی  
نزد جد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق می  
نمود بعد رسیدن پلنه بعد از عدم خرچ و رسیدن ایام برشکال ناگزیر  
اقامت در نواح سواد عظیم آباد عرف پلنه انداخته حضور عرضه  
داشت نمود - درین ضمن بعضی درویشان ریاضی دان باتفاق  
محمد رفیع نام حکیم که از علم تلجیم نیز بهره وافر داشت محمد  
فرخ سیر را از مزنده نصیب شدن تخت در همان مرزومین مبدشر  
ساخته وسیله پندش آمدن خود ساختند این معنی زیاده باعث  
توقف و مکث او دران ضلع گردید \*

و در همان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان از  
مغضوبان بهادر شاه پادشاه که آزاره گم نام از سمت دکن گشته  
خود را طرف صوبجات شرقی رسانده بود فرمان جمعی قلعه داری  
قلعه رهناس گده که نزدیک صوبه بهار از قلعجات مشهور آسمان  
شکوه واقع شده درست نموده باستقلال تمام آمده داخل قلعه گشت  
و بعد از خاطر جمعی از بندوبست و گرد آوری محصول محال نواح  
و متعلقه قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غذا و  
بعضی بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از  
عدم بندوبست متصدیان حضور بدین منظور قلعه را متصرف  
شده ام کیست که از تصرف من بر آرد بعد عرض فرمان بهادر  
شاه پادشاه و حکم نظام الشان برای تأبید و تادیب آن متغلب  
بی ادب و قلعه از تصرف او بر آوردن بنام محمد فرخ سیر رسید  
و محمد فرخ سیر از همراهان صاحب رایی مشورت سرانجام نکال آن

بد انجام خواست چون محاصره آن قلعه مصالح و تردد طلب بود  
و اقدام بران مهم بی مدد اندیشه صائب متعذر می نمود لاجپن  
بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کار طلب خود را میگردفت و  
دران روزها از جمله نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته  
بود از سر جانپازی بامید رزق رفته باز بآبروی تازه بجنگ آردن  
مضطرب یکی از مقریان در خلوت پیغام نمود که اگر شاه زاده  
محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آفرین باد  
بر جرأت و جلالت و رشادت آن بد خصال و بحال داشتن قلعه بآن  
قلعه دار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد اوروانه نمایند  
اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زاده بلند اقبال  
وقت سپردن نشان کار آن بد سگال بسازم اگر خود جان بر شدم  
بنتیجه آن سرافرازی خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر  
ولی نعمت گشتم فرزندان من به نذبح آن سر بلندی ابدی حاصل  
خواهند کرد و این مصلحت پهنند همه ارکان دولت آمد و بعد  
شهرت رسیدن حکم عفو تصدیقات و مشتمال ساختن او و قلعه را  
بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حواله لاجپن  
بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادر دل تهور نشان باجمعی از  
جانبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسید و بعد از آمد و شد  
پیغام و ابرام تمام با و نفر ماذون گردید که بر سر دروازه آمده خلعت  
و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاجپن بیگ نزدیک هم رسیدند  
و قلعه دار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلالت  
پیشه دست از جان شسته بجملدی و چابکی تمام کار آزمایی

به تهیگاه او رسانده بیک زخم گاز او بساخت اگرچه عمله و فعله  
قلعه دشمن قلعه دار گشته واقعه طلب چنین روز بودند اما بعضی  
هواخواهان و خود مقتول چند زخم کاری بلاچین بیک و همراهان او  
رسانده رفقای او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه \* بیت \*

اگر تیغ عالم بجند ز جای \* نبرد رگی تا نخواهد خدای  
چون اجل لاجن بیک نرسیده بود باوجود رسیدن زخمهایی کابی  
جان سلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهای پادشاهی غلو  
نموده بدمد او کوشیده اررا زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته  
با سر قلعه دار نزد محمد فرخ سیر روانه ساختند و محمد فرخ سیر  
اررا مورد آفرین و عنایات ساخته بمنصب پادشاهی و خطاب بهادر  
دل خان سرافرازی داده بحضور معروض داشت و بعد عرض رسیدن  
چنین منصوبه عاقبت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز  
مستحسن افتاد- و در همان ایام خبر رحلت بهادر شاه پادشاه ازین  
جهان فانی بروضه جاردانی رسید و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر  
بدون تحقیق انفصال مقدمه میان برادران خطبه بنام عظیم الشان خوانده  
سکه باسم پدر زده برای رساندن خون بدمد عظیم الشان با همراهان  
مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم  
مانع آمده گفتند که حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدون آنکه  
خود در اینجا صاحب سکه و خطبه شوی صلاح دولت نیست- و درین  
آوان حسین عالی خان باره که به نیابت عظیم الشان صوبه داری  
پتنه داشت و طرف پراگشات برای تنبیه اشقیاء رفته بود از شنیدن  
سکه و خطبه باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن

دیگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سیر در خاطر بهمرسانید و همچنان نظر بر شجاعت ذاتی سادات باره و تسلط حسین علی خان دران صوبه و موسسه عظیم در دل محمد فرخ سیر نیز راه یافت و بنامه و پیغام مودت التیام او را مستمال ساخته نزد خود طلبید و والد محمد فرخ سیر نیز ملتجی بحسین علی خان شده از زبانی محمد فرخ سیر قول و عهد ایغای اختیار و مدار سلطنت بمیان آورده چنان مطمئن ساخت که وسواس هراس طرفین باتحاد اخوت مبدل گردید - و دران زود ی خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغایت بیستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسید - و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر اوائل ربیع الاول سنة هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق عشر ثانی فروردی ماه الهی سکه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسین علی خان و استقلال محمد فرخ سیر می افزود - چون سید عبدالله خان عرف حسن علی خان صوبدار مستقل اله آباد که درین هنگامه بتبدیل سلطنت خزانه بنگاله بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب رای گفته می شد خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داری جهاندار شاه در دل محمد فرخ سیر می خلید با فرمان تسلی و قراری که با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغیب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود و حسین علی خان نیز درین ماده آنچه دایست به سید عبدالله خان نوشته رنگ غبار دوشی از آئینه خاطر از زدود بعد آنکه هر دو برادر که از رؤسای سادات شجاعت نشان



بارها بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت پیمان جان بسته  
غائبانه و حاضرانه از سر نو عهد و قرار به میان آوردند و در تهیه و  
سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمر اتفاق بستند \* ع \*

### آری باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکجهاندار شاه  
گفته می شد و خواجه عاصم که از رفقای جان نثار خود را  
میگرفت رفیق و مسرت بر آمدن محمد فرخ سیر از پنده بسمت  
دارالخلافت گشتند - بعده که این اخبار شد بار در لشکر  
جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مست و خمار زده  
عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثانی از لاهور  
متوجه دارالخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هر دو  
برادر راجی محمد خان نام را که از پایش آورد های خان خاتون  
بهادر شاهی بود از تغییر سید عبد الله خان صوبدار آله آباد مقرر  
کرده سید عبد الغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیره صدر جهان  
گفته می شد نائب با استقلال راجی محمد خان قرار داد، مرخص  
ساختند سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار  
هزار بر قنداز که یکی از زمینداران صاحب نوج آن ضلع نیز رفیق  
او گشت روانه آله آباد گردید چون نزدیک کوه مازکپور رسید سید  
عبد الله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابوالحسن  
خان بخشی خود که اصل از سادات نجف اشرف و مشهور از  
شجاعت پیدشگان با تمکین بیجاپور بود برای مقابله سید عبد الغفار  
مرخص ساخت بعده که نزدیک سرای عالم چند بتفاوت مسافت

دو سه گروه هر دو لشکر فروز آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام معقول نمودن همدیگر گذشت اواخر جمادی الاولی سید عبدالغفار بآراستگی و آهستگی تمام بهمعدانی غرور و فور سپاه توپخانه را پیش روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان روز برادران سید عبدالله خان با اسم سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هرچند که از سادات بارهه بعضی تیز جلوبی نموده قدم جرات پیش میگذاشتند مردم سید عبدالغفار اقدام بر مقابله نمی نمودند بعده که بفاصله تیر و بندوق نزدیک بهم رسیدند سید عبدالغفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرصت اسبها برداشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه را با آن همه جوهر سر بازی تاب مقاومت نماند و بمجرد مقتول و زخمی گردیدن چند سوار لشکر سید عبدالله خان رو بفرار آورد الا ابوالمحسن خان مع برادران سید عبدالله خان و رتن چند دیوان هر چهار پنج سردار مع دو صد سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابله حمله خصم رو نتافتند و پیشتر از فوج سید عبدالغفار بتاراج و غارت بهیتر فوج سید عبدالله خان مشغول گشتند و خود سید عبدالغفار اطراف سادات بارهه را فرو گرفته چنان عرصه تردد بر فوج مغلوب تنگ نمود که کار بکوده یراق و امتحان مآل جرات سربازان تهور نشان کشید و دران دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبدالله خان با جمعی نقد حیات مستعار در باخت و در همان گرمی غلبه و حملهای مرد

ربا سید عبد الغفار که سرداران بارهه سینه پیر ساخته بودند و امید  
نجات بقیة السیف نموده بود بمرتبه بازار زد و خورد از طرفین  
گرم گشت و گرد و باد تند چنان علاوه حجاب چشمها گردید که  
سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن  
آوازه کشته شدن سید عبد الغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم  
سید عبد الغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پیرانند سرداران بارهه  
اشاره بنواختن شاد یانند نموده چنان حمله رستمانه بر خصم آوردند  
و رگ هاشمی سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبد الغفار  
مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعی که مشغول  
تاراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست  
و پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از  
غنیمت برداشته اسب تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار  
هرچند نزدیک زد که من زنده ام کجا میروید از شلوی اثر حمام سپاه  
دل باخته گوش بحرف او نمی نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز  
چار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زان پور که ناصله یک منزل  
داشت عنان باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار  
بجهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت  
دران دید که سید عبد الله خان را از سرنو مستمال ساخته بر مراتب  
چهار هزاره او دو هزاره افزوده آن صوبه را باو اصاله بحال داشته  
و فرمان عذایت آمیز و آفرین باد بقام او صادر فرموده مع خلعت  
روان ساخت \*

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پتینه بسمت دارالخلافه

شاه جهان آباد بقصد مقابله جهاندار شاه

بعده که محمد فرخ سیر باتفاق هر دو سپه سالار با وقار و صف شکن  
خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داری اودیسه داشت  
و احمد بیگ و خواجه عامر و دیگر رفقای جان نثار که مجموع  
به بیست و پنج هزار سوار سوار سید بکمال عسرت خرج از پتینه  
برآمده متوجه دار الخلافه گردید - از جمله خزانه‌های پادشاهی و  
جاگیر عظیم‌الشان که از صوبجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب  
بهشت و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و  
قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر در آمد و دو  
سه لک روپیه را جنس از تجار پتینه قرض گرفت - و از جمله خزانه که  
که بقابوی سربلند خان فوجدار کرا افتاده بود چند لک روپیه خود  
متصرف شده باقی خزانه را با خود گرفته بهد بار بردار بیگار و کرایه  
بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد  
آفرین گشته بصوبه داری احمد آباد گجرات مرخص گردید - و  
جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پتینه  
اعزالدین پسر کلان خود را با فوج قریب پنجاه هزار سوار برای  
مقابله محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان  
را که یزنه کولکناش خان می شد و پنج هزار بود هفت هزاری  
و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با  
توپخانه سنگین روزه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازی الدین  
خان بهادر فیروز جنگ را که از امرای کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوکري نموده منزوي گرديده بود  
مستمال ساخته بمدهشاه زاده مقرر فرموده از عقب روائه نمودند  
بعد رسيدن قليچ خان بهادر باکبر آباد چون شنيد که شاه زاده  
قبل ازان از دريای جمنا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بهسبب  
نفاق سرداران و عدم اختيار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عاقبت  
انديشی و رهنمونی رای مائب توقف نموده چشم بر راه آن بود  
که فردا فلک شعبده باز چه نقش تازه بروی کار آورد - و ازان طرف  
محمد فرخ سیر که سيد عبد الله خان و حسين علي خان و ديگر  
بهادران جان نثار بطريق هراول طرف دست راست و چپ  
بشکوه تمام صف آرا بودند قطع مراحل می نمود - و چهبيله رام که  
فوجدار کزا بود و علی اصغر خان پسر کار طالب خان بهادر شاهي  
که فوجداری تازه داشت در راه آمده مصلحه بشاه زاده اعز الدين  
صالحی شدند و چندروز در رفاهت بودند باز قابو يافته خود را باختران  
متعلقه فوجداري علي اصغر خان به محمد فرخ سیر رساندند -  
همينکه اعز الدين نزديک قصبه کهجوه رسيد و آوازه نزديک رسيدن  
محمد فرخ سیر شنيد هنوز فاصله سيزده چهارده کرده منزل مانده  
بود که هراس شمشير سادات دردل او راه يافت و اواخر شوال  
نزديک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته گرد خيمه خود و لشکر  
حکم خندق کندن و موچال بستن فرموده خصم را برخود دليلر  
نمود بعده که جهندهای پيش خانۀ سيد عبد الله خان و حسين  
علي خان بتفاوت يک دو کرده نصب و نمودار گرديدند بدون آنکه  
فوجها را باهم مقابلۀ افتد سيد عبد الله خان ديوارهاي اطراف

دیهاک را مورچال بسته از سه پهر روز تا سه پهر شب توپ  
برفوج اعز الدین می زد شب بیست و نهم شهر مذکور شاه زاده که  
از ابتدا بسبب سختی سلوک پدر که از ناموافقت اعلیٰ کنور مغضوب  
می بود و بی اختیار بودن درین مهم از تسلط خان دوران علاوه آن  
گشت زیاده بیدل و دل‌باخته گردیده با خان دوران که آثار چین و  
دل‌باختن از چین و چهره حال او نیز پیدا بود مشورت فرار بمیان آورد و  
بمرتبه مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانه اشرفی که بقدر  
مقدور توانستند با خود گرفتند باقی از جمله خزانه و خیمه و توشک خانه  
و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذاشته هر دو سردار بارقار  
مع همدمان وفادار سوار گشته راه فرار پیش گرفتند و چنان تزلزل  
هر فوج هزیمت خورده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته  
اکثر مردم عمده فرصت بار نمودن مایحتاج ضروری و زین نمودن  
اسپان نیافته در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که افتاد و خیزان  
جان بسلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت خصم بلشکر محمد  
فرخ سیر رسانند سوار و پیاده بیشمار که چون باز گرسنه در آرزوی  
چنان شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خورده تاختند و از غیل و  
اسپ و خزانه و خیمه و کل کارخانجات آنچه بدست آنها افتاد  
تاخت و تاراج نموده جمعی که قادر بر قوت یکروزه نبودند و شبها  
بفاقه بسر می بردند ذخیره ها انداختند و شام عسرت لشکر محمد  
فرخ سیر بصبح عسرت مبدل گردید - گویند از جماعه اموال که بعد  
تاراج رفتن بضبط در آمد آن قدر رخت زلانه از توشکخانه خان دوران  
برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخره دیگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تبعه خود را با کبر آباد رساند قلیچ خان بهادر  
 مصلحت دران دانست که ازرا در مستقر الخلافه اکبر آباد ترمیدن  
 حکم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی  
 داخل دار الخلافه شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون  
 بر قضیه جانگاہ وحشت انزای فرار پسراطلاع یافت عقل و هوش  
 که از بقیة السیف لشکر عشق داشت یکبارگی باخت و بتهیه  
 برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعد سال هزار صد و بیست  
 و سه مطابق بیست و پنجم آذرماه الهی از دار الخلافه برآمده  
 بهر ارلی ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کولکاش  
 خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران  
 ایران و توران و دیگر امرای رزم دیده مبارز پیشه و توپخانه جهان  
 آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده بی شمار فراهم  
 آورده بود متوجه مقابله محمد فرخ سیر گردیده خود را بدیده و  
 عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و از آن طرف محمد  
 فرخ سیر بمدد یار بی اقبال و پامردی سید عبد الله خان و  
 حسن علی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم  
 حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و  
 عسرت خرچ طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافه  
 اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتى سپاه و افزونی توپخانه و همه  
 سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد  
 عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه  
 و پیش آوردن مردم کم اصل بدنام امرای قدیم و جدید و همه سرداران و

سپاه بمرتبه آزرده خاطر بودند که با زبان پرگله کلمات یاس می گفتند و بعضی نامداران با نام و نشان توران ملال خاطر از طرف جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام رابطه التیام و ثبوت حق بخامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد موافقت در میان آورده بودند - هر چند که ذوالفقار خان بهادر و گوگانش خان مع برادر خود را از جمله بند های عقیدت نشان جان نثار می شمردند اما بعلمت حسد و نفاق که میان هم داشتند و تشنه خون همدیگر بودند اکثر کار های عمده را علی الرغم همدیگر ابقر و ضائع می نمودند و در منصوبه استیصال هم میکوشیدند خصوص گوگانش خان که از حسد ذاتی همه وقت خلاف رای سلیم ازو سر بر میزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب جهنما بر محمد فرخ سیر یکی می گفت تا مقدور نباشد گذشت که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته به مقابله باید پرداخت دیگری صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف باید کشید چرا که اگر از آب گذشته جنگ اندازیم غلبه که خصم بعد هزیمت یافتن فرار اختیار نموده سر نو ماده فساد ملک گردد و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گمان عبور محمد فرخ سیر از آب بدان زودی نداشته و روزی که محمد فرخ سیر بکمال عسرت خرج و بی سرانجامی خود و سپاه که همه بحال تپه مسامت دو روزه را بطریق ایلغار طی نموده آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران بجمعیست قلیل خود را رسانده بودند بمرتبه تزلزل ناگاه رسیدن



فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر داشتند که اکثر سپاه لجامهای امپان بدست گرفته از سرما لرزان و از دشمن هراسان چهار پاس شب یلدای ماه دی را در پاس چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم ذی الحجه سید عبد الله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا سینۀ آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مائل طرف شاه جهان آباد چهار کوهی از اکبر آباد واقع سمت عبور نموده باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان جانباز یک تاز بتغارت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی خان و چهیلله رام ناگر برای مد راه فوج جهاندار شاه گردیدن بطریق چند اول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتغارت یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلای فوج محمد فرخ سیر از عقب نمودار گردید سراسیمه وار که فوج بندی اول بحال نماند متوجه خصم گشته از سر نو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن توپخانه پرداختند جانب راست گولکش خان بهادر با برادر خود و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین گولکش خان اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

فتار خان و دیگر بهادران توران جانبجا جا گرفته آرایش فوج گشتند و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و رضاقلی خان داروغه توپخانه با توپ و رهنله و شترناله و هتھنال و زنبورک بی شمار مع دیگر امرای کارطلب رزم جو و جمعی از افغانان پلنگ خوکه اگر بتعداد اسم هر یک پردازد بطول کلام می کشد یمین و یسار و یلتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه ذی الحجه موافق نوزدهم دی ماه الهی سنه هزار و صد و بیست و سه که تاسه پھر روز اثر مقابله فوج پیدا نبود قریب به پھر روز مانده اول سید عبد الله خان هراول با جمعی از نامداران تهور پشته بارهه با راستگی تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه امرای توران بسبب بددلی که از بعضی اطوار پادشاه داشتند چنانچه باید دل بمقابله خصم ندادند اما بمجرب چند تیری که بر روی سید عبد الله خان انداختند سید عبد الله خان متوجه پیکار بهادران توران نگشته بمقابله دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت و تردد نمایان بر روی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک فوج رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف شکن خان عرف حسن بیگ که از ترکان جلالت نشان بود و فتح علی خان داروغه توپخانه محمد فرخ سیر و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی از دلاوران بارهه مقابل ذو الفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان عرف علی اصغر و چه بیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر گوکلتاش خان صف بیاراستند غریب دار و گیر و عجیب زد و خورده بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعله بار

دلاوران شیر شکار و خون فرق سربازان جان سپار معرکه کارزار گلزار

بیست

ارغوان می نمود \*

بهاری ز شمشیر کین برگرفت \* نی نیزه سر سبزی از سر گرفت  
چنان آتش تیغ کین شد بلند \* که جستی ز جا جوهرش چون سپند  
دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که ردیف حسین علی خان در  
حوضه فیل بود و فتح علی خان داروغه توپخانه محمد فرخ سیر  
و زین الدین خان پسر بهادر خان رویله و میر اشرف برادر میر  
مشرف که هر دو از جماعه داران و رفیقان تهور پیشه عمده حسین  
علی خان بودند باجمعی نقد حیات در باختند - و خان زمان و چهیلله رام  
ناگر دران حالت صرغه درین دیدند که خود را کنار کشیده جویای  
قابوی وقت باشند - و جانی خان جهان شاهي و ممتاز خان از طرف  
جهاندار شاه شرط جان نذاری بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و  
حسین علی خان که عرصه کارزار بر فوج خود تنگ دید نظر بر  
غایب خصم بدستور و آئین بهادران تهور پیشه هندوستان خود را  
از فیل انداخته با جمعی از دلوران باره تردد رستمانه نموده  
زخمهای تیر و گولی برداشته از خود بیخبر گشته در معرکه افتاد -  
و سید عبد الله خان که از صدمات تیر داران تفرقه تمام بر فوج  
او روی داد و فیلهای نشان او با بیشتر از جماعه داران ازو جدا  
گشتند - گویند باوجود از صد دوصد سوار زیاده با اونیانده بودند دران  
حالت سید عبد الغفار و بروی نیل سید عبد الله خان آمده گفت منم  
سید عبد الغفار و تیری بچله کمان در آورده طرف سید عبد الله خان  
انداخت همراهان سید عبد الله خان برو تاختند و سید عبد الله خان

نیز تیر او را رد کرده تیری برو انداخته زخمی ساخت سید عبدالغفار  
 زخم برداشته جان به سلامت بدر برآید - بعد از سید عبدالله خان که  
 نمی دانست کجا می رود و منزل کار یکجا منجر خواهد گردید و  
 از حال برادر نیز بواقعی آگاهی نیافته بود درین حالت جمعی  
 از همراهان او بدر پیوستند و یک گونه تقویت بهمرسانده خواست  
 از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهیر خصم رساند اما از  
 صدمات فوج اطراف برو معلوم نبود که از کجا سر بدر خواهد آورد  
 و درین ضمن بمدد طالع بر پشته رسید که مشرف بر قول و فعل  
 سواری جهاندار شاه بتغارت تیر رس بود باوجود بلند شدن صدای  
 شادیانه فتح پادشاه برگشته اختر از اثر بد مددی ایام که از رسیدن  
 فوج خصم طرف عقب خبر نداشت سید عبد الله خان قابو یافته با  
 مردم کم شروع بزدن تیر نمود و سادات بارهه بیکبار جلوریز بخانهایی  
 کمان در آمدند و میان فیلهای سواری زنانه آشوب غریب رو داد  
 هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نپر داخله بود که فیلان سواری  
 لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمه تیر یاران  
 بجوش و خروش آمده جا خالی نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه  
 مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بیخبر و غافل از نیرنگی  
 زمانه بود از مشاهده آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردد فیل  
 سواری او نیز برفاقت فیلان دیگر شوخی آغاز نمود و اختیار  
 فیلبان نماند دران حالت فوج متفرقه سید عبدالله خان که مردم از  
 اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند سادات بارهه دلیوانه  
 قدم جرأت پیش گذاشتند و خلل تمام در لشکر جهاندار شاه

بهمرمید و فوج رو بهزیمت آورد - و گوگلناش خان از مشاهده آن خواست که خود را بمده جهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر خان و چهپیکه رام که بر قابوی وقت در کمین بودند و بروایتی دیگر قبل ازان بر گوگلناش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهایی پیامی گزالی و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغه توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد رساند بعده مسموم گردیده و دیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر گوگلناش خان زخم برداشته خود را بجای نادر شاه رساند و کار بمرتبه بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری نعل کنور رسانده نزدیک باخر روز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصه کار زار برو تنگ گشت تا قریب یکواس شب مقابل قوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی نموده بکار برده مردم را امیدوار دعایت مبلغان نموده باطراف رواند که اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند با تقویت او حریف را از پیس رو بردارند نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافه اختیار نمود - آری ثمر شجر فدائست سقله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعده که صدای شایانان غنیمت و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم سید عبد الله خان برای جست و جوی حسین علی خان میان لاشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بیخود

انقادہ یافتند اما ہمیں کہ مزدی فتنج محمد فرخ سیر  
یگوش هوش باختہ او رسید جان تازه در قالب او دمید  
و او را برداشته نزد برادر او سید عبد اللہ خان آوردند - و  
جہاندار شاہ شب در اکبر آباد بسر بردہ بقول مشہور ریش تراشیدہ  
تغیروضع و ہیئت نمودہ آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر  
دیگروانہ شاہ جہان آباد گردید - ذوالفقار خان و جہاندار شاہ  
بطریق ایلغار بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جہاندار  
شاہ یکسر نزد آصف الدولہ رفتہ طلب مصلحت کار و معاونت بمیان  
آوردہ ابرام تمام نمود و ذوالفقار خان نیز درین مادہ بخدمت  
بدر التماس کرد کہ جہاندار شاہ را طرق کابل یا دکن برداشته  
ببدر باز لشکر فراہم آوردہ در تلاقی کوشد آصف الدولہ کہ جہاندیدہ  
آزمودہ کار بود چون دید کہ سر رشتہ کار از دست رفتہ و معزالدین  
قابل فرمانروائی نماندہ و سوای شورش ملک و بیج خرابی خلق  
فائدہ دیگر مرتب نخواہد شد و خزانہ نمادہ کہ ازان گرد آوری سپاہ  
توان نمود صلاح کار درین دانست کہ معز الدین را بقلعہ فرستادہ  
بطریق نظربند نگاہ دار و ذوالفقار خان را ازان ارادہ جہان آشوب  
مناہع آمدہ گفت ہرکہ از اولاد تیموریہ فرمان فرما گردد ما را اطاعت  
اولام ازینکہ جہاندار شاہ را برداشته بسمت دیگر برویم و باعث  
فتنہ و فساد تازہ گردیم خدا علیہم است کہ مآل کار بجای منجر گردن -  
اگرچہ بر عقلائی منصف پیشہ ظاہر است کہ ہرچند باز داشتن  
آصف الدولہ پسر را بافسانہ و افسون نصائح بموقع و بجا بود اما  
نمی دانست کہ بحکم یضحک التقدير علی التدبیر دستگیر بلای

تقدیر و هدف تیر سلامت برنا و پیر و مطعون جمع کثیر خواهد گردید و جان شیرین پسر و آبرو و دولت موروثی خود بباد فنا خواهد داد

\* بیت \*

مباش غره که دارم عضای عقل بدست

که دست فتنه درازست و چوب را در سر است

و نیز گفته اند \*

\* بیت \*

بعذر توبه توان رستن از عذاب خدای

و لیک می نتوان از زبان مردم رست

سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود \*

\* بیت \*

زمانه دیر شد کین پیشه دارد \* کزین بستاند و آنرا سپارد

بر هوشمندان نکته سنج مخفی نماند که در ابتدای دیباجه بزبان

قلم داده - باید که مورخ امین باشد یعنی بامید نفع و بیم زجر

موافق رویه موافقان مجبور عهد طریقه طرفداری و عداوت درزی

دوست و بیگانه از میان برداشته بجز راستی زبان خامه را آشنا

بدستگیر سوانح نسازد باز بتحریر می آرد که چون در سلطنت محمد

فرخ سیر بادشاه که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ریخته شده

و واقعات غریبه و حادثات عجیبه ناشدنی از تغیر اوضاع عالم بعرضه

ظهور آمده و عزیزان واقعه طلب حیدری و نعمت آلهی گشته

جانب داری محاصمت طرفین را از حد گذرانده هر طرف که نظر

بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبی

طرف دیگر را بعیب منسوب نموده و عیب طرف ثانی را بچشم

پوشی مبدل ساخته از جاده اعتدال قدم پیرون گذاشته اند و مکرر

اوراق که بجانب شوق خویش تصدیق اوقات درین تألیف می نماید و جانب خویش و بیگانه باصید فیض و هم رویه مزاج گرونی میزد و وزیر اختیار نموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که مصاحب گاه بیگاه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف قول آنچه مقرون بصدق دانست بزبان خامه صدق بیان می دهد معینا چون انراک وقائع و رویداد نزد این عاجز نمی رسید بلکه دران ایام تألیف از پریشانی و بد مددی زمانه کافد برای مسوده میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوه آن گردیده اگر در بعضی مقدمات از روی تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابند از آنکه در کتب معتبره سیر هم تفاوت روایت می باشد مسود حکایات را معذور داشته مطعون هدف تیر ملامت نهانند بلکه قلم عفو بر جریده گفتار او کشند \*

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم

بهادر شاه و فتح یافتن او و سوانح سال اول از جلوس

بعد از آنکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یادت

و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر

سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان آمده آداب تهنیت سلطنت

بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبدالله خان را مع

لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخلافت

مرحی ساختند خود پادشاه بعد هفتاد متوجه شاه جهان آباد



شده چهاردهم محرم [ ۱۱۲۴ ] درباره پله متصل سواد دار الخلافت  
نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک و یار  
وفادار ظفر جنگ باعنايات دیگر نموده منصب هفت هزارى  
هفت هزار سوار در اسبه و سه اسبه مرحمت ساخته تسلیم وزارت  
فرمودند و حسین علی خان را خطاب امیر الامرا بهادر فیروز جنگ  
و مراتب هفت هزارى هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا  
فرموده بخدست میر بخشی مقرر نمودند و محمد امین خان را  
ملقب باعتماد الدوله باضافه هزارى هزار سوار ساخته بخشی دریم  
فرمودند و قلیچ خان را که پنج هزارى بود از اصل و اضافه هفت  
هزارى هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ  
عزایت فرموده صوبه دار دکن ساختند و داود خان را که بنیابت  
در الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه دارى برهانپور اصالة  
داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عامر  
بخطاب مصمم الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزارى  
شش هزار سوار سر بلندی یافت و احمد بیگ را که کوکه  
معوالدین بود مخاطب بنغازی الدین خان غالب جنگ ساخته  
شش هزارى پنج هزار سوار نموده بخشی سیدوم فرمودند و  
قاضی عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیر دگر بود و اورا قبل از  
توجه رایات سمت دار الخلافت برای اصلاح بعضی مقدمات  
خفیه روانه شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان  
میر جمله نموده بمنصب هفت هزارى هفت هزار سوار معزز  
ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدست داروغگی دیوان فاضل

و داروغگی تا کما مقوض گردید اما همدم و مکررم راز نموده اختیار دستخط خاص باو وا گذاشتند و محمد جعفر را که منشی گری ضمیمه بعضی خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانسانانی و دارالانشا مقوض گردید و دیگر سید الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات باره و بعضی والا شاهیهایی کار طلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که اگر بتعداد اسم آنها پردازد از سر رشته اختصار بیرون میزد هر یکی فراخور قسب و حسن خدمت میان همپاشان از عطای منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند \*

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم برای بندوبست ملکی بشاه جهان آباک رسیده بذسق سلطنت و وزارت و مهمات ملکی پرداخت اول علت غائی ماده نزاع که مابین میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سیر دیوانی تن و خالصه را به چهجمله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که امتداد محمد فرخ سیر پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز بدین خدمت منصوب بود مقوض نمود - بعده که محمد فرخ سیر پادشاه بسواد دار الخلافت رسیده متوجه امور سلطنت گردید در تعین صدارت و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

بمیان آمد قطب الملک گفت که در ابتدای استقلال وزارت  
 که مقرر کردهای من بحال نمانند اعتبار وزارت معلوم میشود جمله  
 و دیگر بعضی مقرران حسد پیشه نیز درین ماده خاطر نشان  
 پادشاه نمودند که پادشاهان هر چند نوکران را اختیار دهند باید که  
 حد خود را دانند نوکر را چه یا را که بی حکم پادشاه تعین خدمات  
 عمده صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگر چه محمد فرخ سیر پادشاهی  
 بود بوسعت خلق و قدر دانی مرصوف در مقابل خدمت و تردد  
 هریک می خواست بقدر امکان بر رعایت و عنایت منصب و  
 خدمات عمده میان همپشمان امتیاز بخشید اما چون اختیار  
 نداشت و جوانی بود ناآزموده کار از امور سلطنت بشنید و از  
 خرد سالی در صوبه بنگاله دور از جد و پدر نشو و نمایانت و  
 مستقل بر روی غیر که استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت  
 و از مدد چوگان طالع گوی مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده  
 بود و جبن ذاتی برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوه آن داشت  
 و بغور سخن صاحب غرض نمی رسید از ابتدا خود ماده فساد  
 سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی  
 بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز  
 جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنیادی جهان بینی  
 بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که  
 همیشه پادشاهان سلف بدانستند با وقار صاحب حوصله که  
 بصفت بر داری و تجربه کاری و طبع حلیم و رای سلیم مرصوف  
 باشند بعد امتحان مروریام مقرر می نمودند که اگر اول پایه وزارت

که مراد از دیوانی یکی از بلاد و اولاد و اطفال سلاطین باشد  
 فراخور حوصله سادات بارهه می بود حضرت صاحب قران ثانی  
 در سلطنت می و یک سال و خلد مکان که دستور العمل سلطنت  
 بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائی دیوانی یکی از صوابجات  
 یا متصدی گری یکی از پادشاه زادها برئس بارهه می فرمودند  
 بلکه سادات بارهه که در جوهر شجاعت و بهادری ضرب المثل  
 اند از عهد اکبر پادشاه پدایه امارت رسیده بودند و بهرگز از حالم و  
 یرد باری که کمتر اثر جوهر غیرت با شجاعت ضمیمه میگرد  
 میداشتند پابند جاذبه حب ریاست بدین مرتبه نمی گشتند  
 که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت بعهد  
 خود گرفته آخر کار کار بجائی رسانند که مطعون عالمی گردیدند  
 و بد نامی آفا کشی آنها بگوش عالمیان و بادشاهان هفت اقلیم  
 رسید و ماده نساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده آخر کار  
 باعث استیصال و قلع ریشه دولت بارهه گردند چنانچه عنقریب  
 باحاطه تحریر خواهد درآمد آری بزرگان گفته اند هر یکی را عقل  
 بکمال و فرزند بجمال نماید اما نه چنانست - هر یکی را بهرکاری  
 آفریده اند - القصه اگر چه نزاع صدارت و دیوانی خالصه تن چنین  
 صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرموده پادشاه بنام انضال  
 خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر  
 نمودند و چه بپایه رام را بصوبه داری اکبر آباد تعیین نمودند اما تخم  
 عداوت در مزرعه دلهای طرفین بآبیاری شیطان صفتان نمام پدیشه  
 کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگرچه

نسبت باشغایان و محتاجان در فیض رساننی و اجرای کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمی ازو کامیاب می گردید اما چون نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات باره باشد از مشاهده اختیار سلطنت که بکف اقتدار هر دو برادر میدید در عالم همچشمی و حسد برز گوارا نمی نمود و بسبب اظهار خیر خواهی و همدمی مقربان تازه بعرصه آمده و دیگر آتش افروز مانده فساد و عذاب میان پادشاه و سادات باره می گردید و بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثی و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هر دو برادر بسبب مانده نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقه آنها دخل می نمود متکمل نگشته روز بروز قدم از جاده طریقه اطاعت بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضی السنه مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقیه قلم می آرد \*

بعده که آصف الدوله و ذوالفقار خان با دل پورا و سواس و هراس در باره پله آمده خیمه زده اراده ملازمت پادشاه نمودند چون امیر انصرا حسین عالی خان بر مشورت و اراده میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود باصف الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند یک سرموی شما را احدی کم نمی تواند نمود صاحب مدارا دیگر نه برین معنی مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسی نزد ذوالفقار خان فرستاده تسلیم او  
 نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که  
 در صورت ملازمت معرفت امیر الامرا سوای ندامت و خسارت  
 جانی و مالی فائده دیگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل  
 انفعالی که در ایام حکم رانی و سر فوجی بر غربا و ضعفا و سادات  
 از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور می آمد  
 چنانچه از داود خان نائب دکن او چه ظلمها که باتفاق  
 مرهقه بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سبها چند که در  
 اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد  
 می کوشید منتقم حقیقی می خواست که مکافات کردار او را  
 بکنار او گذارد و او را نیز غیرت رجوع آوردن بسادات باره دامنگیر  
 گردید و اجالش گریبان کشان بهای دار مکافات اعمال او رساند  
 القصه میر جملة آصف الدوله و ذوالفقار خان را آورده دستهای  
 ذوالفقار خان را ببالا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دوسه  
 کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر  
 عرض نمود از روی مهربانی ظاهری حکم و نمودن دست و عطای  
 خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه  
 روید چون با ذوالفقار خان کار و مصلحت ضروری داریم در خیمه  
 بیرون نشیند بعده که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر از دیدن دل  
 مشاهده نمود با دل زار و دیده اشکبار بخیمه خود مراجعت نمود  
 و ذوالفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته  
 در مکان مامور رفت و نشست اطراف او را امرا و چیلها فرو گرفتند

اول پیغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم الشان و محمد  
کریم به میان آوردند و ذوالفقار خان بحکم آنکه \* \* بیت \*

هر که دست از جان بشوید \* هر چه در دل آید بگوید

جوابهای سخت و درشت میداد درین ضمن لاجپن بیگ مانقب  
به بهادر دل خان و براینی یکی از چیلها از عقب سر ذوالفقار  
خان آمده غافل تسمه برگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها  
آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشتی و آمد و رساندن سرکار و  
خنجر نموده فرصت حرکت و پازدن ندادند تا خارج ساختند - و همان  
روز فرمودند که بقلمه رفته جهاندار شاه را که در تبریکه اندرون قلعه  
جای تنگ و تاریک بود بهمان کشیدن تسمه روانه شهرستان  
عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر  
و قلعه گشت فرمود سر جهاندار شاه را در مکافات آنچه ازو در حق  
برادران و امرا گذشته بالای فیل برسر نیزه نموده لاش او را در حوضه  
فیل انداخته و لاش ذوالفقار خان را نیزه گون بر دم فیل بسته در  
نظر خلق جاوه داده عقب سواری بشهر در آورده لاشها را پیش  
دروازه قلعه بیدازند \* \* بیت \*

ای برادر مادر دهر از خورد خونت سرنج

چون ترا خون برادر هپتو شیر مادرست

و آصف الدوله را فرمودند که پالکپی او را با سوابی زنانه همراه آورده  
مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حویلی  
خان جهان بهادر نظریه بطریق محبوسان فرود آرند - و اموال خانه پدر  
و پسر را با اموال کوکلتاش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي که فی الحقیقت مغضوب درگاه الهی بودند بقید ضبط در آوردند راجه سبها چند که بمردم زبان درازی می نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سوای آنکه سرزبان او را از دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت نمود بعد ازان سیدی قاسم را که مدتها کوتوالی به نسق و بذویست نموده بود و سبب مغضوب نمودن او بذبوت نه پیوست و همچنان هدایت کیش خان را که تربیت نموده خلد مکان و واقعه نگار کل بود و سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان را که مدتی دیوانی تن و خالصه با نیابت وزارت با استقلال داشت فرمودند که سیاست تسمه کشی لاجپن بیگ مرحله پیمای سفر آخرت گردیدند و خطاب بهادر دلی لاجپن بیگ به تسمه کش بر زبانها مبدل گشت - و چون بدور وقوع و ثبوت تقصیر گذشته و حال مردم را بدین سیاست مبتلا می ساختند بمرتبه تزلزل و واهمه تسمه در دل امرای خلد مکانی و خلد منزلی راه یافت که وقت برآمدن از خانه بقصد مجرای پادشاه از فرزندان و عیال رخصت و بهلی حاصل نموده می رفتند و کار بجائی کشید که مقلدان و معرکه آرایان بازار تقلید بدعت تازه سیاست تسمه کشی را وسیله رزق خود ساخته بودند - و تقصیری که بر هدایت کیش خان بستند این بود که هادی فیل محمد کریم برادر محمد فرخ سیر نزد جهاندار شاه گردیده بود و سبب کشتن هدایت الله خان هیچ ظاهر نشد مگر آنکه گویند از طرف پادشاه بیگم رقعۀ جعلی مشتمل بر اشاره استیصال هدایت الله خان که خانسمانی بیگم نیز داشت بذا محمد فرخ سیر رسیده بود اما بعد



ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشننج کشتن اینجا  
 هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رتبه بهمین آورد بعد که  
 بیگم انکار کرد محمد فرخ سیر اسوس خورده اظهار پیشدانی  
 نمود - و غریب تر آنکه شاه قدرت الله نام درویش که از  
 تعلقه منصب و خدمت فارغ بود بشهرت محض آنکه اورا  
 عظیم الشان گاه گاه شریک مصلحت بعضی امور سلطنت  
 می نمود و حکیم سلیم که از نوکران مقرب عظیم الشان گفته می شد  
 براهنمائی از مقتول گردیده بود سیر جمله اورا بطریق مهمان بکانه  
 طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح نشده چویدار بدر خانه او  
 نصب نموده اورا بخلق کشید و در زبانها بدنامی کشتن اکثر  
 اجل رسیدگان نسبت بسیر جمله بیشتر انتشار یافت \*

سیر مرتضی خفاف اینجا پی شاه حسین که بعد انقضای مدت  
 پنجاه سال که از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی  
 و اطوار مذموم تربیت خان اینجا پی چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان  
 بنیان خامه جاری گشته راه آمد و رفت اینجا پی مسدود گردیده بود  
 با نامه تهنیت جالوس خلد منزل بهادر شاه و تعزیت واقعه خلد مکان  
 مع سه صد اسب انتخابی عربی و عراقی نژاد و زمین و سازهای مرصع  
 مروارید و یاقوت و فیروزه و عقد های مروارید بیدش بها و زر بفتهای  
 مقدسه و فالیده های خوش بام و دیگر تحفه های بلاد فرنگ و  
 ورم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر می گردد  
 روانه شده بود بسبب تباهی افتادن جهاز و دیگر حادثات که  
 اسپان بسیار از آفت جهاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و دوسه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف بیش بها باخود داشت که هیچیک از پادشاهان سلف ایران مشر آن نفرستاده بود و دوازده سیزده اسپ با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت از طرف ایلچی از نظر گذشت لک روپیه و یک اشرفی بوزن دوصد توله و دو روپیه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جیغه و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسپ مع ساز طلا و میثا مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتدای سال جلوس محمد فرخ سیر از غره ربيع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک بهادر فتح جنگ بدکن رسید از صدمه شمشیر موروثی و رای صائب او بی آنکه پای قتال و جدال با غنیم لیثم مرهقه دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک و قافله بهمرسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داود خان هر جا که دست آنها میرسد دار و مدار نموده چو تهه می گرفتند و باقی ذکر ایام صوبه داری فتح جنگ بگزارش خواهد در آمد \*

ذکر سوانح سال دوم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

الحال چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگار راجه اجیت سنگه که بعد رحلت خلد سکن از کردار ناهموارش مثل تعمیر بیتخانه و تخریب مساجد در جوده پور وطن از بظهور آمده

بود و بهادر شاه بعد از فراغ فتح از مهاریه محمد اعظم شاه  
 باز چون متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن مابک دیگر  
 راجپوتان بدکیش فرصت وقت نیافته عذر توجه طرف دکن برای  
 مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادر شاه  
 پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردار اداهای ناشایسته  
 چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن باز  
 دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمالی آن طائفه ضال چنان فوج کشی  
 نموده باز بسبب هذگامی آشوب و طغیان گوری خسروان مآل آن  
 مهم را بتعویق انداخت و رایست توجه برای تنبیه آن شقی  
 برافراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز از خدمت پسندیده  
 بظهور نیامد لذا برین امیر الامرا حسین علی خان را با شایسته  
 خان خالوی خود و جمعی از امرا و فوج شایسته برای تنبیه او  
 مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر  
 از صدمه فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب شراس گشته مال و  
 عیال خود را بکوچستان و مکانهای قلب روانه ساخته مالک خود را  
 خالی نموده و کلاهی معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده  
 التماس امان و عفو جرائم بمیدان آورد - درین ضمن فرستجات سید  
 عبد الله خان مشتمل بر ماده فساد و عذر برهم کاران حضور که  
 مفصل بزمان خامه خواهد داد و اشاره طلب امیر الامرا پدید رسید  
 لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیدشکش مع صبیغه  
 خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا  
 صاج نموده شایسته خان خالوی پادشاه را برای آوردن صبیغه

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سید عبدالله خان  
 و امیر الامرا می خواستند که هیچ کار و منصب و اضافه و خدمت  
 بدون تجویز و صلاح هر دو برادر صورت نگیرد و میر جمله را پادشاه  
 از طرف خود برای دستخط نمودن مانور ساخته مکرر فرموده  
 بودند که زبان میر جمله و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط  
 ماست و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب  
 راجه و منصب دو هزاری مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و  
 وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازی عمده که برای سید  
 عبد الله خان و خود مقرر نماید متوجه کار احمدی نمی گردید  
 و بمیر جمله هر صاحب مطلبی که رجوع می آورد از عطای  
 منصب و اضافه و تفویض خدمت بیغرضانه به نیابت پادشاه دستخط  
 نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت  
 و باعث بی استقلالیت سادات بود موجب رنجش خاطر هر دو برادر  
 می گریهید و میر جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوه سادات باره  
 را سرمایه اظهار خیر خواهی نموده بانواع دلائل خاطر نشان  
 پادشاه می نمود که چنان خدمات عمده و اختیار ملکی زیاده از  
 حوصله سادات باره است و از اطوار ناهموار آنها آثار نمکسحر امی  
 ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیکاه در خلوت  
 دانشین پادشاه می نمود که وسواس تمام در دل محمد فرخ سیر  
 پادشاه از طرف هر دو برادر بهم میرسید و مکرر تدبیر و مصلحت  
 دستگیر ساختن امیر الامرا و سید عبد الله خان بمیان آورده  
 بقصد شکار و سیر باغ محسن خان برآمده هر چند به تمهیدات

مختلف اراده مرکوز خاطر را پیش نهاد همت می ساخت  
 پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور والده پادشاه نظر بر قول  
 و عهدی که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره  
 نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلی خان عظیم الشانی را که از  
 پیش آردهای میر جمله و در جوهر رشادت و کار دانی و کار  
 طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخدمت دیوانی کل دکن  
 که دیوانیهای جز و صوبجات و بعضی بنادر و سرکارهای عمده قریب  
 چهارده پانزده دیوانی دیگر و تعلقه کل امانت محال خالصه  
 و داروگیهای سائر و کالهای الماس که سوای صوبه داری و اخبار  
 نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقه مالی نماند که بار مقرر  
 نه نمودند مامور فرموده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جمله  
 راه نمایی که در السیفه خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب  
 می گردید و اغلب سادات باره دران مصلحت شریک نبودند  
 محمول ساختن شاه زادههاست یعنی اعزالدین پسر جهاندار شاه  
 که بعد فرار پدر از معرکه جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود  
 و گرفته آورده بودند و محمد همایون بیست برادر خود محمد فرخ سیر  
 که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحله عمر او طی نشده بود و التبار  
 پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر  
 آنها سیاه و تیره گون ساختند و در مکافات آن پسر دو ساله محمد  
 فرخ سیر در همان زودی و دیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا  
 درخواست صوبه داری دکن بهمان آورد بدین اراده که دارک خان  
 را بدستور نیابت ذوالفقار خان بعد تعیین مبالغ کلی که هر سال از

موصول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود و مصلحت پادشاه و میر جملة آنکه امیر الامرا خود روانه دکن شود و بر سر قبول و ابای این شرطها که امیر الامرا نظر بر طریقه سلوک پادشاه و میر جملة از تنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن راضی نمی شد گفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشیدند و بفکر گرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانه خود افتادند و پادشاه نیز امرای خیر اندیش خود را که عمده شریک این مصلحت میر جملة و خان دوران و محمد امین خان بودند در خلوت طلبیده هر روز منصوبه تازه بکار می برد و ازین شهرت خلل گرانی غله و دیگر ماده فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد آمد و رفت رسل و پیام که والد پادشاه خود بخانه قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند و بست سادات شود بعده هر دو برادر برای مجرا بدریار بیایند چنانچه بعد بند و بست که جالجا مردم سید عبدالله خان و امیر الامرا نشستند قطب الملک و امیر الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات خود خواستند و شکوه سوی ظن پادشاه بمیان آورده شمشیر کمر بر آورده پیش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک از طرف ما بگفته غمازان و سواس راه یافته هم اینجا بفرمایند که مارا بقتل رسانند یا بی منصب ساخته روانه کعبه سازند اما بر حرف نمانان و گفته درهم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جانی و مالی بندهای جانفشان خود گردیدن از طریقه پادشاهان حق شناس بعید

است آخر برای دفع فتنه بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف صوبه عظیم آباد عرف پتنه قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار یافت چنانچه در همان زودی میر جمله را خلعت صوبه داری پتنه داده مرخص ساختند - و نیز امیر الامرا التماس نمود که اگر در غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادرم قطب الملک قسم دیگر سلوک مرعی داشتند مرا در فرصت بدست روز از دکن رسیده دانند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل و نصب جاگیر و خدمات جزو کل و تبدیل قلعه داران باختیار من باشد پادشاه بذایر تقاضای دمت و مصالحت قبول نمود بلکه بقول مشهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود با میر الامرا سپرد که برای فرامیدن قلعه داران محتاج فرمان حضور گردن و درین گفتگوهای نسیان آمیز بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقع شد \*

الحال فقره چند از بند رست صوبه داری نظام الملک بهادر فتح جاگ که در دکن بعمل آمده بگزارش می آرد بعده که آن بهادر والا نژاد صوبه دار دکن شده بخجسته بنیاد رسید چنانچه بزیان خاصه دانه بی آنکه با فوجهای راجه ساهو و تارا یائی رانی قتل و جدال به میان آید از شهرت شمشیر از پی آن سردار نامدار افواج مرهتة نابکار دست از شوخی تاخت و تاراج ملک و قنایه که هر سال می نمودند کشیدند اما چون هر جا است آنها میوهید و گماشتهای آنها که جایجا از سابق برای وصول چوتنه یعنی چهارم حصه جمع سال در محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتنه از برگذات می گرفتند و نظام الملک بهادر در عالم غیرت بر خود هموار نموده خواست که دست تصرف آنها از گرفتن چوتنه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه نماید بفوجداران و ضلع داران تاکید نوشته کمایش داران راجه ساهو را از اکثر جاهار و محال خجسته بنیاد بیدخل ساختند و خود بعد عید فطر سنة دو جلوس یا پنچ شش هزار سوار و توپخانه سنگین برای بند و بست برگذات و دفع مضرت فوج غزیم لئیم برآمد و محمد غیاث خان را که از تهوور پیشگان کار طلب بود و کهیم کرن دیوان خود را با دیگر سرداران جلالت نشان برای نسق برگذات و تنبیه مفسدان اطراف تعیین نمود چون هیچ یکی از نا سرداران مرهته را سوای فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطر جمعی از بند و بست و گوشمال بعضی سرکشان حوالی آن سمت مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید و بعد معاودت آن سپهدار باوقار گاه گاه فوج مرهته تبه کار اطراف دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند چنانچه قافله از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آبان می آمد محمد ابراهیم تهریزی بخشی و واقعه نگار بکلانه دران قافله با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنة سه از جلوس بیست و سه گروهی خجسته بنیاد کفار به پناه گدھی که در آنجا بدستور همه صوبجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند چون میان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند انبوجی نام دیسمکه پرگنه شیر که یکی از برگذات نواحی گلشن آبان است از مرهتها



سپاهی کار طلب بود و گاه باغذیم آمیزش دوستی داشت و گاه برای  
 دنع شر آن گروه شقاوت پرور با بندهای پادشاهی رفاقت مینمود  
 و دران مجمع بطریق مصلحان رنیق گردیده بود درین ضمن انور خان  
 نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در تصدیه پهلوی هشت  
 گروهی اورنگ آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن برگشته تعلقه  
 خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که سابق وصول چوتبه  
 آن ضلع بعهد آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتبه بامید  
 ملازمت و درآمدن در سلك ملازمان نظام الملک خدمت انور  
 خان می نمود بقصد تنبیه جمعی از ان مفسدان و اعاتت یکی از  
 جمله سرگردانان آن گروه که بنور خان ملوک تبعیت و اطاعت  
 مرعی میداشت برهنه مونی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید اولین  
 راه خبر باهم ساختن و مصالحت نمودن ناسرداران مرهته سفیده درخود  
 طاقت آن نیامست که از عهده تنبیه همه سرداران تواند برآمد  
 لهذا براهنمایی بعضی همراهان بنظر آورد که کمایش داری که  
 بنفاق و علاجهی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر ببرد  
 ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان بر سر او ریخته و بترسانه  
 بقید در آوردند این خبر که دران مجمع مفسدان رسیده نظر برینامه  
 این معنی را آشکار داد و حال و نکال جن خون دانستند همان لحظه  
 بناخود اتفاق رسیده قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته جمع تغییر  
 ازان جماعه بد انجام برهیدست مجموعهی بر سرانور خان تاحده  
 فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایش دار خود را خلاص نمود  
 همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هفدهم و شانزدهم

تازه برپا نمودند بعده که خبر چندی فتنه و جرات و شوخی آن گروه  
به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر  
داود خان را با فوج همراه خود و جمعی از نوکران پادشاهی بوابی  
تنبیه و گوشمال آن جماعت بد سگال تعین نمود بعد از آنکه ابراهیم  
خان مقابل آن بد سگال رسید از آنکه با ابراهیم خان نسبت بفوج  
فتمین لیتم جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز تیر  
و کمان و بندوق مردم پادشاهی از کار استعمال افتاده بود فوج مرهته  
که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود ند بهیئت مجموعی  
برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف او را فرو گرفتند  
و عرصه کارزار بر اعدانان با نام و ندگ تدگ ساختند ابراهیم خان  
استقامت و بزیده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک  
بهادر بر غلبه آن گروه اطلاع یافته باقی تمام فوج خود را مع  
متمعیته خجسته بنیاد بسرداری محمد غازی الدین خان خاف  
الصدق خود که هشت سال از مرحله عمر او طی شده بود  
باتالیقی و هراولی محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشی  
مرخص نمود بعد از آنکه فوج فتح جنگ نزدیک البو آن گروه  
شقاوت پزوه رسید باوجود فراهم آمدن ده یازده نا سردار و مرهته  
بیشمار که از شهرت آن هنگامه هر روز چون مور و ملخ جمع  
می آمدند و از وفور رحمت الهی و بسیاری لاو گل اسلحه  
و توپخانه مردم پادشاهی از کار ترند رفته بود و اسپان را طاعت  
حرکت نبود بموتیه هیبت و دبدبه لشکر اسلام و تسلط تام فتح  
جنگ بران طائفه بد نام غالب آمد که در مقابله فوج فتح جنگ

نصیب استقامت نتوانستند ورزید و آندو جی که یکی از سرداران  
آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و وفات و  
معاونت آن قوم شوم چنانچه بلزارش آمده حکم خفنی داشت  
و مدبر کار آزموده خود را میگزینست صلاح مقابل شدن نداشتند مرهته  
را مصلحت فرار داد و چند هزار سوار کارزار دیده انتخابی با سرداران  
نامی مقابل هزاران فوج نظام الملک بهادر داده شروع جنگ  
گریز نموده ده نوبت هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد  
مسمار ساختن گدیهی آن بدخصالان با آن همه معاونت بر شکل  
و طغیانی نالها دست از تعاقب برداشته همه جا پاشیده کوب  
می رفتند و فوج پیش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و  
خورد بهادران به میان می آمد و هر منزل کافر کشی و غنیمت  
کشی زیاده رو میداد و اسب و مادیان و چپتری و نشان آن طائفه  
ضال بدست غارتگران اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کذل طی  
منازل که بر فریقین خالی از تعب نبود می نمودند درین میان  
بعضی گدیها که سابقین راه ملیجای مقرری آن مفسدان بود و لشکر  
پادشاهی را فرصت محاصره آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات  
که در هریک دو پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم اجاطه  
یکمال استحکام کشیده و در باطن بحیثیت دفع ضرر مائل و عیال خود  
با مرهته رابطه اتحاد گرم نموده در چندی اوقات زن و فرزند آنها را  
دران حصار جا میدهند و از گزند فوج پادشاهی محفوظ میدارند هرگاه  
آنجا که میرسیدند قبائل خود را با اسباب زیاده در آنجا میسازد برای  
فرار سبکبار می شدند بدین دستور قریب هفتاد هشتاد گروه تعصب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند و فیل که سرمایه اعتبار و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با هردو فیل و مادیان و چتری بسیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از بیماری صعب صحت یافته بود و بر چغین فککی که بعد مدت چنان صدمه شدید بهره رفته رسید کامیاب گردید جشن عالی نموده تا نه روز خلعت و اضافه بعمدهای پادشاهی که شریک تردد گشته بودند و مردم خود داده فیالان را مع عرضه داشت فتح محبوب میرزا بیگ خان روانه حضور ساخت \*

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح جنگ بمیان آمد کلمه چند از ورع و تقوی و خدا ترسی و نیک نفسی و رعیت پروری و سلامت روی و دیگر صفات حمیده آن نیک سرشت که دران ریا و مزاج گوئی را دخل نباشد بزبان خامه صدق بیان میدهد اولاً آن والا نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی و نباتر شیخ عالم قدس سره است که بر احوال ایشان از بعضی تذکره اولیا اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی و نقلی که سرمایه حاصل زندگانی و کلید فتح ابواب ترقی دنیوی و نجات اخروی است بهره حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر تخاص می نماید چنانچه دو سه بیت از زاده طبع آن بزرگ نژاد فکاشته می آید

\* بیت \*

چون گل ببوی وصل گر بیان در بدنی است

آهی ز سوز سینۀ بریان کشیدنی است  
 زهار دل بنقش و نگار جهان مبنده  
 رنگی که دیده ز رخ گل پریدنی است  
 شاکر بربگ برق درین عرصۀ خیال  
 دامن زخویش بر زده یک ده دریدنی است

از آنکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جمله سعادت  
 کیشان محرم ساخته در تبعیت او امر و نواهی الهی تقید تمام می و زن و  
 چون در خدمت خلد مکان تربیت پذیرفته در عقل معاش و معاد و  
 تدبیر امور ملکی و دیگر حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه  
 مغفور اختیار نموده عمده آنکه سواهی نزد جاگیر از زر رشوت و جریمه  
 نادران و پیشکش غیر کفار حربی برمی و متذکر می باشد و بر مرتبه  
 از آلودگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خامه ده  
 محمول بطریقه مترسمان روزگار میگردد - در ایامی که این عاجز را  
 بکمال نادانی از راه لطف و قدر دانی دیوانی سرکار خود در صوبه داری  
 دکن مقرر نموده بود قریب هشتاد یک روزه بابت ضلع داری که  
 داؤد خان صوبه دار بذای بدست اخذ آن از زمینداران و رعایای  
 برگذات صوبه خاندیس و بالا گهاٹ وغیره گذشته باعانت و اتفاق  
 فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر آمیخته بودند برای خویش گفته  
 بود بعده که متصدیان فتح جنگ ظاهر نموده برای وصول آن خواستند  
 استمراج حاصل نمایند برابر بشیخی اعتماد مذمونه معاف فرمود  
 بلکه مدام بدیوانیه تاکید می نمود که در برگذات و محلات جاگیر  
 بمحال بر نگارند که از ابواب فوجداری و راه داری و دیگر انواع ابواب

ممنوعه درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مآل از شیر مادر حلال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته نام ر در می نگیرند هرچند که عمال دست ازین ابواب بر نمی دارند اما خود آن بزرگ باختیار خود راضی نبوده ترحم بحال گافه انام بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع ید و قتل دزد هم ننمود تا بدیگر کارهایی بدعاقبت چه رسد و در ایامی که ترک منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبالغه خطیر که داشت مغنایان بد عاقبت نذریده بجای آن همه الوان جواهر بهمان رنگ و چهره از سنگ بلور و پیگون و غیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده سنگهایی گران بها را از میان ربنده بودند بعده که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضی عملة جواهر خانه که دران وقت حاضر بودند بچشم نمائی تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث خفت و بی آبرویی آنها گردن - و دیگر از صفات محموده آن نیک نژاد آنکه مدام با صلحا و علما و فقرا محبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهی به تزئین لباس و زینت اساس دوات و انداختن مسند نمی کوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهره تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن سنج می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قضیده و شعری گفته بیارن خلاف مرضی اوست - اوقات مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراق تا دوپهر بکار و بار ضروری پادشاهی و سرکار خود که در امور جزئی و کلی بقدر مقدور خود متوجه می شود می پردازد بعد سه پهر اکثر برای ادای نماز ظهر و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث و صحبت اهل کمال و فقر صرف می نماید و نسبت باهل بیت حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت و بیرون باری و حومه آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکن شمه بنکارش آمده باقی انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد درآمد \*

فی الجمله در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داری دکن بزم امیرالامرا حسین علی خان و روانه شدن سند نیابت بامور ملکی پنجاب خان صوبه دار برهانپور و تعلقه مالی بزم حیدر قلی خان دیوان دکن از طرف حسین علی خان رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاد برآمد و به برهانپور که رسید چون در سه تا - دراز غنیم با فوج عظیم اطراف برهانپور شوخی می نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و تنبیه آنها سوار شده بتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسید اگرچه جنگل بسیار دشوار گذار بسبب استقامت و وزیدن مرهقه و آتش دکن جنگل هیچ نمادند نزدیک بود که باروت و شترهای بار را امیب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالی ازان آفت نگاه داشت و پای استقامت مرهقه لغزید و تا چهل کمره تنبیه کنان رفته بعد رسیدن بسرحد پور گنگ تهاذیر مراجعت نموده روانه حضور گردید چون اواخر جمادی الاولی حسین علی خان از باره بله دار الخلافه کوچ

نموده بود مابین راه بتفاوت يك دو كروه بهم دیگر رسیدند باوجود آنكه خواهش حسین علي خان برای ملاقات فتح جنگ بود نظر بر پاس خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت - امیر الامرا بعد رسیدن بمعبور گذر اکبر پور آب نرید! مسموم نمود که داود خان پنی که صوبه دار احمد آباد بود بموجب حکم صوبه دار خاندیس گشته خود را بدار السور برهانیپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که خفیه بنام او احکام رسیده که - رباطاعت و ملاقات حسین علي خان فرود نیارده تا مقدور در دنع و استیصال او کوشیده امیدوار صوبه داری کل دکن باشد لهذا داود خان دم از صوبه داری باستقلال میزد و اراده ملاقات ندارد امیر الامرا بعد اطلاع برین ماجرا بداد خان پیغام فرستاده که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم از جاده اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال ما شتاب و الا خود را نزد پادشاه رسانده ماده فساد و خونریزی مسلمانان بگردان داود خان از قبول هردو تکلیف ابا نموده اگرچه بسماجت تمام برآمده بیرون شهر دایره نمود اما از اطاعت امیر الامرا سر وازده از آنکه با سرداران مرهده رابطه و اتحاد زیان داشت و ندیداسیند هیا که از جمله نوکران عمده پادشاه گفته می شد و بشهرت استقبال حسین علي خان واعانت داود خان که بر وقت کار رفاقت طرف غالب اختیار نماید مع چند ناسودار مرهده دیگر آمده اطراف برهانیپور فرود آمده بود و روز بروز گفتگو میان امیر الامرا و داود خان بطول می کشید تا آنکه اوائل ماه رمضان المبارک سنه چهار جلوس کار بجنگ صف کشید و امیر الامرا با لشکر خود که قریب پانزده هزار سوار موجود داشت سوار



شد و از آن طرف داود خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده  
 با او دران روز موجود نبود و هیرامن یکسریه را که همیشه میرشمشیر  
 او بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور  
 باهم مقابله کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامر سیف الدین  
 علی خان بهادر و عالم علی خان که برادر و برادرزاده امیر الامر  
 می شدند و خان زمان پسر خان خاتان و اسد علی خان و علی  
 مردان خان و رستم بیگ و انتقامت خان و فیروز علی خان و بسالت  
 خان اعظم شاهي طرف سلطان نظر که بخشی و واقعه نگار فوج  
 بود و محمد یوسف خان داروغه تیرخانه و ذوالعقار بیگ بخشی  
 و راجه محکم سنگه دیوان امیر الامر و صبر مشرف که سابق از نوکران  
 عمده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امرای پادشاهی  
 و نوکران نامی و متمدنه برهانپور و خجسته بندان که هراول نوح بدست  
 راست و دست چپ مقرب شده بودند بمعرکه آرا گشتند و جنگ  
 عظیم در بیوست و عجیب دار و گیر و غریب زد و خورد بمیان آمد  
 از هر دو طرف که حمله می آوردند چشمه های دلاوران رزم جواز  
 نظاره جواله شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای  
 پر دانه چون گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می غلطید چه  
 سرهای سران که از تن جدا نشدند و چه تنه های تانوران که از  
 خاتمه زمین بزمین فرسیدند داود خان که بقصد پیکار و مقابله  
 حسین علی خان یکه تازه خود را بمعرکه کارزار رسانیده بغیلبان  
 خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بغیل سواری امیر الامر  
 برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیر روی ترکش

لشکر داود خان گفته می شد با بسیاری از همراهان خود را  
 بتوپخانه امیرالامرا زده آشوب غریب انداخته زیر تیغ سادات  
 آمده بود و جمع کثیر از افغانان نامی اطراف فیل او کشته و  
 زخمی گردیدند - داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند حسین  
 علی خان گویان حمله رستمانه می نمود با دو صد سه صد سوار  
 افغانان جان نثار که با خود داشت تیر میزد و بقصد آنکه خود را  
 مقابل امیرالامرا رساند فیل میراند تا آنکه تزلزل تمام و رستخیز  
 عظیم در لشکر امیرالامرا افتاد و رستم بیگ و محمد یوسف داروغه  
 توپخانه و بسالت خان و جمع کثیر دیگر از پا در آمدند و خان زمان  
 خان و عالم علی خان با بعضی مردم عمده دیگر زخمی گردیدند -  
 درین دار و گیر میر مشرف که از بهادران نامدار و جوانان قوی هیکل  
 فوق سلاح آهن چون کوه البرز بالای حوضه فیل جلوه گر بود مقابل  
 فیل سواری داود خان تیر بکلیقه کمان در آورد چون داود خان خود در  
 وقت مصاف زره و بکتر نمی پوشید بر میر مشرف بانگ زد که  
 روی خود مثل زلفان چه پوشیده جهام بود او تا صورت ترابه بدیدم و  
 تیری بروی زد که نزدیک گلولی او زخم کاری رسید و میر مشرف  
 تیر را بتصدیع تمام کشیده بالای حوضه بدیدم رو افتاد و بروایت  
 بعضی فیلبان داود خان بسبب پیوستن فیلهای بهمدیگر در سه  
 ضرب پشت کجک فیل بر پشت و پهلوئی میر مشرف رساند درین  
 ضمن فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داود خان جدا  
 ساخت و از مشاهده صدمه که بمیر مشرف رسید مردم فوج  
 امیرالامرا را گمان آن شد که میر مشرف از آن زخم فارغ گردید هیدمت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیک بود که تفرقه تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند بغير از سرداران جان نثار که بجای خود قائم بودند پای استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولۀ بندوق جان ستان دلاور خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته نیل را از معرکه گردانیدند - امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شان یانه فرمود و نیل جسد دلاور خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم نیل بسته در شهر گردانید - و نیداسیندیدا و دیگر ناسرداران غنیمت مرهته که رفیق امیر الامرا گشته از در تماشای می دیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب داشتند و در غلبۀ زد و خورد پای استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خود را بحدارک پاد امیر الامرا رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیرو مال دلاور خان پرداختند - خزانه و فیلان و اسبان و کارخانجات بضبط امیر الامرا در آمد که از آنجمله بعد دو سال چند نیل بحضور ارسال داشت \*

گویند اگر چه دلاور خان بعدم رجوعیت شهرت داشت اما نقل می نمایند که در ایام صوبه داری احمد آبداد دختر یکی از زمینداران آن حدرد که موافق رویۀ آن سرزمین بحکام پیشکش می نمایند مسلمان نموده بعتد خود در آورده بود ازو حمل هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با غیرت چمدن کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته بود بعد شنیدن کشته شدن دلاور خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زنده بر آورده رفیق سفر آخرت شوهر گردید لیکن این قول بتجوت نه پیوسته - بعده که خبر جنگ و کشته گردیدن داور خان بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید اثر ملال بر چهره حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمودند که چنان سردار نامی با وقار را اینجا کشتند سید عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می شد باعث خشنودی مرضی مبارک و بجا بود \*

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس محمد فرخ سیر شهید  
الحال عثمان کمیت خامه را بذکر سوانح که در سنه سه جلوس محمد فرخ سیر در احمد آباد رو داد و شعله فساد و عذاب میان فرقه هند و مسلمین افروخته گردید و انتهای آن در دار الخلافت منجر بمنازعت مابین خواجه محمد جعفر دوریش و شیخ عبد الله واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم میدهد که در سنه احد جلوس که داور خان پنی صوبه دار احمد آباد گجرات گردید سال دوم آن شبی که هولی هندو سوخته می شود یکی از هندو که مقابل خانه او جمعی از مسلمانان می ماندند و مابین هر دو خانه صحن کوچکی مشترک واقع شده بود خواست که پیش خانه خود هولی بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمی طرفداری داور خان که اکثر در اعانت کفار می کوشید بحجت آنکه اختیار در خانه خود دارم پیش آمد بعد گفتگوار ابرام تمام اقدام بر سوختن هولی نمود روز دیگر مسلمانی که رو بروی خانه او می ماند طعام وفات حضرت سرور کائنات خلاصه موجودات خواست بپزد علی الرغم هند و باطهار آنکه این جایی در خانه من است گاو آورده ذبح ا

نمودن هنوز تمام محله فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آوردند  
 مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در خانه های خود پنهان شدند هنوز  
 جرأت شوخی بمرتبه رساندند که پسر چهارده پانزده ساله گار قصاب  
 را و بقولی یکی ازان بهرها را که بدست آنها افتاد کشیده گرفته  
 مذبح ساختند از شهرت و مشاهده این تعدی کفار از هر طرف  
 مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هنوز گذشته  
 بهیأت مجموعی که چند هزار نفر افغان از نوکران دارن خان بغیرت و  
 حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجات احمد آباد و  
 بهر های شهر اجماع و غلوی عام نموده باتفاق بدر خانه قاضی  
 آمدند قاضی نظر بر فساد و ازدحام و جانب داری صوبه دار  
 در خانه خود بر روی اهل نزاع بهت و بقول مشهور باشارت  
 قاضی بسبب رعایت و طرف داری دارن خان که در باره  
 هنوز داشت مسلمانان دروازه خانه قاضی را آتش زده شروع  
 بسوختن دکانهای رسته چوک و دیگر خانه های هنوز نمودند و دران  
 هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجار پيشگان بغارت رفت بعده  
 بقصد سوختن خانه کپور چند نام بدنام جوهری که ماکه نساك و مصاحب  
 دارن خان و کافر شدید العداوت بود روانه شدند کپور چند خبر دار  
 شده با جمعی از بر قندازان دروازه محله خود را قائم نموده  
 بجنگ پيش آمد و جمعی از مسلمانان و هنوز کشته شدند و  
 بمرتبه بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار و بار  
 بازار و اهل حرنه بند و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقصد  
 استغاثه احرام حضور بستند و دارن خان کپور چند متضرر بهر خود

وقاضی و دیگر حکام مشتمل بر تعدادی مسلمانان نموده داده روانه دارالخلافه شاه جهان آباد ساخت و از طرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ که بحلیه فضايلت و صلاح آراسته بودند با جمعی از بهرهای و فرقه دیگر مسلمین بحضور رسیدند چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جانب داری همقوم ضرور بود بدست آویز محضری که هنوز در دست داشتند عبد العزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که از درویشان و منزویان با نام و نشان بود بر حقیقت مذکوره و مقید گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان دوران در استخلاص آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علی واعظ را رابطۀ اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر بهمرسید - از آنکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن بر نعت حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه رغبت تمام بشنیدن مناقب ائمه داشت و شیخ محمد علی نیز در وقت وعظ بعد حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی چند فقره در منقبت ائمه اثنا عشر بر زبان فصاحت بیان خود جاری می نمود درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در مسجد جامع وعظ میگفت برای دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمود که بعضی سریدان و معتقدان بجای سلام اقدام بر آداب زمیرو بوس می نمایند و قوالان بیشتر بخواندن منقبت ائمه اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسنزد و باوجود شنیدن سرود که خلاف طریقه شریعت است فقط بااستماع حمد و منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه در جواب گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمی دانیم چگونه رضا بسجده غیر حق خواهیم داد اما اینها که از شرط اخلاص همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پرداختند و ممنوع نمیگردند ما را چه تقصیر \*

\* بیت \*

آنرا که بکوچه حقیقت راه است \* از سر وجود ازلی آگاه است  
میداند اگر ذره بود یا خورشید \* در دیده عاشقان جمال الله است  
دیگر قوالان آنچه از استاذ خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مذاقب اصحاب کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مأمور نمائیم  
شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان برده آزاده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ میگفت علی الرحمه خواجه بعضی قول و اعتقاد متأخرین متعصب مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عباس است و علوی را سید نمیتوان گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف عقیده اهل سنت است آن پنج تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب کبار کرام پاک نبودند و نامان دیگر در مذمت مذهب امامیه بر زبان آورد خواجه محمد جعفر دیرین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبد الله پیغام داد که چنین ذکر در وقت وعظ بگفتگو آوردن خارج از

طریقه دین متدین اهل سنت و جماعت است بلکه یاد از رویه خارجیان میدهد اگر بفقیه خانه تشریف آرند یا جائی مقرر کنند و با دیگر فضلاء بلاغت نشان در اثبات اقوالی که میگویند بدلائل عقلی و نقلی مباحثه نموده از روی کتب معتبره خاطر نشان نمایند تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات درشت گفته فرستاد - از تفازات در همان زودی روز جمعه وقت وعظ چندی از مغل زادهای اوباش وضع با تسبیحهای کربلا در گردن و بازو بهیئت مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای تند بشیخ عبد الله نمودند ازان طرف دوسه هزار کس که سامع وعظ بودند بگمان وطن آنکه این جماعه فرستاده خواجه اند که برای قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیع روافض بر زبان راندند مغل زادهها را طاقت شنیدن آن نماند پیشچتاب خورده از مسجد برآمدند از عقب آن جماعه هندی اجل رسید سپاهی وضع که بهوس شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شدیکی از خدمه مسجد با جمعی دیگر بگمان آنکه آن هندو نیز از جمله آن جماعت است که بارادگ کشتن شیخ آمده بودند بقصد گرفتن و کشتن او درید آن هندو نیز برگشته جمدهر کشیده بر موفن انداخته شهید ساخت و آن هندو را نیز کشتند و تا دوسه روز برای تحقیق که آن هندو فرستاده کیست نگذاشتند که لاش او را بردارند و چندی از فضلا و هواخواهان شیخ عبد الله بوسیله مقربان نزد محمد نرخ سیر پادشاه استغاثه نمودند که خواجه محمد جعفر می خواهد که خلیل در دین اهل سنت اندازد و در عهد خاک منزل برای



لفظ وصی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان ماده  
 فساد آمده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر  
 بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق  
 مدح حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد  
 بعد رودان هنگامه مسجد جامع مضمون ورق را برگردانده بدون ذم  
 روافض مذکور دیگر بزبان نمی آوردند اما محمد فرخ سیر که بشریعت  
 خان قاضی حضور ازین مذکورات بهیان آورده استغفار نمود قاضی گفت  
 که بداعتقادی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمی شود و آنچه شیخ  
 عبد الله میگوید مطابق کتب معتبره عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای  
 دفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان درران  
 نیز درین باب بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرار داد  
 که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دفع شر نماید  
 و شیخ عبد الله را خان درران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا  
 درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار  
 روز سرانجام داده روانه ملتان ساخت عبد الله که بملتان  
 رفت بعد از چند گاه باز دران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر  
 چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان محضر  
 نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانه حضور  
 نمود و جمعی از معتقدان و پیروان شیخ عبد الله بقصد خلاصی شیخ  
 تعاضب نموده بر سر گرز برداران ریختند و جاند نفر از هر دو طرف  
 زخمی شدند و آخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رسیده تا عهد  
 سادات نظر بند بود \*

ذکر سوانح سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

مشمول بر استیصال گروهی جهنمی نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ سیر که در سنه هزار و صد و بیست و هشت ( شش ) مطابق سال چهار جلوس که به نیروی اقبال پادشاه عد و مال و تردد بازوی عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام رو داده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروهی شقی است که شمه از خروج و سرکشی و تاخت و تاراج او با رجوع متوجه شدن خلک منزل و تعیین خان خازان با سی هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گده و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و انعام خان و دیگر امرا و مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ایدای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندی و مسلمین و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محالات و قصبات صوبه شاه جهان آباد و پنجاب خواب شده اوست و خود را بسپا پادشاه ملقب ساخته قریب سی چهل هزار سوار و پیاده جنگی که همه شجاع بدل و جان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایه سعادت خود میدانستند و طغیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بی ادبی که بر مسلمانان و مقابر و مساجد میرساندند از عبادات و حسنات اعمال خود می شمردند در ذکر سلطنت خلک منزل مفصل گزارش یافته درین آوان احاطه هضاری در صوبه پنجاب که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافه شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و معبد گروی سابق بود

آنها بطریق قلعه‌چینه پروسعت بر احاطه او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار سوار و پیاده را جا شود مسکن و مازای خود ساخته بتعمیر و استحکام برج و باره آن پرداخت و برگزینات سیر حاصل نواح را بآن تصرف خود آورده تا لاهور و مهند و عرف مرهند تاخت و تاراج می نمودند عبدالصمد خان دلیر جنگ را که بصوبه داری دارالمطالعت لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکریا خان پسر او بمهم استیصال آن بد سگال مامور ساختند و قمر الدین خان پسر اعظمک الدوله و محمد امین خان بهادر و آغر خان و جمعی از فوج مغلیه و الاشاهی و اعدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعیین فرمودند - بعد رسیدن بدک الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گدھی آن مردود فوج گروهی از مور و صلح زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر پادشاهی انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسد و مکرر چنین جرأتها ازان طائفه ضال بد سگال بظهور آمد و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند باز مغلیه بران جماعت غالب آمده هزیمت داده باحاطه آنها میسرساندند چون چغندین کرت ازان گروه بد نهاد شوخی و تیرد بی باکانه بوتوق آمد و شب خون می آوردند دلیر جنگ چار ناچار مقابل قلعه‌چینه آن بد کیشان احاطه برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق کنده بمبستن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول انجا آمد و درین مابین جرأت و تیرد بی که ازان مفسدان بد عاقبت بظهور می آمد و گاه بیگاه از گدھی برآمده دست بود بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهی را بدرجه شهادت  
میرسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط سعی و ترداد  
نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافی اختصار  
کلام است - القصه فوج پادشاهی در فرصت ایام راه رسد غله و گاه  
بدان فرقه بد انجام مسدود ساخت و هرچه فخریه دران قلعه  
فراهم آورده بودند پانجام رسید و روز بروز ابواب تروند آمد  
و شد بر روی آن تبه کاران بسته میگردد و کار بجای کشید  
که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند  
هر آثار غله بدو روپیه و سه روپیه گاه گاه بدست آورده نا مرداران آنها  
برای قوت لایموت برابر کف دست بدستور دوا می مریض زهر مار  
می نمودند - چون در کفر هم ملت نا مشخص غیر مقرر داشتند و  
عرصه زندگانی برانها تنگ گردیده بود کار و بعضی چهارپایان را  
گشته از میسر نیامدن همیشه گوشت خام می خوردند و از خون  
شکم و گرسنگی هر روز جمعی بجهنم راصل می شدند مع هذا  
بعضی اوقات روز و شب از قلعه برآمده خود را بر مورچال زده  
بسیار را شهید و زخمی ساخته با نیم جانی که داشتند جان  
بسلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال  
بهزار سعی و اشکال پیش برده کار بران جماعه بدسگال تنگ  
می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست  
درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان  
نا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیوستند و بسیاری وقت  
قرار زیر تیغ مغلان آمده بجهنم راصل گشتند مع هذا لشکر پادشاهی

از تهور و جان فشانی که از آن قوم بد عاقبت مشاهده می نمودند  
ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینهها را  
سپهر ساخته آن سگ سردار نابکار را بدر بزنند - و چون بسحر و جادو  
که بصورت سگ و گربه شده بدر می رود میان مردم سست  
اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعه  
بنظر مردم مورچال می آمد بتیر و سنگ هدف تیر  
بلا می ساختند بعده که مدتی بدان سخت جانی بر محصوران  
گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصه زندگانی تنگ گردید  
و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشی بامید نجات از آن  
احاطه ممات بمیان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضی بقول امان  
جان بخشی نمی شد آخر کار مصلحه امیدوار التماس عفو جرائم و  
تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران  
با پسر هفت هشت ساله و دیوان خون و سه چهار هزار نفر نیم بسمل  
برآمده دستگیر بلای مکانات خانه تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان  
فرمود دو سه هزار گله را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر  
جمعت را طشت پر از خون ساختند \*

\* بیت \*

دران سرزمین دشت و خاکی که بود

گلی ارمی شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز گاه نموده بر نیزهها بستند و بقیة السیف را  
برای زنده بودن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعی از  
مقتولان که بامید نجات و حیات و حرص زیاده انسان را بمال دنیا  
میباشد اشرافیهارا اندوخته زر و مال را بشکم فرو برده بودند و آخر بهم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود در آمدند و بشهرت فرو بردن اشرفیهها تماشاگران شکم آنها چاک نمودند مبلغهای خطیر بدست لچهای بازار و مغلان تیغ گذار افتاد - بعد عرض کردن عبدالصمد خان نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقی با سر مقتولان و اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سرپراز کاه و هزار نفر مسلسل از بند آهنگی همراه پسر خود ذکریا خان و قمر الدین خان روانه حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن سال که امیران و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیک بدار الخلافت رسیدند اعتماد الدوله محمد امین خان بخشی را فرمودند که برون شهر رفته آن مقهور بد عاقبت را با دیگر همراهان تخته کلاه و رو سیاه نموده خود او را بر فیل و دیگران را بر شتران سوار کرده و سرها را بر نیزه نموده بشهر در آزند تا باعث عبرت نظارگیان مردم ازار گردد - بعده که داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگرده آن مفسدان با پسر و دوسه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و دیگران را فرمودند که هر روز دوصد سعه نفر آن گروه شقاوت پزوه را پیش چبوتره کوتوالی و رستهای بازار بقتل رسانند - از جمله قوم کهتریان که خفیه خود را از زمره معتقدان و مریدان آن مردود می شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای خطیر برای جان بخشی آن نابکار رجوع آوردند پیش رفت نگردید و بعد فراغ قتل همه هموهان فرمودند که اول نرزدن او را بحضور او بلکه از دست خود او موافق بی رحمی که ازان ملعون در کشتن نرزدن دیگران بوقوع می آمد بقتل آورده بعده بزد بزد او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای ارنیز  
 رسانند آری که کرد که فیانیت که گشت که ندرید • • بیت •  
 از مکانات عمل غافل مشو • گندم از گندم بروید جوزجو  
 از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند  
 نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد داشت اما آنچه  
 محرر اوراق بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در  
 ایام کشتن آن جماعه سادر یکی از آنها که جوان نوحیز تازه بعرومه  
 ظهور آمده بود وسیله و سری بهم رسانیده نزد پادشاه و سید محمد الله  
 خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از  
 جمله ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن  
 مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری  
 در آمده و بیگانه در زمره کشته‌ها گردیده محمد فرخ سیر را بر حال  
 و مقام آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او سزاوار  
 حضور تعیین نمود و آن زن محیل با حکم خلاصی پسر وقتی رسید  
 که جلاک بر سر آن شقی با تیغ آخته خون چکان استاده بود پروانگی  
 استخلاص او رساند پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ می گوید  
 من بدل ر جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خودم مرا  
 زود برقیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله محمد امین خان وقت  
 ملاقات از آن مقتول مردود یعنی - مر گروه آن پرسید که آثار عقل و  
 رشادت از چهره حال تو پیدا است ترا چه برین داشت که از  
 مکانات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزه زندگانی بدعاقبت  
 مرتکب چنین ظلم و انعال شنیع بر قوم هنود و مسلمان گشتی

در جواب گفت در همه مذہب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده از حد بظهور می آید منتقم حقیقی در مکانات سینات او مثل من ظالم را میگرداند که باعث جزای کردار آن جماعه می گردد \*

چو خواهد که ویران کند عالمی \* نهد ملک در پنجه ظالمی بعده برای تلافی اعمال او مثل شما صاحب ثروت را برو تسلط می بخشد که اورا نیز بجز او سزای اعمال او درین جهان رساند چنانچه ما و شما مشاهده می نمائیم \*

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار عمده صوبه پنجاب روداد مجمل ازان بزبان می دهد عیسی خان که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگه منصفیداران پادشاهی در همچشمان سرفرازی داشت اما بسبب تقاضای ایام و انقلاب سلطنت سراز آستین اطاعت برآورد و طریقه سرکشی از روی بدعهدی اختیار نموده محصل محال جاگیرداران دزدست را بتعمدی منصرف می شد و گاه گاه بر قافلههای راه کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقی می نمود و سراز اطاعت صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ایام که بوسیله رسل و ارسال تحف و هدایا با خان دوران رابطه آمد و شد عرائض بهم رسانده بود زیاده در تمرکز می کوشید عبدالصمد خان بهادر که بعد از فراخ مهم گرو متوجه تنبیه او گشته در قابوی وقت بود با نائب



خان مذکور اتفاق مقابله و افتاد و از بسیاری فوج خود بی باکانه  
با بمعركه کارزار و نهان از انکه مآل کار باغی پیشگان خسران مآل  
بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست  
بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف بکار آمدند گرفتار  
تبیخ اجل گردید و سرار از برید و پسر خرد مال و دیوان او را مقید ساخته  
بمحضور روانه ساختند \*

دیگر از مزده فتح غلبه آن سال کشته شدن دهیر مفسد  
پیشه است محملی از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از  
جمله زمینداران سرکش مفسد پیشه مقرری مشهور صوبه عظیم آباد  
بود که مکرر با فوج پادشاه زاده‌ها و صوبه داران آن ضلع مقابله نموده  
طریقه طغیان و سرکشی از حد گذرانیده بود فوجها و قافلهای بغارت  
میبود بعده که میر جمله بصوبه داری آنجا مقرر گشته خود را برساند  
از دست برود دهیر که محال جاگیر سیر حاصل آن صوبه در  
تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد با رجوع نگاه داشتن سپاه زیاده  
از ضابطه و ببدان دادن خزانه مبلغ کلی از سرکار پادشاهی و خود بر  
تسلط نیافت و بر رعایا و سکنه پتده از مغلیه ظلم و تعدی بسیار  
رسید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را  
چنانچه بمقرریب بذكر خواهد در آمد نزد پادشاه رساند و صوبه  
عظیم آباد بسر بلند خان مقرر گردید و سر بلند خان به نسق ملک  
و قادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و  
جاگیر داران از تاخت و تاراج او بچنان آمده بودند مکرر بر آمده  
در فواح پتده شوخی می نمود سر بلند خان جمعیت زیاد

نگاهداشته برای تنبیه او برآمد و با آن شقی مقابله نموده بعد ترددات نمایان که از هر دو طرف بمیان آمد و جمعی کثیر کشته و شهید شدند و هیر رو بفرار گذاشت و بعد آوارگی در جنگلهای دشوار گذار بقول مشهور از زخم غیب که از دست همراهان او باو رسید و بروایت دیگر از دست تیغ جان ستان یکی از یکه تازان فوج سربلند خان بهروجه از تیر آه درق آلود جگر سوختگان که ناگاه دران گریز باو رسید بدار البوار پیوست \*

چون محمد فرخ سیر پادشاه بتجویز لطف الله خان صادق حکم فرموده بودند که از دو بیست و نه صدی منصوبه پادشاهی و هفت هشت هزار سوار والا شاهي تا یانندن جاگیر در ماهه پنجاه و پیمه بعد اسب بداخ رساندن از خزانه می یافته باشند از انجمله مردم والا شاهي که حق رفانت و جان بازی ثابت نموده بودند ده دوازده ماهه طلب در سرکار داشتند و جمعی بامید جاگیر خدمت می نمودند و بیشتر از والا شاهي مغلیه بودند احکام برطرفی آنها یک قلم صادر فرمودند و بخشیان بآن جماعه جواب دادند - و در همان ایام که شورش برطرفی آنها در میان بود میر جمله که از زیادتیی طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ کثیری از خزانه پادشاهی و تعدی مغلان بر رعایا که فغان ظلم آنها از حد گذشته بود در آنجا بآبرو استقامت نمی توانست ورزید و جاذبه قرب پادشاه علاوه آن گردید لهذا از عظیم آباء جریده سوار شده بطریق ایلغار که مسافت بعید یک و نیم ماهه راه در چهارده پانزده روز روپوش از سپاه که بعضی از نوکران او نیز خبر نیافتند کنار

راه چمن اختیار نمود بعد رسیدن دوسه منزلی اکبر آباد برگشتی  
 سوار شده بغتة وقت شب خود را بدر قلعه دار اخلافت رساند -  
 از آنکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبهائی تازه  
 از قصد پادشاه در حق قطب الملک در السنه و زبان واقعه طلبان  
 و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود  
 و این معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید صافه بدنامی تدبیر  
 دستگیر نمودن قطب الملک در زبانها میگشت هر چند که پادشاه میر  
 جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیه زیاده از خرابی رعایای  
 پخته و بحکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد  
 قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار و اطاعت خواست که التماس  
 عفو جرائم خود نزد پادشاه و قطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه  
 حیل و تزییر برای مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام  
 با اشاره یا اتفاقا هفت هشت هزار موار منصبدار بر طرفی فراهم آمده  
 بخانه محمد امین خان بخشی و خان دوران نائب امیر الامرا و میر  
 جمله رفقه نالیش تقاضای طاب خود نمودند و گفتگوی این  
 فساد و هجوم مغایه با زره و بکتر و نور گرفتن حویلی نام بردها بطول  
 انجامید و نیز شهرت یافت که سلاطین بازاری بخشیدان فتنه جو که  
 بر وقت قابو خود نیز رفیق کردند سی خواهند بهیات مجموعی  
 برخانه قطب الملک بدست آریز طاب خود یورش و شورش  
 نمایند و قطب الملک در فکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت  
 جمعیت تازه گردید - و غارت خان خودش سید عبد الله که دران  
 روزها بغوجدار می نازول معذور گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از بارهه رسیده خود را رساند و هر روز تا چهار پنجروز فوج مغلیه سوار شده در رستهای بازار مستعد کارزار فساد بودند و از طرف دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت شایسته کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان هنگامه آرا می گشتند - میر جمله سرانیمه گشته سر رشته کار و تدبیر از دست داده بخانه محمد امین خان آمده پناه گرفته از هر طرف نشانه تیر ملامت گردیده نمی دانست چه کار سازد و آخر چاره کار درین دانستند که پادشاه نظر رنج فساد و تسلی قطب الملک میر جمله را مغضوب و کم منصب و از صوبه عظیم آباد تغییر ساخته تعینات صوبه پنجاب نمودند و سر بلند خان را صوبه داری عظیم آباد فرمودند و نظام الملک بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداری مراد آباد که بقضاءای وقت برای دفع ایام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت مدید در السنة فتنه جویان هنگامه طلب شهرت داشت که میر جمله را پادشاه مصلحه بسرهند و صوبه پنجاب فرستاده باز در تدبیر و فکر طلبیدن اوست - و هرگاه پادشاه برای شکار اطراف شهر برآمده سه ماه و چهار ماه بیرونها میگذرانند خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر بود که برآمدن پادشاه باران و منصوبه دستگیر ساختن سید عبد الله خان اهدت و مدام قطب الملک متوهم بوده نگاهداشت سپاه می نمود و سوای سادات و متوطنان بارهه دیگران را کمتر نگاه میداشت \*

و درین سال مطابق هزار و صد و بیست و نه اسد خان قوه مالو که نو و چهار سال از مرحله عمر طی نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمده صاحب قران ثانوی و خلد مکان  
 و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و در الفکارخان و دیگر بزرگان  
 جد و آبابی آمد خان از امرای ذوالاقتدار ایران بودند ازین  
 کلفت امرای فانی بررضه جاودانی شهادت و در امرای متاخرین  
 بدین خوبی آمیزی مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و  
 از ابتدای نشوونما در عیش و کامرانی و لذت دولت بسر برده و  
 بعد جعفرخان مغفور چنانکه از بدمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی  
 و کم آزاری که هرگز از بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف  
 اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و نیل شدن و بیچشممان  
 تازہ بعرصه آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جمله  
 امرای قریب العهد دیگویی نمود - گویند در ایامی که بیماری  
 مرض سفر آخرت او بطول کشید روزی محمد فرخ سیرپادشاه  
 مصحوب یکی از محرمان خاص که برای حفاظت فرستاده بود  
 خفیه پیغام نمود که ما قدر شما نمائیم و آنچه نسبت بخاندان  
 آن دستور العمل سلطنت نمائست بعمل آمد و ندامت آن شود  
 نمیدهد الحال از شما سلامت سلوک باسلالت می خواهم  
 در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویه جد و آبا  
 بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از  
 خاندان ما رفت در سلطنت دردمان تهمذیه هرخل تمام خواهد  
 پذیرفت اما الحال که تمام اختیار ملک و خود بدست سادات  
 باره داده آمد صلاح دولت درین است که تا متدور بآنها سلوک  
 نمایند و کار بآنها فرسازند که روز بروز زواده مالد نسل و عذاک

آماده گرد و سر رشته اختیار از دست رود \* بیت \*

چو در طاس رخشده افتاد مهر \* رهانده را چاره باید نه زور



ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید  
بسبب رسیدن خبرهای دکن که بفرستادهای حضور امیر الامرا  
دخل نمی داد قلعه داریهایی عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر  
می گردید او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن چند  
دیوان سید عبد الله خان در تعلقه همه متصدیان دخل نموده  
احدی را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالی  
که دیوان رتن و خالصه معطل محض بودند و برگذات خالصه  
بطریق اجاره در معرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر  
کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز  
خان دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهي را دیوان رتن  
کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی  
قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه  
و رای رایان را خاطر داری سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود  
بنابران هر دو از هر طرف در پایت اعتراض می بودند لهذا استعفا  
نمودن دیوانی بر هر دو واجب گردید - و عنایت الله خان که در سده  
احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاه  
رخصت کعبه الله گرفته به بیت الله رفته بود درین سال مراجعت  
نموده خود را بحضور رساند - از آنکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

برهم خوردن نسق سلطنت از بر انداختن امرای خلد مکان  
 ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کرده خلد مکان و  
 مقصدی مزاج گرفته کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن  
 بحضور بمصلحت و صواب دید بعضی همدستان خیر اندیش پیش  
 آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای  
 اضافه منصب و مقرر فرمودن یکی از خدمات حضور مستمال  
 ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصاب خان دیوان خلاصه که  
 از بی اختیاری و خفتی که از مردم احشام و دیگر از باب طلب  
 می کشید نیز استعضای خدمت نمود و تجویز دیوانی خلاصه و  
 تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هر چند که  
 خان مذکور نظر بر استقلال قطب الملک در قبول خدمت دیوانی  
 تن نمی داد و سید عبد الله خان نیز از سختی سلوک او که در  
 عهد خلد مکان با جمده الملک اسد خان نموده بود راضی بدیوانی  
 او نمی گشت اما اخلاص خان بهادر شاهی که در استعداد و  
 کمالات در جرگه جدید انعام خود را معلم ثابت می دانست و  
 با وجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فصل اول تبارک خدمت  
گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخ سید مأمور گردیده مصاحب گاه  
 و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طریقی کوشیده  
 عنایت الله خان را معقول ساخت که در شیخ مقدسه دیوانی  
 بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز  
 خدمات نمایند و نیز خدمت قطب الملک انعام نمود که راجه  
 رتن چند در محال - خلاصه پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بسبب بیدماغی پادشاه که عیاشی و خلوت نشینی علاوه آن گردیده بود چهار ماه پنجم ماه برای اجرای کار وزارت و دستخط در کچه‌ری نمی نشست و کار خلق الله بند بود عنایت الله خان درین ماده نیز ملتزم گردید که در هفته یک دو بار در قلعه آمده کچه‌ری نمایند اگرچه چند روز بدار و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطه تحریر خواهد در آمد پیش رفت کار نگردید - درین سال مطابق سنة هزار و صد و سی و یک بموجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ جزیه از همد که مرضی رتن چند نبود نمود و نیز چون همد و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زیردستی منصبها پیش گرفته جاگیرهای سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان بعرض رسانده خواست که از روی اوارجه و توجیه منصب همد و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معنی بر رتن چند و همه صاحب مداران دفاثر شاق نمود بقطب الملک رجوع آورده راضی با اجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام همد بعلمت باز جاری نمودن جزیه و تجویز کمی منصب کمر عداوت بعنایت الله خان بستند و از گوشه‌های حسابی و بیحسابی طرفین قراری که میان دیوان کل و جز مقرر گردیده بود بحال نماند و مکرر پای رنجش در میان آمد اما ناچار بکجدار و مریر باهم می ساختند - درین ضمن یکی از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستاده رتن چند بوده پای حساب دیوانی آمده بود و مبلغ کلی بر ذمه او



بر آمد عزیمت الله خان برای وصول زرا را مقید ساخت و مکرر  
 رتن چند وسیله خلاصی او گردید فائده نداد روزی عامل مذکور  
 قابویاننده گریخته پناه برتن چند بود و رتن چند حامی او گردید  
 عزیمت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیدها برای گرفته آوردن  
 عامل از خانه رتن چند تعیین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز  
 منجر گردید و پادشاه از روی اعتراض بقطب الهند در باب برطرف  
 نمودن رتن چند فرمودند فائده مقرتب هند و دیگر سبب فساد  
 زیاده که میان محمد فرخ سیمر و سادات باره آمد و سرشته اختیار از  
 دست رفت این گردید که چوراس نام جائه که از صفد پدشاهی  
 مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خاندان اکبر آباد  
 و فتح پور را تاخت و راه زنی می نمودند و مکر افواج پادشاهی  
 بسرفوجی شاه زاده محمد بیدار بخت و خان جهان بهادر و دیگر  
 امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر ملعه سانسلی که بنا  
 کرده آنها بود تعیین شده بودند و در ایام مقابله اعظم شاه و بهادر  
 شاه و رسیدن محمد فرخ سیمر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی  
 و بی ادبی زیاده از دست اندازی و تاراج کار خانیجات پادشاهی و  
 تصرف نمودن خزانه و جواهر از او بعمل آمده بود برای تنبیه او  
 چنانچه بزیان تمام داد راجه دهیراج چید سنگه را مریخص و تعیین فرموده  
 روانه نمودند و سید خان جهان بهادر خالوی قطب الهند را از عقب  
 چید سنگه بطریق سر فوج اعاده کوسکی باستمال رخصت کرده  
 بودند اگرچه سید خان جهان بسبب بعضی موانع و عدم سرانجام مطالب  
 بعد رخصت چنده ماه گذار شهر معطل ماند اما راجه چید سنگه

بر مهم ماسوره خود را رسانده به بند و بست مورچال و محاصره  
 گدهي چورامن پرداخته زياده از يك سال تردد نمايان نمود و مکرر  
 يورش و جنگهاي عظيم بميان آمد و مردم بسيار از هر دو طرف کشته  
 شدند و بعد رسيدن سيد خان جهان نيز مصدر ترددات گشت و  
 مورچال نزديک بقلعه رسيده و کار بر چورامن تنگ گرديد آخر کار  
 وکیل چورامن ملعون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح  
 بقبول پيشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرائم  
 و سرفرازی منصب بي آنکه جی سنگه اطلاع يابد و پای او  
 درمیان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سيد عبد الله خان  
 را قبول فرمود اما چون اين مصالحه خلاف مرضي پادشاه در کمال  
 ناخوشنودي جی سنگه بميان آمد جی سنگه دل شکسته گشته  
 خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسيدن حضور  
 نزديک محله خود سيد عبد الله خان فرود آورد اگرچه يکبار بخوشي  
 و ناخوشي ملازمت چورامن ميسر آمد اما باز بسبب ملال خاطر  
 که محمد فرخ سیر پادشاه از اين صلح داشت راضي بمجراي ثاني  
 او نگريد - درين ضمن خبرهای مختلف خلاف مرضی پادشاه که  
 عنقریب باحاطه تحریر می آيد از دکن رسيد و باعث مزید فتنه  
 و فساد جهان آشوب گرديد \*

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سیر شهيد  
 بعده که اميرالامرا بر داود خان فتح یافته خود را بخسته بنديان  
 رسانده به بند و بست ملک پرداخت و اطلاع يافت که کهنه و

پهاریه ( ن ) نام که سپه سالار عمده راجه ساهو گفته می شد و از آنکه در هر دو صوبه دکن یکی از سرداران مرهتیه بدستور صوبه داران پادشاهی صوبه دار که وجه چوتیه مرهتیه بوصول آورد مقرر بود صوبه خاندیس در تصرف خود داشت و مابین راه بندر سورت قلعه های گلی ساخته تپانها قائم نموده هر قافله که از آن راه میگذشت اگر چوتیه یعنی چهارم حصه مالیت آنچه در قافله از تیار و غیر تیار داشته باشند قبول می نمودند سالم میگذشتند و الا بتاراج در آورده آن مهرا را سیر نموده باز مبالغی سر نفر می گرفتند انگاه سر میدادند امیر الامرا ذوالفقار بیگ نام بخشی خود را با سه چهار هزار سوار و پنج شص هزار پیاده بد و فچی برای تنبیه او بخصمت نمود - بعده که ذوالفقار بیگ از کوتل مابین خجسته بنیاد و خاندیس گذشت و خبر کهندو پهاریه که قریب هشت نه هزار سوار جنگی همراه او بود نزد یک سرحد بکلان و کالنه که بتغارت هفتاد کره عربی از خجسته بنیاد مسافت دارد شنیده مستعد جنگ گشته خواست که برو تاخت آورد کهندو بطریق فرار ناهموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلهای خار دار دشوار گذار کشید هر چند که هر کارها ظاهر ساختن که قابوی مقابله با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راهزنی دیگر جهال باره سخن هر کارها نشنید و بیکه تاز خود را بکهندو رساند در اول مقابله که جمعی از کفار بدو بطوار پیوستند کهندو موافق داب دکهایان رو بفرار آورده فوج امیر الامرا و بنمود چهار صد پانصد

سوار خوش اسبده اطراف خود کشیده لشکر بارهه را پراکنده ساخته  
 باز یکبارگی بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه  
 کوملک سواران متفرقه بسته چنان عرصه تردد و کار زار بر لشکر اسلام  
 تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعی از همراهان جانباز بدرجه  
 شهادت رسید و باقی فوج هرکه بزنهار آمده از اسب غرور پیاده  
 شده سپهر انداخت زنده متلید گردید و دیگران با جان و مال  
 بعرصه تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بر زبانها مشهور است  
 گاو و شتر و اسب احادی از سوار و پیاده آن فوج ازان بلیده محفوظ  
 نماند - بعد رسیدن خبر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل  
 خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین  
 علی خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علی خان می شد  
 برای نسق از برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بون بجهت  
 تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هر دو سردار نامدار  
 چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند  
 که تلاقی بظهور آید یا تهمانیهای او را بر دارند که باز ادیت او  
 بپرگذاشت و رعایای صوبه خاندیش نرسد فائده نداد اگرچه کهندو  
 دنج الوقت نموده خود را نزد راجه ساهوکه در قلعه و مکانهای  
 قلب می بود رساند اماتهای او جایجا که بودند قائم ماندند  
 هرگاه فوج تعیین کرد امیر الامرا میدرفت فرار نموده همین  
 که فوج رو میگرداند مردم کهندو آمده قائم می شدند هرچند  
 که با فوجهای دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج  
 آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعه ستاره رساند اما تلافی گشته شدن  
 ذو الفقار بیگ و تاراج رفتن فرج او با کهنه دو دیواریه بعمل نیامد - و  
 بسبب انتشار خبرنا موافقت پادشاه با سادات که بقول "شهر فرامین  
 و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمده طرف  
 کرناٹک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و  
 آنها سرتابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبه بیجا پور و  
 حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز  
 پیشگان باشان و وقار گفته می شد خجسته بنیاد آمده بامیر الامرا  
 ملاقات نموده باز بتملقه خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام  
 و زمینداران بیجا پور و کرناٹک هر در صوبه چنانچه بایست رجوع  
 نیاروند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور  
 مأمور شده میرسیدند اکثر دخل نمی یافتند - و قلعه ملهیر سرکار  
 بکلان که از قلعه ای سرحد یا نام و نشان صوبه خاندیس است و مدت  
 سی و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت  
 خان که از سلسله میرزا شاه رخ بنی اعمام تیموریه گفته می شد  
 از بی مقرر بود از تغیر فتح باب خان پسر نجابت خان باسد علی  
 خان عای مردان خان بی مقرر نموده و فتح باب خان آمد علی  
 خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و از آنکه نجابت خان  
 که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داری برهانپور  
 داشت سبب نیابت صوبه داری خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر  
 امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بدای  
 حساب آورده مبلغی بر نموده او بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان باشاره پدر دخل نمیدهد نجات خان را زیاده از اول پای اعتراض آورده معائب ساخت و این معنی که بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید علاوه کدورتها مزید عذاب خاطر گوید و مکرر از حضور قلعه داری مله پیر بزام دیگری مقرر فرموده خلعت رخصت عنایت نمودند و قلعه دار از شنیدن اخبار دخل ندان امیر الامرا و نزاع میان نجات خان و منصوب کرده صاحب اختیار دکن جرأت روانه شدن برخد مت ماموره نه نمود و بعد قیل و قال بسیار و کالت خان نام را قلعه داری قلعه مذکور از روی سند امیر الامرا مقرر شد و فتح یاب خان ناگزیر قلعه را بار سپرده از قلعه برآمد \*

ذکر سوانح سال هشتم از جاوس محمد فرخ میر شهید دیگر از سوانح قابل تحریر که قرونها بر صفحه لیل و نهار یادگار خواهد ماند مقدمه صلح غنیم دکن است که در صوبه داری امیر الامرا مقرر گشته فقره چند ازان بمعرض بیان می آرد در ایامی که خلک مکان برای تسخیر قلعات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته مدتتها صرف اوقات و خزانهها نموده قلعه ستاره و پر ناله و راج گدھے و غیره قریب سی و چهل قلعه با نام و نشان را بتصرف در آورده مرهقه رابی خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پزوه ملک قدیم پادشاهی را خالی و پادشاه را دور دانسته نسبت بمسالهای دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن و احمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتنه تاخمت و تاراج پراکنده شده هرجا که میرسیدند اگر شهر یا قصبه کلان می بود هرکاره و خط نزد حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتنه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبات باستقبال فوج مرهته  
 شتافته باظهار قبول چوتبه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای  
 محافظت دیه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهارصد  
 پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهارم حصه آن مقرر نموده  
 وعده وصول بگذاشتن بر غمال که بزبان هند اول می نامند بمیان  
 آورده دنع ضرر تاخت و تاراج آنها می نمودند و در صورت آنکه  
 فوجداران و زمینداران آنها اطاعت نمی چوتبه نمی نمودند یا  
 رجوع نمی آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلک مکن و خلک  
 منزل باحاطه تحریر در آمده در صورت غلب آمدن آن محال را  
 تاخته خراب مطابق می ساختند و الا بعد محاصره چند روز  
 مایوس شده آواره دشت ادبار می گشتند چنانچه قصبه نذر بار  
 و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و  
 دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار دو هفته سه هفته  
 محاصره می نمودند و تا کام بر می خواستند و با قافلهای نیز همان  
 سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلهای بتاخت و تاراج میرفت  
 اما سردارها تا مقدور در تشخیص چوتبه کوشیده بتاخت و تاراج  
 راضی نمی شدند برخلاف لشکر آن مردودان تا می توانستند  
 در برهم زدن چوتبه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت  
 رجوع و عدم تاراج چوتبه وجه مقرری سرداران عائد میگردد  
 و لشکر ماموع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه  
 می افتاد مال او بود بسودار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد  
 خلک مکن هر چند وکلای قاضیانی بالی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تاده دوازده سال دم مخالفت با پادشاه میزد  
 التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سردیسمکهی شش صوبه دکن  
 بدستور سر صد نه روپیه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غیرت اسلام  
 و بمیان آوردن بعضی مہذب کہ در ذکر سلطنت خلد مکان بزرگوار  
 قلم داده قبول نمود و در عهد خلد منزل اگرچه وکلای راجہ ساهو  
 و رانی رجوع آورده فرمان سردیسمکہی بشروط چند کہ در ذکر فرمان  
 روائی خلد منزل بزرگان قلم داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع  
 مابین رانی و راجہ ساهو بند و بستنی کہ مرکوز خاطر بہادر شاہ بود  
 بعمل نیامد و دستور سردیسمگی نیز جاری نگردید و در صوبہ داری  
 داود خان کہ نیابت ذوالفقارخان داشت و میان او و غنیم عهد و  
 قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکہ در جاگیر پادشاہ زادہا و داود  
 خان مزاحمت نرسانند از باقی محاللات امرای عظیم الشان  
 ہیرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چرتہ میدہانید و  
 بقافلہا آزار نرساندہ باہم چون شیر و شکر چوشیدہ بکچدار و  
 سریز بعمل می آمد و در صوبہ داری نظام الملک بہادر چنانچہ  
 بگزارش آمدہ در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی کہ ہمہ یکسان  
 و پنج ماہ نکشید بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیہ واقعی  
 رسید بعدہ کہ دوسہ سال از صوبہ داری امیر الامرا در فساد و عذاب  
 با پادشاہ گذشت با وجود نگاہ داشتن فوج زیادہ تردیدی کہ بایست  
 بعمل آوردن بند و بست واقعی کہ مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق  
 رسم سادات بارہ بود صورت نگرفت لهذا نظر بر قابوی وقت  
 و رفع فساد در سنہ ہزار صد و سی ہجری بصلاح انور خان کہ از



شیخ زادهای متوطن برهانپور و پیش آورده های سادات بود و دیگر امرای همراز باثفاق منگرا جی نام برهمن که سابق متوسل و از نوکران عمده سیوا و منجها بود و از زمان تسخیر ننگه چنچی در جرگه نوکران پادشاهی درآمده و کالمت خیرخواهی سرداران مطیع و غیر مطیع مرهته می نمود و خالی از جرهر رشادت که مدد طالع ضمیمه آن گشته بود نبود و وساطت بالاجی بشوناته و جمناجی که از برهمنان و سر فوجان عمده فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح باین شرط به میان آوردند که از جمله محصول مال و سائر مصالح خالصه پادشاهی و جاگیرداران هرچه امیضان و کروریان و شقداران بوصول در آوند چهارم حصه آن بمنصوبان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیرداران نمودند فی صد ده روپیه دستور سر دیسمه می از نزد رعایا بگیرند که فی صد سی و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب فرجداري و شقداری و ضیافت و اخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمع بندی از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریک غالب عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روی سر رشته وصول کل حبوبات بگیرند بر ریاعا و حکام پادشاهی و جاگیرداران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر حال دو تحصیل دار که یکی خود را کمایش دار و دریم گماشته سر دیسمه می میگویند و بر طومار واصلات اول دستخط سر رشته دار سر دیسمه می شون و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهی و جاگیرداران گشتند و

سواى آن هر دو شریک راهدار علیحده در هر محال که از سابق بسبب سستی فوجداران و غلبه غنیمت جا بجا نشسته سر گاو و ارابه نیم رویده و یک رویده از بیویاریان و هر چه خواهند از مردم دیگر دو چند رسه چند از فوجداران ظالم پیشه میگرفتند الحال نیز بدستور قبل از ایام صلح آن تعدی علاوه دیگر شراکت سازد درینصورت در هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعیت سوار و پیاده در کچهری و چپوتره مال و سائر و سر راهها بدعت نواحیات قرار یافت و سواى آن هر جا که دیهات ویران را مرهته قول داده آباد نموده بود مثل دیهات پرگنه نکر بار و غیره صوبه خاندیس و دیگر پرگنات صوبه برار و غیره که از اصل خراب و ویران کرده مرهته بود قرار داد امیر الامرا منظور نداشته قول سوم حصه بتائی که بجایگیر دار عائد گردد داده مقرر کردند منجمه سه حصه یک حصه بجایگیر دار و یک حصه سالم مرهته متصرف شوند و یک حصه بر عایا و گذارند و در مقدمات ملکی و مالی حکم و عمل غنیمت زیاده بر اختیار فوجدار و جایگیران جاری گردید - هر چند امیر الامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاکید می نمود که راهداری که بظلم فی ارابه و گاو سه برابر و چهار برابر نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بیویاریان و مسافران در ایام قبل از قرار صلح می گرفتند نگیرند اما پیش نرفت آری در اکثر پرگنات تاخت و تاراج دیهات و قاتله از میدان برخاست و نسبت بایام سابق مسافرین و متروکین بعد ادای راهداری بآرام تردد می نمودند و بعضی دیهات که از تاخت مقهوران و تعدی حکام بد انجام ویران مطلق شده بودند

رو بآبادی گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار صلح بشرطهای  
 مذکور بمهر خود بوکلای راجه ساهو نوشته داده برای طاب فرمان  
 پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته چنانچه گماشتهای مستقل  
 راجه ساهو را دخیل ساخته مقرر نمود که بالاچی بشوناته و  
 جمناچی دو توکر عمدت راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق  
 نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بزیاد باشند و کارهای  
 ملکی و مالی بواسطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت  
 حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرعده و طلب  
 فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی خواخواهان دولت  
 خاطر نشان نمودند که در حصول و حکم زانی غنیمت لایم را سپیم و  
 شریک غالب نمودن مصلحت نبود اینها خلاف مرضی محمد  
 فرخ سیر بظهور آمد و در همان ایام جان نثار خان که از امرای  
 مزاج گرفته قدیم و تربیت کرده خلک مکان و قدیم الخدمت خلک  
 منزل و جهان دیده بخته کار و با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده  
 بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او گران شده بودند  
 پادشاه بامید آنکه امیر الامرا با او سلوک نکند خواهد نمود و جان نثار  
 خان هرچه بار از راه خیرخواهی طرفین بفهماند و معقول نماید  
 بسمع رضا خواهد شنید نیابت عوبه داری برهانپور از طرف  
 امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب بند و نصائح بحسین علی  
 خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو قیل نر و ماده  
 و سر پیچ مرصع مفتخر ساخته موصف نمود - و در همان آوان که ماه  
 ذی قعدة سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجری

باشد اعتماد الدوله را برای بندوبست صوبه مالوا منوخص فرمودند و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان صوبه داری از تغیر راجه چیسنگه سواثی نیز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان روز خفیه فرمان صوبه داری نیز با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعد ازان که جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید باوجودی که از راه پخته کاری خود را معلم ثالث روزگار میگرفت و عسرت و پریشانی حال علاوه آن داشت و از طرف دخل یافتن در تعلقه منامورده خود نیز متذنب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیاده نگاه نداشته طی مسافت می نمود چون خبر رسیدن محمد امین خان بسرونیج تعلقه مالوا رسیدن جان نثار خان نزدیک گذر اکبر پور معا در خجسته بنیان انتشار یافت بر زبان هرزه گوینان هنگامه طلب خبر رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کارزار دیده بسرونیج بقصد پیکار امیرالامرا و مقرر شد، جان نثار خان هراول باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبه گرفت که حسین علی خان نیز متردد خاطر گردید مع هذا نوشتجات جان نثار خان متضمن بر اظهار پریشانی و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن جمعیت و طالبیدن فوج بطریق بدرقه بسبب انتشار سنما نام عظیم که غیر از منصوبان راجه ساهو طرف هافدیه علم سرکشی و فساد عظیم برداشته سر راه جان نثار خان گرفته بود پیهم بحسین علی خان رسیدن بر نوشتجات او اعتماد نموده هر کارهایی معتمد برای تحقیق جمعیت اعتماد الدوله و وضع آمدن جان نثار خان تعیین نمود بعد رسیدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعیت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعد که جان نثار خان  
 بپرهان پور رسید شنید که امیر الامرا باسد الله خان مشهور بنواب  
 اولیا که پسر عمه هر دو برادر می شد و نیابت صوبه داری پرهانپور  
 داشت باوجودیکه مردم پرهانپور از ظام او بجان رسیده بخجسته  
 بنیاد باسغاغه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان  
 وسواس بخاطر راه نداده در تعلقه خود مستقل باشد و جان نثار  
 خان را نزد خود طالب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را  
 نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین  
 علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات  
 دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما از آنکه  
 پرهانپور صوبه سرحدی بود و با فرستادن های حضور در دخیل  
 ساختن بخدمات ماموره قصور واقع می شد و جان نثار خان  
 را از جمله مذنبه بازان روزگار و شجاعان آزموده کار می دانست  
 تا سه ماه که فصل خریف و ربیع بانتهام معزول برداشت  
 خان مذکور را بحرف و صوت نگاه داشته بدار و مدار و مهر بانیهای  
 زندانی و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده  
 گاه تکلیف فرستادن نایب و صوبه بیدر بمیدان می آورد و گاه  
 در قبول صوبه حیدرآباد و پشاور که در آن هر دو صوبه دخل  
 یافتن او متعذر بود مختار می ساخت و گاه می گفت که چون  
 بر عقل و دانائی و تجربه کاری و درستی شما اعتماد کلی دارم  
 می خواهم که برای مشورت امروز ملکی از خود جدا نموده پرداخت  
 حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان بر امین خان برادر خان عالم

که نیابت صوبه محمدآباد عرف بیدرو نادیر داشت حادثه غریب  
 رو داد مجمل از تفصیل آن می نگار که چون از بعضی قصبات  
 و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران فوج و گدھی قائم  
 داشتند غنیمت درین مدت باوجود ماضیه بدست روز و یک ماه  
 ازان محال چوتنه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلای  
 راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشی و زور طلبی  
 زمینداران و مقدمان و حکام گماشتهای راجه ساهو چوتنه بوصول  
 نتوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبه  
 تعلقه امین خان از بعضی محال نرمل و غیره درین مدت یکدام  
 چوتنه نداده بودند فتح سنگه پسر خوانده راجه ساهو که ضلعدار  
 تحصیل دار چوتنه آن ضلع بود شکوه سرکشی زمینداران آن دواج  
 بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین علی خان درین ماده  
 بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین  
 مدت چوتنه ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و  
 عار ادای چوتنه دهم التماس استدعای درمیان آورد میرزا علی نام  
 که از شجاعان مشهور آن ضلع گفته می شد بدان خدمت مامور گردید -  
 و از شهرت این خبر که در استقلال امین خان خلل راه یافته روزی در همان  
 اختلال ایام امین خان با جمعیت معدود که بیشتر از همراهان معتمد او  
 در سرانجام شادی کدخدائی دختر او در خانه مانده بودند بشکار  
 دور دست دربالکند صوبه نادیر رفته بود و فوج نزد او جمع نبود فتح سنگه  
 پسر خوانده راجه ساهو خبر یافته باتفاق زمیندارانی که با امین خان  
 عداوت داشت باسیزده چهارده هزار سوار بمعیت جگیت راو

زمیندارن فرستاد که او هم سه چهار هزار سوار بر قنداز حکم انداز داشت  
شناخته ناگهان خود را رساند و امین خان که خاندان آنها در شجاعت  
و تهوری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار زیندیشیده  
بقصد مقابله با خصم پرداخته داد دلاری و مرد می داده زخمهای  
نمایان برداشته بیخود گشته اندک دستگیر گردید و از سرداران و رفقا  
در سه نفر نامی با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسیدند فیلان و امین  
و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بعد که حقیقت دخیل  
نساختن جان نثار خان در صوبه داری برهانپور و حادثه امین خان  
بعرض پادشاه رسید باعث مزید مانده سال خاطر گردید و آخر سال  
که فصل ربیع با آخر رسید جان نثار خان را بدین شرط بخدمت  
صوبه برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را  
بطریق نیابت برهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد  
امیر الامرا باشد \*

و در همین آران ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر  
دیانت خان نبیره امانت خان مشور نموده بودند با جلال الدین  
خان که بدیوانی برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که  
بتعلقه بخش دیگری دکن منصوب ساخته بودند بختیسته بنیاد رساندند  
ضیاء الدین خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر بپدر آن فرود  
نوشته بود دخیل کار و بار دیوانی ساخت اما موی آنکه بر اسناد  
و پروانجات تلخواه مهر او شود اعلا در مقدمات دیوانی امتثال  
و اختیار نداشت و فضل الله خان بخشی جواب صاف یافته باز سلام  
هم نیابت و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

بزار فرمود این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردد -  
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که  
در هرزه گوئی و صفات مذمومه دیگر زبان زد خاص و عام بود و  
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید  
بمنصب هزاری و خطاب و کالت خان سرفرازی یافته میان همقومان  
امتیاز بهم رسانده سرمایه افتخار خود میدانست درین آوان  
بوسیله هموطنی با صاحب نسوان والدۀ پادشاه قرب همکلامی در  
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهم رسانده قابوی وقت یافته  
بنیروی افسانه و افسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشه  
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف  
برآید قلع ریشه خرد و بزرگ باره می توانم نمود چندان باغ  
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رگ  
و ریشه شاه شهید مرحوم جا گرفت که در کمتر ایام از عطای اضافی  
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی از پایۀ هزاری  
بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار برآوردی رسید و در خلا و ملا  
همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت برانداختن  
دولت باره گردید و هیچ روزی نبود که از جواهر گران بها و مرصع  
آلات و پوشاک خاص بار انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از  
حوصله او کامیاب نسازند و قرار بر آن یافت که سر بلند خان را از پند  
و نظام الملک بهادر فتح جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعی  
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سرکشان کوشیده باعث آبادی  
و امان آن ضلع گردیده بود از مراد آباد و راجه اجیت سنگه را از



احمد آباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمده حضور و عذایات دیگر نموده شریک سعی بر انداختن درامت بارهه نمایند و غرائب درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور خدمت دیگر مامور نفرموده فوجداری سرکار مراد آباد و "تعالی جاگیر که دران سرکار داشت ازو تغییر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبه علیحدہ قرار داده در صوبه داری و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه اجیت سنگه که خطاب بهاراجه و عذایات دیگر سرفرازی یافت با سید عبد الله خان ممد و همدستان گردید و نظام الملک بهادر فتح جنگ و سر بلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و صیر بخشی ساخته بودند تکایف قلع و رشه فساد سید عبد الله خان با هر یک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهر یکی از بند ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر ادعای ذامه صافی نماید بسزا خواهد رسید در جواب میفرمودند که برای وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هر یک از امیران عمده ایران و توران که مشورت برای چنان امر خطیر وزارت بنام چندن هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن بروضای مطیع و منتقد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمی هنگامه عید نظر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز سواری تشریف بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و توازل تمام در مردم خاص و عام

از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان رو داد مع هذا که آنروز  
زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ  
طرف صدائی بلند نگردید و شهرت بدنامی لاعاصل زبان زد خلائق  
گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت  
میاده نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری  
و جانفشانی آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکر می نمود  
درین گرمی هنگامه فرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم  
نگاهداشت نمایند - بعد رسیدن اخبار شرربار حضور بدکن امیرالامرا  
متوهم گشته ازانکه حضور را پیش نهاد همت نمود و قبل ازان  
تمهید ماصوبه تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را  
که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت  
فرستاده بشان و بدبیده تمام که بیست و پنج هزار نفر بود  
خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود - درین ضمن خبر  
رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه  
اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثی  
مها راجه و دیگر عنایات پادشاهی بامداد و اعانت سید عبد الله  
خان سرفرازی یافته بود با رجوع منسوب بودن صبیغه او پادشاه  
بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد  
رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطه صلح گشته \*

اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه  
باتفاق اعتقاد خان و خان دوران و بعضی دیگر امرای خیر اندیش  
مخانه قطب الملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر ساوک و نکره‌ای ناپسند ایام گذشته  
خواستار بدولت خانه قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از  
قدیم منجمله اخلاص نیکشان هر دو برادر گفته می شد برای مطمئن  
خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و اراده فاسد حرکت  
از دکن بتاکید اکید زود رسیدن سرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن  
خبر صلح حضور بدکن حسین عابی خان تا رسیدن خبر تحقیق  
ثانی تهیجه روانه شدن حضور چند روز بتعویق انداخت درین ضمن  
بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بمال زمانه آشتی میان  
میر و وزیر انتشار یافت و نوشته قطب الملک مشتمل بر اشاره  
طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تنگ گردیدن عرصه برسد  
عبد الله خان نقل و نقل هر خانه و بزم صغیر و کبیر خپسته بنیاده  
با اخبار موخشه دیگر گردید \*

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

چون هنگامه فساد و عذاب پادشاه محمد فرخ سیر و قطب الملک  
چنانچه باحاطه بیان در آمده باشند کشید و هر تدبیر و مصلحت  
که می اندیشید بحکم یضحک التقدیر علی التقدیر بجائی  
نمی رسید و از آنکه عز و رهی پادشاه بزرگ حال قرار نمی گرفت  
گاه بصالح و مدارات پیش می آمد و گاه بقصد قلع ریشه  
بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضی امرای  
مذائق که یاسید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو  
نمیگردید و اگر جمعی از متروکان خیر اندیش مثل نظام الملک  
بهادر فتح جنگ و راجه دهی راج جهمانگه سوانحی بتقاضای وقت

مشورت برداشتن، پرهیز از نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح  
 صلاح کل نظر برداریافت استمزاج بمیان می آوردند از راه  
 بعضی وسواس که بتوضیح آن نفوذ اختن اولی شنیده ناشنیده  
 می انگاشتند - اگرچه فتح جنگ و سر بلند خان و دیگر نوکران عمده  
 وفا کیش بودند که مهم دفع این فساد بعدها خود بگیرند اما از آنکه  
 مامور بفرهنگزدن آشکارا نمیگردیدند و از بسکه در اکثر امور بحسب  
 تقدیر و سر نوشت رز ازل که بایست آن پادشاه شهید کشته و ناکام  
 از جهان رود خلاف تقاضای وقت و رای صائب بظهور می آمد  
 خصوص از تجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش  
 در آمده در باره رکن الدوله اعتقاد خان مبدول میگردد - از آنکه در  
 حسب و نسب و استعداد ظاهری و باطنی امیران ایران و توران  
 عار تبعیت او برخود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و  
 سرودم توپخانه که هشت نه ماهه نقدی طلب داشتند از اغماض سید  
 عبد الله خان دامی و درمی نمی یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند  
 و نگاهداشت سید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده  
 بود روز بروز مادی مزید فتنه و باعث خلل نسق پادشاه میگردد -  
 درین ضمن در یکی از فرامین در جواب عرضه داشت نفاق آمیز  
 امیر الامرا که مشتمل بر ارادت قدسوس معروض داشته بود و از  
 ناصوافقت آب و هوای دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم  
 فرمودند که اگر خواهد باحمد آبک رفته تا بحال آمدن مزاج  
 بگزارند والا ما را هم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب  
 معین الدین پسر جلالی اکبر چنانچه بذكر در آمده نیز معروض داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو اورا  
مقیم ساخته بموجب نوشته این جانب پنجسته بنیاد فرستاده  
اند حکم برای طالب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برابر نیز  
مشتعل برزود رسیدن خود بحسین علیخان میرسید لهذا پانزدهم  
ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برابر خود  
خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق دراول و فراهم آوردن سرانجام  
توپخانه مرخص ساخته روانه برهانپور نمود - چون برای بندوبست  
صوبه خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل  
نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب  
جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین  
بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان نثار خان بدام سیف  
الدین علی خان مقرر کرده انتظارخبر دانی میکردید - بعد رسیدن  
نوشتجات متواتر رسید بدین الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور  
از خجسته بنیاد بر آمده یک هفته توقف برای امر ضروری نموده  
اوایل محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق اوایل آذرماه  
الهی موافق سال هفت جلوس بآیه و سرانجام توپخانه و دیگر  
ما محتاج سفر و جذب قلوب امرا و مرعته بود اخذ بتفاتیق اسد الله  
خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان نائب  
صوبه بوار و اسد علی خان علی سردان خانی و دلیر خان برابر  
لطف الله خان صادق و اختصاص خان ذید خان زمان و حاجی  
سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علی خان  
بخشی که از سعادت نامی بهره می شد و دیانت خان نذیر

امانت خان خوانی و راجه جیسنگه بیدیله و راجه محکم سنگه  
که نوکر عمده امیر الامرا بود و غیره بیست و دو نفر نوکر پادشاهی  
که اکثر در رفاقت مجبور و بی اختیار بودند و قریب هشت نه هزار  
سوار خانگی و یازده دوازده هزار سوار مرهته و دیگر اهل خدمات  
و متعینه خجسته بنیاد و برهانپورو برار که هرگز عبور آنها از آب  
نرودا همراه هیچ امیر و شاه زاده نامدار نشده بود و تمام عمله  
و فعله کچهری دیوانی و بیوتات و بخشی که جمله قریب  
بیست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده  
هزار پیاده بر قنداز روانه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و  
سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امرای قدیم با نام و  
نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزاربهای احشام از قدیمان  
خود همراه داده روانه ساخت و قلعه ملهیر که از مدت چهل سال  
در تصرف خاندان نجابت خان بود برای تصرف آوردن آن  
چنانچه بذکر در آمده سعی تمام می نمود و کالت خان نام را قلعه دار  
نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و همچنان قلعه  
سایر و دو سه قلعه دیگر همراهان خود مقرر نمود و برای فرستادن  
بعضی از وابستهها و اشیای کار آمدنی بقلعه دولت آباد بقلعه دار  
پیغام نمود چون از قبول ابا کرد جاگیر او تغیر نموده بکمی  
منصب نیز مغضوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک  
بوهانپور نیز بای اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت پادشاهی  
و منصوبان حضور که سابق برتعلقهای ماموره آنها مرخص ساخته بود  
و بعضی از آنها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز جا گرم ننموده

بودند هر یکی را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول  
 نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب  
 نموده محتاج بدان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله مکرر  
 سوانح که بعد کساله و تصدیع سه سال که از دکن بحضور رفته در  
 رکاب بوده بخدمت امانت و موجوداری محال مصطفی آبک که  
 بخالصه پادشاهی تعلق داشت مأمور گردیده بخدمت آن صاحب مدار  
 دکن رسیده سند مطابق با هزاران خدمت احسان حاصل کرده بر سر  
 تعلقه خود که محال ویران و خراب کرده پسر عمه میرالامرا صوبه دار  
 برهان پور بود رفته مبلغ خطیر بخریج سه بندی و غیره آمده  
 همینکه مساعی جهیده در آبادی برگشته و گردآوری رعایا نموده مشغول  
 کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تلخواه  
 بیست هزار روپیه برای سرانجام توپخانه بقصد مبارزه پادشاه  
 شهادت محکم فرخ سیر مذکور نمود از آنکه از نرسیدن فصل در  
 سرانجام از تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل  
 آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دوتوی حساب و بل حساب مرهقه  
 که شریک غائب شده حکام و عامل گردیده بودند شتابی و کساله که  
 کشیده باحاطه تصور نمی آید - و قریب سیزده هزار سوار مرهقه  
 بسرداری که داد و بپارید که از سر نوچان مشهور و صوبه دار  
 خادیم از طرف راجه ساشو افتاده می شد و سبقت و چندی  
 دیگر از سرداران گم نام سرکاب خود ساخت و هر کدام از سرداران  
 نامی و جماعه داران عمده را بوجاهت اسب و قیل و خلعت  
 و مبلغ صد خرج مرهون احسان نمود برای آفریده امیدواریداد

و برای سپاه مرهته نیم روپیه سراسری سر نفر خرج از سرکار مقرر کرده و جمعی از زمینداران را با خویش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسیدن برهانپور که برای امور ضروری سه چهارم مقام واقع شد رندبها بنال کر نام مرهته که نوکر پادشاهی گفته می شد و منجمه فوج کومکي نزد امیر الامرا رهیده بود و سنکراجی ملهار و بشوناتهه صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خفت کشیده از مدت در فکر تسلی بودند او را حسین علی خان بسوجبها اشاره مدعیان او در خلوت به بهانه مصلحت طلبیده غافل گرفته بقید و زنجیر در آورده لشکر و بهیر مغلوب هراس گشته او را تاراج نمود و عماله و فعله متصدیان کچهری دیوانیان و بخشیان و اخبار نویسان را که بوعده رخصت از پای کتل فردا پور همراه آورده باز امیدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود از انجا نیز رخصت نداد و همه حکام و عمال معزول را در کمال بی سرانجامی همراه گرفته بیست و دویم محرم از برهانپور کوچ نموده کوچ بکوچ از آب نوبد گذر اکبر پور عبور نمود - درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگرداندن امیر الامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزد ملک قلعه ماند و رسید و باهم ملاقات نموده در خلوت از کلمات صلح بی ثبات و هنگام آشوب فراهم آمدن امرا در دار الخلافت و خاطر داری اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آزردن و بیدل ساختن دیگر امرا بذکر در آورده آن سیه سالار بهانه طلب را زیاده از سابق سرگرم نرد رسیدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدراه محمد امین خان چیر بهادر صوبه دار



نامشخص ماوا که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و زمینداران بر آن اختلاف افتاد و عاقبت با امیر الامرا در حسین علی خان یکی از همراهان چرب زبان نصیرالدین خان امیر ایروانی را که داروغه اصطبل بود نزد او برای دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهایی و عده و رعید آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاسته رفتن اعتمادالدوله بی حکم پادشاه در اسفند عوام انقضا گرفت - و بعد رسیدن مقابل و برابر قلعه ماند و مرحمت خان پسر امیر خان که در اسق قلعه داری و تدبیر و تادیب مفسدان کوه اشین و بندر بست آن سرزمین واقعی کوشیده بود بعد از تمارض و دیگر موانع با امیر الامرا ملاقات نمود و این معنی داد: بدو ماضی و نزاع حسین علی خان گردید - چهاردهم صفر که کافر دار الفتح اجین نزول واقع شد از نوشتجات بر قنداز خان فوجدار گویا در وکیل حضور بظهور پیوست که پادشاه بعد از انقضای خبر فوج و حرکت امیر الامرا از خجسته بفرمان خود بدوات پیوست و بنجیم محرم الحرام بخانه سید عبدالله خان تشریف آورد و اتفاق بعضی امرای موافق و مخالف بنای قرار صلح و عدم مخالفت و ترک مخالفت بکفالت کلام الهی که از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک برداشته بر سر عبدالله خان گذاشتند و روز دوم در قلمه و دولتخانه سید عبدالله خان را با همه ارجح اجابت ساختند طلبیده بتجدید عهد و پیمان اخوت و موافقت و اتفاق همه از اتفاق در میان آوردند و درین ماده با اعتماد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز بمبالغه فرمودند که من بعد در همه باب با ملاح و رفع ماده نزاع

کوشند امیرالامرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامین نوشتجات مذکوره در مجمع دیوان بزبان آورد که اگر واقعی پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاق با ما ساوگ خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکری مطلب و اراده دیگر منظور نیست بعد ملازمت و خاطر جمعی از بعضی مطالب زود بدکن مراجعت خواهم نمود از شهرت این خبر فرحت اثر در همه مثل و خیمه بخیمه ترائه شادی و مصالحه و امید زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاری گشت اما روز دویم و سیم آن از زبان رادی ثقه و محرم راز حسین علی خان مسموع گردید که در خلوت بر زبان آورد که این همه دام افسانه و انسون ابله فریب که پادشاه می باند عبث است نمیداند که گفته اند \*

\* مصرع \*

نهان کی ماند آن رازی کز سازند محفلها

تقاضای مآل اندیشی نزد عقلا این است که اگر ما بقابوی پادشاه در آئیم رهائی و امان از جان نیابیم و اگر ما برو دست یابیم او را نجات متعذر گردد \*

و نیز از نوشتجات حضور ظاهر گردید که سریلذ خان بسبب تغیر نمودن جایگزین در چندان حالت بعضی محال سیر حاصل او را بمیرجمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضای دیگر ارباب طلب ترک نوکری و استعفای منصب نموده فیلان و اسپان و اثاث البیت بجماعه داران و قرض خواهان داده میخواست خرقة پوش گردد سید عبدالله خان اطلاع یافته نزد او رفته بتسلی او کوشیده رعایت نقد و فیل و اسپ از طرف خود نموده صوبه داری

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت. و نظام الملک بهادر نیز از ناهمواری اطوار روزگار سغله نواز و تغیری بیوقت از مراد آبد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور طلبیده بودند خدمت و جاگیر سابق را باعتماد خان دادند بیدماغ و سوخته نا قدرانیها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود. و اعتماد الدوله که بی رخصت و بی حکم پادشاه از مالوا آمده منصوب و بی منصب گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را با انواع مدد و تقصد احوال صمنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود. و خان دوزان را که از ابتدا باتفاق میرجمله از جمله هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت. و نیز بظهور پیوست که روزی برای شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانۀ مهاراجه اجیت سنگه که با وجود نسبت دامادی پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار قتل و میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سوارى نزدیک خانۀ مهاراجه که او ایستاده مع نذر برای مجرا خواهد آمد در اهتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا بی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بکمان و ظن که الخائن خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانۀ سید عبد الله خان رفته پناه برد. بعده که پادشاه

وقت مراجعت برگشتی سوار شده می خواستند موافق قرار بخانه سید عبدالله خان تشریف برند درین ضمن بر پناه بردن راجه بخانه سید عبدالله خان مطلع شده پیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی برابر خانه سید عبدالله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند که ثواره را تذک و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهی بخانه سید عبدالله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال برآمده تا کنار دریا رسید متوجه او نشده داخل دولخانه قلعه شدند - حاصل کلام بعد از کوچ حسین علی خان از اجین جمعی که از متصدیان بامید وعده رخصت امروز و فردا تا اجین رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامی که هریک بامید خلاصی از فردا پور و برهانپور زیاده از دوسه جوره رخت بر نداشته بودند مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جمله متصدیان و اهل خدمت جمعی که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جایگزین منصوب گردیدند - بعده که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت وکیل رانا بعضی دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه وقت همینکه زار دار فرستاده رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهتمام و قلعن عدم تاراج و پامال نمودند زراعتها پارو محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد تعلقه راجه دهیراج جی سنگه سوانی باوجود رسیدن یکی از نوکران عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دیه بیشتر و زراعت و مواشی بسیار دست خوش تاراجیان گردید حتی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه اقتدار غنیمت حلال دانستند بعهده که سه چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر خان چون در ترک سوار بی بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اهتمام خفت باز ماندند - و هرزه دربان واقعه طلب و ننگه برداران هنگامه جو در خلوت تابوی سرشته سخن یافته بذکر در آوردند که پادشاه بعد قرار صلح سره اضرعی خفیه و آشکارا در تسلی و عطای اضافی و عنایات دیگر بمدهایان شود و برادر کوشیده پوشیده اشاره و پیدم اراده بدانجام بپیش آوردنهای بدنام می نماید و بانگویی بر همکاران بد اندیش تماشای برهمنی خون میزنند خصوص سر حلقه بد خوانان سلطنت راجه رتن چند شکوه پیش از پیش نموده راهنمایی و مصاحبتی که طریقه نمک بصرایان و بدخواهان درانت می باشد خاطر نشان و گوش زن حسین علی خان که آخر مالد و مال جان خود او و پادشاه گشتن تمام دولت باره گردید نمود و امیر الامرا زباده از سابق کفیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت چنانس بگذار سواد داران خلافت طرف لایق امروز شاه دایره واقع شد وقتی که دو سه کروهی شهر رسید باظهار بینی نمودن حکم طویل مشغولت صراحت نواختن فرمود که خلاف داب برای تفتت سلاطین مدای کوس شان بانه بلند آوازه سازند و بشکوه پادشاهان آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باولی گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که ایستاد من خود را در زمره نوکران پادشاه می دانم که یکنس رعایت ادب آقا بیجا آم و از

عزل منصب و عتاب سلطانی اندیشه نمایم - و شریب تر آنکه پادشاه  
ساده لوح با رجوع شنیدن صدای کوس و کرنای مخالفت که بدان  
جرات چنان بیباکانه و علانیه آواز شایانند بلند ساخته گوش زد  
عالمی نمود و از اشاره دهل عدم اطاعت در هر کوچه و بازار  
طنبور صفت گوش موافق و مخالف را مالید پادشاه باز بهوش  
نیامده طریقه حزم و رای صائب از دست داده گاه مانند سرنا  
سر آستین غضب مالیده شروع به غمگه تهدید باظهار زجر و بیم نسبت  
بهرد و برادر می نمود و گاه بمقام آشتی در آمده در پرده نفاق  
در اختلاط بر روی مخالف می کشود - راجه دھیراج که برای یکرز  
نمودن و بقصد گوشمال سرکشان کمر بستن مصلحت داد فائده  
نداد و بعضی از امرای عقیدت کیش عرب و عجم که بدون توره  
در خویش طاقت صریح طبل مقابله و مقاتله نداشتن نمیدیدند  
خصوص مغلیه که برین راز سر بسته اطلاع یافته بودند و هیچکس را  
یاری آن نبود که زبان بدان سر مکنون آشنا سازد از مشاهده  
ذیرنگی روزگار و تسلط سرکشی هر دو صاحب مدار و سستی عزم و  
اغماض پادشاه خون جگر می خوردند بلکه باشاره و افن مکه فرخ میر  
اکثر بدیدن حسین علی خان میرفتند و از دریافت وضع مدعیان  
دولت با دل پر خون و زبان پر گله مراجعت می نمودند - بعده که  
چهار پنجروز بر آمدن امیر الامرا گذشت قطب الملک از زبان  
برادر تکلیف بمیان آورد که اگر راجه جی سنگه برهم کار را مرخص  
بوطن نمایند و خدمات توپخانه و داروغگی دیوان خاص و خواصان  
بمئوسان ما بفرمایند و در قلعه بندوبست مامود بلا و سواس آمده

ملازمت نموده آید به بخاطر جمعی ماهر در برادر آمد و رفت توانیم نمود خسرو مست عقل غافل از دغلبازی روزگار شعبده باز ادعای هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که فی الحال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات باره و همراهان هر دو صاحب مدارسی فرمائیم و نیابت اعتقاد خان و دیگر معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چقدر روز که جشن نوروز قریب رسیده حجاب نیابت نیز از میان برداشته خواهد شد و سیم ماه ربیع الاخر راجه دھیراج به موجب حکم که فرصت توقف یک روز ندادند از شاه جهان آباد برآمده روانه انبیر وطن خود گردید و همان روز میان راجه بهیم و راجه بد سنگه که بنی عم هم بودند و بر سر وطن بوندی باهم دیگر پر خاش و عدالت ارنی داشتند مابین راه جنگ واقع شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بد سنگه کشته گردیدند و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بد سنگه مغلوب هراس گشته با چند هزار معدود فرار نموده خود را بر راجه دھیراج که حامی او بود رساند و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه لجیت سنگه با مردم معتمد خود بقلعۀ ارک درآمده مردم پادشاهی را از سردارزها بر خیزاندند و جایجا بزد و بستم خود نموده مردم خود را نشانند و از مردم عده پادشاهی بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم وجود آنها متساوی بود و ظفر خان که در سلوک و زمانه سازی نغود همه آش گفته می شد و چند خواص و خواجه سرای ناکار دیگری بر در قلعه و گرد پادشاه نماند و امیر الامرا با شان و شکوه سلوکنه و آرامنگی

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و سرهتته  
 فرو گرفته بود سه بهری داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمه  
 سلامت افزا باظهار کلمه نصیحت آمیز گفته و شنیده از خلعت و اسب  
 و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر  
 خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانه خود مراجعت  
 نمود معینا پادشاه چون کوه تحمل از جا در نیامده بفکر اصل نپرداخت -  
 باز دفعه ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که ساعات به بدو بیست  
 قلعه قرار واقعی پرداخته بودند قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود  
 و فوج انتخابی داخل قلعه شده بدستور اول روز مردم پادشاهی را ازان  
 احاطه برآورده دروازهها بمردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید  
 دروازههای دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ  
 خاطر جمعی پیغام که کشیدن علی خان نمک بحرام رسید باهتمام شان  
 و دیدبند سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن  
 اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بغلام  
 پسر اکبر همراه آورده بود بشهرت سپردن بر فیل سوار ساخته با خود  
 گرفته در خانه خود نزدیک بقلعه ارک که بباره دری شایسته خان  
 مشهور بود فروز آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ میر پادشاه  
 هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بدکر تکالیف شایسته و عدم قبول  
 نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر  
 مشتمل برینکه چون در مقابل و عوض تروند و جانفشانی و حسن  
 خدمتی که در خدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان  
 بظهور آمده و در جان نثاری نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتم



ازان پادشاه حق نشناس سواى سود ظن و گمان بد و فکر فاسد و اراده باطل که در حق پدریان بتناظر راه میدانند مشاهده نموده ایم چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که مقتضی این اشاره عدم دخل و قتل بزرگ بی تقصیر بدنام دارک خان افغان بیدین و دیگر سرکشان آن سرزمین و صاحب مداران دکن صادر شده در دست داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمان گذار و دردمان صاحب قران در باره احدی دیده و شنیده نشده در این عهد انچه ای بد عهدی ظاهر گشته و سوس هر اس آید و وقتی بر طرف شود که اختیار خدمات حضور بلاوقد نیابت استعلی کرد و ذکر شروط دیگر پیمان آورد پادشاه معذور از قتل بعد از دفعه و بعد از جشن پیش آورد و از طریق گفتگو بطول کلام ملاقات انصار و کلمات دروشت پیروز بدو جام منجر گردید و پادشاه بر آشفته تاج حوضه نیاورده اول اعتقاد خان را که فی الواقع مانده آخر فساد او بود بعد قطب الملک را مخاطب ساخته و دو سه کلمه عتاب آید هر زمان آورد اعتقاد خان در آن حال خواست بمقامات اهل فریب در صلاح گوشت چون سر رشته اختیار هر دو طرف از دست رفته بود سید عهد الملک خان نیز او را مخاطب بدشنام ساخته باز آن بر گفته شد بدنام را فرصت حرف زدن نداده فرمود از قلمه بر آید و اعتقاد خان قتل و هوش و آبرو باخته جان بدر بردن شدامت دانست بدنامی سوازی خویش خود را نتوانست رساند و بر بالائی اعتقاد خان موار شده راه خانه اختیار نمود و از هر گوشه و کفاره آن محصور آید و نقد و صدای آشوب بلند گردید و پادشاه از مشاهده این کژ آید بدنام خود را به عمل رساند

درین قیل و قال پر اختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب از شش جهت گبند نیلگون فرو هشتند و تخت آبنوسی سیاه فام شام بر پشت قیل قیرگون راژگون بستند و ابواب قرد بر روی مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید آن شب تمام شهر پراز وسواس و فتور بود و فوج هر دو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد و مهیا بر اسپان ایستاده بود و کس نمیدانست که در قلعه چه گذشت و چه می گذرد و سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان خویش در مشورت و اندیشه آنکه شب حامله تا فردا چه زاید جابجا با احتیاطی که بایست بسربردند و سرداران مرهته مدل کهند و دیارپه و بالاجی بشوفاشته و سگتا و غیره باده یازده هزار سوار چهارپاس شب در پاس کرباس آهنی اساس مستغرق هراس و اندیشه آنکه همیشه مهرهای آبنوس شب از بساط زمین چیده شود و هنگامه دار و گیر بلند گردن قابوی وقت از دست نداده دست تپاول بتاراج مال و عیال مردم بازار دراز نموده ذخیره ها اندوزند ستاره می شمرند بعده که آفتاب جهان آشوب سراز دریاچه مشرق بر آورد و خیزهای مختلف رامت و دروغ از کشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامه وحشت افزا برالصن عوام جاری گشت و اعتقاد خان و بعضی امرای بلخبر از مآل کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابله امیرالامرا خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهای اعتماد الدوله محمد امین خان و چین قلیج خان بهادر که از راه زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت حسین علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با موهنه مقابله و مقاتله رود و دو کار بکارزار  
افتد بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خان درران مشهور  
بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بی شکوه مغلوب  
هراس گردیده همه سرداران فیل سوار و اسب و پالکی سوار مع  
ده یازده هزار سوار یکبار بقصد فرار دل و دست و پا باخته اسب تاخته  
رو به زیمت آوردند - لچهای بازار و تماشاخانه بیکار و مغفل بی روزگار  
خبردار گشته تیغها آخته از هر طرف دست و بازو بکشتن و تاراج  
نمودن آنجماعه بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و  
نیزه از دست و شمشیر از کمر می ربودند و چون گله دم خورده  
گوسفندان از گرگ پدش انداخته خانههای زیر خالی و رنگین از خون  
آن اجل رسیدگان می نمودند و اسب و اسلحه متصرف می شدند  
حتی قصابان و گذران و خالک روبان و دیگر کامیان بازار بضرب  
شمشیر و چوب و دشنه زبان و نگاه زهر چشم هرچه میتوانستند  
ازان دل باختگان تبه کار مردم آزار کشیده می گرفتند بلکه در اول  
فرار آن قدم بهاله و آفتاب گیر که سرمایه اعتبار آن جماعه داران  
بیعیار می باشد بلا گردان جان نموده انداختند که برای بعضی  
بی سروسامان مصالح و سرمایه چه بر آمده گردید و بسیاری ازان  
مدبران بیعیار سراپا برهنه و عریان گشته مشمت مشمت خس و  
خاشاک بازار و کاه نجاست آلود خانه خاک روبان در دهان  
گرفته باظهار عجز و آمان جان موافق روبه دکنیان در فرار  
بر یکدیگر سبقت می نمودند و جمعی که زخم برداشته طالت  
گوشه تن نداشتند در دست و پای اوایل بازاریان می افتادند و

بعضی سیاه جرده قوم دیگر نیز بگمان و مشابهت سیاه روئی آنها کشته و زخمی گردیدند و از سر رسته چوک سعد الله خان که نزدیک دروازه قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن گروه که از سه چهار کوزه زیاده مسافت داشت همه جا ازان قوم ضال گشته و زخمی گشته قطار قطار در رسته بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع گرمی هنگامه فرار آن جماعه بد کردار ایستاده بنظر غور ملاحظه می نمود از جمله چهار صد پانصد آفتاب گیر که میان هر پانزده بیست سوار آن گروه یک آفتاب گیر نگاه میدارند و سرمایه فخر میدادند نشان یکی از آنها بدست حاملان آن مخدولان بنظر نیامد و چه اسپان و مادیان مقتولان که میان خوگیر اکثری زر و زیور انداخته تاراج نگاه میدارند و چه همیانیهایی زر سرخ و سفید که از دیهات مابین راه تعلقه راجه دهی راج و دیگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگیر آن مردودان که بدست مغلان بی روزگار و لچهای بازار نیفتاد شاید که کمتر در معرکه فرار آن شقیان مردم آزار بدین شمار بدار البوار پیوسته باشند - قویب هزار و پانصد سوار و پیاده با سندا نام سردار فیل سوار مع دوسه سر گروه گمنام دیگر زیر تیغ آبدار آمدند و بهیاری زخمی گردیدند این معنی محض از فضل و کرم الهی رونق و الا فرزندان آن مدبران قرنهای پیشمار سرمایه لاف و گداز می نمودند که بیای تخت دهلی رفتیم و بمدد و یازمی مرهه پادشاه هند مقید گشت و دیگری را سریر آرای دهلی گردانیدیم \*

الحاصل چون درین هنگامه جهان آشوب که خبر فرار دکنیان

انتشار یافت و خبرهایی فساد افزایی اندرون قلعه مخصوص  
از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم  
خاص و عام گردید غازي الدين خان غالب جنگ و سادات خان  
خسر پادشاه مع پسر از خانه خود سوار شدند و اعتقاد خان بانفاق  
سید ملاقات خان داروغه معزول توپخانه و میر مشرف که سابق  
از نوکران عمده حسین علی خان بود و درینوقت بمنصب پادشاهی  
سرافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم  
احشام طرف بازار سعد الله خان معرکه آفر گشتند و زمین فوج کشیها  
و انتشار اخبار قلعه دار استقلال اکثر جماعت در آن عمده سادات خلل  
پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف باره دی در فکر فرار  
بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن حسین علی خان  
استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که  
کار از دست رفته بمدد عقل درویش فائده در حرکت ندانسته  
قاچار خانه نشین گردید و خان دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا  
نظر بر هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراف  
مقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برد ها  
تعیین نمود و از خبر حیات و غلبه قطب الملک اندرون قلعه انواع  
دابداخته برهم خوردند بیرون باز فراهم آمده مقابل غازي الدين خان  
و سادات خان مع پسر که تا چاندنی چوک جلو نیز رسیده بودند  
جلوه گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده مدای دار و گیر بلند  
ساختند در اول حمله رخ فیل غالب جنگ از صدمه بان برگشت  
و از اسب تازی فوج سادات باره بساط فراهم آمده سوار و پیدان

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات  
خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خون سادات خان نیز  
زخم کاری برداشت که بهمان زخم سه مات اجل گردید و درین  
ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادری بود با جمعی  
از مغلان سوار شده از روبروی دروازه لاهوری نمودار گردید مردم  
حسین علی خان اطلاع یافته دروازه را بر روی آغرخان بستند  
ناچار معادلت نمود و اعتقاد خان با همراهان طرف چوک سعد الله خان  
نزدیک خانه خود چند حمله نموده مورچال بسته دست و پای  
بیچاره زده آخر دلباخته بپای خود آمده دستگیر گردید و از شامست  
او باز حمام عام چند درکان رسته بازار سعد الله خان بتاراج رفت

هنگام بازار دار و گیر گرم بود که شادیانه جلوس شمس الدین  
ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد  
بلند آوازه گشت و منادی الامان بگوش هوش باختگان آن هنگامه  
رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل  
رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه سنگدل با جمعی از  
افغانه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پرده ظلمت شب  
برداشتند و علم جهان افروز صبح افراشته گرد نراک فلک  
دغلباز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب با احتیاطی که بایست  
ما بین بیم و رجا بپایان رساندند همینکه آنتاب رفیع الدرجات  
جهانآب با تیغ دودمه سر از چهارکد مشرق بر آورد و بیرون قلعه  
هنگامه شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و  
عام گردید هر چند خواستند که پادشاه را بافسانه و افسون پیام از

محل برآرند فائده نده بخشید و کنیزان حبشی و ترکی مستعد جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین علی خان برادر خرد تطب الملک و پسر صلابت خان روهیده و بعضی نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتی تمام کشیده برآردند و والد و زوجه و صبیحه و بیگمان دیگر که اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار درو گرفته بودند در پای افغانان و چیلها می افتادند منت و الحاح می نمودند - آنچه درین هنگامه رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشه محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بیداد رفتن زیور و آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال آنچه بر نروع دردمان خاندان صاحبقران گذشته در هیچ زمانی از ازمه بر هیچ پادشاهی از حلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس پردگیان بمعرض تلف درآید رو نداده \*

القصة محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتی تمام کشان آورده محکول ساخته در حبس خانه که بالای تربولیه اندرون قلعه بصورت قبر پوشیده چون گور مظلوم جای تنگ و تاریک برای محبوسانی که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کنج غم و الم که سوای یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر رفیق و همدم نبود محبوس ساختند

\* بیت \*

هیچ دیدی که درین بزم دمی خوش به نشست

که نه در آخر صحبت بندامست بر خاست

سلطنت پرفساد محمد فرخ میر شهید مرحوم سواي یازده ماه  
سلطنت جهاندار شاه که در ایام سلطنت خود در وفاتر ثبت نموده  
بود شش سال و چهار ماه و کسری محسوب گردید تاریخ این حادثه  
عزل و نصب که بحکم پادشاه لم یزل یکی از تخت بتخت و شکنجه  
اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت سال از  
حبس خانه برآمده بر تخت جلوس نمود (فاعتبروا یا اولی الابصار)  
یافته اند (+) فی الواقع هر که از دل و گوش پند نبوش و دیده بصیرت  
غور نماید باید که از گردش زمانه ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام  
بردارد و دل بدین عجزه شوهر کش نه بندد \* \* بیت \*

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ

ازین فسانه و افسون هزار دارد یاق

(+) همچنین در نسخ هفت لیکن عدد آن بحساب جمل

سوانقی سنه واقعه برابر نمی آید \*



## ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزۀ ابو البرکات رفیع الدرجات که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور میرسد

بعد خاطر جمعی از طرف پادشاه مظلوم مغوم در همان  
گهری دار و گیر که از هنگامه نساک اندرون و بیرون قلعه و شهر پر  
آشوب بود نهم ربیع الآخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس  
و چهار گهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی  
و یک هجری شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر  
خرد رفیع الشان نبیره خلد ملول بهادر شاه نواده محمد اکبر خاف  
خلد مکان که بیست سال از سر حلقه عمر او طی شده بود ( وارث تاج )  
تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبس برآورده بسبب  
شورش عام و غلبه از دحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت  
و آرایش و زینت تخت نیافته با همان ابدی که در بدن داشت  
مالک سروراید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای  
شادیانه برای رفع نساک و آشوب شهر بلند ساختند ندای الامان الامان  
در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدان  
خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه مانند قرار داده بر سر  
دروازه ها و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر  
خود منصوب نموده از خواجه سرایان و خواصان و دیگر عماله

و فعله کار خانجیات منجمه نوکران اعتمادی خویش مقرر ساخت -  
 در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه داماد  
 کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافی جزیه نمودند و  
 احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را  
 بخفت و خوارى تمام مقید ساخته جاگیر و خانه او را که  
 باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و مرصع  
 آلات و ظروف نقرها مالا مال بود بضبط در آورده باز برای تحقیق و  
 باز یافت جواهر و مروارید عطا کرده پادشاه خفت میسرانند  
 همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسریوز و  
 خالوی پادشاه مظلوم می شدند و سید صلابت خان داروغه ترپخانه  
 و افضل خان صدر و همدان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند  
 الامراتب و جاگیر صبیغه راجه اجیت سنگه زوجة فرخ سیر برای  
 خاطر داشت راجه بحال داشتند - و منصفداران والاشاهی که بسیاری  
 بقرار پنجاه روپیه در ماهه و بعضی زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد  
 می یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثری بامید یافتن نقد جاگیر  
 خود را در جرگه منصفداران محسوب می نمودند آنها را فرمودند  
 که هرکه اراده نوکری دارد در سرکار حسین علی خان اسپ بداغ  
 رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسری میگردفته باشد -  
 و بخششگری دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال  
 داشتند و بخشی سیوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان  
 مقرر فرمودند و دفتر بخشی چهارم از میان برداشتند و صوبه  
 مالوا را عوض صوبه داری پنده که سابق قرار داد نموده بودند

بنظام الملك بهادر فتح جنگ كه نظر بر نيرنگي وضع روزگار قبول  
نمی نمود بقرار عهد و پيمان عدم عزل آرزائي داشتند - و سر بلند  
خان مبارز الملك را كه قبل از تبديل سلطنت بكابل مرخص  
شده ده پانزده گروهی رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت  
ميكشيد باز نزد خود طلبیده از سرفرو خلعت استقلال بحال  
داشتن خدمت موافق تجویز هابلق داده بتسلي او پرداخته نظر  
بر دفع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداری سراد آباء بنام سيف  
الدين علي خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام را قاضي  
القضات حضور و مير خان خالد مكاني را كه صوبه دار اكبر آباء  
بود صدر الصدور نمودند - و بدیانت خان خوافي نعيبره اصالت خان  
ديواني خالصه و بنام راجه بختمل ديواني تن قرار يافت اما  
همه متصدیان ملكي و مالي حتي ارباب عدالت في التحقيق  
نائب بی اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را كه  
از صحرايان همراز سيد عبد الله خان گفته می شد مشرفي ديوان  
خاص و عام و معلمی و تاليفي پادشاه ضمیمه خدمات دیگر مقرر  
فرمودند - و در خدمات دیگر مواجبات در دست براي برهم  
نخوردن نسق آنقدر تغیر و تبديل راه ندانند مگر قلعه داري مانند  
را از مرحمت خان بسرا مير خان كه از خاندان با نام و نشان بود  
و در تنبيه و تاديب مفسدان كوه نشين و قطاع الطريق آن  
سرزمين و نسق حوالي قلعه تا تعلقه فوجداری خود بواقعي  
كوشیده سرانجام می داد وقت آمدن حسين عاي خان از دكن  
چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و ديگر تقديم خدمتگاري

از کوتاهی نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجی پادشاه  
 بظهور آمده بود تغیر نموده به خواجم قلی خان تورانی مقرر ساختند -  
 و راجه اجیت سنگه که صوبه داری احمد آباد بدو بدستور سابق  
 بحال داشته بودند می خواست رخصت احمد آباد حاصل  
 نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت  
 نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه  
 مرحوم مظلوم گذشته بود از آنکه دران مکان بانواع شکنجه عذاب و  
 مبتلا با قسام بلا بهر می برد و بروایت مشهور باوجود محکول  
 ساختن نور باصره او بالکل زایل نشده بود از راه ساده لوحی و حب  
 ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانه  
 آگاه دلالان ست گاه بمذعیان سلطنت پیغام عذر ایام گذشته داده تکلیف  
 باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر باصور سلطنت پرداختن  
 بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگاهبانی آن  
 پادشاه زنده بگور مقرر نموده بودند بتملق پیش آمده امیدوار منصب  
 هفت هزاری ساخته مشورت بر آوردن خود و رساندن نزد راجه دھیراج  
 جی سنگه موافقی که وسیله نجات خود میدانست می نمود و آنها  
 بر اراده مافی الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران سلطنت خبر می  
 دادند تا آنکه بوهنمائی دیگر همدان صاحب مدار بفکر قطع  
 شجر حیات آن محبوس ساده لوح افتادند و دوبار مسموم ساختند  
 کار گر نیامد دنفه ثانی یا ثالث که اثر بخشید چون جان بصحتمتی  
 زود بر نمی آمد نظر بر انتهای سختی هر دو برادر که باوجود  
 کفالت قسم کلام الهی که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب حوصله و صبر نیارنده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت  
بهرو صاحب اختیار و کلام الله که چرا هزای حرام خواران تا حال  
نداده بر می آورد و حرفهای ناگفتنی می گفت هرگز مدعی  
دولت خبر یافته فرمودند تسمه کشیده زرد فارغ سازند وقت تسمه  
کشیدن بهرو دست تسمه را گرفته دست و پای حاصل زدن گرفت  
محصلان جلاد پیشه بضرر زدن چوب دستهای او را از کار انداختند

\* بیت \*

بر خوان دهر دست ازادت مکن دراز

کالوده کرده اند بوزهر این نواله را

اگرچه در السنة شهرت تمام دارد که در آن حالت اضطوار کار و خلجیر  
بر بدن او نیز رساندند اما آنچه مستور سوانح مسموع نمود کار بزدن  
سر خلجیر و کار نکشیدن بهر حال بعد دوازده بهر بکفن و دفن پرداخته  
تابوت برای بردن بمقبره همایون بر آوردند و دوسه هزار مرد وزن  
خصوص لجهای شهر و قرا که از فیض یافته بودند پیش پیش تابوت  
گریه و نفرین کنان و دشنام دهان با گریبانهای چاک خاک بر سرانشان  
میدانند و دلار علی خان بخشی حمید علی خان و سید علی  
خان برادر بخشی سید عبد الله خان که مأمور بهمدافعت و تقویت تابوت  
گردیده بودند آنها نیز با جمعی از اعیان شهر وقت کذان مجبور  
در زناقت بودند و مردم سنگ بر پائینی و امپ سواری آنجماعه  
می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند  
و روز سوم جمعی از لجهای گدا پیشه بر سر چیتو که پادشاه  
مرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام را بر پخته بفقرا

خورانده مجلس مولود نموده تا صبح احيائي شب بجا آوردند \*  
 عجب مكانات و كارخانه درگاه الهي است كه هرگاه آن هر دو برادر  
 از ملاحظه جان خویش بگویم افتاده بدین مرتبه سنگدلي را كار  
 فرموده از بدنامي آفاكشي و بر انداختن دولت باره نیکویشیدند  
 و بایستی كه در همان روز اول بعد دستگیر نمودن بي آنكه بچندین  
 عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سرای فانی  
 فارغ می ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبرهن است كه در عالم  
 مكافات و عدالت منقسم حقيقي آنچه ازان پادشاه براهنمائی  
 بدعاقتبان دیگر بر دیگران از بدعت تسمه کشیدن چندین نفر  
 مظلوم و مكحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان  
 مغموم گذشته میباشد تلخی الم هر يك برو نیز بگذرد تا بحكم  
 فاعتبروا یا اولی الابصار ناظران از نظاره آن اعتبار بردارند و بدیده  
 تامل غور کنند كه بعد این حادثه كه بران پادشاه شهید مرحوم گذشت  
 در اندك ایام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله  
 چه گذشت و از آنچه كاشتند چه محصول برداشتند \*

القصة بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه وجواهر و مرصع آلات  
 و فیضان و اسپان پادشاهی بود بتصرف و اختیار خود در آورده هرچه  
 خواستند انتخاب نموده داخل كارخانهجات خود حصه رسد هر دو برادر  
 نمودند و از آنكه سید عبدالله خان بمحبت زنان و عشوت نساقمایت  
 رغبت داشت بر روایت مشهور و سه زن حور لقا از جمله مكرمان حرم  
 پادشاهی پسند نموده بتصرف خود در آورد هر چند كه از زیادتى  
 حرص و خواهش شهوت زانی قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

حورمثال فراهم آورده با آنها نود عشرت میبایخت اما اینکه بعد  
 این سوانح روزی یا شبی بدون تهلکه و وسواس آنت جان و  
 آبرو هر دو برادر بمراد دل کامرانی نموده لذت زندگانی دریافته  
 باشند میسر نیامد اولاً میان هر دو صاحبمدار محبت اخوت بکدرت  
 باطنی و وسواس غلبه تسلط هر یکی بر دیگری مبدل گردید  
 و تمام اختیار امور ملکی به نسبت وزارت هر چند بحسب ظاهر  
 بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین علی خان که در شجاعت  
 و تهوری و کاردانی و فیض رسانی و معامله فهمی غرور بمرتبه  
 داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود برادر کلان  
 نمیکداشت و بیشتری از امرای جلالت پیشه کار طلب را بر رعایت  
 و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندر دست ملک را  
 طرف خود میکشید بدین سبب در السذه و انواع عوام اقسام  
 گفتگوی نا سوانقت برادران زبان زد میکردید و باز چون غبار خاطر  
 بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظه فساد و عذاب معاندان دیگر  
 بمرتبه سر رشته اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدادند که  
 دست و زبان رخنه جویان واقعه طامب دراز تواند گردید - و سوای  
 آنکه بضبط اموال امرای مستغروب و مذکوب پردازند و بگرد آوری  
 خزانه و جواهر در و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تنبیه و  
 تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سر باطاعت  
 فروغ نیاورند و آوردن خزانه در دست افواج تعیین فرمایند  
 فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه  
 اجیت سده که در همان ایام مدافع کلی از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رسته بازار که عبور مي نمود کلمات لا يعني و دشنام صريح از زبان اوباشان و لچهای بازار بگوش او ميرسيد و ميگفتند خون بهاي دامان گرفته ميخواهد بارسياهي ازین شهر بر آید از شنیدن این کلمات تنگ آمده یک دو نفر را حکم کشتن سرسوارى نمود - روزي چند نفر کشمیری را بدین تقصیر گرفته بفرموده سادات بر خر سوار نموده تشهیر دادند در اندای ندای دهل زن و غلوی آواز طغیان کشمیر بها نیز بفریاد این نغمه با دیگران همزیان میگشتند که سزای حرام خوران بد اندیش همین است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهید ده پانزده روز نگذشته بود که خبر های مختلف فساد انگیز قلعه اکبر آباد که بتفصیل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گردید و روانه شدن راجه اجیت سنگه موقوف شد - و در همین آران رسیدن حیدر قلی خان که مقصدی گری بندر سورت اصالة و صوبه داری احمد آباد از طرف مصمم الدوله نیابة داشت اتفاق افتاد هر چند که بسبب گرد آوری اضانه نمایان محصول بندر و محال خالصه که بااعانت خان دوران بعد از خون گرفته بود خود را نزد پادشاه نیک نام ساخت اما از بعضی سختی اطوار و ظلم او که سر بهیچ امیر حضور فرود نمی آورد و در ایام دیوانی دکن نیز بحمايت خان خانان میر جمله که دران ایام مریدی او بود سید عبد الله خان را از خود راضی نداشت و در بندر سورت و احمد آباد دیگر متصدیان پادشاهی و جاگیر داران ازو نا راض بودند و شکوه کشتن بلبداس پیشکار بندر سورت بسیامت تمام بعلت باز یافت زرحسابی و غیر



حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعی بوسیله منع مسکرات و دیگر  
نسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید  
عبد الله خان بمیان می آمد حوشتی مجلس زبان بشکوه او  
آشنا می ساختند روز بروز بر مزید مال قطب الملک می افزود  
لذا سید عبد الله خان او را معزول ساخته انتظار می کشید و قرار  
داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدر خفت رساند  
اما از آنکه ستاره طالع او در آن روزها در اوج بود و از آوازه رشادت  
و جبروت و کار طلبی و کارندانی او که بظالم ملحق گردیده بود  
بمده موافقت این خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد  
با صفدر خان بابی نموده با وجود فراهم آمدن چهار پنج هزار  
سوار افغان و چهار پنج هزار گواهی جنگی با او که سیرم حصه آن  
جمعیت با حیدر قلی خان نبود بر غالب آمد گوش امیر الامرا  
پرگشقه بود بعد رسیدن اکبر آباد با شیرت خان همشیره زاده  
هر دو برادر که صوبه دار اکبر آباد نموده بودند سلوک نموده  
بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هر دو صاحب مدار  
را با خود رام ساخت و درین ضمن ماده شولش اکبر آباد بمیان  
آمد لهذا امیر الامرا شفیع جراثم حیدر قلی خان نزد برادر کلان  
گردید و حیدر قلی خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان  
با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را  
باطاعت از هوا خواهان بی زور و رنگ را نموده که نقش  
خیر خواهی و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید  
و مدارت بحسبیت مبدل گشت و او را مشیر و همراز خود ساختند

و در همین آوان یعدنی غره رجب سنه هزار و صد و سی و یک  
 از سوانح اکبر آباد بظهور پیوست که هزارهائی قلعه اکبر آباد  
 بیست و نهم جمادی الاخری نیکو سیر نام پسر محمد اکبر نبیره  
 خلد مکان را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت  
 خان را که صوبه دار اکبر آباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت  
 بر آوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند \* بیت \*  
 بزر زدن سکه صاحب قرانی \* شه نیکو سیر تیمور ثانی  
 تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد  
 اکبر پسر خلد مکان بغی ورزیده بود خلد مکان نیکو سیر نام پسر  
 شیر خواره او را با دو دختر مقید ساخته بقلعه اکبر آباد فرستاده  
 بودند و هر دو دختر یکی پشاهزاده رفیع الشان و یکی پشاه زاده  
 جهان شاه پسران بهادر شاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعه مذکور  
 چهل سال بناکاری بسر برد و متوسلین نام زنان دار ناگو که از  
 متوسلان نیکو سیر گرفته می شد و با هزار یهائی قلعه رابط دان و  
 سدن داشت و از معالجه بعضی مرض و زخمها و قوف حاصل  
 کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده  
 بود آن سرمایه فساد آمده بوسیله بعضی مصاحبان حسین علی  
 خان و همقومان خود بخدمت امیر الامرا راه آمد و رفت و  
 روشناسی بهم رساند چون حسین علی خان بسبب عود زخمها  
 گاه گاه محتاج دوائی معالجه می شد بدست آویز و قوف طبابت  
 در خلوت راه حرف زدن بهم رساند و با بعضی همدمان محرم خود  
 را همراز دم ساز و نموده بر ارادگی امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم ظرفی جرأت نموده بواسطت هزاربهای حسین علی خان که  
 با هزاربهای قلعه اکبر آبان رابطه خویشی و رسل و رسائل داشتند  
 بفکر و خیال خام کاری افتاده بی آنکه دستحکام بنای پیمبریت  
 کار بردارند و نظر بر مثال سرفراجم کار نمایند یا دوسه امیر نامی  
 را با خود رفیق و همراه سازند چنان کار عمده را بازی طفلان دانسته  
 بوکالت نیکو سیر که آن محبوس میوس از هوا و هوس روزگار  
 نیز اصلا ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر  
 نیکو سیر را بسطانت بردارند از جاده اطاعت قدم بیرون نخواهد  
 گذاشت چون این معنی از ملاحظه انشایی راز خلاف رای و مرضی  
 امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از  
 صجرا ممنوع نموده در فکر مقاد ساختن او افتاد مترجمین که از کهنه  
 رندان قلعه انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت نزار  
 نمود و در مابین فرصتی که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت  
 و شورش سلطنت در میان آمد خود را نزد راجه دهیراج جی سنگه  
 سوانی رسانده بقول نام بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب  
 برداشتن نیکو سیر بسطانت خط راجه دهیراج و نوشته خود  
 برای راجه چهیللا رام بهادر ناگر صوبه دار اله آبان که از متوسلان  
 فرخ سیر بود برای معارفت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب  
 نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که  
 در همان ایام باکبر آبان رسیده بتعلقه صوبه داری خود میرفت  
 نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت در میان آورد و  
 بر السنه مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر  
تا مقدور در دفع فتنه و سلامت روی می کوشید و تن بقبول معاونت  
این کار نداد بهر حال بوی سر این مقال بمشام سادات رسید و  
سمندر خان نام را خفیه قلعه دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبر آباد  
باتفاق داور داد خان که میر تزک قطب الملک بود و برای  
آوردن خزانه اکبر آباد مامور نموده بودند و میان عوام برای  
مکحول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن  
نام بردها باکبر آباد مترسین بامید امداد و رفاهت راجه دهیراج و  
راجه چهیدلا رام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و افغانان که برای  
آنها نامه و پیغام طلب اعانت رفته بود باهزاربهای قلعه همدستان  
شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان با نام و نشان اسلام خان  
بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته بیست و نهم جمادی الاخرای  
آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق  
این مصلحت بودند نیکو سیر را بسطنت برداشتند - اگرچه  
تقاضای رای صائب آن بود که چون دران روز زیاده از هفتاد هشتاد  
سوار همراه غیرت خان صوبه دار حاضر نبودند باقی جمعیت در اطراف  
برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستی که مردم احشام  
با در سه متصدی پادشاهی که با آنها همراز گشته بودند عادل  
بر سر غیرت خان تاخته مقید ساخته بهر وجه که اتفاق می  
افتاد خاطر ازو جمع می نمودند و نیکو سیر را بر آورده تا رسیدن  
خبر بهر دو برادر فرد راجه دهیراج بانبیر که از آنجا هفت هشت  
مذول پیش نبود می رساندند احتمال از فراهم آمدن نوج

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چنین  
 رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشانیدن او بر تخت بزدن  
 گواهای توپ از بالای قلعه بردار امارت غیرت خان را خبردار  
 ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده  
 بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب نامدان پاک پدما  
 فرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود برگرد آوری لشکر متفرقه  
 و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدو اختلافت  
 و سواس هراس آمیز در دل صاحب مدائن حاکمیت راه یافت  
 و همان روز راجه بهیم و چوژامن جانت را با جمعی از فوج  
 همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفی خان  
 را با پسران صفی خان که در جهان آباد بودند طلبیده مقید  
 ساختند و جایگزین تغییر نمودند - و هفتم ملا رحیم امیر الامرا خود  
 با فوج شایسته برآمده در باره پناه متصل شهر دائره نمود و غیرت  
 خان را از بیروستن چهار پنجهزار سوار فرستاده هر دو برادر و فراهم  
 آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهم رسید - و راجه شیراج در تهیه  
 برآمدن نبرد اخته انتظار خبر حرکت و وفات چپیدا رام از "آباد  
 و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چپیدارام  
 را دران ایام با یکی از زمینداران عمده مفسد پیشه تعلقه سرحد  
 صوبه داری خود نزاع بمیان آمد و کار بغوج کسی کشید و سادات  
 از شنیدن این خبر بدان زمیندار بهیم اشاره زیاده برخاست نمودن  
 با چپیدارام بهادر بوعدهای لطیف آمیز می نوشتند - و از هر طرف  
 مردم واقعه طلب بیکار که دل آنها از اطوار فاهموار روزگار و تسلط وضع

آذاکشی سادات مانند دانهایی انارخون بسته بود هرچه می خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و چه بیلا رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمده دیگر بمدد نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرموده سادات در علاج او میکوشیدند اما چون برای مدقوق هیچ معالجه بهتر از تغریب طبع و شنیدن نغمات راحت افزا و حکایات فرحت رسا و مشاعلی که بمال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویری داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذكر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و دراهم نمی بخشید و شدت مرض روحانی علاوه آلام جسمانی میگرفت تا آنکه کار بتغیر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بی آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست کشید و خبرهای غم افزایی اکبر آباد مزید الم و کدورت خاطر گردید و بمرتبگی مرض رو بشدت آورد که هر دو برادر بفکر تجویز سلطنت بنام دیگری از پادشاهزادهای محبوبین افتادند و خواستند که از روی قرعه اجل رسیده دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشاند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حیات من سکه و خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان بر من خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

رفيع الدرجات پاك سرشت نيك عاقبت ازین سرای نانی در  
 كمال نشو و نماي جواني بر روضه جاودانی شقایق سه ماه و ده روز  
 ذام سلطنت بر بود \*

\* بیست \*

الامان زین سپهر تشنه بخون \* راه ازین روزگار بوقلامون  
 بك نم آب امید چشم مدار \* زین خم خالی و سبوی نگون

---

## ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیمور میروند

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار و صد و سی و یک هجری مطابق هفدهم خرداد ماه الهی رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند - مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبه بیستم ماه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت و اطراف او را منصوبان قطب الملک داشتند و در بر آمدن پیروان و ماندن در محل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و برای نماز جمعه و شکار و کلاه و کلام نمودن با امرا بی حضور سادات و اتالیق ماذون نبود - در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی همکمر ترخ میر شهید مرحوم که برهنمون عیقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد برآمدن و خود را رساندن نزد راجه دهیواج و پیوستن به نیکو سیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پایی زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گداز زاده از حوصله خود بر زبان می آورد معینا که قبل از انتشار اراده خاطر او عرصه فرصت خالی



بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد و  
فوج کشی ملجبر گشت بی آنکه از تودهی بظهور آمد بی آنکه  
گشته دستگیر گردید و خانه او را بضبط در آورند و امیر الامر  
بعد خاطر جمعی از کار نا شایسته شایسته خان اول برای مدد  
غیرت خان و محاصره قلعه اکبر آباد حیدر قلی خان را ملقب  
به بهادر ساخته بطریق هر اول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان  
المعظم سده مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و صدصام الدوله و  
ظفر خان و دیگر اموری با نام و نشان که مجموع قریب بیست و  
پنج هزار سوار داشت روانه اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار  
مختلف از برآمدن جی سانگه بتصدد پیوستن به نیکو سیر و ملحق  
شدن روح الله خان پسر روح الله خان ثانی که بخدمت نوجواری  
احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه براهه جی سانگه  
ملحق و رفیق گردید و تهور خان تورانی از شاه جهان آباد بلاشهرت  
برآمده بطریق امداد خود با براهه رساند انتشار یافت و خبر  
حرکت راجه چهید را هم نیز درین زمان عام گردید اما اصل نداشت  
و او از سهم زمیندار تعلقه خود فرصت اراده مدد نیکو سیر نیافت  
و نظام الملک بهادر نیز درین صده خود را آشنا ساخت - و اکثر  
مردم واقعه طایب و جمعی که خراب شده و سوخته نا موافقت  
روزگار بودند و بسیاری از سبب آنکه دل آنها از آتش بیداد تسلط  
هر دو برادر و اختیار راجه و تن چند بدکردار شده و بودند  
بدست آریز زبانی فقرای مجذوب و سالکان صاحب کرامات و گوشه  
نشینان واصل بالله و دل نلام الله و تقوی خواججه حافظ و خوابهایی

صلحا و احکام رمالان و منجمان کذاب نقش سلطنت نیکو سیر را در دل و زبان سکہ زد نموده در مجالس و محافل خبر های مختلف بی اصل از بر آمدن نیکو سیر بصورت فقیر و رسیدن نزد راجہ دھیراج و حرکت راجہا و زمینداران و چھیلہ رام با سی ہزار سوار روانہ شدن نظام الملک بآب و تاب ورن زبان داشتند و از جملہ اخبار مذکورہ حرکت راجہ دھیراج جی سنگہ سوائی با نہ دہ ہزار سوار مع مردم دیگر کہ با او فراہم آمدہ بودند تا یک منزل از آنبیر برآمدہ انتظار خبر ازادہ راجہ چھیلہ رام می کشید مقررین بصدق بود - از بسیاری شہرت اخبار مذکورہ قطب الملک پادشاہ را با خود گرفتہ باتفاق مہاراجہ اجیت سنگہ و دیگر امرا کہ جملہ فوج از سی ہزار سوار زیادہ می شد اواخر شعبان المعظم از دار الخلافت برآمدہ متوجہ اکبر آباد و مقابلہ جی سنگہ گردید - و در همان ایام مہاراجہ اجیت سنگہ مہارانی صبیہ خود را کہ در عقد محمد فرخ سیر بود نزد خود با جواہر وافر و خزانہ و طلا آلات کہ داشت و مجموع بکروڑ روپیہ می رسید طلبیدہ بقول مشہور تغیر لباس و رخت مسلمانی دادہ ناظر و دیگر متصدیان پادشاہی را مرخص ساختہ روانہ وطن نمود و این معنی نزد ارباب شریعت و قاعدہ منجمان با حمیت و آداب دانان با غیرت خلاف داب ناموس سلطنت و طریق مستقیم اسلام بظہور آمد و در زمان سلاطین سلف چنین تسلط راجہا در تواریخ بنظر نیامدہ کہ دختر خود را بعد در آمدن بشرف اسلام و در آوردن بعقد از دواج پادشاہان بردہ باشند - القصہ عد رسیدن حیدرقلی خان بہادر باکبر آباد باتفاق غیرت خان کہ چون

شیر و شکر با هم آمیخته رفیق گشتند بمحاصره قلعه و پیش بردن  
 مورچال و بستن دمدمه برداختند و متصل آن بعد رسیدن حسین علی  
 خان ترداتی که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر  
 آن نمی پردازد حاصل کلام از ضرب و مدمات گوناومی توپ قلعه  
 و مورچال طرفین خانه بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و  
 شکست و ریخت زیادی بمساجد و شهر رسید و اعتقاد ایام محاصره  
 به سه ماه کشید - و در آن محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر  
 غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هر سه  
 را دستها عقب بسته هر دو سر برسمان را شو کس گرفته بدم توپ  
 داده بفرانند بدین هیئت دروغ را به نورد پادیه عدم ساختند سومین  
 را همینه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گونه توپ  
 بالای قلعه بدان توپ رسید که از مدمه آن سر توپ قدری بلند  
 گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب  
 جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بسته از او  
 محاذی سر او بلند گشت و در همان فرصت گونه توپ برگرد  
 بهنگام رسیدن مابین هر دو دست او رسیده در همان اجل متعلق  
 او را برید آنچه قدری آمیب بدست او رسید اما در آن گرمی  
 هنگامه فرود گرفتن دوش که بر همه ناظران پیروان سر و تن او یقین  
 بود فرصت وقت غنیمت دانست چون تیر از همان جسته بچستی  
 و چلاکی تمام بدر زنده شود را از آن آید که همه برای او حکم  
 مالک الموت داشتند بهوراج بدو آب ریز حصار قلعه رسانند تا خبردار  
 شدن محصلان از واداده جان چون صوبی باریک شده جان به سلامت

بدر برد آری اگر بجای باران تیر و سنان بار و برگ اشجار خزان  
دم شمشیر آبدار گردن بیحکم خدا رگی از بدن احدی نتوانند برد \*  
\* بیت \*

شب تار است و سنگستان و من هست  
قدح از دست من افتاد و بشکست  
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت  
و گرنه صد قدح افتاد و بشکست

القصه قطب الملک با فوج پادشاهی بسبب ایام برشکال  
توقف کنان بقصد مقابله و مقاتله جی سنگه که او نیز از وطن  
برآمده از ملاحظه صوت افواج طرفین و اندیشه مآل کار و انتظار خیر  
تحقیق چه بیل و ام و دیگر کومکین اطراف چهل گروهی اکبر آباد  
رهیده مقام نموده بود نزدیک متعرا بفاصله تفاوت ده کوه از  
جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج  
بمدن نیکو سیر ندید وکیل برای عفو تقصیر باظهار ندامت فرستاد -  
درین ضمن از اکبر آباد خبر رسید که قتل نام پسر بهوکنمل  
اسد خانی که منشی نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب  
هزاریهایی محیل بیرون که یکی از معتقدان و معتمدان قلعه آمده  
دست ما گرفته ببرد وقت شب برای بردن بعضی هزاریهایی  
مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریهها او را مقید  
ساخته نزد امیر الامر آوردند و از قلمدان قتل نام نوشتجات اکثر  
امرای همراه حسین علی خان بنام نیکو سیر برآمد اگر چه امیر الامر  
نظر بر تقاضای وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک روز نموده

پرده خجالت از میان بردارد در اخفای آن کوشید اما خطی  
بمهر اسد علی خان علی مردان خانی که همدم و همراز  
حسین علی خان بود بملا افتاد درین باب نیز روایات مختلف  
مسموع گردید بهر حال او را منضوب و مذکوب ساخته جاگیر او را  
بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه باوجود ظاهر شدن حیلۀ دهنده  
اول که هزارها بانتمل نمودند بعد از دوسه روز دیگر محمد عسکری  
نام برادرزاده نیکو سیر باز فریفته قوی و پیغام چوژامن جات که  
مورچال طرف دریا داشت گشته برای رساندن نزد چیهیلۀ رام یا  
چهار پنجم نفر که مبلغ نقد گزینت بانوی بیوه شد بعد رسیدن بانه آباد  
قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چوژامن محمد عسکری را مع  
رفقا و مبلغی که باشا ارک امیر الامرا گرفته بود باظهار حسن کردن  
بحسین علی خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری  
و شنیدن انتجا بودن وکیل راجه دهیراج جی سنگد بقطب الملک و  
امتداد کشیدن ایام محاصره و تسلیم شدن قلعه هزارها عیوض  
گشته دل و حوصله باخته و معرفت چوژامن نام شزاری امیر الامرا  
پیغام و پیام صالح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته  
کلید قلعه را سپردند و بیست و شش ماه خزان المبارک سنه مذکور  
قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیوار متحصنان مفید گردید و بتسلیم  
امان جان همه را دستگیر نمودند و حسین علی خان آوردند - و  
متوسلین که تمام هندو بهرینا کرده از بود چون میدانست که  
به هیچ وجه جان بخشی از نخواهد شد و بحضرت تمام کشته باید  
گردید خود را بچند هزار جان ساقان هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانه دار الخلافت شاه جهان آباد ساختند که در اینجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد سه روز شادیانه فتح نواختند \*

\* بیت \*

کسی را بخت چون بر دارد از خاك \* ره سیلاب را بندد ز خاشاك  
 دمی کلبار دامن گیر گردن \* دم عیسی دم شمشیر گردن  
 بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامرا بضبط خزانة و جواهر و اجناس  
 سه صد چهارصد ساله که از وقت سکندر لودی و بابر پادشاه که در کوتها  
 بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضی  
 کارخانجات سر بسته و ظروف طلا و نقره بسیار با چند هزار خشت  
 مس برآمد پرداخته برای گردآوری نقد و جنس که تا دوسه کرور  
 روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده  
 شانزده مقام نمود - گویند از جمله اجناسی که تحفه و پیش قیمت  
 توان گفت یکی چادر مروارید بود که برای پوشش قبر ممتاز محل  
 صاحب قران ثانی ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر قبر  
 آن مغفوره می انداختند و جوهره چق اختراع نور جهان برآمد  
 و تیکه آن از طلا و مروارید های پیش قیمت بافته حاشیه موجودار  
 از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العہدۃ علی النرای -  
 بہر حال ازان اموال ببرادر کلان سید عبداللہ خان حصہ و نصیبی  
 نرسید مگر بعد چهار ماہ بہ بیمزگی تمام چنانچہ بگزارش خواهد  
 درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانة قطب الملک گردید و  
 وسط ماہ شوال از اکبر آباد کوچ نموده با فوج پادشاهی و سید  
 عبد اللہ خان کہ چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

فتح پور رحیمده بودند ملحق گشتند و راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پدشمان گشته و کلا را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پیش آمده بود بچند شرط که از طرفین به میان آمد و قریب یک ماه از هر دو طرف مضایقه می نمودند از انجمله شرط عمده این بود که پرگنائی که راجه اجیت سنگه بابت مجال پادشاهی بسبب قرب وطن بدعوی طامع جاگیر در تصرف داشت دست ازان بر دارد و جی سنگه در خواست نمود که جمعی که مدین روح الله خان و تهور خان که بجی سنگه پیوسته رفاهت نموده بودند تقصیر آنها معاف شود و جاگیر بدوخته همراه راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که فوج داری سرکار سورتیه صوبه احمد آباد براجه دهیراج مغرض باشد و صوبه داری احمد آباد و اجمیر همیشه چون پور براجه اجیت سنگه بحال ماند در بقصوت از سی کرورهی دار اختلافت که وطن راجه جی سنگه است تا کنار دریای شور که مراد از سورتیه باشد تعلق بهر دو راجه قرار گرفت - و از آنکه در تقدیر الهی رفته بود در شهر در پادشاه یعنی هر در برابر بهر از سلطنت بر نداشته تا کامیابان خانجی جاردانی شتابند شاه جهان ثانی بازار اسپهال و مرض روحانی مبتلا گردیده چنانچه مفصل بمزارش خواهد آمد بروضه جاردانی شتابت و سه ماه و چند روز نام سلطنت بر گذاشته شد \* بیت \*

جهانرا ندارند بی که خدای \* یکی گر رود دیگر آید بجای

## ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه عرف روشن اختر که چهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میرصد

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف رفیع الدوله قریب  
یکماه و بیست روز گذشت بازار اسهال که روز بروز شدت  
مرض او می افزود مبتلا گردید چند آنکه حکما در علاج کوشیدند  
فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در تدای و غمخواری  
آنچه شرط احتیاط بود بکار میبرد اما چون تلافی سلوک که از  
هر دو برادر در ماده پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر شهید بظهور  
پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقیدی که سادات  
بکار میبردند مرض جسمانی و روحانی علاوه هم گردید و موافق  
مشیت الهی میبایست که هر دو پادشاه جوان که چون دو نهال  
سروروان که در گلشن جهانبنایی بصد امید نشو و نما پذیرفته  
بودند بری و پاک از آلائش روزگار بسموم هموم ناکامی پزمرده  
گشته بروضه جاودانی انتقال نمایند و بدنامی آن در السنه نسبت  
بسادات بارهه بگفت و شنود عالم در آید هنوز سه ماه و ده روز  
موافق صیحا برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن  
ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته  
از آخر ماه شوال غلام علی خان پسر سید خان جهان خالوزاده خود



را از فتح پور برای آوردن اختر برج جهانبینی گوهر درج صاحبقرانی محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبیره خاند منزل که هجده سال از نهال عمر شریف او در چمن امید سلطنت نشو و نما یافته بود و بچهارده واسطه بامیر تیمور صاحب قران میر سید و از عهد جهاددار شاه با والد ماجده در قلعه دار اختلاف بسر میبرد و جوانی بود زیبا و لوحط بانواع خوبی رجودت طبع و ذکا و جوهر جلالت و رشادت و فهم و فراغت آراسته فرستادند قبل از شنیدن خبر طوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعه شاه جهان آید آفتاب حیات رفیع الدله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت شمعین ازین جهان فانی بر بست \*

بشادی گذار این جهان خراب \* که نی جم شفاست نه افراسیاب و تا رسیدن پادشاه جوان بخت رحمت شاه جهان فانی را قریب هفته منتفی داشته بعده بکشتن و دهن بود خاندان یازدهم ذی قعدة بفرخی و فیروزی پرتو شرف نزول محمد روشن اختر بر صاحب سواد فتح پور افکنده گردید و یازدهم شهر مذکور روز شنبه مطابق هشتاد و نه ماه الهی سده هزار و صد و سی و یک بعد اقصای یازدهم گهزی روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس که مشتری صاحب طالع بقوت نظر سعد دیرین در خانه دهم ریاست جاویدگر بود و بحکم اختر شناسان هندو قوس دلالت تام بر قوام سلطنت می نمود و زحل در خانه دوازدهم که بیت الفرج اوست و برای مذکور و مغلوب ساختن خصم بودن زحل دیرین خانه از برای

سلاطین اثر تمام دارد قیام داشت و نیز اعظم در خانه هانزدهم که  
 بیت الرجا و ظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افکن بود  
 سرور آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابو المظفر  
ناصرالدین محمد شاه پادشاه غازی دام سلطنته سرخ روئی تازه  
 بهم رساند و بر منابر بلند پایه مسلح خطبه باسم آن وارث سواد  
 اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس  
 نرخ غله که از مدت چند سال اثر گرانی خلق الله را مبتلا بدیای  
 تشویش داشت رو بارزانی آورد - و صاحب زمان ملکه دوران نواب  
 قدسیه والده مکرمه آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکی  
 و فرامت و سلوک سرآمد روزگار بود - سر رشته تقاضای وقت را  
 از دست نمیداد روزی که آن زبده دودمان صاحب قران بفتح  
 و فیروزی متوجه فتح پور می شدند فرستادهای سید عبد الله  
 خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیک را بعطای  
 خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده که خلاف مرضی هر دو برادران  
 دانست باقی امیدواران را موقوف بر وقت داشت و بعد یک ماه  
 که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار  
 روشن ساخت نظر برپاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم  
 جهان شاهی استقبال و ملازمت نمایند و بهمین دستور در همه امور  
 رعایت خاطر هر دو برادر را بغایت مرعی میداشت - و مقرر شد که  
 ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ میر  
 در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روبیه در ماهه برای خرج  
 نواب قدسیه و خدمه محل مقرر گردید و در بلندوبست اطراف

گلال بار و تعیین ناظر و عهده داران بدستور هر دو برادر معذور کوشیده  
خواجه سربایان و خواص و نیلایان و مردم خاص جلوسی روز سواری  
و بارچی و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله و فعله عهده داران از  
نوکران سید عبد الله خان جالجا منصوب گردیدند - و همت خان را  
که بوسیله چهار پنچ خدمت عمده حضور و معلمی آن اختر برج  
سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت  
ظل الله از راه کمال فطرت و دانائی بنو برحق و مدارا ملوک نموده  
در هیچ کاری بی استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز  
جمعه و شکار مختار نبودند و روز سواری کوچ اطراف آن مهر سپهر  
اقتدار را هاله وار مستمدان سادات داشتند و گاه گاه در در سه ماه  
بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدو گروه برده باز بدو تختانه می آوردند -  
انقصه چون از طرف اطاعت چهیدیه رام ناگر صوبه دار اله آباد  
خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار اوکه نسبت بهر دو  
برادر صاحب مدار بظهور می آمد حسین علی خان بقصد تنبیه او  
پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت  
چهیدیه رام بغتة رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن  
خبر او از مدد طائع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که  
افسوس - مریددگ او را بر سندان مرسته شهر بشهر ندیدند - و در همان  
زودی خبر رسید که گوردهر پسر دیا بهادر برادر زاده چهیدیه رام  
که میر شمشیر او همان گفته می شد بعد فوت عموی خود در تهیه  
نواهم آوردن سپاه و استحکام برج و باره قلعه اله آباد پرداخته از  
شدیدن این خبر اواخر ذی القعدة آن گوشه درج صاحب توان را

از فتح پور بخواجه سواد مستقر الخلافت اکبر آباد آوردند و به شهرت مهم  
 تسخیر قلعه اله آباد حکم بستن پل بر آب جهنم و تعیین نوع بطریق  
 هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت  
 صدارت کل بنام میر جملة مقرر ساختند اما رتن چند در همه  
 امور ملکی و مالی و شرعی حتی در تعیین قضات بلاک و دیگر  
 ارباب عدالت بمرتبه استقلال داشت که همه متصدیان جز و کل  
 پادشاهی معطل بودند و بدون آنکه سند بهم بر آنها نمی رسید در هیچ  
 مقصدی دخل نمی یافتند - نقل می نمایند که روزی رتن چند  
 شخصی را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلد  
 از بلاک فرمود سید عبد الله خان روزی یکی از حضار و صاحبان  
 گستاخ آورده تبسم گزان گفت که رتن چند ما قضای تجویز و  
 مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و  
 نسق امور ملکی و دنیوی فراخ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام  
 کار و بار دینی پرداخته اند - حاصل کلام بعد از انتشار اخبار سرکشی  
 گرد هر و تعیین افواج وکیل او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت  
 بشرط چند که گاه برای بحال داشتن صوبه اله آباد و گاه مقرر  
 نمودن صوبه اوده بنام گرد هر درخواست می نمود رجوع آورد آخر  
 برای خالی نمودن قلعه بعد فراغ لازم فوت چه جیلا رام مهلت  
 خواست و نوسان صوبه داری آورده با دیگر عنایات و خطاب  
 بهادری بنام گرد هر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر رتن  
 بودند از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هاره میدان هم پرخاش  
 داشتند چنانچه در فکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزرگان خامه

داده سید دلار علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی  
 حسین علی خان بود برای زناقت و اعانت راجه بهیم مقرر  
 و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتری از مردم  
 باره و هماعه داران عمده بودند همراه داده در خلوت اشاره نمودند  
 که بعد فراغ تفتیه بد مذکبه باتفاق راجه جی سذگه در سرحد صوبه  
 مالوار تنه استقامت ورزیده چشم بهادر سندن حکم باشد چنانچه آخر کار  
 شجر این نخل خیال فاسد آنچه نمر ندامت بار آورد بذکر خواهد  
 در آمد- و از آنکه از طرف قرار و بنای صالح گردید بهادر خاطر جمعی  
 حاصل نبود حیدر قلی خان بهادر را با جمعی دیگر و فوج شایسته  
 برای تفتیه گردید مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان  
 بانگش و شیر انگر خان فوجدار کره نیز با جمعی دیگر و فوج  
 شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلی خان بهادر  
 بعد رسیدن الیه آبان آنچه شرط سرداری و تودن نمایان بود که اگر  
 بتعویب تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر  
 اختیار انفصال مصالحه و جنگ شخص واحد می بود نزد  
 حیدر قلی خان بهادر سرانجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه  
 بطول منجر نمی گردید اما از آنکه دیگر همراهان و سرداران باره  
 قائم بر رای خود بودند و بدون صلاح رتن چانه هیچ احدی را  
 اختیار نبود- گردید بر توفل و عهد سادات اعتماد نمی نمود و در هر  
 هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعده صبح و شام انتشار می  
 یافت و باز منجر بجنگ و محاصره میگردد مقدمه بطول انجامید  
 تا آنکه حسین علی خان از آب جهنما گذار اکثر آبان عبور نمود

اما نظر برینکه سه طرف قلعه اله آباد آب گنگا و جمنا داشت و  
 گرد هر در استحکام برج و باره قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح  
 جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشی او در همه محلات  
 خالصه و جاگیر داران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظه آن  
 داشتند که اگر محاصره قلعه بامتداد کشد فساد کلی در ملک و  
 تحصیل مال و حال رعایای همه صوبجات رو خواهد داد - و خبر  
 خالی نمودن قلعه بوعده امروز و فردا بمرتبه بتواتر رسیده بود که  
 پیشخانۀ ظل سبحانی و سید عبد الله خان غرق ربیع الآخر سنه  
 احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلۀ اکثر امرا  
 حتی مکرران دفتر روانۀ شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف  
 وعده گرد هر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین است برگشته  
 آمد - و درین مابین میان هر دو برادر بر سر اموال نقد و جنس  
 اکبر آباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کردوها  
 بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماجت بسیار بیست و  
 یک لک روپیه ببرادر کلان عائد گردید مکرر کلمات و پیغام رنجش  
 آمیز که در اخفای آن بمرتبه اتم می کوشیدند بگفت و شنید  
 آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند کردن و در دفع فتنه هر طرف  
 که ماده فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر  
 نوشته گرد هر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان  
 بحال داشتن آبرو و جان بمیان آر مطمئن خاطر گشته قلعه خالی  
 می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند  
 رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الآخر سنه دو بافواج

شایدسته روانه اله آباد گردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم منقلب هفتاد است بمیان آوردند و سرای صوبه داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمه صوبه مذکور می شد در سه فوجداری عمده دیگر بحسب خواهش و درخواست گرد هر بهادر با صوبه داری اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی الاخری سنه در قلعه را خالی نموده روانه صوبه اوده گشت بعد رسیدن خیر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شان یازده بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - از آنکه گفته اند آخر هر خانه بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردن هنوز مردم واقعه طیب در تحقیق صدق و کذب تسخیر قلعه اله آباد گفت و شنید داشتند که فلک کینه بردار و زمانه نیرنگ باز طرح بازی تازه بر بساط بروسعت زمین چید و نواک مکانات روزگار نقش دیگر بر تخت عرصه بوفلمون باخت شرح این قصه غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامه صدق بدان می دهد \*

ذکر توجه خلاصه در دمان سیادت و نجابت نظام الملک

بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظام سوانح این سال ظفر اشتهال استیصال هزاراد بهیم سکه هزاره و راجه کوته و گچ سکه کچھواوه راجه فرور و سید دلار خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایه شجیب و پندار حسین علی خان بودند و بجزرات و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگرمی

بادیه عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون  
 عبد الله خان بداعیه فاسد که در مخیله خود داشت بودن این  
 امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزله مرشد و پیر خود میدانند  
 و تبعیت او را ذریعه معموری دین و دنیای خود تصور می  
 نمایند مقامی نمی دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب  
 که قلات مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی وی سامانی  
 گردد تعیین نماید لهذا بمحمد فرخ سدر که پیش از نام سلطنت  
نمانده بود گفته صوبه داری عظیم آباد پتّه که بنابر تعدی  
 زمینداران شوربشت صاحب استعداد سرمایه فتنه فساد و نهایت  
 زور طلب است مامور گردانید و نظام الملک بنابر ناچاری و  
 تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت  
 آن طرف شد چون کار کفایت قضا و قدر استیصال آن جماعه  
 حرام نمک بزور تدبیر و ضرب شمشیر آن مویذ بتاییدات حضرت  
 قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصه پادشاه شهید بتفصیلی  
 که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پرده توقف افتاد  
 حسین علی خان که در گریز و سلطنت خود را زیاده بر برادر  
 میدانست غافل از مضمون یضحک التقدير علی التدبیر گشته  
 صلاح دران دیده چون در حضر خود و برادر کار فرما هستند و در دکن  
 عالم علی خان متبذای خان مذکور با جمعیت موفور است  
 نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلی و دکن بمنزله  
 میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهد و  
 پیمان موکد بقسم رضای ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب



عزم ظهور این معنی از لطائف غیبی و تاییدات لاریبی تصور  
 نموده روز سیوم از جلوس و نایع الدرجات خلعت نظامت و رخصت  
 پوشید و عیال و اطفال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر  
 منصبداران نقدی و جاگیرداران که از بی توجهی نمک حرامان  
 و غیر طلبی پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة برداشته عازم  
 آنصرب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که ترمه نظم و نسق  
 ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان  
 قریب پانصد اسب بمغلیه برادری که پداده بودند و یراق  
 و سلاح از خانه خود داده سوار گرد و مبالغ خطیر بشیخ  
 محمد شاه و ابوالتحیر خان و اسمعیل خان و ترباش خان و غیره  
 بعنوان قرض و رعایت برسانیده هر یکی را ممنون احسان خود  
 ساخت چون قضا در اندازش اسباب خود جمله گوی نمود مقدمات  
 چند در چند که مبنی بر نقض عهد حسین علی خان و باعث  
 جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از آنجمله در هذگمی که  
 حسین علی خان بارادار نامد خلع محمد فرخ سیر از دکن  
 عازم حضور شده از دریای نرپدا گذشت مرحمت خان پسر  
 امیر خان که بقلمه داری شادی آبک مانند مضافه صوبه  
 مالوا راتعه کنار دریای نرپدا مقرر بود استعبداد داعیه نامد  
 در حق پادشاه ربی توجهی بسال خود نموده و پاس حق نمک  
 پادشاهی منظور داشته بیماری را بهانه ساخته برای ملاقات نیامد  
 حسین علی خان که خوار این ادا در حال می کشت بعد برداشتن  
 پادشاه و کامریابی خون خواجه قلی خان تورانی را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغه اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام الملک خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماندو فرستاد مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین علی خان بموجب نوشته خواجم قلی خان وکیل مرحمت خان را چشم نمائی کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را از قلعه برآرند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون روی رفتن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم با غیرت مصلحت وقت میدانست بصواب دید غیاث خان مرحمت خان را بدبیدرات مستمال ساخته نزد خود طلبید و خان مذکور چه بامید اینکه بدستگیری این عمده امکان شفاعت خواهد بود و چه ازین رهگذر که اکتساب رفاقت این بزرگ موجب سعادت است از قلعه آمده رفیق شد و خواجم قلی خان در قلعه آمده بعد چند روز جیروپ سنگه زمیندار برگزیده امجد سرکار ماند را که از مدتهای دراز زمینداری این محال با علاقه منصب و تعیناتی قلعه مذکور برگزیده مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته با خود داشت و در آن ضلع بنوعی زندگانی میکرد که از هراس او مرهغه ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعد و پیمان نزد خود طلبیده بر طبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنابر دعوی زمینداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته فی الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه پسر خود سال او از بیم جان گریخته بامید عدالت نزد نظام الملک آمد و نظام الملک فوجی برم قزاقی همراه محمد غیاث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین نیز  
 پرواز رسید و جگروپ سنگه فرصت قرار داده به حکم تقدیر اسیر  
 آمده در زندان مکانات مقید گردید - درین ضمن جان چند یسرچتر سال  
 بدنبله قلعه رانگده مضاف مالوا را که نزدیک سررنج و بهیلسا  
 است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست  
 آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر - یزد عبد الله خان و خود  
 بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض پداس نمک و نیت ثواب  
 و تقریب استشفاع مرحمت خان را با نوجوی از سرکار خود برای  
 این کار تعیین نمود و خان مذکور در ضلع سررنج و بهیلسا رسید فوج  
 شایسته از اناغده و روئیل و غنیره فراهم آورد و بمهر و قهر قلعه را  
 مفتوح و مسخر ساخت چون عرض داشت نظام الملک متضمن انصرام  
 این کار بجناب والا و خطوط بآن هر دو برادر رسید درود حیرت از نهاد  
 اینها برآمد و بخارشقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین و آفرین  
 اصلا بعمل نیدامد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت  
 خان هم نشد - بعد از گذشتن رتبع الدرجات و رابع الدوله که زمانه  
 بمیمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه  
 پادشاه غازی آرایش یافت مکرر شقایق دستخط خاص حضرت  
 ظل سبحانی و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدۀ آن  
 پادشاه جم جاده معروف اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر  
 بنظام الملک رسید که از تسلط این نمک حرامان سوای نماز  
 جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و  
 خیال باطل اینها چنین است که بعد انجام کار نیکو سپرد کرده و بهادر

اول آن زیدۀ فدویان یکونگ را از میان بردارند و پس ازان بکام خود  
 فائز شوند و ما را اعتماد کلی بران فدوی کار طلب است نظر بر حقوق  
 تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر استقلال ما بدولت  
 غافل نباشد - درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمد  
 و مقدمه گردهر بهادر بصلح فیصل شد حسین علی خان در  
 تحریک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان  
 در میان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندی و انصرام  
 کار نظام الملک برتبه والی مها راجگی برسد و بعد مراتبه  
 مهاراجه اجیت سنگه مرتبه او بر همه راجها فائق باشد منصب  
 هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهی مراتب داده او را و راجه  
 گنج سنگه نوروزی و دلاور علی خان و غیره را با فوج پانزده هزار سوار  
 جوار تعیین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته  
 از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشاره وصول احکام  
 فرصت نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام بون ها بوندی را  
 بدست آورده بحسین علی خان نوشتند و خان مذکور پوره از روی  
 کار برداشته بنظام الملک نوشت که جادان مرحمت خان  
 نزد خود و تغیر کردن زمیندار پرگنه نلام خوب نشد و همچنین  
 اکثر مقدمات را که بحسب اقتضای قضیه زمین بر سر زمین  
 تمشیت یافته بود باسلوب مواخذۀ در معرض تحریر آورد و بوکیل  
 هم علانیه حرفهای پست و بلند گفت و هرچند نظام الملک از راه  
 راستی جواب هر مقدمه به بیان واقع و باکین موجه نوشت در ضمیر  
 شقارت تحمیر او منقش و مرتسم نگردیده بی محابا بزبان قلم

آورد که می خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبه مالوا استقامت  
 نمایم و بنام آن عمده نوئیذیان از صوبه اکبر آباد و اله آباد و ملتان و  
 برهانپور هر صوبه که قبول نمایند دهند بفرستم نظام الملک که در فرصت  
 هشت نه ماه با اجتماع هفت هشت هزار سوار و دیگر سامان  
 پرداخته بجای خود هشیار و خبردار می بود و در تدبیر عزیمت  
 دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد درین  
 ضمن قوشتجات وکیل و غیره رسید که آنها بمقتضای شراعت ذی  
 خیانت باطنی گرز داران برای طلب آن عمده الامرا بحضور  
 تعیین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهایی پادشاهی با خطوط  
 خیر خواهان دیگر بتخصیص دیانت خان رسید که فرصت وقت  
 نماید هر چه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که اراده  
 فاسد اینها غیر از استیصال این خاندان و برداشتن خلیفه زمان امری  
 دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدقه  
 من یتوکل علی الله فهو حسبه باتفاق رفقا با همه احوال و انتقال  
 از بادیه اوجین سه منزل بسمت اکبر آباد کوچ کرده بجانب دکن  
 متوجه شد و غره رجب از دریای نوبدا عبور نمود و رستم بیگ خان  
 فوجدار سرکار بیجاگده صرف کهرگان که از رفتاری حسین علی خان  
 بود و بمشاهده نمک حرامی خان خان آزار در دل داشت و بنا بر نام  
 و الاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده  
 رفیق نظام الملک شد و نظام الملک فوجداری بر خان مذکور بحال  
 داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراهِ خود گرفت  
 چون اتبال ابدی اتصال کلید قفای می مشعل کشا می باشد

همان روز که از دریای نریدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان  
 قادری هزاری احشام قلعه آسیر بواسطت خسروچیله که از سابق  
 مربی عثمان خان و واعظ سوال و جواب بود آمده از حرام نمایی  
 نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استنعمای  
 قلعه داری از جانب آن عمده الامرا نمود و محمد غیاث خان او را  
 نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک  
 همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانه خود داد  
 و میر حفیظ الله خان بخشی و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ  
 پسر خود را همراه او تعیین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن  
 قلعه آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال  
 از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابوطالب قلعه دار  
 را بدست آورد و نظام الملک خود بالای قلعه رفته آن کوه فلک  
 شکوه را بهنگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت  
 افتتاح بلده دار السرور برهانپور تعیین نمود - سید عالم علی خان بعد  
 استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نریدا مضطرب شده بصوابدید  
 مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه  
 بفام او بود باتفاق راو بنالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور  
 فرستاد و ناسپردها در طی طریق از باد صرصر وام گرفته خود را  
 بعادل آباد که از برهانپور دوازده کوه است رسانیده می خواستند که  
 شبگیر کرده بدرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان  
 صوبه مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازه های شهر  
 بر روی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ نیرو آمده  
 مورچال بر مردم تقسیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع  
 آمد آمد محمد انور خان و رار بذالکر فوجی از دریا پی پی گذرانید اما  
 نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره  
 اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنه شهر از  
 شجاعت و بر دلی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده  
 گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر می گیرد و  
 جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم دعاوا بعرضه تلف می آید  
 و این گناه کبیره هم ضمیمه دیگر مآثم و معاصی در نامه اعمال  
 شما ثبت خواهد شد بهتر این است که از شهر برآمده بجنگ پردازید  
 و الا عذق ریب بلوای عام می شود و شهر از تصرف شما بدر می رود  
 محمد انور خان که از شجاعت نصیبیده نداشت حواس باخته شانزدهم  
 الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر  
 آمده با احتیاط برج و باره و استعمالات عموم سکنه برداشته فدای امن  
 در آن دهفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمه  
 اقبال برافراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل  
 خدمات و شرفا و نجیبی شهر خیل خیل بوساطت آن خان فتح  
 نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده  
 در مهد استراحت نمودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از  
 طرف بدگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور  
 رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلعه ارک نشیمن گاه  
 فاروقیان بود هر چند سعی نمودند و جمعی از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی  
پامداد طالع فتح جنگ بی آنکه کار بجدال و قتل رسد و شمشیر  
از غلاف و خون از بینی اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای  
حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهر شگون فتح  
و ظفر شد \*

اگرچه محاسن اخلاق نظام الملک که بزرگ کرده  
حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآید اما  
امریکه از غرائب روزگار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد  
دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علی  
خان برادر حسین علی خان بارادۀ دار الخلافت وارد برهان پور  
شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار  
خود شدند هرچند مردم کوتاه اندیش بنظام الملک گفتند که  
گرفتن مال و اموال مخالف زادهای و محمد انور خان برای  
اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است  
نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که  
ما باوجود عسرت و تهیدستی محض بتوکل افضل الهی و  
بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب  
می شویم ملک و مال همه از ماست و اگر خدا نخواسته بالعکس  
شد و بال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجاایز  
و اطفال و محمد انور خان و غیره درجنب همت ما قدری ندارد و چون  
غیر از استقلال پادشاه امری دیگر منظور نیست انشا الله تعالی  
بمیان این صدق نیت خزانهای بیشمار درتصرف خواهد درآمد



بعد ازین چندی حرفهای رکیک مذکور مجلس نمایندگان - اهل کار  
 سیف الدین علی خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد  
 و فهمیده نزد والده خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزله  
 فرزندان ما هستند اگر در اینجا باشند مواد جمعیت و معاش  
 مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آماده رفتن اند جمعیت تا دریای  
 فریدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را  
 بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند  
 نظام الملک باطفال و عورات مدارتیکه در خور همت ارباب کرم  
 باشد بعمل آورده و بدو شایسته داده از دریای فریدا گذرانید -  
 در همین مقامات اعلیٰ باغ عوض خان بهادر ناظم صوبه برار که عم  
 نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمه قریح  
 فیروزی اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در اعلیٰ باغ  
 توقف نموده بتیاری توپخانه دشمن روز مشغول گردید \*

آمدیم بر احوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب  
 دکن اواخر ماه رجب بعد الله خان و حسن علی خان رسید  
 و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتهار یافت پادشاه را امید استقلال  
 و خانه زادن را توقع قدر دانی شد اگرچه نمک حرامها در چاره  
 کار خود شدند و نظر بر نفایات جمعیت نظام الملک حساسی برنگرفته  
 از جنود نصرت و تایید الهی و آنکه کرمه کم من نمة قليلة خلعت نمة  
 کثیرة بادن الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه هر صر قهر الهی بوزیدن  
 در آید جبال متعالیه از بلخ وین بریدن رود و جانی که میلاب  
 غضب موج طوفان زند خض و خاشاک سد راه نگردد و بسیده

دلاور علی خان و بهار او بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح  
استعجال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر  
شتافتند بسید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفای این نائر  
نسان نمایند - و در همین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر و تیر  
جنگ و کشته شدن حسین خان خویشگی باجمعی کثیر از  
نوشته اخبار نویسان لاهور رسیده غلبه اهل توران سامع کوب مخالفان  
و زهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه  
مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هر دو برادر بقلع سلطنت  
و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جذگ  
که از سلامت روی و نیک سرشتی و رعیت پروری او در ذکر  
سلطنت خلد منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد  
و پیمان بحال داشتن بصوبه مالوا بکفالت قسم بهیان آورده بصوبه  
مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر بر خدمت مأموره  
خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببنده بست واقعی پرداخته در  
تذیبه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش و پرداخت زیرستان  
سعی موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا  
گرم ندموده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراخ  
مقدمه گردد هر خود بصوبه مالوا استقامت ورزیده ببنده بست  
شش صوبه دکن و چهار صوبه احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا  
پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشه حمیت که از عدم  
اطاعت او نیز وسواس داشت بهانه طلب بود و در ایامی که  
حسین علی خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعده که از آب نربدا عبور نموده نزدیک قلعه ماند و صوبه مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخدمت قلعه داری و نوجواری آن ضلع مقرر بود از بند و بست و نسق و هیبت شمشیر او مقصدان کوه نشین و شیران بیشه آن سرزمین ترک مسکن خود نموده بودند رسید و مرحمت خان بسبب انحراف مزاج و موانع دیگر خود را نزد حسین علی خان نتوانست رساند چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه ملک بکام هر دو برادر گردید خواجم قلی خان تورانی را بقلعه داری ماند و مامور ساخته جاگیر مرحمت خان را تغیر نمود خواجم قلی خان که نزدیک قلعه رسید مرحمت خان بعد از انقلاب و گردش سلطنت در سپردن قلعه تعلل ورزید بعده که شکوه مرحمت خان از نوشته خواجم قلی خان بسادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهاند و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان با نام و نشان بود رابطه خاص موروثی داشت و مرحمت خان را روی رفتن حضور نمانده بود نزد خود طایبیده با عزاز و اکرام تمام نگاهداشت - از آنکه قلعه را ناگذیه تعلق صوبه مالوا را جان چند پسر چتر سال زمیندار مقصد بیشه آن ضلع بقصر خود آورده بود و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف از حکم نظام فتح جنگ را زد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با فوج شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد تردد نمایان بزر

خود آن تلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز شفیع  
جرائم او نگردید و فتح جنگ در باره او مراعات بزرگانه بکار  
برده اختیار بعضی بزد و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و  
مرحمت خان در نسق صوبه داری و تنجیه مفسدان و گوشمال  
سرکشان قرار واقعی کوشیده چند موضع پرگننه چند یری که مکان  
مقرری مفسد پیشگان بود بتناخت آورد - بعده که حقیقت فراهم  
آوردن جمعیت زیاد و تاخیر بعضی دیهات از نوشتن فتنه  
پژوهان صاحب غرض رسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی  
در همان ایام نوشته حسین علی خان بنام فتح جنگ مشتمل برین  
رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بزد و بست صوبجات دکن  
و اطراف آن مکان برای ماندن خود صوبه مالوا مقرر نماییم از  
چهار صوبه اکبر آباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد  
بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم از آنکه نظام الملک بهادر زیربار  
خرچ سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک  
برافست از دست میروفت و از رسیدن دلاور علی خان که بعد  
تسخیر بوندی بموجب اشاره حسین علی خان چنانچه بذر کرد آمده  
با فوج خود و رفات راجه بهیم در راجه گجسنگه بسرزمین صوبه  
مالوا لشکر کشیده باعث خرابی ملک و ضرر مالی و جانی ساخته  
آنجا گردید ازین اطوار زاهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر  
گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن تکلیف  
بیجا چند کلمه راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه  
دست اویز اثبات تقصیر نسبت بآن و الانسب نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که  
 بتفصیل آن نپرداختن اولی در ماده آن بزرگ والا نژاد بر زبان آورده  
 بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالی  
 نسب تحقیق گردید که هر دو برادر برخلافی و بی آبرویی همه  
 خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن  
 انزوا نیز رستگاری نیست و دل همه خاندانان موروثی و نوکران  
 جان نثار در و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که  
 قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمورثه اتم انسرده  
 بود و از نزدیک دار الخلافت تا گذار دریای شور گزار در تعبیر  
 بتخلف و منع کار کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائی  
 نیت و حسن طینت و طریقه کم آزاری او بر عالمی هویدا و  
 ظاهر بود بصلاح همدمان با غیبت و شجاعان با جمعیت چار ناچار  
 چاره کار دران دانست که بحکم و من بقول علی الله فهو حسیه  
 توکل ذات پاك حق را سرمایه همت خود ساخته و بقول مشهور  
 بهمین مضمون در کلمه رسید عبد الله خان نوشته برنافت  
 عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان  
 روشانی و محمد مقبول خان نادره سعد الله خان و محمد عنایت  
 خان و دیگر جمعی از هواخواهان و ندریان تقویت نشان قدیم و  
 جدید و جمعیت پنجم شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری  
 سنه یک هزار و صد و سی و دو مطابق سال در از جلوس مبارک از  
 نواح سندسور که برای بندوبست رنق آن ضلع بدوستانه کوچ برآمده  
 بود باز مراجعت فرموده با جبین آمده احوال و احوال برداشته

بشهرت کوچ سررنج دو سه منزل رفته بموضع کایته نزول نموده  
از آنجا کوچ بکوچ متوجه الکة وسیع دکن گردید و اواخر ماه مذکور  
این خبر در لشکر ظفر اثر ابوالمظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت  
تمام یافت و هر دو برادر برین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله  
باختن سهل انکاری نموده بسید دلاور علی خان برای تعاقب نمودن  
برفائت هر دو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ضلع  
و دیگر نو نگاهداشت تاکید تمام نوشتند \*

و در همین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ  
با حسین خان افغان و کشته شدن حسین خان با جمعی  
کثیر از روی نوشته اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید تفصیل  
این اجمال آنکه گویند حسین خان خورشیدی که از افغانان  
صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار تصور بود از مدت  
چند سال طریقه سرکشی و مفسدي اختیار نموده برگزات سیر  
حاصل نواح تصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر  
افراشته چندین کورت فوج صوبه داران را بلکه افواج شاه زاده را  
شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر  
دلیر جنگ قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته عمال منصوب  
کرده جاگیر دار و صوبه دار و دیگر نوکران عمده پادشاهی را بیدخل  
بلکه اخراج از محال ساخته بشوخی تمام پیش آمده بود - و از  
راوی نفع مسموع گردید که نوشته صاحب مداران ملک بر اشاره  
ترغیب کوتاه نموده دست تصرف صوبه دار و امیدوار ساختن  
صوبه داری دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدستمال نکرهیده افعال رسیده بودند لذا زیاده از سابق بشوخی  
پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود  
مقابله نموده کشته فوج و خزانه او را بغارت آورده مع هشتاد هزار  
سوار بقصد تاخت و تاراج برگزانت بر آمد و عبد الصمد خان بهادر  
دایرجنگ نیز شروع بنگاهدشت سپاه نموده با هفت هزار سوار  
و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک  
بموضع جهرولی که از لاهور ناصیه سی کوهی دارد هردو فوج بتفاوت  
سه گروهی نزدیک بهم رسیدند عبد الصمد خان بهادر بترتیب فوج  
پرواخته گردید قلی خان را که بخشی فوج دایرجنگ و از مبارزان  
با نام و ننگ بود هراول نمود و طرف یمن جانی خان و خواجه  
رحمت الله خویشان بهر از مای خود را مع حفیظ الله خان و هزار  
سوار قوم زوئیله که با حسین خان عداوت همپشمی داشتند مقرر  
نمود و طرف یسار آشر خان را که شمه از حسب و نسب و شجاعت  
موروثی او در فکر سلطنت حضرت خالد مکن و محمد فرخ میر  
بزیان خامه جاری گشته بر فوات عارف خان تبار داده برای  
طرح فوج تعیین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکه آرا گردید و  
حسین خان نیز بر اونی مصطفی خان برادر زاده خود و رحمت  
خان و بهاول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه  
نیای سوار و سوار رزم آرم بودند مقابل فوج دایرجنگ صف جنگ  
بیارامت همبکنه مدای آمد و رفت گوازه جانستان و غرش بان  
آتش نشان شعله آفرین رزم گردید فوج حسین خان چنان مستانه  
خود را بر توپخانه زد که از توپخانه شورش باز گذشته کار بر هراول

تنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا در آمد  
و فوج همراه او را بهزیمت آورد و حسین خان با دوسه هزار  
افغان یکه تاز بمقابلۀ آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد بمیان  
آمد اگرچه جماعه داران نوناگداشت همراه آغر خان نیز تاب  
حملۀ خصم نیاورده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه  
و مغل زادهای تیراند از حکم انداز یکه تاز که در قدر اندازی و شجاعت  
گوی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغر خان برای چنین روزها  
از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال آنها برخورد واجب  
و لازم میدانست و از خود جدا نمی نمود مع برادران و پسر آغر  
خان مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمانه بخانههای  
کمان در آمده شروع بزدن تیر دشمن دروز نمودند هر تیری که از  
شصت دلاوران پیرداز می آمد در سینۀ پر کینۀ افغانان زره پوش  
نا پدید میگشت و هر خدنگی که از خانۀ کمان بهادران میبجست  
از مبره پشت مخالفان میگذشت و آغر خان بر فیلبان بانگ  
مهیب زده فیل بر سر دشمن رانده دست بقبضۀ کمان برده بهر  
تیر عدو دروز یکی را از مخالفان بد روز بر خاک هلاک می افکند  
و جوانان قدر انداز از هر طرف اسپ خواری بر آنها تاخته بساط  
فراهم آمده سوار و پیاده آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه  
مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمی گردیدند  
و حسین خان از مقابل آن شیر بیشه شجاعت جان به سلامت  
بدر بردن غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدایر جنگ  
و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم



رویهلای رزم جوینا مرادی صفان پلنگ خو حملهای صف ربا  
و چپقلشهای مرد آزما نموده گردانبار روی مخالف را بسیلاب  
خون شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان  
تهور پیشه مقابل حمله بهادران توران چنان استقامت ورزیده  
یورش نمود که اکثر از نوسلزمان و همراهان دایر جنگ تاب  
مقاومت نیارده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان  
و دلازان و فاکیش توران از تیر ساد راه بازگشت خصم گردیدند  
و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تودن نمایان  
بر روی کار آوردند درین حالت آخر خان چون شیر غول خود را  
رسانده بر کمره مخالفان زد و صدای دایرگیر بچرخ برین رسید  
و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و نقیروی شاه  
بهیک نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان  
جان او را از جان خود عزیزتر میدانست و در حوضه قبل با خود  
رفیق ساخته بود از زخم تیر دلازان توران پیش قدم مرید پاک  
اعانه کشته گشته جهان را در چشم حسین خان در نفس واپسین تیره  
و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن حسین خان نیز زخم کاری  
رسیده بود اما چون قبل سواری او فیلبان نداشت و هر سو میدوید  
مبارزان از هر طرف نشانه تیر و گلوله بندوق ساخته بودند  
و در همان حال شعله آتش در حوضه سواری او زبانه کشید که سبب  
او تحقیق نشد شاید دران حالت از رسیدن گلوله تفنگ بمدد  
بان تا ستم رسیدگان آتش در گرفته باشد بهر حال بدان حال بدم  
تبع بهادران با جمع کثیر از افغانان باندم و نشان کشته گردید و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فراخور حالت هر يك رعایت خلعت و اسب و اضافه مبدول گردید و باغر خان تواضع فیل و شمشیر مع تجویز اضافه پانصدی دوصد سوار نمود - بعد از آنکه خبر رسید عبدالله خان رسید هر چند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما بحسب ظاهر برای رفع بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب بسیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر از باب منصف پیشه مخدومی نماید که بعد تسلط هردو برادر بر پادشاه شهید و مغلوب ساختن مغلان اول کسی که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بمدد برش تیغ آبدار صاحب السیف و القلم نظام الملک بهادر فتح جنگ جوهر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران ملوک گردید دلیر جنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب نرید ابرو زبانهها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک بهادر از آب نرید ابرو زبانهها بگذر اکبر پور هزاریهایی قلعه آسیر که خسرو نام چیله فرستاده فتح جنگ خود را رسانده واسطه پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود بهمدعی اقبال باستقبال شتافته بخوشي و ناخوشي قلعه دار طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در کمال عصرت بسر میبرد مطیع خود ساخته و مبلغی منجمه طلب در سانه باحشام رساندند و مرحمت خان نیز خود را با جمعی بیشتر بتدبیر شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهای فتح جنگ در آورد - و قلعه ارک دار السرور برهانپور نیز بی آنکه شمشیر از غلاف و خون از بینی اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملک در آمد - بنام

تدبیر حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال  
دولت باره رسید قلعه آسیر که از قلعه‌های مشهور آسمان رفعت  
سرحدیست و عرش آشیانی اکبر پادشاه بعد محاصره سالها بران  
قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعه ارک  
برهان پر که پای تخت پادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد  
جغت مکتبی شهر پناه نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان  
شاه زادگی از بلکاله شکست یافته با اتفاق عبد الله خان خود را  
به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور  
کشته و زخمی گردیدند بر قلعه ارک برهانپور دست نداشت درین  
ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قرانی اقبال طالع  
فتح جگ امتدبال نمود و بی آنکه قتل و جدال بمیان آید و کار  
بمصاف سیف و عنان کشد هر دو قلعه منصوب بدارالسرور بنصرف  
آن بهادر فتح جنگ در آمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر  
زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار  
که با نظام الملک بهادر قرابت تربیه دارد و در شمشیر و رای  
صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ  
رسید - و دیگر بوضوح انجامید که انور خان صوبه دار برهانپور ورنیها بفالکر  
که از مرده‌های نامی بود و جمعیست هر دو بزبان خضه خواهد  
داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه متصدیان برهانپور و  
بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند  
بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار  
گردیده بدلاور علی خان و مها راو بهاد سکنه بهم تاکید برای زود

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بمیان می آورد و انتظار خیر دلاور علی خان می کشید و رتن چند نظر بر مال کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و مصلحت دکن بفتح جنگ بهادر وا گذارند می گوشتید و می دانست که آخر این فساد ماده و بال جان اوست و حسین علی خان راضی بآن صلح که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمی شد \*

درین آوان از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان عرف عبدالنبی کشمیری که از مدت با هندو کارش داشت نظرببر انقلاب وضع روزگار جمعی از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته نزد میر احمد خان نایب صوبه و قاضی رفته بومیله بعضی روایت شرعی تکلیف نمود که هندو را از سوار شدن اسب و پوشیدن جامه و بستن چیره و یراق رفتن بسیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص مانع آیند و درین باب سماجت بسیار بکار برد آنها در جواب گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در ماده فمیان همه بلاد مقرر نمایند ما هم حکم بر هندو اینجا می توانیم نمود محبوب خان بیسواغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعی از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پیش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیکشت که او را تصدیع فرمایند روزی مجاس رای نام از هندو معتبر کشمیر باجمعی بسیر سبزه و باغ رفته طعام بپزهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانه مجلس رای و محله هنوز آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانهها پرداخت و جمعی از هند و مسلمانان هر که بر ممانعت می آمد کشته و زخمی میگردید همچنان بر سر خانه میر احمد خان آمده اطراف خانه فرو گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت و تیر و تفنگ نمودند و هر کرا یافتند گرفته انواع بلجیرونی رساندند و بعضی را کشتند و جمعی را زخمی و تاراج ساختند میر احمد خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته بعد حیل از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر شاهور خان بخشی و دیگر متصدیان سوار شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم آمده بمقابل احمد خان خود را رساندند و جمعی از عقب خان مذکور آمده پلی که میر احمد خان از آن گذشته بود سوختند و هر دو طرف رسته بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالای بام و دیوار خانهها بزدن تیر و بتدق و خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجات و کلوخ هر چه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم در پیوست و در آن هنگامه سید ولی خواهرزاده میر احمد خان و ذو الفقار بیگ نائب چبوترا کوتوالی با جمعی دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش رفتن نداشت تنگ ساختند که بعضی آمده با هزار خفت

و خواری ازان تهلکه نجات یافت محبوب خان بر سر محله هندو  
 رفته آنچه خانه باقی مانده بود سوخته و غارت نموده بار دیگر  
 بر سرخانه میر احمد خان آمده مجلس رای را با جمعی که  
 پناه آنجا برده بودند بخفت تمام کشیده گرفته گوش و بینی  
 آنها بریده و ختنه کرده بلکه قطع آلت تناسل بعضی نموده مقید  
 ساختند و روز دیگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده  
 میر احمد خان را از نیابت صوبه داری معزول ساخته بانی فتنه  
 و فساد را مخاطب بدین دار خان نموده حاکم مسلمانان قرار داده  
 مقرر نمودند که تا رسیدن نائب صوبه دار دیگر از حضور اجرای  
 احکام شرعی و تنقیح قضایا میگذرد باشد و پنج ماه میر احمد  
 خان بدخول و منزوی و دیندار خان حاکم مستقل بود در مسجد  
 نشسته در اجرای امور ملکی و معاملات می کوشید - بعد از رسیدن  
 خیر بحضور مومن خان نجم ثانی را از طرف عنایت الله خان  
 نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و کاظم خان پسر امانت  
 خان خوافی را که دیوان کشمیر بود بسبب همین هنگامه تغیر  
 فرمودند و اکثر متصدیان عمده کشمیر معاتب شدند - اواخر شوال  
 مومن خان که بجهت گروهی کشمیر رسیده فروز آمد محبوب خان  
 که شرمندگی افعال و کردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص که با  
 خواجه عبد الله نام از متعینین و مشاهیر کشمیر داشت نزد او رفته  
 تکلیف نمود که رفاقت خواجه مذکور جمعی از فضلا و اعیان  
 مشهور بامتقبال نائب صوبه رفته باعزاز بشهر در آرند از آنکه خمیر  
 سرشت مردم آن سرزمین از شرارت است و بحکم منتقم حقیقی

از مکانات اعمال او آنچه بر دیگر طائفه مسلمانین و هندو گذشته  
برو نیز گذشتنی بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود  
که شمارا نزد میر شاهر خان بخشی رفتن و عذر گذشته خواستن لازم  
و ضرور است بعده همه برفاقت برای آوردن موسی خان خواهیم رفت  
محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بستانه میر شاهر خان رفت  
بعد مکالمه چند کلمه صاحب خانه بپناه شغل ضروری برخاست  
و جمعی از مردم محله چریلی و کپکری که بخشی آنها را طلبیده  
در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجه مذکور پنهان ساخته چشم  
براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده خان بر سر محبوب  
خان ریخته اول هر در بر سر خرد مال را که همیشه همراه او سوار  
خوانده پیش پیش میروند بحضور او شکم بالا نموده او را بعذاب  
و عقوبت کشند \*

هر کسی آنچه میکند یابد \* بدر نیکی که میکند یابد  
روز دیگر جماعه مسلمانان بدعوائی خون مقدسای خود فراهم آمده  
بر سر محله چریلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد  
رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و  
در روز جنگ در میدان بود آخر شایب آمده قریب دوسه هزار کس  
که در آن محله جمع کنیز از مغلیه مسلمان نیز فروخته آمده بودند  
مع عورت و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و آنها مثل بغارت  
بردند و قاتل سه روز تا شرف نجات شدند و برون و آنچه بران جماعه  
از خون ریختن و ضرر مالی و ناموس آوردند و از زاریان نفع  
شدیده شده باحاطه تحرییر نیازوران اولی بعد فراغ بر سر خانه

قاضي و بخشی آمدند ميرشاهور خان دست و پاي لا حاصل زده در مكاني كه پي نتوانستند برو رو پوش گرديد و قاضي بتغير لباس بدر رفت و يذاي خانه او را از پا در آورده خشت خشت حويلي را دست بدست بردزد - و مومن خان بعد داخل شدن شهر مير احمد خان را سر انجام و بدرقه همراه داده بقصبه ايمن آباد كه پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم كشمير طوعا و كرها يدار و مدار ساخت \*

القصه آواخر شعبان بهر دو برادر خبر رسيد كه وسط ماه مذكور بعد رسيدن دلاور علي خان هفده هيچده گروهی برهانهپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت نشان و توپخانه جهان آشوب مقابل دلاور علي خان رساند و جنگ عظيم در پيوست و دلاور علي خان ترديد نمايان نموده با همه سرداران و همراهان نامي كشته گرديد و تفصيل اين اجمال آنكه بعده كه عالم علي خان در خجسته بنيان بر عبور نظام الملوك بهادر از آب نريدا خبر يافت شروع بنگاهداشت سپاه نموده انور خان را كه يكي از پيش آورد هاي سيد عبد الله خان بود و حسين علي خان بكن برده خدمات عمده فرمود بعده صوبه داز برهانهپور ساخته بود و در بنولا از برهانهپور نزد عالم علي خان آمده مشير و صاحب اختيار عالم علي خان گشته بود همراه رننها بنالكر كه از مرهت هاي نامی بود و وقت رسيدن حسين علي خان به برهانهپور بقصد حضور باشا راجه ساهو چنانچه بگزارش آمده مقيد بدارالخلافت همراه بود و او خون



را از انجا بالتماس انور خان خلاص نموده بود برای بندوقست  
برهانپور و سد راه نذر روز جنگ گردیدن سرخص ساخت و ندانست  
که خار و خص سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حمله بدلان  
شیر نبود شغال و رودخانه را چه بار که هم نبود توانست شد همینکه  
انور خان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبه نوح ظفر اقبال  
فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بسد هراس خود را  
آخر شب بطریق اینکار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انورالله  
خان که دیوان برهانپور و برادر انور خان بود خواست به بندوبست  
برج و بارگاه شهر پناه پرداخته تا رسیدن کومک محصور گردیده  
به محافظت شهر پناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همینکه مضرب  
خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیک قلعه آسیر رسید هزاریهایی  
قلعه که قبل از عبور دریا پدام و پادغام - پورین قلعه بمیان آورده بودند  
رجوع آوردند طالب خان قلعه دار که در کمال عسرت بصر می برد  
ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردد تیغ و سنان چنانچه بزیان  
خاصه داده اوائل رجب المرجب بقصر فتح جنگ در آمد و  
محمد غیاث خان بطریق هوالی یا نوح شایسته در سواد لعل باغ  
نزدیک شهر برهانپور دائره نمود و زندها بدلاکر که رفیق و میر شمشیر  
افروز خان بود بواسطه محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار  
فتح نصیب پیوست - درین حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر  
فراهم آمده بانور خان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر نوح  
فتح جنگ غائب آید شهر بدو تنگ تاراج خواهد رفت صلاح کار  
درین - است که بصلح پیش آیند و لاله شهر مرآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد  
هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشی و  
و مصالحت عبد الرشید و ظفر مذک خان متمدنه برهانپور و شیخ  
محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان  
آمده باعث امان جان و آبرو و مال صوبه دار و برادر او گشتند از  
شهر برآمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان  
ملازمت فتح جنگ نموده از آفت بی آبرویی و تلف شدن جان  
و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند برای مجرا نمودن و در دیوان  
فشنن مافون گردید - و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضع و شریف  
پرداخته موافق رویه ذاتی که در کم آزاری و رعیت پروری  
داشت بمنصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدی از رعایا وضعفا  
و سکنه آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آورد که  
قصد من و منظور نظر من سوای خلاصی و استقلال پذیرفتن  
پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نمانده  
نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود \*

و در همان ایام والده سیف الدین علی خان که از خجسته بنیاد  
بقصد رسیدن نزد پسر بمراد آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال  
خرد سال سیف الدین علی خان همراه داشت هرچند همراه آن  
ضعیفه بمرتبه دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن  
آبرو گردید که راضی بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره  
داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما  
فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داشتن

چنان مهم عظیم املا طمع بتصرف مال او ننموده و متعرض حال او نگشته بلکه محمد علی نام که از نزد آن ضعیفه پیغام برای آن نیکدام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطای خلعت نموده میوه از برای اطفال او فرستاده و در صد سوار بدرقه همراه او داده تا آب فرسدا رساند - درینوقت خبر عبور دلاور علی خان بخشی حسین علی خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و سه برابره بودند باحاطه تحریر درآمده درازده - بیست هزار سوار چهار نفر هم آورده بود و خبرهای مختلف از انتشار می یافت از آب گذر هاندیا رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ بنهیدیه مقابله خصم پرداخت اگرچه عالم علی خان درین تدبیر بود که تاخیر نزدیک رسیدن دلاور علی خان بگرد آرایی فوج مرسته و نو نگاهداشت و فراهم آوردن فوجداران عمده نواح بردخته از خجسته بنیاد خود را با فوج - انگین رساند و از آن طرف دلاور علی خان - ریده فوج فتح جنگ را در میدان بگبوند و همه جماعه داران را منصب سه هزار و چهار هزار و پنجاه و پنج و توغ و علم و نوبت و فیل و توپ و عطا نمود و بجنب فلوب و ضیع و شریف اشکر و رعایت بحال هر یک می پرداخت اما بحکم نصرت الله تقدیر عالی التدبیر تقدیر با تقدیر موافقت نمود - خط بمضمونی که عالم علی خان بعمری خود نوشته بود و - و نسخ نقل آن بسطالعه درآورده بتحریر می آرد که قریب هفت هزار سوار تدبیری و دویست هزار سوار از فوجداران و کوسکیان نواح و متمدنیه خجسته بنیاد باندازه قلم آمده و زیاده از شش هزار سوار جماعه داران عمده نو نگاهداشت نموده و میباید

و فوج کومکي سرداران راجه ساهو و سرهنگهای يکمه تاز جاقباز که خود را بچان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنیاد بر می آیم و اظهار تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علی خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار معزول نادیر که از حسین علی خان بموتبه اثم آزرده بود و اطاعت و رفاقت قبول نمینمود او را بر عایت لک روپیة نقد و دو نیل و اسپان و جواهر چندان مستمال ساخت که بحسب ظاهر در جرگه مبارزان نامی خود در آورد - القصه بعد رسیدن خبر خدمه بیرون زدن عالم علی خان فتح جنگ که بقصد مقابله عالم علی خان از طرف لعل باغ سمت غربی برهانپور کوچ نموده از آب تپتی گذشته طرف شرقی دائره نموده بود از شنیدن اخبار دلاور علی خان اول دفع شرفوج دلاور علی خان را اهم دانسته متعلقان را روانه قلعه آسپر ساخته باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود فیز با لشکر آراسته بهمعنائی فتح و نصرت و بهمرکابی بخت و دولت متوجه خصم گردید بعده که بمقاصله دو سه کروزه از رتن پور تعلقه راجه مکرانی که از برهانپور شانزده هفده کروزه مسافت دارد رسیدند بتفاوت دو کروزه از لشکر دلاور علی خان مضروب خدیم گردید - اول برای تمام نمودن حجت که آن سیه سالار تا مقدور راضی بر یختن خون مسلمانان نبود پیغامهای ملائم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیدان آورد فائده مترتب نگردید و  
 سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری  
 مطابق اول آخر خرداد ماه آلهی صفوف طرین مستعد کارزار  
 گردید و محمد غیاث خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش  
 فاتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغه  
 توپخانه و هر دو برادر از جماعت جماعت اران عهد بدش قرار و مبارزان  
 نامی گفته می شدند با چند هزار پادشاه توپخانه جهان آشوب و  
 دیگر جمعی از بهادران کارزار دید و هر ایل مقبر نمود و محمد عوض  
 خان بهادر با سید جمال الله خان خانقار و آقازاده خان و حکیم  
 محمد مرتضی و چندی از علایان بزم جو طرف بمیدان زدند افزایی  
 فوج گشتند و مرحمت خان بهادر ایل جنگ با جمعی از مبارز  
 پیشگان شیر نبرد جانب بر سر عاف آورد گردید و عبد الرحیم خان  
 عمومی فاتح جنگ پادشاه مقبر گردید و قادر داد خان روشانی  
 طوچ دست چپ و عزیز بیگ خان خاوری طرح دست راست  
 و محمد متوسل خان پادشاه سعد الله خان و اسماعیل خان خورشیدی  
 و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و  
 سعد الدین خان و میراحسن خان پادشاه در قبول جا گرفتند و رعایت  
 خان بحراست پادشاه پسران پور مقبر گردید و رستم بیگ خان  
 بیچند اولی مامور گشت و فاتح الله خان خوشامی و راور رنبا بقا کر  
 با جمعیت پانصد سوار تولا ده قرار یافت و دلاور علی خان که  
 مدام دست پادشاه نشین و مقبر و منتهور بزم عشق و سرور می بود  
 خصوص امروز که سیاسی سرور و اشای سرخوشی داشت از شلیک

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعنی و  
غرور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد  
فوج دلار علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر  
محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علی خان  
چون بخشی فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام  
جماعه داران تهور پدیده کما هو اطلاق داشت از جمله هفده هیجده  
هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پدیده  
خوش اسپه و خوش یراق که بیشتر از جنگ جوان سادات باره  
و هندوستانی زبان جلالت پدیده و افغانان تهور نشان بودند و  
هر یکی از آن سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمی  
دانست برفاقت سید شمشیر خان بنی عم هر دو برادر صاحبمدار  
و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی  
که کار بمقابله بد سنگه هاره افتاد بعضی زمینداران و جماعه داران  
شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشت نموده با راجه بهیم که مدعی  
وطن بد سنگه و همه لشکر کشی برای مدد و رفاقت او بود و راجه  
گجسنگه نروری که از ده سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج  
باره متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندی  
کوشیدند بعده که متوجه مقابله فتح جنگ بهمعنائی اجل گردیدند  
هر دو راجه نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پدیده کارزار  
دیدند بکثر پوش تمام یراق بودند رفیق و جان نثار دلار علی خان گشتند  
وسوای آن در مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلالت پدیده  
و توسن داران با نام و نشان گرفته می شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبود و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از سیزده و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده شصت هزار سوار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پدشه رزم آزا و دلوران انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف انواع دیگر که خوب و بد میان هم می باشند مقابل و برابر سی هزار سوار حساب نمایند بی لاف و گداز اغراق بحسابست مع هذا پشته بدست آورده بودند که مشرف بر فوج فتح جنگ بود دلور علی خان بهادر خود را زیر آن پشته گذاشته سید شیرخان را و بهادرخان را با دو سه هزار سوار جوار و هفت هشت هزار پیاده بوق انداز هر اول ساخته قدم بمعرکه کارزار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران پدشه باره و راجپوتان جالندت پدشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چنداول ترتیب داده بودند جوشان و خروشان رف زنان با همه سواران فیل سوار با بمعرکه کارزار گذاشت و از آن طرف سپه دار ظفر اقبال فتح جنگ به هزاران سوار و نیزه بدرگاه قادر بی نیاز چون کوه و قار بر فیل گردن شکوه سوار گشته از سرنو باهتداهم و ترتیب فوج جرنغار و برانغار و یلغامش و توانمش و طرح پیرداخته و تاخته استمداد دست بزرگان دین خوانده بمقابلت خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام گوئی توپ دشمن سوز و غروش بان شعله افروز بهمدی کوس و کرنای جرمی گوش سواران با نام و ننگ بمعرکه جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف موضع خان بهادر با دیگر دلوران رو بمصاف آورده و از طرف دیگر محمد فیاض خان و جمعی دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعرکه کارزار نهادند از آنکه مکان قلب خائل

هر دو فوج گردید در حمله اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبگی  
 دلاوران باره بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوری را کار  
 فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از ملامت  
 گولهای فیل ریا و بانهای آتش فشان رهای و هوئی جوانان خود نما رخ  
 غیل عوض خان بهادر برگشت و بدیشتی رو بفرار آوردند و عوض خان  
 بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو  
 کشاده با وجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه می کوشید و دران  
 حالت سر رشته سرداری و تدبیر از دست نداده قابوی وقت  
 چنان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت  
 زنان خصم را بمیدان رزمگاه کشیده صید را بر روی تیر آورده باز  
 بتلافی می پرداخت و سرداران باره خصوص سید شیر خان و  
 بابر خان بگمان و خورشوتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده  
 نازان و شادان عمان بعد از جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند  
 درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از صدمه فوج  
 اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده  
 داد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ روی  
 برداشت و عظمت خان جماعه دار عمده عوض خان پیاده شده شرط  
 جان فشانی بتقدیم رساند تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و  
 محمد متومل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تیر بهادرانه  
 بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکه جلالت بانفاق عوض  
 خان بهادر شیر لبرد مقابل آن برگشته بختان اجل رسیده رستمانه  
 قدم پیش نهاده بخانههای کمان درآمدند و بحملهای مردانه و



چپقلشهایی بهادرانه سد راه سیلاب بلا گردیده صدای دار و گیر  
بپرخ بوی رساندند •

ز برج کمان طائفران خدنگ • پدیدند بر روی مردان جنگ  
نهان گشت از تیر فرق بدر • بدان سان که در زیر بوکش کبر  
بعد زن و خورد بسیار و کوشش بی شمار که عکسز فوجها غالب و  
مغلوب گردیدند آشکار از یورش و تیرش تیغ بهادران عرعر غار لادزان  
مهرکه هیچجا شیرخان و بابو خان که از پیش قدمان فوج هرول خضم  
بودند از پا درآمدند و در همان گرمی دار و گیر دلاور علی خان که  
دلاورانه فن سواره مقابل فوج قول جمعیت کم مشاهده نموده بکمال  
جرات رسیده بود گونه بدق بدو رسید و کار او ساخته شد و فوج باره  
و دوست محمد افغان زمیندار و دشمن او بهزیمت گذاشتند راجه بهیم  
و راجه گنسنکه عاز قور بر خود هموار نموده بدستور تهر پيشگان  
جان سپار هزد و ستان با راجه پوتان جان انار از قبل و اسبان فرود  
آمدند و شمشیر و سپر در دست گرفتند حمله آور گردیده کار بر هرول  
و دیگر فوج نانگ آورده داد دلاوری میدادند مرحمت خان بهادر  
صف فرود از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط  
تهوری بکار برد که هر دو راجه پوت نامی بعد آوردن نمایان که جاي  
عد آفرین داشت با قریب چهار صد راجه پوت دیگر و بعضی  
جماعه داران داره مجموع چهار و پانچ هزار سوار و پیاده علف تنغ  
و طعمه تیر و حایان مغان شیر نبد گردیدند و صدای شادیانه و  
نفیر قمع و نصرت از فوج نظام المک بهادر قمع جنگ بلند گردید  
و از اشک ظفر نصیب سواي بدخشی خان که با چاند نفر بی نام

و نشان و دلیر خان همراہ عوض خان بہادر عرف عبد اللہ بیگ  
 ہکار آمدند و دیگری از مردم نامی را اسیب جانی نرسید و عوض  
 خان بہادر و محمد غیاث خان یا چندی از دلاوران زخم سرخزئی  
 برداشتند و بہرہم لطف و احسان عطای اضافہ و فیل و اسب  
 زخمہای ہمہ زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان  
 افتاد سوای توپخانہ و فیلان کہ در سرکار ضبط نمودہ بہ بہادران  
 ہمرکاب تقسیم نمود باقی ہرچہ بدست ہرکہ افتاد باو معاف  
 فرمودند بعدہ کہ خاور طارم چہارم بسیاد چاہ مغرب در آمد و جالجا  
 لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغلہ عظیم و شورش پر  
 آشوب از یک سمت لشکر بر خاست و جوق جوق مردم رو بگریز  
 آوردند ساعتی سبب آن معلوم نبود آخر ظاہر گشت کہ فیل مست  
 زنجیر گسیختہ بی صاحب از جملہ فیلان فوج تاراج شدہ رو بلشکر  
 آوردہ و از صدمہ او این آشوب برپا گردیدہ درین ضمن رو بروی خیمہ  
 محمد متوسل خان آن فیل خرابی کنان نمودار شد محمد متوسل خان  
 با تیر و کمان از خیمہ برآمدہ مقابل آن بالای سیادہ ایستادہ تیر  
 بقبضہ کمان دو آوردہ گوشہ کمان تا گوش کشیدہ چنان بہ پیشانی  
 آن دیو نژاد کویہ تمثال زد کہ تا پرسیوار ناپدید گردید و ازان صدمہ آن  
 فیل کویہ شکوہ برگشت درین ضمن فیلدانان سرکار فتح جنگ  
 رسیدہ بدام و کمان در گرفتند - فردای آن روز خبر رسید کہ عالم علی  
 خان بر تالاب ہرتالہ ہفدہ کردہی برہان پور رسید فتح جنگ از  
 استماع این خبر محمد متوسل خان را با جمعیت سہ ہزار سوار  
 جہت کومک رعایا و محافظت بلدہ کہ اکثر قبائل مردم لشکر

در آنجا بودند بطریق یلغار مرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل  
 کرده در یکروز طی نموده چریده خود را رسانیده به بند و بست  
 شهر و اطراف پورجات پرداخته خلایق را مطمئن ساخت و  
 عالم علی خان از اجتماع رسیدن فوج این جلای می که اصلاً مقصود  
 نبود متحیر شده همانجا متوقف گشت - بعده که خبر ملال ترکشته  
 شدن دلاور علی خان بمسافت رسید هر دو برادر نهایت مضطرب و  
 سرافیمه گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بتطور می دادند  
 گاه اراده می نمودند که هر دو برادر با هم شریع حضرت  
 خاقان گردیده همراه بدکن بروند اما بذای مصالحت برین قرار میگرفت  
 که حسین علی خان از کتاب خدیو زبانی روانه دکن گوید و سید  
 محمد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند  
 که قطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانه  
 شاه جهان آباد شود - حسین علی خان باسوی رزم آوا طرف دکن  
 کوچ نماید گاه می خواستند که با قاضی خانگ یانسون نامه و پیام  
 انجام آمیز صوبه دکنی دکن را واکشاند و بیسی صلح بمیدان آورده  
 بعد ظاهرین و قبائل بتلافی آن پرداخت و در هیچ تدبیر استقامت رای  
 قور نمی گرفت و در هر هفته و ماه بیست و نه پادشاه و هر دو برادر بسمت  
 مختلف برسی آمد و باز در آن محله خانی می پذیرفت - و در همراه  
 بریدن و نگه داشتن اهتمام اندامه نظار بر شجاعت و رای صاحب او  
 مقابل فساد وقت و سواس هواس حاضر در دل داشتند و در  
 تدبیر کار مذذذب خاطر بودند بآنکه گاه گاه بهرت نزاع هر دو  
 صاحب مدافع با محمد امین خان چنین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفیق و مدارا منجر می گشت \*

و در همین ایام یعنی بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سی و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافه خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزله وحشت افزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها عالمی متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اثر صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار ضائع شدن آدم بی شمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر غور و تحقیق را رسیده و از کابلی دروازه شمالی تا لعل دروازه جنوبی رسته بازارها گردید چند جا شکست و بیخت عمارت و از هم پاشیدن فصیل حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازه شهر پناه و افتادن سه کنگره مسجد فتح پوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غرابت این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بسدا و جنبش می آمد و در دل های بعضی مردم وحشت بمرتبه راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعده اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه زمین و عمارت بارز می آمد اثر زلزله باقی بود تا از یمن قدم مبارک سر و زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافه گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاء الله تعالی مفصل بزبان خامه صدق بیان خواهد داد و دفع واهمه همگی بلیات ارضی و سماوی گردید \*

از اتفاقات جوانم غریب آنکه در همان روز جمعه که در دارالخلافه آیه عذاب زلزله شروع کردند در مسقط الخانات اکبر آباد زن هندی بطوع و رغبت خود بسبب زلزله نمایی و الفت مسلمانی بشرف اسلام درآمده بود و بن چند بموجب اظهار استغاثه انروای او مقدمه را رسید عبدالله خان بنیاس مذکور ظاهر گرفته بآن او را بی اطلاع سید عبد الله خان بمکمل فرستاد که آن نومه را را بانواع نجر و خفت کشیده آورده در شهر تشبیر نمایند و مسلمانی را که او را می خواست به عقد در آورد بی آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند و قتل آن زن را به اسلام آورده را از نزدیک مسجدی که مسلمانان نه از جمعه می خواندند تشبیر گنان می بردند مسلمانان می خواندند هجوم آورده آن مجبور را از دست متهمان خلاص نمایند باز از قتل و زجر و کار و غلبه هجوم کفار جرأت نمودند این مقدسه شهید است بمسوانسی که در اواخر عهد خان منول در بره پور نه داور خان از طرف ذوالفقار خان نائب صوبه بود بی داور خان شیخ دلاهی نام را که از اعیان بره پور گفته می شد و این خاندانی را که متعصب خواهش او بشرف اسلام آورده می خواست به عقد در آورد بی آبرو و قوربانی او زند داور خان استماله نمودند آن افغانی جهالت کشار که در طرفدار می کفار همیشه می گوید و مانند بی از بقای کفار را می برستید شیخ درگشی را همراه آن زن سر دیوان حاضر ساخته هر دو را حویان داد زان نموده بر مورتی هر دو پائی زد و سوزانیده سختت و خوانی که از آن بدتر نباشد در شهر تشبیر داده زن را حواله

وارثان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذر الفقار خان حامی داروغ خان بود استغاثه او بجائی نرسید اما منتقم حقیقی بداد او رسید که بفاصله سهل ایام لاش داروغ خان را در همان محله و بازار تشهیر دادند \*

القصة غرقه ذی قعدة قرار یافته بود که پیشخانگه پادشاه عالم پناه و سید عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و حسین علی خان با جمعی از امرای رزم آزما روانه دکن گردد درین ضمن با اعتماد الدوله شورش بمیان آمد و چند روز این گفتگوی فساد انگیز که بوسواس هراس آمیز طرفین انجامید بمرتبه زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چنین بهادر با بهادران توران شب و روز کمر بسته مستعد کارزار بود - از آنکه تهوری و بهادری آن صفدر فیل افکن را که سابق باوجود زیر دندان و فیل مست سوارى خود آمدن و پیدش قبضه خنجر بر خرطوم و دهان آن بلای سیاه زدن و سلامت از زیر دندان او بر آمدن و دیگر ترددات نمایان او که همراه خلک مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت خلک مکان و خلک منزل مغفل بر زبان قلم دانه مشاهده نموده بودند جرأت بیک سو نمودن باونه نموده دار و مدار نموده عهد و قرار رفقت بی نفاق بمیان آوردند درین اوان که اوا خرماه شوال باشد از نوشتجات خجسته بنیاد خبر کشته شدن عالم علی خان باجمعی از سرداران انتشار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه مکرر سوانح اطلاع واقعی نیافته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول مسموع گردیده کلمه چند ازان می نگار گویند بعد از کشته شدن

دلاور علی خان در سه هزار سوار غارت زده بارهه که از مقابل  
شمشیر مغالان فوج فتح جنگ جان سلامت بدر بردن غنیمت  
دانسته بودند از انجمله جمعی خود را نزد عالم علی خان دقتی  
رساندند که از شهرت رسیدن سید دلور علی خان با سی هزار سوار  
از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه  
برهانپور واقع شده رسیده در اهدامام نوردن آوردن توبخانه و هراول  
میکوشید و فوج مرهته با صمبوزخان هراول و قدری توبخانه از کوتل  
نوردن آمده بود بعد تحقیق خبر مال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر  
عالم علی خان بردن و اکثر مرداران مرشته و دیگر هم دمان مصلحت  
دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی  
خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده محصور  
گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و  
تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور فرستاد که درین فن دکنیان  
کامل دیارند تعین باید فرمود عالم علی خان در عالم غیبت تن  
بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج نورد آمد و نظام الملک  
بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلور علی خان ببرانپور  
رسیده دثرو نوده بود از شنیدن خبر عالم علی خان تابوت  
دلور علی خان و سید شیر خان را با هزار نفر عالم علی خان  
روانه ساخت و در سه کلمه نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر مافوق  
ساختن رفتن مع قبائل نورد هر در صبری خود و کار بخون بازی  
دیگر مسلمة الان نمیدانند نوشت مؤثر نیفتاد و فتح جنگ بعد  
از حجت از سوادکار برهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پورنا

که مسافت شانزده هفتده گروهی غربی از برهانپور واقع شده رسیده  
 نزول نمود ازان طرف عالم علي خان نزديك تالاب هرتاله که از  
 پورنا مسافت قريب داشت رسیده فرو آمد بسبب بارش شب  
 و روز و شدت لاوگل و طغيان آب و عدم کشتي که عبور لشکر طرفين  
 متعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای  
 تبديل مکان و تخفيف لاوگل و تحقيق پایاب یک دو کره طرف  
 برار کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و  
 تودن عوض خان بهادر چهارده پانزده کره مائل سمت بالا پور تعلقه  
 صوبه برار خبر پایاب شنیده وسط ماه مبارک رمضان باتمام فوج  
 از آب عبور نمود چون در چنین ایام راه دادن آب بمقد فضل الهی  
 که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علي  
 خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه  
 مقابلۀ فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن  
 باقی مردم بهیر که بعضي جا تا سینۀ و بعضي جا تا کمر آب  
 بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز  
 دیگر برای تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلقه  
 بصوبه مذکور دارن مضرب خیام ظفر اعتصام فرمود درانجا از شدت  
 باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج سیاه چند مقام بتصدیعه  
 تمام لازم گردید - چه نویسم که دران چند روز چه کماله و تصدیع بر لشکر  
 فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب  
 طغيان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد  
 بالکل نمی رسید و دویم آنکه مرهتہای ناپاک از رو برو و اطراف



تاخت و تاج نموده نمی گذاشتند که اصلاً شتر و گاو بکمی تواند پوست  
 تا برسدن رسد چه رسد و شوخی زیاده از حد نموده دست بردهای  
 عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بموتی گزافی و کدیبایی  
 غله و گاه در لشکر روداد که - بنزد چهارده روز سوازی برگ درختان  
 که مع شاخهای فرم زیر سنگ خوابیده بیش چهار پاریان میدان لاریکل  
 می انداختند بوی گاه و دانه بمشام اسپین و دواب نمی رسید و  
 جانور بسیار که تا کم در گل فرو رفته بود چون سوزی باران چمنی دیگر  
 میسر نمی شد تنگ می شدند و آرد برای مردم خالص و زر دار  
 رویه را یک دو آرد میسر می آمد و مردم بسیار کم حوصله برخاسته  
 راه خانهای خود اختیار نمودند - مدتی طغیان آب آنها را فرود  
 کسانه سوار و پیاده و نالشی بواج و افتادن خیمه و تاختن سرهنگه  
 اطراف لشکر که تا کنار بازار گنج دست اندازی و قزاقی می  
 نمودند همه آلام علاوه هم دیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه  
 تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده نالشی نمودند درین  
 ضمن باران باران فرصت داد از اینجا کوچ کرده سه کوشی بالا پور  
 نزدیک دیهی و بران فرود آمده اند چون سرهنگه بد گوار شوخی زیاده  
 می نمود عوض خان بهادر و محمد غیاث خان و راجه باغلکتر از لشکر  
 برآمده بمقاصد و تاجیب آنها پروا نداشتند و جنگ در گرفت بعد از  
 و خوردی که بمیدان آمد سرهنگه باغلکتر را به پیوست آوردند و غنیمت  
 بسیار از سواران و پیاده و چهارمی بدست غازیان فوج اسلام افتاد  
 و سه چهار کوره تعاقب تیره بخندان نموده مراجعت نمودند و  
 تیره الفطره همانجا ماندگاه و خانه دران منزل بقدر ضرورت میسر آمد و

وقت کوچ ازان مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاری لا و گل و  
لاغرگی گاوان توپ کشی همراه بردن متعذر بود دران سرزمین مدفون  
ساختند و از انجا کوچ نمودند و نزدیک بالاپور نزول واقع شده در انجا کاه  
و دانه وافر میسر آمد و سه مقام برای آرام لشکر نموده پنجم شوال  
بهیتر متصل قصبه بالا پور گذاشته بتفاوت مسافت دوسه کروزه مکان  
مصاف مقرر کرده بترتیب فوج بندی پراختند محمد غیاث خان  
و محمد شاه داروغه توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلبرز خان  
آغری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جوهر اول مقرر گشتند و  
عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندی از دلاوران جانب  
یمن که غایبه سرداران مرده با شانزده هفده هزار سوار دران طرف  
بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و  
محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران  
جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیره خان عالم که در  
همان نزدیکی از خجسته بنیاد خود را رسانیده رفیق گشته بود  
و تهور خان و جمعی دیگر از بهادران نامور نبرد آزمای ایران و  
توران و افغانان جلالت نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج  
یلتمش قرار گرفتند و چندی از بهادران رزم آزما و رنبا بنالکر  
و الپوچی دیمکه پرگنه میسر که رفیق آنها بودند چند اول و  
برای نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملک بهادر فتح جنگ  
که دیده جنگ دیده فلک دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمتر معرکه  
کار زار چنان مپه سالار و سردار با وقار دیده بود بهمقدمی توکل  
و فضل غالب کل مغلوب در حوضه فیل گردن شکوه زیفت افزای

قول گردید و از آن طرف عالم علی خان باستظهار سی و پنج هزار  
سوار مرهته و غیره و بعضی همدمان سبازر پنبه و جماعه داران  
عمده که خود را رستم زمان میگرفتند مثل جوهر خان و محمدی  
بیگ که مدت بنیدایت فوجداری کلشن آباد در جنگ مرهتها علم  
شهرت ترقایی و مردم آزادی و تاخت و تاراج برگذات جاگیر داران  
و محال خالصه شریعه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار  
خصوص در ایام صوبه داری ناص جنگ متعبد و مسلسل بود  
و بعد قید چند ماه قلم عفو بر جبرند کردار او کشیده بعلونه  
سه صد و پنبه در جرگه جماعه داران سرکار خود در آورده بودند  
درینوقت عالم علی خان او را بخطاب زیاده از ذهن او و مراتب پنج  
هزاری و تربت خوشوقت و استبداد ساخته بود و بهمین دستور  
متمی خان نام مع برادر و لطیف خان بنوار مع برادر زاده و سید  
دلی محمد و محمد اشرف نذر باری که جماعه داران قصباتی  
پناهی پنبه بودند هر یکی را پنج هزاری نموده در استمالات و  
جذب قلوب آن جماعه کشیده و از نقد و قیل و اسب و اسباب  
بخشیده با خود گرفته بود همراة قهور خان افغان که از قهور پیشگان  
رزم آزما گفته می شد و هر اول متعبد گشته بود پیش آهنگ فوج  
ساخت و غالب خان بسر رستم خان را که او دکندهای شجاعت  
پنبه با نام و نشان مرزونی بود مع آبا پندت دیوان او که او را نیز  
از نبرد دید های بهادر دل می گرفت و میرزا عالی که کار های  
نمایان از در اکثر محاربات بطور آمده بود و سید عالم باره که  
بارها از نشه بهادری مشاهده نموده بودند و امین خان برادر خان

عالم که هر چند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما از آنکه در ایام نیابت صوبه داری محمد آباد بیدر آنچه خفت و ضرر جانی از ناکاه تاخترن پسر خوانده راجه ساهو باشاره حسین علی خان بار رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش آمده با کمال ناخوشی مبلغ نقد و دوسه فیل بموجب اظهار سید عبد الله خان که مکرر سردیوان گله این معنی نمود که با وجود چنین مدد و اعانت آخر کار رفاقت نه نموده گرفته طوعا و کرها رفیق بغفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زاده داود خان که خون عمومی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائی خان دیوان که غائبانه از فدویان متع جنگ بود و محمد اشرف خان بخشی دکن و رفاهیت طالب خان و خواجه رحمت الله خان مخاطب بشجاعت خان داروغه توپخانه عالم علی خان و شمشیر خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن آباد و دیگر سرداران مرهته مثل سنتاجی سندیه و کهندوجی ده پاریه سیناپت و سنکراجی ملهار و کانوجی و غیره مرهتهای نامی که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که همه خود را فدوی جان نثار حسین علی خان می گرفتند و جمعی دیگر سرداران باره و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیانده جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر نموده و خود در قول جا گرفته غیاث الدین خان را در حوضه فیل با خود ردیف ساخته با توپخانه جهان آشوب که چهارده پانزده

هزارسوار برق انداز قدر انداز کرناکي عقب توپخانه صف آرا بودند  
 ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی  
 و در مطابق سال دو از جاوس سوانق هفدهم شهر یوز ماه الهی  
 از هر دو طرف لشکرها بحرکت آمدند - و بقول شهر قبل از آنکه  
 عالم علی خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر  
 نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهر حال همینکه  
 فوجها بتفاوت گواه رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزار  
 ولوله غیبت فزایی کوس و کرناهی از کوش مبارزان هر دو طرف  
 را گرم دار و گهر ساخت و ناله توپ دشمن سوز و غرش بان  
 شعله افروز تقویت بخش دل بهادران بنام و ننگ معرکه جنگ  
 گردید ابتدا در سه گوله فوج عالم علی خان با لشکر فتح جنگ رسیدند  
 بی آنکه با احدی مضرت رساند خالت نشین گشت در جواب آن  
 گوله اول بار که از توپخانه عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آن  
 طرف رسیددکنار حوضه نایل سوابی لطیف خان بنوار را چنان برداشت  
 که حوضه را ناکه سرنگون و حوضه نشین را پیداده ساخت و تزلزل  
 تمام در لشکر بارید و دکنیان انداخت بعده تهرخان هراول با تهور پیشگان  
 رزرجوی دیگر که هفده هشتجده فیل سوار جاوید از چهارده پانزده هزار  
 سوار با او بودند قبل از آنکه حجاب بنوار در توپخانه شر بار از  
 میان بوخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نهوده چنان مستانه  
 حمایه آور گردیدند که پایی استقامت اکثر مردم بی حوصله لشکر  
 مغان لغزید بعد از آنکه عرصه کارزار بر محمد شاه داروغه توپخانه تذک  
 گردید سوانق فاطمه تهور پیشگان هندوستان مع نور الله خان برادر و

جمعی از تهروریان شعله خور و دلاوران رزم جو پیاده شده مقابل  
فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان پرروی کار آوردند درین  
حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه  
پایست بعده که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمد شاه  
نیز زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول  
که یک چشم او از سابق معیوب بود بچشم دوم سالم او نیز چشم  
زخم رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آفریده و  
جمع دیگر از دلاوران تیز نبرد زخمی گردیدند و باقی فوج رو  
بهزیمت گذاشت دران حالت که دیگر شیر نبردان پیشه شجاعت  
و نهنگان دریای غیرت فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت  
آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گردیده بخانههای  
کمان در آمده صدای دار و گیر بچرخ برین رساندند و زد و خورد  
غریب بمیان آمد

\* بیت \*

ز هردو طرف یکه تازان مرد \* کشادند برهم کمان نبرد

فرور ریخت پیکان زهر آبدار \* چو باران قوس قزح در بهار

عالم علی خان همراه فوج قول و سرداران که با او بودند تهروری را  
کار نموده چنان جلو ریز خود را رساندند که بعضی همراهان  
رفاقت او نتوانستند نمود و بیکودانه و مستانه بر لشکر ظفر  
نصیب فتح جنگ تاخته حمله رستمانه و کارزار سردانه بر روی کار  
آورد و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت  
خان و قادر داد خان در مقابل آنها سرکم نیاورده هر طرف که  
می تاخذند آواز احسنت احسنت بر می خواست و آنچه نهایت

مرتبه شجاعت و کوشش بود از هر دو جانب بظهور می آمد

• بیت •

چنان گرم گردید کار نبرد • که شمشیر شد آب در دامت بر  
چنین شد بلند آتش کارزار • که در دشت فلک بود و اختر شرار  
دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان با وجود زمین زخمهای نمایان  
چون شیر غران حمله می نمود و دان تهوری میداد و محمد متوسل  
خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان  
همسال و جوان باکمال جمال و آرامنگی بود و در شجاعت گوی  
سبقت از بهادران همسال و اتران انداز می رسد مانند شیر عرصه  
کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهر خان و دیگر دهه مبارز پیشگان  
فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را دور گرفته بودند  
رساند و دران حالت با وجودیکه زخم گوی و تیر برداشته بود خود را  
بهاور فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده و  
سردی و دلوری در مقابل حمله خصم با وجود برداشتن زخم  
داده محضر کار نامه مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روشی  
از زخمهای کاری رساند و از قادر دان خان که بمدد متوسل خان  
خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد •

• بیت •  
قتل کار بر سر چو روز نبرد • کذب کار مد شیر یک شیر مرد  
چون خسرو پورگ تهور خان که نیاپانی عالم علی خان می نمود  
از نیز از ضرب گوی بهادران انداز و اکثر از همراهان آن بهادر شیر  
نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغه توپخانه دکن که در حوضه  
فیل سوار عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اباچی دیوان او رشمشیر خان و سید ولی و سید عالم بارهه و غیره  
هشت نه نفر بعد تودد نمایان از تیر و گولہ پرتلان شیر پیکار  
ببادیہ عدم شتافتند - درین دار و گیر مرهتہ نابکار خود را به بهیر  
زده دست اندازی نموده قدری خزانہ اشرفی فتح جنگ بغارت  
برد و نیل سواری عالم علی خان تاب صدمہ تیر باران و تیغ و  
سنان بہادران نیاورده برگشت و عالم علی خان با زخمہای خون چکان  
رو طرف فوج فتح جنگ گردانده فریاد می کرد کہ رخ فیل برگشته من  
برنگشته ام نقل می نمایند چون تیر ترکشہای آن شیر بیشہ  
بارہه تمام شدہ بود تیرہای کہ از دست دلاوران مقابل بر رخسارہ  
و بدن و حوضہ او می رسید همان تیرہا را از روی جلالت بچلندی  
تمام از بدن خود بر آورده بچلہ کمان پیوستہ بر فوج فتح جنگ  
می انداخت و بدان حالت داد تہوری و دلاوری میداد تا آنکہ  
از رسیدن زخمہای پیاپی نقد بی بہای جان را در راہ ہر دو عمو  
نثار نمود و چنان تردد دران کار زار ازو بظہور آمد کہ ختم دلاوری  
و بہادری بارہه برو گردید زیادہ بر بیست و دو سال از مرحلہ عمر  
طی نموده بود - مجموع ہفدہ ہیجده فیل سوار نامی باجمع کثیر  
دران معرکہ کارزار رفیق سفر آخرت او گشتند و بسیاری زخمی  
گردیدند - و امین خان و عمر خان و ترکناز خان و فدائی خان دیوان  
دکن و چند نفر دیگر از مردم نامی بعد از اتمام جنگ خود را بفوج  
فتح جنگ رساندند و شادیانہ فتح و نصرت نظام الملک بہادر  
فتح جنگ بلند آوازہ گردید و سنگراچی صاحب مدار راجہ ساہو  
زخمی گشتہ دستگیر گشت و فیلان مع توپخانہ بتصرف فتح جنگ



درآمد باقی کل کارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درین جنگ  
 نیز از توج ظفر صرح - سوای آنکه بسید سلیمان که نذیر حضرت  
 غوث الاعظم رضی الله عنه مشهور بود و شیخ نورالله پادرسه نفر دیگر غیر  
 مشهور آفت جانی رسید دیگری کشته گردید و محمد متوسل خان  
 و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان و غیره چند نفر از  
 مردم نامی توج فتح جنگ زخم سوخرونی برداشتند و بهمراهم  
 نامی دیگر آفت جانی و مانی نرسید - چون این خبر بخچسته  
 بنیاد رسید قباایل حسین علی خان و وابستههای عالم علی خان  
 مضطر و مایوس گشته برای رفتن بتعلق دولت آباد بقلعه دار  
 آنجا رجوع آوردند با رجودیکه از تغیر نمودن وضعی منصب و خسارت  
 زیاده از طرف حسین علی خان بقلعه دار که از عهد اعلی  
 حضرت شاه جهان قلعه داری آنجا بخاندان مرتضی خان و سید  
 مبارک نام که از سادات سید جلال بنیادند تعلق داشت رسیده  
 بود قبیله آنها را مع نقد و جنس اموال اندوزن قلعه گرفت -  
 بعد رسیدن خبر از خچسته بنیاد بهر دو برادر و تسلیق آنکه در  
 هر دو جنگ همه سرداران بارهه بخشاک هلاک افتادند و نیز بهمراهم  
 نامی نظام الملک بهادر سوای در سه نفر بهیچ یک آسیب  
 نرسیده دست تاسع بهم رسیدند گفته اند که مگر همراهم نظام الملک  
 آب حیات خورده اند یا روغن تغذ که از آفت تیغ و سنان  
 سالم می مانند و آنچه از شر و آلم این حادثه بر هر دو برادر  
 گذشت باحاطه بدان چه سان توان آورد خصوص حسین علی خان  
 که هر روز جوی خون از چشمش چشم او جاری بود و آه پر حسرت

از دل پر درد او بر می آید و نمی دانست که مآل حال خود درین  
 زودی بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح بتفارت یک هفته مکرر شنیده  
 شد که قبائل حسین علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار  
 دولت آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از  
 شاییدن این خبر که قبائل از طرف کساله تخفیف یافته از ضبط  
 مال محفوظ ماندند پاره تسلی دل غم دیده حسین علی خان گردید -  
 و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد  
 و دلار خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار  
 سوار از حیدر آباد برآمده بشهرت کومک سادات و هرطرف که اتفاق  
 افتد شمرده قدم رسیده با فتح جنگ پیوسته عهد وفاقت بستند -  
 حاصل کلام سادات بعد کنکایش بسیار قرار برین دادند که سید  
 عبد الله خان بدار الخلافت رفته استقامت ورزد و حسین علی خان  
 در خدمت خسر و عدو مال با امرای نامدار صاحب مدار فوج متوجه  
 دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بندد  
 و در فکر گرد آوری سپاه که تا لک سوار فراهم آرند افتادند و  
 مصحوب سید محمد خان پسر احمد الله خان و دیگران زر و پروانه و قول  
 برای طلب جماعه داران عمده باره و افغانان صاحب تومن روانه  
 ساختند اما چون هنگام نوکری در سرکار هر دو برادر گرم گردیده  
 بود و با امرای همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و  
 اسپ خوب کمیاب بود و جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب  
 طالع هر دو صاحب مدار بر رفتن دکن راضی نمی شدند فوج خاطر  
 خواه میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نو نگه داشت و مردم پادشاهی که باز امید رسیدن و فراهم آمدن  
 مردم باره و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بغلی نموده  
 همراه خود گزیده با توپخانه جهان آشوب و امرای کار طلب زر  
 از ما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن بر آرد و خود امیر الامرا  
 نیز در گروهی اکبر آباد کوچ نموده از اول ماه ذی قعدة خدمت  
 امیر آتشی از انتقال حید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر  
 که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبی و کار فرمانی و اوضاع  
 مختلف دیگر او در ذکر سلطنت پادشاه شهید موجود شد باحاطه  
 تحریر آمده معروض گردانید و بهم ماه مذکور سنه دو مطابق سنه یک  
 هزار و سی و دو شمسی پادشاه جوان نشت به معنائی فتح و  
 نصرت از حاکم سید قواشلافت اکبر آباد کوچ فرموده به گروهی از  
 شهر شرف نزل فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا  
 حصول رخصت رفقت نمود . اما از آنکه برادر خود بسبب همت  
 و سلوکی که با همراهان و عده های دولت نگار می برد چندان  
 تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان  
 مجبور گردیده اطاعت می نمود چنانچه وقت تفریق خدمتی برای  
 همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سر رشته دیوانی و بخشیدگویی  
 و صدقات به دست ز در صوبه مفصل مع امر دو دیوان فن و خلاصه  
 با خود بگذرد و سر رشته یک حرفی نزد سید عبد الله خان بگذارد  
 که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و اسام تمام که  
 گفتگو مردم علم و غیر نگرددن مغرور شد که دفتر چهار صوبه اکبر آباد  
 و احمدیه و احمد آباد و سالوا با شش صوبه دکن مفصل و از باقی

صوبجات یک حرفی همراه پادشاه دهند - و چون پانزدهم ذی قعدة روز جلوس و جشن خدیو زمان بود سید عبدالله خان می خواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراع جشن رخصت حاصل نماید حسین علی خان راضی نشده از چهار گروهی مستقر الخلافت برادر کلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام جشن که از آن بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدمان با وفاق او میرسید و برای هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و قمع و نصرت می وزید در آن مکان میمنت نشان ( که فردوس مکانی بابر پادشاه باده دوازده هزار سوار مغلیه جلالت پیشه مقابل دولت سوار و پیداد بی شمار و در هزار نیل کوه پیگر و بیست و پنج راجه نامدار و سرگروهان خاندان لودی که بدعوی ارث سلطنت با رانا سانگا همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میواتی را با چهار راجه عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده بمقابله پرداخته هزیمت داده بمرتبه کافر کشی نموده بودند که رانا از آن روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند ) بسر برده از آنجا کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پدما گردید و از جمله امرای قدیم حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر و دیگر حمید الدین خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان و میر خان امیر خانی و صلابت خان با چند امرای بی پرور بال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

ذی قعدة سمت شاه جهان آباد کوچ نموده چهار پنج کوهی  
اکبر آباد فرود آمد- و محمد خان بنگش که مدت سرهون احسان و  
از پیش آدرن های سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده  
بسید عبد الله خان ملاقات نمود سواي مبالغ خطا که سابق برای  
رفتن همراه حسین علی خان باز داده بودند پنجاد هزار روپیه دیگر  
بظاهر حسرت گرفته بشهرت آمده خود را بانسکر پادشاهی میروسانم  
که در نفس الامر کلاه راست بود سرخص گشت بعد بمقابل شهرت  
رویه هر دو برادر و تقاضای قومیت خون بمرتبه نصرت ازل تکلیف  
داشت که آخر کار آنچه مقدر خاطر او بود از بودگی غیب بعرضه  
ظهور آمد بزبان خانه تیز رو باز خواست که به سستی درین است  
جمعی که نوکر و رفیق دیوانه و متصدی قدیم هر دو برادر  
خصوصا سید عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل کلی  
از دیوان آنها داشتند از شامت خون تفتق پادشاه شهید مجبور  
و مشاهده سختی ملوک که بازنده بودند از تهور می نمودند  
و اختیار سلطنت بدست پسران بدست داده بودند عذاب القلوب  
بمرتبه دل آنها را گرفته بود که التماس بر زبان آنها جاری می نمودند  
که گرچه «بدر کرم در زمان دیوانت باره» ما را نیز بهمان نوع  
داد که خواهیم گردید «معنا آرزو داریم که به توفیق چشم بدخواهان  
دیوان صاحب قران سلطنت دودمان تیره بپوشد ز سر نور رونق پذیرد  
بلکه بعضی از آنها و متصدیان هر دو برادر صاحبدار این تمنا  
از درگاه الهی می نمودند و میخواستند که ایشانی از دلگامی هر دو  
بواله که روزی در آیند معرومه معاولی بر خانی شد سادات باره

و نمیدانیم که از شامت اینها مال کار اولاد ما بکجا خواهد رسید

گشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر سپه سالار

باره از تیغ سکانات روزگار

چون بر عقلای عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس  
ملک کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت  
و بیناموسی و بی آبرویی ولی نعمت کوشید مال کار بجزای  
اعمال خویش رسید بلکه از روی تواریخ عهد پادشاهان سلف بظهور  
پیوسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب  
نوکر بوده و نوکر پاس نعمت و حق نمک را منظور نداشته در  
بیکرمستی و بی ستمی و تلف نهون جان و مال ولی نعمت  
کمر بسته منتقم حقیقی او را آخر کار بانواع خواری پیدایش اعمال  
او رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار ازو  
بردارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم عالم احسان و نمک خواری  
موروثی که قریب از خوان دولت ولی نعمت پرورش یافته بدولت  
بی آنها رسیده باشند و از جزای اعمال نیندیشیده خلاف  
طریقه نمک حلال را شعار و سرمایه مزید اعتبار خود ساخته  
باقسام بیجاگی برای استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که  
ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند  
بست و یقین که هر چه خواهند کشت همان خواهند دروید - حاصل  
کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذی حجه بمنزل چهل  
کرومی شاه جهان آباد رسید پاسی از شب گذشته شتر سوار فرستاده  
غیبرت خان با شقه خط رتن چند که در حالت اضطرار نوشته رسیده

بر کشته شدن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع داد شرح این واقعه غریب و تبیین این قصه عجیب آنکه چون انتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود کبیر و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر اختیار رقبت چند در کل امور ملکی و مالی که سواي مردم بارهت و قوم بقل را سوازش نمی نمودند متغیر بودند و شرفای هر دو را بخوار و بی اعتباری زیست می نمودند و اعتقاد اندک محمد صمان خان چمن بهادر میدادندست که با وجود عهد و پیمان هرگاه حسین علی خان نابو یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیرایقای وعده بجا آورند کار خود را بخواهند ساخت همیشه در فکر و تدبیر زوال دولت بارهت بود و بی مدد رسیدن شرفای در چنان امر خطیر اقدام نمودن صلاح کار نمیدانست و سعادت خان غریب مرحوم محمد صمان که از سادات ذوالاحترام و شایسته توابع خراسان بود بابت منصب وزارت و الاشاهی پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیرایقای بعد مقرر شدن بدست فوجداری همدین بدو که از سادات عسکریه اکبر آباد است سپاه زیاد نگاهداشته از سید عبد الله خان نوج بمدد طایفه بیهوشه تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری و تدبیر و تدبیر مفسدان و سرکشان و اعانت زیردستان رافعی کوشیده اضافه بانصافی گروه در کار طایفه از مشایخ و بزرگ هر دو صاحب مدار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام در دل او جوش میزد و در ایام نوج پادشاه فیروز بخت برای سر انجام بعضی مطالب خود با شکر ظفر امر آمده وفات نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رفیق جانباز گشته میر  
حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته  
می شد و چون لقب میر شمشیر ارثی داشت از آن میرش میخوانند  
و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ  
رشدی مشتمل بر ذکر احوال قیمریه تألیف نموده برای قلع ریشه  
حیات حسین علی خان راضی ساخته اقدام بر چنان اراده که در هم  
و تصور احدی راه نمی یافت مصلحت نموده هر سه باهم محرم  
جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و  
بمرتبه در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان  
پسر اعتماد الدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والد پادشاه  
و صدر انسا که دست گرفته سید عبدالله خان بود دیگری را شریک  
مصلحت نمودند ششم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو هجری  
مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه  
الهی که لشکر عدو مال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین  
محمد شاه پادشاه غازی بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی  
و پنج کروزه عرفی دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه  
نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن تهوع  
خون را به پیشخانه حیدر قلی خان بهادر رسانید حسین علی خان  
بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی در حرم سرا بهمقدمی  
بر گشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همیشه نزدیک دروازه  
گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسی  
و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی



رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان  
 داده او را مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بمعرض حال خود  
 و شکوه اعتدال الدوله نموده تا ابل بیستایی و چابکی خنجر آبدار  
 بهلولی او رساند اگرچه بقول «شهر صفی» دیگر را که رفیق خود  
 نموده بود او نیز سر شمشیر بشکم او زد ظاهراً اصل ندارد و بهمان زخم  
 جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودی  
 نورالله خان پسر اسم الله خان که غم زاده مقتول می شد و پدانه همراه  
 بالکی میرفت بمصر شمشیر «بدر» حیدر خان را از پا در آورده و  
 بروایت ضعیف دیگر میره شریف نیز خون را رسانده حربه برافراخته  
 کار او را بتمام رساند و مثل دیگر را هم کشیده خود نیز زخم برداشته  
 جان بسلامت بدر بود و معلوم از هر طرف هجوم آورده نور الله خان را  
 کشته سر حسین علی خان بریده بطریق اصفی از پا خدایو زمان بودند و  
 خواجه مقتول خان نظرسادات دست و پا زده در سه زخم کابی برداشت  
 که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب  
 حسین علی خان آنچه شطارت است و ترویس بود بجا آورد، گریه کندان  
 با شمشیر «خان» خود را بران افروزد و صفت شهبود از هم درده تا نزد یک  
 تسبیح خانه رسیده از غریب بهایی گوید و ثواب معالی از پادشاه آمدند  
 و «مطهری» خان بختی «محمّد» یا حسین دیگر از همراهان  
 «محمّد» شد که شمشیر او بیداد از شایسته با بر خاشاک جنگی و شورش  
 با حسین علی خان درون «محمّد» بی اطلاع «محمّد» سنگه  
 خود را بدروازه گلال باز رساند از اندک بدست یار و رفیق از طرف  
 دیگر سواجه دیوان خاص را شکافته شمشیرهای درنده هرزه گویان

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود تودن نمایان  
استقامت نورزیده دوسه نفر زخم کاری برداشته جان بسلامت  
بدر بردند و بعضی مردم توپخانه حسین علی خان از اطراف  
گلایل بار بزدن گلوله تفنگ و راسپنگی پرداختند و عزت خان همشیره  
زاده حسین علی خان که بخانه آمده کمر و نموده در فکر خبز خوردن  
بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی  
آنکه برگد آوری سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار  
فرموده باجمعیت قریب چهار صد پانصد سوار بر فیل سوار گشته  
متوجه دولتخانه گردید - حیدر قلی خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف  
آنچه خبر رسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراه مصلحت  
کشیدن انتقام ازان سده سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در  
امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قصبه اقتدار رتن چند و  
دیگر کفار بد کردار میدید و مشاهده می نمود که هر دو صاحبمدار  
که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل رای  
خود و شمشیر پاره وجود مغل ایرانی و تورانی را معدوم الوجود  
می دانند و نمی دانند که جمعی که از مسامت بعیده هزار دو هزار  
کرده اوطان آمده بمدد جوهر ذاتی و شمشیر و رای صائب  
مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای  
نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده  
بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پرورده نمک  
خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی نعمت خود را بی اختیار  
دیده قبض این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت غار خار تدارک و انتقام در دل عقیدت منزل  
آن شیر بیدار حیدری می خلیل و تا رسیدن وقت دار و مدار می  
ساخت همیشه فضل حق و اراده منتقم حقیقی یاور طالع  
پادشاه جوان بخت و ارث افسر و تخت گردید قدم جرات مردانه وار  
پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط ندوخت و تهوری و  
جانبازی بود چنانچه بزبان خامه صدق بیان مفصل عنقریب جاری  
می گردد در هر دو مصاف ازان زنده خاندان همت و نهمت  
مردانه یعوضه کارزار بظهور آمد القصه بعده که صدای دار و گیر  
از هر گوشه و کفار بلند گردید سعادت خان برهذمونی حیدرقلی  
خان بهادر و فرموده اعتماد الدوله و مدد جوهر ذاتی خود بیدارگانه  
و گستاخانه از راه اندوخت و عقیدت نزدیک هراچه محل که  
پادشاه همایون بخت بدوخت و اقبال اندوخت تشراف داشتند وقتی  
رسید که بروایت مشهور منسوبان و هوا خواهان هر دو برادر از  
شدن خبر شورش اراده داشتند در حق پادشاه برحق داشتند و  
نواب قدسیه از راه مهر مادی مانع برآمدن آن صهر - مهر رفاق بود  
آن بهادر سعادت دیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد  
خاطر جمعی از شر مخالفان شال پیش روی خود انداخته  
گستاخانه بمحل در آمده باظهار قنوت و تسبیح و تضرع و نیاز  
تمام دست خدیو زمان را گرفته از محل بر آورد و اعتماد الدوله بر  
فیل خود سوار نموده خود بجای خواص داشت - چون بعد از تشریف  
آوردن ظل سبحانی به سمت الشرف در لشکره فوج و جمعیت  
و جلوی خاص و امرای موافق و مخالف بدستور هر روز بخیمه های خود

شتافته بودند و از گرم شدن صدای دار و گیر بیشتر مردم هوا خواهان  
و بدخواهان دل باخته بنات الغش وار متفرق گشتند و فیلان و اسپان  
پادشاهی و امرا را جایجا بمکان خود برده بودند و سواي محمد  
امین خان چین بهادر و قمر الدین خان بهادر مع چهل پنجاه  
مغل جانباز و جمعی از مردم توپخانه که مجموع بصد و دو صد سوار  
نمی رسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر نبودند حیدر قلی خان  
بهادر بتأکید طلب فیلان و اسپان سواری و گرد آوری مردم توپخانه  
پرداخته باهمان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب  
موجود بود باتفاق بی نفاق قمر الدین خان بهادر و سعادت خان  
سعادت نشان مقابل حمله آن هزار بر پیشه بارهه یعنی عزت خان  
که چون شیر تیر خورده غریو کنان و هرزه گویان بر فیلی استقامت  
ورزیده داد تهوری و شجاعت می داد پیش قدم گشتند و صدای  
دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید دلاوران بارهه بهادرانه با بمبار  
کار زار گذاشته و مغلان شجاع نشان توران و ایران از هر طرف  
رسیده بخانههای کمان در آمده چپقلشهای رستمانه نمودند و بهادران  
جان نثار بویکدیگر در پیش قدمی سبقت ورزیده ترددات نمایان  
بکار بردند و فوج بارهه هر ساعت می افزود و بعضی خانه زادان  
جان نثار دیگر نیز رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هر دو طرف  
بلا فاصله تیرک و ژاله گوله تفنگ اجل و تیر جان ستان می بارید  
قمر الدین خان بهادر و حیدر قلی خان بهادر فیلی جرأت پیش  
رانده دست بقبضه کمان برده برفاقت برق اندازان حکم انداز  
حبش و روم و تیر اندازان قدر انداز هر مرز و بوم که برای چنین

روزها از خود جدا نمی نمود چنان هنگامه رزم را گرم ساختند  
 که از شش جهت آواز احسنات احسانت برخواست و تیر شست  
 عزت خان چنان به پشت گمان حیدر ملی خان رسیده بود که بعد  
 فراغ جنگ بدشواری برآمد و قمر الدین خان بهادر سعادت خان  
 بهادر و دیگر بهادران عقبست کیش قدم پیش گذاشته شرط تهویی  
 و جان نثاری بفرمودیم رسانده بهادران میگریختند و خسرو و مال  
 خود نیز تیر بر اندام می انداختند. در حالیکه تاراجیان دهست  
 بغاوت بازار و کارخانجات بدخواهان دولت کشانند و خیمهای  
 حسین علی خان را آتش دادند و نسیم فتح و فیرونی بر بزم  
 پادشاه در انبیا و زمین گرفت و مصمم الدوام خان دوران بهادر  
 منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک نود جان نثاران گردید  
 و ظفر خان طره بار از صدمه هر دو فوج دران موج بحر خون خوار  
 خود را نتوانست رساند در همین آرز گوئی بفریق بعزت خان  
 که در زخم تیر نیز بر داشته بود رسید و کرا و ساخته شد و فوج  
 باره رو به زیست آورد و از هر طرف پادشاه مستدر طالع جم جاهد  
 ابوالظفر محمد شاه پادشاه صدای شادمانه فتح و نصرت بلند  
 آوازه گشت. و در همان هنگامه رسدای بازار و صرف خانه و اکثر  
 کارخانجات حسین علی خان مع فیرونی خزانة که به منزل رسیده  
 بود و مجموع بهر صورت از فیروز بیرون زدن حساب می نمود  
 بتاراج رشت و جواهر خانه و خزانة که غنیمت مانده بود از آفت  
 تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاهی در آمد. باز هجوم هوا و مردم  
 بی سرب که انضی هزار برادر در دل پناه بود به حرم علی که برایش

حسین علی خان آمده مفصل بتحریر آن نبرد اخیان اولی \* بیت \*

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات

زهري که چشیدن نتوانی نچشانی

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلی خان بهادر بمحکم  
سنگه پیغام امان جان و آبرو و عنایت ظل سبحانی نموده نزد خود  
طلبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاری از اصل  
و اضافه که آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانست فرمود  
و برتن چند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالات مکرر رسید  
بخيال محال بحال ماندن آبرو و جان از فیل غرور مستی فروه  
آمده بر بالکی مایوسی سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید  
جمعی از مغلان و لچهای بازار و تماشاگران دیدار که دل از همه  
اطوار نا هموار آن بد کردار چون دانه های انار پر خون بود بر سر او  
ریخته از بالکی برآورده چوب و مشتش و لکد بسیار بران تبه کارزده  
رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عریان ساختند بعده  
که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کزان  
التماس امان جان نمود محمد امین خان چنین بهادر یکدمست  
رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آرد \* ع \*

آنرا که چنان کند چنین آید پیش ر

رای سرومن داس نام قوم کاپیت که از نوکران قدیم و وکیل سید  
عبد الله خان بود نظر بر قابوی وقت دران شورش ریش و بیروت  
تراشیده قشقه خاکستر برپیشانی کشیده خود را بصورت فقیر  
ساخته پاره اسباب خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس

کار آمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمه آشنایان بسر برده  
قابو یافته خود را نزد حید عبد الله خان رساند . و میر علی خان  
خدمتکار مقرب حسین علی خان که صاحب فیل و مکنیت شده  
دارفته داغ تصحیح فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ  
رفاقت عزت خان نموده زخم برداشته بود دوسه روز از آفت  
تاراج و بی آبرویی محفوظ مانده آخر سال و آبرو بیداد داده ده  
پارزه روز مقید گردید و مبرور مشرف که بدر پیغام استقامت و عطای  
افسانه و نقد نمودند ابتدا رعایت پاش تمک خوار می حسین علی  
خان را منظور داشته از قبول عذایات ابا نموده چند روز بدر و مدار  
ساخت اما آخر در ظل عطوفت ظل سبحانی در آمد . اگرچه  
مصدق ثابت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را  
در زبقت گرفته نماز جذبه خوانده طرف اجداد پیروانه ساختند که  
نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک سپارند اما زبانی  
سید عبد الله خان که مکرر سردیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد  
که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای ثابت بتاراج بردند  
و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج مصروع  
گردید که آخر باجمیر برده مدفون ساختند . و اسد الله خان که  
اسباب تجمیل او بمحاکمه تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار  
مانده آخر رخصت زیارت ابد الله گرفته روانه دکن گردید . و  
غلام علی خان که نظار برخی خدمت او وقت تشریف آوردن از  
دار الخلافت بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از  
آدمت بی آبرویی محفوظ مانده و امتیاز خود را بسید عبد الله خان

رساند - و نصرت یار خان که از سادات نامی باره گفته می شد و از طرف سید عبدالله خان غبار خاطر داشت بموجب طلب حسین علی خان و رشده اتحاد که با مصمم الدوله استحکام یافته بود همانروز که هنگامه بر افتادن دولت باره رودان سه گروهی لشکر رسیده بواسطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه دو هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند - و اعتمام الدوله را از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسبه و یک کرور و پنجاه یک دام انعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بوزیر الممالک ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند - و خدمت میر بخشی بمصمم الدوله مقرر کرده تسلیم اضافه هزاری بر هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند - و قمر الدین خان بهادر را بخشی دویم و داروغه غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافه هزاری هزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلی خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار در اسبه و یک اسبه فرموده ملقب بناصر جنگ گردانند - و سعادت خان را از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطات بسعادت خان بهادر نموده از عطای نقاره بلند آوازه ساختند - همچنان ظفر خان بهادر و هر یک از خانه زادهان قدیم و نوکران جدید و الاشاهی موافق حسن نردن و جانفشانی که از آنها بظهور آمده مورد عنایات بپایان گردانیدند \*

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جاگذا جهان در چشم او تاریک گردید و بجز صبر چاره کار ندید با هزاران



غم و الم و دیدن پرشم سرده در توقف ندانسته متوجه شاه جهان آباد  
گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزایی مذکور بعضی  
همدمان مصلحت دادند که قبل از آنکه فوج اطراف بیادشاه  
نه بدوخته و لشکر حسین علی خان بآنها نگردیده گرم و زرد خون را  
بایست رساند اما سید عبد الله خان صواب دید مصلحت دران  
دانست که چون بادشاه مستقل گشته است و فوج مادل  
شکسته گردیده بدین تیره مقابل رفتن خلاف مصلحت است و  
بعد رسیدن شاه جهان آباد بگرد آری سیاه و شجاعت فلوب بعضی امرا  
برو خان ضرور بدینول کوچ کوچ طرف در اختلاف مرحله پیدا  
گردید از انتشار این خبر صواب دان و رسیدن فوج مقدس پدشاه از هر  
طرف پدید آمده فراهم آمدند تقب بهر و بهشتخانه سید عبد الله  
خان می ناخندند و هرچه بدست می آمد بغارت می بردند و  
هرچند فوج تابناخته را تعین می نمودند و نمى بخشید و  
جمعی از مردم همراه پیشتاده با یک جماعه در دشته گردیدند و  
قائمه که از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کارخانجات حسین  
علی خان که بسوی جهانیه بغاصه کرده غرور از لشکر سید عبد الله  
خان فرود آمده بود از دست سید محمدان تمام مردم قتل و مع  
کار خانجانات و سال و ناموس مردم همه بقتل رفته و در محال  
جاگیر سید عبد الله خان و همه سالات و مقصدبان و مقوسان  
هرگز برآند هر جا که خبر رسید رعایای مملکت را بهیضداران مقصد  
پدشاه اطراف اتحاق نموده سال جاگیر را بیدخل و اخراج  
ساختند و تا نظام سلطنت محصل خویشت پدشاه رعایای

پرگنات متصرف شدند و سید عبد الله خان برای برآوردن یکی از پادشاه زادها شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانه دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علی خان صوبه دار شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود. آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان رسید جامه صبر بر قامت بیطاقتی درید و قبل از آنکه بر زبانها این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال دانه بر خانه اعتماد الدوله تعین نمود تا یک و نیم پاس شب هنگامه محاصره اطراف حویلی محمد امین خان درمیان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خافی قائم بودند آخر بافشای راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کوچه و محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشته سید عبد الله خان متضمن بر منع پر خاش یا قبيله و ناموس اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام یزده زن چند پیشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدارالبوار پیوست و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عید قربان یا دل زار و چشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت نورمحمدی

سید عبد الله خان را برای تکلیف سلطنت بدرخانه پسران  
جهاندار شاه فرستاد پسران جهاندار شاه درخانه سرزوی مرتضی  
خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون  
طلبیده سبب آمدن پرسیده بر اراده آنها مطاع شده جواب درشت  
متمضم بر عدم قبول دادند و سرورایت بعضی بعده که از نجایلیوس  
گشته مراجعت نمودند نزد نیکو میر نیز رفته همان جواب شنیدند  
بعد ازان نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع انسان آمده بمرض غرض  
خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشی جمعی  
از سادات می شود و بعد گفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد  
ابراهیم قبول نمود .

✓ بود داشتن سلطان محمد ابراهیم را با سلطنت بطریق عاریت  
یاردهم می حجه ساله هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر  
ماه الهی سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشاندند و لقب بابوالفتح  
ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بقاروت  
در روز دوشنبه سال جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و  
خزنی الدین صاحب جنگ را تسامح شصت هزاری و خطاب  
امیر امرا و خدمت میر بخشی فرمود و نجم الدین ملی خان  
را بخشی خزیم و سید عاقبت خان را بخشی سوم و دود خان را  
بخشی چهارم مقرر نموده بر مراتب ای حاکمان هر یک افزوده  
در اسلحه آلات امرا نوشید و جمعی که از عهد رفیع الدرجات  
می ماضی و ماضوس و مایوس از تری بودند هر کدام را طلبیده  
تسلیم ماضی و عظمی مدد خراج داده بدشاهی را مأمور برای

نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپيه سر سوار در ماهه بامداد مبلغ  
 سي هزار چهل هزار روپيه نمود و بتسلي حامد خان بهادر عموی  
 فتح جنگ از بحال نمودن جاگیر که بعد از خبر جنگ نظام الملك  
 بهادر تغیر نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد  
 خان مغضوب و شایسته خان و سیف الله خان مغضوب قرابتی  
 پادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یومیه مقرر کرده  
 بودند همه را بانواع دلبری امید واریها داده تکلیف رفاقت نمود  
 اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظه انجام کار بعد از عدم سرانجام  
 و انحراف مزاج قبول نه نمودند و محمد یار خان را که پیغام مدد  
 رفاقت کردند او نیز اینا نمود سیف الله خان و اعتقاد خان تسلیم  
 منصب نموده مبلغ برای مدد خرج و نگاهداشت رساله گرفتند  
 اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او بر روی  
 کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت نمود و بهمین دستور  
 احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و رالاشاهی نمودند و  
 بمنصب داران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفتصدی  
 و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعدت  
 مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که سراسری  
 رساله پنجاه روپيه داشتند هشتاد روپيه مقرر نمودند باوجود  
 ضافه معقول از عدم امتیاز موافق حال و احوال هر یک اضافه  
 مذکور نرسید باعث کمال ملال خاطر میاه گردید چراکه در صورت  
 لایق هشتاد روپيه مردم بی سرو پا و هواچ بارگیر جماعه داران که  
 چهل پنجاه روپيه می یافتند سی و چهل روپيه بآنها اضافه نمائند

گردیدند و جمعی که از خاندان با نام و نشان و جوانان کار آمدنی خوش اسیمه و خوش یراق بودند و بعد تک و در بسیار هفتاد هشتاد روپیه می یانند و بحسب ضرورت بدان ساخته بودند از آن اضافه محکوم ماندند - و بخشی موی سبد عید الله خان بسبب افراط محبت که در خدمت پادشاه شهید مظلوم محمد فرخ میر داشت و تسلط رتن چند ساله آن گودیده بود و از مدت در کمال بیداری بر سر می برد در نگه داشت رساله بقرار هشتاد روپیه بی آنکه امتیاز جوانان و اسب خوب و بد به ایشان آید تقواست پرداخت و بی نسبی تمام بکار رفت چنانکه اسب خوب و جوان قابل نوکری کم یافت بود و جمعی که اسب در حد حد صد روپیه بقرض - و بی خریداری می آوردند و از آن هشتاد روپیه دستخط نمی نمودند و هر که یابوی ناچاره بپایزد روپیه یا بیست روپیه خریده می آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوصاً که در سرکار نجم الدین علی خان و دیگر صاحب رساله فدای عام نمودند که هر که یابوی خود و اسب کهند تک بدارد مستحب نماید - هر جا که شاگرد طبخ و طب و تصاد بود یا بوی ده پانزده روپیه که اصل پنج روپیه نسی از آن خریده آورده بداد می رساند بک عده از گروه باز بوی نسی بودند و جمعی که اسب خوب داشتند نیز پانزده روپیه - و از آن از عدم امتیاز اسب بداد رساله از گرفته راه خانه اختیار می نمودند در تمام رساله قریب چهل پنج تک روپیه که مجموع آن شصت روپیه سوای درماده نوکران قدیم تجاوز نمود هشتاد روپیه و در و مال راجه

رتن چند رایگان بخرج در آمد بهر حال بمذ طالع پادشاه  
 والاقبال ساد و بیدماغی نوکران قدیم و جدید سید عبد الله خان گردید -  
 و هفدهم ماه ذی حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت برآمده  
 طرف عیدگاه نرود آمدند - درینو ل غلام علی خان از لشکر ظفر اثر  
 و تهووز علی خان از اکبر آباد خود را رسانند غلام علی خان را با  
 نجابت علی خان که برادر زاده و متبذای سید عبد الله خان  
 می شد و در سن چهارده ساله بود برای بندوبست شهر و قلعه  
 شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسیده  
 بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان  
 به بندوبست افواج پراخته بلا توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه  
 متوجه دار الخلافت سید عبد الله خان کوچ دوم و سوم طرف  
 درگاه حضرت شاه قطب الدین قدس سره نمود بعد از آنکه خبر توجه  
 حضرت خاقانی از راه اکبر آباد انتشار یافت آن هر گشته وادی  
 حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی  
 خان و شهابت خان و مید محمد خان و ذوالفقار علی خان و دیگر  
 فوج بارهه توقف کمان طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن  
 داشت که با وجود این همه زربصرف آوردن وابسته های خاص و  
 پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه سواری محل  
 سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسبان بی زمین سوار می شدند - و در  
 هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تومن دار و زمینداران  
 فیل سوار آمده بلشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان  
 از نوکران حسین علی خان که در رساله پادشاهی نوکر شده یک ماهه

ز گرگرفته قابویافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد  
سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میفرستادند و به مرتبه هنگام  
نوگري حاضر و رساله گرم بود که یک یا دو جا سه جا داغ میشد بعهده  
که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل نیول که از شاه جهان آیند می و  
پنج گروه است رسید سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله  
خان و شهابت خان مع بصران و بولدران سید محمد خان پسر ارشد  
اسد الله خان مشهور به بابا که از طرف حسین علی خان برای  
گون آوری سپاه بارهه روانه بود و در افتاد علی خان که او را  
نیوز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران قطراف بارهه مامور  
نموده بودند و مجموع فوج بزرگ ده درازده هزار سوار با خود  
داشتند و زیاده از عدد بجا آورده پیرایه ساتات بارهه که  
هر یک خود را برابر بدست سوار بجا می گرفت و همه خود را  
دامید امر و محاسب قیل و فوج شدن و ده نقد خرج یک ساله و  
اسب و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهابت خان با خود  
آورد و می گفت که روز عاقله پویشی از ده کار پسران برسد  
بیک حمله فوق و از بهادری بیرون از توپخانه شورش بار گذشته  
بفوج قول خواهم رساند و بقتل اسب و خلعت و خرج یک ماهه  
دادند و بهیاری از کم طلعی برآورد و ده نقد و فسخ عدد خرج  
زیاده بدهد همراهِ قیل و سواری شمر شدند قصه لغایت دهم  
محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه بود فوق از روی دفتر بخشی تحقیق  
و از زبان سید عبد الله خان مجموع نموده زیاده از فوق هزار سوار  
بقلم آمده بود که از آن جمله سید چهارده پانزده هزار یا دو سوار

جدید و جمعی از سائر و رساله قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقی  
 موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چوڑامن نمک حرام و محکم  
 سنگه و جمعی دیگر از جماعه حسین علی خان و زمینداران اطراف  
 رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده  
 بود وقت سواری تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود  
 و همان روز چوڑامن جات با برادر خود و سه فیل و چند قطار شتر  
 که از لشکر پادشاهی قزاقی نموده پیش انداخته آورده بود بطریق  
 ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدو پیوست مید عبد الله خان  
 فیلان و شتران بهمان نابکار تبه کار بخشید - و دیگر سبب بیداری  
 نوکران قدیم سید عبد الله خان بمرد طالع پادشاه ذوالاقبال آن  
 گردید که باوجود این همه زر پاشی که پر از اربابا خانه بخانه  
 فراخور قسمت از زر اندوخته و زر و مال رشوت و تعدی اجازه که  
 رتن چند بر رعایای بیچاره نموده برای چنان روز که بناکامی بصرف  
 درآید جمع نموده بود بخمچ در آمد مردم سائر و رساله قدیم که در  
 ماهه پیشگی می خواستند تا از طلب مرافان نارغ گشته سرانجام  
 پوشش سرما و یراق و سازاسپ نمایند و بر وعده یک ماهه خوش دلی  
 می دادند آخر ده روزه منجمله طلب ماه محرم جمعی که  
 و میله داشتند رسید باقی از آن محروم ماندند - بر خلاف فوج  
 زبده دودمان صاحب قران که حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ  
 در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر  
 مقدور می کوشید چنانچه بروقت کار کاری که از عمله توپخانه  
 بزبان خوش و ریزش انعام گرفت عنقریب بزبان خامه



خوش خرام خواهد داد حاصل کلام نهم دهم محرم الحرام که از  
موضع شامپور گذشته مضرب خدام لشکر ظفر انجام پادشاه والا مقام  
گردید اسرای عظام و میر آتش با اهتمام ترقیب فوج ظفر موج  
و پیش بردن توپخانه جهان آشوب پرداختند با آنکه درج  
پادشاهی از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف الدوله  
عبدالصمد خان بهادر دایر جنگ در راجه دهیراج جی سنگه داشتند  
بارجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعض  
موانع دیگر بر وقت کار نرسیدند و سوانی محمد خان بخش که با  
دو سه هزار سوار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و  
عزیز خان بوهیله و ثابت خان و بلایزد خان مدیوتی با جمعی  
از همراهان چنان نثار در رکاب ظفر انصاف حاضر آمده علم قدریت  
بر افروختند و قریب سه چهار هزار سوار از دود راجه دهیراج رسیدند  
و بعضی از زمینداران مدد در پیشرفت کردار فوجی که طرف  
جراخار و بونهار ازو حاضر جمعی حاصل توان نمودن رسید و در سه  
سردار صاحب فوج که مستلزم در رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه  
و دیگر دست گروتهای خود برادران و نوشتیجات آنها رسید عبدالحق خان  
مدد رسید که بر وقت کار حاضر رسیده داشت خصوص چوڑامن  
جاست تا که از اندام صمیمانه ملک محمود خان سورتی مشهور است  
و از بعد جنگ نظام شاه سوار آید و دست راستی بظهور آمده بود و  
هوای خواهان پادشاهی نظر بر تقاضای وقت باو دار و مدار  
می نمودند و بعد از شهرت بقدرت و اعتماد توانخانه بسی  
میر آتش نوشتیجات و بعد از رسید عبد الله خان بدایر محمد تبارکار

می رسید متضمن بر اینکه مجرای کلی او درانست که تا مقدر بلورت خانه را آتش دهد یا گارهای توپ کشی را قزاقی نموده بغوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت جهد بکار می برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داری میکوشید که آن ناپاک کاری نتوانست ساخت \*

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با مهد عبد الله |

خان و فتح بافتن

القصة حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هر اول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و مصمم الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند و قمرالدین خان بهادر و عظیم الله خان و طالع یار خان با جمعی از فوج یلتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک و شیرافکن خان و هادی خان و تربیت خان با بعضی از فدویان جانباز در قول و رکب مبارک جا گرفتند و میر جمله و میر عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و راجه بهادر بادیگر بندهای رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان اسد علی خان و سیف الله خان و محمد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر از دلوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا بدهد جرنغار و برنغار و همراه سواری

خدمه محل زیفت از لای فوج گشتند و فیلق کوه پیگر گردون  
 شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتکاتهای عدوسوز و شترنالیهای  
 شعله افروز و راسپنکهای آتش نرور با جوانان یک تاز زم آرمای  
 جنگی آرایش داده عقب توپخانه جهان آشوب ترتیب دادند و  
 جمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شهبازان  
 از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب  
 فوج بندی نجم الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعی از  
 شجاعت پیشگان باره و انغانان تهور پیشه که هراول مقرر گشته  
 بودند از چند شب بالای قیل شب بیابان میسر شدند در اوایل هم مجرم  
 الحوام در مغزل حسن پور که از لشکر ظفر پیگر سه گروه فاصله  
 مانده بود مقام نموده بفوج بندی که از چند روز هر روز مقرر میشد  
 و باز بوهم میخیزون پرداختند آخر از پرتاش سرداران که هیچکدام  
 یرواقست دیگری را نمی شناسیدند چنانچه بواسطه ترتیب فوج  
 دست راست و چپ انتظام نگرفت و هر که هر جا خواست علم  
 سر و جوی بر افراشت و بمقتضای دیگری سر نوردن نمی آورد  
 و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید  
 عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهابت خان  
 مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار  
 علی خان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلوران باره که  
 همه خود را کم از رستم و نهمن نمی دانستند همراه هراول جابجا  
 جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیروم خان و  
 نعمت الله خان و امیر خان و سید صلاحیت خان و عبد النبی خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهيله و ديلدار خان و عبد القدیر  
 خان و صبغة الله خان و غلام محي الدين خان و دلير خان و شجاع  
 خان پلوی و عبدالله خان تریس و افغانان تومن دار و زمینداران  
 فیل سوار و دیگر دلادران رزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان  
 آن معرکه پردازد باطناب کلام می کشد زیاده از هفتاد فیل سوار  
 دران صف کار زمین و یسار سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله  
 خان معرکه آرا گردیدند و ابوالحسن خان بخشی سائر و  
 سید علی خان بخشی رساله و هیرامن بخشی مردم باره با بیست  
 و پنج هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید همراه آن  
 سیه دار گشتند و جمعی از شجاعان باره که پیاده بودند و  
 بمراثبه بر تهری و پایداری آنها اعتماد بود که هر یک ازان  
 پیاده رخ از فیل مسست نخواهد تافت و اسب از سوران یکه تاز  
 خواهد ستاند و تا گوله و تیر قضا شده مات اجل نسازد قدم  
 از بساط فراهم آمده همچشمان بیرون نخواهد گذاشت همراه سوار  
 فیل خود مقرر نمود و شب سیزدهم قرار داد که بیشتر از دلادران  
 جانباز از ملاحظه شب خون بر پشت فیلان شب بآخر رسانند - همان  
 شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه مع خداداد خان و  
 خان مرزا و هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مریض صولات خورشید  
 منزلت برآمد از حل صفت رجعت از بیت الشرف نموده رونخانه هدوت  
 خود آورده بسید عبد الله خان پیوسته باعث و بال و نگل خویش  
 گردیدند - بعده که تیغ رومنه آنتاب جهانتاب سراز غلاف افق  
 مشرق بر آورد و صدای اذان محمدی گوش خفتگان بادیه غفلت

را مالید پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب الامر و تخت  
بهمنانی فتح و نصرت و همراگی بخت و دولت با هزاران  
تاییدات یزدانی و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاوید  
جلال در برج حوضه قیل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته غریب  
افزای قول گشتند - و وقت سواری نمودند که سرناپاک رتن چند را  
که بیشتر سبب بدنامی سادات همان گشته بود از تن پلید او  
جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاک نموده دل عالمی را شاه  
سازند مطابق حکم سر او بریده بطریق شگون پیش پای نیل  
سواری مبارک انداختند - افواج ظفر امواج به پیش آهنکی مریخ  
توبخانه جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای لاری  
به هم می زیر و بم و وله افزای - طمع زمین گشتند و غرش توپهای  
هوش ربای خرد و کتان زمین و آسمان را بجنبش درآوردند قریب  
دو پیر روز که فوج دریا موج طرفین بمحاصرت گوله وس مقابل  
بهم رسیدند پیغام و پیام گولهای جانستان و بانهای آتش نشان  
سامعه افروز مبارزان با قام و تنگ گردید اگرچه دمبدم از نالیدن  
توپ دشمن کوب برای دلآوران فوج نصرت نشان نشد دو بالا افزود  
اما در دل و جان دلخواهگی فوج مقابل که در آن روز و بوم از مور  
و ملخ زیاده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژاله گول  
اجل یاریدن گرفت بمرتبه تزلزل راه یافت که بعضی از نوملایان  
یابو سوار و جمعی از قدیم اندکسزان کم قرار از هر گوشه و کنار که  
از بسیاری فوج و عدم تقوی بحال کسی نمی پرداخت  
شار پیش قدمی قرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

بوق توبه شعله افروز و رعد تفتنگ دشمن سوز بمزرتبه رولش افروز بود  
 که هر ساعت پندین هزار مهره آهن و سرب سوزان از مهره پشت  
 و اطراف سر و بازوی و پهلوئی سربازان هر دو طرف گذشته خبر  
 اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میسرساند  
 و دلاوران باره بارها مردانه قدم پیش گذاشته سینه را سپر بلا  
 ساخته حمله رستمانه می آوردند نزدیک باآخر روز از یورش سادات  
 جنگ جبر خصوصاً نجم الدین علی خان بهادرکه مورچال به پناه درختان  
 بالای تبه کنار دیهه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم آزما  
 مقابل توپخانه آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه  
 معرکه آرا گردیده عرصه تردد بر فوج پادشاهی تنگ ساختند و در  
 ثبات قدم بعضی دلباختگان خلل تمام پذیرفت منصور جنگ و  
 ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان باره  
 خود را رسانده تردد بر روی کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج  
 گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم  
 تردد نمایان بر روی کار آوردند و از مدتها مبارزان صف ربا چند  
 ضرب رهکله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شیرچنگل  
 فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مورچال درختان در تصرف فوج  
 باره نمود - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته  
 بخت گفت که خیمه مختصر برای بسر بردن شب استاده نمایند  
 باز دانستند که در نصب نمودن خیمه و تعیین مکان نشانه حکم  
 اندازان بیخطای خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتن است بفرمود  
 که خیمه نصب نموده را برداشتند - و همین که فرش ماهتابی

شب چهارده بر بساط پر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون  
 شب از درجهای شش جهت پیش روی مبارزان فرو رفته شد  
 ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گلوله‌های توپ کشی را  
 برخلاف دستور و از کون طرف هر توپ بسته توپخانه را موبچال روان  
 ساخته بود پرداخته سعی بلین می نمود چه نویسم از خدمات  
 گواهی صفت شکن نیل انگن توپهای نامی که از دستیاری  
 تردد میر آتش چه آتش تگرگ و زاله با گلوله اجل بروج باره  
 می بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در  
 می آمد چندین نیل و بدل سوار را بوجد و رقص با می آورد و  
 هر صدای زهره شک که در آن شب مصاب از قلعه گها پر  
 می خاست زلزل آشوب قیامت در آن دشت پر و هشت  
 می انداخت و هر دانه رود صد که از لیلی سوخته آتش درری در  
 آرزوی وصل مجنون صفنان بنم رزم بلند میگردد رنگ از چهره  
 عاشق پیشگان بانام و تفک معرفت جنگ می پرید و هر گوله نیل  
 رها که از غازی خان صف شکن در رزمگاه سربو جان باره میرسید  
 صفهای برادران مقابل را از هم میدرد و هر آرز و هشت افزای  
 شعله اندوز که از شاه پسند بر می خاست زمین و آسمان  
 پر وسعت آن آشوب گاه را سیه اب زار یقرو می ساخت و حیدر قلی  
 خان بهادر مشقت مشاب بر سرج و سفید برای بر سفیدی خود  
 دزد دای نعمت در دشت دامن کار کدای توپخانه می پاشید و  
 هر دم و هوشم از دعدا رزقش اعلام و پیغام وعده و وعید تهدید انجام  
 مصحوب - زارگان تیدر کام جذب قلوب عملة توپخانه می نمود و

آن، واحد فرصت‌مندی داد و از توپ‌های کلان که در هیچ مغرورگی  
کارزار زیاده از یک دو صد بگوش نبرد آزمایان کهن سال نرسیده  
از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان  
میرسید که محاسبان تیزرقم از نگاه داشتن سر رشته آن عاجز می  
آمدند - بر منصف پیشگان رزم آزما مخفی نماند که در انتخاب  
ذکر فرمان روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر  
مسعود اوراق در آمده از ابتدای رواج توپخانه که در سده هفتم و  
هفتم هجری عهد محمد شاه بهمنی بسر کاری محمد خان روسی  
در ایام مهم راجه بیجا نگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالمظفر  
ناصر الدین محمد شاه پادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان  
سلف سواد اعظم هند از هیچ کار فرمای توپخانه چندان ترس  
بظهور نیامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتدای تزلزل شاک  
آتش بار مردم بی نام و گمنام بسیار چنانچه گزارش یافته از هر  
گوشه و کنار نوج سید عبد الله خان راه فرار اختیار نموده بودند  
اما بعد انقضای چهار پنج گه‌ری شب از باریدن گول‌های  
پیپ‌ی بموتبه عرصه بر فوج بارهه تنگ گردید که بیشتر جماعه داران  
صاحب فیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدقات  
گول‌های جان ستان پناه بهیبر برده تسبیح الحفیظ الحفیظ ورد  
زبان ساخته بودند با فیل و علم و پر تل از بهیبر برآمده دشت  
بیمامی سمت شهر و قصبجات گشتند و بیشتر از آنها در راه بتاراج  
زمینداران و میواتیان رفتند و بسیاری طعمه تیغ قطاع الطریقان  
و سباع اطراف دیهات گردیدند و تا آخر شب که بران جماعه اجل



رسیده متصل آتش به و تکرک اجل می بارید از جمله لشکر سوار  
 زیاده از هفده هجده هزار سوار نموده بود که ناچار از راه پاس عار  
 همراهان سپه دار و غازی الدین خان غالب خان جنگ و حامد خان  
 بهادر و سیف خان و سید صلاحت خان و روح الله خان بهادر  
 بعضی نومن داران و چند جماعه دار قدیم الحکومت باره  
 استقامت ورزیده تمام شب متقابل چنان توبخانه شرر بار بر پشت  
 قبیل و لسان دست از جان شسته هشت بهر گرسنه و تشنه  
 که گذر آب بتصرف هائیه بود آشدا و بدگانه دست خوش غارت  
 میکردند و سوار و پیاده هر دو طرف خود را با آب نمی توانست  
 رساند سویی ماسه تنگ خواب بچشم اهدی آشنا نگرییده و  
 همه مردان نامید صبح نجات ستاره می شمرند و بسر بردند و  
 نزدیک آخر شب گونه میل را بر هر دو فیل سواری محکم  
 سنگه رسید و محکم سنگه خود را بر پشت اسب رسانده چنان  
 برق کردار از آن معرکه کارزار جبهه جان بدر برد که مدتی  
 از نشان زنده و مرده پیدا نمود - بعد که خسرو زرین کلاه  
 انجم و اورنگ آرای چرخ چهاره توکش سحشه لمعان بر کمر  
 بینه سر از در سپه مشوق بر آورد و هم زر نشان نور محمدی  
 بر تو نشان آذوق گردید آن موازیده سرور فلک نظیر بآئین  
 بود میان صاحب دهر و تابدات آسمانی که برای گرسی هنگامه  
 یزم ازم بحدت بخت پادشاه و دل هوشیار بر میل گردون شکوه پادشاه  
 پنهان دام بتمکین و دنا متمکن گشته تا هشت ده پاس شب و روز  
 که با عبادت کیسان رزم جوی رکاب زینت امرای بودند حکم یورش

بهبادران فوج ظفر سوج فرمودند - و نجم الدین علی خان بار دیگر  
بهبادران باره دهم جرأت پیداکند پدش گذاشت و دلاوران عقیدت  
آکین فوج نصرت فرین مقابل مبارزان باره حمله آور گردیدند  
و زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف  
نهنگان دریایی غیرت و شهبان بیدش شجاعت گرم داروگیر گشتند

## \* بیت \*

چنان گرم شد آتش کار زار \* که از نعل اسپان برآمد شرار  
غبار زمین بر هوا راه بست \* عنان سلامت برون شد ز دست  
خصوص بهادر معرکه رزم مصاص الدوله بهادر منصور جنگ داد  
تهوری داده چپقلشهای مرد ربا بر روی کار آورد و درویش علی  
خان داروغه توپخانه آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در  
باخت و درست علی خان با جمعی زخم سرخروئی برداشت  
و نصرت یار خان که حملهای صف ریا نموده مقابل همچشمان  
باره سینه سپر ساخته بود و زخم تیر بدو رسید و سعادت خان  
سعادت آئین، چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که  
می تاخت صدای آفرین بر میخواست و شیر افکن خان شیر  
صوت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شمر فرمان  
خود را رسانده بر صف باره رده بسیاری را طعمه تیغ و سنان  
ساخت - درین نوبت از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که  
تمام شب آتشبار بود شهادت خان که عمده با نام و نشان لشکر  
سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر و یک  
پسر و تهوری علی خان که از تهوری پدشگان مشهور باره خود را

محمد شاه پادشاه ( ۹۳۰ ) سده ۱۱۳۳

ملکونیت و عبد القدیر خان برادر زاده قاضی میر بهادر شاهي  
و عبد الفتی خان پسر عبد الرحیم خان خاند مکنی و  
غلام محی الدین خان و صدقة الله خان که از جماعه داران بدش  
قرار طرف بارهه بود و پسر شجاع خان بلوای باجمع تفریر دیگر  
که هر طرف قطار قطار افتاده بودند آباد غذا پیوستند - و از لشکر  
پادشاهی - وای داروغه توپخانه مصصام الدواع و عبد الذبی خان  
داروغه توپخانه ناصر جنگ و میان رام منشی او و محمد جعفر  
نبیروز حسین خان با چند نفر یغما و نشان دیگر که بکار آمدند  
بهیچ بندهای دمی آت دانی نرسید - و نجم الدین علی  
خان که گرمی بازار سعرتک اوج بارهه از او بود - چهار زخم کاری  
برداشت و از رسیدن تیرهای جگر درز نردبک بپشیمای آن  
بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او را  
تردد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید  
با جمعی از دلاوران بارهه که با او مانده بودند قبل بدمد نجم الدین  
علی خان پدش راند - درین حالت که خبر دار و گبر مبارزان سعرتک  
رزم بحضورت خدیو جهان میریدند از نیر جوهر غیوت ذاتی و  
شجاعت ارثی - خواستند خود متوجه تنگه خصم گردند و احوال  
دوات مانع آمدند - و چون ازین حالت دانکار مکرر بر سر بهادر تاخت آورده  
چند کس را شهید ساخته مرگ هزار گار و شذر پرنال که بر پشته  
ریگ کفار آب جیفا از بیدرغی پوای جمع شده بودند مع چند شقربار  
لنگر خانه و دقیر هدایت تاراج نموده بود دران حالت فرصت  
وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد سید عبد الله خان غافل مقال

بند‌های رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بکار بود حضرت ظل سبحانی بدست مبارک خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن کافر بد نهاد. انداختند اعتماد الدوله و هادی خان داروغه بندو قهای خاص بدفع آن ملعون برداختند - چون از پشت گرمی سید عبدالله خان که با همراهان رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیة السیف مردم بارهه را تقویت تازه بهم رسید باوجود استقامت مصمص الدوله و دیگر بهادران اثر ترزل در دل بعضی دلباختگان راه یامست دران حالت حیدر قلی خان بهادر و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش از مشاهده آن نقد جان را برای نثار راه وای نعمت برکف اخلاص گذاشته مستانه وار متوجه خصم گشته خواستند که بر کمرگاه فوج سید عبدالله خان زنند سید عبدالله خان برگشته اختر اطلاع یافته فیل مقابل حیدر قلی خان راند و بهادران همراه ناصر جنگ بخافهای کمان در آمدند و صدای برق اندازی بلند گردید - دران گرمی دار و گیر سید علی خان برادر ابو الحسن خان بخشی رساله زخمی گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان بر سر شیخ هتایلا داروغه توپخانه سید عبدالله خان که سرگرم اتمام توپخانه بود رسیده بزخمهای پیاپی از پا در آورد جماعه داران راجپوتیه که آنها نیز خود را رسانده شریک تردد گشته بودند لاش او را کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و دیگر پردلان جانشینار تیز نبرد بهادرانه بر سر سید عبدالله خان حمله آور گردیده فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی که آن سپه سالار بارهه که بارها بعد عرصه تدبیر شدن بدستور

و آئینی که مبارزان تهور پیشه هندوستان منعقاد نمودند خود را از قبل  
 انداخته در دستمانه بکار برده بود و مالی شرط انقبای تهوری و  
 بردگی او مشاهده و معاینه نموده بودند در آن روز از آن برگشته  
 بخت مقابل درخشنده اختر طالع عدد سال و امثال بی زوال  
 آن فرارنده نوای تیموری و مرز ده چوای دولت صاحب قرانی  
 چنان عیان اختیار از دست او رفت که بی آنکه از تردیدی ظاهر  
 گردن سراسیمه دار باشد آنکه شاید جمعی از همراهان و بهادران  
 پاره شرط زناست آن روز بدست او آورده از او برود آمده طریقه  
 جان بازی بقدریم رسانند از این مورد آمد و در آن مورد آمد  
 سید عبد الله خان بوجود در ۵ هزار سوار با بخشی نوج و بعضی  
 جماعه داران آمده که دور و نزدیک او صاعده بودند معجزه مشاهده آن  
 حال بامی موج مع سدف ندین علمی خان و شجاعت الله خان و  
 ذوالفقار علی خان و سید عبد الله خان درین ساعت میل سوار دیگر  
 و جمعی از تهور پیشگان پاره و عدل شجاعت نشان مع بخشی  
 فرج سید عبدالله خان را گذاشته راه سال حمله آن اختیار نمودند  
 و گویند که سیف الدین علی خان بیل از مورد آمدن سید عبد الله  
 خان باز فرار اختیار نموده با از میدان کارزار کشیده برادران را  
 در آن دشت مر بلا که نموده گردید گردیده بودند شش هفت هشت نیل  
 از جمله پانده بیل که با خود دشت از دست تاراج دیان محفوظ همراه  
 بدر فرود و در آن حال که سید عبد الله خان بهر شمشیر بر دست  
 و تبر پوست مال بر پیشانی او رسیده بود حیدر قلی خان با  
 جمعی از همراهان شمشیر برده در دست بر سر او رسید سید

عبدالله خان باظهار امان جان که سیدم بدو مخاطب گردید و بسبب  
ترحمی که حیدر قلی خان در باره او نمود زنده بدست آمد و بعد  
مقیّد شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دوگهسی  
استقامت ورزیده باره بهیر که از تاراج جاتّه و مغالان مانده بود  
پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شاه یانّه فتح و نصرت  
ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید  
عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروی پادشاه  
آورد از نظر شفقت که خاصّه خاندان تیموریّه است و ازان بوی  
امان جان بمشام هوش باختّه او رسید حوالّه حیدر قلی خان  
نمودند و نجم الدین علی خان که از زخمهای کاری امید حیات  
نداشت و سید علی خان بخشی رساله نیز با جمعی دیگر از  
همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد النبي خان و دیگر  
جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رساندند و  
تمام فیلان و خزانه و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود  
بضبط و گرد آوری آن پرداختند \*

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش  
خنده شیر است لطف آسمان غافل مباش  
سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بجنگل برده بود نیز دستگیر  
نموده نزد پادشاه آوردند از آنکه حرکت او در آمدن و رفاقت نمودن باختیار  
او نبود بنظر توجه و جان بخشی متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه  
چهاردهم محر الحرام که خبر زوال دولت باره و مقید شدن سید  
عبدالله خان بدار الخلافت رسید مستورات و عورات سید عبدالله خان

که زیاده از شمار فراهم آورده بود هم هوش بالخته بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته بوقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندی که سیده نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاشی را که نجم الدین علی خان محل اعتماد دانسته برای محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دمت خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نمود آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عزرات سیده و دیگر خدمت محمل نجم الدین علی خان چادر خاموس بر سر کشیده از ملاحظه بیناموسی و رسالت متصدیان پادشاهی هرطرف که داشتند رو بقرار آوردند از آن جمله سیده نه ده ساله نجم الدین علی خان را بخانه یکی از منقدهای میراثی سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مرد پادشاهی گردیده

#### • نیت •

بکار آنچه داری چه گزدم چه جوهر که امروز گشت است فردا در آری که کرد که نخواست و که گشت که نه نروید - عزایت الله خان را با دبروات برای ضبط خان سید عبد الله خان و دیگر تبعه و لشکر او بطریق ایستاد مرخص و روانه نمودند - و محمد شاه پادشاه بی آنکه بعظای اضافه منصب و ترقی مراتب امرا پردازاند همانزود هم محرم از آن مکان حرمگاه کوچ مرصوده متوجه دارالخلافه شدند غلام علی خان که در دارالخلافه بر قنات نجات علی خان بنیابت سید عبد الله خان بدست هرچه توانستند از اشراف

و جواهر با خود گرفته بتغیر وضع از قلعه ارک و شهر پناه برآمدند  
غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسی نفوذ نداشت  
نجان و مال بسلامت بدر برد و نجابت علی خان که جوان سیزده  
چهارده ساله پسر خوانده و برادر زاده سید عبد الله خان و برادر  
غلام علی خان بود بدست مردم پادشاهی گرفتار گردید و گرفته  
بمحضر آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خان  
نگاه دارند - پادشاه گردون رقار ستاره هشتم شانزدهم محرم از مکن  
فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان آید  
بکوچه های طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلافت  
رسیده برای بعضی سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمودند  
و چنان هر سواری بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره  
تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخندام آن مکن میمنت  
نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رساندن  
مراتب امرا و خانه زادن رکاب ظفر پیکر که مصدر تردد  
و جان فشانی گردیده بودند فرمودند و هر یکی را فراخور حسن  
تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطای فیل و جواهر که اگر بتعداد  
تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز میماند مفتخر ساختند  
و حیدر، قلی خان بهادر ناصر جنگ را باضافه هزاری پیرشش  
هزاری و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و دویم  
شهر مزبور شهر را آئینه بندی نموده بدبدی فرسکندری شرف  
نزول در قلعه دار الخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الدوله  
عبد الصمد خان بهادر دایر جنگ و آغر خان که از لاهور احرام



آن قبلة عالم‌البدن بسته بودند حضور وسیقه شریف آنروز ملازمین  
 گردیده بمطای خلعت و سرپوش مرصع معتضر گردیدند - ارائیل  
 شهر مغرالمظفر راجه جی سنگه دهوراج از وطن و راجه گردهر بهادر  
 از صوبه اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات  
 پادشاهانه سر بلند می یافتند - صبیحه نجم الدین علی خان را که در  
 محل نزه نواب قدیمه آورده بودند و صاحبیه زمان اراده داشتند  
 که در ملک از دراج پادشاه در آورند چون این معنی برسد  
 هید الله خان ناگوار نمود بخیدر علی خان بهادر درین باب اظهار  
 عجز و رقت که بر سادات راجه چنین صاحب را گذاشته رجوع آورد  
 خیدر علی خان بخدش صاحبیه زمان رفته درین ساد ملامت  
 گردیده بمعنی تمام از سخن بر آورده بنگه نجم الدین علی خان  
 فرستاد - از زبان منشیان دکن بمعرض رسید که نظام الملک بهادر  
 فتح جنگ باران حضور از خدمت بیداد برآمده باز بسبب رسیدن  
 خبرهای مختلف از فغان طرف بهادر بقتضای مصلحت  
 مراجعت نموده برمی بقدر حسب آل ضلع رفته گردید - و حکم اخذ  
 جزیه از قسماں ناموده بودند را از قسماں راجه جی سنگه و گردهر  
 بهادر نظر بر موحی که از امرط تردد امواج بحر امواج و گرانیه غله  
 بر سنگه اکثر برگذات و بعضی بلاد فواح گذشته تا بحال آمدن حال  
 رعایا و بقدر دست ملک مدف در مودن - چون راجه اجیت سنگه  
 صوبه دار احمد آباد و اجیدر با حاد اطاعت بیرون گذاشته  
 گاراشی از شهر و برگذات تعلقه خود منع نموده بون سعادت خان  
 بهادر صوبه دار اکبر آباد را طلب داشتند برای تنذیه او مامور نمودند

از بعد قبول بنظر زیاده طلبی ایا نمود بعده مصمص الدوله و قمرالدین خان بهادر و حیدر قلی خان بهادر برای تذبذبه او مامور گردیدند و هر کدام سهم او را بعهده خود گرفته بعد قبول بلکه پیشخانه بیرون زدن فرموده دفعیه نموده مصلحت در بر آمدن بدانستند مخصوص مصمص الدوله از ملاحظه آنکه مبدا مهم بر طول انجامد و خزانه پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مفسدان زیاده ماده آشوب و فساد گردد راضی ببر آمدن هیچ امیر نگردید - درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه اجیت سنگه را از خواب غفلت بیدار ساخت لهذا بدیقام اطاعت و دست برداشتن از صوبه احمد آباد و القماس بحال داشتن صوبه اجمیر بمیان آورد \*

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین نامدار است و جشن و طوی پادشاه فریدون شکوه با صبیه پادشاه شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمه آن گشته بود حکم عالی شرف نفاذ یافت که متصدیان سرکار دولتمدار ابواب عیش عالم امروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرود آماده و صهیبا گردانند و در عشر ثانی ربیع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع بسر انجام جشن نمودند و در دیوار و ستون و سقف دیوان خاص و عام از انواع قماش طلا باف و کلابتون دوز و زر بفتهای بوم طلائی کار ولایت و کمخاب بیش بهای احمد آباد و مشجر فرنگ و مخمل کار کاشان و سلسلههای مورارند آراستگی پذیرفت

و اولیای حیرانی اطراف دولتخانه مستقر مقرری که بمهمله اسرای  
 سعادت نرجام تقسیم می یابند بمسعی کار پردازان جلد دست  
 پندان ریخت اتمام گشت که نمونه قصر پوشه رضوان گردید و آنقدر  
 انواع آتش و آواز جنس پیش بهای هفت و دوم و خطا تو  
 هفت اقسام بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منافع آن فایز  
 مختلف سالها اموختند و از هر طرف رامشگران شاه و شمار  
 سرپردازی و مغندان گله دار خوش آواز بهمدی چنگ و سرنگ  
 و نی و چغازه و هم آوازی بریط و مال و موسیقار گوش زهرا چنگی  
 را چون تار طنبور آهشمال دادند \* \* \* \* \*

دهان شمشه می باز کردند \* باقلبل عیش را آواز کردند  
 طرف می خورد و زردگرچه ها کرد \* آمد مستی در هوشخانه و آفر  
 خرمن خرمن زر در انعام ارباب طرف درآمد و دامن دامن زر و  
 گوهر در دامن سود هلاک و ضل و شعرا و شیشه گردید - مصمم الدوله  
 و نصر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و حیدرقلی  
 بهادر و خان خانیان صدر حمله و ظفر خان بهادر و راجه جیستنگه و  
 گردهر بهادر و دیگر اسرای مقرب هر کدام یک یک روبنده نقر  
 گرفتارند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و  
 عقیدت خان پسر امیر خان سوخته دار معزول شاه را بصورت داری  
 عظیم آباد معمول بدشکس پنج یک روبنده سقر فرمودند و معز الدوله  
 حیدرقلی خان بهادر را صورت احمد آبدان از تغییر اجبت سنگه  
 و ماضی بقدر صورت از تعبیر نصر الدین خان بهادر ضمیمه مهر  
 آتشی عطا فرموده بیانات صورت احمد آباد بنام شجاعت خان

عرف محمد منصور شجاعست خانی صادر نمودند و قمرالدین خان را  
فوجداري سرکار مراد آباد از تغیر حیدر قلی خان بهادر ضمیه  
خدمت حضور فرمودند و فوجداري سرکار سکندریه بنام عبدالرحیم خان  
مقرر گردید - مرحمت خان از نزد نظام الملک بهادر رسیده معالمت  
ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثانی ربیع الآخر محمد امین  
خان چمن بهادر بازار جسمانی که از چهار پنجم روز زیاده نکشید  
ازین جهان فانی بدار القرار انتقال نمود و نیابت وزارت  
بهذابت الله خان مقرر فرمودند - چون مکرر فرمان حمایت عنوان  
مشمول بر طالب نظام الملک بهادر فتح جنگ صادر گردیده بود  
و اکثر امور ملکی و کار وزارت بر رسیدن آن امیر با تدبیر صاحب  
السیف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملک بهادر که از  
یقدریست افغانان سمت بیجاپور فراغ حاصل نموده بختیسته بناد  
مراجعت نموده بود اواخر فی الحجة الحرام احرام حضور بسنة  
کوچ بکوچ متوجه دارالخلافه گردید و عشر ثانی ربیع الآخر نزدیک  
شاه جهان آباد رسد باوجود آنکه مقامان برهمکار کلمات دور از  
وهم و خدال نظام الملک بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه  
فالشکیه انگاشته بخشی الممالک مصمم للدوله بهادر منصور جنگ  
را مامور باستقبال نمودند بسمت و دریم ربیع الآخر فتح جنگ  
داخل سواد جویلی دارالخلافه گشته شرف اندوز ملازمت گردید  
و بسبب خامدان درهم انداز که شرح آن خالی از اطناب  
کلام نیست چند روز در کنکاش گذشت آخر کار پنجم شهر  
جمادی الاولی مطابق سوم فروردی ماه الهی سنه چهار جلوس موافق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجری خلعت وزارت مع  
 خنجر و قلعدان مرصع و انگشتری الماس بیش بها عطا فرمودند  
 اما هر چند نظام الملک بهادر فتح جنگ می خواست که در  
 بندوبست وزارت و در آنچه نیک نامی پادشاه و گرد آوری خزانه  
 بدین آنکه ماده بد نامی ظل الله گردد کوشد مصیب مغل گشتن  
 بر همکاران که کلمات تمهید آمیز متضمن بر انترای چند بعض  
 می رساندند و دخیل وزارت می گردیدند مدبر نمی آمد  
 خصوص کوکی پادشاه که زن سحر آفرین بدین صاحب جوهر بود  
 و با خواجه خدمتکار خان که مقرب پادشاه گفته می شد همراهِ و  
 هدم گشته باظهار کفایت و مراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از  
 مردم بنام پیشکش بر روی پادشاه و خود می گردت خلل تمام در  
 بندوبست وزارت انداخت و دیگر بعضی مقرران هم چشم نیز حرفهای  
 دراز خیال و توهم نظام الملک خاطرشان پادشاه داده لوح می نمود  
 چنانچه معزالدوله حیدر تاج خان که در خدمت میر آتشی استقلال  
 زیاده بهمرسانده بود از راه چرب ریاضی در مقدمات مالی و ملکی  
 دخیل میگردد به ده که عظم الملک بدین ماده اشاره خدمت پادشاه  
 نمود و خدیو زمان از راه نصیحت و ملامت معزالدوله را مانع  
 آمدند حیدر تاجی خان متعمل گشته التماس بخصمت بر مر تعلقه  
 صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور  
 گذاشته وسط ماه جمادی الاخری روانه احمد آباد گردید و  
 بعد رحیل احمد آباد جاگرد کفر بندهای پادشاهی و مقرران  
 حضور را بضبط خود در آورد بعد که مریان این معنی مکرر

بمعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم  
بنام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهای حیدرقلی  
خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگیرهای احمدآباد  
بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سلمه ذی الحجه از بن جهان  
فائی بررضه جاردانی شتافت گویند مسموم ساختند اما غرائب  
درین است که باوجود آنکه از زبان مردم ثقه شنیده شد که خدیو  
زمان وقت سواری در مقابل سلطان محمد ابراهیم و سید عبد الله خان  
با خدا عهد نموده بودند که در صورت فتح و استقلال یافتن سلطنت  
هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بقتل و استیصال او نکوشد  
و نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز در رعایت سید عبد الله خان  
میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هر دو برادر بمیان می آمد  
سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیری در ماده فرخ  
میر یاد می نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میکوشید چنانچه  
هر دو برادر را که نمک بحرام و حرام نمک مینوشتند منع نموده بود  
حاشاکه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم عند الله •

چون در ذکر بعضی مقدمات مادات قلم بشکوه هردو برادرشهرید  
بلا اختیار جاری گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفاره  
آن دو سه کلمه از خوبی و حسن اخلاق و عدالت پروری و  
فیض رسانی آن هر دو همه ساله بارهه بزبان قلم صدق بیان میدهد  
اگرچه آنچه از هردو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب  
فرخ سیرشید و اخذ رشوت و سختی اجاره و دیگر سلوکی که  
باعث شکایت خلق گشته بود همه از شامت رتن چنگ دیوان که

امتیاز زیاده از حوصه خود یافته در ابدای خلق میکوشید و از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب طلبه نمیتوان نمود بود و همین علی خان قبل از آنکه بتعلیق دکن مامور گردد در اخذ فر کارسازی بهایت لغوت داشت بعد مقرر شد در دکن محکم سنگه و دیگر پیشکاران در انصراف مزاج او کوشیدند اما هر دو برادر در دهیت پروری و کم آزاری در حق کانه آنام دین زمانه ممتاز بودند تمام سنگه نلای که خالی از ماده غذای و فرض بودند از عمل صادرات شاکتی نمودند و در قبض رسانی و رعایت بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و بیمار داری مستحقان مخصوص حسین علی خان زیاده از برادر کانی میکوشید و مواضع زمانه حاتم رقت بود و از مطمح احسان او در اقراط طعام و رسانیدن غله خام عالمی بغیض میشد در ایام گرانی خجسته بنیان مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا و بیوه زنان میرسانند و حوض آب در خجسته نذای بنا گذاشته اوست اگرچه اعز الدوله عوض خان دولت در وسعت و ارتفاع عمارت مصدق افزوده اما اهل بانی بانی خاتم جایی آن حوض دریا موج که در ایام تاسنای از نلای آب سنگه خجسته بنیان در مذاب بودند حسین علی خان گردیده و در وطن بارهه نیز بانی سواد پل و دیگر نهادهای عامهت تعمیر گذاشته و سید عبد الله خان نیز در تعمیل و بر داری و وسعت خلق شربت تمام داشت به از وفات ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بود در سورت گفته می شد مبلغ یک کروڑ و چند لک روپیه نقد و حاضر از او مانده بود و

باوجود داشتن وارث عیدر قلی خان متصدی بندر سورت باظهار کفایت و رضا جوئی مکلف فرخ سیر مرحوم بضبط مال او پرداخته حقیقت بحضور معروض داشته بود درین ضمن ایام گردش سلطنت چنانچه بنا کرد در آمده رو داد و عهد الکی نام پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو بوا در رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لک روپیه برای خلاص اموال خود هوای مبلغ رهن چند و چند دیگر متصدیان درمیان داشت حسین علی خان که اختیار بندر سورت در قبضه اقتدار او بود بطریق پیشکش قبول نمود و حسین علی خان روزی قبل از طلوع آفتاب دیامت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند طلبیده گفت که ما را امشب با نفس خود سخت منظره و محاربه در باب اموال عبد الغفور و طمع دران مال رودا آخر بر نفس سرکش خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما نیز درین باب سزاواری نموده همین وقت عبد الکی پسر عبد الغفور را طلبیده تسلیم معافی اموال و عطای خلعت و اسب بدون آنکه دام و درم خرج شود و باحدی آنچه باقی ماند بفرمائید - روزی فیلبان قیل سواری خاصه از دست و تعدی جمعی که فیل از محله آنها میگذاشت و مردم محله فراهم آمده سرفیلبان را شکسته فیل را زخم رسانیده بودند بگذاشتن شاهدان بر بی تقصیری خود و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویت زمانه نظر بر مزاج گوئی زبان بشکوه و طعن مردم آن محله آشنا ساختند حسین علی خان همه را شنیده نا شنیده انکاشه قطع



گفتگو بمیان آورده جواب آن پیر دیوان روز دیگر موقوف داشت  
و وقت شب شخصی را از روشناسان خود که بر صدق مقال او  
اعتماد کلی داشت بدان منزل فرستاد که در اینجا رفقه بی فرستاده  
بتحقیق ماجرا بردارد آخر معلوم شد که بالش نیلیان خالی  
از فرض نفسانی و شرارت ذاتی او نبود نیلیان را مغضوب ساخته  
به تنبیه نمودن او مرصود - و در احتیاط او امر و نواهی نیز تقید  
می نمود - قاضی شهاب الدین در امت آبادی قدس الله سره  
مربف تفسیر است مباح که ز افضل الفضلای وقت خود و  
صاحب کشف و حال بود در تألیف خود نوشته که «مید صاحب  
الدسب» داید که «شال حق محمدی و سعادت الهی و شجاعت  
حیدری بهرگاه داشته شد و دیگر مسائل عامه است بخیر و سیئه  
عالی نسب آمده است که اگر نبوده است نفس اماره از عصیان  
و آنچه نباید آلودگی بهم رسانده باشد باید که وقت رحلت او  
ازین جهان مانی و پیغم سرای بی اعتدال سیدی روی دهد که  
مادامک آفرایش و بابت نجات آخرت او گردن چیده چه در هر دو برادر  
شد سه نشان عدالت و عاقبت بخیر و سعادت شهادت و منصب شقاوت  
در صورت مسموم شدن علی الله خان مشاهده نمودند  
طایفه از قوم جاتبه مشهور به بصران چوزامن که در همان  
ایام مجتاهد واصل گشته بود بواج اکثر امان گدیهای مستحکم  
بر از مصالح جنگ داشتند و دگر سعادت و ترمود و طاع الطریق  
آفریده در اسل در دگر سلطنت حضرت هاد مکن و مرغ میر شیده  
محمود بر زدن در داده و من راه سعادت خاں صوبه دار اکبر آباد

که در تهوری و کار طلبی از مبارز پیشگان با نام و نشان گفته میشد  
هر چند در تنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و  
بظهور آمد بسبب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهای قلب  
در امتیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی سنگه  
داهیراج را با چندی از امرای کار طلب مبارز پیشه مغلیه ایران  
و توران و افغانان جلالت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار  
موجودی فراهم آمدند و توپخانه نجهان آشوب و دیگر مصالح  
قلعه گیری و عطای دولت رویده مع خلعت و فیل برای مهم آن  
بدستال تعیین نمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده تردد  
نمایان بر روی کار آورده مورچال پیش برده کار بران تبه کاران  
تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زانان کار طلب نیز آنچه  
شرط تردد و جانفشانی بود بظهور آوردند با رجوع آنکه کفار از گدبهها  
برآمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره می زدند  
و جمعی کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند در  
فرصت یک نیم ماه که کار بر محصوران یک دو گدبه تنگ گردید  
و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم  
نزاع وطن داشتند از آنها جدا شده بر راجه پیوسته رهنمائی امتیصال  
آنها نمود و بعد تسخیر دو گدبه از تسلط افواج پادشاهی آن گروه  
بد فرجام مقام و مادی اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را  
آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل  
برداشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند ، توپ و  
خلفه بسیار گذاشته جان بسلامت بدر بردند و گدبهها بتصرف بندهای

پادشاهی در آمد - و از طرف خزانده که شهرت تام داشت هر چند  
تجسس نموده بعضی مکالمات را کوبیدند هیچ اثری ظاهر نگردید چون  
خبر ضبط جاگیر حیدرقلی خان اطراف دارالخلافه که به حیدرقلی خان  
رسید محضور بعضی امرای مقرب معروض داشت که هرگاه جاگیر  
مراضیظ نمودند از من توکری و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه  
سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض این معنی برای حیدرقلی  
خان نوشته رفت اثر نه بخشید بعده که ناآش جاگیر داران و  
نامرمانی حیدرقلی خان از حد تجاوز نمود صوبه داری  
احمد آباد از تغییر حیدرقلی خان ندانم غازی الدین خان بهادر  
خلف الصدق نظام آه ک بهادر تمام جنگ ضمیمه صوبه داری  
دکن مقرب مرسودند و بعضای حوهر و دهل معزز ساختند - بعد فراغ  
مهم جانت نظام الملک را دوم ماه صفر المظفر سنه پنج جلوس  
برای بندوبست احمد آباد و تدارک حیدرقلی خان در صورت  
عدم اطاعت رخصت نمودند و اران صفر نظام الملک متوجه  
احمد آباد گردید بعده که ناآمر آرد رسید خطوط حیدرقلی خان  
که از راه سراسی و چابوتی معدودت آید نوشته بود رسید  
همینکه تمام جنگ بکوچه ای بی در پی رسید متوا رسید از  
خطای امیر احمد آرد ظاهر شد که حیدرقلی خان را بشدت تمام  
عارضه جسمانی رو داده و کار باثر معون کشیده و بر و است دیگر از شنیدن  
عدم توجه نظام الملک بهادر طرف احمد آرد و ملحق شدن موض خان  
بهادر با ادواج دکن و بلجی رود و غیره سرهنگهای راجه ساهو و اطاعت  
مومنین همراهان احمد آرد برای صلاالملک آن سیه سالار خود را تمارض

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را به هیچ عروسه داشت مشتمل بر معذور داشتن و بستن احرام بقصد حضور بخدومت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه اجمیر روانه دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که نزدیک بآب نریدا هفت هشت منزلی احمد آباد رسیده بود حامد خان بهادر عم خود را بنیابت صوبه داری احمد آباد مقرر ساخته خود اوائل جمادی الاخری مطابق وسط اسفندار ماه الهی بقصد حضور طرف دار الخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور هر چند خواست که از راه فدویت و اظهار کفایت چنانچه طریقه وزرای خیر اندیش است در خدمت پادشاه ببند و بهست امور ملکی و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف کوشد از عناد و حسد برهمکاران حضور خصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل می نمود و از اخذ رشوت و پدشکشیهای بیجا پادشاه را بد نام می ساخت و از منع نظام الملک باز نمی آمد و پادشاه نیز بدفع بدنامی خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید \*

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر

فتح جنگ دهنه ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دهنه ثانی طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتی که از زبان راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر فساد ایران و غالب آمدن محمود خان افغان بر سلطان حسین شاه

فرمان روی ایران و رفتن امپهان تا سرحد شیراز در تصرف  
 محمود خان و خرابی زیاد بود که امپهان آمدن و مقید  
 گردیدن سلطان حسین و پدر رفتن شاهزاده طهماسب مع برادر و پسران  
 سلطان حسین از قلعه امپهان بقصد فراهم آوردن لشکر بیهم بعرض  
 محمد شاه پادشاه میرسد روزی نظام الملك بهادر و اظهار خیرخواهی  
 بعرض رساند که از راه اجارا محال خالصه که باعث خرابی و  
 ویرانی ملک گردیده برطرف باید نمود - درم رشوت که بنام پیشکش  
 جاری گشته از طریق و داب پادشاهان معدود و خلاف رأی سلیم است -  
 سوم هزینه مرکب از بدستورهای خلد مکان جاری باید نمود - چهارم آنکه  
 چون در این مقور همایون پادشاه که ملک هندوستان بقصر  
 شیر شاه امدان رفته بود از راه ایران کومک و خدمتکاری و مهمان  
 پرستی واقعی بعد توجه همایون پادشاه طرف ایران بظهور آمده  
 اگر درین وقت هر چه دفع نسبت آمدن کومک فرمان روی ایران  
 نمایند در تاریخ باعث بیکدلی خاندان نیمه بوده نیت خواهد  
 گردید پادشاه فرمودند که کرا در روز که بچشمین مهم مامور حازیم  
 پنج جنگ بعرض رساند هر یکی از این هفت کار طلب حضور که  
 بدین خدمت مامور گردن اطاعت حکم نجا خواهد آورد و الا اگر  
 حاله زان را بدین مهم ملودن مرمایند نفل و جان خواهم کوشید  
 ازین مقوله چند کلامه از راه خدمتدیشی و خیرخواهی در خدمت  
 پادشاهی عرض نمود بعد که پادشاه برای این مصلحت کنگارش  
 بدیگر امری حضور میان آورد قسمی از طرف نظام الملك بهادر  
 خاطر نشان پادشاه نمودند که حسن ظن نظام الملك را بسوی

ظن میدل ساخته در حق چنان وزیر بی نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - و از آنکه آداب تسلیمات عنایات و آداب اطاعت پادشاه موافق رویه سلطنت بالکل نموده بود نظام الملک بهادر می خواست که در نسق آداب پادشاهی اجرایی حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خار خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف فتح جنگ آنچه مرکوز خاطر او اصلا نبود خاطر نشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز میدل نموده بد مظنه می ساختند و پادشاه نا تجربه کار را بمرتبه در حق نظام الملک بهادر بفکرهای ناسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشی و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک داران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنه شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دار الخلافت بر آمده بعد از تبدیل آب و هوا تاسی چهل گروهی دار الخلافت بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کژان و صید افکنان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شرر بار انتشار مرهنگه بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبه احمد آباد و مالوا که صوبه اول بنام آن سده سالار و ثانی بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلعتش تعلق داشت زبان زد خاص و عام گردید بنابراین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبه تعلقه خود حاصل کرده از منزل سوزون نام مکلفی که گزار دریای گنگ از جمله شکار گاههای مقترری مشهور است بعزم تنبیه و تادیب مفسدان که در آن ضلع آواره بودند روانه گردید هنوز به دار الغتاج اجدن نرسیده

بود که مرهقه با اجتماع خبر آمد آمد معوت پذیر شده از دریایی  
 فریاد بسمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه  
 کردند و نظام الملک را دریایی بلند اوجین تعقیب نموده بعد  
 استماع عبور این جماعه از دریایی برندا سعادت نموده پیرگن  
 شهر مضاب صوبه مانوا که بطلد سرزمین قریب است رسیده می  
 خواست که بعد انتظام صوبه مانوا عازم حضور پرنور گردن درین  
 ضمن از جانب دکن خبر رسید که میار خان ناظم صوبه حیدرآباد  
 که پیش ازین بدر سل بعد از فراخ جنگ عالم علی خان  
 خود را پیش مقام جنگ رسانیده بظهور اخلاص و عقیدت نام  
 خویش را دانمود و مقام جنگ برای او اضافت دوهزاری  
 بر چهار هزاره نا خطاب شد الملک صدراعظم خان بهادر  
 هزار جنگ تجویز نمود بحضور مونس و بذریع طلبید و ماهی  
 و مراتب و پالکی چهارتنه از خود تواقع نمود و برای پسران و  
 رفقاءش نیز اضافتهای فداان و خطاب تجویز کرد از خود رعایتها  
 نموده بر جاگد روز خدمات حاضر نمود و بعد الملک میار خان در  
 خدمت مقام جنگ عهد و قرار نموده بود تا آنکه میان شما و پادشاه  
 عهد بقای فدا دانی است من هم تو کرم و الا مرا از جمله رفیقان  
 مطاع خون دانند درین راه بظهور آمده صوبه داری کل دکن بنام او  
 مقرر شده از صوبه حیدرآباد برآمده بعد خدمت فداان و رفقاء  
 گردیده و عهد انضامی خان و داور خان و بهادر خان افغانان لشکر  
 صاحب بوج و دیگر موحدان بعد از بواج با کمک خود طلبیده  
 دارم خدمت فداان گشته و بعضی در راه موضع خان بهادر تصور جنگ

که عمه فتح جنگ باو منسوب و نیابت صوبه داری دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالی نمودن دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیاد نوشتجات استمالت آمیز رسیده - و درهمین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازی الدین خان بهادر نیزوز جنگ خائف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت می پرداخت تغییر نموده وزارت را بنام اعتقادالدوله قمرالدین خان بهادر مقرر کرده و بر اهتلال کوکی مرتشیه افزوده اند بنابرین و بچندین وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا یسمت دکن که فی الحقیقت ملک مفتوحه آن سپه سالار با وقار بود و اولاً از جد امجدو والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجا پور و اکذر قلاع نامی و بلاد مشهور سعی و ترقن های نمایان و جان فشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیاً صرة اخیری در هنگامی که سادات بارهه بر تمام سلطنت هندوستان و عمد های ایران و توران تسلط تمام بهم رسانده بودند خصوص حسین علی خان که دکن را بمنزله آلمغای خود تصور نموده بر هیچ موجودی وجود نمی گذاشت و کرا صجال بود که مقابل شمشیر و بخت و بست او در امور سلطنت و نسق دکن سرسبز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را بنماز جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود تردیدی که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفتن دودمان تیموریه گردیده مکرر بزرگان فلم داده متوجه شده از دریای نریدا عبور نموده خود را



اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط  
 مصانح آمیز به آن ملک نوشت و جوابه آن متضمن بر عدم  
 نسخ اراده حق و اظهار تقوی و عزم رسید و فتح خانک با وصف  
 آنکه سرانجام و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمد و زبانه  
 دادن حقوق و سوائیق سابق درستان و ثا دو ماه در خجسته بنیاد  
 بدفع الوقت گذرانید آخر چون اهل سمار خان دانش گشان بظرف  
 خجسته بنیاد می آورد و از دهام آوردم جمعیت که بهادر خان  
 برادر داد خان بنی و بهد القسام بهر محمد القابی خان و غالب  
 خان مشهور و طرف سعادت الله خان متصدی کوناک و  
 نوجداران عسکری دیگر احصاءات شایسته بدر پیوسته بودند و  
 بیاد های بنیاد را از رشید و آواز بود روز بروز جمعیت او  
 می افزود و این می باعث حسن ملک و آبادانی و آباد مرهه  
 میگردد لهذا او را فی مدته نظام ملک را در و خجسته بنیاد  
 بهمرکابی ظفر دست فوج نمود و از آن جهت که نزدیک  
 باد است مضرب بود از آنرا تا روزی که جنگ واقع شود  
 از صفات و صفای نصیب آید و تقاضای آنکه نصایح خیر واقع شد و  
 خوربری و دهان به این می بود که ملک اتمام جهت  
 باشد عمومی می بود و از حد نه هوای رسالت بود و داری  
 دکن صفات و دهان و گاه از دهان بود که خود را با بغلار شبگیر  
 و اهل موج ظاهر موج رساند و گاه در جهات مشعر مصلحت می نمود  
 که ملک و فتح جنگ دست راست و چپ داده از راه دیگر طی  
 سعادت نظریه ای بعد از موافقت خود را به خجسته بنیاد رسانید

بسیار و تصوف خود در آورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج  
 فتح جنگ منصرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار  
 و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیرهای خود برای سد راه لشکر  
 ظفر موج بر کنار ناله قلب گذاشت و بر سر همان ناله میان تعیین  
 کرده های فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با  
 سرداران گروه قتل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت  
 مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد  
 سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بدست و میوم محکم الحرام  
 اواخر شهر روز ماه الهی نزدیک قصبه شکر کپیره مضاف صوبه  
 برار که از خجسته بنیاد چهل کوره واقع شده اتفاق مقابله افتاد -  
 فوج بندی نظام الملک بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی  
 فوج هراول نقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از  
 طرف جد مادری با سپه سالار رشته قرابت داشت و از جمله بهادران  
 و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان  
 نبیره سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار  
 می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفر خان خویشگی جانب یسار  
 زیمنت افزای فوج گشتند - و کذا چون بهادر پسر ستر سال بدیده  
 که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوقی از بند بلباهی  
 جنگ جوی ملازم سرکار همراه برتقداز خان میر آتش و عطاءارخان  
 داروغه احشام و توپخانه جنسی با توپهای آتش بار در پیش فوج  
 ظفر موج بهراولی آن مقدمه الجیش مامور نمودند و عهد الدوله عوض  
 خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزی الیه

که نیر ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان  
 و خان عالم دکنی و مقهور خان خویشتگی و عزیز بیگ خان هارسی  
 با تربخانه شعله امروز دشمن سوار که از ابتدای بیابان صوبه داری دکن  
 همراه ایشان بود در جرنزار صف آرای فوج نمودند . و ظهیر الدوله  
 رعایت خان برادر اعظم الدوله محمد امین خان مغفور و محمد  
 غیاث خان بهادر مابین فوج مول و جرنزار زمینک اندازی فوج  
 ظفر صوچ گشتند . و نصیر الدوله «شاهزاد» بعد الرحیم خان که  
 هموی فتح جنگ میسد جانب برهمنز مقرر گردید . و سید غضنفر  
 خان بخشی غازی الدین خان بهادر بهادر جنگ خلف مهین خود  
 را با جمعیت رساله او و سواران به مدافع «نعمین» برهان پوز  
 از رنگ آباد که از مدت بوماد در و ربه خوار مطیع احسان فتح جنگ  
 بودند و سرداری و شمشیری آنها بعد از سید غضنفر خان برهان پوز  
 مناسبست هم وطنی ضمیمه لشکر میاید. و از جنگ مقرر نموده بودند  
 با رهکنهای شرر بار جلو ریز و خیزل دور انداز . همراه ایشان تعیین  
 نمودند . و حوز الله خان بهادر سعد الله خان سرخورد را با جمعیت  
 شایسته از ملازمان سرکار «شاهزاد» سوار فوجی میان قول بهادر فرمودند و  
 بهادر اول خان «شاهزاد» ملاچین جنگ و مذاق که از حمله شجاعان جلال  
 بکه تاز و «شاهی» «عبد» «انداز» بود ضمیمه این فوج ساختند . و  
 حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر بهادر سعد الله  
 خان سرخورد که در سه «است» در و ربه «شاهزاد» داشتند و «است»  
 دکنی بهر جان فشانسی و کار ظمی هر دو جوان بود بمذاقه در جریب  
 نزد یک قول چنان دادند . و در «شاهزاد» «شاهزاد» را که بمطابق

از نسی ارادت خان مخاطب گشته بود مقور ساختند - و هجدهم خان  
 نذیر شهباز میرخوانی را که از جد و آبای او در هردو جنگ سلطانی  
 دآرا شکوه کردند و جان فشانی نمایان بظهور آمده بود بر صفحه  
 روزگار یادگار مانده با جمعی سردار قوچ طرح دست راست و  
 چپ مقور فرمودند - و خواجم قلی خان تورانی که از شجاعان مشهور  
 کار طلب گشته میشد برفاقت گویال سنگه کور و سلیم خان  
 افغان که از جماعه داران عمده پیش قرار و بخدمت نیابت  
 قراول بیگی مامور بودند با جماعه برادری قراولان و عمله شکار و  
 رسول خان افغان که هر یک آنها بر فیل سوار بودند در پیش  
 قوچ قول یلتمش قرار دادند و همه ایدها از راه حسن عقیدت و  
 جان فشانی کمر بستند و خود بنفس نفیس توکل بذات پاک  
 حق نموده چون کوه تمکین زینت انزای قول گشته با جمعی از  
 عمدهای اخلاص نشان عقیدت کیش مثل خواجه عبید الله خان  
 و اهدا خان دیوان و رستم بیگ خان و نیک نظر خان بخشی سرکار  
 ناصر جنگ و همت یار خان خالوی خلف کامگار آن سپه سالار و جوتی  
 از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغه چوکی خاص  
 و دیگر مردم روشناس بایکه بهاداران عقیدت اساس دیگر بهر کابی  
 فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسوداری  
 و کار فرمائی قوچ مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان  
 سرکار خود بسوداری قوچ مرهته که باجی راو و غیره هفت هشت  
 هزار سوار در رکاب آن سپه سالار بودند مقور فرمودند - و از آن طرف  
 عماد الملک مبارز خان نیز بقوچ بملی پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان مذهبى گرفتار کنگ حیدر آباد  
 با جمعیت شایسته رسیده خود را از جمله عقیدت کیشان مبارز  
 پدیده میگرفت با حمدین مغور خان پسر خان زمان معروف بشیر  
 نظام دکنی بشیعت مشهور هر دو ترار داده در عقب از محمد بیگ خان  
 خالوی خود را که سپاهی کهنه تجربه کار بدن بجای یلتمش مقبر  
 کرده ابراهیم خان بنی مخاطب به بهادر خان و ادر دارد خان مشهور  
 طرف دست راست خود مقبر نمود - و بعد اتفاق خان پسر  
 عبد الغنی خان میانه که از سالها در گرفتار کنگ شهابور بشیعت  
 مشهور بود با اقبال تومن دار محمد جنگ داده با دو هزار سوار  
 افغان رفیق مدد از خان گشته بود و همچنین پسران دایر خان میانه که  
 از بنگالور با تفاق عی خان نامی که صدراعظم و منعافی دایر خان  
 گفته می شد در اختیار سر موخی پسران دایر خان دینار داشته  
 با جمعیت زیاده از سوار و پیاده کار . دند مطبق کمکیان رسیده  
 بودند با خواجه محمود خان و خواجه محمد خان و خواجه  
 محمود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت  
 و تهوری خود را رتبه وقت می گرفتند بمقتی ساخته نزدیک نل  
 جا داده بود و خود با خان زمان پسر خان خاندان بهادر شاهی  
 و مغورخان و قزلباش خان و عاتق خان دیوان سرکار خود و  
 عرب بیگ خان تورانی که در شجاعت کار طالب رزم دیده بود در  
 میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته با بمهره کارزار  
 گذاشت - حامل گله هر دو موج دریا موج مقابل هم رسیده  
 نظام الملک بهادر فتح جنگ در سعادت تیز حلونی را کار نفورده

نخواست که در خورنیزی مسلمانان پیش قدمی از بظهور آید  
تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت دوسه کروه بهنگاه او بود سوار شده  
باوجود حائل بودن نائل بهیار قلب خود را مقابل لشکر فتح  
نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رساند و قبل از دوپهر  
معرکه جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف بهادران شعله خور  
و مبارز پیشگان رزم جو قدم بعرضه رزم گاه گذاشتند و از صدای  
توپهای زهره گداز که دران دشت پرو حشت پیچید زمین و آسمان  
برخود لرزید چه نویسم از زد و خوردی که دران کارزار بظهور آمد و  
آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و  
جنگ سلطانی که چنان سرداران نامی مشهور که قریب سی چهل  
فیل سوار هدف تیر و تفنگ گردیده جان بجان آفرین سپرده باشند  
مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را رنج دارم  
باغراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران فوج نظام الملک  
دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله  
عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و نبائر خاندان  
سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و هرز الله خان و محمد  
سعید خان و طالب محی الدین خان باشند و میدغضنفر خان تروندی  
که بظهور آمد جای صد آفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از  
نبائر خاندان مقرب خان عرف خان زمان دکنی بودند و میان پدر  
و پسر یعنی امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت  
قدیم بود چند روز قبل از مقابله هر دو لشکر امین خان از فوج  
فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعی دیگر از مقصوداران

برهانپوری سرد مبارز خان رسانده بدوات سه چهار روز رسیده بود  
روز جنگ پدر و پسر تشنه خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل  
هم شدن شمشیر میزدند تردیدی که از مقرب خان مظهر آمد از احاطه  
بدان بیرون است و محمد امین خان که خود را طرف خصم رسانده  
بود اگرچه از دست دیگری از مبارز پیشکام لشکر فتح جنگ کشته  
گردید اما در تمام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از  
با در آمد. و از جمله ای موج دلدان برای استقامت بعضی  
دلباختگان از جا بلند و از حد استعدای موج خصم قریب سیزده  
چهارده میل باکام و نشان و عترة از میدان موج فتح جنگ برگشتند  
حتی پیر که از کرد عقب موج افتاده بود نزدیک بآن شد که  
از مشاهده برگشتن بدان حال در استقامت آنها راه یابد درین  
ضمن دیانت خان دیوان دکن که در آن روز ها معضوب فتح جنگ  
گشته برای اعراض آمده و مدتی بعد از آن به آری گردیده بجای  
موج چند اول با پنجاه شصت سوار سردری و همراهان دیگر عقب  
بهاور سارده بود از مشاهده ای استقامتی سردم بهر صانع و مدد را آنها  
گردید. درین حال مبارز خان بعد از آنکه در پسر نام احمد خان  
و مسعود خان که با پشتی از میل سواران با نام و نشان از پا  
در آمده به نوزاد سحر آخرت گردیده و در پسر نام محمود خان و  
همه الله خان با جمعی رخصی کشته دستگیر گردیده بودند و بدلیل  
سواری مبارز خان پیر از رسیدن زخمی ای بدای از لای میل افتاده بود  
و مبارز خان که کشته برخون خود صورت کفر پوشیده خود بدیلانی  
می نمود از رسیدن زخمی ای گازی کار او بهر ساخته شد و صدای شادمانه

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرن اختند از سه هزار نفر زیاده بتخمین در آمد و اسب آن قدر از صدمه گولها بالاي هم افتاده بودند که در دو سه جنگ سلطاني دیده نشده - و از فوج فتح جنگ سواي رعایت خان که عمه فتح جنگ در خانه او بود زخم تیر بخلق او رسیده بود در نور سقر آخرت گردید و سلیمان خان خویشکي بکار آمد و سعید غضنفر خان از رسیدن زخمهائی کاری بعد دو سه روز در گذشت و چند نفر غیر مشهور نیز بکار آمدند و بمردم نامی دیگر آمیبي نرسید - نظام الملک بهادر فتح جنگ برای تکفین و تدفین مقتولان و تدبیر علاج زخمیهائی که یاسیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر مبارز خان که احوال آنها بزبان فگم داده و دلار خان همزلف مبارز خان و محمد بیگ خان که خالوی مبارز خان می شد هر دو زخمها برداشته اسیر گردیده بودند - و محمد بیگ خان که زخمهائی کاری رسیده بود بعد دو سه روز ودیعت حیات نمود و عرب بیگ خان نیز که از اعیان لشکر و مرهون احسان نظام الملک از سابق بود بعد دستگیر گردیدن روز دویم در گذشت و دیگر از عمدهای سرداران افغانان و غیره که اکثر از حکام و کار فرمانبان و صاحب قومهای مشهور بودند مثل غالب خان و حسین منور خان و کمال خان دکنی و بهادر خان و ابراهیم خان پنی و عبد الفتاح خان پسر ارشد عبدالنبی خان که فی الحقیقت تمام صوبه بلخاپور از مدت مدید در تصرف آنهاست از جمله فیل سواران نامی مقتول زیاده از



ده دوازده نفر در شمار آمده بودند. حوای آن جمع کثیر مثل خان زمان  
 پسر خان خانان و احسن خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان  
 پسر میر امام که از مردم مشهور تویان گفته می شد و فائق خان  
 و صیر فخر الله و غنچه بیگ سواران که تفریر تفریدیل آن نمی بردارند  
 و جمعی دیگر که حوای تلف شدن سال زخم ظاهری بآنها نرسیده  
 بود و پرداخت حال آنها ضرور گردیده مثل حکیم عزت طلب خان  
 و قزلباش خان و صدر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان  
 نمونگر و آقا ابو الحسن سوانج بکر سپهانی بندر و غنچه اگرچه  
 برای پیشتری از مردم تویان عداوت در او شده از دست غمخواری از  
 سرکار فتح جنگ میسر شده اما جمعی از بزرگان را از تویان که دیوان و  
 خدمتکاران نظام "حکایت" بسیار مرد مجرب و بیاض راس بودند بپایان  
 داری و تدابیر میسر شده. حوای آن دیوانت خان دیوان دکن جمعی  
 از مردم تاراج گشته را مدد داد و مدد نموده و مبلغ کلی از جنس  
 جواهر و اشیاء بایست بپوشیدن سواران خان و داور خان و کظم علی  
 خان پسر حاجی منصور و غنچه مردم که بضبط در آمده بود  
 برای مستقر ساختن آنها نظام "حکایت" در حکم موجودند. بعد فراغ  
 از جنگ سه چهار مدم بوده متوجه خجندانه بفرمان بهمرکابی فتح و  
 نصرت شدند. درین ضمن ا نوانگ سوانج که بپایان آمده بی دربی رسید  
 ظاهر گردید که بعد محمد نگر از منصل حیدر آباد واقع شده و در آن قلعه  
 بطریق ذیابست پسر سباز خان سعد خان دام خواجه حوا قلعه داری  
 می نمود خواجه احمد خاں پسر معان خاں که زید باب پدر در حیدر  
 آباد داشت قلعه را بساخته بپایانها منصور شده مال دهان

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن  
 خجسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجه  
 بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل  
 قلعه نموده آواخر ربیع الثانی بفرخی و فیروزی در حوالی  
 حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خیم نموده بتعین  
 عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان باسم خواجه  
 احمد خان از سواست و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود  
 و همه وابسته های مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و  
 موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داری و قلعه داری  
 بنام خودها از حضور که در تمام صوبه ماده فساد و شورش گردیده  
 تا مدت یک سال برای دخل فداان عمال و قلعه داران و زمینداران  
 اطراف نوشته فرستاد جا بیجا فوج ها برای مدد قلعه داران و  
 زمینداران تعیین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان  
 بهعی تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود  
 آنها را برای انگیزختن مزید ماده فساد از قلعه برآورده مرخص  
 ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبه شورش  
 برپا کردند که عمل عمالان یقلم برخاست و تحصیل بند شد و  
 مسافری و مئردین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محالات  
 مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد  
 کاظم علی خان ولد حاجی منصور که جوان رشید و سپاه کار طلب  
 بود و فوجداری نواح بهونگیر داشت با جمعی کشته گردید  
 اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهربانی و لطف و احسان از عطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابیهای سرورنی که خواجه احمد  
خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را بمبارز  
خان نموده جاگیرهای میر حاصل داده و همه وابسته های  
مبارز خان را بانواع دستگیری نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله  
نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعه دار با احشام از جانب خود  
گذاشته به تنبیه مفسدان بواقعی پرداخت در همین ایام که  
نظام الملک به بندر بست صوبه حیدر آباد اشتغال داشت  
انور الدین خان بهادر از در اخلاص آمده ملازمت نمود نظام الملک  
بهادر فتح جنگ رسیدن همپو بهادر کار طلب را فوز عظیم دانسته  
مهربانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داری حیدرآباد مقرر کرد  
و تنبیه و تادیب استیضای نواح حیدرآباد و مفسدان مقرری ضاع  
سیککل و غیره حرکات بوجه احسن قرار واقعی نمود که از  
انتظام ملک و امنیت کمال در آن مکن برخوار بظهور آمد و مبالغ  
کلی که گاهی از ابتدای تسخیر ملک در عهد حضرت شاه مکن  
و خلد منزل داخل خزانه شکفته بود بوصول درآورد اگر تردیدان  
مالی و ملکی آن رستم زمان و تهنیت وقت مفصل بر نگارد از  
سر رشته اختصار در می آید چون نظام الملک بهادر فتح جنگ  
همیشه مصروف تدبیر بوده و غیر از صلاح رفت حرکتی بجا  
از بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه به تقاضای  
مصلحت وقت که فی الحقیقت از فتح جنگ نیز مرای آنکه  
سلطنت رفته خاندان تیموری را از مرئوس تازه ساخت مرمو  
ناترمانی بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف جامی

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارز خان چوتنه موافق قرار داد مادات نمیداد و در تنبیه و تادیب مرهته تردد نمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان غنیم قابو میدافتند زیاده از چوتنه و هرچه میتوانستند میگرفتند و اکثر راه ها مخوف بود \*

الحال بذکر احمد آباد می پردازد - اگرچه از سوانحیکه دران صوبه بعد از واقعه حضرت خاندان مکرر اوراق را اطلاع واقعی حاصل نشد اما آنچه بروایت مختلف و استماع تواتر مطلع گردید مجملی ازان می نگارد که در هرزمینیکه از افعال و کردار بنده های عامی فسق و فجور از حد میگذرد و از آنکه دنیا یکی از کارخانجات مکانات خانه آفرینش اوست مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزول بلائی قحط و وبا و فرستادن حاکم جابر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبه احمد آباد که از جمله بیست و یک صوبه هندوستان طرف غربی معموره بود بکمال آبادی و زرخیزی که لکها تماشا آنجا باطراف عالم خصوص مکه متبرکه و ایران و توران میدرفت از سیر حاصلی تا عهد حضرت خلد مکان چه نویسم کمتر جاگیردار بی نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد و الا نه بیست ماه و بیست و پنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایت بهم میرسید و گوشه بود

که متوطنان آنجا را اکثر آفات حماری سامون و از دوزخ ارزان  
غله و فواکه معظوظ زندگانی می نمودند بعد از عهد شاه عالم هر سال  
اثر گرانی و دیرانی آن صوبه و نعلات یامتن غنیم و رودکن  
ظلمهای عظیم می افزود و باز یامت نمودن تخفیف دمی که  
قریب می چهل لک روپیه از عهد محمد اکبر پادشاه بعد تصرف  
ملک در اثر برگزانت آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود  
باز چون رویه کم آزاری که داشت دایمهای تخفیف را باز یامت  
و ضبط نموده مبلغ دیگر نیز بر محصول کامل برگزانت آن صوبه  
افزود و آست گرانی و ظلم حکام عفو آن گردید و کار حاصل آن  
صوبه بجائی رسید که درین ایام آست کمی محصول هیچ صوبه  
بآن نمی رسد - راز دیرانی و گرانی و دوزخ غنیم که در آن ضلع  
روز افزون است چه نویسد در ایامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان  
صوبه دار احمد آباد نموده بود بود - سوختن هوئی برادر خاله و  
کوچه مشترک که میان هندو و مسلمین واقع شده بود و موانع  
آمن مسلمانان و ممنوع نگردیدن هندو در تقای آنکه مسلمانان  
برای طعام حضرت مرور کالذات کار آورده ذبح نمودند و بر سر  
مسلمان هجوم آورده نصب را آن قدر زدند که کشتند و بقوای ذبح  
نمودند و بعد نزدیکین چنان شعله آتش بر سر روخت که بمسب  
رعایت داؤد خان که همیشه در طرفداری کفره میگوشت چندین  
مسلک و رسته بازار و مال و امر سوخته گردید بلکه کار سوختن در  
تاسی کشید و تا در سه روز چندین لک روپیه را اقمه و کتابخانه  
صحافت بذاچ و مت و چاه نغمه گرفته و در هر طرف برای اقمه اله

روانۀ حضور شدند و رثن چند دیوان قطب الملک بدست آورد  
 محضری که داود خان بر تعدی مسلمانان نموده داده بود  
 جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضالی شهر رفته بودند  
 مقید ساخت چنانچه بر محل مفصل بگذارش آمده بعده که  
 حیدرقلی خان در آواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه داری  
 احمدآباد منصوب گردید آنچه از ظلم و تعدی او در ضبط نمودن  
 جاگیر منصفداران و جنگ و فساد که با صفدر علی خان بانی  
 نموده و جمعی از مردم مشهور مسلمین و هندو را سیامت نالاق  
 برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت  
 محمد فرخ سیر شهید ریداده بر زبان قلم جاری گشته - بعد ازان  
 که صوبه داری احمدآباد به نظام الملک فتح جنگ مقرر گشت  
 و حیدرقلی خان روانۀ حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم  
 قلی خان که از پیش آردهای حیدرقلی خان بودند در احمدآباد  
 و رحتم علی خان برادر میوم شجاعت علی خان را در بندر سورت  
 به نیابت گذاشته روانۀ حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این  
 صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشی که از جماعداران عمده  
 کارطلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار  
 احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خالد مکان مفصل  
 گذارش آمده شش پسر داشت که هر کدام در شجاعت و تهوری  
 خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و سر نوشت هر سه برادر  
 بزور تیغ آمدن از روز ازل آنها شده بود از آنها یک پسر در صوبه  
 داری ابراهیم خان در جنگ گویا های مفسد شریعت شهادت

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان  
در جنگ مغسد آن توج جمعیت برآورد و یک برادر در موجداری  
سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجه شهادت رسید و سه برادر دیگر  
که مانده بودند حیدر قلیخان پرداخت حال آنها در تجویز اضافه‌های  
نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشیاعت خان و درمی  
را بخطاب رستم خان و دیگری را موسوم بابراهم علی خان  
ساخته بنیابت موده داری محمد آبد و بنادر سورت گذاشته روانه  
حضور گردید بعد رسیدن حاکم خان بهادر عمومی نظام الملک  
بهادر فتح جنگ به بنیابت موده داری احمد آبد شیاعت علی  
خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای  
بنادریمت برگات برآمده بود از شدیدن خبر حاکم خان خواست  
که خود را بشهر برانده در معیشت مروری حاکم خان بسته  
نقل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که ردیست مختلف درین باب  
مجموع گردید باطاعت بهش آمدن که میان باسوداران غنیم و  
هر سه برادر هم‌باشه توج کنی و جنگ و محاربه در میان بود و  
حاکم چو تبه دیدادند و حاکم خان و امیر سوختن سجنی حیدر قلی  
خان بود بهشت هشت شهر سور را غنیم استقبول حاکم خان  
شناخته از سرکشی و عداوت دایم توان بهمراسم محمد نظام خاطر  
نشان کرده در سر استیصال ابراهیم گردیده بود و رقت رسیدن  
شیاعت خان که دایم شدن حاکم خان بهادر نیز معا اتفاق  
انداخت و شیاعت خان خود را که تاز بر سر ویدل حاکم خان بهادر  
و مانند و پای تذل و جدال از خود و طرف بمیان آمد و شیاعت خان

کشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید  
صفدرخان بانی که نزاع ته دای بسبب هیدر قلیخان باین خاندان  
داشت بحسب ظاهر میانجی شده طرفین را فهمانده بانه دهری  
گشته که دران صوبه شخصی درچنین مقدمات و معاملات مالی  
بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت  
فرموده خود کفیل بدقوی ان میگردد انرا بانه دهری مینامند  
یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان  
بر بانه دهری اعتماد نموده یکی از جماعداران معتبر دیگر را که  
از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود در میان آورده  
به بانه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان او را خلعت  
و چینه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت  
بعد تفاوت یک هفته باغواهی صفدرخان ورهمنائی دیگر برهم کاران  
حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که  
ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر  
حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند \* مصرع \*

نهان کی مائد ان رازی گزو سازند محفلها

بسرکوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعداریکه میانجی  
شده ابراهیم قلی خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را  
بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع  
داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق توام و ترا جامی  
م محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عازر فرار بر خود هموار  
نتوانست نمود و پا بندگی ناموس نیز مانع برآ آمدن او از شهر گردید



رضا بقضا داده مستعد حجر اخرت گشته انتظار اجل سرمود  
 میکشید تا آنکه سزاولان و مجسمان حامد خان بهادر بیهم برای طلب  
 او رسیدند بروایتی با سی تن و بقوای با چهل تن که رفیق شفیق  
 روزیکسی او گردیدند در آن جماعت در نیز به هفت هشت نفر  
 وفاتت او اختیار نمود و او بعد از فراغ عمل و وداع اخیری از همه  
 مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعده که بدرخانه  
 دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بی مهابه اندرون درآید  
 چوننداران و جمعی دیگر که نزدیک سر او بودند مانع آمده گفتند یراق  
 و انموده با دو سه نفر بیرون "سراپیمانی خانه" بر آشفته دست بر یراق  
 نموده چند نفر را همجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم  
 و گذاشت حامد خان از ملاحظه حالات و چاهالت او خود را از  
 دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم علی خان باجمعی که همراه بودند  
 چون دیوانگی جبار شمشیر حیدر و رفقای او کشته و زخمی  
 گردیدند تا آنکه جمعی قنبر را کشته و زخمی ساخته خود را  
 اندرون محس رسانده در جست و خوی حامد خان پرداخت آخر  
 از خدمات گوی و سنگ و تیغ اطراف که باز رسید گشته گردید  
 و هر او را بریده برایش ز جند حدی بر سر دروازه ها آویختند و آنچه  
 بر سر مرزندان او از شامت اموال او گذشت بصیب اختلاف قتل  
 بقهر ویران نمی پردازن بعده که قنبر کشته شدن هر دو برادر برهمن  
 علی خان نائب بندر سورت رسید خون سرک را بر سر در تل درگ  
 و ریخته از جوش زدن گرمیت و در تهیه نذام خون هر دو برادر و  
 بر آمدن از بندر سورت بجایگاه رسیدن ایام سرودن نذام و از آنکه

در میان پیلوچی نا هر دو غنیم که با ۵۰ یازده هزار سوار برای  
تقاضای چوتنه نواح بذیر از مدت یکسال هنگامی فرار و تاخیر  
و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله  
در میان آمده بود و فخل رانعی نمی یافت در نکال بتقاضای و فی  
رستم علی خان یا پیلوچی و غیره و بعد از مدتی امیرز نموده بعد از  
صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوچی نیز فابوی وقت را  
از دست نداده امید انکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع  
خود پیدا کند و در هر صورت برای او نقش دو شش بود با فوج  
خود رفاعت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم  
علی خان یترقی فوج پرداخته با توپخانه آرسنه و فوج نا  
سرداران مرهته کته ( + ) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان  
پدرسته بودند بر آمد بعد رسیدن فوج های هر دو طرف نزدیک  
دریای سیی مقابله و مغالته عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین  
کشته و زخمی گردیدند و آن روز شکست عظم بر فوج حامد خان  
امداد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد  
خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشید و  
رستم علی خان شادیانه فتح نواخته به تفاوت یک دو کبره از حرگاه  
خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود که بقول  
مشهور پیلوچی را که فخری غبار مرکشی رستم علی خان در دل او  
بود طرف خود به پیدام های لطف آمیز مائل ساخت و طفل

جنگ از سرتو نواخته با بمبارك قتل گذاشت و ازین طرف رستم  
 علي خان كه بیشتر از مردم كارزار دیده قدیم خدمت او كشته و  
 زخمی گردیده بودند بمقابله پرداخت و دران حالت نوح بدلیچی  
 بر سر پیر رستم علي خان افتاد آورد و بعد زد و خوردی كه از  
 هر دو طرف بمیان آمد شكست فاحش بر نوح رستم علي خان  
 افتاد و رستم علي خان كشته گردید درین مابین تمام چند روز  
 مرده نوح هر دو طرف دست بدارت رسته بازار احمد آباد و دكاین  
 دراز كرده آنچه توانستند بفراچ بردند و آنچه از ناخت و تاراج غنیم  
 و لشكرهای طرفین بر برگزین خصوص برگزین با اطراف آن  
 و از آن دریای موی چه نویسد كه خون از چشم خامه خونبار جاری  
 میگردد و بعد از آنكه این خبر بعرض محمد شاه بادشاه رسید مریدان  
 خان به صوبه داربی احمد آباد مامور گردید حامد خان بهادر را  
 آصفیاه نزد خود طلب داشته و بعد رسیدن مریدان خان كه بصوبه داربی  
 احمد آباد مامور گردید با آنكه نوح هفت هشت هزار سوار كه  
 اكثر مردم بدش رزم دیده بودند و توبخانه عظیم همراه داشت  
 بسبب انتشار ادواج عقاید در برگزین سرکار صوبه مذكور به  
 بقدرت ملك و تقویه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تعاط  
 كفار زاده میگردد و نوح غله در بگرانی گذاشت و مریدان خان  
 در شهر بطریق محصوران نشسته بدون آنكه در برداشتن تعدی  
 مهروزان چشم پوشی و اغماص نگاربرد به بیكار و تنبیه آنها كه  
 نزدیک بمی هزار سوار جمع شده بودند تعی نتوانست پرداخت  
 و تا دروازه شهر اكثر برگزین بنفست و تاراج مرده ها درآمد و

دست خوش تاراجیان میگردد و بسیاری از بیوپاریان و اهل  
حرفه و کامپان موالین سه گانه جلا وطن گردیده روز باطراف  
گذاشتند و بمرتبه ظلم و تعدی بر ساکنان و بیوپاریان و صرافان نامی  
گذشت چون مبلغ کالی طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر  
ضروری فکاه داشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع  
انها نبوده شده بود و جماعداران برای تقاضای طلب خود هجوم  
آورده بر سر پرخاش و شوخی پیش آمدند آخر بنامی تسلی و دفع  
فساد سپاه برین مقرر شده بود که جماعداران برات وجه طلب خود  
بر اسم هر صراف و بیوپاری میخواستند نوشته میدادند و آنها رفته  
بیوپاری و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود  
تحصیل می نمودند و برگشته بپردگر که قصبه معموره پراز تجار و  
قوم ناگران مشهور که لکها داد و ستد می نمودند در انجا آباد بودند  
و ان قطعه زمین از معموره های هندوستان پراز اقسام مال و زر نقد  
و کان موالین سه گانه بود از تاراج غنیم که صوبه داران بفریاد ساکنان  
انجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید ابعد که بعرض محمد شاه  
پادشاه رسید از تغیر سر بلند خان صوبه داری به دوندگر سنگه  
راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سر بلند خان دخل نداده  
میخواست بکنگ و پرخاش پیش آید آخر نتوانست لهذا چنان فرار  
نمود که چند روز اثری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده منصوب  
پادشاه گردید و نامدتی حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه  
در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبی از طرف سیر  
حاصلی و وفور فواکه و ارزانی اکثر جمعیات و بقولات و اقسام اتمه

بیش بها که برای تجار ربع مسکون و قریه آن تحکف و هفتاد برای  
 سلطان هفت اقلیم آرواخش هفتادگان بود به مرتبه و در آن گشته که  
 تجار و پیشتری از اهل هوفه جلا وطن گردیدند و ترک خانمان مؤزونی  
 نموده باطراف رفته پراگنده شدند مگر در نضل لهی بفران مظنون  
 بودند و نهایت توجه نظام "علت" بود فتح جنگ آصفیاء بران ملک  
 انگلند شود و سبب بحال آمدن و آبادی آن نموده کردند

باز بذکر بدو دست آصفیاء که در صوبه

نرخنده بدیان دارند آن له و سی بر دازند

هرچا که مفسدان دار الحرب بود مقل زمیندار بد امل  
 و انگیزه که برای تسخیر نامه و مسکن و سوای تصدیق و هرچا  
 بر لشکر حضرت خلد سکن در این "م" صوبه گذشته بر محل باحاطه  
 بیان در آمده و دیگر مفسدان دواج در حر و برگذات کمال و  
 سزاکر اینکندل و غیبه که در اکثر سرحدات از سرکشی زمینداران  
 و شمردی گوه نشینان عمل واقعی نمود در اندک مدت به تسخیر  
 و تصرف در آن اسلحه در آمد و حسن و خاندان لشکر و ظلم اکثر جا  
 ز دود گردید و برخلاف عهد کرده دار "س" بقی که مدام در اوقات  
 تقویر و مسدود شدن و "خست و تاراج سرهنگ و زمینداران مفسدان  
 تردد مسافران و مسافران "م" در راهها بامان و آمان گزاری  
 گوید و بدست چو تهه عید ده زحمت گذران دواج ظلم میگویند  
 و سوای آن فی حد ده زود مدام سرور "س" از زمینداران و رعایا  
 به تحصیل می آوردند و بدین وجهه نمایش داران بد نمایند در  
 هر هفته و ماه تغییر و تبدیلی می نمود و در "س" از هر هفته

رعایا می نمودند تصدیق و خفت بر حال اعمال جاگیرداران جبر می نمودند آصفجه چنان نمود که عوض از چوتنه صوبه حیدرآباد نقد از خزانة خود دست برداشته بدهند و ده روپیه سر صد بابت سرودیسمنگی که از رعایا میگرفتند معاف نموده پای کنایستاران چوتنه و گماشتهای سرودیسمنگی و راهداري که از آنها نیز ادیت تمام بر مسافرین و متردین و بیواریان میرسید از میان برداشته شد \*

## ذکر شمه از سوانح حضور لغایت سنه ۱۲

### از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بدکر شمه از سوانح حضور می پردازم - خلعت و قلندآن وزارت از تغیر آصفجه به قمرالدین خان بهادر عظامرمودند و فرمان غذایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت منعه خلعت و فیال و جواهر برای آصفجه روانه فرمودند و بعد توانک دوشه فرزندان که از مشغولیت مختل خاص بهم زمینده زود ودیعت خدات نمودند حق سبحانه و تعالی شانه فرزندی از بطن مهدی محمد فرخ سیر کرامت نمود آنرا مسمی براخه شاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلینخان میر آتش که در خس خانه با زوجة خود خوابیده بود از اثر شعله دل شوخنگان جباری او در عالم حکومت رانی که طبع او بظلم راغب بود وقت شب در خس خانه آتش در گرفت زوجة او نیم سوخته جان بدر برد و چون اکثر اعضای حیدر قلی خان تا برآمدن از میان آن شعله آتش سوخته گردید هر چند در معالجه کوشیدند فائده نه بخشید تا جهان را بدرود نمود \*

از واقعه مرده امیر بعرض رسید که درنگر سنگه پسر راجه  
 اچیت سنگه قاهر پاشه خود را بخوبیگاه پدر رسانده بجمعه هر جان ستان  
 پدر را بدار الجوار فرستاد و راجه جی سنگه نیز مدام از پدر خود  
 بارجون صغری و خواهرزاده پسر بدده سنگه و پندار پوندی که از نیز  
 از هشت سال زاده داشت و واس هر اس آمیز از هر دو داشت  
 بگشتن هر دو امر نمود. بجمعه خان معرف محمد هادی که چندگاه  
 خطاب مرشد قد خان بر داشت از پندار بشو و پندار از متکثرتهای  
 امالت خان خوانی گفته میشد بصفت اصابت و تدبیر که از بهترین  
 صفات انسانی و اول رسید سرخروئی و ریاضت درجهانی است  
 بانواع خوبی دیگر و موصوف بود موافق عقلی نیست و حسن عقیدت  
 در کار آما که نشان عادت بخیر و از باب مطرت است حق سبحانه و  
 تعالی او را بدوات عظیم رسانده بود و در مرده داری سنگه پسر و مت  
 زرخیز بنگاه مرد بک بیک قرن بعزت و آبرو پسر برد به نیکذامی  
 زندگانی نموده در بعزت حدیث سپرد - بدده که بعرض محمد شاه  
 بدادشاه رسید بر واقعه از دسوس نموده شجاع تدبیر خان خویش  
 او را بعد عطای اضافه و شامت مسمی و عیالات از مرده مرده داری  
 آگاه و رحمت فرمود - و مرده داری مرده به تغیر دنیا بهادر  
 بعدی جان انگس اعانات مرده و اسب و قیل مقرر فرمودند -  
 حقیقت رفتن صفیان از تصرف مرده ایران و دولت سلطان حسین  
 در محاصره افغان که چندین کس آمد در ایام محصور گردید  
 بسبب علجه افغان و گرنی مرده که بدست معط و ونا منجر گردید  
 از شامت افغان خود به مرده رسانده مدام شد و سابق مجمل بزبان

قلم داده باز بگذارش آن می پردازد - شاهزاده طهماسب پسر سلطان حسین که در ایام محاصره از زیر ناپدان قلعه باچند نفر معدود قاپو یافته بامید آوردن کمک خود را بگرجستان که وطن جد مادری او بود رسانده هرچند بگرد آوری لشکر که در مقابل خدمتکاری که از سلطان حسین در ایام مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعای مدد کمک نموده فوج طلبید اگرچه بعد رسیدن افواج روم و برخاستن جنگ و جدل بمیان آمدن با افغانان هرچه از بلاد سیر حاصل و بنادر مفتوحه افغانان توانستند بر آورند اما خود متصرف شده زیاده از افغانان مدعی ملک مغصوبه ایران گردیدند چون از جمله صوابعات ایران بر سه چهار صوبه افغانه و رومی دست نیافته بودند و جمله در شهر حاکم نشین علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس باشد هر چند اصل ماده نساد افغانان از پای تخت هرات برخاسته بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روایت شاه قلی خان مسموع گردیده درین مدت ایام فساد افغانان که مکرر فوج محمود خان بقصد تسخیر مشهد آمده و از تردد شاه قلی خان حاکم آنجا دست نیامت بعده که محمود خان وفات یافت اشرف نام که باختلاف قول خواهر زاده او میشد بجای محمود خان در صفهان جلوس نمود او نیز مکرر بر سر مشهد فوج کشی فرمود ناکند مترتب نگردید تا آنکه اشرف خود با بیست و پنج هزار سوار جرار و دوازده هزار شتر ذخیره که بر هر کدام یک برقداز و یک تیرانداز نهشته بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمحاصره پرداخت درینضمن شاهزاده طهماسب بعد سر گردانی هفت هشت سال و رسیدن



چندین مہمات لول و نہار روزگار و بقول مشہور تائبہ ہونے  
 ہندوستان نیز رسیدہ مہربانیکہ از محمد شاہ پادشاہ بدیدہ ہر اہمیت  
 نبود - درین آفاق خبر دات محمد شاہ انتشار یافت بسیاری از  
 قریبان ایران گرجستان و جمعی از نوج تزلزلای و صحرانشینان  
 بہارز بدیدہ اطراف از شنیدن و دات محمد شاہ و قائم بولن حام  
 مشہد خود را نزد شاہزادہ ظہماس رساندہ بودند قریب ۴۰ ہزار  
 ہزار ہزار کہ بیشتر از انہا دولا کارزار دیدہ و بہارز بدیدہ گرجستان  
 بودند فراہم آمدند چون در خزانہ ہزار حضرت امام علی رضا  
 علیہ السلام کہ از ہفت صد و نہ ہزار سال از اطراف ہفت اظہم  
 از نقد و طلا و نقرہ آلات دران درگاہ فیض آثار رویدہ جمع شدہ  
 ہواہی ان از محمول ہر گزات اطراف مشہد کہ ہرمان فرمایان ایران  
 نذر آن مرقہ منور نمودہ اند سال بسال مبلغ کلی فراہم می آمد  
 و ہواہی خرج لشکر و ریشنائی مصروف دیگر نداشتند - آنچه از زبان  
 واریان تفعہ ایران و خاندان و چاروب نشان ان درگاہ فیض آثار  
 بتواند مجموع کردیمہ مبلغی کلی برون از حاطہ حساب جمع شدہ  
 بود و تا خروج امام مہدی علیہ السلام جمع خواہد گردید موافق  
 عقیدہ اہل ایران و حکم و بشارت امام علی رضا علیہ السلام  
 صرف ان خزانہ امام مہدی آخر الزمان خواہند نمود ہواہی از  
 ظہور سپاہ و قہرش پوشیدنی کہ حق خداہمان و چاروب کمال  
 درگاہ است بانی آنچه از طلا و نقرہ مسکوک و غیر مسکوک و چاروب  
 لبرک در ہر حال و بنا جمع میشود امانت حضرت امام مہدی  
 دانستہ دست تصرف بدان نہ میرساند پادشاہ سابق ایران خود را

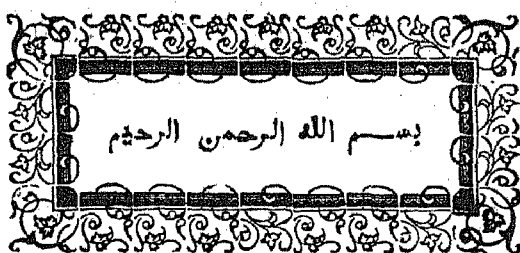
متولی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم تقدیم هارزویکه مطلوب میشد موافق حسن عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام ملی رضا شده بر می آمد متصرف شده باز راصل خزانه میساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارن چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از امرای قزلباش بد معاش بهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود درآورده بود آخر بتاراج افغانان درآمد و خود هم کشته گردید - درینوقت که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه ظهیر از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانه امام با قبضه کمان زرین قام و زرّه مبارک که ملجای برآمد مرادات مستمندان و حصول شفای کوران و دیگر دردمندان محتاج درواخانه آن زبده خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزی طی گرفته سه شنبار روز بالاحاج و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان سبز و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانه فیض رحمان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابله اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حمله اول چهار پنجهزار افغان طعمه شمشیر قزلباش و سرداران گرجستان که از چند سال تشنه خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر نوح شاه ظهاس زده بود کشته گردید و  
 لاش او را بعد جفت و جوی بسیار از زیرشهای چند هزار افغان  
 بر آوردند و شاهزاده بعد طواف آن مزار متبرکه و زماندن مبلغی  
 بخدا م آنجا و بلندبخت اطراف مشهد و تسلی تجار و رعایای  
 مالگذار که مبلغی تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت  
 بجا آوردند روانه اصفهان گردید - نایب اشرف نایب مقاومت  
 فیلاورده رو بفرار گذاشت - بعد افغان کشی زیاده نوجها جا بجا  
 برای اخراج افغان و نوح لام تعیین نموده بعد مدت هشت و نه سال  
 سربرآزایی ملک مولائی گردید \*

لغایت شروع ص ۴۰۰ چهارده به تحریر مجملی از سوانح عهد  
 محمد شاه پادشاه پرداخته - انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط  
 بقای حیات و دنا نمومن فرصت آنچه اتفاق افتد به تعطیل  
 تغییر و تبدیل وضع روزگار قلم رنجه خواهد داشت \*

تمام شد





فهرست مردمان و مواضع و قلعبات و آبهاییکه در اولین حصه  
منتخب اللباب تصنیف خانی خان ( خوافی خان ) واقع شده اند  
بترتیب حروف هجاء - اما نامهاییکه در یک صفحه مکرر آمده است  
عدد آن صفحه مکرر ننوشته شد بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد  
بهره گیران این کتاب را باید که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمایند تا  
بر همگی حالات مرقومه آن صفحه آگاهی یابند - و نیز چونکه قلعبات  
بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب یا دریا ممیز می شوند اسماء قلع و بحار  
را جداگانه ننوشتیم بلکه بر دو عنوان مرتب ساختیم یکی برای مردمان  
و دیگری برای مواضع و غیره \*

\* والله المستعان فی الابتداء والاستتباب - والیه المرجع والمآب \*

خان بود - ۱۷۲ - ۲۰۳ - ۲۲۰

۲۴۸ - ۲۵۹ - ۲۵۷ - ۲۵۸

۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۶

۲۹۵ - ۳۰۱ - ۳۲۶ - ۳۲۷

۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵

\* حرف الف - مردمان \*

آرام دل لولی - ۱۳۹ - ۱۴۰

آصف خان یمین الدوله پسر

اعتماد الدوله پیشتر اعتقاد

خواجه ابوالمکرم - ۲۳	۲۳۷ - ۲۴۲ - ۲۵۹ - ۲۹۰
سلطان ابراهیم لودی فرمان رومی	۲۶۱ - ۲۹۲ - ۳۶۴ - ۲۹۷
هندوستان - ۴۵ - ۴۷ - ۴۸	۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱
۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳	۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۸۱ - ۳۸۲
۵۵ - ۸۹ - ۹۳	۳۸۳ - ۳۸۹ - ۳۸۹ - ۳۹۱ - ۳۹۰
میر ابو البقا - ۶۶	۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸
ابوالقاسم قلعه دار - ۹۹ - ۱۲۲	۳۹۹ - ۴۰۷ - ۴۱۳ - ۴۳۰
ابراہیم خان سور شوہر خواہر	۴۴۹ - ۴۵۳ - ۴۶۲ - ۴۶۳
دہلی - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲	۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷
۱۱۳	۴۶۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۴
ابو المعالی - ۱۲۴ - ۱۲۹	۵۰۷ - ۵۳۱ - ۵۷۰ - ۵۸۰
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷	۵۸۴ - ۵۸۸ - ۷۰۱
ابراہیم خان ارزک - ۱۶۶	آغا اہیر پانی قلعه آحیر - ۲۱۵
ابراہیم حسین میرزا - ۱۷۷ - ۱۷۸	آصف خان عید امجد - ۲۳۸
۲۳۷	آتش خان نظام العسکری - ۳۱۸
حکیم ابوالفتح - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۵۸	۳۲۱
شیخ ابوالفضل پسر شیخ مبارک	ابو سعید میرزا پسر سلطان محمد
۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۱۲	۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱
۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۳۸ - ۲۴۱	ابوالفدا مورخ - ۱۰۹ - ۱۱ - ۱۳
۲۵۹ - ۵۰۹	میرزا آغا بکر پسر میرزا ملیران
میر ابوالقاسم تمکین - ۲۵۲	شاہ - ۱۷
خواجه ابوالحسن - ۲۵۷ - ۲۶۴	ابراہیم بیگ - ۲۵ - ۸۲

ابراهيم بيگ ملازم سبحان قلي	۲۷۶ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۱۷
۷۰۴	۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۵ - ۳۳۵
ميرزا ابراهيم ادهم خواهرزاده	۳۵۳ - ۳۶۱ - ۳۶۸ - ۳۶۹
تقرب خان - ۷۱۵	۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۳۸۲
مدير ابوالفضل معموري - ۷۴۷	۳۹۰ - ۴۰۱ - ۴۱۳ - ۴۱۸
اپ روپ ( نام فيل ) - ۴۳۰	۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۹ - ۴۳۰
سلطان احمد ميرزا - ۱۹ - ۲۲	۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۵۸۷
۲۳ - ۲۴ - ۳۴	۶۷۶
احمد تذييل - ۲۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹	ابراهيم خان صوبدار - ۳۳۵ - ۳۳۸
۳۳	ابو طالب پسر آصف خان
احمد سلطان صفوي - ۴۲	( شايد سته خان ) - ۳۷۰ - ۳۷۲
احمد شاه - ۶۳	۳۸۱ - ۳۸۶ - ( شف شين )
ميرزا احمد تركمان - ۹۴	خواجه ابوالحسن مشهدي لشكر
احمد خان سور هاكم پنجاب	خان - ۴۰۲ - ( شف لام )
مكندر شاه شوهر خواهر عبدلي	ابدال كافر - ۵۵۴
شاه - ۱۱۱ ( شف سين )	ابوالفتح فرستاده فتح خان - ۵۶۷
احمد جام قدس سره - ۱۱۵ - ۱۲۷	مدير ابو الحسن - ۵۲۲ - ۵۲۷
احمد سلطان شاملو - ۱۱۷	۵۳۱ - ۴۵۰ - ۶۸۹
احمد خان نيشاپوري داماد ماهم	قاضي ابوسعيد - ۵۲۲ - ۵۲۷ - ۵۳۱
آكه - ۱۳۵ - ۱۳۳	ابوالقاسم پسر سيف خان - ۵۷۸
ميد احمد خان بارهه - ۱۷۶ - ۱۷۸	ابراهيم بكارل آدم نذر محمد خان
۹۳۲	( ۶۳۵

۴۴۵ - احمد بیگ - راد زاده ابراهیم -	۶۰۲ - ارجن و اندراج بدینهلداس -
۵۲۱ - احمد خان نیاز -	۶۰۳
۳۵۴ - خواجه ابوالحسن -	۴۲ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - نوم از بگن -
۳۵۸ - احمد بیگ پسر خداد -	۴۴ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ -
۵۲۱ - احمد خان نیاز -	۴۶۱ - ۴۶۱ - ۴۶۰ - ۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷ -
۵۵۶ - احمد بیگ ملازم علی مردان -	۶۱۵ - ۶۱۵ - ۶۱۴ - ۶۱۳ - ۶۱۲ - ۶۱۱ -
۶۸۰ - ۶۸۰ - ۶۸۰ - ۶۸۰ - ۶۸۰ - ۶۸۰ -	۶۱۶ - ۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۱۴ - ۶۱۳ - ۶۱۲ -
۷۰۸	۶۲۶ - ۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۲ -
میر احمد خان راد سادات خان -	۶۳۴ - ۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۳۰ -
۷۵۶ - ۷۵۶ -	۶۴۳ - ۶۴۳ - ۶۴۲ - ۶۴۱ - ۶۴۰ - ۶۳۹ -
میرزا احمد داماد ناطق شاد -	۶۵۸ - ۶۵۸ - ۶۵۷ - ۶۵۶ - ۶۵۵ - ۶۵۴ -
۷۸۷ - ۷۸۷ -	۶۶۳ - ۶۶۳ - ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۶۰ - ۶۵۹ -
اختیار خان قلعدار - ۷۸ - ۷۷ -	۶۶۵ - ۶۶۵ - ۶۶۴ - ۶۶۳ - ۶۶۲ - ۶۶۱ -
اختیار اسلک گجراتی - ۱۷۸ -	۶۶۸ - ۶۶۸ - ۶۶۷ - ۶۶۶ - ۶۶۵ - ۶۶۴ -
۱۷۹ - ۱۸۲ - ۱۸۲ - ۱۸۱ -	۶۷۳ - ۶۷۳ - ۶۷۲ - ۶۷۱ - ۶۷۰ - ۶۶۹ -
۱۵۲ - ۱۵۲ - ۱۵۲ - ۱۵۲ - ۱۵۲ - ۱۵۲ -	۷۱۸ - ۷۱۸ - ۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۱۵ - ۷۱۴ -
۱۵۳ - ۱۵۳ - ۱۵۳ - ۱۵۳ - ۱۵۳ - ۱۵۳ -	شاه اسمعیل صفوی شاه ایران -
آدی رام - ۳۴۳ -	۳۹ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ -
ارادت خان وزیر - ۳۶۸ - ۳۶۸ -	۲۶۰ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ -
۳۸۸ - ۳۸۸ - ۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۴ -	اسمعیل جلوانی مردار - ۳۷ -
ارسلان آغا سردار شاد دوم - ۵۷۳ -	۵۰۷ - ۵۰۷ - ۵۰۶ - ۵۰۵ - ۵۰۴ - ۵۰۳ -
۵۷۵ - ۵۷۵ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۷۱ -	۵۹۰ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۸۶ -

۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹

۱۹۷ - ۱۹۵ - ۱۸۸ - ۱۸۳

۲۳۳ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱

۲۷۷ - ۲۴۲ - ۲۵۹ - ۲۳۴

۳۵۴ - ۳۳۷ - ۲۹۹ - ۲۷۹

۳۲۸ - ۳۲۴ - ۳۲۴ - ۳۸۹

۴۳۴ - ۴۳۳ - ۴۳۱ - ۴۳۰

۴۶۰ - ۴۶۹ - ۴۳۴ - ۴۳۵

۴۵۴ - ۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۵۱

۴۴۳ - ۴۴۰ - ۴۵۸ - ۴۵۷

۵۸۲ - ۵۴۸ - ۴۹۵ - ۴۷۱

۴۸۵ - ۴۴۵ - ۴۲۱ - ۵۹۲

۷۵۹ - (شف عین)

اعتماد الدوله پدرورجهان - ۴۴۷

۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۷ - ۲۷۴

۳۳۰ - ۳۲۵

اعتماد الدوله غیاث بیگ طهرانی

۲۵۸ - ۲۵۰ - (شف غین)

(عتبارخان) هندوی صاحب مدار

۳۳۷ - ۳۳۳ - ۲۵۸

اعتماد خان پسر اعتماد الدوله -

۲۷۷ - ۲۷۴

۵۴۸ - ۵۷۰ - ۴۱۰ - ۴۴۰

۷۵۹ - ۷۱۳ - ۷۰۵ - ۴۷۳

امد خان محمد معصوم - ۴۴۲

۷۵۲ - (شف میم)

اصحق بیگ - ۵۱۴ - ۴۱۴

۴۲۹ - ۴۲۸

اسمعیل نبیرگ عادل خان - ۵۴۱

اسمعیل امام اسمعیلیه - ۵۹۳

اسد الله برادر دیندار خان - ۴۱۷

میر اصحق پسر اعظم خان - ۴۸۵

میر اسد الله خان بخاری عرف

میر میران - ۷۴۷ - (شف میم)

اصالت خان - ۵۸۳ - ۵۵۲ - ۵۸۵

۴۰۸ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴

۴۲۴ - ۴۲۷ - ۴۲۹ - ۴۳۱

۴۳۴ - ۴۳۸ - ۴۵۹

اعظم همایون - ۱۰۵ - ۱۱۰

خان اعظم شمس الدین - ۱۵۵

۱۴۲

اعتماد خان وزیر سلطان مظفر - ۱۷۵

خان اعظم اتکه کونکلتاش خان

اصل نامش میرزا عزیز - ۱۷۸



۴۲۳ - ۴۲۸ - (درین صفحه تمام)	اعتماد خان - ۳۴۰ - ۳۹۸ - ۷۵۹
۴۲۱ - ۴۲۹ - (افغانان است)	اعتماد رار (دیگر) - ۴۶۲
۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۸	اعتماد خان ترکمان قزلباش خان
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۴۲ - ۵۹۹	۴۷۲
۵۷۰ - ۵۸۰ - ۵۹۲ - ۶۳۴	اسام اعظم رح - ۵۷۷
۶۷۷ - ۶۸۴ - ۶۸۷ - ۶۹۷	اعتماد خان صوبه نادر - ۶۴۱
۷۲۶ - ۷۲۷	اغز خان پسر قرا خان - ۵ - ۶
۲۹۰ - ۲۹۱ - (نامی افضل خان)	افغانان - ۳۸ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۰
۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵	۵۲ - ۵۴ - ۵۵ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۴
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۸۰ - ۳۸۱	۷۲ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴
۴۱۰ - ۵۹۷ - ۷۳۰	۸۵ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۴ - ۹۵
۷۴۱ - ۷۴۱ - ۳۵۸ - (نخستین خان)	۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳
آذافضل - ۳۹۲	۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۳
چوئل "دین محمد اکبر بلاشاد	۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱
عرش آخوندی - ۴ - ۱۱۵	۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹
۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴	۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۴۲
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱	۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۶۶
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۹	۱۸۳ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲
۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲	۱۹۳ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۵۲
۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۷	۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۶۲ - ۲۶۹
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲	۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۳۲۶
۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۲	۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۷

الفقوا مادر بوز فجر خان - ۷ - ۸	۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۷
۱۳	۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۳
میرزا الغ بیگ پسر میرزا شاه رخ	۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸
۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۲ - ۳۵ - ۳۸	۱۵۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳
۱۶۹ - ۱۷۰ - ۳۰۷	۱۸۵ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۲
آله وردی خان ترکمان - ۳۱۸	۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳	۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۱۳
۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴	۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹
۷۱۴ - ۷۵۹	۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴
آله یار خان - ۵۵۹	۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۱
الفقات خان ولد میرزا رستم صفوی -	۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷
۵۹۴	۲۳۹ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵
الفقات خان پسر اعظم خان - ۴۲۱	۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۵
المانیان - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳	۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۲
۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴	۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶
۴۷۰ - ۴۷۱	۲۸۸ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۳۰۳
میرزا امینا مورخ نامش میر محمد	۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۸ - ۳۱۰
امین - ۱۴۵ - ۲۴۸ - ۳۴۴	۳۲۱ - ۳۲۹ - ۳۵۱ - ۳۵۲
امین خان کوا - ۲۳۷	۳۸۲ - ۴۰۵ - ۷۱۴ - ۷۳۲
امام قلیخان فرمان فرمای توران	۷۳۸ - ۷۵۷
برادر نذر محمد خان - ۲۴۰	اکبر شاه (دیگر) از اولاد شاهجهان
۲۴۱ - ۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۱	۵۹۲

۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۳

۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۵۹

۵۸۹ - ۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۶۹

۶۰۰ - ۵۹۷ - ۵۹۳ - ۵۹۲

۶۴۶ - ۶۴۱ - ۶۰۷ - ۶۰۶

۶۵۸ - ۶۵۷ - ۶۵۶ - ۶۴۹

۶۶۳ - ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۵۹

۶۶۷ - ۶۶۶ - ۶۶۵ - ۶۶۴

۶۷۱ - ۶۷۸ - ۶۷۰ - ۶۶۹

۶۸۳ - ۶۸۰ - ۶۷۶ - ۶۷۵

۶۹۲ - ۶۹۰ - ۶۸۶ - ۶۸۵

۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۷ - ۶۹۵

۷۱۰ - ۷۰۹ - ۷۰۵ - ۷۰۳

۷۲۶ - ۷۲۰ - ۷۱۳ - ۷۱۱

۷۳۵ - ۷۳۴ - ۷۳۰ - ۷۲۸

۷۴۹ - ۷۴۸ - ۷۴۷ - ۷۴۶

۷۵۵ - ۷۵۰ - ۷۴۵ - ۷۵۸

۷۵۶ - ۷۵۵

لوتک خان - ۱۰

اوزن حسن ترکمان - ۱۸ - ۲۵ - ۲۷

۲۸

ارد. سنگهه پسر راجه مالدیو -

۶۳۳ - ۶۰۳ - ۶۰۵

امان الله - ۳۹۱

امام قلی خان پسر جان مبارخان -

۳۲۶

امرسنگهه زمیندار - ۳۶۰ - ۶۰۱

۶۰۳ - ۶۰۲

امام قلی بیگ پسر جهانبیگ -

۶۲۱

راجه امرسنگهه - ۶۸۵

امام قلی روزباشی ملازم شاه

ایران - ۷۱۰

امیرخان - ۷۵۳

آچه خان ثانی - ۳

انی رای - ۳۳۱

انوپ سنگهه - ۳۳۳

اورنگ زیب عالمگیر خاندانگنی

خاند آزامک - ۶ - ۲۵۵ - ۲۷۳

۲۸۷ - ۲۹۶ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۳۵ - ۴۷۳

۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۱

۵۰۲ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۳

۵۱۶ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۲

قلعه اٹک - ۱۸۶ - ۱۹۳ - ۳۷۱

اٹک - ۳۷۱

اٹارو - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

صوبه اجمیر - ۱۰۰ - ۱۵۹ - ۱۷۳

۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۴۵

۲۷۷ - ۳۳۶ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۸۳ - ۳۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷ - ۹۷۲

اجین - ۵۳۹ - ۷۲۹

بلند آچھ - ۵۴۸

احمد نگر - ۴۴ - ۷۹ - ۱۹۴ - ۲۰۴

۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۴۲

۲۸۸ - ۳۲۰ - ۳۴۸ - ۳۸۴

۴۲۹ - ۴۹۵ - ۵۲۱ - ۵۲۹

صوبه احمد آباد - ۹۷ - ۷۳ - ۷۴

۷۵ - ۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۵ - ۱۵۱

۱۶۵ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۶

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳

۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۸

۲۳۳ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵

۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۲۹۴ - ۲۹۵

۲۹۶ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۳۷

۲۴۵ - ۲۴۶

اودیشنگه پھر و اناسانگا - ۲۷۸

اوگر سین کچھ واهه تھاندار - ۶۴۹

اقتام خان داروغه - ۴۳۱

ایرج پھر فریدون - ۷

ایلمکر - ۱۳

ایجل - ۱۳

میر ایوب - ۴۴

ایرج خان - ۷۲۵

## \* مواضع وغیره \*

آذر بانیجان - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۶۲

قلعه آمیر برهان پور - ۷۹ - ۲۰۳

۲۱۳ - ۲۱۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۷۷ - ۳۸۱

آبیر - ۲۰۴ - ۴۷۱

بلند آچھی - ۴۱۰

آصف آباد - ۷۰۷

ملک آشام - ۵۵۴ - ۵۵۹

دریای اٹک - ۴۶ - ۶۴۶ - ۶۷۴

۹۸۵

قلعة امرايس - ۴۳	۳۳۸ - ۳۵۷ - ۳۸۳ - ۳۹۱
دار الخلافات الكبير آيان ( آگره )	۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴ - ۴۱۶
۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۶	۴۴۰ - ۴۰۲ - ۵۰۳ - ۵۴۷
۸۳ - ۸۲ - ۸۰ - ۷۳ - ۷۲ - ۶۷	۵۴۸ - ۵۶۷ - ۵۸۲ - ۵۹۳
۸۴ - ۸۵ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰	۶۰۷ - ۶۲۰ - ۶۴۱ - ۶۴۶
۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۰	۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۹۳ - ۷۱۳
۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹	۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۵۳
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۵۱	قلعة احمد نگر - ۲۰۵ - ۲۰۸
۱۵۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۴	۲۱۵   ۲۹۱   ۳۰۵   ۳۲۰   ۳۹۵
۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۶۷ - ۱۱۳ - ۲۱۴	قلعة احمد نگر - ۳۲۲
۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۸	الحصی - ۲۸ - ۲۹
۲۳۴ - ۲۴۶ - ۲۵۲ - ۲۵۸ - ۲۵۹	آديپور - ( ۱۷۱ - ۱۷۲ ) ۲۷۸ - ۲۷۹
۲۶۴ - ۲۸۶ - ۲۹۶ - ۲۹۷	قلعة اداس - ۳۳۷
درجہ شہزادہ نگر ستارہ ادنبالدار	اردبیل - ۱۸ - ۶۵۷
۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۳۳	ارغون - ۳۶
۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۸	اسلام آباد - برکت آباد - ۴۵۴
۳۶۱ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۴۰۴	اسلام آباد - ۵۶۶
۴۰۶ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۴۱۵	استراآباد - ۶۵۵
۴۴۲ - ۴۴۷ - ۴۶۸ - ۴۷۳	استنبول - ۷۳۰
۵۰۳ - ۵۰۶ - ۵۳۶ - ۵۴۱ - ۵۶۶	اصفہان ( صفہان ) - ۳۰۰ - ۵۵۴
۵۶۶ - ۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۹۹	۵۵۷ - ۵۵۹ - ۵۶۹ - ۵۷۵ - ۶۰۱
۶۱۲ - ۶۱۴ - ۶۷۸ - ۶۷۹	۶۴۰ - ۶۴۷ - ۶۸۳ - ۷۴۳

قلعه انکبی - ۵۳۰	۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۸۵ - ۶۸۰
اندراب - ۶۱۵	۷۲۸ - ۷۱۴ - ۷۰۹ - ۷۰۷
اند جو - ۶۳۹ - ۶۳۸	۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۳۴ - ۷۲۹
اورچند - ۱۹	قلعه اکبر اباد (آگره) - ۱۰۴ - ۵۳
اور کند - ۶۳۳ - ۲۹	۲۴۸ - ۲۳۶ - ۲۱۸ - ۱۶۵
اور یسه - ۵۸۳ - ۴۶۱ - ۲۲۲ - ۱۹۷	۵۱۶ - ۳۳۷ - ۳۳۴ - ۲۵۰
۵۸۸ - ۵۹۱ - ۶۷۲	۲۸۷ - ۵۴۰
صوبه ارده - ۴۷۲ - ۳۹۸ - ۳۴۷	اکبر پور - ۵۳۸ - ۳۷۷ - ۱۴۱ - ۳۳۹
قلعه اردک گیر - ۵۲۱ - ۴۶۳	الور - ۸۴
۵۳۹ - ۵۳۸ - ۵۲۷ - ۵۲۴	صوبه آله آباد - ۲۲۶ - ۲۲۲ - ۲۱۸ - ۲۱۴
۵۴۰ - ۵۴۱ - ۷۵۰	۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۸۸ - ۲۲۸
قلعه اوندچ - ۵۰۶	۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۹۸ - ۴۵۴
قلعه اوسه - ۵۲۷ - ۵۲۴ - ۵۲۱	۶۷۲ - ۶۱۰
۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰	قلعه آله آباد - ۲۳۶
ایران - ۴۰ - ۳ - ۴ - ۷ - ۴۰ - ۴ - ۴۵	آله باس - ۳۴۷
۵۸ - ۴۰ - ۴۱ - ۷۰ - ۷۹ - ۱۰۶	حصار امرکوت - ۱۲۷
۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴	بلد انزار - ۱۵
۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰	ولایت اندجان - ۲۴ - ۲۲ - ۱۹
۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴	۴۳۶ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵
۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲	۶۷۰
۲۴۲ - ۲۴۰ - ۲۵۶ - ۲۴۸ - ۲۴۷	قلعه اندجان - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶
۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۶ - ۲۹۵ - ۲۹۴	پرگنده انگول - ۵۲۴

مکایی - ۲۱-۲۰-۱۶-۲-۲۲

۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳

۲۶-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹

۲۲-۲۱-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵

۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳

۵۷-۵۵-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹

۶۹-۶۵-۶۲-۶۱-۵۹-۵۸

۸۹-۸۵-۷۸-۷۱-۶۹-۶۸

۱۳۱-۱۱۹-۹۵-۹۴-۹۲-۹۱

۱۹۹-۱۹۶-۱۵۰-۱۴۲-۱۳۷

۲۵۳-۲۱۵-۲۷۸-۱۷۵

۳۶۴

بازمانده درین فایده خوان - ۱۳-۸

بابی کابلی - ۱۹

بابا بیگ - ۷۹

بازمانده در حاله مالوه - ۱۶۰-۱۵۲

۱۶۱

حضرت خواجه باقی بالله - ۲۴۰

راجه باجو - ۲۵۲-۲۹۷-۲۰۶

بابا حسن ابدال - ۳۰۰

بابا شیخ ابن یمن - ۳۰۶

بازمانده در خوان - ۳۹۸

۳۲۵-۳۲۳-۳۰۷-۳۰۶

۳۸۳-۳۸۱-۳۲۷-۳۲۶

۴۵۴-۴۱۹-۴۱۰-۴۰۳

۵۱۹-۵۱۶-۴۷۳-۴۷۱

۵۵۵-۵۴۶-۵۴۳-۵۲۳

۵۹۷-۵۹۶-۵۶۰-۵۵۳-۵۵۷

۵۲۶-۵۷۵-۵۷۴-۵۷۱-۵۹۹

۹۲۱-۹۲۰-۵۹۸-۵۹۳-۵۲۰

۶۴۲-۶۴۱-۶۴۰-۶۲۸-۶۲۲

۶۸۴-۶۸۱-۶۵۲-۶۵۱-۶۴۵

۶۹۷-۶۹۶-۶۸۹-۶۸۷-۶۸۵

۷۱۰-۷۰۳-۷۰۱-۶۹۹-۶۹۸

۷۲۳-۷۲۰-۷۱۵-۷۱۴-۷۱۳

۷۲۷

ایلاق - ۲۶

ایرج پور - ۱۸۸

قلعه ایرج - ۴۰۶

قلعه ابروان - ۵۹۱

ایلاق خلک - فید - ۵۷۹

• حرف باء - مردمان •

ظهیرالدین محمد بابوشاه فردوس

میرزا ابتر خوردار [خان عالم] خلیف	آقو کشمیری - ۴۰۸
میرزا عبد الرحیم - ۲۶۰ - ۲۶۲	آق خان - ۵۶۸ - ۵۹۷ - ۶۸۰
خواجہ بر خور د از نة شبدیدی داماد	مید باقر ملازم دارا شکوه - ۷۰۵
مہابت خان - ۳۶۰	بن افغان - ۶۳
میر برکة میر ترک - ۴۱۹ - ۴۲۲	جلی [نام توپ] - ۴۵۷
شیخ برهان الدین قطب عالم	عری بیگ ایلیچی ایران - ۴۱۰
نذیر محمد مہمانیان - ۵۴۸	۴۲۲ - ۴۱۹
راجہ بکر ماجیت راجہ گوالیار	خت النساء بیگم عمتہ جہانگیر شاہ
۵۳ - ۵۲ - ۲۹۲ - ۲۹۷	( محمد سلیم ) - ۲۲۶
۳۵۶ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸	داغ خان قاجار - ۱۱۹
۳۲۱ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷	داغ بیگ ترکمان - ۲۵۸
۳۳۹	میرزا بدیع الزمان پسر میرزا
رانا بکرماجیت حاکم چتور بعدہ	شاہ رخ - ۳۳۶
رانا مانکا - ۷۳ - ۷۴	بدیع الزمان خویش خواجہ
بکرماجیت پسر حچہار بندیلہ	ابوالحسن - ۳۷۶
۵۳۸ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸	اجہ بدن سنگھ - ۶۸۰
۵۵۰ - ۵۲۲ - ۵۱۴ - ۵۰۹	رکل - ۱۳
بکتاش خان آدم شاہ ایران - ۵۷۵	لیخ برهان الدین - ۲۱۴ - ۲۱۴
۵۷۷ - ۵۷۶	خواجہ برلاس - ۷۶
بلوچان - ۶۴ - ۱۷۸	رہان نظام شاہ احمد نگر - ۷۹
بلندخان خواص - ۳۸۰	رج عالمی نوکر خانزمان - ۱۳۹
سیدی بلال شمشیر خان - ۴۶۲	رہان الملک - ۱۸۸



۲۰۸	بشار سی نائب افضل خان - ۲۶۱
بهادر دل محروا جی علی (ملطاری)	۳۸۹ - ۳۹۱
بهادر (۲۱۳ - ۲۱۵)	بندیده - ۴۳۸ - ۵۵۴
بهادر شاه خلد منزل - ۲۵۵ - ۲۹۴	بوزنچرخان از اجداد چنگیز خان
بهرجی زمیندار بگلانه - ۲۹۳	بن النفر - ۷ - ۸ - ۱۳
۵۶۴ - ۵۶۳ - ۵۶۲	بونا خان بن بوزنچرخان - ۸ - ۱۳
۳۵۲ - ۳۴۶ - ۳۳۵ - ۳۱۷	بهار خان - ۳۷ - ۱۱۰
بهار بانو بیگم صید بیگم انگیر شاه -	سلطان بهلول لودی - ۹۴ - ۸۷
۳۵۹	۱۱۳
بهارت سنگه بندیده - ۴۰۷	سلطان بهادر گجراتی - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴
بهادر خان بولسا - ۴۰۷ - ۴۰۹	۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۲
۳۹۵	شیخ بهلول - ۸۲
بهادر خان - ۴۵۸ - ۴۶۵ - ۵۱۴	بهادر خان لوهانی مخاطب به
۵۸۵ - ۵۷۸ - ۵۶۹ - ۵۶۱ - ۵۴۰	سلطان محمد - ۸۹
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۹ - ۶۱۳ - ۶۲۴	بهرام بهروز بزرگ شاه طاهری صاحب -
۶۳۱ - ۶۳۴ - ۶۳۸ - ۶۴۹ - ۶۵۹	۱۱۸
۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷	بهادر خان بهادر خان بزمیان - ۶۵۴
۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۷۵۵	۱۶۵ - ۱۷۰
۷۵۹	راجه بهاری سن - ۱۵۹ - ۲۳۸
بهار سنگه بندیده - ۴۰۹ - ۴۳۳	راجه بهگوان داس - ۱۷۷ - ۱۸۶
۵۹۱ - ۶۰۹	۱۸۹ - ۲۳۸ - ۲۴۵
بهارول - ۴۱۳ - ۴۱۹	بهادر خان بهرام بهرام نظام شاه -

۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵

۱۳۴ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹

۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴

۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸

۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲

۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۸۷ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۴۵ - ۳۸۹

بي بي بائي زن سليم شاه ۱۰۷ -

راجہ بيدل ( بيدل ) ۱۹۱ - ۱۹۲

۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۳۸

بيگم سلطان دختر ابراهيم عادل

شاه - ۲۱۵

بيسنکجه راو - ۳۱۸

بيرم بيگ بخشي - ۳۳۹ - ۳۴۱

۳۴۲ - ۳۴۷

راجہ بيدل اس - ۴۱۴ - ۴۱۷

۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۸۲

۷۰۸ - ۷۵۹

بيرم زميندار ( دولت مند خان )

پسر بهرجي - ۵۹۴

بيگ ارغلي خان سردار نامي

توزان - ۴۶۱ - ۴۶۵ - ۴۷۰

پسرز خان نظام الملکي - ۴۲۵

بهادر خان پسر دريا خان - ۳۳۱

۴۳۲ - ۴۳۳

بهلول خان - ۴۵۲ - ۴۵۵ - ۴۷۹

۴۸۰

راجہ بهاري - ۴۹۰

بهيم نراين زميندار - ۵۰۷ - ۵۴۰

بهادر بيگ - ۵۱۵

بهادر افغان - ۵۲۲ - ۵۲۳

بهلول ايجاپوري - ۵۲۲ - ۵۲۵

بهوجراج خارس اوسه - ۵۳۹

بهيلان - ۵۴۴ - ۵۴۵

بهارسنگه پسر راجہ جگت سنگه -

۶۱۵ - ۶۹۲ - ۶۹۳

بهرام خان پسر نذر محمد خان -

۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۴۱

۶۴۵ - ۷۵۹

مولانا بينائي ( ثنائي شاعر ) - ۱۴۴

بيرم خان خانخانان خان بابا -

۷۸ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۵

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱

۱۸۹ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۴

۴۰۹ - ۴۰۸ - ۵۴۹ - ۴۰۳

۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۹

۶۲۰ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۸

۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۴۰

۶۴۲ - ۶۴۴ - ۶۴۹ - ۶۵۰

۶۷۳ - ۶۷۵

صوبه برفان پور - ۶۷ - ۷۵ - ۷۹

۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۸۴ - ۱۸۸

۱۹۶ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۱۳

۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۵۶ - ۲۹۲

۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۷ - ۲۹۲

۳۰۵ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷

۳۱۸ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴

۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۴

۳۵۶ - ۳۶۲ - ۳۸۳ - ۳۹۱

۳۹۲ - ۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۱۲

۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۸ - ۴۹۷

۴۸۳ - ۴۹۰ - ۴۹۵ - ۵۰۰

۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۲۰

۵۶۲ - ۵۷۴ - ۷۰۳ - ۷۲۹ - ۷۳۰

## • مواضع و غیره •

بابا کشه - ۴۸

بارک - ۲۳۹ - ۲۳۵ - ۲۹۰

۶۸۴ - ۶۱۹

بالا پور - ۲۸۲ - ۲۱۵

بلاکات - ۲۹۲ - ۴۱۱ - ۴۴۹

۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۰ - ۴۹۲

۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۲۱

بان کلا - ۲۲۰

تالاب پامپانی - ۱۰

پرگنه باهل - ۴۴۹

باغ حسن ابدال - ۵۶۹

باغ آهو خانگه کابل - ۵۶۹

باغ گنجعلی - ۶۶۲

آب بجزاره - ۱۲۳

بخارا - ۲ - ۱۸ - ۳۰ - ۴۳ - ۴۵

۵۴۷ - ۵۶۰ - ۶۳۳ - ۶۳۹

۶۴۵ - ۶۷۰

بدخشان - ۱۸ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۹

۴۱ - ۴۹ - ۶۴ - ۱۲۱ - ۱۳۱

١٤١ - ١٤٠ - ١٣٩ - ١٣٨

١٣٩ - ١٣٨ - ١٣٧ - ١٣٦

١٣٦ - ١٣٥ - ١٣٤ - ١٣٣

١٣٣ - ١٣٢ - ١٣١ - ١٣٠

١٣٠ - ١٢٩ - ١٢٨ - ١٢٧

١٢٧ - ١٢٦ - ١٢٥ - ١٢٤

١٢٤ - ١٢٣ - ١٢٢ - ١٢١

١٢١ - ١٢٠ - ١١٩ - ١١٨

١١٨ - ١١٧ - ١١٦ - ١١٥

بلغار - ١٢

قلعة بلخ - ١٣٠ - ١٢٩ - ١٢٨

صوبه پنگاله - ١٢٨ - ١٢٧ - ١٢٦

١٢٦ - ١٢٥ - ١٢٤ - ١٢٣

١٢٣ - ١٢٢ - ١٢١ - ١٢٠

١٢٠ - ١١٩ - ١١٨ - ١١٧

١١٧ - ١١٦ - ١١٥ - ١١٤

١١٤ - ١١٣ - ١١٢ - ١١١

١١١ - ١١٠ - ١٠٩ - ١٠٨

١٠٨ - ١٠٧ - ١٠٦ - ١٠٥

١٠٥ - ١٠٤ - ١٠٣ - ١٠٢

١٠٢ - ١٠١ - ١٠٠ - ٩٩

٩٩ - ٩٨ - ٩٧ - ٩٦

صوبه بزار - ١٤٠ - ١٣٩ - ١٣٨

١٣٨ - ١٣٧ - ١٣٦ - ١٣٥

١٣٥ - ١٣٤ - ١٣٣ - ١٣٢

١٣٢ - ١٣١ - ١٣٠ - ١٢٩

١٢٩ - ١٢٨ - ١٢٧ - ١٢٦

١٢٦ - ١٢٥ - ١٢٤ - ١٢٣

١٢٣ - ١٢٢ - ١٢١ - ١٢٠

برون - ١٨٧ - ١٨٦ - ١٨٥

قلعه بست - ٥٥٨ - ٥٥٧ - ٥٥٦

٥٥٦ - ٥٥٥ - ٥٥٤ - ٥٥٣

٥٥٣

قلعه بسارل - ٥٤٤

بسطام تعلقه عراق - ٤٥٢ - ٤٥١ - ٤٥٠

بصره - ٥٢٧

بغداد - ٥٧٤ - ٥٧٣ - ٥٧٢

قلعه بغداد - ٥٧٢

حصار بقلان - ٤٢

ولایت بکلانه - ١٧٨ - ١٧٧ - ١٧٦

١٧٦ - ١٧٥ - ١٧٤ - ١٧٣

١٧٣ - ١٧٢ - ١٧١ - ١٧٠

١٧٠ - ١٦٩ - ١٦٨ - ١٦٧

بلخ - ١٢٠ - ١١٩ - ١١٨ - ١١٧

۶۸۸ - ۶۸۷	۵۵۹ - ۵۰۸ - ۴۷۰ - ۴۶۸
بهاشون - ۴۴۰	۵۷۲ - ۵۷۰ - ۵۶۸ - ۵۶۷
قلعه بهالکي - ۴۶۳	۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۵۸۸
آب بهنورا - ۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۲۳	۷۱۳ - ۷۱۰ - ۶۸۰ - ۶۷۲
بهاکي - ۵۲۵	۷۴۱ - ۷۳۰
بيانه - ۵۷ - ۸۰ - ۱۰۴ - ۱۱۰	بندیل کهند - ۴۱۸
۱۱۲	بنافوس - ۵۹۷ - ۶۸۳
قلعه بيانه - ۷۳ - ۷۴ - ۱۴۲	بنگش رود - ۶۸۷
پوشه - ۹۵	بهرام ( بهرام ) - ۱۹
سرکار بهنگا گنده - ۱۵۳ - ۱۹۰	صوفه بهار - ۶۴ - ۷۱ - ۷۲ - ۸۱
۱۹۱ - ۴۳۷ - ۵۰۲	۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۶۶
برنگاندر - ۱۷۵	۱۶۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۴۸
بيدر - ۱۹۹ - ۴۵۸ - ۵۲۵ - ۷۴۱	۲۵۲ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۹۸
صوفه بهنگا پور - ۲۰۴ - ۲۰۵	۴۶۸ - ۴۷۲ - ۵۴۵ - ۵۸۴
۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۱۵ - ۲۸۷	۶۴۱ - ۶۷۲
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۴۴	سرکار بهرنج - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۶
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۸۵	۱۷۷ - ۱۸۷
۴۰۴ - ۴۳۵ - ۴۵۸ - ۴۵۹	بهر - ۱۲۱ - ۱۷۸ - ۱۸۶ - ۱۹۲
۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۶	قلعه بهکر - ۱۸۴
۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹	بهنير - ۳۵۹ - ۳۸۹ - ۳۹۱
۴۸۰ - ۴۸۳ - ۴۸۹ - ۴۹۵	۵۰۱ - ۵۸۰
۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲	آب بهت - ۴۶۱ - ۵۶۹

۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۴ - ۳۵۳

۳۷۱ - ۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۷۴

قوم پرتکال - ۳۰۹

راجہ پرتھی راج رائپور - ۴۱۶

۴۰۱ - ۴۱۹ - ۴۱۷

پرورش خان بارہہ - ۴۶۱

پرتھی راج از اولاد چچہار - ۵۴۴

۵۷۸ - ۵۶۸

پرتاب سنگھ - ۵۴۴ - ۵۴۵

پرتھی راج زمیندار - ۵۸۷

پورنمل راجپوت - ۹۹ - ۱۰۱

پیر محمد خان ( ملا پیر محمد

شورانی فاضل دکنی ) - ۱۳۷

۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۶

۱۴۷ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۷۶ - ۲۳۸

## \* مواضع وغیرہ \*

پانی پت - ۵۰ - ۱۳۳ - ۱۳۴

۱۸۵

پایان گہات - ۱۵۱ - ۵۰۲

۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۴ - ۵۲۳

۵۳۰ - ۵۲۹ - ۵۲۸ - ۵۲۷

۵۳۷ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۵۳۷

پرگنہ بیر - ۴۳۰ - ۴۹۶ - ۵۰۰

۵۲۹

قلعہ بیجاپور - ۴۶۴ - ۷۵۷

بیضاپور - ۴۸۷

پرگنہ بیادل - ۵۶۴

## \* حرف پے - مردمان \*

رانی باربٹی زن جچہار - ۵۱۴

۵۱۹

خواجہ پارما - ۶۶۲

پتنگ زار دکنی - ۳۱۹ - ۴۲۸

سلطان پرویز پسر جہانگیر - ۲۴۶

۲۴۹ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۶

۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۲۳

۳۳۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۵

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶

۳۴۷ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲

برگانه پشاور - ۵۹۴	قصه پش - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸
قصه بهول مری - ۴۷۶	پنده - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۲۶۱ - ۲۷۸
پیشاور - ۷۱ - ۱۹۰ - ۴۲۸ - ۵۹۹	۳۴۶ - ۳۴۷ - ۵۹۸
۶۲۱ - ۶۴۱ - ۶۴۶ - ۶۵۸	قلعه پرفاله - ۲۱۲
۷۳۶	قصه پرند - ۴۵۲ - ۴۹۵
بندر بنگو - ۴۱۰	قلعه پرند - ۴۵۲ - ۴۹۵ - ۴۹۶
بندر بانجال - ۴۹۳ - ۶۱۷	۵۳۴ - ۵۳۷
<hr/>	
* حرف تاء - مردمان *	پنجاب - ۴۶ - ۴۹ - ۵۴ - ۵۸
تاجار و سحر خان - ۲	۶۷ - ۷۱ - ۸۲ - ۹۸ - ۱۰۵
تاجار خان قلعه دار - ۵۷ - ۵۹ - ۵۵	۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۲۲
۷۴ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۲۳	۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۲۹
تاج خان - ۹۳ - ۹۴	۱۳۵ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۶
تاج خان حاکم قنبر - ۱۰۶	۱۴۷ - ۱۴۳ - ۱۶۷ - ۱۶۸
تاج خان کراچی - ۱۱۰	۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۷۸ - ۱۸۵
تاجک - ۶۹۶	۱۹۰ - ۱۹۶ - ۲۱۳ - ۲۵۰
تاجک - ۶۹۶	۲۹۶ - ۳۰۶ - ۳۲۸ - ۳۲۸
تاجک - ۶۹۶	۳۳۰ - ۳۳۶ - ۳۳۶ - ۳۳۶
تاجک - ۶۹۶	۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۵
تاجک - ۶۹۶	۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۳
تاجک - ۶۹۶	بجشیر - ۶۱۳ - ۶۱۴
تاجک - ۶۹۶	آب پوریا - ۳۱۶ - ۳۱۸
تاجک - ۶۹۶	پوند - ۴۳۵

۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸

۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹

۵۴ - ۷۰ - ۹۶ - ۱۱۴ - ۱۱۸

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۵۰ - ۱۵۱

۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۴

۲۹۳ - ۳۷۴ - ۳۹۵ - ۴۰۶

۵۴۶ - ۵۵۲ - ۵۷۷ - ۵۹۵

۶۶۹

تمیمور تاش از اجداد امیر تیمور

صاحب قران - ۷

تیمور سلطان (دیگر) - ۴۳

تیرانداز خان - ۵۸۹

قاضی تیمور رئیس غور - ۶۵۱

تیمور بیگ - ۷۲۶

## \* مواضع و غیره \*

تاجیک - ۴ - ۲۳۶

تاشکند - ۱۹ - ۳۳ - ۳۴ - ۶۳۳

قلعه تارا گندهه - ۵۸۳ - ۵۸۷

تبریز - ۱۷ - ۱۱۹

دریای تبتی - ۲۱۴ - ۳۱۷

تریدی بیگ خان - ۱۲۴ - ۱۳۰

۱۳۱ - ۱۳۲

تربیت خان - ۴۷۲ - ۵۸۲ - ۵۹۷

۵۸۷

ترکان - ۶۸۶

تقرب خان دکنی - ۴۵۷ - ۴۶۰

۴۶۳ - ۶۶۹

ملاتی حیدر آبادی - ۵۲۲

حکیم دازد تقرب خان - ۶۷۹

۷۱۵ (شف دال)

تور پسر فریدون - ۷

تومند خان پسر بایسنقر خان

۸ - ۱۳

تولی خان پسر چنگیز خان - ۱۱

تونون ( التون ) خواجه - ۲۵

راجہ تودرمل پیشکار - ۱۵۵

۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۹۴ - ۱۹۵

۷۳۸ - ۷۳۲ - ۷۱۴

رای تودرمل افضل خانی - ۵۸۰

۵۹۶ - ۶۱۷ - ۶۷۴

امیر تیمور صاحب قران - ۲ - ۴

۷ - ۸ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳



تہار - ۴۷

نصرت تہار - ۵۴۸

تیسرے آباد - ۶۹۱

### • حرف تے - موضع •

صرت تہار - ۱۱۲ - ۱۲۷ - ۱۷۹

۳۷۵ - ۳۸۱ - ۳۸۳ - ۳۹۳

۵۷۵ - ۶۷۳ - ۷۰۰

### • حرف تاء - مردمان •

تہار : اے بیگم - ۳۹۶

### • حرف جیم - مردمان •

جان مہی بیگ - ۲۵

جان بیگم : دختر عبد الرحیم

جانان - ۲۱۳

خانوار خان - ۲۹۲ - ۳۲۶ - ۵۵۲

راحت جہاد - ۲۹۵

جانور - ۳۱۸ - ۳۲۵ - ۳۴۵

۴۲۱ ۴۳۵

جان : دختر خان - ۳۹۱ - ۳۹۲

۴۴۴ - ۵۰۲

ولایت تہار - ۵۴۶

توکمان (مغلستان) (مغلستان)

۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۱۰

۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳۶

( سف مہم )

تومند - ۱۲۹

تورک - ۲۷۱ - ۳۲۲ - ۴۲۶

۴۸۶

قلعہ تورک - ۵۳۴

صرت تلک - ۳۴۳ - ۴۲۵

۴۲۹ - ۴۸۹ - ۶۷۲

قلعہ نکلی - ۵۳۰

توران - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۱۲ - ۳۰

۴۴ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۷۹

۱۳۳ - ۱۳۸ - ۱۶۶ - ۱۸۰

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲۳۹ - ۲۶۰

۲۶۴ - ۲۶۵ - ۳۲۸ - ۳۷۴

۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۵

۵۳۱ - ۵۴۹ - ۵۹۰ - ۶۲۲

۶۲۳ - ۶۶۱ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۶۸۷

توندہ پور - ۵۳۸

میرجعفر استرآبادی - ۷۴۰	۴۱۲ - ۴۲۰ - ۴۲۹ - ۴۳۲
راجه جگت سنگهه پسر راجه	۴۷۸ - ۴۸۱
مونسنگهه - ۲۱۷ - ۲۵۹ - ۳۲۴	جانبهان پسر خانبهان - ۴۴۲
۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۸۳	جانی خان قوزچی باشی ایران - ۴۴۵
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۰۹	جبار بیگ خراسانی - ۷۴۱ - ۷۴۵
۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷	چهار سنگهه بندیله - ۴۰۶
۶۱۸ - ۷۲۸ - ۷۵۹	۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۳۸
جگدیو برادر گرجای زن جادو رای	۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲
۴۲۷ - ۴۲۸	۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶
جگناتهه رانهور - ۴۷۹	۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۷
جگراج - ۴۹۹	۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۸
جلال خان سلیم شاه پسر شیر خان	راجه جسونت سنگهه - ۱۵۹
۸۱ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۳ - (شفس)	۵۴۱ - ۴۵۱ - ۷۵۹
جلال خان جلوانی - ۱۰۱	جسونت رای - ۵۸۸ - ۵۸۹
سید جلال - ۲۵۱	جعفر کذاب - ۱۹۴
جلال برادر بهادر خان - ۳۴۳	سید جعفر - ۳۴۳
سید جلال مخدوم جهانیدان خلف	سید جعفر بخشی - ۳۵۷
سید محمد رضوی - ۵۴۷	جعفر خان میر بخشی پسر
۵۴۸ - ۵۹۲	صادق خان - ۴۹۱ - ۵۴۸ - ۵۸۲
سید جلال بخاری صدر الصدور	۴۲۱ - ۴۷۸ - ۴۸۸ - ۴۹۳
خلف شاه عالم - ۵۹۵ - ۵۹۹	۷۵۰ - ۷۵۴ - ۷۵۹
۴۶۰	

جوجک بیگ اوزبک - ۹۲۹	جمال خان امیر - ۸۷ - ۸۸
میرزا جهانگیر پسر امیر تیمور	جمال الدین حسین - ۲۱۵
۱۴ - ۱۶	جمشید خان حبشی - ۳۱۹ - ۳۸۴
میرزا جهانگیر پسر عمر شیخ میرزا	جمال محمد خواص - ۳۷۶
میرزا جهانگیر پسر مکنی محمد	جمشید بیگ - ۶۲۱
میرزا جهانگیر - ۲۰ - ۲۷	میر جمعه عرب میر محمد امین
۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲	۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۸۲ - ۵۱۰ - ۵۴۰
ابو المظفر نور الدین محمد	میر جمعه معظم خان وزیر - ۷۴۰
جهانگیر پادشاه جنت مکنی	۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴
اصل دانش محمد سلیم - ۹۸	۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۴۹
۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۷ - ۲۰۲	۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳
۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸	۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۹
۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴	سلطان چند سراس - ۷۲ - ۸۰
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰	۹۱ - ۹۲
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴	حوریه ذات پادشاه خان - ۷
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۲۴۰	جوجی خان پسر جهانگیر خان
۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۴۹	۱۱ - ۱۲
۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۸ - ۲۶۲	جوجی اوزبک - ۴۰
۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸	جوهر حبشی داماد میر حبشی
۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳	۲۴۰
۲۷۹ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰	جواهر خان سطر - ۳۶۴ - ۳۶۶
۲۹۱ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷	۳۶۹

۵۹۸ - ۵۴۱ - ۵۰۸ - ۴۶۰

۶۰۵ - ۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۹۹

۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۷ - ۶۰۶

۷۰۶ - ۷۰۵ - ۶۸۱ - ۶۴۱

۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۳۰

جیپال برادر رانا سانکا - ۱۷۱

راجہ جیسنکھہ - ۱۸۳ - ۱۸۱

۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۷۵ - ۴۹۱

۵۸۵ - ۵۲۵ - ۴۹۹ - ۴۹۵

۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۴ - ۶۶۰

۷۵۹ - ۷۰۱

شیخ جیون قطب الدین خان کوکٹہ

جہانگیر شاہ - ۲۱۹ ( شفق )

ملا جیون مجتہد امامیہ - ۵۹۳

۲۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۹۷

۳۱۲ - ۳۰۹ - ۳۰۸ - ۳۰۷

۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۱۵ - ۳۱۴

۳۲۹ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴

۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰

۳۳۲ - ۳۳۹ - ۳۳۷ - ۳۳۴

۳۶۱ - ۳۶۰ - ۳۵۹ - ۳۵۳

۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۳ - ۳۶۲

۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۶۷

۳۷۹ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۴

۳۸۸ - ۳۸۴ - ۳۸۱ - ۳۸۰

۳۹۵ - ۳۹۹ - ۳۹۷ - ۳۹۰

۴۰۶ - ۴۱۱ - ۴۲۰ - ۴۲۱

۴۲۲ - ۴۷۲ - ۵۰۹ - ۵۴۶

۵۵۴ - ۵۵۳ - ۵۵۲ - ۵۴۷

۵۹۷ - ۶۱۸ - ۶۲۶ - ۶۲۷

۷۵۷

## \* مواضع و غیره \*

قصیدہ جالندر - ۱۴۷ - ۳۰۸

( ازین صفحہ شروع چند عجوبہ )

است ( جام - ۱۸۷ - ۵۸۲

جالندہ - ۴۳۰

پرگنہ جدرار - ۵۵۲

جہانگیر بیگ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۴

جہانگیر قلی خان - ۲۳۷ - ۳۹۸

۴۲۲

جہان آرا بیگم بیگم صاحبہ

شاہجہان - ۲۷۸ - ۳۹۶ - ۴۰۰

۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵

۲۱۵ - ۲۱۴

خاندان چنوریہ - ۶۲

چغتآ خان - ۴ - ۶ - ۱۱ - ۱۲

۱۳ - ۱۹

آرم چغتآ ارنگ چغتآ خان - ۲۱

۵۴ - ۵۵ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳

۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳

۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶

۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲

۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸

۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴

۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶

مرد چنگ - ۳۰۱ - ۳۰۲

چنگیز خان - ۴ - ۶ - ۷ - ۸

۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲

چنگیز خان - ۷۴

چنگیز خان - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶

چنگیز خان - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲

چنگیز خان - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸

چنگیز خان - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴

چنگیز خان - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸

آب چغتآ - ۱۴۲

چنگیز خان - ۳۸۲

چنگیز خان - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴

چنگیز خان - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷

۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳

۱۴۵ - ۱۴۶

چنگیز خان - ۲۳۶

چنگیز خان - ۱۴۹

چنگیز خان - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲

چنگیز خان - ۵۰۰

باغ چغتآ - ۲۵۷

چنگیز خان - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱

چنگیز خان - ۵۰۳

چنگیز خان - ۹۸

چنگیز خان - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲

آب چنگیز خان - ۶۳۲

۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴

۶۷۱

حرف چ - مردمان

چاند بی بی دھڑ مطام لک

قلعه چوبي - ۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۱۹  
پرگنه چوبه - ۵۱۹

### \* حرف جاء - مردمان \*

حاجي خان - ۹۹  
حافظ کشميري عابد - ۲۸۱  
حافظ شيرازي - ۵۳۴  
حداد - ۲۶۲ - ۳۵۸  
مولانا حسامي قراکولي - ۴۲  
حسن خان ميوتي - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲  
حسن تيمور خان بهادر - ۶۲  
سلطان حسين ميرزا - ۷۲ - ۷۳  
حسن پدر شير شاه فرید - ۸۷  
۸۸ - ۸۹  
حسين خان جلواني - ۱۱۰  
شاه حسين - ۱۲۱  
حسين قلي بيگ نوکر بيرم خان -  
۱۴۶  
حسن پني - ۱۹۳  
سلطان حسين مغوي - ۲۰۴  
خواجه حسن هموي - ۲۴۲  
خواجه حسن ولد زين خان - ۲۴۶

چولين بهادر پسر بلندوز خان - ۷

### \* مواضع وغيره \*

چاپانير - ۷۶ - ۷۷ - ۸۰  
قلعه چاپانير - ۷۹  
پرگنه چاندر - ۲۸۸ - ۵۲۴  
چانده - ۲۹۳ - ۵۱۳ - ۵۱۵  
۵۱۹ - ۵۲۲ - ۵۳۰ - ۷۴۶  
قلعه چانده - ۵۲۳  
چاکنه - ۳۳۵ - ۵۳۲ - ۵۳۷  
قلعه چتور - ۷۳ - ۱۰۱ - ۱۷۳ - ۲۷۹  
چتور - ۷۴ - ۱۷۰ - ۲۱۳ - ۲۱۶  
۲۳۶  
بلان چرکس - ۱۲  
چمار کونده - ۴۹۶ - ۵۲۱  
چنديري - ۴۳ - ۱۵۰ - ۳۱۸  
قلعه چنديري - ۴۳  
قلعه چنار - ۷۲ - ۸۱ - ۹۴ - ۹۵  
چنار - ۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۱  
آب چناب - ۳۸۷  
آب چنبل - ۳۱۵ - ۳۱۸  
چوبه - ۴۳۷

- میرزا حسن پسر میرزا شاد رخ - ۲۵۰  
 حسین آلاء خاں - ۲۱۶  
 میرزا حیدر جغتائی کاشغری  
 حسن بیگ بدخشی - ۲۵۰  
 ۲۵۲ - ۲۵۳  
 حسن خان شاملو حاکم هرات -  
 ۲۵۱ - ۲۵۰  
 حیدر خان امیر العمراء قتل - ۷۵  
 میر حیدر محمّدی - ۲۳۳

### • مواضع و غیره •

- حاجی بابا - ۱۸۳  
 حیدر - ۲۵۳  
 حسن آلاء - ۲۱۶ - ۲۱۷  
 ۲۲۳ - ۲۲۱  
 زکاء حسین سکر - ۷۳۳  
 حیدر - ۲۲۵ - ۲۲۶  
 حیدر آباد - ۲۹۳ - ۳۱۲ - ۲۹۲  
 ۳۰۳ - ۳۰۶ - ۳۰۹ - ۵۱۲ - ۵۱۱  
 ۷۳۲  
 حسین بیگ خوجی بشق شاه  
 ۲۸۷ - ایران  
 حقیقت خان - ۳۴۱  
 حمیدہ بانو بیگم مریم مکنی  
 مادر الہد یاد شاه - ۱۲۷  
 ( شعب میرزا )

### • حرف خاں - مردمان •

- خانی خاں نظام الملکی محمد  
 شہر شہتمانی خاں مواف

۳۱۱ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۱۷ م

۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ م

۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ م

۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ م

۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ م

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ م

۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ م

خان دوران بهادر نصرت جنگ

۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ م

۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ م

۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ م

۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ م

۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ م

۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ م

۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ م

۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ م

۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ م

۶۲۶

خان عالم ایلچی - ۲۹۹ - ۳۰۰

خانه زان پسر مهتاب خان

۲۸۶ - ۳۰۵

خان عالم - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۵۵۲ - ۶۲۷

کتاب منتخب اللباب - ۱

۲۸۷ - ۳۰۸ - ۳۴۷ - ۴۹۹

۵۶۲ - ۵۹۳ - ۷۳۷ - ۷۳۹

خانه زان بیگم همشیره فردوس

مکانی - ۳۳ - ۴۱

خان میرزا بنی عم فردوس

مکانی - ۳۱ - ۴۲

خان جهان بندیده - ۵۵

خان زمان امیر الامرا حاکم

میرزا - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳

۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱

۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵

۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱

۱۶۹ - ۱۷۰

خان جهان حاکم بنگاله - ۱۸۴ - ۲۳۷

شاهزاده خانم دختر عرش

آشپزانی - ۱۸۵

خان جهان لودی امیر الامرا

۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳

۳۵۷ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵

۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۹۱

۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۹



خسرو پسر جهانگیر پادشاه - ۲۲۷

۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱

۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵

۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹

۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳

۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷

خسرو بیگ جهانگیر پسرین الدوله -

۵۸۶

خسرو خان پسر نادر محمد خان

۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷

۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱

۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵

خسرو خان - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

خسرو خوانده - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴

خسرو خان ابن ملک دیوک

۵۹۴ - ۵۹۵

سوز خان پسر ویرزا عیسی - ۱۷۰

سلطان خلیل میرزا - ۱۹

شیخ خلیل درویش - ۸۳

شهباز سلطان شاهزاده ایران

۵۷۶ - ۵۷۷ - ۱۷۲

خلیل بیگ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶

خانزمان پسر وایت خان - ۴۰۱

۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵

۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹

۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳

۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷

۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷

۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱

خان عالم لودی - ۴۱۷

سید خان جهان پسر ناصر - ۴۱۱

۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵

۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹

۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲

۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶

۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰

خانزاد خان پسر سعید خان

۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶

خدمت پرست خان درک خدا

بهادر - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴

۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶

خسرو شاه - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷

خسرو گولناش خان - ۴۸

خواص خان حبشی وزیر نظام

الملک - ۴۵۷ - ۴۶۱

حکیم خوش حال - ۴۶۶

خواجه خواند محمود - ۵۴۹

خواجه جان ایلچی - ۴۸۷

خواجه خان - ۴۹۸ - ۷۱۸

۷۲۶ - ۷۳۱

قاضی خوشحال قاضی القضاة -

۷۰۲

خیریت خان لیجاپوری - ۴۷۷

۴۸۳ - ۵۲۵

## \* مواضع و غیره \*

صوبه خاندیس - ۷۹ - ۱۶۰

۱۷۰ - ۱۷۴ - ۲۱۳ - ۲۹۸

۳۲۱ - ۳۸۳ - ۴۲۴ - ۴۴۹

۵۷۰ - ۵۰۲ - ۵۴۰ - ۵۶۴

۶۷۲ - ۷۰۴ - ۷۱۷ - ۷۳۵

خانپور - ۴۹۳

ملک ختا - ۱۱ - ۱۵ - ۶۸

خجند - ۲۶

آب خجند - ۲۹

۶۱۳ - ۶۲۶ - ۶۵۸ - ۶۹۰

خلیل الله خان پسر میر میروان -

۳۷۲ - ۳۷۶ - ۶۰۲ - ۶۰۳

۶۲۰ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۳۶

۶۳۷ - ۶۴۱ - ۶۶۰ - ۷۰۰

۷۵۴ - ۷۵۹

سید خلیفه - ۶۲۲

میر خلیل الله یزدی - ۶۲۷

خلیفه سلطان شاهزاده مازندران

وزیر و داماد شاه عباس -

۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴

میر خلیل پسر اعظم خان - ۶۸۵

خنجر خان قلعه دار - ۳۲۰

۳۴۸ - ۳۸۴ - ۴۵۰

خواجه کلان بیگ - ۴۵ - ۴۹ -

۸۵ - ۱۴۱

سید خواجه - ۵۹ - ۲۱۳

خواند میر مورخ حبیب السیر -

۶۴

خواص خان - ۶۸ - ۱۰۴ - ۱۰۵

۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۴۱ - ۱۴۹

۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۵۲ - ۴۹۶ - ۴۸۴

شاهزاده محمد داراشکوه بهر

شاهجهان - ۲۷۷ ۲۸۱ - ۲۸۱

۲۹۱ - ۲۹۱ - ۳۹۸ - ۳۹۹

۵۹۱ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۳

۵۹۴ - ۵۹۲ - ۵۷۹ - ۵۹۹

۵۹۳ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۸۹

۶۰۱ - ۶۰۱ - ۶۰۳ - ۶۰۱

۶۸۵ - ۶۸۱ - ۶۷۳ - ۶۶۸

۷۰۷ - ۷۰۵ - ۷۰۳ - ۷۰۹

۷۱۸ - ۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۱۳

۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۹

۷۲۹ - ۷۲۵ - ۷۲۴ - ۷۲۳

۷۳۰ - ۷۳۸ - ۷۲۹ - ۷۲۷

۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۵۰

شاهجهان - ۲۸۳

شاهزاده محمد داراشکوه بهر

شاهجهان - ۳۰۵ - ۳۱۵ - ۳۱۹

۳۲۹ - ۳۲۵ - ۳۱۸ - ۳۱۷

۳۵۴ - ۳۵۹

شاهزاده محمد داراشکوه بهر

شاهجهان - ۳۶۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱

شاهجهان - ۳۶۲

شاهزاده محمد داراشکوه بهر

شاهجهان - ۲۵۵ - ۲۵۷

۲۵۵ - ۲۴۹ - ۲۴۵ - ۲۴۹

۷۵۷ - ۷۵۷ ( شهاب )

خراسان - ۱۵ - ۱۲ - ۱۰ - ۱۳

۱۱۷ - ۱۲۰ - ۱۲۷ - ۱۲۹

۱۲۷ - ۱۲۳ - ۱۲۸ - ۱۲۵

۵۹۰ - ۵۸۲ - ۵۵۵ - ۴۰۵

۵۹۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱

خراسان - ۱۵

خراسان - ۱۵

خراسان - ۸۸

هرگانه خورش آب - ۲۹۸

خراسان - ۶۱۵

خراسان - ۶۳

شاهزاده محمد داراشکوه بهر

شاهجهان - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۳

۲۱۳ - ۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۱۵

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۶ - ۲۱۵

۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۸ - ۲۵۹

۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰

۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۴ - ۴۵۵

۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۲ - ۴۶۶

۴۷۷ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۲

۴۸۳ - ۴۸۵ - ۴۸۹ - ۴۹۰

۴۹۴ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱

۵۲۴ - ۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۳۸

۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۴۷ - ۷۴۸

میرزا دکهنی شه نواز خان پسر

میرزا رستم صفوی - ۳۵۸

( شف ش )

دلور خان پسر دولتخان لودی -

۴۷ - ۴۸

دلور خان افغان صوبه دار لاهور -

۲۴۸ - ۲۵۱

دلور خان کاکر - ۲۷۹

دلور خان نظام الملکی - ۲۸۳

۳۰۱ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۰۷

سید دلیر خان وارده - ۳۹۳

۴۱۱ - ۴۵۲

دلیر همت - ۴۷۶ - ۴۸۵

دلیر بانو بیگم دختر شاه

شجاع - ۴۹۵

حکیم داره تقرب خان - ۵۹۹

۶۰۶ - ۶۴۹ ( شف تاد )

دانشمند خان بخشی - ۷۵۲

شیخ دبیر دبیر عادل شاه - ۴۴۴

دریش محمد اوزبک - ۱۴۶ - ۱۴۸

دریا افغان - ۳۲۹ - ۳۴۷

دریا خان رهیله - ۳۹۱

دریا خان لودی - ۴۰۱ - ۴۳۰

۴۳۱ - ۴۳۸ - ۴۳۹

۴۴۳ - ۴۷۳

دریش محمد - ۴۳۴

درگا داس راجپوت - ۴۳۷

۴۳۸ - ۴۴۰

درگا اسلام قلای پسر چهار - ۵۱۹

درجن سال علی قلای نبیره

چهار - ۵۱۹

دکریان - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹

۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳

۲۵۵ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵

۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۰۵

۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۶

## • مواضع و غیره

آب دریا - ۷۰۷

دشت فیض - ۱۴ - ۱۵

رگن - ۵۳ - ۶۷ - ۷۹ - ۱۲۹

۱۷۹ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۲۰۴ - ۲۰۹ - ۲۱۳

۲۱۵ - ۲۱۹ - ۲۱۷ - ۲۲۲

۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۹

۲۳۷ - ۲۴۵ - ۲۵۱ - ۲۵۹

۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۷۱

۲۷۳ - ۲۷۹ - ۲۸۸ - ۲۸۲

۲۸۳ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۴ - ۲۹۷

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۱۵

۳۱۷ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۸

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸

۳۴۰ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۵۷

۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۸۵

دل مویا ( نام قیل ) - ۵۳۷

میددالور خان موجددار - ۵۸۰

دایل خان پسر بهادر خان - ۶۹۵

دولتخان لودی ( بے دولت ) - ۳۵

۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۵۰ - ۵۹

دودر بی بی مندرجال خان - ۹۲

دولت خان لوهانی - ۱۱۰

دولت بیگ - ۱۳۹

دولت بیگ نهاددار

پنجشیر - ۶۱۳

دولت خان - ۷۲۹

راجه دهیر - ۱۹۳

دبیال برادر والامانگا - ۱۷۱

دولت خان - ۲۸۶ - ۲۸۹

دولت ران ( دیگر ) - ۳۶۴

راجه دیبی سنگه - ۵۰۹ - ۵۱۰

دیانت رانی پیشکار رانی زبانی -

۵۹۸ - ( شک ران )

راجه دیوی سنگه - ۵۹۸

دبندار خان قلمدار - ۶۱۷

۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۰۵ - ۲۰۴	۳۹۹ - ۳۹۲ - ۳۸۷ - ۳۸۴
۲۳۶ - ۲۲۴ - ۲۸۵ - ۲۸۳	۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۱ - ۴۰۰
۴۹۰ - ۴۸۸ - ۴۷۷ - ۴۷۴	۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۲ - ۴۱۱
۵۳۸ - ۵۳۰ - ۵۲۰ - ۵۱۹	۴۳۰ - ۴۳۳ - ۴۳۵ - ۴۳۴
۷۴۰ - ۷۳۴ - ۷۷۲ - ۷۰۱ - ۵۱۴	۴۴۵ درین صفحه ذکر قحط
۲۰۸ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳	سال امت تاریخش سال غم
۴۲۷ - ۴۳۹ - ۴۴۷ - ۴۴۰	۴۵۷ - ۴۵۲ - ۴۴۹ - ۴۴۴
۴۸۸ - ۴۷۸ - ۴۷۴ - ۴۳۴	۴۹۷ - ۴۹۱ - ۴۹۰ - ۴۵۹
۵۴۳ - ۵۲۱ - ۴۸۹	۴۷۳ - ۴۷۱ - ۴۶۹ - ۴۶۸
۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲	۴۸۵ - ۴۸۴ - ۴۸۳ - ۴۷۷
۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۴ - ۴۱	۴۹۱ - ۴۸۹ - ۴۸۸ - ۴۸۴
۷۴ - ۷۳ - ۷۱ - ۷۸ - ۵۲	۵۰۷ - ۵۰۴ - ۵۰۲ - ۴۹۷
۱۰۶ - ۱۰۵ - ۹۸ - ۹۵ - ۸۲	۵۱۷ - ۵۱۴ - ۵۰۹ - ۵۰۸
۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۰ - ۱۰۸	۵۳۴ - ۵۳۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵
۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۲ - ۱۱۴	۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۳۷
۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸	۵۵۳ - ۵۵۲ - ۵۴۴ - ۵۴۳
۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۳ - ۱۳۲	۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۶۲ - ۵۶۱
۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۳ - ۱۵۱	۶۰۴ - ۶۰۱ - ۵۸۹ - ۵۸۲
۲۸۴ - ۲۸۰ - ۲۷۳ - ۲۷۰	۶۹۰ - ۶۱۰ - ۶۰۹ - ۶۰۸
۳۷۱ - ۳۶۲ - ۳۳۴ - ۳۳۵	۷۰۱ - ۶۸۳ - ۶۸۰ - ۶۷۴
۴۷۰ - ۴۶۸ - ۴۶۰ - ۴۸۲	۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۱۴ - ۷۱۳
۵۰۳ - ۵۰۲ - ۴۹۲ - ۴۸۸	۷۵۸ - ۷۴۰ - ۷۳۵ - ۷۳۴

۵۱۳ - ۵۴۰

نمونه دیوگانو - ۵۲۸

### • حرف ذ - مواضع وفیروز •

ذوب ذی - ۳۰۲ - ۳۵۵ - ۵۷۷

۵۷۸ - ۵۸۰ - ۶۰۹ - ۶۰۹

### • حرف ذال - مردمان •

ذوالفقار ذالی - ۳۳۴ - ۵۵۴

۶۱۹ - ۶۲۰

ذوالشمار ذالی - ۵۹۹ - ۵۷۲

۶۰۹ - ۶۷۷ - ۶۷۸

ذوالشمار ذالی - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱

### • حرف ر - مردمان •

رقوم راجیوت - ۵۲ - ۵۵ - ۶۰

۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۹۷ - ۱۰۰

۱۰۱ - ۱۳۴ - ۱۷۱ - ۱۷۶

۲۵۵ - ۲۷۹ - ۲۸۲

۳۰۵ - ۳۵۲ - ۳۵۶ - ۳۵۹

۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۷ - ۳۹۸

۵۲۳ - ۵۵۱ - ۵۶۹ - ۵۸۲

۵۹۲ - ۶۰۷ - ۶۲۱ - ۶۷۲

۶۷۸ - ۷۳۴

قلمه دلی - ۱۳۰

دهر - ۲۹۶

پرگنه دهل پور - ۳۲۸ - ۳۱۹

آب دهل پور - ۴۱۵

دهرنگو - ۴۲۷

قلمه دهارور - ۴۴۹ - ۴۶۱

دهارور - ۴۵۳ - ۵۲۹

قلمه دهاراکیر - ۴۸۸

قلمه دهامونی - ۵۱۰

دهامونی - ۵۱۰ - ۵۱۳

قلمه دهر - ۵۲۴

دهاراسیون - ۵۲۸

دیبال پور - ۴۷ - ۴۸ - ۱۲۳

قلمه دیودمن - ۷۷

دیودمن (جزیره دیو) (انولین)

نظام شاهي ( - ۷۷ - ۸۰

( شف ک )

دیپ - ۷۷

قلمه دیوگانو - ۴۸۸ - ۵۱۲

۲۰۹ - ۱۷۵	۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۶۹
راجہ رام سنگھ - ۱۸۳	۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۵ - ۳۷۴
راجہ علی خان برہان پوری	۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۵
۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۶ - ۱۸۸	۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۳۱ - ۴۲۹
۲۵۶ - ۲۱۳	۴۷۹ - ۴۵۸ - ۴۴۲ - ۴۳۸
راجہ رام داس کچھواہہ - ۲۷۱	۵۱۲ - ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۴۸۱
۴۰۷ - ۲۷۳	۶۱۶ - ۶۰۳ - ۶۰۲ - ۵۳۰
رای راز - ۴۱۸	۶۳۴ - ۶۳۱ - ۶۱۹ - ۶۱۷
راجہ چاندہ - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۱۹	۶۶۰ - ۶۵۰ - ۶۴۹ - ۶۳۵
۷۴۶ - ۵۲۲	۶۸۴ - ۶۷۱ - ۶۶۶ - ۶۶۵
راجہ رای سنگھ - ۵۶۹ - ۶۰۹	۷۱۲ - ۷۱۱ - ۶۹۷ - ۶۸۷
۶۴۶	۷۲۶ - ۷۲۵ - ۷۲۳
رای ریان دیانت رای - ۵۹۷	۷۱ - ۵۷ - ۵۴ - ۵۱
۶۸۳ - ( شف دال )	۱۷۱ - ۱۰۱ - ۹۴ - ۹۲
راجہ راجروپ - ۶۵۰ - ۷۱۱ - ۷۲۰	۲۱۳ - ۱۷۵ - ۱۷۳ - ۱۷۲
راجہ رام سنگھ - ۶۶۱ - ۷۵۹	۲۲۵ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶
راجہ سنگھ - ۷۵۹	۲۵۹ - ۲۵۳ - ۲۴۹ - ۲۲۶
راجہ راجن - ۷۹۱ - ۸۲۵	۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۶۶ - ۲۶۰
رحمن داندان - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷	۳۱۵ - ۳۰۰ - ۲۸۸ - ۲۸۰ - ۲۷۹
رحیم خان داماد علیر	راجہ رام چند والی قتیہ - ۱۱۲
حبشی - ۸۲۵	راجہ رام چند نگر کوت - ۱۳۰
رزاق اللہ یکی از رؤسای عادل	راجہ رام چند حاکم کالجی -



۴۶۳ - ۴۶۴	اسلام رضا - ۱۴۹ - ۱۴۷
میرزا حسن بن سلطان حسینی مدرا	آدا رسول محمد خان - ۴۹۵
شاه اسماعیل صفوی ۲۰۴	محمدی زکات ۳۷۲
میرزا رستم قندقاری صفوی	رگبدهنده داس به شکارهای زیاده
۳۳۷ - ۲۰۳ - ۲۷۶ - ۳۳۰	۷۵۱ - ۷۴۰ - ۷۵۲ - ۷۵۳
۳۵۸ - ۳۹۸ - ۳۷۲ - ۳۹۵	۷۵۴
۵۹۸ - ۵۹۱ - ۵۹۶ - ۴۱۵	سید محمد (نام دین) ۲۳۰ - ۲۳۱
رسول خان نوکر پسر خان ۲۳۸	محمد خان پسر میرزا خان -
رحیم خان نوکر خان ۳۳۶	۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۵
۵۰۸ - ۵۴۴ - ۵۸۵ - ۴۱۵	۴۹۹ - ۴۸۹ - ۴۸۰ - ۴۹۱
۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۹ - ۶۴۵	۶۴۶ - ۶۴۷
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۲	۷۰۳ - ۷۰۴
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲	۷۱۳ - ۷۱۴
۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰	۷۲۱ - ۷۲۲
۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۵	۷۲۸ - ۷۲۹
۷۵۹	۷۶۰ - ۷۶۱
رستم خان گرجی آدم شاه ۷۶۰	۷۶۱ - ۷۶۲
۵۹۹ - ۵۹۰	۵۹۱ - ۵۹۲
رستم خان دلد پسر مدرا مدرا	۶۱۹ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳
محمد خان ۶۳۲ - ۶۳۱	۶۳۳ - ۶۳۴
رشید خان شرف محمد مدرا	۶۳۵ - ۶۳۶
۶۵۲ - ۶۵۸ - ۶۰۳ - ۶۲۴	۶۲۵ - ۶۲۶

قلعه رودوله - ۵۲۳

روضه ممتاز محل - ۵۹۹

رهتاس - ۸۱ - ۸۳ - ۸۸ - ۳۴۹

۳۵۴ - ۳۷۱

قلعه رهتاس - ۹۵ - ۹۹

قلعه رهتاس (دیگر) - ۹۸ - ۱۱۴

۱۲۳ - ۱۹۹ - ۲۵۲ - ۳۴۹

۳۵۳ - ۳۷۷ - ۳۸۱

آب رهتاس - ۳۸۰

رهیله - ۵۱۰

تصبه ریواری - ۴۰۸

ریگ بوم - ۶۲۸

### \* حرف زاء - مردمان \*

قاضی زاهد - ۴۰۲

زبیر مدعی سلطنت - ۳۹

زبردست خان - ۳۳۹

زنبیل خان ایلچی ایران - ۳۰۶

۳۰۷ - ۳۲۷ - ۵۵۲ - ۵۵۳

شیخ زین الدین مدو - ۵۲ - ۵۸

زین خان کوک - ۱۹۰ - ۱۹۱

۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵

### \* مواضع و غیره \*

رایسین - ۹۳

قلعه رایسین - ۹۹

راجور - ۳۸۸

راجوری - ۳۳۰ - ۵۳۷

رای باغ موسوم به مرتضی آباد

۵۴۶ - ۵۴۰

راج محل بنگاله - ۴۸۸

قلعه رام سیج - ۵۲۱

قلعه راجدهیر - ۵۲۴

پرگنه رانویر - ۵۶۴

آب راری - ۵۷۱

سرگاز رام گیر - ۷۴۹

رسول آباد - ۵۶۴

رنتنبهور - ۹۳ - ۹۹

قلعه رنتنبهور - ۱۰۳ - ۱۷۳ - ۲۷۱

ملک روم - ۱۵ - ۱۸۹ - ۳۲۳

۳۲۸ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۹

۵۷۸ - ۵۷۹ - ۶۹۹ - ۶۹۹

۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۲۹ - ۷۳۱

رو - ۸۷

۶۹۵ - ۶۹۴	زمین العابدین - ۳۲۷ - ۳۸۵
میرزا علی خان ( قلج خان پسر )	میر زمین العابدین برادر اسلام
نذر محمد خان ( ۶۱۱ - ۶۲۹ )	خان - ۵۵۹
۶۳۱ - ۶۳۰ - ۶۳۹ - ۶۳۵	زمین العابدین پسر محمد شجاع
۶۶۹ - ۶۶۸ - ۶۶۴ - ۶۶۳	۵۷۰ - ۶۱۸

سید دار خان - ۶۳۱ - ۶۳۲  
۵۵۴ ۵۵۳

### • مواضع و غیره •

۵۵۴ - ۵۵۳	زمین دوز - ۳۷ - ۵۵۸ - ۷۱۰
۵۵۳ - ۵۵۲	قلعه زمین دوز - ۶۸۹ - ۷۱۳
۶۲۲ - ۶۲۱	زیرانداز - ۱۱

سرحد - ۱۰۹  
سورک ( دلم دیو ) - ۲۹۴

### • حرف صین - مردمان •

۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۵	مهرجی نو - لدا امان جاندوزی
۳۸۳ - ۳۸۲	۳۱۸ - ۳۳۵ - ۳۷۱ - ۳۸۶
۳۸۳ - ۳۸۲	۳۷۷ - ۳۸۲ - ۳۹۵ - ۳۹۶
۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۸۰	۵۰۲ - ۵۲۳ - ۵۲۱ - ۵۲۸
۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۵	۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲
۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۵	۵۳۹

۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۵	سادات خان - ۳۲۹ - ۳۶۲
۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۵	سادات تارک - ۳۲۹ - ۳۴۲ - ۳۴۶
۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۵	ساروخان - ۶۵۵

سادات خان برادر اسلام خان - ۱۹۱ - ۲۳۴ - ۲۳۵

۸۷ - ۹۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶	شیخ معدی رح - ۵۴۷
سکندر خان بن شاه محمد	سعید خان بهادر ظفر جنگ
فرملی - ۱۰۹ - ۱۱۰	۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۸
سکندر شاه مور ( احمد خان )	۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳
۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۲۲	۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۶۱۹
۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰	۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴
۱۳۵ - ( شف الف )	۷۵۹
سکندر خان اوزبک حاکم آگره	علامہ سعد اللہ خان وزیر اعظم
۱۲۴ - ۱۲۹ - ۲۳۸	صاحب السیف والقلم - ۵۸۱
سکندر خان لوحانی - ۳۹۲ - ۴۱۹	۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۱۰ - ۶۱۸
سکندر ذوالقرنین - ۵۴۱ - ۵۴۲	۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۳۴
میرزا سلطان محمد پسر میرزا	۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۴۰ - ۶۴۲
میران - ۱۷ - ۴۲ - ۵۱ - ۵۳	۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۸۴
سلطان علی - ۳۰	۶۸۶ - ۶۹۱ - ۶۹۰ - ۶۹۲
سلیمان پسر حسن برادر شیر شاه	۶۹۳ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱
۸۸ - ۸۹ - ۹۰	۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹
سلیم شاه جلال خان پسر شیر	۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۴
شاه ( اسلام شاه ) - ۱۰۳ - ۱۰۴	۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۴ - ۷۳۷
۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۲	۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۵۴
۱۳۵ ( شف ج )	۷۵۹
سلطان بیگم خواهر شاه ظہماس	سعادت خان - ۴۰۱ - ۴۳۴ - ۴۴۷
۱۱۸	سلطان سکندر لودی - ۴۵ - ۸۵

۲۷۹ - ۳۰۶	میرزا سلیمان بنی سم عرش
موبیل خان حبشی نایب خان	آشتیانی - ۱۳۱ - ۱۶۳ - ۱۹۷
۵۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹	۱۹۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲	سلیمه سلطان بیگم خواهرزاده
سید خان - ۲۹۰ - ۲۹۲	جنت آشتیانی - ۱۳۷ - ۱۵۱
۳۹۳ - ۵۶۶ - ۵۷۸	۲۲۳ - ۲۴۳ - ۲۶۹
نوم سپهر ۲۹۳	میرزا سلطان - ۱۹۷ - ۱۹۸
میرزا پسر شاهزاده جواهر رانی	حضرت شیخ سلیم میرزا ندس
۳۳۵ - ۵۷۱ - ۵۴۴	مرزا - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۵۰
میرزا اسیر شاه صفی - ۵۵۵	۲۶۷ - ۳۲۲
۵۵۶ - ۵۰۱ - ۵۴۸	سلطان بیگم صیدک جبهه کبیر
میرزا خان میرزا اسلام خان -	شاه - ۲۳۵
۶۱۰ - ۶۱۷	سلطان غوثی - ۳۰۲
سید شاه عرب - ۷۱۷	سلیمان شکوه پسر دارا شکوه -
	۵۰۳ - ۶۱۳ - ۷۲۲ - ۷۳۰
• مواضع و غیره •	سلطان محمد تعلق - ۶۳۳
سازک پور ۶۳	مندر خان - ۳۵۵
سازک پور ۱۸۹	مندر آب رانی ۵۰۶ ۵۰۷
نیکه سالار ۱۵۹	موفق چچین - ۱۳ - ۵
درانی سارمنی - ۲۹۷	راجه مورچن عالم پنهان پور - ۱۷۳
سازک - ۵۰۶	راجه مورچن حنگه - ۲۸۱ - ۲۸۲
سازک - ۵۰۶ - ۵۶۳	راجه مورچن پسر راجه یاسو -

دریای سند - ۱۴ - ۵۰	قلعه ستونده - ۴۵۴
قصبه سنبل - ۴۴ - ۴۵ - ۷۱	سردروه تبریز - ۱۷
۱۰۴ - ۱۱۲ - ۱۲۴	سرکار سرهند ( مهند ) - ۴۶
سند - ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۲۵	۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۷۱ - ۱۱۶
۱۸۶ - ۱۹۴	۱۲۳ - ۱۳۲ - ۱۴۷ - ۱۹۸
سند - ۱۰۲	۱۶۹ - ۱۸۵ - ۴۰۲ - ۵۸۰
پرگنه سنگمذیر - ۳۲۰ - ۵۲۴	۵۹۶ - ۶۰۷ - ۶۱۷ - ۶۷۴
سور - ۳۹۲	۵۱۷ - ۵۱۹ - ۴۳۷ - ۵۱۷
هندکپیر - ۴۲۸	سری نگر - ۵۰۵
هندره - ۴۳۹	قلعه سراسرهون - ۵۲۷
تالاب هندره - ۴۴۱	سراب - ۶۱۵
بندر سورت - ۱۱ - ۱۷۷ - ۲۴۷	سکندره ( سکندر آباد ) - ۱۴۳
۲۸۷ - ۵۰۸ - ۵۴۶ - ۹۰۶	قصبه سلطان پور - ۴۸ - ۱۸۸
۴۷۸ - ۷۰۳ - ۷۱۳ - ۷۲۹	۳۳۸ - ۳۷۷ - ۴۳۷ - ۴۴۹
۷۳۱ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۳	۵۶۳ - ۵۶۴ - ۷۲۹
سوا لک - ۱۲۴ - ۱۴۹	۲ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۷
قلعه بندر سورت - ۱۷۷ - ۱۷۸	۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۴
پرگنه سهرانو - ۸۸ - ۹۸	۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۴۱ - ۴۳
سیالکوٹ - ۴۸ - ۴۹	۴۵ - ۴۳۳ - ۶۴۵
سیدستان - ۱۱۷ - ۱۲۴	قلعه سمرقند - ۲۵ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۱
شیوکانو - ۴۳۲	۳۲ - ۷۸
شیوان - ۵۴۸	سموگدهه - ۵۹۸

٢٥٢ - ٢٥١ - ٢٥٠ - ٢٤٩

٢٥٨ - ٢٥٧ - ٢٥٦ - ٢٥٥

٢٧١ - ٢٧٠ - ٢٦٩ - ٢٦٨

٢٨٣ - ٢٨٢ - ٢٨١ - ٢٨٠

٢٩٢ - ٢٩١ - ٢٩٠ - ٢٨٩

٣٠٢ - ٣٠١ - ٣٠٠ - ٢٩٩

٣١٢ - ٣١١ - ٣١٠ - ٣٠٩

٣٢٧ - ٣٢٦ - ٣٢٥ - ٣٢٤

٣٣٩ - ٣٣٨ - ٣٣٧ - ٣٣٦

٣٤٥ - ٣٤٤ - ٣٤٣ - ٣٤٢

٣٥٨ - ٣٥٧ - ٣٥٦ - ٣٥٥

٣٦٤ - ٣٦٣ - ٣٦٢ - ٣٦١

٣٦٩ - ٣٦٨ - ٣٦٧ - ٣٦٦

٣٧٤ - ٣٧٣ - ٣٧٢ - ٣٧١

٣٨٤ - ٣٨٣ - ٣٨٢ - ٣٨١

٣٩٥ - ٣٩٤ - ٣٩٣ - ٣٩٢

٤٠٨ - ٤٠٧ - ٤٠٦ - ٤٠٥

٤١٩ - ٤١٨ - ٤١٧ - ٤١٦

٤٢٩ - ٤٢٨ - ٤٢٧ - ٤٢٦

٤٣٩ - ٤٣٨ - ٤٣٧ - ٤٣٦

٤٤٩ - ٤٤٨ - ٤٤٧ - ٤٤٦

٤٥٩ - ٤٥٨ - ٤٥٧ - ٤٥٦

## • حرف شين . مردمان •

ابوالمظفر شهاب الدين صاحب

قران ثانيا شهابان بادشاه

فرخوس آئينه بي \* اصل \* اصل

محمد خرم - ٩ - ١٥٦ - ١٧٠

١٩٥ - ٢٢٧ - ٢٢٦ - ٢٣١

٢٣٢ - ٢٣٣ - ٢٣٤ - ٢٣٥

٢٤٩ - ٢٥٠ - ٢٥١ - ٢٥٢

٢٥٧ - ٢٥٨ - ٢٥٩ - ٢٦٠

٢٦١ - ٢٦٢ - ٢٦٣ - ٢٦٤

٢٧٩ - ٢٨٠ - ٢٨١ - ٢٨٢

٢٨٨ - ٢٨٩ - ٢٩٠ - ٢٩١

٢٩٢ - ٢٩٣ - ٢٩٤ - ٢٩٥

٢٩٦ - ٢٩٧ - ٢٩٨ - ٢٩٩

٣٠٣ - ٣٠٤ - ٣٠٥ - ٣٠٦

٣١١ - ٣١٢ - ٣١٣ - ٣١٤

٣١٥ - ٣١٦ - ٣١٧ - ٣١٨

٣١٩ - ٣٢٠ - ٣٢١ - ٣٢٢

٣٢٣ - ٣٢٤ - ٣٢٥ - ٣٢٦

٣٢٧ - ٣٢٨ - ٣٢٩ - ٣٣٠

٣٣١ - ٣٣٢ - ٣٣٣ - ٣٣٤

۳۳۹ - ۲۵۸ .	۹۷۲ - ۹۶۹ - ۹۶۵ - ۹۶۲
شاه قلبي خان - ۲۱۹ - ۳۵۹ - ۵۸۲	۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۲
شاه بداغ خان - ۲۳۸	۹۸۵ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹
شاه بيگ خان قلعه دار حاندرران	۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۹ - ۷۰۰
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۳۵۹	۷۰۱ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶
۵۳۰ - ۶۴۱ - ۶۵۱ - ۷۵۰	۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۷
شايسته خان ابوطالب خانجهان	۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۷ - ۷۳۰
بهادرخانف يميدن الدوله - ۳۹۹	۷۳۱ - ۷۳۸ - ۷۴۰ - ۷۴۲
۴۲۴ - ۴۲۶ - ۵۰۸ - ۵۲۰	۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۲ - ۷۵۴
۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۴۴	۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۰
۵۶۸ - ۵۸۴ - ۶۰۵ - ۶۰۱	ميرزا شاه رخ پسر تيمور - ۱۶
۶۱۰ - ۶۱۸ - ۶۴۱ - ۹۴۲	۱۷ - ۱۸
۶۸۳ - ۶۹۳ - ۷۱۳ - ۷۴۱	سلطان شاه رخ ميرزا پسر ميرزا
۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹	ابوصعيد - ۱۹
۷۵۰ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۹	شاه بيگ - ۳۶ - ۳۷
(شف - الف)	شاه رخ خان افشار - ۴۲
شاه عالم خلد منزل - ۴۰۴	شاهم بيگه (جوان خوب) - ۱۳۸
(شف عين)	۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
شاه قلبي گرز بردار قاتل خانجهان -	شاه پور - ۱۶۶
۴۴۲	ميرزا شاه رخ نديمه ميرزا سليماني
شاه عالم بخاري - ۵۴۷ - ۵۹۵	بندي عم عرش آشياني - ۱۸۸
امام شاه مردان - ۶۲۹	۱۹۰ - ۲۰۳ - ۲۳۷ - ۲۵۰



شرف الدین الزلیق - ۱۱۷	شاهان بیگ قلعه دار - ۹۶۸ - ۹۵۹
میرزا شرف الدین محمدی	شاه قلی آدم شاه ایران - ۹۸۴
۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۴	۹۶۵ - ۹۶۴ - ۹۶۳
شریف الملک - ۳۱۶ - ۳۱۴	شاه بیگ اردک - ۹۸۸
شراره خانی - ۳۲۹	شاه درویش بیگ ایلچی شاه
شریف ملکه معظمه - ۵۹۹ - ۵۹۷	عیس - ۹۹۳ - ۹۹۲ - ۹۹۱
۹۸۵ - ۷۰۲ - ۷۰۸ - ۷۰۱	شاه شاه شخصی - ۵۸۹ - ۷۰۹
شراره خانی - لازم قطب الملک - ۷۴۵	شاهر خانی - ۷۰۹
شاه شفیعی بزرگ - ۷۴۳	شجاع خان امیر شبر شاه ( و غیره )
شکرانما بیگم عمه شاه جهان - ۷۴۶	خان شد - ۹۹ - ۱۰۵ - ۲۳۱
شاه شمس الدین معانی - ۸۴	۲۷۳ - ۳۱۲ - ۳۶۲
شمس الدین نوکر میرزا کامران ( خان اعظم ) - ۸۷ - ۱۳۷	محمد شجاع پسر شاه جهان
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۱	یاقوت - ۲۸۹ - ۳۰۴ - ۳۹۶
شمس نوشیچی ( خوشخبر خانی ) - ۲۵۲	۳۹۸ - ۴۹۳ - ۴۷۲ - ۴۷۵
شمس خانی - ۴۰۱ - ۴۹۱ - ۷۷۵	۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۵
شمس الدین بنی مخدوم - ۷۰۹	۴۹۶ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰
۷۴۴ - ۷۴۱	۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۵ - ۵۵۷
	۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰
	۵۷۴ - ۵۸۸ - ۶۱۸ - ۶۴۱
	۶۴۶ - ۶۹۰ - ۶۸۰ - ۷۱۳
	۷۶۱ - ۷۵۸
	سید شجاعت خان - ۴۴۹ - ۵۲۱

شهبازي خان ازبک - ۳۱ - ۳۰

۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶

۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳

۱۳۸ - ۱۴۱

شيخ الاحلام - ۴۱

شير خان افغان ( شير شاه )

نامش فريد پسر حسن - ۷۰

۷۱ - ۷۲ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲

۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸

۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳

۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸

۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳

۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۳

۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸

شير محمد خواجه - ۱۴۹ - ۱۴۸

۳۷۰ - ۳۷۱

شير خان پسر عبدلي شاه - ۱۵۴

ملا شيري مشهور - ۱۹۳

شير افغن خان ( علي قلبي ترك

استجلو ) ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹

۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۷ - ۳۰۷

شير بهادر - ۳۱۸

مير شمس الدين - ۷۴۸

شهباز خان - ۱۰۵

شهاب الدين خان - ۱۳۵ - ۱۴۴

۱۹۵ - ۲۳۸

شهباز خان كنبر - ۱۸۹ - ۲۰۳ - ۲۰۸

شهباز پسر جهانگير شاه - ۲۷۱

۳۰۷ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۲

۳۳۵ - ۳۴۴ - ۳۴۹ - ۳۷۸

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱

۳۹۲ - ۳۹۳

شه نواز خان پسر خانخانان -

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۴۲۴ - ۵۰۶

شهباز خان لودي - ۲۹۷ - ۴۵۵

۴۵۸

شه نواز خان صفوي ميرزا كهنه -

۵۲۸ - ۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۴۴

۵۸۸ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۱۱

۶۱۲ - ۶۷۴ - ۶۸۳ - ۷۵۳

۷۵۴ - ۷۵۹ - ( شف دال )

شهاب الدين مام عرف معز الدين

غوري - ۵۹۲

۱۷۰ - ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۵

۱۸۱ - ۱۸۹ - ۲۳۹ - ۲۵۲

۲۴۳ - ۲۴۴ - ۳۴۶ - ۳۴۸

شیراز - ۲۶۲

شیرازی شرقی - ۲۱۳

برگه شکر پور - ۶۹۵

بلبل شکر - ۲۲۶ - ۴۴۶

شیرازی شرقی - ۱۹۵ - ۲۹۱

نعمه شوا پور - ۳۰۰ - ۴۵۱

۴۶۲ - ۵۱۲ - ۴۳۲

شوا پور - ۴۶۲ - ۵۲۷ - ۵۲۷

شیر - ۱۳

شیر - ۲۰۰

شیراز - ۳۵۲ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۲۲

شیراز - ۳۵۲

شیراز خورشید خان عالم - ۴۴۰

شیراز پسرکان زاده بدنه لاس -

۷۰۸

### • مواضع و خبر •

ملک شام - ۱۵ - ۱۲۲ - ۲۰۶

شاه رخیده - ۱۹

حصار شام - ۴۳ - ۴۴

۴۲۰ - ۴۱۱

نعمه شاهچراغی آباد - ۱۶۵

نعمه شاه پور - ۲۰۸ - ۵۱۲

۵۱۵ - ۵۲۷

شاهچراغی آباد - ۲۴۰ - ۲۹۴

۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۳ - ۶۹۴

۶۳۵ - ۶۵۷

شاه آباد - ۳۸۲

نعمه شاه پور - ۶۱۲

شاه مار - ۵۹۵

روایت شرقی - ۸۳ - ۱۰۰

۱۵۳ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹

### • حرف صاد - مردمان •

شاهچراغی آباد - ۲۰۳

۲۱۲

شاهچراغی آباد - ۲۱۲

شاهچراغی آباد - ۲۵۹

شاهچراغی آباد - ۲۱۲

۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳

شاه صوفی - ۱۱۹

**\* حرف طاء - مردمان \***

طالبای کلیم شاعر - ۴۰۴

۱۶۱۱ - ۱۶۴۴

طاهر خان ۷۳۰

طغرای مشهدی - ۳۵۵ - ۳۵۶

۳۹۴ - ۵۷۸ - ۴۰۸ - ۴۰۹

شاه طهماسب صفوی شاه ایران -

۷۰ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۶۱

۲۶۳ - ۲۶۵ - ۴۷۱

طهمورت پسر شاهزاده دانیال -

۳۵۸

**\* مواضع و غیره \***

طلاق بستان ۵۷۵

**\* حرف ظا - مردمان \***

ظریف فدائی خان - ۵۷۴ - ۵۷۵

ظفر خان گجراتی - ۱۸۶ - ۱۸۷

۱۸۸

ظفرخان عرف ابوالحسن - ۴۰۱

۵۴۷ - ۵۵۴

شاه صفوی ایران - ۲۳۷ ( غالباً )

شاه عباس باشد ( شف عین )

سید صفی بارهه - ۲۹۷

صفی خان دیوان ( سیف خان )

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹

شاه صفی صفوی قائم مقام شاه

عباس - ۴۱۹ - ۴۵۴ - ۴۷۳

۵۴۳ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷

۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۶ - ۵۶۷

۵۶۹ - ۵۷۵ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۶۲۰

مغدر خان - ۳۸۲ - ۴۷۳

۵۶۶ - ۶۰۸

صفی قلیخان سپاه منصور - ۵۹۸

سید ملازیت خان بارهه - ۳۱۸

۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳

صفی علی - ۴۲

**\* مواضع و غیره \***

مقا بور - ۶۰۹

**\* حرف صاد - مردمان \***

صیاد اللزین خان - ۷۲۶

۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹

۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳

۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷

۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱

۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵

مهرآباد شاه درویش - ۵۳۶

مهرآباد شاه درویش - ۵۳۷

مهرآباد شاه درویش - ۵۳۸

۵۳۹ - ۵۴۰

مهرآباد شاه درویش - ۵۴۱

مهرآباد شاه درویش - ۵۴۲

۵۴۳ - ۵۴۴

مهرآباد شاه درویش - ۵۴۵

مهرآباد شاه درویش - ۵۴۶

مهرآباد شاه درویش - ۵۴۷

مهرآباد شاه درویش - ۵۴۸

مهرآباد شاه درویش - ۵۴۹

مهرآباد شاه درویش - ۵۵۰

مهرآباد شاه درویش - ۵۵۱

مهرآباد شاه درویش - ۵۵۲

۵۵۳ - ۵۵۴

مهرآباد شاه درویش - ۵۵۵

مهرآباد شاه درویش - ۵۵۶

مهرآباد شاه درویش - ۵۵۷

۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰

## \* مواضع و غیره \*

مهرآباد - ۵۶۱

## \* حرف هین - مردمان \*

شاه عالم بهادر شاه خاندان

۵۶۲ - ( شرف هین )

شاه عالم بهادر شاه خاندان

۵۶۳ - ۵۶۴

شاه عالم بهادر شاه خاندان

۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸

۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲

۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶

۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰

۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴

۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸

۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲

۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶

۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰

۲۴۷ - ۲۶۰ - ۲۷۱ - ۲۷۳	مید الرحمن ( صاحب حکومت )
۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸	۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
۲۷۹ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۳۱۹	میر عبد اللطیف قزوينی استاد
۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۳۵	عرش آشياني - ۱۴۵
۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹	ميرزا عبد الرحيم ( منعم خان )
۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۵۳ - ۳۵۴	ديوان ( ميرزا خان ) ( خان )
۳۵۷ - ۳۹۲ - ۴۰۰ - ۴۰۷	خانان ( وزير الملك پسر پيرم
۴۰۹ - ۴۲۶ - ۴۳۰ - ۴۳۷	خان - ۱۵۱ - ۱۶۸ - ۱۸۷ - ۱۸۸
۴۴۲ - ۴۵۳ - ۵۰۷ - ۵۰۹	۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶
۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۱۹	۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱
۵۲۰ - ۵۴۵ - ۵۶۸ - ۵۷۱	۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۶
۵۷۸ - ۵۹۱ - ۵۹۶ - ۵۹۸	۲۲۰ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۹
۴۱۹	۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۷۶
شيخ عبدالحق دهلوي - ۲۳۹	۲۸۲ - ۲۹۲ - ۲۹۷ - ۳۱۵
۵۵۱	۳۱۶ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲
ملا عبد الله سلطان پوري مخدوم	۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۸۲ - ۳۸۶ - ۴۰۹
( الملك - ۲۴۰ )	عبد الله خان ازبک - ۱۶۱ - ۱۶۵
عبد الرحيم ديوان لاهور - ۲۵۱	۱۸۹ - ۲۳۸
۲۵۲ - ۲۵۳	خواجہ عبد الصمد شیرين قلم
شاه عباس صفوي والي ايران -	۲۱۹ - ۲۵۳
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۰ - ۲۹۶	خواجہ عبد الله مخاطب بعبد الله
۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۴۰۵	خان فيروز جنگ - ۲۲۰ - ۲۲۷

۵۲۳ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۸

۵۳۰ - ۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۸

سید محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۳۱

۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵

۵۳۶

۱ - محمد امام آقا قزوینی - ۵۳۱

محمد سید محمد خان - ۵۳۲

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۳۱

محمد آقا صاحب خان قزوینی ( ج )

۵۳۳ - ۵۳۴

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۳۱

۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸

۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲

۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶

۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰

۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

۵۵۲

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵

۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹

( شصت )

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

۵۵۲ - ۵۵۳

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

۵۵۴ - ۵۵۵

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

۵۵۲ - ۵۵۳

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

۵۵۲

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

۵۵۳ - ۵۵۴

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

محمد آقا صاحب خان قزوینی - ۵۵۱

خواجه عرب بخشى فوج - ۱۹۳

ملا عرفى شيرازى - ۲۰۰ - ۲۴۱

۳۹۴

ملا عراقى مشهدى - ۲۴۲

عرب دست غيب - ۳۵۹ - ۳۹۲

ميرزا عزيز كوكه خان اعظم - ۲۵۴

۲۵۷ - ( شف الف )

عزيز خان پسر خانجهان - ۴۴۱

مير عزيز - ۴۴۰ - ۴۴۱

عزيز بيگ بدخشي - ۷۳۵

۷۳۴ - ۷۴۱

عسكربى ميرزا - ۴۴ - ۷۱ - ۷۹

۸۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۰

۱۲۱ - ۱۲۲

عطاء الله داماد نذائى خان - ۳۷۱

عظمت خان پسر خانجهان - ۴۱۷

على دوست طغائى قلعه دار

اند جان - ۲۴ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۹

على بيگ شب كور - ۳۸

على خان استجلو - ۴۲

سلطان علاء الدين برادر سلطان

ابراهيم - ۴۸ - ۴۹ - ۵۳ - ۶۶

نذر محمد خان - ۴۰۸ - ۴۱۱

۴۴۷ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۰

۴۶۹ - ۴۶۷ - ۴۶۹ - ۴۶۹

۴۸۳ - ۴۸۲ - ۴۷۱ - ۴۷۰

۴۹۴

عبد النبى پسر خاندوران - ۴۱۰

عبد الرحمن پسر نذر محمد خان

۴۳۰ - ۴۳۲ - ۴۴۱ - ۴۷۴

۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۳ - ۷۰۴

۷۰۷ - ۷۱۰

عبد الله خان والى توران - ۶۷۱

عبد الغنى نائب دشمنير - ۷۰۰

عبد الله بيگ - ۷۲۵

عبد الصمد خان - ۷۳۱

عبد النبى نوكر معد الله - ۷۳۴

عثمان - ۱۰۵

عثمان باغى - ۲۷۳

عادل پادشاه مبارز خان عرف

عداي شاه برادر زان شير شاه

۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰

۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴

۱۲۳ - ۱۲۹



۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷

۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳

۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹

۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵

۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱

۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷

۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶

۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲

۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸

علی بیگ سردار ملی - سردار خان

۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳

۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹

۶۷۲

علی دانی خان حاکم سرد - ۶۷۵

۶۷۸

علی انور احمد دانی حاکم - ۶۸۱

۶۸۴

۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰

۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶

۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰

۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶

۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲

۷۱۵ - ۷۱۶

امام علی موسی رضا رح - ۷۱۸

۷۲۱

علی قلی - ۷۲۴

علی شبر ترکمان - ۷۲۷

سید علی - ۷۲۹

شیخ علاء الدین اندروز شیخ - ۷۳۲

گورده گورگشتلی خان - ۷۳۵

میرزا علی البکر شاه - ۷۳۸

علی سردار - ۷۴۱

سلطان دانی - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶

علی شبر آدم ملک عامر - ۷۴۷

سلطان علاء الدین بهمنی - ۷۵۰

علی اصغر ولد محمد جعفر - ۷۵۳

خواجہ علاء الدین قطار - ۷۵۶

علی سردار خان بصر گورگشتلی

خان (امیرالامرا) - ۷۶۱ - ۷۶۲

۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸

۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴

۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰

۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶

۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰

عرائین - ۱۵	۲۶۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵
عرب - ۹۰ - ۹۵ - ۲۳۴ - ۵۷۴	۲۷۶ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵
۷۲۶	۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۰۴ - ۳۱۷
علی مسجد - ۵۶۹	۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱
عزبر کوٹ - ۴۸۱	۳۲۲ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸

### \* حرف غین - مردمان \*

غازی خان پسر دولت خان - ۴۷	۳۷۶ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۰۰
۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۸۱	۴۰۰ - ۴۲۵ - ۴۵۷ - ۴۶۰
غازی آدم جلال خان - ۱۰۴	۴۶۱ - ۴۷۵ - ۴۸۱ - ۴۹۵
میر غازی - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶	۵۳۲

عزبر قلعه دار - ۵۲۷  
عزیزت اللہ پسر سعد اللہ خان -

غریب داس بوادر رافا جگت	۷۰۸
سنگھ - ۷۲۸	عوض خان قاتشال - ۵۵۶
مید غلام محمد - ۶۰۳	عیدی خان نیازی - ۱۰۳ - ۱۰۴
غلام رضا آدم ایران - ۷۱۳ - ۷۱۴	۱۰۵ - ۱۱۰ - ۲۹۳
شاه غوث - ۱۴۳	

### \* مواضع و غیره \*

غیاث الدین علی بخشی - ۱۷۳	۲۱ - ۴۶ - ۶۰ - ۶۵
غیاث بیگ دیوان - ۲۶۱	۱۳۲ - ۲۳۶ - ۷۲۶
غیاث بیگ واد خونجه محمد	عراق - ۷ - ۱۸ - ۱۲۰ - ۱۳۸
طهرانی ( اتمان الدوله ) -	۲۹۵ - ۴۰۳ - ۶۵۰ - ۶۵۲
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶	

( ثب الف )

شاه فتح الله شیرازی مشعلی

بعضی از اولاد - ۱۸۸

غیبات الدین - ۲۵۹

فتح لشکر ( نام قبل ) - ۲۱۵

غیری لک ( نام توپ ) - ۵۵۷

میر فتح الله شیرازی - ۱۴۲

غیری خرد ( نام توپ ) - ۵۵۷

فتح خان پسر عمیر ( هندیان )

غیرت خان عرف لشکر - ۶۷۸

نظام الملک - ۳۸۳ - ۴۵۷

۶۸۱ - ۷۲۷ - ( ثب ک )

۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۷

\* مواضع و غیره \*

۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱

غار عاشقان - ۳۰

۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵

۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹

غیرتین - ۱۸ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷

میر فتح الله شاه صفی - ۵۷۵

۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳

میرزا دین گوشتی - ۸۲

۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷

میرزا دین گوشتی داماد میرزا

۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴

میرزا - ۱۲۲

۷۲۷

میرزا خان میرزا لک - ۳۳۴

غوربند - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳

میرزا خان - ۳۵۷ - ۳۶۱

۹۷۵ - ۹۷۶

۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵

حصن غوربند - ۶۲۰

۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹

غور - ۶۴۱ - ۶۴۲

میرزا - ۷

\* حرف فاء - مردمان \*

مردمان - میرزا شاه قاسم - ۷

داروغیان - ۲۱۵

مردمان - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴

فاضل خانی - ۷۱۴

۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳

نولاد غلام میرزا شرف الدین

حسین - ۱۶۴

نولاد خان - ۲۴۹

سیدی فولاد نظام الملکی - ۴۹۰

میان فہیم غلام خانخانان عبدالرحیم

۲۵۰

فیروز خان پسر سلیم شاہ - ۱۰۷

شیخ فیضی پسر شیخ مبارک

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۴

۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۳۸

۲۴۱ - ۲۵۴

فیروز شاہ - ۳۰۶

فیروز خان حبشی - ۳۱۹

### \* مواضع وغیرہ \*

فارس - ۱۵ - ۳۹۱

فتح پور (میکری) - ۱۷۴ - ۱۷۵

۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۴

۱۸۶ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۶

۲۳۹ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۷۱

۲۹۷ - ۴۰۷ - ۵۹۸

✓ فتح آباد - ۴۷۱

۴۷۳ - ۴۹۰

فریدون خان کابلی خالوی میرزا

محمد حکیم - ۱۶۸ - ۱۸۵

فرخ میر بادشاہ - ۱۸۰

شیخ فرید بخاری میر بخش

مرتضی خان - ۱۹۶ - ۲۴۸

۲۵۰ - ۲۵۴ - ( شف میم )

فرید خان - ۲۶۲

فرنگی حکیم - ۳۱۱ - ۳۱۲

فرهاد خان پدر رندولہ - ۴۵۰

۴۸۹

سیدی درجام - ۴۹۵ - ۴۹۶

شیخ فرید ولد قطب الدین خان

بخشی - ۵۵۲ - ۶۱۹ - ۶۸۳

فرهاد غلام علی مردان - ۶۱۱

۶۱۲

فریدون غلام علی مردان - ۶۱۶

۶۱۷

قراحت خان نظر - ۷۰۲

قصیدہ خان - ۳۶۲

میر نصیح - ۷۴۴ - ۷۴۶

قاضي فضیلت ( فضیلت ) - ۹۸

- دارالمالک قزوین - ۲ - ۱۹ - ۲۲ - قاسم حبیبی - ۵۵
- ۲۴ - ۲۸ - ۳۳ - قاسمی جلال - ۱۱۵
- نبرد آیداد - ۲۵۴
- ولایت مرگ - ۲۷۴ - ۳۰۹ - ۳۰۷
- فرمانبر - ۳۳۰ - ۳۳۵ - ۳۶۵
- قلعه مرگ - ۴۷۱
- باغ فرخ بخش - ۵۱۵ - ۶۶۳
- فرات - ۶۴۰
- نور - ۶۹۰
- حصار طبرستان - ۸۷
- باغ دهن بخش - ۹۰۸ - ۹۰۳ - ۹۰۲
- ۷۱۵
- 
- ۵ حرف قاف - مردمان ۵
- تاجیوی بهادر پسر نوسه خان
- ۱۳ - ۸
- نابندو خان بن بونفشان - ۸ - ۱۳
- میرزا قاضی احمد بی - ۲۵ - ۲۶
- ۲۹ - ۲۸
- قاسم خان توچکین - ۲۸
- قاصد تبرخان - ۳۱
- قاسم بیگ نایب بهر رنج - ۷۹ - ۸۰
- قاسم حبیبی - ۵۵
- قاسمی جلال - ۱۱۵
- سلطان محمد قاسم نرنگه - ۱۹۷
- ( شف - ۳۰۷ )
- قاسم گانی - ۲۴۲
- قاسم خان ترب - ۲۵۹
- قاسم بیگ مرشدان داری ابراهیم - ۲۱۳
- قاسم خان نواز خواجه بهرامی - ۴۱۹ - ۴۱۵ - ۴۱۰ - ۴۰۵ - ۴۰۰ - ۳۹۵
- ۴۵۵
- میر قاسم - ۷۷۵
- قاسم پسر حسین بهرامی - ۷۵۵
- خان - ۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۵
- قاسم خان - ۷۵۵
- قاسم بیگ سلیمان - ۷۳۰ - ۷۳۱
- قاسم خان پسر نوسه خان - ۸
- قاسم خان پسر نوسه خان - ۲۲۹
- قاسم خان پسر نوسه خان - ۲۲۹
- ۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۵ - ۷۴۰ - ۷۳۵
- ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۵ - ۷۲۰ - ۷۱۵
- ۷۱۵ - ۷۱۴

۵۵۲ - ۵۸۹ - ۶۱۹ - ۶۸۳

( شف جیم )

قطب فقیر مشهور به ( خسرو

جعلی ) - ۲۶۱

قطب الملك - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۵ - ۳۶۳ - ۳۶۷ - ۴۵۴

۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱

۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳۳

۵۳۵ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰

۵۴۱ - ۵۴۶ - ۶۷۹ - ۷۳۱

۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳

۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷

۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵

قلیچ خان اندجانی - ۱۷۳

قلیچ خان حارس قلعه آگره -

۲۱۸ - ۲۶۲ - ۴۵۴

قلیچ خان حاکم ملتان - ۵۵۶

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۸۵

۵۸۹ - ۶۰۹ - ۶۲۰ - ۶۲۶

۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۸ - ۶۵۰

۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰

۷۵۹

قرا خان پسر مغلخان - م

قراچار نویدان از اجداد امیر

قیسور - ۱۰ - ۱۳

قرا یوسف ترکمان - ۱۷

قرا بهادر - ۱۹۵

قوم قزلباش - م - ۴۱ - ۴۳

م - م - ۱۱۳ - ۱۱۶

۱۱۹ - ۱۲۰ - ۲۶۱ - ۳۲۶

۵۵۸ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷

۵۸۹ - ۵۹۰ - ۶۰۹ - ۶۵۲

۶۷۱ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۸

۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲

۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹

۷۰۰ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۸

۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۷

قطب خان پسر شیر خان - ۷۲

۸۵ - ۹۵ - ۱۰۳

قطب الدین خان حاکم بروجرد - ۱۸۷

حضرت خواجه قطب الدین - ۲۴۰

قطب الدین خان انکه کونکتنش

خان ( شیخ جیون ) - ۲۴۵

۲۵۹ - ۲۵۷ - ۲۶۶ - ۲۶۷

۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸

۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲

۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱

۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸

نیمه قندیل - ۳۶ - ۳۷ - ۱۱۶

۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲

۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵

۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹

۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱

نیمه قندیل - ۴۰ - ۴۱

نیمه قندیل - ۴۲ - ۴۳ - ۱۰۹

### • حرف کاف - مردمان •

۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵

۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰

۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹

۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱

کامکار بیک - عبارت خان موافق

۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹

۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹

( شرف بیک )

نیمه قندیل - ۴۰

نیمه قندیل - ۴۱

### • مواضع و غیره •

حرف قندیل - ۴۰

قندیل - ۴۱

حصار قندیل - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵

قندیل - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹

۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴

قندیل - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲

۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹

۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸

۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲

۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲

۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲

۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲

۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲

۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵

۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲

۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵

۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲

۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸

کوتوال خان - ۲۷۶	کاکا پندت نوکر خان خانان - ۴۹۹
کوچ بهار زمیندار - ۵۹۰	کاما نام سرزدان گدهی ( کاما
قوم کهکراں - ۴۶ - ۴۷ - ۱۰۵	سلهوز - ۵۶۵ - ۵۶۶
۶۱۹	کاکر خان سردار - ۶۸۵ - ۶۸۹
کهتر داس - ۲۳۷ - ۳۳۸	کار طلب خان - ۷۴۴
کهیلوجی دکنی - ۴۷۹	رانا کرن پسر رانای چتور - ۲۸۰
کیومرث ( یادش اغلان ) - ۳	۲۸۱ - ۳۹۴
( شف یاد )	کرن برادرزاده کشن سنگه - ۲۸۲
کیسری سنگه ولد راجه جیس سنگه	قوم کراس - ۲۹۷
۷۰۲ - ۷۰۱	کرده سلطان میده سلطان
کیر سنگه - ۷۴۷	پروریز - ۴۷۱
دارالملک کابل - ۲ - ۱۲ - ۱۸	راجه کشن - ننگه خالوی شاه
۱۹ - ۲۲ - ۳۴ - ۳۵	خرم شاه جهان - ۲۸۱ - ۲۸۲
۳۷ - ۳۸ - ۴۳ - ۴۵	۵۹۷
۴۸ - ۴۹ - ۵۳ - ۵۵	راجه کشتوار - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۳۰
۶۳ - ۶۴ - ۷۱ - ۹۸	۵۹۴
۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۲۰	کغاف - ۳۸۵
۱۲۲ - ۱۲۵ - ۱۳۱ - ۱۳۴	کفش قلی خان تعیین کرده
۱۴۹ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۹۷	نذر محمد خان - ۶۱۶ - ۶۵۵
۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۸۴ - ۱۸۵	راجه کیدانمل حاکم بیگانیر - ۱۷۵
۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۲۵۰	خواجه کلان رئیس غور - ۶۵۱
۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۷ - ۲۵۸	کولیان - ۲۹۷





قلعه کایانی - ۷۵۴	قصبه کرنال - ۴۷۸
گمبل سیر - ۱۹۱	کرنال - ۷۴۵
کملابور - ۵۲۷	صوبه کشمیر - ۱۲۲ - ۱۰۵ - ۲۳
ضلع کوئن (نام سابقش دیودمن) -	۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۵
۷۷ - ۲۷۳ - ۴۵۴ - ۴۷۱	۱۹۹ - ۲۳۶ - ۲۵۶ - ۲۸۱
۵۳۲ - ۵۲۳ - ۵۲۱ - ۵۱۷	۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۵۲۷ (شف دال)	۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴
قلعه کوه - ۴۳۱	۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۵۰
قصبه کولابور - ۵۳۰ - ۵۲۹	۳۵۵ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۸
دریای کوکن - ۵۳۷	۳۹۹ - ۴۰۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳
کولاب - ۶۳۹	۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۴۶ - ۵۴۷
شهر کهنجاپت - ۷۷ - ۱۵۱ - ۱۷۷	۵۴۹ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۹
۲۰۲ - ۲۲۴ - ۲۷۸	۵۷۰ - ۵۷۳ - ۵۷۷ - ۵۷۹
قلعه کیدیراه - ۲۱۲	۵۸۰ - ۵۸۲ - ۵۸۷ - ۵۸۸
کهرکی سوم به خجسته بنديان	۵۹۵ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۱۰
( اورنگ آباد ) ۲۸۵ - ۳۱۹	۶۱۷ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۴۵
۳۲۰ - ۳۴۷ - ۳۷۷ - ۴۸۸	۶۷۳ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۷۰۰
( شف خاء )	۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶
قلعه کپتر - ۵۲۴	۷۰۷
قلعه کهمرد - ۶۱۱ - ۶۱۲	کشن گننا - ۳۰۰ - ۵۳۰
۶۲۶ - ۶۴۴	قصبه کتنور - ۱۲۷
کهمرد - ۶۱۱ - ۶۵۸	قصبه کدیرنی - ۵۲۴ - ۵۲۵

## • حرف گاف مردمان •

گجراتی - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

راجه گوندله - ۳۹۲ - ۳۹۳

۵۶۱ - ۷۳۰

گجیت ( نام نیکو ) - ۳۰۱

گجیولی ( نام نیکو ) - ۳۰۲

گراشدار ( نام نیکو ) - ۳۰۳

واحد گریه ناس - ۳۰۴

گوشانی ( نام نیکو ) - ۳۰۵

گوشی ( نام نیکو ) - ۳۰۶

۱۷۷ - ۱۸۸

گنگا رام شامل - ۳۰۷

گنجیالی خان شامل - ۳۰۸

گنجیالی خان شامل - ۳۰۹

گنجیالی خان شامل - ۳۱۰

گنجیالی خان شامل - ۳۱۱

گنجیالی خان شامل - ۳۱۲

گنجیالی خان شامل - ۳۱۳

گنجیالی خان شامل - ۳۱۴

گنجیالی خان شامل - ۳۱۵

گنجیالی خان شامل - ۳۱۶

## • مواضع و غیره •

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰

۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴

۱۹۵ - ۱۹۶

۱۹۷ - ۱۹۸

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

۱۸۷ - ۱۸۸

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

گجرات - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

آب گنگ - ۶۴ - ۸۴ - ۸۵	لطف الله خان پسر سعید خان - ۴۶۳
۸۶ - ۲۰۹ - ۷۵۵	
گوالیار - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۶۴	لطف الله پسر سعد الله - ۷۰۸
۹۹ - ۱۰۵ - ۲۲۳ - ۴۰۷	۷۳۶
۴۰۹ - ۴۱۸ - ۵۲۰	اعل بیگ ( الله بیگ ) - ۲۱۹
قلعه گوالیار - ۵۵ - ۱۰۹ - ۱۴۲	اعل بیگ ( دیگر ) - ۷۲۶
۱۷۸ - ۲۸۰ - ۴۰۸ - ۴۹۱	خاندان لودی - ۷۲
۵۷۸	لوحانیان - ۹۳
ولایت گورکھپور - ۸۱	اهراسپ برادر خاندان پسر
بندر گوهه - ۲۹۲	مهابت خان - ۴۷۶ - ۴۷۷
گوندرانه - ۲۹۳ - ۴۱۸ - ۵۱۲	۴۹۶ - ۴۹۹ - ۷۰۸ - ۷۲۲
۵۱۳ - ۵۳۷	۷۵۵ - ۷۵۹

گوندھ - ۵۱۴ - ۵۱۵

گهات رونکمره - ۳۰۵

گهات دیو - ۳۱۸

## \* مواضع و غیره \*

دارالسلطنه لاهور - ۴۶ - ۴۷

۴۸ - ۴۹ - ۸۵ - ۹۸ - ۱۰۵

۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۲۳ - ۱۲۷

۱۳۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۴۸

۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۶ - ۲۴۶

۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۵ - ۳۰۶

۳۳۰ - ۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۸۱

## \* حرف لام - مردمان \*

لان ملک زن تاج خان - ۹۳ - ۹۴

لشکر خان (خواجہ ابوالحسن) -

۳۳۰ - ۳۸۳ - ۳۹۸ - ۴۰۰

۴۲۲ - ۴۷۰ - ( شف الف )

لشکر بی پسر مغاص خان - ۴۱۲

لشکر خان بخشی - ۷۲۵ - ۷۳۰



حسین میرزا - ۷۲ - ۷۳ - ۸۲

۸۴ - ۱۹۹

محمد سلطان دخترزاده سلطان

حسین میرزا - ۷۳ - ۸۲

۸۶ - ۹۰ - ۹۲ - ۱۹۹

محمد خان حاکم جوئیپور - ۹۰

۹۱ - ۹۲

شاه محمد فرملي - ۱۰۹ - ۱۱۰

محمد خان سوبهاکم بنگاله - ۱۱۲

سلطان محمد میرزا پسر کلان

شاه طهماسب - ۱۱۷

شاهزاده محمد مراد پسر شاه

طهماسب - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۳۲۹

محمد علي خان - ۱۲۱

شاهزاده محمد حکیم میرزا برادر

عروش آشینانی - ۱۲۲ - ۱۹۳

۱۹۴ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹

۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۹

حاجي محمد خان سیستانی

۱۸۲ - ۱۸۴

میرزا محمد حسین - ۱۹۹ - ۱۷۷

۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

محمد شاه بادشاه ناصرالدین - ۲

۴۲ - ۴۰۴ - ۵۹۲

میرزا محمد ولد میرزا جهانگیر

۱۴ - ۱۸

سلطان محمد میرزا پسر ابوسعید

میرزا - ۱۹ - ۲۹

سلطان محمود میرزا پسر ابوسعید

میرزا - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۷

میرزا محمد قائم فرشته - ۲۳

۲۱۶ - ۲۳۷ (شفق)

محمد حسین کورگانی - ۲۳ - ۲۴

سلطان محمود خان - ۳۳ - ۳۴

محمد مقیم دامغان بیگ - ۳۵

محمد بیگ - ۳۶ - ۳۷

محمد علي شیدانی - ۳۸

میر محمد - ۴۴

شیر محمد غوث - ۵۴

محمد سلطان میرزا - ۵۹ - ۶۳

سلطان محمود نبیرة سلطان

بہلول لودی - ۶۴ - ۸۱

۹۴ - ۹۵ - ۹۹

محمد زمان میرزا نبیرة سلطان

U.S. DEPARTMENT OF AGRICULTURE

[illegible]

1. The first step is to identify the problem or question that needs to be answered. This involves understanding the context and the specific requirements of the task.

1. *Phragmites australis* (Cav.) Trin. ex Steud.

...and the ...

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

*[Illegible handwritten notes]*

[illegible]

*Journal of Management Education* 30(6)

[illegible][illegible]

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

... 2011 ...

*[Faint handwritten notes]*

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

456

*Journal of Management Education* 30(6)

Figure 1. The effect of the concentration of the inhibitor on the rate of polymerization of  $\alpha$ -methylstyrene in the presence of  $\text{SnCl}_4$  at  $25^\circ\text{C}$ . The concentration of  $\alpha$ -methylstyrene was 1.0 mol/L, and the concentration of  $\text{SnCl}_4$  was 0.01 mol/L. The concentration of the inhibitor was 0.001 mol/L (○), 0.002 mol/L (□), 0.005 mol/L (△), 0.01 mol/L (◇), 0.02 mol/L (×), 0.05 mol/L (●), 0.1 mol/L (○), 0.2 mol/L (◇), 0.5 mol/L (×), 1.0 mol/L (●).

1000

[illegible]












1991

SECRET

1. The first group of people who are interested in the study of the history of the United States are the people who are interested in the history of the United States.

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

[illegible][illegible]

... ..

$\frac{1}{n} \sum_{i=1}^n x_i = \bar{x}$

2000

[illegible]

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*



● ● ●

... ..

خان - ۵۵۵ - ۴۲۰ - ۴۲۷

میراب خان قلعه دار شاه ایران -

۵۵۹ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۲

۴۹۵ - ۴۹۴ - ۷۲۷

محمد طاهر وزیر خان - ۵۴۲ - ۵۴۴

محمد سلطان پسر اورنگ زیب -

۵۷۲ - ۴۷۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲

۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶

۷۴۷ - ۷۴۹

محمد پاشا وزیر اعظم قیصر روس -

۵۷۶

محمد شانی پسر سیف خان -

۵۷۸

محمد ثکلی پسر سیف خان -

۵۷۸

محمد زمان طهرانی - ۵۸۸

میر محمد صالح مشکین قلم ولد

میر عبد الله زرین رقم - ۶۰۵

محمد علی فوجدار - ۴۰۷

سید محمد پسر خاندوزان - ۴۱۰

سید محمد پسر خاندوزان - ۴۱۰

میرزا محمد مشهدی - ۴۲۳ - ۴۴۷

محمد خان پسر خاندوزان - ۴۴۰

محمد علی بیگ رسول ایران

۴۵۴ - ۴۵۲ - ۴۷۲ - ۴۵۳

محمد رضا فرزند مصطفی خان

۴۶۴

محمد خان حارس قلعه کاند

۴۷۱

حاجی محمد جان قدسی

ملک الشعرا - ۴۷۱ - ۴۸۹

۴۹۳ - ۵۰۳

محمد معصوم کابلی (امدخان)

۴۷۲ - ( شف الف )

سلطان محمد تنلق - ۴۸۸

میان محمد میر زاهد - ۴۹۳

۵۰۲ - ۵۴۸ - ۵۴۹

محمد بیگ خوافی - ۵۱۴

محمد حسین - ۵۳۱

محمد یار بیگ - ۵۴۴

سید محمد رضوی - ۵۴۷ - ۵۴۸

سید محمد شاه عالم - ۵۴۸

قاضی محمد اسلام - ۵۵۰

محمد علی پسر علی مردان



2000

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

卷之五  
 卷之六  
 卷之七  
 卷之八  
 卷之九  
 卷之十  
 卷之十一  
 卷之十二  
 卷之十三  
 卷之十四  
 卷之十五  
 卷之十六  
 卷之十七  
 卷之十八  
 卷之十九  
 卷之二十  
 卷之二十一  
 卷之二十二  
 卷之二十三  
 卷之二十四  
 卷之二十五  
 卷之二十六  
 卷之二十七  
 卷之二十八  
 卷之二十九  
 卷之三十  
 卷之三十一  
 卷之三十二  
 卷之三十三  
 卷之三十四  
 卷之三十五  
 卷之三十六  
 卷之三十七  
 卷之三十八  
 卷之三十九  
 卷之四十  
 卷之四十一  
 卷之四十二  
 卷之四十三  
 卷之四十四  
 卷之四十五  
 卷之四十六  
 卷之四十七  
 卷之四十八  
 卷之四十九  
 卷之五十  
 卷之五十一  
 卷之五十二  
 卷之五十三  
 卷之五十四  
 卷之五十五  
 卷之五十六  
 卷之五十七  
 卷之五十八  
 卷之五十九  
 卷之六十  
 卷之六十一  
 卷之六十二  
 卷之六十三  
 卷之六十四  
 卷之六十五  
 卷之六十六  
 卷之六十七  
 卷之六十八  
 卷之六十九  
 卷之七十  
 卷之七十一  
 卷之七十二  
 卷之七十三  
 卷之七十四  
 卷之七十五  
 卷之七十六  
 卷之七十七  
 卷之七十八  
 卷之七十九  
 卷之八十  
 卷之八十一  
 卷之八十二  
 卷之八十三  
 卷之八十四  
 卷之八十五  
 卷之八十六  
 卷之八十七  
 卷之八十八  
 卷之八十九  
 卷之九十  
 卷之九十一  
 卷之九十二  
 卷之九十三  
 卷之九十四  
 卷之九十五  
 卷之九十六  
 卷之九十七  
 卷之九十八  
 卷之九十九  
 卷之一百

[illegible][illegible]

... ..

海、山、水、石、花、鳥、人物、樓閣、舟車、器皿、雜貨、

20-12208 Abstracts of the 1980s

Figure 1

[illegible]






*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

[illegible]

*(The following information was obtained from the records of the Federal Bureau of Investigation.)*

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

... ..

1. *Phragmites australis* (Cav.) Trin. ex Steud.

[illegible]

1945

[illegible]

WILLIAM J. BROWN

*[Faint, illegible handwritten notes]*

*(Faint handwritten notes or signatures)*

[illegible]







... ..

$\frac{d}{dt} \left( \frac{1}{r^2} \right) = -\frac{2}{r^3} \frac{dr}{dt}$

*[Faint, illegible handwritten notes]*

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* strain on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strain 101. The concentration of the *Agrobacterium* strain 101 was 10<sup>6</sup> cells/ml (a), 10<sup>7</sup> cells/ml (b), 10<sup>8</sup> cells/ml (c), and 10<sup>9</sup> cells/ml (d). The concentration of the *Agrobacterium* strain 101 was 10<sup>6</sup> cells/ml (a), 10<sup>7</sup> cells/ml (b), 10<sup>8</sup> cells/ml (c), and 10<sup>9</sup> cells/ml (d). The concentration of the *Agrobacterium* strain 101 was 10<sup>6</sup> cells/ml (a), 10<sup>7</sup> cells/ml (b), 10<sup>8</sup> cells/ml (c), and 10<sup>9</sup> cells/ml (d).

W. J. H. ... ..

1. 1941

1952年10月10日

*[Faint, illegible handwritten notes]*

[illegible]

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

*Phragmites australis*, *Spartina patens*, *Spartina anglica*

[illegible]

1. The first part of the document is a list of names and titles, including "The Hon. Mr. Justice" and "The Hon. Mr. Justice".

۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲

۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹

۴۴۱ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵

۴۴۰ - ۴۷۳ - ۴۷۱ - ۴۹۰

۷۲۹ - ۷۰۷ - ۷۰۱ - ۷۸۳

۷۵۸ - ۷۵۳

مرحمت خان بخشي - ۳۱۶

۴۲۵ - ۴۳۲ - ۴۳۱

مرواري پندت وزير عادل خان - ۴۸۴

۴۸۶ - ۴۸۹ - ۴۹۴ - ۵۰۰

مرشد قلي خان قوجدار متهر - ۵۵۲

مرشد قلي خان - ۷۱۴ - ۷۳۱

۷۳۲ - ۷۳۴

سلطان محمد مراد قيصر روم -

۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷

۵۷۹ - ۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸

۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱

مرتضی قلي خان ناظم مشهد -

۴۵۲

محمد مراد ايلچي - ۴۹۵

مرتضی قلي خان تورچي باشي

شاه ايران - ۴۹۴ - ۴۹۷

۷۴۳

محمد بيگ ملازم محمد سلطان

۷۴۳ - ۷۴۵

محمد امين متصدي بندر ورت

۷۵۰ - ۷۵۱

محمد رضای خراساني - ۷۵۷

مخلص خان - ۳۴۶ - ۳۷۰

۳۹۰ - ۴۱۲

سلطان مراد ميرزا - ۱۹

مريم مكاني حميده بانو - ۱۴۴

۲۱۸ - ۲۲۴ - ۲۲۹ (شف حاء)

مرتضی خان بخاري بخشي شيخ

نريد - ۲۳۴ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۴۸۹ - ۴۹۰ - (شف ناء)

قوم مرهه - ۲۵۵

محمد سران بخش پسر شاه جهان

۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸

۵۶۸ - ۵۷۳ - ۵۸۲ - ۵۸۳

۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۰

۴۰۱ - ۴۰۹ - ۴۱۹ - ۴۲۱

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۸

طوبى لمن لم يزل يمشى على رجليه

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

**مجلسه علمیه و تربیتی**







NY-PA-VI-F \* 1 \* \*

— *Phragmites australis* (Cav.) Trin. ex Steud.

726 — 0110

مجلس



THE UNIVERSITY OF CHICAGO

مسئول امور مالی و اداری

4022-1 (2011-01-11)

•

Figure 1. Schematic representation of the experimental design. The subjects were divided into two groups: the control group and the experimental group. The control group received a standard 12-week training program, while the experimental group received a 12-week training program with a 4-week pre-training period. The subjects were then divided into two subgroups: the control subgroup and the experimental subgroup. The control subgroup received a standard 12-week training program, while the experimental subgroup received a 12-week training program with a 4-week pre-training period. The subjects were then divided into two subgroups: the control subgroup and the experimental subgroup. The control subgroup received a standard 12-week training program, while the experimental subgroup received a 12-week training program with a 4-week pre-training period.

SECRET






[illegible]

MI - IV - 100 - 100

**VFR - VFR - 1000 ft - 1000 ft**

مجلس الشورى

Figure 1. The effect of the concentration of the inhibitor on the rate of polymerization of  $\alpha$ -methylstyrene in the presence of  $\text{SnCl}_4$  at  $0^\circ\text{C}$ .

Figure 1. Schematic diagram of the experimental setup. The subject is seated in a chair and views the target through a video camera. The target is a light source that is visible through a video camera. The target is a light source that is visible through a video camera.

مقامات و ادارات ذیل ذرا



— 22 —

*Journal of Management Inquiry* 18(6)

**Figure 1**

1997

174 - 175 - 176

**FBI - MEMPHIS**

*[Illegible handwritten signature]*

100

100

SECRET

RECEIVED

一、**總論**  
 二、**本國之經濟**  
 三、**外國之經濟**  
 四、**國際經濟**  
 五、**結論**

\_\_\_\_\_

۷۱۹ - ۶۹۲	خان - ۴۹۰ - ۵۳۹ - ۵۴۱
ممتاز محل ( سید علیا )	مقرب خان - ۲۵۶ - ۳۶۲ - ۳۶۵
( ارجمند بانو ) ۳۹۲ - ۳۹۳	۳۶۷
۳۹۴ - ۴۰۰ - ۴۲۵ - ۴۵۹	مقرب خان دکنی - ۴۳۰
۴۶۸ - ۴۷۲ - ۵۹۶ - ۷۲۸	۴۳۱ - ۴۵۲
منوچهر ولد ایرج - ۷	مکندرانی - ۳۴۴ - ۵۸۸ - ۵۹۵
منوچهر میرزا پسر میرزا سلطان	مکرم خان حاکم بنگاله - ۳۸۷
محمد - ۱۷	مکرم خان - ۵۱۴ - ۵۱۷
منگوتا خان پسر چنگیز خان - ۱۱	۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳۱ - ۵۳۴
راجه ملکیت رای - ۵۵	۵۳۷ - ۵۷۳ - ۵۹۶ - ۶۲۱
مدم خان خانان - ۱۲۲ - ۱۳۱	۶۷۸ - ۶۸۱ - ۷۰۰ - ۷۵۹
۱۴۹	ملو خان حاکم مالوه - ۹۹
شاه منصور حاکم مرهند - ۱۸۵	ملکفت خان پسر اعظم خان -
میان منجو (میر نظام الملک	۴۵۰ - ۶۱۹ - ۶۸۵ - ۷۰۶
۲۰۵ - ۲۰۴	ملک ضبط ( نام توپ ) - ۵۵۷
منصور حبشی - ۳۰۵ - ۴۳۶	ملک میدان ( نام توپ ) - ۴۹۵
میر منصور بدخشی - ۳۶۲	۵۱۷
۳۶۳ - ۳۶۷	ملک بانو همشیرا ممتاز محل
سید منصور نبیرا سید خانجهان	اهلیه سیف خان - ۵۷۸
۶۱۸ - ۶۴۶ - ۶۴۸	ملک داؤد - ۵۹۲
حاجی منصور سفیر - ۶۲۷	ملوک چند مشرف - ۶۰۲
۶۳۴ - ۶۳۸	ملک حسن زمیندار قندهار -

۲۳۸ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۵۲

۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶

۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳

۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۸

۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶

۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۷ - ۲۸۹

۲۹۱ - ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۲۹۹

۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۷ - ۳۱۰

۳۱۲ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹

۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۸۰

۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴

۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۹

۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۵ - ۳۹۹

۴۰۱ - ۴۰۴ - ۴۰۹ - ۴۱۰

۴۰۶ - ۴۰۷

مهدی قلی قاسمدار شاه ایران -

۴۱۹

میرزا میرزا شمس پسر قاسم

۴۶ - ۴۷

نوم میواتی - ۴۲ - ۴۴ - ۴۵

مرد نیک - ۴۴۱

نوم مرام - ۴۱۷

موسوی خان - ۴۲۳ - ۴۲۴

۵۷۱ - ۵۹۱ - ۵۹۹

راجه موهی داس - ۴۱۷

مؤنجهوی سردار لکنوی - ۴۹۹

امام موسی کلیم امام راضی - ۴۹۳

حکیم مومنا - ۵۹۸ - ۶۰۶

حافظ مومن - ۷۰۱

مومی محمدار قطب شاه - ۷۴۲

۷۴۳ - ۷۴۴

مهرنگار خاتم ( قتل نگار ) مریم

مکلی والداده حاجدای تبریز

مکلی - ۲۱ - ۲۵

مهدی سلطان بی بی پسر شاه - ۴۰۰

مهدی قاسم خان - ۴۲۸

مهرات خان خاندان سیدالار

۴۴۷ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۶۱

۴۸۰ - ۴۹۵ - ۴۰۰ - ۴۲۶

۴۲۷ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴

۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۹ - ۴۴۰

۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴

۴۳۳ - ۳۹	۷۰۱ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۶۲
مازندران - ۱۵ - ۴۵۲ - ۴۵۵	راجه مېندني راي زميندار
صوبه مالو - ۶۸ - ۶۷ - ۷۵ - ۸۰	چنديري - ۶۳
۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۴۵ - ۱۰۵ - ۹۹	ملا مير محمد ملاي خارجي - ۱۴۸
۱۶۹ - ۱۶۵ - ۱۶۰ - ۱۵۴	ميران مبارک شاه - ۱۶۴
۱۸۹ - ۱۷۳ - ۱۷۳ - ۱۷۰	ميرزا يان باغي - ۱۷۳ - ۱۷۰
۱۹۵ - ۱۹۹ - ۲۰۳ - ۲۰۸	۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۲۳۵
۲۸۸ - ۲۷۷ - ۲۵۸ - ۲۳۶	مولانا ميرگلان هراتي - ۲۴۵
۲۹۵ - ۲۹۹ - ۲۹۸ - ۳۰۵	بابا ميرک - ۳۵۷
۳۱۴ - ۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۹۲	مير ميران ( احمد الله ) - ۳۷۲
۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۱۲	۴۲۷ - ( شف الف )
۴۳۷ - ۴۶۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲	ميرزا خان بن شاه نواز خان - ۵۰۶
۴۹۶ - ۵۰۷ - ۵۰۲ - ۵۴۴	۶۰۹ - ۶۱۹ - ۷۴۴ - ۷۴۵
۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۱۰ - ۶۴۲	ميرک حسين خواني - ۵۰۸
۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۳	ملا مير هروي خراساني - ۵۵۱
۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۲۹ - ۷۴۱	ميرخان ميرترک - ۵۶۱ - ۶۰۲
ماندر ( شادي آباد ) - ۷۵ - ۱۰۲	۶۰۳
۱۰۵ - ۱۶۱ - ۲۰۴ - ۲۹۳	شيخ مير - ۷۴۵
۳۲۸ - ۳۳۳ - ۳۳۹ - ۳۷۷	
۳۹۲ - ۴۱۲ - ۷۰۳	
قلعه ماندور - ۷۵ - ۷۶ - ۱۶۱	
۳۱۵ - ۵۳۸	

### • مواضع و غیره •

ولایت ماوراءالنهر - ۲ - ۷ - ۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۲۲ - ۳۲

۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۵ - ۶۵۴

مصر - ۱۵

مصطفی آباد ( چوبره ) - ۷۱۷

میلستان ( ترکمان ) - ۳ - ۶

۱۹ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ ( غفنگ )

مکه متبرک - ۵۳ - ۲۳۹ - ۲۹۹

۵۵۱ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۰۹

۶۰۷ - ۶۸۰ - ۷۳۱

موت منقار - ۱۴ - ۴۶ - ۷۴

۱۲۳ - ۲۰۴ - ۲۶۵ - ۲۰۷

۳۱۸ - ۴۴۸ - ۵۵۳ - ۵۵۱

۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۹۴ - ۶۰۰

۶۰۴ - ۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۸۳

۶۸۷ - ۷۰۰ - ۷۱۰ - ۷۱۳

۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۸۲۷

۷۳۱

ننگ مروت - ۵۰

ننگور - ۳۱۸ - ۳۵۰ - ۴۹۵

ننگ متبرک - ۵۴۹ - ۵۹۱ - ۵۹۶

۵۶۴

مرکار مندور - ۷۴ - ۷۸۸

ننگ منصر گنده - ۴۳۹

مازدار - ۱۰۰ - ۱۰۱

ننگ مالکوت - ۱۳۵

ننگ ملجن هزاره - ۱۴۹

منهرا - ۲۹۹ - ۵۵۲ - ۵۷۲

۶۰۷

میهلی بندر حیدر آباد - ۳۱۲

حصار محمد آباد - ۷۲

محمد آباد - ۷۲ - ۳۱۳

محمد آباد - ۵۲۵

مدینه منوره - ۵۳ - ۱۲۲ - ۱۳۹

۲۴۰ - ۴۵۱ - ۶۰۳ - ۶۰۶

۶۸۰ - ۷۳۱

ننگ مرغاب - ۲۶ - ۲۷

مرچ - ۵۳۰

باغ مراد - ۶۳۰ - ۶۴۱

مرو - ۶۵۱ - ۶۵۵

مسجد عالی فکیر - ۲۳۹

مسجد سکاکن ادهیر - ۲۱۴

مسجد ننگ ابر آباد - ۷۲۸

مسجد عالی نرانی - ۷۰۴

مشهد مقدس - ۱۴۹ - ۱۴۷

۵۵۵ - ۵۵۹ - ۵۶۴ - ۵۹۰

نجم ثاني اميراني - ۴۳ - ۴۴

۱۱۶

نجات خان - ۵۰۵ - ۵۰۶

۴۰۹ - ۴۱۴ - ۴۱۹ - ۴۳۸

۴۷۴ - ۷۰۹ - ۷۱۹ - ۷۵۴

۷۵۹

نذر محمد خان - ۳۷۴ - ۴۰۱

۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۷۲ - ۵۰۹

۵۳۱ - ۴۰۴ - ۴۰۸ - ۴۱۱

۴۱۳ - ۴۱۶ - ۴۱۸ - ۴۲۴

۴۲۶ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰

۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴

۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۴۰ - ۴۴۱

۴۴۲ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷

۴۴۸ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳

۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۹ - ۴۵۷

۴۶۱ - ۴۶۷ - ۴۶۹ - ۴۷۳

۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۸۲ - ۴۸۳

۴۸۷ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۱۰

۷۱۶ - ۷۵۹

راجه نرنگهه رار - ۲۲۳

مولكي پٽن - ۳۲۰

مومل - ۵۷۴ - ۵۷۶

دریای مری - ۲۹۷

مهاکوت - ۴۸۱ - ۴۸۳ - ۴۸۶

میمنه - ۲۸

میوات - ۶۲ - ۷۱ - ۷۰۲

میترهه - ۱۲۴ - ۱۳۰

قلعه میترهه - ۱۵۹

قلعه میمنه - ۶۵۶ - ۶۷۴

### \* حرف نون - مردمان \*

ناصر بیگ قلعه دار - ۲۷

سلطان ناصر میرزا برادر جهانگیر

میرزا - ۳۶ - ۳۷ - ۴۳ - ۴۵

ناصر خان میواتی - سر حسن

خان - ۶۲

ناصر خان - ۳۳۸ - ۳۳۹

ناصر میرزا ( یادگار ) - ۷۹

۸۰ - ۸۵

نارجی مردار - ۴۲۹

شیخ ناصر ( ناصر محمد ) - ۵۵۰



۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰

۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴

۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸

۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲

۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶

۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰

۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴

۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷

نظام الدین تفتی مری میرخ -

۴۵۷

نظربهار - ۴۵۷ - ۵۱۰

خواجہ نظام تاجر - ۴۱۰

نظام العلوان - ۴۱۱

نظام الملک عباسی ( دیگر ) -

۵۳۹ - ۵۴۲

نظرباک رئیس المان - ۴۵۲

نظربی خان حاکم اورنگ آباد

شاه عباس - ۴۵۷

حکیم نظام الدین ملازم عبداللہ

شاه - ۴۴۳

شیخ نظام - ۴۴۹

نگینہ خاتون بیگم مادر امیر

راجہ ترنگدینو بنگالہ پور ۵۳۵

مکتوبہ - ۴۰۶ - ۴۰۹ - ۵۱۵

نور الداس جہانہ - ۴۳۱ - ۴۳۲

نرسنگدینو پسر بکر ماحیت -

۵۲۲ - ۵۲۳

نصرت شاه - ۴۴

نصیر الدین پسر غیاث الدین -

۲۸۸

نصیر خان ( خاندوران ) - ۴۱۴

۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۶۱

۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۸

نظربهار ارزک - ۴۸

نظر میرزا - ۴۴

نظام الدین اعرابی رئیس احمد نگر -

۴۴

نظام برادر فرید شیر شاه پسر

حسن - ۸۸

نظام الملک - ۱۸۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵

۲۰۸ - ۲۱۲ - ۲۲۰ - ۳۱۸

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۷۱

۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶

۳۹۱ - ۴۱۸ - ۴۲۴ - ۴۲۵

نوازش خان پسر معید خان - ۳۳۵

نوشابه - ۵۴۲

نورس یازوا اهلید شهنواز خان - ۵۹

نور الحسن بخشعی احدیان

۴۷۶ - ۴۸۵

نیزاریان - ۱۰۵

نیک نام خان - ۴۴۹

تیمور - ۱۴

نوشیروان عادل - ۶۲ - ۱۷۲

حکیم نورالدین - ۱۱۸

میرزا نورالدین - ۱۳۷

شیخ نورالحق خلف شیخ عبدالحق

دهلوی - ۱۹۷ - ۵۵۱

نورجهان بیگم ( نور محل )

( مخفی ) - ۲۴۷ - ۲۵۷

۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸

۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۴ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۷

۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۹ - ۳۴۷

۳۴۱ - ۳۴۴ - ۳۵۹ - ۳۶۰

۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶

۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰

۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵

۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹

۳۸۰ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰

۳۹۲ - ۵۵۳ - ۶۱۸

نورالدین محمد - ۲۵۸

## \* مواضع و غیره \*

لارنول - ۸۷

ناگور - ۱۵۹

نادر - ۲۰۹ - ۴۵۱ - ۵۲۱ - ۵۲۶

ناسک - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴

۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۸۳ - ۴۲۶

قلم ناسک - ۵۲۱

نجف اشرف - ۱۴۷ - ۲۹۹

نذر بار - ۳۷۷ - ۵۰۲ - ۷۲۹

آب نریدا - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۲۹۰

۳۰۵ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۹۲

۴۲۴ - ۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۵

قصه نراین پور - ۵۲۵

نصیر آباد - ۷۱۷

نقد نظام الملک - ۳۱۱

نظام پور - ۴۷۷ - ۴۹۰

نگر کوٹ - ۱۳۰

قلعہ تلدرک - ۵۲۲

پرگنہ نندگنو - ۳۳۹

نیلاب - ۱۶۸ - ۱۸۹ - ۵۶۵

۶۲۱ - ۶۵۵

## • حرف هاء - مردمان •

ہندوستان - ۱۵۵ - ۳۳۱

ہاشم خان واک ولسر خان - ۵۴۷

مہر ہاشم جھانسی - ۵۵۹

ہاسون ڈھیر - ۶۰۷

وٹاجہ، کولکٹن قلعہ دار - ۹۶ - ۹۷

نور پور - ۳۷۵ - ۵۹۹ - ۵۷۰

۶۷۷ - ۶۷۸

ہشتار خان ( شہر خان ) - ۳۶۱

ہالو - ۸ - ۱۶

ہال خان ( خواجہ سرا ) - ۲۵۲

ہمالین، دشت، جات آشتیانی -

۳۰ - ۴۱ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲

۵۳ - ۵۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۵

۶۶ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳

۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸

۸۱ - ۹۳ - ۹۴ - ۸۵ - ۸۷

۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱

۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۲ - ۱۱۳

۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱

## • حرف واو - مردمان •

والدہ جنت مہکلی - ۳۲۲

واہر بیگ - ۳۰۱

واہر خان - ۴۱۵ - ۴۱۳ - ۴۹۷

۵۵۷ - ۵۷۳

خان واکہ میرز - ۳۱

وٹاجہ ( خواجہ سرا ) - ۳۳۷ - ۳۳۸

وٹاجہ حاجی - ۴۱۲ - ۴۲۱ - ۴۲۲

سید واکہ - ۱۷۳

وٹاجہ، دشت خان واکہ نورانی -

۲۶۱ - ۲۶۱

مہر واکہ - ۳۹۳

هرات - ۴ - ۴۱ - ۶۴ - ۱۱۷	۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
۴۸۴ - ۴۵۵ - ۵۹۰ - ۲۵۵	۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹
۶۹۶ - ۶۹۰	۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷
هندومتان - ۲ - ۱۲ - ۱۵	۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۳
۱۸ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۴ - ۴۵	۳۲۵ - ۳۲۶ - ۵۰۳
۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۴ - ۶۱	میرزا هندال فرزند فردوس
۶۲ - ۶۵ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۰	مکنتی - ۴۶ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴
۷۹ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۱ - ۱۰۱	۸۲ - ۸۴ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۹۵
۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۷	میرزا هندی بیگ - ۹۵
۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۵	هوشنگ پسر دانیال - ۳۵۸
۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۲	هوشمند بانو صبیح خسرو - ۳۵۸
۱۳۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۵۹	هیبت خان نیدازی - ۹۸ - ۱۱۱
۱۶۳ - ۱۷۳ - ۱۸۶ - ۱۸۹	۱۱۴ - ۱۲۳
۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۹	هیمون بقال شهنه دژبر عدایی
۲۱۵ - ۲۳۶ - ۲۴۱ - ۲۴۵	شاه - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰
۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶	۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۲۳
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶	۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۳۰ - ۱۳۱
۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۴ - ۲۸۹	۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۵۱
۲۹۴ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۰۹	
۳۱۲ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۲	
۳۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۶ - ۳۹۱	
۳۹۵ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۱۰	

### \* مواضع و خبره \*

سرکار هندیه - ۵۰۲

هفته میر جملة - ۷۴۴

[illegible]

SECRET

**SECRET**

WILLIAM L. BRYANT

一、二、三、四、五、六、七、八、九、十

2000年 12月 12日

CONFIDENTIAL - SECURITY INFORMATION

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

1994年12月15日 星期三 晴

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

**SECRET**

[illegible]

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

1111

[illegible]

...the ...

[illegible]

Figure 1

*[Faint bleed-through from the reverse side]*

*Journal of Management Studies*

Figure 1. Schematic representation of the experimental design. The subjects were divided into two groups: a control group and an experimental group. The control group received a standard training program, while the experimental group received a training program with a focus on the specific skills required for the task. The results of the training program were compared between the two groups.



Figure 1. The effect of the concentration of the inhibitor on the rate of polymerization of  $\alpha$ -methylstyrene in the presence of  $\text{SnCl}_4$  at  $25^\circ\text{C}$ .

**تفصيلی طور پر**

11/11/1964

مجلس شورای ملی

*Journal of Management Studies*, 19(1), 67-80.

1. The first group of people who are interested in the study of the history of the United States are the people who are interested in the history of the United States.

... ..

*[Faint, illegible markings]*

• حرف پاء - مروجین •

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840.

...and the ... ..

12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 841. 842. 843. 844. 845. 846. 847. 84

100

۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۲

یوسف خان - ۴۵۸ - ۴۶۵ - ۴۷۸

میر یوسف - ۷۲۶

\* مواضع و غیرہ \*

یونان - ۳۲۳ - ۴۰۷

یلندی پسرانقوا - ۸

یلندی پسرانقوا - ۸

یلنگوش - ۴۷۰

یونس خان - ۶ - ۱۹ - ۲۱

یوسف زئی - ۴۵

مید یوسف خان مشہدی - ۱۲۲

باتمام رسید

فهرست مردمان و مواضع : تصدیق و آراء مختلفه در مردمان  
 حصه مکتوب المباح تصدیق خانی خان نظامی و قلع شادان  
 بترتیب حروف هجاء \*

( شرف نال )

آدمبول ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۵

۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱

۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۶۱

۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵

نور خورده ۱۶۵

کشم خلی ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷

آله خورده ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸

۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱

آله خلی ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲

آله خورده (مردان بنامد) ۱۷۱

آله خلی ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳

آله خورده ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴

۱۷۴ - ۱۷۵

آله خورده ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷

آله خورده ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹

ه حرف الف - مردمان

آخر خلی ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰

۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶

۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲

۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸

۱۹۹ - ۲۰۰

آخر خلی ( بنامد )

خلف الصدن آخر خلی -

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳

۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶

۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹

|                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| قاضي ابوالفتح ۲۳۴               | ابراهيم ايلچين سيدانقلي خان - |
| محمد ابراهيم مستوفي الملك       | ۱۲۴                           |
| ایران - ۲۸۶                     | ابدال بيگ - ۱۲۴               |
| محمد ابراهيم مهتابت خان حسين    | ابوالفتح خان - ۱۷۲ - ۱۷۴      |
| بيگ خليل الله سپه سالار -       | ابوالمجد خان - ۱۹۱ - ۱۹۴      |
| ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۵ - ۳۰۶           | ۱۹۷                           |
| ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۳ - (شف خا)       | ابو العلا - ۱۹۴               |
| خواجه ابوالمكارم جان نثار خان - | ابوالحسن (قطب الملك) حاکم     |
| ۲۹۸ - ۲۹۳ - ۲۹۱                 | حيدر اباد - ۲۲۱ - ۳۰۰         |
| ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۱۴ - ۳۲۹           | ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۵         |
| ۳۶۲ - (شف جيم)                  | ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۰         |
| ابوالخير خان - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۸۸  | ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۵         |
| محمد ابراهيم ناهدا - ۴۲۱ - ۴۲۲  | ۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴         |
| محمد ابراهيم خان - ۵۴۱          | ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹         |
| ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۵           | ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۵         |
| ابراهيم بيگ تبريزي - ۵۸۳ - ۵۹۳  | ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۴۳         |
| شيخ ابوالمكارم - ۵۹۵            | ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۴         |
| محمد ابراهيم بادشاه ابوالفتح    | ۳۵۸ - ۳۶۱ - ۳۶۰ - ۳۶۲         |
| ظهير الدين پير رفيع ائشان -     | ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۶۶         |
| ۶۸۸ - ۶۸۷ - ۶۸۶ - ۶۸۸           | ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳         |
| ۹۲۳ - ۹۳۳ - ۹۴۱                 | ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۴۰۶ - ۴۰۷         |
| ابو الحسن خان بخشى ميد          | ۵۲۴ - (شف قاف)                |



۸۱۳ - ۸۱۷ - ۸۱۹ - ۸۲۲

۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶

۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲

۱۷۸ - ۱۲۴ - ۳۰ - ۱۷۸

۴۸ - ۴۹

۴۸ - ۴۹

۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴

۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳

۳۱۴ - ۳۱۵

۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹

۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱

۳۲۲ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷

۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱

۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹

۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳

۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷

۳۴۸ - ۳۴۹

۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳

۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴

۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸

محمد ابراهيم قزويني

( ۵۴۳ )

ابراهيم خان بنی - ۶۴۵ - ۶۴۶

۶۴۷

ابو الهيثم بن زياد

شمس الدين بن علي بن محمد

ربيع الشان بن محمد بن علي

بها در شاه - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶

۸۲۱ - ۸۲۲ ( ۱۰۹۴ )

ابو طالب - ۸۵۳

مير ابو الفضل خان - ۹۹۰

آقا ابوالحسن - ۹۹۰

ابراهيم بن علي خان - ۹۶۵ - ۹۶۶

۹۶۷ - ۹۶۸

ميرزا محمد بن محمد بن محمد بن محمد

ميرزا محمد بن محمد بن محمد بن محمد

۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲

۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶

۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰

۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴

|                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| اختصاص خان لبیر خان عالم       | حافظ احمد معلّم خان - ۶۰۸    |
| ۸۸۹                            | ۶۱۵ - ۶۱۴                    |
| اخلاص خان افغان (دیگر) - ۹۲۳   | احمد سعید خان - ۶۵۱          |
| خواجہ ادھم صدر برهان پور - ۵۵۸ | احمد بیگ غازی الدین خان      |
| ارجن کور - ۱۵ - ۱۷             | غالب جنگ کوکٹچہ اندر شاہ     |
| ارادت خان - ۴۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱     | ۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۲۸ (شف غین)     |
| ارسلان خان کاشغری چغتہ خان     | میر احسن خان - ۸۷۶           |
| فتح جنگ - ۵۹۹ - (شف ہے)        | احسن خان پسر علی مردان خان   |
| ارشاد خان نبیرا ارشد خان - ۶۱۰ | ۹۶۰                          |
| ۶۱۳                            | خواجہ احمد خان (شہادت خان)   |
| ارشاد خان دیوان - ۶۱۳          | پسر مبارز خان - ۹۶۵ - ۹۶۱    |
| ازبک خان - ۱۲۲                 | ۹۶۲                          |
| ازبکان - ۶۱۴                   | احمد شاہ پسر محمد شاہ بادشاہ |
| ۱-۱۱۱ خان صوبہ دار - ۲۳ - ۲۵   | ۹۷۳                          |
| ۳۴ - ۴۸ - ۵۴ - ۵۷ - ۶۰         | اخلاص خان (خان عالم) پسر     |
| ۹۲ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۷۶       | مقرب خان - ۴۸ - ۲۹۱          |
| ۲۰۹ - ۳۸۱ - ۴۹۹ - ۸۲۷          | ۳۹۱                          |
| امد خان وزیر جملۃ الملک        | اختصاص خان - ۴۹۲ - ۷۹۶       |
| امیر الامرا نظام الملک آصف     | اخلاص خان میاندہ - ۵۲۸       |
| الدولہ - ۳۲ - ۶۹ - ۷۳          | اخلاص خان جدید الاملا - ۶۲۸  |
| ۱۲۶ - ۱۷۲ - ۲۱۰ - ۲۳۵          | ۶۲۹ - ۷۷۴ - ۷۹۹              |
| ۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۸۵ - ۲۸۹          | ۹۲۱                          |

|                                   |                                   |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۸۱             | اسلام خان - ۹۹۰                   |
| ۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۱۹ - ۴۱۹             | راشد خان و خاندان خورشید رستم خان |
| ۴۲۰ - ۴۳۰ - ۴۹۲ - ۵۰۵             | ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۷             |
| ۵۲۸ - ۵۳۷ - ۵۴۶ - ۵۴۶             | ( شمس خان )                       |
| ۵۸۳ - ۵۹۹ - ۶۰۴ - ۶۰۴             | اسلام خان - ۷۲۱ - ۷۲۸ - ۹۱۵       |
| ۶۰۲ - ۶۱۹ - ۶۵۲ - ۶۰۴             | اسلام خان - ۷۸۲ - ۷۸۰             |
| ۷۲۵ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۳             | ۷۹۹ - ۸۳۹ - ۹۰۱                   |
| ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳                   | اسلام خان ( فوت اولیا ) -         |
| اسلام خان و معمر خان              | ۷۸۱ - ۷۸۹ - ۸۱۲ - ۹۰۴             |
| اسلام خان و خاندان خورشید         | ۹۰۴ - ۹۰۴                         |
| ۱۳۲                               | اسلام خان و خاندان خورشید         |
| اسلام خان و خاندان خورشید         | ۹۰۴                               |
| ۱۲۷ - ۱۲۷                         | خواجه و خاندان خورشید             |
| اسلام خان ( کرام خان ) و معمر خان | ۹۰۹ - ۹۰۹                         |
| نویس - ۱۸۲ - ۱۸۲                  | اسلام خان - ۳۸۱ - ۳۹۵             |
| خواجه و خاندان خورشید             | ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۰۲                   |
| اسلام خان و خاندان خورشید         | ۸۹۰ - ۸۹۰                         |
| اسلام خان و خاندان خورشید         | ۸۹۱ - ۸۹۱                         |
| ۲۲۷ ( شمس خان )                   | اسلام خان و خاندان خورشید         |
| اسلام خان و خاندان خورشید         | ۹۷۷ - ۹۷۷                         |
| اسلام خان و خاندان خورشید         | ۹۷۷                               |
| اسلام خان و خاندان خورشید         | ۹۷۷                               |
| اسلام خان و خاندان خورشید         | ۹۷۷                               |

|                                     |                             |
|-------------------------------------|-----------------------------|
| ۷۷۶ - ۹۲۰                           | ارژنگ زیب ( اعظم شاه ) - ۱۴ |
| اعظم خان - ۲۳ - ۴۰                  | ۲۴ - ۳۰ - ۳۴ - ۳۸           |
| اعتماد خان ( عرف عبدالقوي ) -       | ۴۹ - ۷۵ - ۷۷ - ۲۰۹ - ۲۵۷    |
| ۳۵ - ۹۸ - ۲۰۳ - ۴۰۴                 | ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۸۰ - ۲۸۱       |
| اعتماد خان ( ذوالفقار خان           | ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰       |
| نصرت جنگ ) - ۲۸۵ - ۲۹۴              | ۳۳۱ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۵۸       |
| ۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵               | ۳۶۲ - ۳۶۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲       |
| م.م ( شف ذال )                      | ۳۸۳ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۰       |
| اعتماد خان عرف ملا طاهر -           | ۴۳۵ - ۴۳۵ - ۴۳۸ - ۴۳۹       |
| ۳۸۰ - ۴۲۳                           | ۴۴۰ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۹       |
| اعزالدين شاهزاده پسر معزالدين       | ۴۶۰ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۷       |
| جهاندار شاه - ۵۷۴ - ۵۷۵             | ۴۷۰ - ۴۷۳ - ۴۷۷ - ۵۱۸       |
| ۶۰۴ - ۶۹۹ - ۶۹۸ - ۶۹۷               | ۵۲۶ - ۵۴۱ - ۵۴۶ - ۵۴۷       |
| ۷۰۳ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷               | ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۴۹ - ۵۴۹       |
| ۷۱۸ - ۷۲۳ - ۷۴۰                     | ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۷       |
| اعتماد خان ( ديگر ) - ۶۱۷           | ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲       |
| امام اعظم رح - ۶۸۲                  | ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶       |
| اعظم خان بوند ركونلشاه خان ۷۰۳      | ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰       |
| ۷۱۸ - ۷۲۰ - ۷۲۴ - ۹۲۱               | ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴       |
| اعزالدين شاهزاده خاندان بهادر - ۷۰۷ | ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸       |
| اعتماد خان - ۷۷۳ - ۷۷۴              | ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۱۶ - ۶۴۶       |
| اعتماد خان ركن الدوله كشميري        | ۶۴۸ - ۷۰۷ - ۷۳۸ - ۷۴۰       |

۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵

۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹

۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲

۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶

۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰

۹۵۱

۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴

۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸

۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲

۹۶۳ - ۹۶۴

۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳

۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷

۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱

۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵

۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹

۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳

۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷

۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱

۱۰۰۲ - ۱۰۰۳

۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶

۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰

۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴

۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸

۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲

۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶

۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰

۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴

۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸

۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲

۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶

۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰

۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴

۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸

۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲

۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶

۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰

۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴

۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸

۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲

۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶

۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰

۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴

۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸

۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲

|                                   |                                  |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| ۸۸۲ - ۸۸۵ - ۹۰۲ - ۹۰۳             | ۶۲۶ - ۷۳۱ - ۸۵۳ - ۸۶۴ - ۹۶۴      |
| ۹۰۴ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۹             | قاسم اكرم قاسمى التضا ( اكرم     |
| ۹۱۱ - ۹۱۳ - ۹۲۱ - ۹۳۱             | خان ) - ۵۶۳ - ۵۶۴                |
| ۹۳۹ - ۹۵۴ ( شف كاف )              | آله وردى خان - ۲۳ - ۴۹ - ۵۸      |
| امير الامراء شايسته خان خانجهان - | ۸۵ - ۵۲۱ - ۵۸۸ - ۶۸۸             |
| ۴۱ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۵            | آكديار خان - ۱۰۰ - ۱۲۳ - ۱۷۷     |
| ۶۸ - ۶۹ - ۷۸ - ۸۵ - ۱۱۹           | النفات خان - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۷۵۲     |
| ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۹             | محمد امين خان اعتماد الدوله وزير |
| ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴             | الممالك ظفر جنگ كوكلتاش          |
| ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹             | خان - ۱۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۳۳          |
| ( شف خاء وشين )                   | ۴۸ - ۶۱ - ۶۴ - ۶۵ - ۹۸           |
| امير خان - ۶۲ - ۶۵ - ۷۵           | ۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۷۲ - ۲۰۸            |
| ۱۱۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۹             | ۲۱۰ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۳            |
| ۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۴             | ۲۶۴ - ۲۷۸ - ۳۱۱ - ۴۹۵            |
| ۳۲۲ - ۵۲۹ - ۵۸۹ - ۶۸۸             | ۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۲۱ - ۵۲۷            |
| ۸۰۰ - ۸۱۸ - ۸۴۸ - ۸۵۸             | ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۸            |
| ۹۲۲ - ۹۳۸                         | ۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۸۲ - ۶۶۳            |
| امير قلى - ۹۱                     | ۶۶۹ - ۷۰۰ - ۷۲۰ - ۷۲۸            |
| ملا اميدى شاعر - ۹۷               | ۷۴۱ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۵            |
| راجه امر سنگهه - ۱۵۳              | ۷۶۶ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۸۷            |
| ميرزا امينا مورخ - ۲۱۰            | ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۰۹            |
| امارت خان خوانى - ۲۶۱ - ۳۷۶       | ۸۱۲ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۸۵۰            |

*[Illegible text]*

一、政治思想  
 二、工作表现  
 三、生活作风  
 四、其他情况

14-00000

44-38861-1000

SECRET

Figure 1. The effect of the concentration of the solution on the adsorption capacity of the adsorbent.


[illegible]

*[Faint, illegible handwritten notes]*


1944-1945

1. The first part of the document is a list of names and titles, including "The Hon. Mr. Justice" and "The Hon. Mr. Justice".

$\frac{1}{n} \sum_{i=1}^n x_i = \bar{x}$ ,  $\frac{1}{n} \sum_{i=1}^n y_i = \bar{y}$ ,  $\frac{1}{n} \sum_{i=1}^n z_i = \bar{z}$
















[illegible]

*[Faint, illegible handwritten notes]*

— 199 —

[illegible][illegible]

此乃一重要之點，一應注意。

一、總論  
 二、緒論  
 三、本論  
 四、結論  
 五、附錄  
 六、參考文獻  
 七、索引  
 八、圖表  
 九、照片  
 十、其他























鹿茸 鹿角 鹿角霜 鹿角胶 鹿角炭 鹿角油

1. 1992年12月15日，在北京市召开的“中国—东盟贸易与投资合作论坛”上，中国外经贸部副部长朱镕基在致辞中，首次提出“中国—东盟自由贸易区”的概念。

[illegible]

... ..

[illegible]

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

① ② ③ ④ ⑤ ⑥ ⑦ ⑧ ⑨ ⑩ ⑪ ⑫ ⑬ ⑭ ⑮ ⑯ ⑰ ⑱ ⑲ ⑳ ㉑ ㉒ ㉓ ㉔ ㉕ ㉖ ㉗ ㉘ ㉙ ㉚ ㉛ ㉜ ㉝ ㉞ ㉟ ㊱ ㊲ ㊳ ㊴ ㊵ ㊶ ㊷ ㊸ ㊹ ㊺ ㊻ ㊼ ㊽ ㊾ ㊿

[illegible]

The figure consists of five sequential line drawings of a larva at different developmental stages, labeled 1 through 5 from left to right. Stage 1 shows a small, oval egg-like structure. Stage 2 shows a slightly larger, more elongated form with some internal structure visible. Stage 3 shows a more complex form with distinct head and tail regions. Stage 4 shows a further developed form with more pronounced internal structures. Stage 5 shows the most complex form, with a well-defined head, thorax, and abdomen, and some internal organs visible.




















Figure 6 shows the results of the regression analysis. The model explains 70% of the variance in the dependent variable. The independent variables are significant at the 0.05 level.

Figure 1

[illegible]

1. *Chlorophyll a* (Chl a) is the primary photosynthetic pigment in most plants and algae. It is a green pigment that absorbs light energy in the blue and red regions of the visible spectrum.

[illegible]

1. *Ursus*  
 2. *Canis*  
 3. *Lynx*  
 4. *Nasua*  
 5. *Procyon*  
 6. *Urocyon*  
 7. *Urocyon*  
 8. *Urocyon*  
 9. *Urocyon*  
 10. *Urocyon*  
 11. *Urocyon*  
 12. *Urocyon*  
 13. *Urocyon*  
 14. *Urocyon*  
 15. *Urocyon*  
 16. *Urocyon*  
 17. *Urocyon*  
 18. *Urocyon*  
 19. *Urocyon*  
 20. *Urocyon*  
 21. *Urocyon*  
 22. *Urocyon*  
 23. *Urocyon*  
 24. *Urocyon*  
 25. *Urocyon*  
 26. *Urocyon*  
 27. *Urocyon*  
 28. *Urocyon*  
 29. *Urocyon*  
 30. *Urocyon*  
 31. *Urocyon*  
 32. *Urocyon*  
 33. *Urocyon*  
 34. *Urocyon*  
 35. *Urocyon*  
 36. *Urocyon*  
 37. *Urocyon*  
 38. *Urocyon*  
 39. *Urocyon*  
 40. *Urocyon*  
 41. *Urocyon*  
 42. *Urocyon*  
 43. *Urocyon*  
 44. *Urocyon*  
 45. *Urocyon*  
 46. *Urocyon*  
 47. *Urocyon*  
 48. *Urocyon*  
 49. *Urocyon*  
 50. *Urocyon*  
 51. *Urocyon*  
 52. *Urocyon*  
 53. *Urocyon*  
 54. *Urocyon*  
 55. *Urocyon*  
 56. *Urocyon*  
 57. *Urocyon*  
 58. *Urocyon*  
 59. *Urocyon*  
 60. *Urocyon*  
 61. *Urocyon*  
 62. *Urocyon*  
 63. *Urocyon*  
 64. *Urocyon*  
 65. *Urocyon*  
 66. *Urocyon*  
 67. *Urocyon*  
 68. *Urocyon*  
 69. *Urocyon*  
 70. *Urocyon*  
 71. *Urocyon*  
 72. *Urocyon*  
 73. *Urocyon*  
 74. *Urocyon*  
 75. *Urocyon*  
 76. *Urocyon*  
 77. *Urocyon*  
 78. *Urocyon*  
 79. *Urocyon*  
 80. *Urocyon*  
 81. *Urocyon*  
 82. *Urocyon*  
 83. *Urocyon*  
 84. *Urocyon*  
 85. *Urocyon*  
 86. *Urocyon*  
 87. *Urocyon*  
 88. *Urocyon*  
 89. *Urocyon*  
 90. *Urocyon*  
 91. *Urocyon*  
 92. *Urocyon*  
 93. *Urocyon*  
 94. *Urocyon*  
 95. *Urocyon*  
 96. *Urocyon*  
 97. *Urocyon*  
 98. *Urocyon*  
 99. *Urocyon*  
 100. *Urocyon*

୧୧୪ - ୧୧୫ - ୧୧୬ - ୧୧୭

୧୧୮ - ୧୧୯ - ୧୨୦ - ୧୨୧

୧୨୨ - ୧୨୩ - ୧୨୪ - ୧୨୫

୧୨୬ - ୧୨୭ - ୧୨୮ - ୧୨୯

୧୩୦ - ୧୩୧ - ୧୩୨ - ୧୩୩

୧୩୪ - ୧୩୫ - ୧୩୬ - ୧୩୭

୧୩୮ - ୧୩୯ - ୧୪୦ - ୧୪୧

୧୪୨ - ୧୪୩ - ୧୪୪ - ୧୪୫

୧୪୬ - ୧୪୭ - ୧୪୮ - ୧୪୯

୧୫୦ - ୧୫୧ - ୧୫୨ - ୧୫୩

୧୫୪ - ୧୫୫ - ୧୫୬ - ୧୫୭

୧୫୮ - ୧୫୯ - ୧୬୦ - ୧୬୧

୧୬୨ - ୧୬୩ - ୧୬୪ - ୧୬୫

୧୬୬ - ୧୬୭ - ୧୬୮ - ୧୬୯

୧୭୦ - ୧୭୧ - ୧୭୨ - ୧୭୩

୧୭୪ - ୧୭୫ - ୧୭୬ - ୧୭୭

୧୭୮ - ୧୭୯ - ୧୮୦ - ୧୮୧

୧୮୨ - ୧୮୩ - ୧୮୪ - ୧୮୫

୧୮୬ - ୧୮୭ - ୧୮୮ - ୧୮୯

୧୯୦ - ୧୯୧ - ୧୯୨ - ୧୯୩

୧୯୪ - ୧୯୫ - ୧୯୬ - ୧୯୭

୧୯୮ - ୧୯୯ - ୨୦୦ - ୨୦୧

୨୦୨ - ୨୦୩ - ୨୦୪ - ୨୦୫

୨୦୬ - ୨୦୭ - ୨୦୮ - ୨୦୯

୨୧୦ - ୨୧୧ - ୨୧୨ - ୨୧୩

୨୧୪ - ୨୧୫ - ୨୧୬ - ୨୧୭

୨୧୮ - ୨୧୯ - ୨୨୦ - ୨୨୧

୨୨୨ - ୨୨୩ - ୨୨୪ - ୨୨୫

୨୨୬ - ୨୨୭ - ୨୨୮ - ୨୨୯

୨୩୦ - ୨୩୧ - ୨୩୨ - ୨୩୩

୨୩୪ - ୨୩୫ - ୨୩୬ - ୨୩୭

୨୩୮ - ୨୩୯ - ୨୪୦ - ୨୪୧

୨୪୨ - ୨୪୩ - ୨୪୪ - ୨୪୫

୨୪୬ - ୨୪୭ - ୨୪୮ - ୨୪୯

୨୫୦ - ୨୫୧ - ୨୫୨ - ୨୫୩

୨୫୪ - ୨୫୫ - ୨୫୬ - ୨୫୭

୨୫୮ - ୨୫୯ - ୨୬୦ - ୨୬୧

୨୬୨ - ୨୬୩ - ୨୬୪ - ୨୬୫

୨୬୬ - ୨୬୭ - ୨୬୮ - ୨୬୯

୨୭୦ - ୨୭୧ - ୨୭୨ - ୨୭୩

୨୭୪ - ୨୭୫ - ୨୭୬ - ୨୭୭

୨୭୮ - ୨୭୯ - ୨୮୦ - ୨୮୧

୨୮୨ - ୨୮୩ - ୨୮୪ - ୨୮୫

୨୮୬ - ୨୮୭ - ୨୮୮ - ୨୮୯





٢٤٢ - ٢٨٢ - ٢٨٥ - ٢٩٢

٣٧٨ - ٣٧٥ - ٣٢٨ - ٣٢٨

٣٨٢ - ٣٨١ - ٣٨٥ - ٣٧٩

٥٤١ - ٥١٩ - ٥١٨ - ٥١٦

٥٨٣ - ٥٩٧ - ٥٩٦ - ٥٣٦

٦١٨ - ٦١٧ - ٦١٦ - ٥٨٥

٦٦٥ - ٦٦٤ - ٦٦٣ - ٦٢٧

٦٩٧ - ٦٩٣ - ٦٨٣ - ٦٨١

٧٥١ - ٧٣٣ - ٧٢٨ - ٧١٥

٧٨١ - ٧٥٦ - ٧٥٥ - ٧٥٤

٨٢٣ - ٨١٩ - ٧٩٥ - ٧٩٢

٨٥٧ - ٨٣٨ - ٨٣٢ - ٨٢٤

٩٣٨ - ٩٣٧ - ٩٣٦ - ٨٩٨

٩٤٧ - ٩٣٦ - ٩٣١ - ٩٣٥

٩٦٥ - ٩٦٣ - ٩٦٣ - ٩٤٩

٩٧٥ - ٩٦٧ - ٩٦٦ ( شق )

( ظار )

٢١٤ - ٢١٣ - محلّة احدي بوره

٥٢٤ - ٢٩٢ - ٢٩٥ احمد نكر

٧٧٩ - ٥٩٧ - ٥٣١ - ٥٣٥

٨٨٦ - ٧٩٧

٣٧٢ - ٣٧١ - قلعة ادھوني

٢٥٩ - ٢٤٢ - ٢٠٨ - ٢

اجين ( دار الفتح ) - ١٢ - ١٣

٢٦٢ - ١٧٨ - ٢٥ - ١٩

٣٧٤ - ٣٤١ - ٣٣٧ - ٢٦٣

٦٥١ - ٦١٦ - ٥٣١ - ٥١٨

٨٠٥ - ٦٩٤ - ٦٩٣ - ٦٦١

٩٤٩ - ٨٩٥ - ٨٥٢ - ٨٠٣

٩٥٥

اجمير ( دارالخير ) - ٣٣ - ٦٣

٨٣ - ٨٥ - ٧٥ - ٦٧ - ٦٦

٢٦٢ - ٢٦١ - ٢٥٥ - ٢٥٤

٣٩١ - ٣٨٥ - ٢٧٦ - ٢٦٣

٦٥٥ - ٦٥٨ - ٦٠٦ - ٦٥٥

٨٩٨ - ٨٥٧ - ٨٣٨ - ٦٦١

٩٤٧ - ٩٣٧ - ٩٣٦ - ٩١٥

٩٧٣

احمد آباد ( ظفر آباد - محمد آباد )

١٢ - ٧ - ٦ - ٥ - ٤ - ٣

٦٢ - ٦٥ - ٣٥ - ٢١ - ١٣

٨٥ - ٧٦ - ٧٥ - ٧٣ - ٦٣

١٧٦ - ١٢٩ - ٨٢ - ٨١

٢٥٥ - ٢٢٢ - ٢١٦ - ٢٠١

٥٨٧ - ٥٨٨ - ٥٨٩ - ٥٩٠

٦٠٥ - ٦٠٦ - ٥٩٣ - ٥٩٤

٦١٨ - ٦١٩ - ٦٢٠ - ٦٢١

٦٣٧ - ٦٣٨ - ٦٣٩ - ٦٤٠

٦٦٢ - ٦٦٣ - ٦٦٤ - ٦٦٥

٦٧٠ - ٦٧١ - ٦٧٢ - ٦٧٣

٦٨٥ - ٦٨٦ - ٦٨٧ - ٦٨٨

٦٩٢ - ٦٩٣ - ٦٩٤ - ٦٩٥

٧٠٢ - ٧٠٣ - ٧٠٤ - ٧٠٥

٧١٧ - ٧١٨ - ٧١٩ - ٧٢٠

٧٢٦ - ٧٢٧ - ٧٢٨ - ٧٢٩

٧٣٦ - ٧٣٧ - ٧٣٨ - ٧٣٩

٧٤٦ - ٧٤٧

٧٥٦ - ٧٥٧ - ٧٥٨ - ٧٥٩

٧٦٥ - ٧٦٦ - ٧٦٧ - ٧٦٨

٧٧٥ - ٧٧٦ - ٧٧٧ - ٧٧٨

٧٨٥ - ٧٨٦ - ٧٨٧ - ٧٨٨

٧٩٥

٨٠٥ - ٨٠٦ - ٨٠٧ - ٨٠٨

٨١٥ - ٨١٦ - ٨١٧ - ٨١٨

٨٢٥ - ٨٢٦ - ٨٢٧ - ٨٢٨

٨٣٥ - ٨٣٦ - ٨٣٧ - ٨٣٨

٨٤٥ - ٨٤٦

٨٥٥ - ٨٥٦ - ٨٥٧ - ٨٥٨

٨٦٥ - ٨٦٦ - ٨٦٧ - ٨٦٨

٨٧٥ - ٨٧٦ - ٨٧٧ - ٨٧٨

٨٨٥ - ٨٨٦

٨٩٥ - ٨٩٦ - ٨٩٧ - ٨٩٨

٩٠٥ - ٩٠٦

٩١٥ - ٩١٦ - ٩١٧ - ٩١٨

٩٢٥ - ٩٢٦ - ٩٢٧ - ٩٢٨

٩٣٥ - ٩٣٦ - ٩٣٧ - ٩٣٨

٩٤٥ - ٩٤٦ - ٩٤٧ - ٩٤٨

٩٥٥ - ٩٥٦ - ٩٥٧ - ٩٥٨

٩٦٥ - ٩٦٦ - ٩٦٧ - ٩٦٨

٩٧٥ - ٩٧٦ - ٩٧٧ - ٩٧٨

٩٨٥ - ٩٨٦ - ٩٨٧ - ٩٨٨

٩٩٥ - ٩٩٦ - ٩٩٧ - ٩٩٨

١٠٠٥ - ١٠٠٦ - ١٠٠٧ - ١٠٠٨

١٠١٥ - ١٠١٦ - ١٠١٧ - ١٠١٨

١٠٢٥ - ١٠٢٦ - ١٠٢٧ - ١٠٢٨

١٠٣٥ - ١٠٣٦ - ١٠٣٧ - ١٠٣٨

١٠٤٥ - ١٠٤٦ - ١٠٤٧ - ١٠٤٨

١٠٥٥ - ١٠٥٦ - ١٠٥٧ - ١٠٥٨

۹۷۸ - ۹۶۳ - ۹۵۵ - ۹۴۳

۹۷۸ - ۹۶۳ - ۹۵۵ - ۹۴۳

۹۷۲ - ۹۷۲ - ۹۳۷ - ۹۳۳

۸۹۳ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۷۹۵

۹۴۷ - ۹۴۵ - ۹۲۱ - ۹۰۷

۹۷۴ - ۹۶۳ - ۹۵۱ - ۹۴۸

۹۷۶ - ۹۷۵

پرگنده ايندي - ۳۱۷

ايلكنقل - ۹۷۲ - ۹۳۱

ايمن آباد - ۸۷۱

آباد - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴

۲۱۷ - ۲۰۱ - ۱۰۵ - ۷۹

۹۹۱ - ۲۷۱ - ۲۲۹ - ۲۱۸

۷۱۲ - ۷۱۱ - ۶۹۳ - ۶۹۲

۸۴۲ - ۸۳۶ - ۸۲۸ - ۸۲۶

۸۵۹ - ۸۵۲ - ۸۴۶ - ۸۳۳ - ۸۴۳

پرگنده مسجد - ۸۴۹

انباگهات - ۳۹۵ - ۳۹۲ - ۳۸۵

اودينور - ۹۹۱ - ۹۰۵ - ۲۹۳

اورنگ آباد ( خجسته بنياد )

۵۷۳ - ۷۴۴ - ۹۵۴ ( شف خاند )

۶۷۴ - ۶۶۵ - ۶۶۳ - ۶۷۴

۹۳۶ - ۸۴۶ - ۸۴۳

ايران - ۸۴ - ۸۳ - ۷۹ - ۷۵

۱۸۷ - ۱۷۷ - ۱۲۷ - ۱۲۴

۲۵۶ - ۲۱۰ - ۲۰۳ - ۱۹۴

۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۷۶

۳۲۶ - ۳۲۵ - ۲۸۸ - ۲۸۷

۳۸۰ - ۳۵۹ - ۳۳۵ - ۳۲۷

۳۵۰ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲

۵۷۲ - ۵۶۳ - ۵۵۹ - ۵۵۶

۵۹۵ - ۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۸۴

## ● حرف باء - مردمان ●

بادشاه بيگم صبيح . عالمگير بادشاه

۱۱۰ - ۷۷ - ۳۵

باتي بيگ ( بهادر خان ) - ۴۱

باتر خان - ۸۴

بانها زناردار - ۲۱۹

محمد باقر - ۴۱۰ - ۴۱۱

بابر شاه فردوس مگاني - ۴۰۹

۹۰۵ - ۸۹۹ - ۸۳۷

4-10-1951

[illegible]

SECRET

1990年12月15日












THE UNIVERSITY OF CHICAGO PRESS

[illegible][illegible]

天 地 人 三 才 圖 說

謝 謝 一 萬 萬

[illegible]










陳仲璵

[illegible]

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

*Journal of Management Studies*, 19(1), 67-80.

**寒**

Figure 1. A schematic diagram of the experimental setup. The subject is seated in a chair, viewing a video screen. The screen displays a target (a small circle) and a starting point (a larger circle). The subject's hand is positioned at the starting point. The distance between the starting point and the target is 10 cm. The subject is instructed to move their hand from the starting point to the target. The video screen is positioned 40 cm from the subject's hand. The subject's hand is positioned at the starting point. The distance between the starting point and the target is 10 cm. The subject is instructed to move their hand from the starting point to the target. The video screen is positioned 40 cm from the subject's hand. The subject's hand is positioned at the starting point. The distance between the starting point and the target is 10 cm. The subject is instructed to move their hand from the starting point to the target. The video screen is positioned 40 cm from the subject's hand.

Figure 1

[illegible]

... ..

... ..

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

[illegible]

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

1922年12月12日

100
































[illegible]

11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1041 1042 1043 1044

1000

[illegible]

100-443887-100

۴۹۱ - ۴۷۷ - ۴۶۷ - ۴۱۳

بهادر شاه شاه عالم خلد منسل

( سلطان محمد معظم ) ۲۸۰

۵۵۹ - ۵۶۶ - ۵۷۱ - ۵۷۲

۵۷۳ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۷

۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳

۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷

۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲

۵۹۴ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۷

۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۲۹

۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۵۹ - ۷۶۱

۷۷۲ - ۷۷۶ - ۷۸۲ - ۷۸۳

۷۸۶ - ۷۹۱ - ۸۱۶ - ۸۲۵

۸۳۰ - ۸۵۷ - ۸۸۳ - ۸۸۵

۹۶۲ - ۹۶۴ (شف شین زمیم)

سلطان بهمنیه - ۳۶۸

بهاگمتی زن قطب الملک - ۳۶۸

سلطان بهادر گجراتی - ۴۰۱

بهادر خان میسر شمیر - ۵۳۴

۵۳۷ - ۹۵۰ - ۹۵۲ - ۹۵۹

بهادر علی خان ( آلهوردی خان ) -

۵۷۵ - ۵۸۸

( نکون بخت ) - ۴۶۱

بلبهداس - ۸۲۳

بندراين داس بهادر شاهي

مورخ - ۲۱۱ - ۳۰۴ - ۳۲۱

راز بقالکر مرهه - ۸۵۳ - ۸۵۴

بندیل - ۹۵۳

سید بهادر - ۲۳

بهادر خان کوکه - ۲۳ - ۲۵ - ۳۵

۳۹ - ۴۱ - ۴۹ - ۵۵ - ۶۴

۷۴ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶

بهیم بهرینده داس کور - ۲۸

راز بهار سنگه - ۱۲۲ - ۲۰۵

بهیم نراین راجه کوچ بهار - ۱۳۲

۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷

۱۶۲ - ۱۷۱

بهولانته وزیر راجه بهیم نراین -

۱۳۷

بهوکن وزیر - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹

بهلول خان بلجاپوری - ۱۹۱

۱۹۶ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۹۱

۸۶۲

بهروز مندهان - ۲۶۶ - ۴۰۴ - ۴۰۷

یوزم خان - ۸۹۹ - ۹۱۳ - ۹۲۲

### • مواضع و غیره •

۲۲۹ - ۱۱۰ - ۳۰ - ۲۳ - ۲۲۹

۵۳۵ - ۵۹۲ - ۵۵۷ - ۳۳۵

۷۱۳ - ۷۰۳ - ۷۰۲ - ۶۱۳

۷۷۸ - ۷۷۱ - ۷۲۲ - ۷۲۱

۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۹۱ - ۷۷۹

۸۲۳ - ۸۲۲ - ۸۲۱ - ۸۲۳

۸۸۷ - ۸۷۹ - ۸۷۸ - ۸۸۷

۸۹۵ - ۸۹۲ - ۸۹۱ - ۸۹۱

۸۹۶ - ۸۹۵ - ۸۹۴ - ۸۹۶

۹۰۰ - ۹۰۲ - ۹۰۱ - ۹۰۰

۹۱۷ - ۹۱۱ - ۹۰۸ - ۹۰۷

۹۱۵ - ۹۱۳ - ۹۱۲ - ۹۱۵

۹۲۹ - ۹۲۸ - ۹۲۷ - ۹۲۹

۹۳۳ - ۹۳۲ - ۹۳۱ - ۹۳۰

۹۳۱ - ۹۳۱

نام آمرتک ( باغ سالار ) - ۲۹

( شرف شاهی )

بازار - ۸۵

راجه بهادر - ۵۹۰ - ۹۲۱

بهادر خانی زوجه - ۷۰۲ - ۷۲۲

راجه بیوم سنگه - ۸۰۹ - ۸۲۸

۸۵۳ - ۸۵۲ - ۸۵۱ - ۸۵۱

۸۵۷ - ۸۵۶ - ۸۵۵ - ۸۵۷

۸۸۸

بهادر امل احمد خانی - ۸۳۵

شاه بهادر نغیر - ۸۶۳

بهادر خانی مشهور به لاجپانی

بیگ نعلی - ۹۵۳ ( شرف شاهی )

بهادر امل کز - ۲۸

بیوم سنگه و قهرور - ۳۸ - ۱۳۵

بیوم خانی خان خانی - ۳۹۲

شاهزاده محمد بهادر امل و بیوم

امیر شاه - ۳۹۵ - ۳۹۱ - ۳۹۳

۳۹۸ - ۳۹۵ - ۳۹۲ - ۳۹۸

۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۱

۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۶۴ - ۵۶۶

۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۸۶ - ۵۸۸

۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۹۶

شاهزاده بهادر امل و بیوم

بهادر امل - ۵۹۸

۲۵۹-۲۵۴-۲۰۳-۱۷۸-۴۵

۲۷۲-۲۷۰-۲۴۸-۲۱۳

۲۷۹-۲۷۸-۲۷۵-۲۷۴

۴۵۶-۴۹۳-۴۳۷-۲۸۶

۵۵۸-۵۵۵-۵۵۳-۵۴۱

۶۱۶-۵۸۲-۵۷۲-۵۶۵

۶۵۰-۶۲۶-۶۱۹-۶۱۸

۶۶۸-۶۶۷-۶۶۶-۶۵۱

۷۵۱-۷۵۰-۷۶۸-۶۷۶

۷۸۲-۷۸۰-۷۷۹-۷۵۲

۷۹۰-۷۸۸-۷۸۶-۷۸۴

۷۹۹-۷۹۸-۷۹۷-۷۹۶

۸۵۴-۸۵۳-۸۵۲-۸۰۳

۸۶۶-۸۶۵-۸۵۹-۸۵۵

۸۷۵-۸۷۳-۸۷۲-۸۷۱

۸۸۶-۸۸۴-۸۸۱-۸۷۶

۹۵۴-۸۸۷

برار-۲۵۰-۲۷۲-۲۰۵-۲۰۱

۶۱۶-۵۸۱-۴۶۹-۴۶۱

۷۸۵-۷۸۲-۶۲۶-۶۲۰

۸۵۶-۷۹۷-۷۹۶-۷۹۱

۹۵۳-۸۸۷-۸۶۶

بندر بابل-۱۱۳-۱۷۷

بالکوات-۲۷۱-۲۰۷-۷۴۸

بازارک-۲۴۰

باره بله-۲۵۹-۷۲۸-۷۳۲

۷۴۲-۷۵۰-۸۲۸

باری-۵۵۳

باغ دهره-۵۷۸

باتی جی پور ( در خجسته

بنیاد ) ۶۰۵

باغ محمدی خان-۷۳۹

بالکند-۷۸۹

باره دری شایسته خان-۸۰۷

۸۱۲

بازار سعدالله خان-۸۰۹-۸۱۱

۸۱۳-۸۱۲

بالاپور-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹

باغ گوشه محل-۹۶۱

بخارا-۷۹

قلعه بخشنده بخش (کندانه) ۵۳۸

۵۴۰-۵۴۱- ( شغ کاف )

بدخشان-۲

برهان پور دارالمرور-۱۱-۱۲



|                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| قلعه نونی شاه لنگ (قلعه پرنانه) | قلعه پرنانه پور - ۶۱۹ - ۸۷۲    |
| ۴۹۵ - ۴۹۴ - ۵۰۷ (شش)            | پرگانه پرنانه - ۹۷۰            |
| ۸۹۲ - ۸۹۰ - ۸۹۱                 | قلعه یسی - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳     |
| ۹۰۹ - پرنانه                    | بمست گنده - ۴۶۰ - ۴۶۱          |
| ۸۵۹ - ۸۵۱ - ۸۵۳                 | پهرا - ۱۲۴                     |
| ۸۷۴ - ۸۷۳ - ۹۷۴                 | پنداد - ۵۴۴                    |
| ۱۱۹ - ۱۱۱ - ۳۳ - ۵ - ۵۷۴        | بنکانه - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ |
| ۷۰۸ - ۱۲۰                       | ۲۸۵ - ۲۸۱ - ۳۹۹ - ۴۰۱          |
| ۸۴ - ۸۳ - ۹۰ - ۸۵               | ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴          |
| قلعه پرنانه - ۹۰                | بلخ - ۷ - ۷۹                   |
| ۷۱ - ۷۳                         | زکیت زان - ۱۲۶                 |
| قلعه پرنانه گنده - ۱۴۴          | بنکانه - ۴ - ۵ - ۶ - ۳۵ - ۱۰۰  |
| آب پرنانه - ۲۳۶                 | ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۲۰ - ۱۲۲          |
| پهرا - ۴۵۱                      | ۱۳۶ - ۱۴۱ - ۱۷۰ - ۱۷۵          |
| پرنانه پور - ۲۷۱ - ۲۷۳          | ۱۷۷ - ۱۸۰ - ۲۹۲ - ۳۵۸          |
| پرنانه پور - ۹۳۱ - ۹۳۲          | ۳۹۵ - ۳۹۹ - ۴۱۲ - ۴۵۱          |
| قلعه پرنانه پور - ۹۳۵           | ۵۷۹ - ۶۸۷ - ۶۹۳ - ۷۰۷          |
| پهرا - ۸۵۰                      | ۷۱۱ - ۷۱۵ - ۷۲۰ - ۷۳۰          |
| ۱۰ - ۵ - ۳ - ۱۰۰                | ۸۵۴ - ۸۶۶ - ۹۰۴                |
| ۱۱۵ - ۱۱۳ - ۱۱۴                 | بنکانه - ۹ - ۳۹ - ۴۷ - ۱۰۰     |
| ۱۸۵ - ۱۸۳ - ۱۱۸ - ۱۱۹           | ۲۰۱ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰    |
| ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۶ - ۱۸۷           | بنکانه - ۴۰۷ - ۹۷۹             |

|                                |                       |
|--------------------------------|-----------------------|
| ۸۹۱ - ( شف میم )               | ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ |
| بیجانگر - ۴۰۴ - ۹۲۷            | ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۰۷ |
| بیرم پوری ( اسلام پوری ) - ۴۱۳ | ۲۲۳ - ۲۲۶ - ۲۷۸ - ۲۹۹ |
| ۴۱۴ - ( شف الف )               | ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰ |
| بلجا گڈھہ ( کھرگانوں ) - ۴۵۶   | ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۷ |
| ۵۸۲ - ۸۵۲ - ( شف گاف )         | ۳۴۳ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۲ |
| پرگٹہ بیدرنگر - ۹۷۱            | ۳۸۴ - ۳۸۳ - ۳۹۷ - ۴۰۴ |

### • حرف بے - مردمان •

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| ۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۳۰ - پاپرا مقصد | ۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۴۰ - ۵۴۸         |
| ۶۳۷ - ۶۳۶ - ۶۳۵ - ۶۳۳        | ۵۶۲ - ۵۶۸ - ۶۰۸ - ۶۴۷         |
| ۶۴۷ - ۶۴۳ - ۶۴۲ - ۶۴۱ - ۶۳۸  | ۶۵۰ - ۷۱۲ - ۷۸۰ - ۷۸۸         |
| ۱۲۲ - بدھ سنگھہ پسر کرن      | ۹۳۶ - ۹۳۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱         |
| ۱۹۱ - ۶۸ - پردل خان          | ۹۵۶ - ۹۵۹                     |
| ۸۳ - سلطان پردیز             | ۱۹۸ - ۱۸۴ - ۴ - تلغہ بلجا پور |
| ۱۲۳ - پرتھی سنگھہ زمیندار    | ۲۰۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱         |
| ۵۲۴ - ۳۷۰ - ۳۶۹ - پریا نایک  | ۳۲۲ - ۵۶۹                     |
| ۵۷۰ - ۵۳۳ - ۵۳۲ - ۵۳۱        | ۳۸۳ - ( بھادر گڈھہ )          |
| ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - قوم پرتکل  | ۴۱۵ - ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۶۰         |
| ۵۰۱ - ۵۰۰ - ۴۷۰ - پرسرام     | ۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۳۹         |
| ۶۳۳ ( دیگر )                 | ۳ - ۴۵۲ - تلغہ بیدر           |
| ۶۶۵ - پنجابی خطیپ کش         | ۷۸۸ - ۳۹۷ - ( محمد آباد )     |

۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶

۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰

( شش دانگ )

۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴

۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸

۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲

۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶

۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰

۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴

۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸

۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲

۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶

آب پاشان - ۴۰۷

برگشتن به - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰

۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴

۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸

تلف برآورد - ۴۱۹

تلف برآورد - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲

تلف برآورد - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵

تلف برآورد - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸

تلف برآورد - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱

تلف برآورد - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴

برونمل زمیندار خان - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷

برونمل ( دیگر ) - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰

بهار خان - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳

پیرجی تاجر - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶

۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰

پیران وسته وزیر امور اعتبارات - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳

پیران وسته زمیندار - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶

۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰

شیخ پیر محمد سلولی - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳

پیرجی سرشنه - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶

## • مواضع و غیره •

باللی پت - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹

تلف پارس گنده ( همانند گنده ) - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲

۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶

پانچ کور - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹

پنده ( نظام آباد ) - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲

۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰

تلف برآورد ( باقی شاه دراک ) - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳

۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷

۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱

تربیت خان (دیگر) - ۹۲۱  
تسلی بانی (زنی مرده) - ۹۹۶

تقرب خان - ۲۴

محمد تقی خان بخشی - ۲۰۹

تقرب خان (حکیم محمد محسن) -

۵۷۰ - ۵۷۱ - ۶۰۹ - ۶۱۰

۶۲۱ - (شف میم)

تنگری وردی خان برادر آفر

خان - ۲۴۲ - ۲۴۶

راجه تودرمل ژانی - ۳۹

تهور خان بصره لایت خان - ۳۱۴

۴۱۶ - ۴۱۷ - ۵۸۸ - ۵۹۵

تهور خان تورانی - ۸۳۲ - ۸۳۸

۸۸۹ - ۸۹۴

تهور خان افغان (دیگر) - ۸۹۰ - ۸۹۲

تهور علی خان - ۹۱۷ - ۹۲۲ - ۹۲۹

امیر تیمور صاحب قران - ۱

۲ - ۳ - ۴۰ - ۷۶ - ۳۷۶

۵۵۰ - ۵۶۶ - ۶۰۳ - ۶۲۵

۶۸۵ - ۷۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۴

۸۱۶ - ۸۲۱ - ۸۳۱ - ۸۳۹

۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۹۹ - ۹۰۰

## • حرف تاء - مردمان •

تارا بانی زن رام راجا - ۴۶۹

۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۷

۵۳۰ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۴۲

۷۸۲ - ۷۸۳

میدناج خان (شهامت خان) - ۵۷۶

تاتار خان - ۶۳۹

تربیت خان - ۳۳ - ۴۴ - ۷۵

۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۷۶

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۳۲۵ - ۷۳۶

ترکان - ۱۸۷ - ۹۰۳

تربیت خان میر آتش - ۴۶۲

۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۱

۴۷۵ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰

۴۹۶ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۴

۵۲۱ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۶

۵۳۸ - ۵۷۲ - ۵۸۴ - ۵۹۴

۵۹۵

ترک تاز خان - ۴۷۳ - ۸۹۱

۸۹۵ - ۹۵۵

فلک تورانا ( فتوح النیب ) -

۵۲۳ - ۵۲۱ - ۵۲۰

نور - ۹۰۳

نہالیز - ۲۷۶ - ۲۹۹ - ۴۵۷ - ۴۵۸

نہالیز - ۵۱۸ - ۵۱۷ - ۵۱۶ - ۵۱۵

• حرف تے - مواضع وغیرا •

موت نہند - ۴۴ - ۱۴۲

۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶

۲۷۶ - ۲۷۵

نورانی نہند - ۲۰

• حرف نا - مردمان •

نہت خان - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۵

• حرف جیم - مردمان •

جان بیک - ۵۷ - ۹۱

جانورانی دانی - ۱۱۹ - ۱۱۳

جان محمد دانی - ۲۷۱

جان نثار خان ( خواجہ ابوالکلام )

۲۰۰ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۵۷۳

۵۶۹ - ۵۸۱ - ۵۸۸ - ۵۹۴

۹۰۵ - ۹۲۸

قاسمی آدمور دیوان - ۱۳۸

نیر انداز خان - ۱۲۳ - ۳۱۷

• مواضع وغیرا •

تاندو - ۹۸ - ۹۹

تاریکشا - ۶۳۷ - ۶۴۳

فلک تاریکشا - ۶۴۱ - ۶۴۲

تلاب جسریت - ۹۵۴

روایت نہت - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۶

دیوانی قیننی از سر فلک دیوانی -

۵۵۵ - ۶۱۹ - ۸۵۴ - ۸۷۵

۲۹۳ - ۲۹۴

توران - ۶۵ - ۷۹ - ۸۱ - ۱۲۴

۱۸۷ - ۲۳۵ - ۴۴۵ - ۴۶۵

۴۶۳ - ۴۹۷ - ۵۹۳ - ۵۸۴

۵۸۴ - ۶۲۴ - ۶۸۱ - ۷۰۰

۷۰۱ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۶۱

۷۲۷ - ۷۶۲ - ۷۹۲ - ۷۹۵

۸۵۷ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۷۵

۸۸۹ - ۹۲۳ - ۹۲۷ - ۹۶۱

۹۶۵ - ۹۶۸ - ۹۶۱ - ۹۶۳

۲۵۹ - ۲۴۶ - ۲۴۱ - ۲۰۲

۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰

۳۸۳ - ۴۰۵

جعفر خان ولد آلاء الدین خان --

۳۳ - ۴۱ - ۱۲۲ - ۱۷۶

۱۷۷ - ۲۱۰ - ۲۱۶ - ۲۱۷

۲۳۳ - ۲۳۵ - ۷۷۲

سید جعفر سید بارهه - ۵۷۰

محمد جعفر تقرب خان - ۷۲۹

۷۳۲

خواجہ محمد جعفر درویش ۷۵۵

۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰

محمد جعفر نبیرہ حمید

خان - ۹۳۰

جعفر خان عرف محمد ہادی

( مرشد قلی خان صوفیہ دار

بنگالہ ) - ۹۷۴

جگنا پسر پیم نایک - ۵۲۶

جگپت رار - ۷۸۹

جگروپ سنگھ - ۸۴۹ - ۸۵۰

جلال خان قراول - ۵۶ - ۵۹ - ۵۹۱

جلال الدین خان - ۶۲۴

۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۲۰

۸۸۹ - ۸۷۶ - ۷۹۶ - ۶۹۰

( شرف القہ )

جانی صاحبہ - ۳۰۸

قوم جات - ۳۱۶ - ۳۹۴ - ۳۹۵

۶۵۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۹۲۸

۹۳۳ - ۹۴۴ - ۹۴۶

جانی بیگم محل خاص شاہزادہ

محمد اعظم - ۳۱۷ - ۴۱۰

جان سپار خان - ۳۷۱ - ۶۳۰

جان محمد فاضل - ۶۶۳

جانی خان - ۷۰۲ - ۷۱۸

۷۲۰ - ۷۲۲

جانی خان ( دیگر ) - ۸۶۲ - ۸۶۴

جان چند پسر چتر سال بندیلہ -

۸۵۰ - ۸۵۸

جسونت سنگھ مہاراجہ - ۶ - ۷

۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۷

۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۴۳

۴۴ - ۴۸ - ۵۱ - ۶۱ - ۹۲

۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۷۵

۹۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۱۷۷

جلال خان موجودار - ۶۵۵ - ۶۵۶

جلال الدین خان - ۷۶۰

سید جلال بخاری - ۸۹۶

میر جمشید معظم خان - ۹ - ۱۰

۲۱ - ۳۴ - ۳۸ ( ششمین )

جمشید - ۳۰۸ - ۳۵۷

جمشید خان لکھنوی -

۵۳۳ - ۵۴۵

عبد جمشید خاندان ( دهمی )

عبد جمشید خاندان ( نورانی ) - ۶۳۳

۷۳۶ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱

۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰

۷۷۱ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳

۸۴۳ - ۹۰۱ - ۹۰۸ - ( ششمین )

جمشید ( دهمی )

جمشید بی بی لکھنوی - ۷۵۹ - ۷۶۰

جمشید بی بی خاندان - ۸۰۳ - ۸۰۴

جمال الدین خان - ۸۹۶

جمشید بی بی لکھنوی - ۸۹۶ - ۸۹۷

جمشید بی بی لکھنوی - ۸۹۶ - ۸۹۷

جمشید بی بی لکھنوی - ۸۹۶ - ۸۹۷

جمشید بی بی لکھنوی - ۸۹۶ - ۸۹۷

جمشید بی بی لکھنوی - ۸۹۶ - ۸۹۷

جلال خان موجودار - ۶۵۵ - ۶۵۶

جلال الدین خان - ۷۶۰

سید جلال بخاری - ۸۹۶

میر جمشید معظم خان - ۹ - ۱۰

۲۱ - ۳۴ - ۳۸ ( ششمین )

جمشید - ۳۰۸ - ۳۵۷

جمشید خان لکھنوی -

۵۳۳ - ۵۴۵

عبد جمشید خاندان ( دهمی )

عبد جمشید خاندان ( نورانی ) - ۶۳۳

۷۳۶ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱

۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰

۷۷۱ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳

۸۴۳ - ۹۰۱ - ۹۰۸ - ( ششمین )

جمشید ( دهمی )

جمشید بی بی لکھنوی - ۷۵۹ - ۷۶۰

جمشید بی بی خاندان - ۸۰۳ - ۸۰۴

جمال الدین خان - ۸۹۶

جمشید بی بی لکھنوی - ۸۹۶ - ۸۹۷

جمشید بی بی لکھنوی - ۸۹۶ - ۸۹۷

جمشید بی بی لکھنوی - ۸۹۶ - ۸۹۷

جمشید بی بی لکھنوی - ۸۹۶ - ۸۹۷

جمشید بی بی لکھنوی - ۸۹۶ - ۸۹۷

● مواضع و غیره ●

ولایت جازین - ۸۲  
 جام - ۱۵۶  
 پرگنه جالند - ۲۷۱  
 جاجو - ۵۹۰  
 جالندهر - ۴۵۷  
 پرگنه جامود - ۷۸۲ - ۴۶۶  
 بندر جدہ - ۴۲۱ - ۴۲۷  
 قلعه جزیرہ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶  
 ۴۲۸ - ۴۵۳  
 جال آباد - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 جمون - ۴۸ - ۴۶۶  
 جمنادریا - ۲۰۰ - ۲۱۳ - ۴۹۸  
 ۷۷۰ - ۷۱۹ - ۷۱۴ - ۷۰۱  
 ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۹۳۰  
 جنیر - ۵۲۶  
 جونپور - ۴۷  
 جودپور - ۴۲ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶  
 ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۳۸۰ - ۳۷۸  
 ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۶۱

۷۵ - ۸۴ - ۱۲۳ - ۱۷۸  
 ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲  
 ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰  
 ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵  
 ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۰  
 ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۱  
 ملکاجیوں زمیندار (بختیارخان)  
 ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶  
 راجہ جیسنگہ سواتی دھیراج  
 (دیگر) ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۸۸  
 ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۱۶  
 ۹۱۹ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۷۷۶  
 ۷۷۷ - ۷۸۷ - ۷۹۴ - ۸۰۳  
 ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۱۱ - ۸۱۹  
 ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹  
 ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۵  
 ۸۳۶ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۹۲۰  
 ۹۲۱ - ۹۳۶ - ۹۳۸ - ۹۴۵  
 ۹۷۳  
 راجہ جیسنگہ بندیلا - ۷۹۷  
 جی رپ منگہ زمیندار - ۸۴۹



چند نام دیگر - ۷۱۹ - ۷۲۲ - ۷۲۸

۷۲۸ - ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰

۸۲۷ - ۸۲۶ - ۷۲۱ - ۷۲۹

۸۲۳ - ۸۲۲ - ۸۲۹ - ۸۲۸

۸۲۳ - ۸۲۲ - ۸۲۹ - ۸۲۵

۸۲۸ - ۷۲۷

جونا کدو - ۱۲۹

چهارکبرنگ - ۲۳ - ۷۵ - ۹۰

۷۲۸ - ۱۲۲ - ۱۳۵ - ۱۳۲

چهار آبار - ۸۲۸

چهارنی - ۸۲۲

پندر جیل - ۱۱۳ - ۱۵۷

### • مواضع و غیره •

چند ( اتمام آید ) - ۱۱۳

۱۱۹ - ۱۲۲

چند - ۱۱۵ - ۱۲۰

چند ( اتمام آید ) - ۱۸۸

چند - ۲۰۵ - ۲۰۹ - ۲۰۷

۲۰۹ - ۲۲۰ - ۲۲۰

چند - ۲۴۰ - ۲۴۱

آب چمن - ۲۰ - ۲۲ - ۲۸۷

چند - ۷۸

چند - ۱۱۵ - ۱۹۰

۴۹۱

چند - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۱۸

۵۳۴ - ۵۵۰

چند - ۴۱۸ - ۷۸۳

### • حرف چه - مردمان •

راجه چنرسل - ۴۲ - ۶۷۰

۸۵۸ - ۸۵۰

رانی چنرانی (رجه شاه عالم

۲۲۳

نوم چنرانی - ۸۷۰

چند خان بهادر فتح جنگ (رستم

خان - ۵۸۸ (شفاف)

نوم چند - ۵۹۵ - ۹۰۳

چند - ۶۴ - ۱۲۷

چند - ۹۳۱

چند - ۲۶۸ - ۲۶۹

۸۲۸ - ۷۷۷ - ۷۷۶ - ۶۷۰

۶۳۴ - ۹۳۰ - ۱۲۰ - ۹۱۱ - ۸۳۶

حامد الله خان پسر مبارز خان

۹۵۸ - ۹۵۶

حبشیان - ۱۹۳ - ۲۲۵ - ۲۲۸

۲۲۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۲۸

حجیاج بنی امیه - ۱۱۳

حززالله خان نبیرة معدالله خان

مرحوم - ۹۵۴ - ۹۵۷

حمید حسین - ۲۵ - ۳۹

حسن بیگ - ۳۲ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۸۹

حسرتلی خان - ۵۵ - ۹۵

حسین پاشا حاکم بصره (اسلام خان)

۱۲۴ (شف الف)

شاه حسین شاه ایران بعد شاه

سلیمان - ۲۸۹ - ۳۰۳ - ۳۵۰

۴۴۳ - ۴۵۵ - ۷۳۶ - ۹۴۷

۹۴۸ - ۹۷۴ - ۹۷۵

میرزا حسن - ۳۲۸ - ۴۲۹

سلطان حسین خواهرزاده محمد

مراد خان (طالع دار خان)

۳۳۱ - ۴۸۶ - ۵۲۰ - ۵۲۱

سلطان حسن خواهرزاده محمد

مراد خان - ۴۸۶

چنچار - ۴۰۴

قلعه چنبر - ۵۲۴

پرگنه چندیری - ۸۵۹

پرگنه چوپره (مصطفی آباد)

۲۷۱ (شف میم)

چینا پور - ۴۶

چیتور - ۶۰۶

## \* حرف حاد - مردمان \*

حاجی خان بلوچ - ۴۵

حافظ شیراز - ۱۳۹ - ۲۸۷

۵۰۱ - ۸۳۲

حامد خان پسر مرتضی خان - ۲۵۴

حامد خان (عبدالموؤف

بینجاپوری) برادر دلیر خان

۴۴۶ - (شف عین)

حامد خان بهادر برادر غازی الدین

خان بهادر - ۵۹۴ - ۶۴۸

۸۹۹ - ۹۱۵ - ۹۲۴ - ۹۲۸

۹۴۷ - ۹۶۶ - ۹۶۸

۹۶۹ - ۹۷۰

حامد خان - (دیگر) ۹۳۳

۷۸۵ - ۷۸۴ - ۷۸۱ - ۷۸۰

۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶

۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۰

۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۶

۸۰۵ - ۸۰۴ - ۸۰۱ - ۸۰۰

۸۰۹ - ۸۰۸ - ۸۰۶ - ۸۰۵

۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۱۳ - ۸۱۲

۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۲۲ - ۸۲۰

۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۲

۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۱ - ۸۲۰

۸۳۸ - ۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵

۸۵۴ - ۸۵۳ - ۸۵۰ - ۸۴۹

۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۵۶ - ۸۵۵

۸۷۴ - ۸۷۳ - ۸۷۲ - ۸۷۱

۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۷۷ - ۸۷۵

۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۱ - ۸۹۰

۹۰۱ - ۹۰۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸

۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۳ - ۹۰۲

۹۱۱ - ۹۱۰ - ۹۰۹ - ۹۰۸

۹۱۹ - ۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۶

۹۵۱ - ۹۵۳ - ۹۵۲

میر حسن ابراهیم رستم نیل خان - ۹۱۲

ملطانی حسن ( احسن خان )

۵۳۵ - ۵۳۹ ( میر ملک )

۵۴۷ - ۵۴۸ - ( شمس الف )

میر حسن دلی رحول نسا - ۵۵۲

حسن ناز خان پسر محمد ناز

خان - ۵۷۷

حسن علی خاں ( میر عبد اللہ )

نظیر الملک - ۵۸۸ - ۵۹۲

( شمس بن )

میر حسن خان باوند صوبہ دہلی

۶۵۱ - ۶۵۰

میر حسین علی خان بہادر

فیروز جنگ میر انصاری

امیر امیرا - ۶۵۶ - ۶۵۷

۶۵۸ - ۶۵۵ - ۶۵۴ - ۶۵۳

۶۹۸ - ۶۹۷ - ۶۹۶ - ۶۹۵

۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۷ - ۷۱۶

۷۲۴ - ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۱

۷۳۸ - ۷۳۷ - ۷۳۶ - ۷۳۵

۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۹ - ۷۴۸

۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۹

۷۷۳ - ۷۷۲ - ۷۷۱ - ۷۷۰

۸۹۹-۹۷۰-۹۰۰-۵۹۶-۵۸۹

خواجہ حمید خان - ۹۱۸

حیات خان - ۲۳۱-۲۳۲-۲۳۷

۳۴۸ - ۵۰۵

حیدر تلی خان بہادر نامرجنگ

معز الدولہ - ۷۴۰-۷۵۰-۸۲۳

۸۲۳ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۴۴

۸۹۸ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۶

۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۱

۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۶ - ۹۳۱

۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۳۶

۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰

۹۴۱ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵

۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ (شفنون)

میر حیدر خان کاشغری -

۹۰۳ - ۹۰۴

میر حیدر وجد میر حیدر کاشغری

۹۰۳

### • مواضع وغیرہ •

حبش - ۹۱۷

حسن ابدال - ۲۳۷ - ۲۳۱

خواجہ حسن خان (خاندوران)

نیرنگ کونکناش خان - ۶۹۷

۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۱۵ - ۷۱۷

(شف خاد)

حمین خان خورشکی افغان -

۸۵۷ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳

حسن خان میواتی - ۸۹۹

حمین خان = ۹۳۰

حمین منور خان (معروف)

بہ شیخ نظام دکنی - ۹۵۶

۹۵۹ - (شف نور)

حفیظ اللہ خان - ۲۵۷ - ۲۵۸

۵۶۲ - ۵۹۲ - ۷۲۱ - ۸۵۳

۸۶۲ - ۸۶۳ - ۹۵۳ - ۹۵۷

حکیم الملک پسر حکیم حسن

خان - ۶۸۶ - ۶۸۸

حمید الدین خان - ۳۸۱ - ۳۸۷

۴۳۷ - ۴۶۱ - ۴۶۵ - ۴۸۳

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۴ - ۴۹۳

۵۰۴ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۲۳

۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷

۵۳۸ - ۵۴۹ - ۵۶۶ - ۵۷۲

قلعه حیدرآباد - ۳۱۵ - ۲۵۲

۲۴۷ - ۲۵۲ - ۲۶۵

### • حرف خاء - مردمان •

خانی خان نظام الملکی رانم

حسن پور - ۲۷۳ - ۹۲۲

حسن آباد - ۲۸۳ - ۸۷۰

حیدرآباد ( دزار آجیاد - فرخنده

بنیاد - اصل نامش بهادر گدگرا

کتاب - ۳ - ۱۹ - ۱۳۱ - ۱۵۵

۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۹

۳ - ۱۵ - ۲۳ - ۱۵۵ - ۲۲۰

۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۳۸ - ۲۷۱

۲۲۱ - ۲۹۲ - ۲۹۰ - ۲۹۳

۲۸۲ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۵

۲۹۵ - ۳۰۱ - ۲۹۶ - ۳۰۵

۳۷۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۳

۳۰۶ - ۳۰۹ - ۳۰۴ - ۳۱۰

۴۰۱ - ۴۰۴ - ۴۰۶ - ۴۰۵

۳۱۱ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۴۱۳

۴۵۴ - ۴۵۸ - ۴۵۵ - ۴۹۷

۴۲۱ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۹

۴۵۴ - ۴۵۹ - ۴۶۳ - ۴۶۶

۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۳۲ - ۴۳۵

۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۶ - ۴۸۸

۴۳۶ - ۴۴۱ - ۴۴۹ - ۴۷۳

۴۸۸ - ۴۹۹ - ۴۹۶ - ۵۱۱

۴۸۲ - ۴۸۶ - ۴۸۹ - ۴۹۳

۵۲۰ - ۵۳۱ - ۵۳۵ - ۵۷۷

۴۵۹ - ۴۶۵ - ۴۶۴ - ۴۶۸

۵۸۳ - ۵۸۷ - ۵۹۵ - ۶۲۳

۶۰۹ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷

۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳

۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۱

۶۷۰ - ۶۷۲ - ۶۷۹ - ۶۵۹

۶۳۵ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۳

۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹

۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۱

۶۹۵ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹

۶۵۰ - ۶۵۴ - ۶۵۸ - ۶۵۰

۶۹۹ - ۶۹۹ - ۶۹۹ - ۶۹۹

۶۵۱ - ۶۶۱ - ۶۶۰ - ۶۶۴

۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۶۱

۶۶۲ - ۶۶۲

خان عالم حیدر آبادی پھر

خان زمان - ۵۴۱ - ۵۷۲

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱ - ۷۸۸

۸۸۹ - ۸۹۰ - ۹۵۴

خان زمان حیدر آبادی - ۵۴۱

۵۷۲ - ۵۸۴

خانہ زاد خان ( نعیم خان ) پھر

منعم خان - ۵۷۵ - ۵۸۷

۵۹۹ - ۶۰۶ - ۶۸۸ - ۷۰۵

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۹۶ - ۹۵۶

۹۶۰ ( شف نون )

خان زمان عرق علی امغر -

۷۲۱ - ۷۲۲

مید خانجہاں خالوی قطب الملک

مید عبداللہ - ۷۲۹ - ۷۷۶

۷۷۷ - ۸۳۹ - ۸۹۸

خان دوران ( خواجہ حسن خان )

۷۴۱ - ۷۵۷ - ۷۶۰ - ۷۶۷

۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۹۳ - ۸۰۲

۸۱۰ - ۸۱۲ - ۸۲۳ ( شف حان )

خانخان بہادر شاہی منعم خان

۹۶۰ - ( شف میم )

۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۶۲

۲۶۳ - ۲۷۰ - ۲۷۴ - ۲۷۵

۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۳

۲۸۴ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰

۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۱۳

۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۹۵

۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۳۰ - ۴۴۸

۴۵۰ - ۴۳۴ - ۷۷۶ ( شف )

( الف و شین )

خان دوران - ۳۵ - ۴۶ - ۴۸

۶۱ - ۷۶

خانجہاں لودی - ۱۸۴

خان عالم ایلیچی ( جان عالم )

۲۰۲

خانہ زاد خان روح اللہ پھر

روح اللہ خان - ۳۶۹ - ۳۷۰

۵۲۴ - ( شف راء )

خانجہاں پھر حاجی محمد انور

۴۸۴ - ۴۸۵

خان زمان ( مقرب خان ) عرق

شیخ نظام - ۴۸۸ ( شف میم )

خواجگانان شوقانی ( کتابخانه )

۲۰ - ۱۹ - خاتوبی مرغانی

خواجده خان - ۲۰

خواص خان - ۴۸

خواجده سرانی چندی نویسنده

۱۰۲ - ۱۰۱

خوشحال خان لغمانی - ۱۰۷

خواجده دهرانی - ۴۴۵

خواجده دهرانی نورانی ( خوش شاعر )

خان - ۴۴۸

خواجده دهرانی وزیر - ۴۵۲

خوشحال خان برادرعلی گلزار - ۷۸۹

خواجده نالی خان نورانی - ۸۱۹

۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۸ - ۹۵۵

میدنی شهرت خان - ۲۲۴

۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸

۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۱۴

## • مواضع و غیره •

موتی شادابی - ۱۹۷ - ۲۸۸

۲۷۵ - ۳۰۷ - ۳۰۵ - ۷۸۸

۷۵۱ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰

خان میرزا - ۹۲۳

خجسته خضر ( شاعر ۱۰۱۰ هجری )

پیر پادشاه - ۵۷۵ - ۵۹۹

( شمس جیم )

خجسته خضر پیر جهان شاه - ۷۵۷

خدا داد پیر محمد مراد - ۴۲۹ - ۱۲۳

خدا یافته خان - ۵۸۸ - ۵۹۵

خواجده خجسته خان - ۹۴۰

خرام آبادی - ۳۵ - ۴۶

خسرو آدم محمد شجاع - ۴۷

امیر خسرو شاعر - ۵۰

خسرو چیل - ۸۵۳ - ۸۶۵

خضر خان - ۶۰۳

خلیل الله خان - ۲۲ - ۴۶ - ۴۹

۴۰ - ۴۴ - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۶

۱۲۰ - ۲۴۱

خلیفه سلطان شاهزاده ملا نصران

۲۵۹ - ۳۱۱ - ۳۵۶ - ۹۹۳

خلیل الله خان ( حسینی بیگ )

ابراهیم خان - ۴۹۵ - ۴۹۹

( شمس الف )

خجسته خان - ۴۱۷

خراسان - ۷۲ - ۱۷۵ - ۲۰۲

۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۵۰ - ۵۴۹

۹۰۲ - ۹۷۵

خرم پور - ۲۷۳

خضر آباد - ۸۴

خضر پور - ۱۷۱

خلد آباد (خرچ عرس خلد مکان

عالمگیر) - ۵۴۹ - ۵۸۳ - ۶۴۹

خواب - ۷۲

خوام پور - ۴۷۵

خیبر - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۵

قلعه خیبر - ۳۹۲

\* حرف دال - مردمان \*

محمد داراشکوه پسر شاهجهان -

۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۱۲

۱۳ - ۱۴ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱

۲۲ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹

۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵

۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱

۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶

۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱

۷۸۵ - ۷۹۹ - ۷۹۸ - ۸۸۷

۸۸۷ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۷۳۶

۹۲۵ - ۹۳۸

خجسته بنیان ( اورنگ آباد ) -

۵ - ۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۹

۱۷۸ - ۲۰۰ - ۲۰۵ - ۲۰۷

۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۲۷۲

۲۷۳ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۱۵

۳۷۷ - ۴۱۳ - ۴۴۲ - ۴۷۵

۵۱۷ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۵۶۳

۵۷۲ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳

۶۰۵ - ۶۲۶ - ۶۴۸ - ۶۴۹

۶۵۰ - ۶۷۸ - ۶۶۲ - ۷۴۳

۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۵۲ - ۷۷۷

۷۷۸ - ۷۸۰ - ۷۸۴ - ۷۸۷

۷۸۸ - ۷۹۰ - ۷۹۳ - ۷۹۶

۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۵۷ - ۸۷۱

۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۸۵

۸۸۶ - ۸۸۹ - ۸۹۴ - ۹۳۹

۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۲ - ۹۵۱

۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۹۰ - ۹۹۱

( شف الف )



۷۹۰ - ۷۹۹ - ۸۷۷ - ۸۸۹

دائر خان خانی - ۸۶۷

دیرکاس - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۹

۶۰۵ - ۶۰۷

شیخ شریانی - ۸۸۵

دوروش خان خانی - ۹۲۹

دولتانی - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۳

۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۹ - ۱۹۷

۱۹۵ - ۲۰۵ - ۲۳۹ - ۲۳۷

۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱۷

۳۲۲ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۷

۳۹۹ - ۴۰۲ - ۵۱۹ - ۷۷۸

۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۸۹ - ۸۹۰

۸۹۲ - ۹۵۸

سید داور خان سید الرحمن

خاندهیسی - ۲۳ - ۲۵

( شف بن )

دوروش خان آصفی - ۲۵

دولت خان آصفی - ۲۸ - ۲۵

۳۸ - ۶۵ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰

۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶

۹۷ - ۹۸ - ۱۲۸ - ۱۴۲

۶۰ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۹ - ۶۵

۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶

۷۸ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۵

۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۲ - ۱۰۴

۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۲۷ - ۱۲۸

۵۵۳ - ۹۵۵

دولت خان - ۳۹ - ۴۴ - ۴۷

۴۹ - ۶۰ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴

۱۲۹ - ۱۵۸ - ۱۸۰ - ۵۳۴

۵۳۵ - ۵۳۷

۱۰۱ - ۸۷

دولت خان چندی بیک

۱۷۹

دولت خان آصفی پانی - ۵۷۱

۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۵۰

۶۸۳ - ۶۹۱ - ۶۹۸ - ۷۲۳

۷۲۷ - ۷۴۰ - ۷۴۵ - ۷۴۸

۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴

۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۷۷ - ۷۸۳

۸۰۸ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۹۱

۹۵۲ - ۹۵۶ - ۹۶۳ - ۹۶۵

دولت خان پسر خان بیک خان

۸۸۶-۸۸۲-۸۸۰-۸۷۸-۸۷۷

دلور جغت ( عبدالمصدق خان )

۸۶۳-۸۶۴- ( شف الدين )

دلور خان عرب عبدالمصدق

۸۸۱-۸۸۹-۹۲۳

۹۵۰-۹۵۶

دلور خان ( دیگر ) ۸۹۷-۹۵۹

۹۶۰

دوست محمد افغان - ۹۹۴

۸۷۱-۸۷۷-۸۸۵

دوست علی خان - ۹۲۹

دوست خانو - پیدالار رام راجا -

۴۱۵-۴۴۶-۴۵۷-۴۵۸

۴۵۰-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸

دستور بندهار - ۷۶۸-۷۶۹

دستور بندهار - ۱۵-۱۷

دستور بندهار - ۱۷-۱۲۸-۲۷۷

دستور بندهار - ۹۹

دستور بندهار - ۳۱۸

دستور بندهار - ۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹

دستور بندهار - ۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳

دستور بندهار - ۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳

۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰

۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴

۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸

۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲

۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶

۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰

۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴

۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸

۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲

۱۸۳-۱۸۴

دستور بندهار - ۲۵۹

دستور بندهار - ۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷

دستور بندهار - ۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳

دستور بندهار - ۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱

دستور بندهار - ۶۶۹-۶۷۰

دستور بندهار - ۷۱۹-۷۲۰

دستور بندهار - ۷۶۹

دستور بندهار - ۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲

دستور بندهار - ۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹

دستور بندهار - ۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳

دستور بندهار - ۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳

۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱

۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷

۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵

۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱

۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱

۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱

۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵

۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲

۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴

۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷

۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵

۵۲۷ - ( درجہ ششم )

۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ ( است )

۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴

۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱

۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱

۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱

۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰

۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵

۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵

۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵

۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲

درجہ ہفتم - ۷۶۲ - ۷۶۳

درجہ ہفتم - ۷۶۲ - ۷۶۳

## • مواضع و غیرہ •

فکری - ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵

۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵

۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰

۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵

۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰

۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵

۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰

۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵

۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰

۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵

۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰

۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰

۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵

۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰

۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵

|                               |                               |
|-------------------------------|-------------------------------|
| دوآبہ جالندھر - ۷۵۷           | ۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۸ - ۸۰۱         |
| دھرد - ۳                      | ۸۰۸ - ۸۱۸ - ۸۲۳ - ۸۲۵         |
| دھار - ۱۳ - ۲۳۴               | ۸۴۴ - ۸۴۷ - ۸۵۸ - ۸۵۲         |
| دھول پور - ۲۲                 | ۸۵۴ - ۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۱         |
| دھاندر - ۸۳                   | ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵               |
| دھلی - ۸۶ - ۱۰۱ - ۳۴۱         | ۸۹۱ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۷         |
| ۵۵۰ - ۴۰۳ - ۴۴۳ - ۸۱۱         | ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۱۰ - ۹۲۷         |
| ۸۴۷ - ۸۸۳                     | ۹۳۶ - ۹۴۲ - ۹۴۶ - ۹۴۷         |
| تصبہ دھارور - ۱۹۷             | ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۴         |
| تصبہ دھرنگانو - ۲۷۰ - ۲۷۵     | ۹۵۸ - ۹۶۰                     |
| دیپال پور - ۱۲                | قلعہ دمن - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳    |
| دیوگڈہ - ۲۰۷ - ۴۶۱            | دندا راجپوری - ۱۱۳ - ۲۲۴      |
| دیوگانو - ۴۳۸                 | ۴۵۳ - ۵۱۴                     |
| <hr/>                         |                               |
| * حرف ذ - مردمان *            | قلعہ دندا راجپوری - ۲۲۳ - ۲۲۵ |
| راجہ تونگر سنگھ - ۹۷۱         | ۲۲۶ - ۲۲۸                     |
| تونگر سنگھ پسر راجہ اجیت      | دندیری - ۴۲۸                  |
| سنگھ - ۹۷۴                    | قلعہ دولاباد - ۹ - ۱۰ - ۳۲۲   |
| قوم ڈھیر ( بیدر ) - ۲۲۳ - ۵۲۴ | ۳۹۰ - ۷۹۷ - ۸۹۶               |
| ۵۲۹ - ۴۴۷                     | دولاباد - ۲۱ - ۴۴ - ۶۴        |
| ڈینگ مار ( سگڈ ) ( وارول )    | ۳۶۵ - ۳۷۱ - ۵۴۹ - ۵۸۳         |
| ۴۲۶ - ۴۲۸                     | ۹۴۹ - ۸۹۷                     |
|                               | دورادہ - ۵۸۲                  |

۷۰۱ - ۷۰۰ - ۷۱۵ - ۷۱۶

۷۱۸ - ۷۱۷ - ۷۰۳ - ۷۰۴

۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۲۰ - ۷۲۱

۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۱۸ - ۷۲۳

۷۲۴ - ۷۲۳ - ۷۲۵ - ۷۲۶

۷۲۷ - ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۲۹

( حرف ا )

۷۳۰ - ۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۳۲

۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۳۴ - ۷۳۵

۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۳۸

۷۳۹ - ۷۳۸

\* حرف راء - مردمان \*

۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۴۲

۷۴۳ - ۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۵

۷۴۶ - ۷۴۵ - ۷۴۷ - ۷۴۸

۷۴۹ - ۷۴۸ - ۷۵۰ - ۷۵۱

۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۴

۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۶ - ۷۵۷

۷۵۸ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۷۶۰

۷۶۱ - ۷۶۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳

۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۶۵ - ۷۶۶

\* مرابع و دبر \*

تایب ذیل - ۱۷۵

\* حرف ذل - مردمان \*

ذکرا حل - ۷۶۷ - ۷۶۸

ذوالفقار خلیفہ عرب محمد بن علی

۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷

۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۰

ذوالفقار خلیفہ ایران محمد بن علی

مصطفیٰ بن علی - ۱۸۱ - ۱۸۲

۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۴ - ۱۸۵

۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸

۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۱

۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۱۹۴

۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷

۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰

۲۰۱ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۳

۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۶

۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹

۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲

۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۵

۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۲ - ۲۹۳

راجہ سنگھ برادر پورنمل - ۱۵۷

راجہ ریسنگھ - وادیہ - ۱۷۸ - ۱۸۰

راؤتان - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۳۱

۲۹۸ - ۳۴۷

رائہوان - ۲۶۳

رام راجا پسر سیوا - ۲۷۱ - ۳۸۶

۳۰۰ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۲۰

۳۴۹ - ۳۵۷ - ۳۶۰ - ۳۶۱

۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۳

۵۱۶ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۸۲

رام راجا ( دیگر ) - ۴۰۴

مین راجو - ۲۱۰

محمد راج - ۳۸۳

رام سنگھ مارا - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱

رام لچھمن ( توب ) - ۶۳۹

راجہ محمد خان - ۶۹۱ - ۶۹۲

۷۱۲ - ۷۲۱

رتن سنگھ رتھور - ۱۵ - ۱۷ - ۵۸۸

راجہ رتن چند دیوان سید عبداللہ

خان - ۶۹۲ - ۷۱۳ - ۷۳۹

۵۳۳ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۸۹

۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۱۶ - ۶۲۰

۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۶۱ - ۶۶۲

۶۸۷ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۷۳۸

۷۶۷ - ۸۰۶ - ۸۲۷ - ۸۷۷

۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۹

۹۳۱

راجہ رام سنگھ پسر دیتھلداس

۲۲ - ۲۶ - ۲۸ - ۵۱

راجہ راجو پسر دیتھلداس - ۴۴

۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۸۵

رامداس دیتھلداس پسر - ۴۶

گورو رام سنگھ پسر راجو سنگھ

۴۹ - ۱۲۳ - ۱۸۴ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۸ - ۲۰۰

۲۰۹ - ۲۵۳ - ۲۹۷ - ۲۹۹

۳۳۳ - ۵۷۲ - ۵۸۸

مین راجہ - ۴۹

گورو رام سنگھ - ۶۰

راجہ ریسنگھ رتھور - ۶۱

رائہ چیتور - ۱۱۱ - ۱۱۲

۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲

۷۱۵ - ۷۰۹ - ۵۸۸ - ۵۸۷

۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۲ - ۷۱۱

رستم خانی - ۵۸۶ - ۵۸۵ - ۵۸۴

۷۱۵ - ۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۲

۷۱۴ - ۷۱۳

رستم خان بیگ - ۷۱۳ - ۷۱۲ - ۷۱۱ - ۷۱۰

۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۹ - ۷۰۸

۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۹ - ۷۰۸

رستم بیگ - ۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۶

رستم بیگ خان - ۷۰۶ - ۷۰۵ - ۷۰۴ - ۷۰۳

رستم بیگ (دیگر) - ۷۰۳ - ۷۰۲

رحیم خان (دیگر) - ۷۰۲ - ۷۰۱

رحیم خان - ۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۹۹

رحیم خان (دیگر) - ۶۹۹ - ۶۹۸ - ۶۹۷

۶۹۸ - ۶۹۷ - ۶۹۶ - ۶۹۵

رحیم خان - ۶۹۵ - ۶۹۴ - ۶۹۳ - ۶۹۲

رحیم خان (دیگر) - ۶۹۲ - ۶۹۱ - ۶۹۰

رحیم خان - ۶۹۰ - ۶۸۹ - ۶۸۸

رحیم خان - ۶۸۸ - ۶۸۷ - ۶۸۶

رحیم خان (دیگر) - ۶۸۶ - ۶۸۵ - ۶۸۴

۶۸۴ - ۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۸۱

(شعبه وادیا خان)

۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۴

۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۵۲ - ۷۵۱

۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۹ - ۷۴۸

۷۴۸ - ۷۴۷ - ۷۴۶ - ۷۴۵

۷۴۵ - ۷۴۴ - ۷۴۳ - ۷۴۲

۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۴۰ - ۷۳۹

۷۳۹ - ۷۳۸ - ۷۳۷ - ۷۳۶

رحیم خان (دیگر) - ۷۳۶ - ۷۳۵

رحیم بیگ - ۷۳۵ - ۷۳۴

خواجده رحیم خان (دیگر) - ۷۳۴ - ۷۳۳ - ۷۳۲

۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۹

رحیم خان - ۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۷

رحیم خان (دیگر) - ۷۲۷ - ۷۲۶ - ۷۲۵ - ۷۲۴

۷۲۴ - ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰

۷۲۰

رحیم خان - ۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۷

۷۱۷

رحیم خان - ۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۱۵ - ۷۱۴

رحیم خان (دیگر) - ۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۲ - ۷۱۱

۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۹ - ۷۰۸

رحیم خان - ۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۶ - ۷۰۵

رحیم خان (دیگر) - ۷۰۵ - ۷۰۴ - ۷۰۳ - ۷۰۲

۳۹۲ - ۳۹۱ - زینب خان افغان

۸۶۶ - ۷۹۹ - زینب خان افغان

۸۸۸ - ۸۷۶ - ۸۷۲ - ۸۷۱

۸۸۹ - ( شف بار )

۱۴۸ - ۲۷ - راجه روپ رائه در

روشن ضمیر - ۵۵

روشن آرا بیگم - ۱۲۵ - ✓

روح الله خان بهادر - ۱۳۵

۳۳۷ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۱۹

۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۶۱ - ۳۳۸

۳۰۷ - ۳۹۵ - ۳۶۹ - ۳۶۶

۵۴۵ - ۴۱۲ - ۴۱۱

روح الله خان ثاني ( خانوزك

خان ) - ۴۲۸ - ۴۴۹ - ۴۳۱

۴۶۱ - ۴۵۶ - ۴۳۳ - ۴۳۲

۴۸۸ - ۴۸۷ - ۴۸۱ - ۴۶۵

۵۱۳ - ۵۰۲ - ۵۰۱ - ۵۰۰

۵۳۴ - ۵۳۰ - ۵۲۴ - ۵۱۴

( شف خار )

روح الله خان بهر روح الله خان

ثاني - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۸۴۵

روح الله ( قوم ) - ۸۵۵ - ۸۶۲ - ۸۶۵

محمد رفيع ( سر بلند خان )

برادرزاده وزير خان - ۲۳۶ - ۵۹۰

رفيع القدر ( رفيع الشان ) - سلطان

پسر شاه عالم - ۳۳۲ - ۵۷۵

۵۹۱ - ۵۹۹ - ۶۲۱ - ۶۲۲

۶۲۴ - ۶۶۳ - ۶۷۰ - ۶۸۵

۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۸۱۶

۸۲۵ - ۹۱۴

رفيع الدوله بادشاه ( شاه جهان

ثاني ) پسر رفيع الشان - ۶۸۸

۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۸ - ۸۴۹

۸۴۰ - ۸۵۰

رفيع الدرجات ابوالبركات بادشاه

پسر رفيع الشان - ۶۸۸ - ۸۴۸

۸۵۰ - ۹۱۴ - ( شف الف )

محمد رفيع حكيم منجم - ۷۰۸ - ۷۱۰

رفيعيت خان - ۸۹۱

ركن الدوله اعتقاد خان فوخ شاهي

( محمد مراد - وكالت خان )

۷۹۵ - ( شف الف و ميم )

رگه ناته راى رايان - ۷۸ - ۱۷۵

رفيع الدوله خان - ۴۰۵ - ۴۱۰



• مواضع و غیره •

آب زری - ۴۵ - ۶۵۶

تنگه راجگند - ۱۱۵ - ۱۷۷

۱۸۴ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵

۲۹۲ - ۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۱۴

۵۲۱ - ۵۲۱

راجگند - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸

۵۲۱

راهبری - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴

۲۷۷ - ۲۸۴ - ۳۰۴ - ۳۰۵

۳۲۴ - ۳۴۹ - ۵۱۳ - ۵۱۵

تنگه راهبری - ۲۲۲ - ۲۲۳

۲۲۸ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۲۹۰

۳۵۳

رام دره - ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱

قلعه رام - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳

رامگیر - ۲۹۳ - ۲۹۶

واب باغ - ۵۰۴

راهبر - ۵۲۳

نصفه راهبر - ۴۵۸ - ۴۵۹

تنگه راهبر - ۶۵۹

نصفه راهبر - ۶۶۶

رام دره و راهبر - ۶۶۶ - ۶۶۷

۶۶۷

تنگه راهبر - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹

۶۶۹ - ۶۷۰

۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵

۶۷۶ - ۶۷۷

۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳

۶۸۴ - ۶۸۵

تنگه راهبر - ۶۸۶

تنگه راهبر - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹

۶۹۰ - ۶۹۱

• حرف زاء مرده مان •

حرف زاء مرده مان - ۶۹۱ - ۶۹۲

۶۹۳ - ۶۹۴

تنگه راهبر - ۶۹۵

تنگه راهبر - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸

تنگه راهبر - ۶۹۹ - ۷۰۰

تنگه راهبر - ۷۰۱

تنگه راهبر - ۷۰۲

تنگه راهبر - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰

۷۷۲ - ۷۷۱ - ۷۶۰ - ۷۵۲

۷۸۳ - ۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۴

۸۰۷ - ۸۰۶ - ۷۹۹ - ۷۸۴

۸۲۸ - ۸۲۷ - ۸۲۳ - ۸۱۲

۸۳۱ - ۸۳۹ - ۸۳۱ - ۸۲۹

۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۴۶ - ۸۴۲

۸۸۲ - ۸۷۷ - ۸۶۹ - ۸۶۵

۹۱۱ - ۹۰۴ - ۹۰۰ - ۸۹۷

۹۲۴ - ۹۱۸ - ۹۱۴ - ۹۱۲

۹۴۵ - ۹۳۹ - ۹۳۴ - ۹۳۱

۹۴۲ - ۹۵۱ - ۹۵۳

ساحو بهومله (گهوسله) - ۱۱۲ - ۱۱۳

راجہ ساحو (دیگر) بحر سنہا

بحر - دیرا بحر ساحو بهومله -

۳۸۴ - ۳۸۹ - ۳۸۹ - ۳۸۴

۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۴۲ - ۵۴۹

۶۲۷ - ۶۴۰ - ۶۴۳ - ۶۷۸

۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۳ - ۷۸۳

۷۸۵ - ۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۹

۷۹۳ - ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۷۹۹

۸۷۱ - ۸۷۵ - ۸۹۱ - ۸۹۵

۹۴۶

۴۹ - ۵۴

زینب الغماد بادشاہ بیگم - ۷۷

۵۴۸ - ۵۴۳ - ۵۹۹ - ۶۰۰

۶۰۲ - ۷۳۵ - ۷۳۶

زینت الغماد بیگم - ۷۷ - ۶۹۰

زین الحسن - ۱۴۹ - ۱۵۰

زین العابدین خان - ۲۰۶

۲۰۹ - ۵۵۵

حضرت زین الدین قدس -

۵۷۲

شیخ زین الدین - ۶۳۶ - ۶۳۷

زین الدین خان - ۷۰۲ - ۷۲۱

۷۲۲

## \* حروف صین - مردمان \*

ساروت - ۲۰ - ۲۶ - ۵۲۸

۵۷۸ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۵

۶۶۷ - ۶۷۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲

۶۹۳ - ۶۹۷ - ۷۰۳ - ۷۱۱

۷۱۴ - ۷۱۹ - ۷۲۳ - ۷۲۷

۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳

۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱

راجه \* چلی سنگه - ۱۶۳ - ۱۶۵

۱۷۸ - ۲۰۵

مرحوم بابلی \* کوهک \* محمد

مراد گلشن - ۱۵۵ - ۱۵۶

مروما - ۲۰۸ - ۲۱۰

مرزوقه خان \* قرب \* خال چنگ

۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰

۳۸۱ - ۴۰۰

مرزاخان \* دلی - ۱۹۴ - ۱۹۷

مرزا محمد - ۶۳۱ - ۶۳۳

مرزا محمد علی خان \* مرزا محمد

محمد \* خلی - ۶۹۲ - ۷۱۳

مرشد خان ( مبارز \* ملک ) -

۶۹۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹

۷۷۱ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۵

۸۰۱ - ۸۱۸ - ۹۰۰ - ۹۷۱

رای \* مرصی \* کیت - ۹۰۹

محمد \* خلی - ۷۸ - ۸۶

۹۰۵ - ۹۰۸ - ۹۱۲ - ۹۱۵

۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸

۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲

۹۵۴ - ۹۵۷

مکات خلی - ۵۸۸ - ۶۹۷ - ۸۱۲

۸۱۷ - ۸۱۸

مال \* سنگه \* جعفر \* بونقی - ۸۵۱

مال \* سنگه - ۸۹۹

راجه \* مینا \* سنگه - ۴۹

میرزا \* بونقی - ۶۸ - ۱۲۸

میرزا \* خلی - ۱۲۸

راجه \* مینا \* چنگ - ۶۹۱ - ۷۳۳

۷۳۵ - ۷۳۶

میرزا \* شکر \* میرزا \* شکر - ۴۸

۲۵ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۳

۶۶ - ۶۷ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۲

۸۵ - ۸۵ - ۸۷

میرزا \* خلی - ۷۱۸

راجه \* میرزا \* خلی - ۲۸

میرزا \* خلی \* میرزا \* خلی \* خلی \* خلی

جابر - ۱۵۷

میرزا \* خلی \* میرزا \* خلی \* خلی \* خلی

میرزا \* خلی \* خلی - ۹۵۳

میرزا \* خلی \* خلی ( گریه \* خلی ) -

۱۵۴ - ۱۵۵

\* چلی \* سنگه \* مرید - ۱۷

|                               |                                      |
|-------------------------------|--------------------------------------|
| ۹۳۴ - ۹۳۱ - ۹۲۹               | سعادت خان عرف محمد مراد              |
| سعادت الله خان - ۹۵۲ - ۹۵۶    | ( خانزاد خان ) - ۲۹۱                 |
| محمد سعید خان بهادر نیرنگ     | ۲۹۹ - ۳۱۳ - ۳۱۴                      |
| سعید الله خان - ۹۵۴ - ۹۵۷     | ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷                |
| سکندر ذوالقورنین - ۸۷         | ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵                      |
| مکندر عادل شاه والی بجاپور -  | سعید محمد الله خرقه پوش - ۴۱۰        |
| ۳۱۴ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲         | ۵۵۹                                  |
| ۳۶۹ - ۴۰۷ ( شف عین )          | محمد سعید ( حیف الله خان )           |
| مکندر بادشاه لودی - ۵۵۰ - ۸۳۷ | ولد امالت خان - ۵۷۶                  |
| سلیمان شکوه پسر دارا شکوه - ۶ | شیخ سعید شیرازی رح - ۵۸۷             |
| ۲۲ - ۲۳ - ۳۵ - ۴۱ - ۴۲        | شاهزاده سعید لغت پسر بیدار           |
| ۸۵ - ۱۲۳                      | لغت - ۵۹۸                            |
| شاهزاده محمد سلطان - ۱۱ - ۱۲  | علامه محمد الله مفتی حیدرآباد - ۶۱۵  |
| ۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۴        | قاضی محمد سعید - ۶۳۴                 |
| ۳۲ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۷        | محمد ابراهیم خان بهادری ( الله خان ) |
| ۴۸ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۱ - ۷۵        | پسر عزیزی الله - ۶۷۷                 |
| ۷۸ - ۹۵ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴        | ۶۷۸ - ۷۳۵ - ۷۳۶ ( شف هاد )           |
| ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۳     | سعید خان - ۸۶۲                       |
| ۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۵۷               | سعید الله عین - ۸۷۶                  |
| شاه سلیمان شاه ایران - ۲۸۶    | سعادت خان بهادر عرفه میر             |
| ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۰۴         | محمد امین - ۹۰۲ - ۹۰۶                |
| ۴۵۰                           | ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۲۱                |

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸

۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶

۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰

۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴

۲۳۵ - ۲۳۶

۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴

۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸

۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱

۲۶۲ - ۲۶۳

۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷

۲۶۸ - ۲۶۹

۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶

۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰

۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴

۲۸۵ - ۲۸۶

۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴

۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸

۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲

۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶

۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴

۳۱۵ - ۳۱۶

۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴

۳۲۵ - ۳۲۶

۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰

۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸

۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲

۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶

۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰

۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴

۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸

۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲

۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶

۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰

۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴

۷۸۳ - ۵۸۲ - ۵۴۰ - ۵۱۳

مید قلی - ۱۱۰

میر سیف الله پندر سیف الله

خان - ۳۹۹

حاجی سیف الله خان میر نژک

۷۹۹ - ۷۹۹ - ۵۸۸ - ۵۳۸

۸۱۷ - ۹۱۵ - ۹۲۱

سیف خان عرف میر احمد الله

۹۲۸ - ۹۲۰ - ۹۱۹

سیف الدین علی خان برادر

سید عبد الله خان - ۹۹۲

۷۷۹ - ۷۵۲ - ۷۲۹ - ۷۱۳

۸۵۹ - ۸۵۵ - ۸۱۸ - ۷۹۶

۹۲۲ - ۹۱۸ - ۹۱۷ - ۸۷۳

۹۳۲

مید علی خان - ۸۲۰ - ۹۲۳

( شف عین )

سیف الله خان ( دیوگر ) - ۹۲۲

• مواضع و غیره •

قله - ایتر - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۴

۲۷۰ - ۲۷۵ - ۲۷۳ - ۲۸۰

مید میر برادر شیخ میر -

۲۳۳ - ۲۱۰

سیف خان صوفی کندی -

۲۵ - ۵۷ - ۱۲۶ - ۱۸۵

۵۷۰ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲

۶۱۳

میدات خان پسر انواز خان -

۷۴ - ۳۲۱

سید بهرسله پسر ساهو - ۱۲۱

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶

۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۹

۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۰

۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲

۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸

۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۰۷

۲۰۹ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸

۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶

۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰

۲۳۲ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۳۸۳ - ۳۹۰ - ۳۹۲ - ۵۱۰

|                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| مکتبہ - ۹۳۹                     | ۲۸۱ - ۷۹۷                     |
| مکتبہ - ۴۵                      | مکتبہ گنہ - ۲۹۱               |
| مکتبہ گنہ - ۳۸ - ۴۲ - ۱۰۱       | مکتبہ گنہ - ۲۹۳ - ۲۹۴         |
| ۱۲۳                             | مکتبہ روز - ۱۲۷               |
| مکتبہ گنہ - ۲۹۹ - ۳۰۹ - ۳۱۹     | مکتبہ روز - ۷۹۷               |
| ۷۷۹ - ۷۸۹ - ۷۹۹                 | آب منج - ۴۴                   |
| ۷۸۲                             | قلعہ منارہ ( اعظم گار ) - ۲۲۱ |
| مکتبہ گنہ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳        | ۴۶۳ - ۴۶۱ - ۴۵۰               |
| ۷۱۵ - ۷۰۰                       | ۴۸۱ - ۴۷۲ - ۴۷۱               |
| مکتبہ - ۸۲                      | ۷۸۱                           |
| مکتبہ گنہ ( عالمگیر نگر ) - ۱۸۵ | مکتبہ نگر - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳      |
| ( شرف نگر )                     | ۱۲۳                           |
| مکتبہ منج - ۳۰۴                 | مکتبہ خیرخواہ - ۲۳۷           |
| مکتبہ منج - ۷۶۹                 | مکتبہ گنہ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۸۵   |
| مکتبہ گنہ - ۸۸۹                 | ۸۹۱ - ۹۰۰                     |
| قلعہ منج - ۷۸۵ - ۷۸۶            | مکتبہ جاجو - ۵۸۷              |
| مکتبہ منج - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸     | مکتبہ عالم چاند - ۷۱۴         |
| ( ۳ ) - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹         | مکتبہ روز - ۷۰۰               |
| ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶           | مکتبہ موضع بولہ - ۸۰۰         |
| ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶           | مکتبہ جہاد - ۴۱۲              |
| ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶           | قلعہ منارہ - ۴۶۹ - ۴۶۸ - ۴۶۷  |
| ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۴۶           | مکتبہ - ۵۶۵                   |

برگفته میزم - ۲۹۶

قلعه سیرم - ۳۰۲

سیرونی ( موشنگ آباد ) ۳۵۶

ضلع سینکال - ۹۶۲

## \* حرف شین مردمان \*

شاهجهان بادشاه اعلیٰ حضرت

فردوس آشیانی - ۲ - ۳

م - ۵ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳

۲۰ - ۲۱ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲

۳۳ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۹

۵۹ - ۶۲ - ۸۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲

۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷

۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۴

۱۸۹ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۱۴

۲۶۳ - ۲۵۰ - ۲۸۱ - ۲۸۴

۲۹۵ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۲

۵۱۷ - ۵۰۱ - ۵۷۸ - ۶۰۴

۶۴۳ - ۷۳۱ - ۷۷۲ - ۸۳۷

۸۵۴ - ۸۶۶ - ۸۹۶

شاه نواز خان مقویی ( خضر

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۳۸۰

۳۸۴ - ۳۹۳ - ۴۰۱ - ۴۱۰

۴۱۴ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳

۴۴۲ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲

۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۶ - ۴۵۹

۵۱۵ - ۵۵۹ - ۵۶۱ - ۵۸۲

۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۸۱

۶۹۵ - ۷۴۳ - ۷۷۸ - ۸۲۳

۸۳۸ - ۹۳۸ - ۹۴۲ - ۹۴۳

۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۸ - ۹۶۹

چنگل موالک - ۳۹

موسنان - ۶۰

برگفته حربه - ۱۱۳ - ۱۱۹

مورون - ۹۴۹

مهرند ( مرهند ) - ۳۲ - ۳۹

۵۷۶ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴

۶۵۸ - ۷۶۲ - ۷۷۱

چوکه - ۲۴۰

سپارندور - ۶۵۴ - ۶۵۵

برگفته - ۹۵۰

میوگانو - ۱۱۹ - ۸۸۷

میواپور - ۱۲۰ - ۱۸۰



۶۲۷ - - ( شفت باد و مہم )

شاہنشاہی خان ( تہور خان ) - ۲۶۲

۲۶۳ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۲۶۹

شاہنشاہی ایرج خانی - ۲۲۰

- ۲۲۱

میرزا شاد نور خان مقوی

( صدر القیاس محمد ) - ۶۷۹

۶۸۰ - ( شفت صد )

شاہنشاہی خان خاویز فرخ سیر

۶۳۸ - ۶۱۷ - ۶۱۱ - ۶۳۲

۶۱۵

شاہ عالم قدس سرا دلی - ۶۳۵

میرزا شاد رخ - ۶۸۰

شاہنشاہی خان - ۶۳۵

شاہنشاہی خان ( تہور خان ) - ۶۷۹

شاہنشاہی خان ( تہور خان ) - ۶۷۹

۶۷۷ - ۶۷۵

محمد شجاع سرور دلی بنگالہ -

۶ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹

۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲

۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶

اورنگ زیب : مراد شاہی -

۱۲ - ۴۵ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۰

۷۲ - ۷۳ - ۷۴

شاہنشاہی خان خاویز امیر المورا

۲۱ - ۵۱۰ - ( شفت الف و خاد )

۷۸ - ۷۹

شاہنشاہی پیر دلا شکر - ۷۸

میرزا شاد نور خان خاویز امیر المورا

میرزا شاد نور خان خاویز امیر المورا

۶۰۵

شاہنشاہی خان خاویز امیر المورا

۵۸۸ - ۵۵۵ - ۵۱۲ - ۵۸۸

۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸

۵۹۹ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵

۶۰۷ - ۶۰۹ - ۶۱۱ - ۶۱۳

۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷

۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۸ - ۶۲۹

۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳

۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۸ - ۶۳۹

۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳

۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۸ - ۶۴۹

|                                 |                            |
|---------------------------------|----------------------------|
| ۳۱۷ - ۳۲۲ - ۳۲۸                 | ۶۹ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲     |
| شریف خان - ۳۰۷ - ۵۹۵            | ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹     |
| شرق الدین بیوتات - ۴۹۷          | ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵      |
| شریعت خان قاضی - ۷۴۰            | ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۸ - ۱۳۰      |
| حاجی شفیع خان - ۱۷۸ - ۳۷۸       | ۱۳۲                        |
| محمد شفیع - ۱۸۵ - ۲۸۹           | شجاعت خان ( کارطلب خان -   |
| میرزا شکرالله ( شاکرخان ) - ۳۳۳ | ۲۴ - ۳۸۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹       |
| خواجہ شکرالله خان ( حادات       | ۳۸۰ - ۳۸۲ - ۳۸۳            |
| خان ) - ۵۷۵                     | ۵۱۸ - ۵۱۹                  |
| میر شمس الدین بنی مختار         | ۵۸۴ - شجاعت خان            |
| ( مختارخان ) - ۱۲ ( شفہ ملیم )  | ۵۹۲ - ۵۹۵                  |
| شمشیر خان - ۲۰۸                 | شجاعت اللہ خان - ۹۱۳ - ۹۱۴ |
| شمس خان - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹       | ۹۲۲ - ۹۳۲                  |
| میدشہ شیرخان - ۸۷۷ - ۸۹۱ - ۸۹۵  | شجاع خان بلوچی - ۹۲۳ - ۹۳۰ |
| خواجہ شہبازخواجہ مرا - ۷ - ۳۸   | شجاعت خان عرف محمد         |
| ۲۵۰                             | معصوم - ۹۳۸                |
| شہاب الدین بھر قلیچ خان بہادر   | شجاعت علی خان - ۹۶۵ - ۹۶۶  |
| ۲۶۷ - ۲۸۲                       | شجاع الدین خان - ۹۷۴       |
| شیخ شہاب الدین - ۲۳۰۰           | شرزہ خان - ۲۳              |
| شیخ الشیوخ - ۷۴۷                | محمد شریف قلیچ خان - ۷۴    |
| شہامت خان - ۵۸۸ - ۴۶۷           | شرزہ خان - ۱۹۲             |
| شہامت خان ( دیگر ) - ۹۱۷        | ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۹ - ۳۱۵      |

عقبرای آباد ( دارالخلافه ) - ۵

۱۶ - ۲۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۵

۳۶ - ۳۹ - ۴۵ - ۴۳ - ۴۶

۶۶ - ۷۵ - ۸۲ - ۸۶ - ۱۱۳

۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۳۳ - ۱۵۵

۱۷۷ - ۱۸۴ - ۲۰۱ - ۲۰۳

۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۴۹

۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۹

۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۶ - ۲۶۹

۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۳۵۱ - ۳۵۹ - ۳۶۶ - ۳۶۸

۳۶۶ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۶

۳۷۷ - ۳۸۶ - ۳۸۹ - ۳۹۳

۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹

۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۴

۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۵

۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹

۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۵ - ۴۷۸

۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹

۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲

۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵

۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸

۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۹

قاضي شهاب الدين تامل

فرانكبادي قس الله سرا

مواقف تفسير لعمرواج - ۹۴۲

شيخ مير خراسي - ۱۲ - ۱۶

۲۳ - ۲۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۱

۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹

۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲

۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸

۵۵۲ - ۹۵۵

راجه خورام نور - ۱۳ - ۲۸

ميد خير خان يارقه - ۳۲

شيخ الاسلام قاضي القضاة بدر

قاضي عبد الوهاب - ۲۴۹ - ۲۵۵

۲۶۳ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳

تبرستان ( نام نوب ) - ۵۰۰

شهر انگر خان - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵

ميد خير خان ( تبرنگر ) - ۵۷۵

۸۵۹ - ۸۵۸ - ۸۵۶

تبرستان انقاي - ۹۴۸

• مواضع و غیره •

|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| شاهزاد پور - ۷۱۴                | ۸۳۸ - ۸۳۱ - ۸۴۵ - ۸۵۵           |
| بلان شرقی - ۴۵ - ۴۷ - ۷۹        | ۸۹۰ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳           |
| ۸۵ - ۸۷ - ۹۸ - ۴۴ - ۱۷۷         | ( درین صفحه ذکر زنزاد است )     |
| ۷۰۸ - ۲۵۹ - ۵۵۹                 | ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۷ - ۸۹۸           |
| شکار پور - ۳۹۳ - ۳۹۷            | ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۱۰ - ۹۱۲           |
| تصبیه شکرکیر - ۹۵۳              | ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸           |
| بلان شمالی - ۸۷                 | ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۶           |
| دریای شور - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۳۸۳     | ۹۳۹ - ۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷           |
| ۴۰۰ - ۴۰۴ - ۸۳۸ - ۸۴۰           | ۹۴۹ - ۹۶۲                       |
| شولا پور - ۴۱۹                  | تلمه شاه جهان آباد - ۲۹ - ۳۹    |
| شهرزاد پور - ۵۷۹                | ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۲۰۲                 |
| شیراز - ۴۵۹ - ۹۴۸               | ۶۹۱ - ۷۷۰ - ۹۳۵                 |
| برگنده شیر - ۷۴۳                | شاه گنج - ۲۷۳ - ۵۷۱             |
|                                 | شاه جهان پور - ۲۷۳              |
| ● حرف صاد - مردمان ●            | شاه پور - ۳۲۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲       |
| محمد صادق - ۲۵ - ۲۶ - ۱۳۶ - ۳۲۱ | ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۷           |
| محمد صالح - ۱۹۲                 | ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۹۲۰           |
| حکیم صادق خان حکیم الملک - ۵۳۹  | تلمه شاه پور - ۴۴۱              |
| میرزا صائب شاعر - ۴۳۰           | باغ شاهسار (باغ آغز آباد) - ۴۶۰ |
| محمد صالح نجم نابی - ۴۴۳        | ( شف الف )                      |
| شیخ محمد صادق - ۸۷۳             | شاه آباد - ۴۴۹                  |
| صیغه الله خان - ۹۲۳ - ۹۳۰       | شاه پور - ۶۶۰ - ۶۶۹ - ۶۷۰       |

|                               |                                    |
|-------------------------------|------------------------------------|
| میرزا صدر الدین محمد خان      | شیخ فتح الدین ولی - ۵۱۰            |
| ( حمام الفراء میرزا خدرواز    | سید علی محمد خان - ۵۱۲ - ۵۱۷       |
| خان مقربی ) - ۵۷۲ - ۵۸۴       | ۸۹۹ - ۹۱۳ - ۹۲۸ - ۹۲۲              |
| ۵۸۹ - ۵۹۹ - ۶۰۱ - ۶۸۰         | مناجات خان روشنه - ۵۱۴             |
| ۶۸۵ - ۶۸۹ - ( شف ثقی )        | مصطفی الفراء خاںبردی پیکار         |
| صدر جهان - ۷۱۲                | مهریز جنگ - ۸۲۳ - ۸۲۲              |
| صدر القضا - ۶۰۳               | ۹۰۵ - ۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۲۸              |
| مستحق خان - ۱۶ - ۲۰           | ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۶ - ۹۳۸              |
| ۲۳ - ۳۵ - ۶۱ - ۶۵ - ۶۷        | ۹۳۹ ( شف عجم )                     |
| ۷۴ - ۲۳۶ - ۳۳۷ - ۳۵۹          | ممد خان خواجه سرا - ۹۹۰            |
| ۳۶۲ - ۳۹۹ - ۴۰۱ - ۴۲۵         |                                    |
| ۴۳۱ - ۵۸۷ - ۷۰۲ - ۷۱۵         |                                    |
| ۷۲۱ - ۷۲۲                     |                                    |
| مغنی خان پسر اسام خان - ۱۲۶   | میرزا علی الدین شهبازی - ۲۷۵ - ۲۸۵ |
| ۸۲۷ - ۸۴۸ - ۹۱۵               | میرزا علی الدین خان نولک شیخ       |
| مقدور خان - ۲۶۳ - ۳۰۲ - ۳۲۷   | نور محمد - ۵۹۵ - ۶۱۰ - ۶۱۲         |
| ۶۲۸ - ۸۲۴                     |                                    |
| مقربی خان بخشی - ۵۷۲ - ۵۸۴    |                                    |
| ۵۸۹ - ۵۹۵                     |                                    |
| مهر علی خان - ۹۹۵ - ۹۹۹ - ۹۹۷ | طالب خان - ۸۶۵ - ۸۶۲               |
| ملاک حاج - ۳۱۴ - ۳۵۹ - ۳۶۴    | طالع یار خان - ۹۲۱ - ۹۳۱           |
| ۶۱۶ - ۵۸۴ - ۵۸۹               | طالب معنی الدین خان نوبرا          |

## • حرف طاء - مردمان •

محمد طاهر شهبازی زهر خان - ۱۱  
 طاهر خان - ۴۴ - ۹۵  
 طالب خان - ۸۶۵ - ۸۶۲  
 طالع یار خان - ۹۲۱ - ۹۳۱  
 طالب معنی الدین خان نوبرا

۱۷۷ - ۱۱۸ - ۱۱۶ - ۱۱۵

۱۹۴ - ۱۹۱ - ۱۸۴ - ۱۸۳

۲۲۴ - ۲۲۳ - ۱۹۸ - ۱۹۵

۲۳۴ - ( شف سین )

راجہ عالم سنگھ - ۲۰

عالم گیر ( نام شمشیر ) - ۳۱ - ۳۲

عادل خان خوافی مرافق واقعات

عالمگیری - ۳۲ - ۱۲۷

۱۷۷ - ۳۷۶ - ۵۸۴ - ۵۸۶

سید عالم بارہہ - ۴۹ - ۵۵

۱۱۰ - ۸۹۰ - ۸۹۵

سید عالم آدم سکندر شاہ

۳۲۰ - ۳۲۱

عالمی تیار پسر اعظم شاہ - ۴۰۹

۵۹۸ - ۵۹۶

خواجہ عاصم - ۷۱۲ - ۷۱۵

محمد عاصم خان ( مصمم الدولہ

خاندان بہادر ) - ۷۲۸

سید عالم علی خان بہادر -

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۰۶ - ۸۰۷

۸۵۳ - ۸۵۷ - ۸۷۱ - ۸۷۴

۸۷۵ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵

سعد اللہ خان - ۹۵۳ - ۹۵۷

شاہ ظہماس پسر سلطان حسین

شاہ ایران - ۹۴۸ - ۹۷۵ - ۹۷۶

۹۷۷ - ۹۷۸

• حرف ظاء - مردمان •

شیخ ظریف - ۴۹ - ۵۷

سید ظفر خان بارہہ - ۲۳ - ۳۲

ظفر علی خان - ۵۹۶

ظفر خان - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۸۰۴

۸۰۶ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۹۰۸

۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۸

ظفر مند خان - ۸۷۳

• مواضع و غیرہ •

ظفر آباد ( احمد آباد ) - ۳۳

۳۲۷ - ۳۷۱ - ۴۵۲ ( شف الف )

موتہ ظفرنگر - ۲۹۳

• حرف سین - مردمان •

عادل شاہ - عادل خان ( سکندر ) -

۴ - ۵ - ۷۶ - ۱۱۳ - ۳۱۱

فانسی محمد الوهاب - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱

۲۲۸ - ۲۲۹

میر محمد الکرم ( سائفت خان )

میر خان ( استاد زاد ) عالمگیر

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸

۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴

عبد الحامد زویندار - ۲۲۵

عبد عیسیٰ خان - ۲۲۶ - ۲۲۷

۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱

۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵

۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹

۲۴۰ - ۲۴۱

عبد العزیز خان - ۲۴۲ - ۲۴۳

۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶

عبد الحامد خان - ۲۴۷ - ۲۴۸

خان ( آغا ) - ۲۴۹ - ۲۵۰

۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸

۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲

۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶

۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰

( ۲۷۱ ) سائفت خان

۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴

۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸

۲۷۹ - ۲۸۰

عبد العزیز خان - ۲۸۱

عبد العزیز خان - ۲۸۲ - ۲۸۳

عبد العزیز خان - ۲۸۴ - ۲۸۵

( ۲۸۶ ) سائفت خان

عبد العزیز خان - ۲۸۷ - ۲۸۸

عبد العزیز خان - ۲۸۹ - ۲۹۰

عبد العزیز خان - ۲۹۱ - ۲۹۲

عبد العزیز خان - ۲۹۳ - ۲۹۴

عبد العزیز خان - ۲۹۵ - ۲۹۶

خان - ۲۹۷ - ۲۹۸

عبد العزیز خان - ۲۹۹ - ۳۰۰

عبد العزیز خان - ۳۰۱

عبد العزیز خان - ۳۰۲

عبد العزیز خان - ۳۰۳ - ۳۰۴

عبد العزیز خان - ۳۰۵ - ۳۰۶

عبد العزیز خان - ۳۰۷ - ۳۰۸

عبد العزیز خان - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۲

فانسی محمد الوهاب - ۳۱۳ - ۳۱۴

خواجہ عبدالحمید خان - ۵۱۸ - ۵۱۹

عبد القی خان کھمیری (ہادی

خان) - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳

۹۲۲ - (شف ۱۵)

عمر عبداللہ نوکر محمد یار خان

۵۴۲ - ۵۴۵

عبد اللہ خان عرف امان اللہ

بیگ ترکمان - ۵۸۹

عبد المطلب خان - ۵۹۵

شیخ عبدالقادر جیلانی غوث الاعظم

(م ۶۰۴ - شف غین)

عبدالرزاق خان لاری (دیگر)

(محمد منصور) - ۶۲۱

عبدالقدیر خان - ۶۸۸ - ۶۲۳ - ۹۳۰

مید عبداللہ خان بارہد (دیگر)

عرف حسن علی خان برادر

حمید علی خان قطب الملک

یار وفادار ظفر جنگ (

۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸

۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳

۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴

۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰

عبد الرزاق (حامد خان) سردار

لداخو - ۳۱۷ - (شف حامد)

قاسمی عبداللہ (مید شیخ الاسلام)

۳۴۳

عبدالرحیم خان بدونتات - ۳۵۸

۳۸۱ - ۹۳۰

عبد اللہ خان بنی اتمان - ۳۹۰

۳۹۱ - ۳۹۲ - ۵۸۹ - ۸۱۹

عبدالغادر - عمر عبدالرزاق لاری

۳۹۷ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۶۸۱

عبدالرحمن خان پسر اسلام خان

۳۸۱ - ۴۹۹

حاجی عبدالرحیم خان پسر

اسلام خان - ۳۸۱

عبدالوہاب استوا بادی - ۳۸۲

عبدالغزیز خان - ۳۹۲ - ۳۹۳

شیخ عبد الطیف برہان پوری

ندس سو - ۳۹۳ - ۵۵۵

شیخ عبدالرحمن حاجی مفتی

۴۴۴ - ۴۵۵

عبد الکرم پسر عبد الرزاق

لاری - ۴۵۹



٩١٨ - ٩١٧ - ٩١٦

٩١٥ - ٩١٤ - ٩١٣ - ٩١٢

٩١٩ - ٩١٨ - ٩١٧ - ٩١٦

٩٢٠ - ٩١٩ - ٩١٨ - ٩١٧

٩٢١ - ٩٢٠ - ٩١٩ - ٩١٨

٩٢٢ - ٩٢١ - ٩٢٠ - ٩١٩ (تلف نام)

٩٢٣ - ٩٢٢ - ٩٢١ - ٩٢٠

٩٢٤ - ٩٢٣ - ٩٢٢ - ٩٢١

٩٢٥ - ٩٢٤

٩٢٦ - ٩٢٥ - ٩٢٤ - ٩٢٣

٩٢٧ - ٩٢٦ - ٩٢٥ - ٩٢٤

٩٢٨ - ٩٢٧ - ٩٢٦ - ٩٢٥

٩٢٩ - ٩٢٨ - ٩٢٧ - ٩٢٦

٩٣٠ - ٩٢٩ - ٩٢٨ - ٩٢٧

٩٣١ (تلف نام)

٩٣٢ - ٩٣١ - ٩٣٠ - ٩٢٩

٩٣٣ - ٩٣٢ - ٩٣١ - ٩٣٠

٩٣٤ - ٩٣٣ - ٩٣٢ - ٩٣١

(تلف نام)

٩٣٥ - ٩٣٤ - ٩٣٣ - ٩٣٢

٩٣٦ - ٩٣٥ - ٩٣٤ - ٩٣٣

٩٣٧ - ٩٣٦ - ٩٣٥ - ٩٣٤

٩٣٨ - ٩٣٧ - ٩٣٦ - ٩٣٥

٩٣٩ - ٩٣٨ - ٩٣٧ - ٩٣٦

٩٤٠ - ٩٣٩ - ٩٣٨ - ٩٣٧

٩٤١ - ٩٤٠ - ٩٣٩ - ٩٣٨

٩٤٢ - ٩٤١ - ٩٤٠ - ٩٣٩

٩٤٣ - ٩٤٢ - ٩٤١ - ٩٤٠

٩٤٤ - ٩٤٣ - ٩٤٢ - ٩٤١

٩٤٥ - ٩٤٤ - ٩٤٣ - ٩٤٢

٩٤٦ - ٩٤٥ - ٩٤٤ - ٩٤٣

٩٤٧ - ٩٤٦ - ٩٤٥ - ٩٤٤

٩٤٨ - ٩٤٧ - ٩٤٦ - ٩٤٥

٩٤٩ - ٩٤٨ - ٩٤٧ - ٩٤٦

٩٥٠ - ٩٤٩ - ٩٤٨ - ٩٤٧

٩٥١ - ٩٥٠ - ٩٤٩ - ٩٤٨

٩٥٢ - ٩٥١ - ٩٥٠ - ٩٤٩

٩٥٣ - ٩٥٢ - ٩٥١ - ٩٥٠

٩٥٤ - ٩٥٣ - ٩٥٢ - ٩٥١

٩٥٥ - ٩٥٤ - ٩٥٣ - ٩٥٢

٩٥٦ - ٩٥٥ - ٩٥٤ - ٩٥٣

٩٥٧ - ٩٥٦ - ٩٥٥ - ٩٥٤

٩٥٨ - ٩٥٧ - ٩٥٦ - ٩٥٥

٩٥٩ - ٩٥٨ - ٩٥٧ - ٩٥٦

|                                  |                                   |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| عبد النبي خان ميانه - ۹۵۲        | شیخ عبد الواحد فاضل واعظ          |
| ۹۵۹ - ۹۵۹                        | ۷۵۷                               |
| عثمان خان - ۵۸۴ - ۵۸۹ - ۵۹۵      | عبد الرحیم خان ( نصیر الدوله )    |
| عثمان خان قادری - ۸۵۳            | عمومی نظام الملک - ۸۶۰            |
| عرب بیگ - ۲۵ - ۲۹ - ۹۵۹ - ۹۵۹    | ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۹۳۹                   |
| عزیز خان روهله - ۵۲۸ - ۹۲۰       | ( شف نون )                        |
| عزیز بیگ خان حارمی - ۸۷۶         | خواجہ عبد اللہ خان - ۸۶۹ - ۸۷۰    |
| ۸۷۹ - ۹۵۳                        | عبد الرشید - ۸۷۳                  |
| عزت خان هشیور زادہ حسین علی      | عبد الغنی خان - ۹۲۲               |
| خان - ۹۰۲ - ۹۰۵ - ۹۰۷            | عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم      |
| ۹۰۸ - ۹۱۰                        | خان - ۹۲۶                         |
| حکیم عزت طلب خان - ۹۶۰           | عبد اللہ خان قرین - ۹۲۳ - ۹۳۲     |
| عسکر خان - ۷۳ - ۷۴ - ۱۷۱         | عبد النبي خان ( دیگر ) - ۹۲۲      |
| محمد عسکری - ۸۳۶                 | ۹۳۳ - ۹۵۰                         |
| عطاء اللہ - ۱۳۲ - ۵۲۳            | عبد النبي خان داروغہ - ۹۳۰        |
| عطا یار خان - ۹۵۳                | عبد اللہ خان کاشی - ۹۳۳           |
| شاهزادہ محمد عظیم ( عظیم الشان ) | ملا عبد الغفور بهروز - ۹۴۲ - ۹۴۳  |
| پسر شاه عالم - ۲۹۹ - ۳۴۴         | عبد الحی پسر ملا عبد الغفور - ۹۴۳ |
| ۴۰۴ - ۴۰۳ - ۵۴۶ - ۵۷۴            | عبد الفتاح خان پسر عبد النبي خان  |
| ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸            | ۹۵۲ - ۹۵۴ - ۹۵۹                   |
| ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳            | خواجہ عبد اللہ خان - ۹۵۵          |
| ۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰            | عبد الرحمن خان داروغہ - ۹۵۵       |

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| علی محمد خان - ۹۵۴             | ۵۱۱ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶         |
| حضرت امیرالدوله علی            | ۶۰۱ - ۶۰۹ - ۶۰۷ - ۶۰۸         |
| کریم الله روحه - ۹۶۱ - ۹۶۲     | ۶۷۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴         |
| ۶۵۸ - ۶۵۹                      | ۸۹۵ - ۹۵۱ - ۹۵۸ - ۹۵۷         |
| میر علی رضا - ۹۶۷              | ۷۵۵ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳         |
| علی احمد خان بهادر شاهی -      | ۷۲۷ - ۷۳۴ - ۷۳۶               |
| ۹۱۵ - ۹۰۴ - ۹۱۹ - ۹۲۴          | عظمت خان - ۸۷۹                |
| مید علی خان بهادر ابوالحسن     | عظیم الدین خان - ۹۶۱          |
| خان - ۹۳۱ - ۹۳۳ (تغییر)        | عقیدت خان پسر امیر خان        |
| علی خان - ۹۵۹                  | ۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۸۹               |
| امام علی رضا - ۹۶۶ - ۹۶۷       | علی نقی - ۱ - ۵ - ۹ - ۱۵۹     |
| میرخان - ۵۸۹ - ۵۹۶ - ۸۹۱ - ۸۹۵ | علی مردان خان - ۳۵ - ۳۹       |
| میرخان روحه - ۹۶۳              | ۴۱ - ۹۶۰                      |
| مناجبت خان - ۲۰۹ - ۲۱۱         | علی نقی خان بولر محمد مراد    |
| ۴۰۶ - ۵۹۹                      | لغش - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹         |
| مناجبت الله خان پسر لطف الله   | میرزا دلیران محمد شجاع - ۴۹   |
| خان بهادر سید الله خان -       | قاسمی علی الکر یوزبی - ۲۵۹    |
| ۳۸۱ - ۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۸۳          | ۲۵۷ - ۲۵۸                     |
| ۵۰۰ - ۵۹۲ - ۵۱۴ - ۵۹۵          | علی مردان خان عرف حنفی        |
| ۶۶۵ - ۶۶۸ - ۶۳۵ - ۶۷۳          | بیگ بهادر علی - ۱۶ - ۷۵۲      |
| ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۰۹ - ۸۹۱          | میر علی نقی بهادر خانیه سلطان |
| ۹۳۴ - ۹۳۹                      | شاهزاده مراد - ۵۵۹            |

عرب - ۹۰ - ۱۱۳ - ۱۸۵

۲۴۱ - ۳۰۹ - ۴۰۰ - ۵۵۹

۵۶۳ - ۸۰۵

عراق - ۲۰۲ - ۲۴۴ - ۲۸۹

عظیم آباد ( عرف پٹنہ ) - ۵۴۶

۵۸۰ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۴۲

۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱

۸۴۷ - ( شفا ہے )

بحر عمان - ۱۴۶

عیدل آباد - ۲۷۵

### • حرف فین - مردمان •

غازی الدین خان بہادر

فیروز جنگ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰

۳۳۵ - ۳۳۹ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۴۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶

۳۵۸ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳

۳۸۳ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴

۴۱۵ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷

۴۴۸ - ۴۵۶ - ۴۷۷ - ۵۲۶

۵۲۷ - ۵۸۱ - ۶۱۶ - ۶۴۸

شاہ عنایت زاہد - ۶۳۸

محمد عنایت خان - ۸۶۰

میر عنایت اللہ خان - ۹۲۱

سیدی عنبر باقوت خان تائیم مقام

سیدی باقوت - ۵۱۵

ملا عوض رجیہ فاضل - ۸۰

عوض خان بہادر عضد الدولہ

قصور جنگ - ۷۹۶ - ۸۵۶

۸۶۶ - ۸۷۱ - ۸۷۶ - ۸۷۸

۸۷۹ - ۸۸۱ - ۸۸۷ - ۸۸۸

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۴۲ - ۹۴۶

۹۵۰ - ۹۵۳ - ۹۵۷

عیدی بیگ - ۷ - ۱۲

شیخ عیسیٰ قدس سرہ - ۵۵۳

عیسیٰ خان مہمند - ۷۶۷

### • مواضع و قبور •

عالمگیر نگر - ( منگرام نگر ) - ۱۲۷

( شفا حین )

عادل آباد - ۸۴۳

بقدر عداہی - ۴۲۸

عجم - ۷۹ - ۹۰ - ۵۵۹ - ۸۰۵

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| ۷۳۳ - ۱۷۶ - ۱۰۱ - ۱۰۰        | فاضل خان خانامان - ۳۴ - ۳۱    |
| ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸        | ۶۲ - ۷۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۳۸۰     |
| ندائی خان دیوان - ۸۹۱ - ۸۹۵  | حاجی فاضل - ۲۸۶               |
| قدوی خان - ۶۸۸               | فاضل خان صدر - ۳۸۳            |
| فرخ میر بادشاه شهید پسر عظیم | ذابق خان - ۹۵۶ - ۹۶۰          |
| الشان - ۳۰ - ۹۰ - ۶۹۱        | فتح جنگ خان - ۹۴ - ۱۹۳        |
| ۶۹۳ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹        | فتح خان افغان آدم عادل شاه    |
| ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳        | ۲۲۳ - ۲۲۴                     |
| ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸        | فتح الله خان بهادر (عالمگیری) |
| ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲        | ۴۶۵ - ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۸۴         |
| ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸        | ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ -             |
| ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲        | ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴               |
| ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸        | ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹         |
| ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۲ - ۷۳۳        | ۵۰۰ - ۵۰۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴         |
| ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸        | فتح الله خان خرمی - ۸۷۶       |
| ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲        | فتح محمد خان - ۵۸۸            |
| ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸        | فتح علی خان - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲ |
| ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲        | فتح باب خان - ۷۸۰ - ۷۸۱       |
| ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶        | فتح منگه - ۷۸۹                |
| ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰        | فتح یار خان - ۹۲۹             |
| ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴        | میر فخر الله - ۹۶۰            |
| ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸        | ندائی خان کورک - ۳۱ - ۶۰ - ۹۲ |
| ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲        |                               |
| ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶        |                               |
| ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰        |                               |
| ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴        |                               |

غوث نظام عبدالقادر جیلانی رح

۵۴۱ - ۸۹۶ ( شمس الدین )

۶۶۳ - ۱۰۰۱

غوث خلی - ۴۵ - ۲۱۴ - ۲۳۹

۲۴۷ - ۲۴۸ - ۶۵۱

غیاث الدین خلی ( شجاعت )

۱۰۹ - ۱۰۹۱ ( پسر نظام خلی )

۵۴۱ - ۲۵۱ - ۸۱۱ - ۸۱۲

محمد قباک خلی - ۷۴۲ - ۷۴۵

۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱

۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵

۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹

۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳

غوث خلی ( لیکن ) - ۷۴۰

۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷

۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱

• مواضع و غیر •

۱۲۱ - ۱۲۲

۱۲۳ - ۱۲۴ ( غیر مشہور )

• حرف فاء - مردمان •

۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷

۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰

غازی الدین خلی نیریز جنگ

خلف قلیچ خلی قلیچ جنگ

نیریز غازی الدین نیریز جنگ

۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴

۶۷۵ - ۶۷۶

غازی الدین خلی غالب جنگ

( احمدیہ جنگ ) - ۸۱۲ - ۸۱۳

۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳

۹۰۳ ( شمس الدین )

غالب خلی پسر نظام خلی

۸۶۴ - ۸۶۵

غالب خلی ( لیکن ) - ۹۰۴

۹۰۵ - ۹۰۶

غازی خلی صف شکی - ۹۰۷

میرزا محمد خلی - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰

غلام محمد خلی نیریز جنگ

۹۱۱ - ۹۱۲

غلام علی خلی - ۸۳۹ - ۹۱۰

۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳

غلام محمد خلی - ۹۱۳ - ۹۱۴

[illegible]

*Journal of Management Studies*, 19(6), 701-718.

[illegible]

## روایع و غیره

THE UNIVERSITY OF CHICAGO











THE UNIVERSITY OF CHICAGO

[illegible]

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

Figure 1. The effect of the concentration of the inhibitor on the rate of polymerization of  $\alpha$ -methylstyrene in the presence of  $\text{SnCl}_4$  at  $25^\circ\text{C}$ .

謝 靈運 謝靈運 謝靈運

● **مفتی محمد رفیع الرحمن** ●

10-11-68

— 100 —















[illegible]

**Abstract**

11-11-61

[illegible][illegible]






[illegible]















 Springer
  Springer
  Springer
  Springer

11. 12. 13. 14. 15.

4408 4409 4410 4411 4412 4413 4414 4415 4416 4417 4418 4419 4420 4421 4422 4423 4424 4425 4426 4427 4428 4429 4430 4431 4432 4433 4434 4435 4436 4437 4438 4439 4440 4441 4442 4443 4444 4445 4446 4447 4448 4449 4450 4451 4452 4453 4454 4455 4456 4457 4458 4459 4460 4461 4462 4463 4464 4465 4466 4467 4468 4469 4470 4471 4472 4473 4474 4475 4476 4477 4478 4479 4480 4481 4482 4483 4484 4485 4486 4487 4488 4489 4490 4491 4492 4493 4494 4495 4496 4497 4498 4499 4500 4501 4502 4503 4504 4505 4506 4507 4508 4509 4510 4511 4512 4513 4514 4515 4516 4517 4518 4519 4520 4521 4522 4523 4524 4525 4526 4527 4528 4529 4530 4531 4532 4533 4534 4535 4536 4537 4538 4539 4540 4541 4542 4543 4544 4545 4546 4547 4548 4549 4550 4551 4552 4553 4554 4555 4556 4557 4558 4559 4560 4561 4562 4563 4564 4565 4566 4567 4568 4569 4570 4571 4572 4573 4574 4575 4576 4577 4578 4579 4580 4581 4582 4583 4584 4585 4586 4587 4588 4589 4590 4591 4592 4593 4594 4595 4596 4597 4598 4599 4600 4601 4602 4603 4604 4605 4606 4607 4608 4609 4610 4611 4612 4613 4614 4615 4616 4617 4618 4619 4620 4621 4622 4623 4624 4625 4626 4627 4628 4629 4630 4631 4632 4633 4634 4635 4636 4637 4638 4639 4640 4641 4642 4643 4644 4645 4646 4647 4648 4649 4650 4651 4652 4653 4654 4655 4656 4657 4658 4659 4660 4661 4662 4663 4664 4665 4666 4667 4668 4669 4670 4671 4672 4673 4674 4675 4676 4677 4678 4679 4680 4681 4682 4683 4684 4685 4686 4687 4688 4689 4690 4691 4692 4693 4694 4695 4696 4697 4698 4699 4700 4701 4702 4703 4704 4705 4706 4707 4708 4709 4710 4711 4712 4713 4714 4715 4716 4717 4718 4719 4720 4721 4722 4723 4724 4725 4726 4727 4728 4729 4730 4731 4732 4733 4734 4735 4736 4737 4738 4739 4740 4741 4742 4743 4744 4745 4746 4747 4748 4749 4750 4751 4752 4753 4754 4755 4756 4757 4758 4759 4760 4761 4762 4763 4764 4765 4766 4767 4768 4769 4770 4771 4772 4773 4774 4775 4776 4777 4778 4779 4780 4781 4782 4783 4784 4785 4786 4787 4788 4789 4790 4791 4792 4793 4794 4795 4796 4797 4798 4799 4800 4801 4802 4803 4804 4805 4806 4807 4808 4809 4810 4811 4812 4813 4814 4815 4816 4817 4818 4819 4820 4821 4822 4823 4824 4825 4826 4827 4828 4829 4830 4831 4832 4833 4834 4835 4836 4837 4838 4839 4840 4841 4842 4843 4844 4845 4846 4847 4848 4849 4850 4851 4852 4853 4854 4855 4856 4857 4858 4859 4860 4861 4862 4863 4864 4865 4866 4867 4868 4869 4870 4871 4872 4873 4874 4875 4876 4877 4878 4879 4880 4881 4882 4883 4884 4885 4886 4887 4888 4889 4890 4891 4892 4893 4894 4895 4896 4897 4898 4899 4900 4901 4902 4903 4904 4905 4906 4907 4908 4909 4910 4911 4912 4913 4914 4915 4916 4917 4918 4919 4920 4921 4922 4923 4924 4925 4926 4927 4928 4929 4930 4931 4932 4933 4934 4935 4936 4937 4938 4939 4940 4941 4942 4943 4944 4945 4946 4947 4948 4949 4950 4951 4952 4953 4954 4955 4956 4957 4958 4959 4960 4961 4962 4963 4964 4965 4966 4967 4968 4969 4970 4971 4972 4973 4974 4975 4976 4977 4978 4979 4980 4981 4982 4983 4984 4985 4986 4987 4988 4989 4990 4991 4992 4993 4994 4995 4996 4997 4998 4999 5000

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains. The number of transformed cells was determined by the number of colonies obtained on the selective medium. The results are the mean of three independent experiments. Error bars represent standard deviation.














Figure 1. The study area, showing the location of the study area in the north-east of Iran, and the location of the study area in the north-east of Iran.

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

◆◆◆

[illegible]

... ..

...and the

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ۹۵۶ - ۹۶۰                     | مید قاسم خان باره - ۸۵ - ۸۰    |
| قطب الدین خان - ۱۲۹           | ۴۶ - ۶۱                        |
| ۱۵۷ - ۲۵۷                     | سید قاسم شجاعی (شہامت خان)     |
| قطب الملک عبد اللہ شاہ - ۱۹۵  | ۶۴ (شف شین)                    |
| ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۳۵ - ۲۹۵         | قاسم علی میر نرگ - ۹۱          |
| قطب الملک ابو الحسن داماد     | قاسم آقا فرستاده حسین پاشا     |
| قطب الملک - ۲۳۵ - ۲۹۲         | حاکم بصره - ۱۲۴                |
| ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶         | قادر داد خان - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۵۳ |
| ۲۹۸ - (شف الف)                | قاسم خان کرمانی - ۲۸۴          |
| حضرت خواجہ قطب الدین ولی      | قاضی خان قاضی القضاة - ۶۰۶     |
| قدس سره - ۶۸۴ - ۹۱۷ - ۹۳۵     | قاسم خان افغان - ۶۳۲           |
| قطب الدین عامل - ۸۶۲          | سیدی قاسم کوتوال - ۷۳۵         |
| قلیچ خان بہادر (عابد خان) پدر | قادر داد خان (دیگر) - ۸۶۰      |
| غازی الدین خان - ۲۶۷ - ۳۱۵    | ۸۷۶ - ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۳          |
| ۳۱۹ - ۳۳۰                     | ۸۹۴ - ۹۵۳                      |
| قلیچ خان نظام الملک (چون      | محمد قاسم فرشته مورخ - ۹۲۷     |
| بہادر خان دوران) خلف          | قباد خان - ۲۲                  |
| غازی الدین خان - ۴۴۵          | شہادت اللہ فقیر - ۶۸۹ - ۷۳۶    |
| ۴۴۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹         | قرزل خان - ۱۴۷ - ۱۴۳ - ۱۹۵     |
| ۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۷۲         | قرزباش خان - ۴۸                |
| ۵۸۲ - ۵۹۴ - ۶۶۳ - ۶۶۵         | قرزباش (قوم) - ۳۵۱ - ۹۷۶ - ۹۷۷ |
| ۶۷۴ - ۶۹۱ - ۶۹۸ - ۷۰۰         | قرزباش خان (دیگر) - ۸۴۸        |



[illegible]

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

[illegible]






100-443887-100

[illegible]

謝 啓 昌 著

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

[illegible]

1. *Staphylococcus aureus* (ATCC 12228) (10<sup>8</sup> CFU/ml)  
 2. *Staphylococcus aureus* (ATCC 12228) (10<sup>8</sup> CFU/ml)  
 3. *Staphylococcus aureus* (ATCC 12228) (10<sup>8</sup> CFU/ml)  
 4. *Staphylococcus aureus* (ATCC 12228) (10<sup>8</sup> CFU/ml)  
 5. *Staphylococcus aureus* (ATCC 12228) (10<sup>8</sup> CFU/ml)  
 6. *Staphylococcus aureus* (ATCC 12228) (10<sup>8</sup> CFU/ml)  
 7. *Staphylococcus aureus* (ATCC 12228) (10<sup>8</sup> CFU/ml)  
 8. *Staphylococcus aureus* (ATCC 12228) (10<sup>8</sup> CFU/ml)  
 9. *Staphylococcus aureus* (ATCC 12228) (10<sup>8</sup> CFU/ml)  
 10. *Staphylococcus aureus* (ATCC 12228) (10<sup>8</sup> CFU/ml)

[illegible]

1990

陳其南、陳其南、陳其南

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

... ..

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840.

**Abstract**



100

**SECRET**

THE UNIVERSITY OF CHICAGO



7-10-1-1

● مؤتمري وٽيڙا ●

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

[illegible]

• حرف کاف - پرومان •

... ..

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| کفته ( مرهٔ ) - ۹۹۹            | ۶۹۸ - ۷۱۹                     |
| کوکلتاش خان عرف میر بندو - ۸۹۵ | کانوحي - ۸۹۱                  |
| کوکٔ خان مہماندار - ۶۷۸ - ۶۸۰  | کاکم علي خان - ۹۶۰ - ۹۶۱      |
| کوکلتاش خان بہادر - ۴۹۷ - ۴۹۸  | کب ( برہمن شاعر ہندی ) - ۱۳   |
| ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳          | کبلس برہمن پنڈت دیوان         |
| کوکلتاش خان محمد امین بہادر    | کنبہا - ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۱۹       |
| ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰          | ۲۲۹ - ۲۷۱ - ۳۸۴ - ۳۸۵         |
| ۷۲۱ - ۷۲۴ - ۷۳۳ ( شف الف )     | ۳۸۸ - ۳۸۹                     |
| کھتریان - ۴۵۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳      | کھور چند جوہري - ۷۵۹          |
| ۴۷۴ - ۷۶۵                      | کرجہ کرن ( راد کرن ) - ۱۱۰    |
| کھیم کرن - ۷۴۳                 | ۱۱۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳               |
| کھندر بہاریہ سید سالار - ۷۷۷   | کرتاکي ( قوم ) - ۱۹۲          |
| ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۸          | شاهزادہ محمد کریم خٹہ شاهزادہ |
| ۸۰۹ - ۸۹۱                      | محمد عظیم - ۵۷۵ - ۵۷۸         |
| کھکران ( قوم ) - ۸۷۰           | ۶۸۸ - ۷۰۷ - ۷۲۴ - ۷۳۵         |
| کھسر سنگھ پسر راجہ کرن - ۱۱۱   | محمد کریم - ۹۲۱               |
| کھسر سنگھ پسر جی سنگھ - ۱۷۹    | کریم علي خان - ۸۶۲ - ۸۶۳      |
| کھسوراي - ۹۱۳                  | کزک بجلي ( نام توپ ) - ۵۰۰    |
|                                | کشور سنگھ ہارا - ۳۳۵          |
|                                | کغایت خان - ۱۷۶ - ۲۳۶ - ۲۳۷   |
|                                | کمال خان لکني - ۹۵۹           |
|                                | کدور چند بہادر - ۹۵۳          |

### \* مواضع وغیرہ \*

موتہ کابل - ۳۵ - ۳۶ - ۱۲۹  
 ۱۴۰ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۳۰

SECRET

*[Faint, illegible text from bleed-through]*

1. 100% 2. 100% 3. 100% 4. 100% 5. 100% 6. 100% 7. 100% 8. 100% 9. 100% 10. 100% 11. 100% 12. 100% 13. 100% 14. 100% 15. 100% 16. 100% 17. 100% 18. 100% 19. 100% 20. 100% 21. 100% 22. 100% 23. 100% 24. 100% 25. 100% 26. 100% 27. 100% 28. 100% 29. 100% 30. 100% 31. 100% 32. 100% 33. 100% 34. 100% 35. 100% 36. 100% 37. 100% 38. 100% 39. 100% 40. 100% 41. 100% 42. 100% 43. 100% 44. 100% 45. 100% 46. 100% 47. 100% 48. 100% 49. 100% 50. 100% 51. 100% 52. 100% 53. 100% 54. 100% 55. 100% 56. 100% 57. 100% 58. 100% 59. 100% 60. 100% 61. 100% 62. 100% 63. 100% 64. 100% 65. 100% 66. 100% 67. 100% 68. 100% 69. 100% 70. 100% 71. 100% 72. 100% 73. 100% 74. 100% 75. 100% 76. 100% 77. 100% 78. 100% 79. 100% 80. 100% 81. 100% 82. 100% 83. 100% 84. 100% 85. 100% 86. 100% 87. 100% 88. 100% 89. 100% 90. 100% 91. 100% 92. 100% 93. 100% 94. 100% 95. 100% 96. 100% 97. 100% 98. 100% 99. 100% 100. 100%

[illegible]

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains. The number of transformed cells was determined by the number of colonies obtained on the selective medium. The results are the mean of three independent experiments.

姓名: 王 强 性别: 男 年龄: 25 职业: 教师  
 籍贯: 山东省济南市 民族: 汉族 婚姻状况: 未婚  
 联系电话: 13812345678 电子邮箱: wangqiang123@163.com  
 身份证号: 370102199801010001

... ..

100-443887-100

Figure 6

Figure 7

... ..

1990-1991

*Journal of Management Education* 36(7) 809-824

*[Faint, illegible handwritten notes]*

\_\_\_\_\_

... ..

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

1990-1991

*Journal of Management Studies*, 36(7), 809–826

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

1997-1998

کهنیر - ۵۲۳

۱۶۲ - ۱۷۱

## ● حرف گاف - مردمان ●

راجا گجمنک کچواک - ۸۳۹

۸۵۱ - ۸۵۹ - ۸۷۷ - ۸۸۵

گردهر زاقور - ۹۳

گرگین خان آدم شاه ایران طعمدار

تندهار - ۶۴۳ - ۶۴۴

فرقه گرو ( مکهان ) - ۶۵۱

گرو گویند ( سرگروه مکهان )

۷۵۲ - ۷۶۱

گرو گویند ثانی ( حچا بادشاه )

۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۶۳ - ۶۶۹

۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴

۷۳۸ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۶۵

۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷

گردهر بهادر بهر دیا بهادر

۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵

۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹

۹۳۴ - ۹۳۸

گهانیدان - ۴

گن محمد نوکر داراشکوه - ۸۲ - ۸۳

قلعه کورتی - ۱۴۲

نصبه کورتی - ۳۱۳ - ۳۱۵

کولابور - ۳۸۳ - ۳۸۴

کورگانو - ۳۶۳ - ۳۶۴

کوکاب - ۴۹۲

پرگنه کولاس - ۹۳۱

کوزه - ۶۹۵

کوال - ۹۷۲

کچواک - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۹ - ۷۱۹

کهرگان ( بلجا گند ) - ۱۵۳ - ۱۵۴

۱۶۱ - ۱۶۳ ( شغ باد )

قلعه کهرگان - ۱۵۱

قلعه کهرگان ( مخراند ) - ۱۹۵ - ۳۸۴

۴۹۱ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۹

۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۵ - ۵۰۷

کهرگان - ۴۹۲

مکه کهرگی بوره - ۲۱۳ - ۲۱۴

پرگنه کهری - ۳۰۸ - ۳۱۵

قلعه کهنه پری - ۴۲۸

کهری - ۴۳۳

کهری - ۹۰

کتابخانه عمومی

100

کیمبروائی (نام حیدر)

CONCLUSIONS

1000

پیشہ گوئی کے لیے

۱۰۰۰ ازیل

*(Signature)*

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840.

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

[illegible]

德 英 美 法 俄 日 意 奧 匈 葡 比 荷 西 瑞 丹 挪 芬 波 捷 斯 洛 塞 牙 羅 保 加 土 希 南 約 巴 秘 哥 尼 委 古 多 危 洪 薩 牙 智 烏 阿 圭 巴 玻 利 維 亞 秘 魯 厄 瓜 多 爾 哥 倫 比 亞 委 內 蘇 拉 圭 尼 牙 墨 西 哥 中 國 印 度 尼 西 雅 馬 來 西 亞 菲 律 賓 泰 國 緬 甸 老 挝 越 南 柬 埔 寨 寮 島 汶 萊 新 加 坡 東 帝 力 莫 桑 比 克 安 哥 拉 納 米 布 瓦 津 巴 韋 尼 索 比亞 埃 塞 俄 比 亞 索 馬 里 几 内 亞 利 比 里 亞 科 特 迪 瓦 佛 羅 里 達 剛 果 布 隆 迪 盧 旺 達 毛 里 求 斯 斯 瓦 齊 博 茨 瓦 那 津 巴 韋 尼 索 比亞 埃 塞 俄 比 亞 索 馬 里 几 内 亞 利 比 里 亞 科 特 迪 瓦 佛 羅 里 達 剛 果 布 隆 迪 盧 旺 達 毛 里 求 斯 斯 瓦 齊 博 茨 瓦 那

海 軍 部 署  
海 軍 部 署  
海 軍 部 署  
海 軍 部 署


[illegible][illegible]


Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* strain on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strain on *Agrobacterium* strain.


神聖なるもの、神聖なるもの、神聖なるもの、神聖なるもの




... ..

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*





● 注意 ●

[illegible]

*Journal of Management Studies*, 19(1), 67-80.

Figure 1. The effect of the concentration of the inhibitor on the rate of polymerization of  $\alpha$ -methylstyrene in the presence of  $\text{SnCl}_4$  at  $25^\circ\text{C}$ . The concentration of  $\alpha$ -methylstyrene was 1.0 mol/L, and the concentration of  $\text{SnCl}_4$  was 0.01 mol/L. The concentration of the inhibitor was 0.001 mol/L (a), 0.002 mol/L (b), 0.004 mol/L (c), 0.006 mol/L (d), 0.008 mol/L (e), 0.01 mol/L (f), 0.02 mol/L (g), 0.04 mol/L (h), 0.06 mol/L (i), 0.08 mol/L (j), 0.1 mol/L (k), 0.2 mol/L (l), 0.4 mol/L (m), 0.6 mol/L (n), 0.8 mol/L (o), 1.0 mol/L (p).

\_\_\_\_\_

趙鼎

4 13 2 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1041 1042 1043 1044 1045

[illegible]

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

1990-1991

# 2019

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

لطیف الله خان پسر سردار الله خان

۲۵۷ - ۴۴۶ - ۵۷۵ - ۵۹۵

لطیف شاه دکنی (مرادراز خان)

۲۹۱ (شف سین)

لطیف علی خان - ۴۶۳

لطیف الله خان پانی پتی

۵۹۴ - ۶۸۸

لطیف الله خان صادق - ۷۲۷

۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۶۹ - ۷۹۶

لطیف خان پنوار - ۸۹۵ - ۸۹۲

رای لعل چند - ۲۰۹

لعل کزور \* محبوب جهاندار شاه

۴۸۷ - ۴۸۹ - ۶۹۵ - ۶۹۸

۶۹۹ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۷

۷۲۴ - ۷۲۵

لعل سنگه - ۸۶۹

لودی خان - ۴۱

خاندان لودی - ۸۹۹

### \* مواضع و غیره \*

دارالاطاعت لاہور - ۲۱ - ۳۳

۳۵ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲

۵۲۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۹۴۹

قلعہ گندبری - ۲۲۵

گندسک - ۲۴۰

گوالیار - ۲۰ - ۱۲۳ - ۵۷۹

۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۹۶ - ۵۹۹

۶۰۰ - ۸۰۰

قلعہ گوالیار - ۶۲ - ۸۷ - ۵۸۴

قلعہ گوردہ - ۴۰۱

گوردہ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴

سرکار گوردہ (گوردہ) - ۴۷۹

۵۱۸ - ۵۶۷ - ۶۱۷

گوندزاتہ - ۶۲۰

گور پور - ۶۶۵

گور کھت - ۱۶۲

### \* حرف لام - مردمان \*

لاچین بیک تلماق (تسمہ کش)

(پندرہ دل خان) - ۷۰۹

۷۱۰ - ۷۳۴ - ۷۳۵ (شف باد)

نرم پانی (انی) - ۴۴۴ - ۴۶۳

سلطان لشکری - ۲۴۰

سردار لطیف دیوان - ۲۰۱



- مذکور خان - ۸۸۶ - ۹۵۴  
 متقی خان - ۸۹۰  
 محمدخان - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸  
 ۳۱۷ - ۳۱۸  
 مجلس رای - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹  
 میرزا محمد - مشهور  
 ( اصالت خان ) - ۱۲  
 محمد شاه نوکده - ۳۲ - ۱۲۳  
 محمد قلی اوزرک - ۳۹  
 محمد پسر قطب الدین - ۱۵۷  
 محمد بیگ خان - ۱۶۳ - ۵۱۸  
 ۹۵۶ - ۹۵۹  
 محمد حسن پسر حاجی زاهد  
 ملک التجار بذدر عزت  
 ۲۵۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱  
 محمد قلی خان خانسارمان  
 ۲۵۰ - ۲۵۱  
 میرزا محمد مشرف شادخانه  
 ۲۹۴ - ۲۹۵  
 حضرت بنده نواز سید محمد  
 گیسو دراز - ۳۲۲ - ۳۲۷  
 ۳۶۱ - ۳۹۲  
 حاجی محراب - ۳۴۰  
 سلطان محمد قلی قطب الملک  
 ۳۶۸  
 محمد شاه بهمنیه - ۲۶۸ - ۹۲۷  
 محمد قطب الملک - ۳۶۸  
 محمد یار خان - ۳۸۰ - ۵۴۲  
 ۵۵۵ - ۵۷۷ - ۹۱۵  
 آقا محمد زمان - ۳۸۰  
 خواجه محمد بخشی محمد  
 کام بخش - ۴۳۶ - ۴۸۵  
 امام محمد رح - ۴۴۵ - ۴۴۵  
 شاهزاده محسنی الله خلف  
 شاهزاده محمد کام بخش - ۵۱۰  
 محمد شمس خان پسر شیخ میر  
 خوانی - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۷  
 حکیم محسن وزیر محمد کام بخش  
 ( تقرب خان ) - ۵۶۹ - ۶۸۶  
 ( شف تاد )  
 محسنی السند پسر محمد کام بخش  
 ۶۲۳  
 محمود خان افغان پسر میراویس  
 افغان - ۶۴۴ - ۹۴۷ - ۹۴۸



۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴

۱۴۵ - ۱۴۶

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

۱۵۵ - ۱۵۶

۱۵۷ - ۱۵۸

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲

۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶

۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰

۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸

۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲

۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶

۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰

۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸

۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲

۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶

۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰

۲۱۱ - ۲۱۲

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

تاریخ مکتوبات حضرت امام رضا علیه السلام

۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶

قوم مرهتہ - ۹۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲

۱۱۵ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴

۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۱ - ۲۳۲

۲۴۸ - ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۳۰۲

۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۳ - ۳۹۹

۴۰۰ - ۴۱۵ - ۴۱۸ - ۴۲۷

۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۳ - ۴۴۹

۴۴۷ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۹

۴۶۳ - ۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۹

۵۱۱ - ۵۱۴ - ۵۱۶ - ۵۱۷

۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۷

۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۳ - ۵۳۵

۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۸۳ - ۹۲۲

۹۲۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۹۸

۷۳۳ - ۷۳۷ - ۷۴۲ - ۷۴۳

۷۴۶ - ۷۵۵ - ۷۵۹ - ۷۶۷

۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۴ - ۷۷۸

۷۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۴

۷۸۵ - ۷۸۹ - ۷۹۴ - ۷۹۷

۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۷ - ۸۰۹

۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۴۹ - ۸۶۹

۸۷۱ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۸۹

مختار خان / خان عالم بیادر

شاه - ۲۳ - ۳۶۱ - ۳۹۳

۳۰۹ - ۴۲۸ - ۵۶۸

۵۷۶ - ۵۷۷ - ۶۰۱ - ۷۰۲

مخلص خان پسر مفتح خان

۱۳۴ - ۱۸۹ - ۳۸۱ - ۳۹۴

۳۹۹ - ۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۳۷

۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۷۷

مختار خان بنی مختار (شمس)

الدین - ۹۱۲ - (شف شین)

مخلص خان (دیگر) - ۹۸۸

محمد مراد بخش - ۵ - ۶ - ۷

۸ - ۹ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۹

۱۷ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۷

۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۷

۳۸ - ۳۹ - ۴۲ - ۴۳ - ۵۴

۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱

مرشد قلی خان - ۱۱ - ۱۴

۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۷۰

مرتضی خان - ۱۶ - ۲۵۴

مراد خان - ۴۸

مرتضی قلی خان - ۵۵

|                           |  |
|---------------------------|--|
| ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰     | محمد مراد تاجیک - ۹۸۱                            |
| ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴     | مرشد علی (کاکر) - ۹۸۲                            |
| ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸     | ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶                            |
| ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲     | ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰                            |
| ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶     | میر مرادعلی - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲              |
| ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰     | ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶                            |
| ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴     | سلطان مراد علی - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰          |
| ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸     | محمد مراد خان (کاکر) - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ |
| ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲     | محمد مراد خان (کاکر) - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ |
| ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶     | خان - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲                  |
| ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰     | ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶                        |
| ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴     | ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰                        |
| ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸     | ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴                        |
| ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲     | ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸                        |
| ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶     | ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲                        |
| ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰     | ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶                        |
| ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴     | ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰                        |
| ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸     | ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴                        |
| ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲     | ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸                        |
| ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶     | ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲                        |
| ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰     | ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶                        |
| ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴     | ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰                        |
| ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸     | ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴                        |
| ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲     | ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸                        |
| ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶     | ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲                        |
| ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰     | ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶                        |
| ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴     | ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰                        |
| ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸     | ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴                        |
| ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲  | ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸                        |
| ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ | ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲                        |
| ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ | ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶                        |
| ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ | ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰                        |
| ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ | ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴                        |
| ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ | ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸                        |
| ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ | ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲                        |
| ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ | ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶                        |
| ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ | ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰                        |
| ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ | ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴                        |
| ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ | ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸                        |
| ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ | ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲                        |
| ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ | ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶                        |
| ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ | ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰                        |
| ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ | ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴                        |
| ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ | ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸                        |
| ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ | ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲                        |
| ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ | ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶                        |
| ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ | ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰                        |
| ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ | ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴                        |
| ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ | ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸                        |
| ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ | ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲                        |
| ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ | ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶                        |
| ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ | ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰                        |
| ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ | ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ - ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴                        |
| ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ | ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۸                        |
| ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ | ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲                        |
| ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ | ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴ - ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶                        |
| ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ | ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰                        |
| ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ | ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴                        |
| ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ | ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸                        |
| ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ | ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲                        |
| ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ | ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶                        |
| ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ | ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸ - ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰                        |
| ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ | ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴                        |
| ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ | ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸                        |
| ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ | ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰ - ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲                        |
| ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ | ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶                        |
| ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ | ۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰                        |
| ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ | ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴                        |
| ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ | ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۸                        |
| ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ | ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲                        |
| ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ | ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ - ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶                        |
| ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ | ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰                        |
| ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ | ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴                        |
| ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ | ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸                        |
| ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶ | ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲                        |
| ۱۱۸۷ - ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ | ۱۲۷۳ - ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶                        |
| ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴ | ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸ - ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰                        |
| ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸ | ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴                        |
| ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰ - ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ | ۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸                        |
| ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ | ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲                        |
| ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰ | ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶                        |
| ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲ - ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ | ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰                        |
| ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸ | ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴                        |
| ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ | ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸                        |
| ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ - ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶ | ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲                        |
| ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰ | ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶                        |
| ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴ | ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰                        |
| ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶ - ۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ | ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴                        |
| ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ | ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸                        |
| ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ | ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲                        |
| ۱۲۴۷ - ۱۲۴۸ - ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ | ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶                        |
| ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ | ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰                        |
| ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸ | ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴                        |
| ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ | ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸                        |
| ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶ | ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲                        |
| ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰ | ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶                        |
| ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ - ۱۲۷۴ | ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰                        |
| ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸ | ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴                        |
| ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ | ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸                        |
| ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ | ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲                        |
| ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ | ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶                        |
| ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴ | ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰                        |
| ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ | ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴                        |
| ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ | ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸                        |
| ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ | ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲                        |
| ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ | ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶                        |
| ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ | ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰                        |
| ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ | ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴                        |
| ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ | ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ - ۱۴۰۸                        |
| ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ | ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰ - ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲                        |
| ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ | ۱۴۱۳ - ۱۴۱۴ - ۱۴۱۵ - ۱۴۱۶                        |
| ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ | ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰                        |
| ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ | ۱۴۲۱ - ۱۴۲۲ - ۱۴۲۳ - ۱۴۲۴                        |
| ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ | ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶ - ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸                        |
| ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ | ۱۴۲۹ - ۱۴۳۰ - ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲                        |
| ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ | ۱۴۳۳ - ۱۴۳۴ - ۱۴۳۵ - ۱۴۳۶                        |
| ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ | ۱۴۳۷ - ۱۴۳۸ - ۱۴۳۹ - ۱۴۴۰                        |
| ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ | ۱۴۴۱ - ۱۴۴۲ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۴                        |
| ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ | ۱۴۴۵ - ۱۴۴۶ - ۱۴۴۷ - ۱۴۴۸                        |
| ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ | ۱۴۴۹ - ۱۴۵۰ - ۱۴۵۱ - ۱۴۵۲                        |
| ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ | ۱۴۵۳ - ۱۴۵۴ - ۱۴۵۵ - ۱۴۵۶                        |
| ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ | ۱۴۵۷ - ۱۴۵۸ - ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰                        |
| ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ | ۱۴۶۱ - ۱۴۶۲ - ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴                        |
| ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ | ۱۴۶۵ - ۱۴۶۶ - ۱۴۶۷ - ۱۴۶۸                        |
| ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ | ۱۴۶۹ - ۱۴۷۰ - ۱۴۷۱ - ۱۴۷۲                        |
| ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ | ۱۴۷۳ - ۱۴۷۴ - ۱۴۷۵ - ۱۴۷۶                        |
| ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ | ۱۴۷۷ - ۱۴۷۸ - ۱۴۷۹ - ۱۴۸۰                        |
| ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ | ۱۴۸۱ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۳ - ۱۴۸۴                        |
| ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ | ۱۴۸۵ - ۱۴۸۶ - ۱۴۸۷ - ۱۴۸۸                        |
| ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴ - ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ | ۱۴۸۹ - ۱۴۹۰ - ۱۴۹۱ - ۱۴۹۲                        |
| ۱۴۰۷ - ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰ | ۱۴۹۳ - ۱۴۹۴ - ۱۴۹۵ - ۱۴۹۶                        |
| ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳ - ۱۴۱۴ | ۱۴۹۷ - ۱۴۹۸ - ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰                        |
| ۱۴۱۵ - ۱۴۱۶ - ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸ | ۱۵۰۱ - ۱۵۰۲ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴                        |
| ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰ - ۱۴۲۱ - ۱۴۲۲ | ۱۵۰۵ - ۱۵۰۶ - ۱۵۰۷ - ۱۵۰۸                        |
| ۱۴۲۳ - ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶ | ۱۵۰۹ - ۱۵۱۰ - ۱۵۱۱ - ۱۵۱۲                        |
| ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸ - ۱۴۲۹ - ۱۴۳۰ | ۱۵۱۳ - ۱۵۱۴ - ۱۵۱۵ - ۱۵۱۶                        |
| ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۴۳۳ - ۱۴۳۴ | ۱۵۱۷ - ۱۵۱۸                                      |

معظم شاه (بهانرشاه) (عاه عالم)

۱ - ۴۳ - ۷۸ - ۸۵ - ۹۸

۹۹ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۷۲

۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۹

۱۸۹ - ۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۲۸

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴ - ۲۴۹

۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۹

۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰

۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲

۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸

۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲

۳۰۳ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷

۳۰۸ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵

۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱

۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲

۳۳۲ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۷

۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۶۷ - ۳۹۸

۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۱۸ - ۴۳۷

۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۳ - ۴۴۴

۵۰۲ (شف باد رشین)

معمر خان - ۴۷ - ۱۱۱

معظم خان خانان (میر جمعه)

مست علی خان - ۵۹۲ - ۵۹۵

میرزا محمد خان پسر میرزا خان

۹۵۴ - ۹۵۸

میرزا مشکي - ۸۳

میر مشرف - ۷۰۲ - ۷۲۲

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۱۲

۹۰۴ - ۹۱۰

مصطفی خان عرف سید ابراهیم

۶۷ - (شف الف)

مصطفی خان کشي - ۴۳۹

۴۴۰ - ۴۴۲ - ۵۵۵

مصطفی قاي ياك - ۵۸۸

مصطفی خان برادرزاده حسین

خان - ۸۶۲ - ۸۹۳

مصطفی خان (دیگر) - ۹۰۴

مطاب خان - ۵۸۹ - ۵۸۴ - ۳۹۴

سید مظفر خان باره - ۴۸

۲۹۳ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳

۳۱۵

سید مظفر خان اسدخانی - ۵۷۲

مظفر خان (دیگر) - ۹۲۲

مظفر خان خوشگي - ۹۵۳

۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱

۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۹

۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

شعب جبر

مختصرات فی جبر و حساب

مختصرات فی جبر و حساب

کتاب

معین الدین

مختصرات فی جبر و حساب

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

مختصرات فی جبر و حساب

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵

شاه مکهن - ۸۷۳

راجہ سرائی - ۸۷۵

ملانقت خان دیوان (عظم خان)

۱۹ - ۱۲۶ - ۲۹۳ - ۳۰۲

ملہاری دیوان چاندہ - ۲۰۶

مہریر خان - ۲۵

ممتاز خان - ۱۱۹ - ۷۲۲

ممتاز محل - ۸۳۷

خواجہ منظور - ۱۰

شیخ منہاج - ۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۶۰

منور خان - ۳۹۲ - ۵۵۷ - ۵۷۲

۵۸۸ - ۵۹۱

منعم خان خانخازان (خان زمان)

( معظ - م خان ) - ۴۸۴

۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۲ - ۵۷۳

۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۷۸

۵۷۹ - ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۴

۵۹۸ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳

۶۰۶ - ۶۱۷ - ۶۲۱ - ۶۲۲

۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶

۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱

۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵

۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹

۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳

مغنی خطیب کش - ۹۶۵

مقرب خان - ۲۴

محمد مقیم - ۱۱۰ - ۱۳۴

مقرب خان عرب شیخ نظام

حیدر آبادی ( خان زمان

فتح جنگ ) - ۳۸۳ - ۳۸۴

۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۹۱ - ۳۹۲

۹۵۷ - ( شف خاں )

محمد مقیم خانسامان محمد

مراد خان - ۴۸۶

مقصود خان - ۵۸۸

خواجہ مقبول خان ناظر - ۹۰۳

مقرب خان ( دیگر ) - ۹۵۴

۹۵۷ - ۹۵۸

مکدہ مانگہ ہارا - ۱۵ - ۱۷

گرم خان حارس جونیور - ۴۷

۴۹ - ۵۸

مکرم خان پسر شیخ مدیر خوانی -

100

[illegible]

● ● ●

[illegible]







*Journal of Management Studies*, 19(6), 707-728.

鳴鶴齋  
鳴鶴齋

*[Handwritten signature]*

1947年10月1日

[illegible]

... ..

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 84

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

... ..

[illegible][illegible]

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 84

*[Illegible handwritten notes]*

卷二 卷一 卷三 卷四 卷五 卷六 卷七 卷八 卷九 卷十 卷十一 卷十二 卷十三 卷十四 卷十五 卷十六 卷十七 卷十八 卷十九 卷二十 卷二十一 卷二十二 卷二十三 卷二十四 卷二十五 卷二十六 卷二十七 卷二十八 卷二十九 卷三十 卷三十一 卷三十二 卷三十三 卷三十四 卷三十五 卷三十六 卷三十七 卷三十八 卷三十九 卷四十 卷四十一 卷四十二 卷四十三 卷四十四 卷四十五 卷四十六 卷四十七 卷四十八 卷四十九 卷五十 卷五十一 卷五十二 卷五十三 卷五十四 卷五十五 卷五十六 卷五十七 卷五十八 卷五十九 卷六十 卷六十一 卷六十二 卷六十三 卷六十四 卷六十五 卷六十六 卷六十七 卷六十八 卷六十九 卷七十 卷七十一 卷七十二 卷七十三 卷七十四 卷七十五 卷七十六 卷七十七 卷七十八 卷七十九 卷八十 卷八十一 卷八十二 卷八十三 卷八十四 卷八十五 卷八十六 卷八十七 卷八十八 卷八十九 卷九十 卷九十一 卷九十二 卷九十三 卷九十四 卷九十五 卷九十六 卷九十七 卷九十八 卷九十九 卷一百

*Melospiza cinerea*, *Sialia mexicana*, *Carpodacus mexicanus*, *Zonotrichia querula*.

[illegible]



**THE UNIVERSITY OF CHICAGO**

[illegible]












[illegible]

海 山 圖 卷 之 一

● 1997年12月1日，国务院颁布《关于建立统一的企业职工基本养老保险制度的决定》，从1998年1月1日起，在全国范围统一企业职工基本养老保险制度，将原来实行的企业退休费用社会统筹逐步过渡到统账结合的基本养老保险制度。

[illegible]

*Journal of Management Education* 30(6)

Figure 1. The effect of the concentration of the *Agrobacterium* suspension on the transformation efficiency of *Agrobacterium* strains.

*(continued)*










東 亞 風 情

1. *Chlorophyll a* (Chl *a*)

۲۱۷ - ۸۳۵

مچھلی بندر - ۹۶۰

مچی آباد - ۵۱۰

محمد آباد ( بیدر ) - ۷۸۹ - ۸۹۱

( شغ باد )

قلعہ محمد نگر - ۹۶۰

بندر مخہ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۷

مرتضی آباد ( مرج ) - ۲۷۱ - ۴۶۰

۴۶۱ - ۴۷۷

مراد آباد ( رکن آباد ) - ۷۷۱

۷۹۱ - ۷۹۲ - ۸۰۲ - ۸۱۸

۸۷۳ - ۹۳۹

بندر مسقط - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۴۲۸

تھانہ مسوری - ۴۶۲

ولایت مشکیان - ۸۳

مشہد مقدس - ۹۷۵ - ۹۷۶

۹۷۷ - ۹۷۸

مصطفی آباد ( چوہدر ) - ۲۷۴

۲۷۵ - ۶۶۹ - ۷۹۸ ( شغ چ )

مکہ معظمہ - ۴۱۳ - ۴۵۵ - ۴۵۵

۵۵۹ - ۹۶۳

ملتان - ۴۴ - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۶

میو تیان - ۹۱۲

میان رام منشی - ۹۳۰

## \* مواضع وغیرہ \*

مرگہ مانوا - ۳ - ۷ - ۱۲۲ - ۴۱

۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۷۹ - ۲۳۴

۳۹۹ - ۴۱۶ - ۴۵۹ - ۵۱۸

۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷

۶۲۵ - ۶۹۳ - ۷۸۱ - ۷۸۷

۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۱۷ - ۸۲۸

۸۴۴ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۵۰

۸۵۲ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹

۸۷۷ - ۸۹۸ - ۹۰۹ - ۹۴۹

۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۷۴

ہندو شادی آباد - ۱۳

۸۴۸ - ۸۴۹

قلعہ مانڈو - ۷۹۹ - ۸۰۰

۸۱۸ - ۸۵۸

مازندران - ۲۵۶ - ۳۱۱

۴۶۳ - ۴۹۴

آب مارگہ - ۳۸۵

مہرا - ۳۸ - ۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۹۹



۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰

۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰

۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰

۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

فصله منکره - ۱۴۱

فصله منکره - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰

۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰

منکره - ۱۷۱

فصله منکره - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰

منکره (انکره) - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰

منکره - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰

منکره - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰

منکره - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰

فصله منکره - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰

منکره - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰

منکره - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰

منکره - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰

منکره - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰

منکره - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰

منکره - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰

منکره - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰

حرف نون - مردمان

۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰

۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰

۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰

۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰

۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰

۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰

۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰

۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰

۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰

۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰

۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰

۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰

۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰

۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰

۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰

۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰

شیخ نظام میانجی - ۱۱  
شیخ نظام (دیگر) (تقرب خان)

۵۵۴ - ۳۳۵

نظام الملک - ۱۱۳ - ۱۷۹

نظام الدین کوتوال (سیرزابدیگ)

۲۵۷

نظر علی خان - ۴۷۸ - ۴۷۹

۴۸۰ - ۴۸۱ - ۵۱۸ - ۵۱۹

نظام الملک بهادر آصف خان

فتح جنگ (قلیج خان)

متخلص به شاکر - ۷۴۵

۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۰

۷۵۱ - ۷۷۱ - ۷۸۳ - ۷۹۱

۷۹۲ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۸۰۲

۸۰۹ - ۸۱۲ - ۸۱۸ - ۸۲۹

۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۲

۸۳۳ - ۸۴۹ - ۸۴۷ - ۸۴۸

۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲

۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۹

۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰

۸۶۵ - ۸۶۷ - ۸۶۹ - ۸۷۱

۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵

۷۵۷ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۷

فتح الدین علی خان برادر

مید عبد اللہ خان - ۶۹۲ - ۷۱۳

۷۲۹ - ۸۱۴ - ۹۱۳ - ۹۱۴

۹۱۶ - ۹۲۲ - ۹۲۵ - ۹۲۹

۹۳۰ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۶

فتح علی خان برادر زاد

عبد اللہ خان - ۹۱۷ - ۹۳۴ - ۹۳۵

نذر محمد خان - ۴۹ - ۵۸ - ۶۵

فرمان گل (نام بت) - ۱۳۶

نصرت خان (خاندوران) ولد

خاندوران - ۲۰

سید نصیر الدین دکنی - ۶۸

نصرت خان پسر خاندوران - ۳۱۳

حضرت میر نصیر الدین هروی

طوب مرتد - ۵۵۴ - ۵۵۸

نصیر الدین خان ایرانی - ۸۰۰

نصرت یار خان - ۹۱۱ - ۹۲۱

۹۲۵ - ۹۲۹

صیر الدوله عبد الرحیم خان


عموی فتح جنگ - ۹۵۴

(شف میں)

1994

1. 1948

*[Illegible handwritten notes]*



*[Illegible handwritten notes]*

100

[illegible]

... ..






一、二、三

[illegible]

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

學 生 會 考 試 題 庫

[illegible]

*[Illegible handwritten notes]*

佛電報局、廣西電報局、湖南電報局、湖北電報局、廣東電報局

*[Illegible text]*

一、政治  
 二、经济  
 三、文化  
 四、教育  
 五、军事  
 六、外交  
 七、法律  
 八、宗教  
 九、艺术  
 十、科学  
 十一、体育  
 十二、卫生  
 十三、农业  
 十四、工业  
 十五、商业  
 十六、交通  
 十七、通讯  
 十八、能源  
 十九、环境  
 二十、社会  
 二十一、人口  
 二十二、民族  
 二十三、宗教  
 二十四、艺术  
 二十五、科学  
 二十六、体育  
 二十七、卫生  
 二十八、农业  
 二十九、工业  
 三十、商业  
 三十一、交通  
 三十二、通讯  
 三十三、能源  
 三十四、环境  
 三十五、社会  
 三十六、人口  
 三十七、民族  
 三十八、宗教  
 三十九、艺术  
 四十、科学  
 四十一、体育  
 四十二、卫生  
 四十三、农业  
 四十四、工业  
 四十五、商业  
 四十六、交通  
 四十七、通讯  
 四十八、能源  
 四十九、环境  
 五十、社会  
 五十一、人口  
 五十二、民族  
 五十三、宗教  
 五十四、艺术  
 五十五、科学  
 五十六、体育  
 五十七、卫生  
 五十八、农业  
 五十九、工业  
 六十、商业  
 六十一、交通  
 六十二、通讯  
 六十三、能源  
 六十四、环境  
 六十五、社会  
 六十六、人口  
 六十七、民族  
 六十八、宗教  
 六十九、艺术  
 七十、科学  
 七十一、体育  
 七十二、卫生  
 七十三、农业  
 七十四、工业  
 七十五、商业  
 七十六、交通  
 七十七、通讯  
 七十八、能源  
 七十九、环境  
 八十、社会  
 八十一、人口  
 八十二、民族  
 八十三、宗教  
 八十四、艺术  
 八十五、科学  
 八十六、体育  
 八十七、卫生  
 八十八、农业  
 八十九、工业  
 九十、商业  
 九十一、交通  
 九十二、通讯  
 九十三、能源  
 九十四、环境  
 九十五、社会  
 九十六、人口  
 九十七、民族  
 九十八、宗教  
 九十九、艺术  
 一百、科学

[illegible][illegible][illegible]

○ ○ ○ ○ ○

1-2-3-4-5-6-7-8-9-10-11-12-13-14-15-16-17-18-19-20-21-22-23-24-25-26-27-28-29-30-31-32-33-34-35-36-37-38-39-40-41-42-43-44-45-46-47-48-49-50-51-52-53-54-55-56-57-58-59-60-61-62-63-64-65-66-67-68-69-70-71-72-73-74-75-76-77-78-79-80-81-82-83-84-85-86-87-88-89-90-91-92-93-94-95-96-97-98-99-100-101-102-103-104-105-106-107-108-109-110-111-112-113-114-115-116-117-118-119-120-121-122-123-124-125-126-127-128-129-130-131-132-133-134-135-136-137-138-139-140-141-142-143-144-145-146-147-148-149-150-151-152-153-154-155-156-157-158-159-160-161-162-163-164-165-166-167-168-169-170-171-172-173-174-175-176-177-178-179-180-181-182-183-184-185-186-187-188-189-190-191-192-193-194-195-196-197-198-199-200-201-202-203-204-205-206-207-208-209-210-211-212-213-214-215-216-217-218-219-220-221-222-223-224-225-226-227-228-229-230-231-232-233-234-235-236-237-238-239-240-241-242-243-244-245-246-247-248-249-250-251-252-253-254-255-256-257-258-259-260-261-262-263-264-265-266-267-268-269-270-271-272-273-274-275-276-277-278-279-280-281-282-283-284-285-286-287-288-289-290-291-292-293-294-295-296-297-298-299-300-301-302-303-304-305-306-307-308-309-310-311-312-313-314-315-316-317-318-319-320-321-322-323-324-325-326-327-328-329-330-331-332-333-334-335-336-337-338-339-340-341-342-343-344-345-346-347-348-349-350-351-352-353-354-355-356-357-358-359-360-361-362-363-364-365-366-367-368-369-370-371-372-373-374-375-376-377-378-379-380-381-382-383-384-385-386-387-388-389-390-391-392-393-394-395-396-397-398-399-400-401-402-403-404-405-406-407-408-409-410-411-412-413-414-415-416-417-418-419-420-421-422-423-424-425-426-427-428-429-430-431-432-433-434-435-436-437-438-439-440-441-442-443-444-445-446-447-448-449-450-451-452-453-454-455-456-457-458-459-460-461-462-463-464-465-466-467-468-469-470-471-472-473-474-475-476-477-478-479-480-481-482-483-484-485-486-487-488-489-490-491-492-493-494-495-496-497-498-499-500-501-502-503-504-505-506-507-508-509-510-511-512-513-514-515-516-517-518-519-520-521-522-523-524-525-526-527-528-529-530-531-532-533-534-535-536-537-538-539-540-541-542-543-544-545-546-547-548-549-550-551-552-553-554-555-556-557-558-559-560-561-562-563-564-565-566-567-568-569-570-571-572-573-574-575-576-577-578-579-580-581-582-583-584-585-586-587-588-589-590-591-592-593-594-595-596-597-598-599-600-601-602-603-604-605-606-607-608-609-610-611-612-613-614-615-616-617-618-619-620-621-622-623-624-625-626-627-628-629-630-631-632-633-634-635-636-637-638-639-640-641-642-643-644-645-646-647-648-649-650-651-652-653-654-655-656-657-658-659-660-661-662-663-664-665-666-667-668-669-670-671-672-673-674-675-676-677-678-679-680-681-682-683-684-685-686-687-688-689-690-691-692-693-694-695-696-697-698-699-700-701-702-703-704-705-706-707-708-709-710-711-712-713-714-715-716-717-718-719-720-721-722-723-724-725-726-727-728-729-730-731-732-733-734-735-736-737-738-739-740-741-742-743-744-745-746-747-748-749-750-751-752-753-754-755-756-757-758-759-760-761-762-763-764-765-766-767-768-769-770-771-772-773-774-775-776-777-778-779-780-781-782-783-784-785-786-787-788-789-790-791-792-793-794-795-796-797-798-799-800-801-802-803-804-805-806-807-808-809-810-811-812-813-814-815-816-817-818-819-820-821-822-823-824-825-826-827-828-829-830-831-832-833-834-835-836-837-838-839-840-841-842-843-844-845-846-847-848-849-850-851-852-853-854-855-856-857-858-859-860-861-862-863-864-865-866-867-868-869-870-871-872-873-874-875-876-877-878-879-880-881-882-883-884-885-886-887-888-889-890-891-892-893-894-895-896-897-898-899-900-901-902-903-904-905-906-907-908-909-910-911-912-913-914-915-916-917-918-919-920-921-922-923-924-925-926-927-928-929-930-931-932-933-934-935-936-937-938-939-940-941-942-943-944-945-946-947-948-949-950-951-952-953-954-955-956-957-958-959-960-961-962-963-964-965-966-967-968-969-970-971-972-973-974-975-976-977-978-979-980-981-982-983-984-985-986-987-988-989-990-991-992-993-994-995-996-997-998-999-1000-1001-1002-1003-1004-1005-1006-1007-1008-1009-1010-1011-1012-1013-1014-1015-1016-1017-1018-1019-1020-1021-1022-1023-1024-1025-1026-1027-1028-1029-1030-1031-1032-1033-1034-1035-1036-1037-1038-1039-1040-1

100

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

| Number of hauls | <i>P. setiferus</i> (%) | <i>P. setiferus</i> + <i>P. setiferus</i> + <i>P. setiferus</i> (%) | <i>P. setiferus</i> + <i>P. setiferus</i> + <i>P. setiferus</i> (%) |
|-----------------|-------------------------|---|---|
| 1               | 10                      | 5   | 2   |
| 2               | 35                      | 10  | 3   |
| 3               | 65                      | 20  | 4   |
| 4               | 85                      | 35  | 5   |
| 5               | 95                      | 50  | 6   |
| 6               | 98                      | 60  | 7   |
| 7               | 99                      | 65  | 8   |
| 8               | 100                     | 70  | 9   |
| 9               | 100                     | 75  | 9   |
| 10              | 100                     | 80  | 10  |

... ..

( 附 录 )

[illegible]

*Journal of Management Inquiry* 16(4)

100

فیوک نام خان خواجه سرا - ۱۹۴ قصبة ندر بار ( ندر بار ) - ۳۵۶

۷۸۵ - ۷۸۲ - ۷۷۹ - ۳۵۸ - ۳۵۷ نیکو شیر - ۲۷۶

۲۵۵ - ۱۲ - ۱۰ - آب نوبدا - ۸۲۹ - ۸۲۷ - ۸۲۶ - ۸۲۵

۴۱۸ - ۵۸۳ - ۵۱۹ - ۵۱۸ ۸۲۵ - ۸۲۳ - ۸۳۲ - ۸۳۱

۷۸۷ - ۷۵۱ - ۹۵۱ - ۹۲۵ ۸۵۰ - ۸۴۵ - ۸۳۷ - ۸۳۶

۸۵۲ - ۸۴۸ - ۷۹۹ - ۷۹۷ ۹۱۴ - ۸۵۱

۸۵۸ - ۸۵۶ - ۸۵۳ نیکنام خان ( دیگر ) - ۲۸۴ - ۲۸۱

۹۳۷ - ۸۷۴ - ۸۷۱ - ۸۶۵ دیبا سقدها مرهه - ۴۵۶

۹۵۱ - ۹۵۰ ۴۲۵ - ۴۲۲ - ۴۲۱ - ۴۵۷

پرگنه نرکنده - ۴۳۱ ۷۵۴ - ۷۵۱

۷۹۰ - ۷۸۹ - ۷۹۰ سید راز خان - ۵۷۰ - ۵۶۹

۸۴۶ - ۸۴۵ - ۸۴۴ نیکو نام خان ( قلیچ خان ) - ۵۰۶

۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱ باغ نگینه - ۶۲۹

۸۵۱ - ۸۵۰ - ۸۴۹ پرگنه نلام - ۹۵۵

۶۲ - ۶۱ - ۶۰ باغ نور - ۹۵۵

۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ نواب پوره - ۹۵۵

۹۷۲ - ۹۷۱ - ۹۷۰ نوبه - ۲۴۸

۹۱۷ - ۹۱۶ - ۹۱۵ نهاسره - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱

۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ نیک بهار - ۷۷۰ - ۷۶۹

۴۲۶ - ۴۲۵ - ۴۲۴ نیر - ۸۷۵ - ۸۷۴ - ۸۷۳ - ۸۷۲

۹۰۲ - ۹۰۱ - ۹۰۰ نیشاپور - ۹۵۳

۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۶ مغزل فیول - ۷۱۲

### مواضع و غیره \*

ناله - ۲۴۸

پرگنه فاروق - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱

۷۷۰ - ۷۶۹

ناله - ۸۷۵ - ۸۷۴ - ۸۷۳ - ۸۷۲

ناله - ۹۵۳

نصف اشرف - ۷۱۲

• حرف زار - مردمان •

زاد مولف - ۱۷ - ۱۵۸ - ۱۷۱

۵۵۴ - ۵۵۵

والله بهر اعظم شاه - ۵۰۹

مرد - ۵۰۰ - ۵۱۴ - ۵۱۵

کلیح محمد وارث ولی - ۵۵۱

شاهزاده و شاهزاده - بر اعظم شاه

۵۵۸ - ۵۵۹

زاد تاریخ بهر شاه - ۵۹۱

زاد محمد شاه شاهزاده

( مرگش ) ۵۹۱ - ۵۹۲

۱۳۹ ( هفتصد )

زار شاه - ۴۸ - ۹۵ - ۱۰۸

۲۳۶ - ۲۷۱ - ۲۸۳ - ۲۸۴

زاد شاه - ۲۸۱ - ۲۹۰

کلیح ولی مولف - ۵۵۴ - ۵۵۵

مرد ولی - ۵۶۵

مرد ولی محمد - ۵۹۰

مرد زار ( لیکن ) - ۵۹۵

مرد زار محمد شاه - ۵۹۱

• مؤلفان و نویسندگان •

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴ - ۵۵۵

۱۷۲ - ۵۱۷

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴ - ۵۵۵

۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶

زاد - ۵۵۰

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

• حرف زار - مردمان •

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

( هفتصد )

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

زاد ( لیکن ) - ۵۵۴

NAV - only 2014

٥٣٠ -

VP - 44 - 40 - 012, 132, 2

۹۰۴۱۰۰

AY - AY - AY - AY - AY

407 - 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 420, 421, 422, 423, 424, 425, 426, 427, 428, 429, 430, 431, 432, 433, 434, 435, 436, 437, 438, 439, 440, 441, 442, 443, 444, 445, 446, 447, 448, 449, 450, 451, 452, 453, 454, 455, 456, 457, 458, 459, 460, 461, 462, 463, 464, 465, 466, 467, 468, 469, 470, 471, 472, 473, 474, 475, 476, 477, 478, 479, 480, 481, 482, 483, 484, 485, 486, 487, 488, 489, 490, 491, 492, 493, 494, 495, 496, 497, 498, 499, 500, 501, 502, 503, 504, 505, 506, 507, 508, 509, 510, 511, 512, 513, 514, 515, 516, 517, 518, 519, 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 841, 842, 843, 844, 845, 846, 847, 848, 849, 850, 851, 852, 853, 854, 85

7-1-45

• موسم و فیر •

0-1-54

2011-12-22

**THE**

[illegible]

10-11-12-13-14-15-16-17-18-19-20-21-22-23-24-25-26-27-28-29-30-31-32-33-34-35-36-37-38-39-40-41-42-43-44-45-46-47-48-49-50-51-52-53-54-55-56-57-58-59-60-61-62-63-64-65-66-67-68-69-70-71-72-73-74-75-76-77-78-79-80-81-82-83-84-85-86-87-88-89-90-91-92-93-94-95-96-97-98-99-100-101-102-103-104-105-106-107-108-109-110-111-112-113-114-115-116-117-118-119-120-121-122-123-124-125-126-127-128-129-130-131-132-133-134-135-136-137-138-139-140-141-142-143-144-145-146-147-148-149-150-151-152-153-154-155-156-157-158-159-160-161-162-163-164-165-166-167-168-169-170-171-172-173-174-175-176-177-178-179-180-181-182-183-184-185-186-187-188-189-190-191-192-193-194-195-196-197-198-199-200-201-202-203-204-205-206-207-208-209-210-211-212-213-214-215-216-217-218-219-220-221-222-223-224-225-226-227-228-229-230-231-232-233-234-235-236-237-238-239-240-241-242-243-244-245-246-247-248-249-250-251-252-253-254-255-256-257-258-259-260-261-262-263-264-265-266-267-268-269-270-271-272-273-274-275-276-277-278-279-280-281-282-283-284-285-286-287-288-289-290-291-292-293-294-295-296-297-298-299-300-301-302-303-304-305-306-307-308-309-310-311-312-313-314-315-316-317-318-319-320-321-322-323-324-325-326-327-328-329-330-331-332-333-334-335-336-337-338-339-340-341-342-343-344-345-346-347-348-349-350-351-352-353-354-355-356-357-358-359-360-361-362-363-364-365-366-367-368-369-370-371-372-373-374-375-376-377-378-379-380-381-382-383-384-385-386-387-388-389-390-391-392-393-394-395-396-397-398-399-400-401-402-403-404-405-406-407-408-409-410-411-412-413-414-415-416-417-418-419-420-421-422-423-424-425-426-427-428-429-430-431-432-433-434-435-436-437-438-439-440-441-442-443-444-445-446-447-448-449-450-451-452-453-454-455-456-457-458-459-460-461-462-463-464-465-466-467-468-469-470-471-472-473-474-475-476-477-478-479-480-481-482-483-484-485-486-487-488-489-490-491-492-493-494-495-496-497-498-499-500-501-502-503-504-505-506-507-508-509-510-511-512-513-514-515-516-517-518-519-520-521-522-523-524-525-526-527-528-529-530-531-532-533-534-535-536-537-538-539-540-541-542-543-544-545-546-547-548-549-550-551-552-553-554-555-556-557-558-559-560-561-562-563-564-565-566-567-568-569-570-571-572-573-574-575-576-577-578-579-580-581-582-583-584-585-586-587-588-589-590-591-592-593-594-595-596-597-598-599-600-601-602-603-604-605-606-607-608-609-610-611-612-613-614-615-616-617-618-619-620-621-622-623-624-625-626-627-628-629-630-631-632-633-634-635-636-637-638-639-640-641-642-643-644-645-646-647-648-649-650-651-652-653-654-655-656-657-658-659-660-661-662-663-664-665-666-667-668-669-670-671-672-673-674-675-676-677-678-679-680-681-682-683-684-685-686-687-688-689-690-691-692-693-694-695-696-697-698-699-700-701-702-703-704-705-706-707-708-709-710-711-712-713-714-715-716-717-718-719-720-721-722-723-724-725-726-727-728-729-730-731-732-733-734-735-736-737-738-739-740-741-742-743-744-745-746-747-748-749-750-751-752-753-754-755-756-757-758-759-760-761-762-763-764-765-766-767-768-769-770-771-772-773-774-775-776-777-778-779-780-781-782-783-784-785-786-787-788-789-790-791-792-793-794-795-796-797-798-799-800-801-802-803-804-805-806-807-808-809-810-811-812-813-814-815-816-817-818-819-820-821-822-823-824-825-826-827-828-829-830-831-832-833-834-835-836-837-838-839-840-841-842-843-844-845-846-847-848-849-850-851-852-853-854-855-856-857-858-859-860-861-862-863-864-865-866-867-868-869-870-871-872-873-874-875-876-877-878-879-880-881-882-883-884-885-886-887-888-889-890-891-892-893-894-895-896-897-898-899-900-901-902-903-904-905-906-907-908-909-910-911-912-913-914-915-916-917-918-919-920-921-922-923-924-925-926-927-928-929-930-931-932-933-934-935-936-937-938-939-940-941-942-943-944-945-946-947-948-949-950-951-952-953-954-955-956-957-958-959-960-961-962-963-964-965-966-967-968-969-970-971-972-973-974-975-976-977-978-979-980-981-982-983-984-985-986-987-988-989-990-991-992-993-994-995-996-997-998-999-1000-1001-1002-1003-1004-1005-1006-1007-1008-1009-1010-1011-1012-1013-1014-1015-1016-1017-1018-1019-1020-1021-1022-1023-1024-1025-1026-1027-1028-1029-1030-1031-1032-1033-1034-1035-1036-1037-1038-1039-1040-1041-1042-1043-1044

110-110-23. 2A

SECRET

199-1A7-1VV-4

704 - 170 - 177 - 11

74- 7A4 - 7A8 - 7A9

1990-1991

11-11-11-11-11

TABLE 1

بسم الله الرحمن الرحيم

477 - 471 - 477

WFO - 44

201-1-10-1-2-1

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840.

1. The first step is to identify the problem or question that needs to be addressed. This involves understanding the context and the specific requirements of the task.

21-16

401 - AAA - 100-100000

67-1089

[illegible]

44-111-100-29A

194-24-4446

REF - 191 - 194 - 195

ר' - ר' - ר' - ר'

11-11-11

... ..

جانبیہ کی طرف سے

۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳

۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶

۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹

۹۷۰ - ۹۷۱

۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴

۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷

۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰

۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳

۹۸۴ - ۹۸۵

۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸

۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱

۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴

۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷

۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰

۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳

۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶

۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹

۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲

۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵

۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸

۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱

۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴

۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷

۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰

۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳

۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶

۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹

۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲

۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵

۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸

۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱

۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴

۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷

۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰

۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳

۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶

۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹

۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲

۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵

۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸

۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱





# LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

9045.11

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

20 SEP 1974

11 SEP 1974

22 SEP 1974

20 MAY 1974

28 MAY 1974

11 SEP 1974

